

اِسْمَ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نَهَضَتْ اَمَقَامِمْ عَلٰی اَبْرٰهٰمَ

عَلِیْهِ اُمُوْیَانٌ وَعَبَّاسِیَانٌ

تَأْلِیْفٌ

پروفور گلدرز پیر

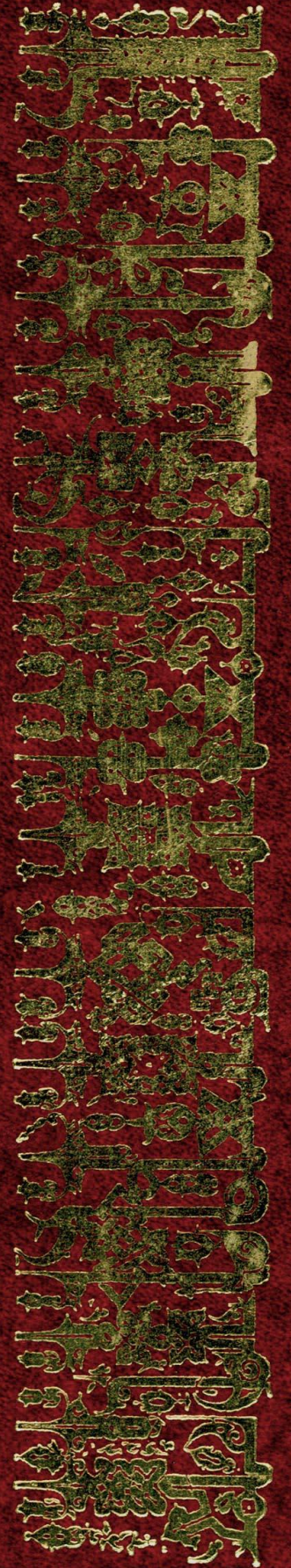
دکتر روناث

ترجمہ تحقیق و تألیف :

مجموعہ درصت افکار زرا دہ

مجموعہ تفسیرات و تالیفات اسلامیہ

karim.kaydan



# ISLAM IN IRAN



## SHOUBIYYA; THE IRANIAN NATIONAL MOVEMENT

*(A historical and political study)*

by

M . R . Eftekharezadah

The institute for publication of Islam and Iran's  
historical heritages

IRAN. TEHRAN

1992 - 1371

Tel. 6456500

۲۰۰ تومان



# اسلام در ایران



## شعوبیه؛

نهضت مقاومت ملی ایران  
علیه امویان و عباسیان

تألیف

پرفسور گلدزیهر

دکتر. ر. نات

ترجمه، تحقیق و تألیف

محمود رضا افتخارزاده

مؤسسه نشر میراث‌های تاریخی اسلام و ایران

تهران ۱۳۷۱ - ۱۹۹۲

\* مؤسسه نشر میراث‌های تاریخی اسلام و ایران \*

\* . \* . \*

نام کتاب : اسلام در ایران، شعوبیه؛ نهضت مقاومت ملی ایران علیه امویان و عباسیان.

مؤلفان : دکتر ر. ناث ، پرفسور گلدزیهر، محمود - افتخارزاده.

مترجمان : محمود - افتخارزاده، محمد حسین عضدانلو.

ناشر : مؤلف.

حروفچینی و صفحه‌بندی : مرکز حروفچینی کامپیوتری سجّاد - زرگانی - حسینی فرد.

نوبت چاپ : اول چاپ : باقری

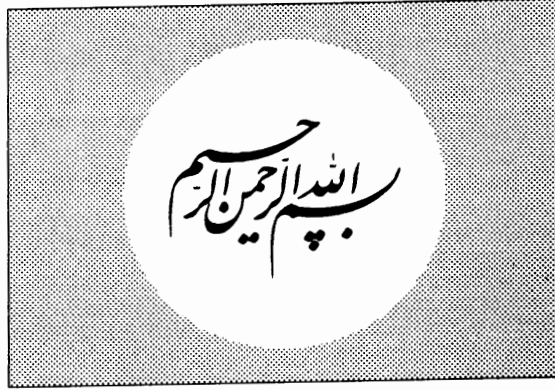
تیراژ : ۵ هزار جلد

صحافی : ناصر

لیتوگرافی : حمید (میره‌ای).

\* حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است \*

قیمت : ~~۱۰۰۰۰~~



بِهٖ نَامِ خُداوَنَدِ جَانِ وَ خِرَدِ  
كَزِينِ بَرْتَرِ اَنَدِيشِهٖ بَزِ نَكْذَرَدِ



این کتاب تقدیم به همه ایرانیان آزاده و  
آگاهی است که به هنگام حادثه و بحران،  
واقع بینانه و حقیقت جویانه به "تاریخ" و  
"زمان" می‌نگرند.

«مترجمان»





یادداشت ناشر :

به نام خداوند جان و خرد.

این کتاب بر آن است تا با ترسیم مستند بخش تعیین کننده و سرنوشت ساز «تاریخ» گذشته این سرزمین، به چند سؤال اساسی که در همیشه تاریخ، اذهان را بخود مشغول داشته و دارد پاسخ دهد، و در خلال آن به تبرئه «حقیقت» از زندان اتهام تاریخی «واقعیت» پردازد. پیام این کتاب این است که اسلام با سه مشخصه زیربنائی آگاهی، آزادی، عدالت اجتماعی و نظام ارزشی مبتنی بر تقوی (= فضائل عالی انسانی) و عاری از پیرایه‌های نژادی و قومی به عنوان یک ایدئولوژی انسانی، متعلق به همه بشریت است، در عین حال که هویت ملی، فرهنگ و سنن قومی و استقلال سیاسی ملت‌ها را به رسمیت شناخته و احترام می‌گذارد.

«مؤسسه نشر میراث‌های تاریخی اسلام و ایران»



## یادداشت مترجمان؛

خلاصه و مفید عرض کنم که:

۱- مقاله نخست را سالها پیش یعنی اول دههٔ شصت دریافت داشته‌ام و چند سال بعد ترجمه آن را لازم دانستم تا حرفهای ناگفته را بگویم. پیوستهای این مقاله محصول سالهای اخیر است. همین مقاله بود که مرا به تحقیق در احوال «شعوبیه» کشاند. «زمان» نیز چنین ضرورتی را ایجاب می‌کرد.

۲- در سال ۶۷ وقتی دوست گرامی آقای عضدانلو که دانشجوی زبان آلمانی بود، از من متنی برای ترجمه خواست، گفتم: اگر بتوانی مقاله گلدزیهر (شعوبیه) را ترجمه کنی هنر بزرگی کرده‌ای و او شروع کرد.

در اهمیت این مقاله همین بس که هنوز تنها منبع مفصل و مستند و مستدلی است دربارهٔ شعوبیه که مورد ارجاع و استناد محققان بزرگ شرق و غرب می‌باشد. پس آقای عضدانلو هنر بزرگی کرده است. از فصل اول تا ششم این مقاله رامن ویراستاری، تحقیق، تصحیح و اعلام آن را تطبیق کرده‌ام. بنابراین مسئولیت آن را می‌پذیریم. فصلهای بعد این مقاله از یک سو مصادف بود با گرفتاریهای

## اسلام در ایران

بسیار من و از دیگر سو مقارن بود با دوره اعزام آقای عضدانلو به آلمان برای ادامه تحصیل، و متأسفانه همچنان بدون ویرایش و تصحیح و تطبیق اعلام باقی ماند. قطعاً دستکاریهای سریع و شتاب آلود من نتوانسته نارسائیهای متن و پانوشتها را برطرف کند. در این مقاله بلند از آغاز تا انجام مطالب داخل [ ] در متن و پانوشتها از من است و مسئولیت آن متوجه من می‌باشد.

۳- بخش سوم؛ در واقع شرح مستند کلامی - تاریخی شعوبیه است؛ یعنی فشرده‌ای از تحقیقاتی که در این زمینه کرده‌ام. این بخش در واقع تفسیری بر کار «گلدزیهر» است و بسیاری از کلی‌گوئی‌ها و نارسائیهای متن گلدزیهر را تبیین، تحلیل و تفسیر کرده است.

این سه بخش رویهم با همه نارسائیها و اجمالی که دارد، می‌تواند متن قابل قبولی برای تحقیق در تاریخ سیاسی - مذهبی ایران و اسلام باشد و به سئوالاتی اساسی پاسخ دهد و پرسشهای اساسی دیگری در ذهن خواننده ایجاد کند. هدف همین بود.

امید که مفید افتد

محمود - افتخارزاده

تهران

پائیز ۱۳۷۱

# I

## اسلام در ایران

تألیف:

دکتر. ر. ناث

Dr.R.Nath

استاد تاریخ دانشگاه راجستان، هند

ترجمه و تعلیق

محمود - افتخارزاده



به جای مقدمه؛

اسلام،  
ایران،  
ملّیت، ...





## اسلام در ایران:

در جامعه‌ای که محرومیت و تشخیص طبقاتی وجود داشته و افرادی بوده‌اند که نشستن پهلویشان ممنوع بوده است، ساسانیانی که برای خود حصاری ساخته و مردم از آن‌ها بیگانه بوده‌اند و همه چیز (کار، ثروت، تولید و...) صرف عیاشی و گنج نهادن آنان می‌شد، مردمی که اجازه تحصیل حتی به پول خودشان نداشتند، در برابر شعارهای اسلام خود بخود تسلیم می‌شدند، برای اینکه توده مردم غیر از روشنفکر است، زیرا توده فقط به دنبال حرفی می‌رود که به درد زندگی‌شان بخورد و به دنبال ملاک حق و باطل نیست. توده به این فکر است که آیا فلان حرف و... مرا از محرومیت و فشار می‌رهاند؟ و در چنین صورتی همان حرف حق و درست است...

بنابراین مطالب، ایرانی که ما در قرن اول و پیش از قرن اول (اواخر ساسانیان) می‌شناسیم تشنه شعارها و اصولی است که اسلام بیان می‌کند. این شعارها خواه ناخواه نفوذ پیدا می‌کند و نمی‌توان جلوی مردم را گرفت که بدان نگرند.

م.آ. ۲۷/۵۱، ۵۲.

## اسلام و ملیت:

اسلام یک مذهب است و بنابراین، یک ایدئولوژی، و خطاب آن به نوع انسان است و هدف غائی آن رستگاری. رستگاری از چهار زندان همیشگی انسان: جبر طبیعت، جبر تاریخ، جبر اجتماع و بالأخره؛ جبر خویشتن.

اسلام در ذات خویش نیز یک زاده قومی و نژادی نبود،...  
 اسلام از هم آغاز کوشید تا پوستهٔ عربیت را از خود بدور افکند...  
 قرآن با لحن شدید و اتهام‌آمیز از اعراب سخن گفته است و آنان را  
 از نظر روانشناسی اجتماعی، در نفاق و حق‌کشی از همه سخت‌تر و  
 شدیدتر خوانده است...

قرآن بطور بسیار مشخصی وجود ملیت‌ها را به عنوان  
 واقعیت‌هایی عینی و طبیعی اعتراف نموده است...

م.آ. ۱۴۶/۲۷، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹

اسلام، به عنوان یک مذهب، هرگز به نفی شخصیت و تزلزل  
 اصالت ملی ما نپرداخته است، بلکه، برعکس، موجب شکوفائی  
 ذهنی و جهش فکری و درخشش وسیع و دامنه‌دار نبوغ و خلق  
 ارزش‌های معنوی و ملکات اخلاقی بسیار در این ملت مستعد شده  
 است...

م.آ. ۲۷/۲۰۸

### ملیت چیست؟

ملیت احساسی است که افراد مشترک در برابر عنصر دشمن در  
 خود احساس می‌کنند. بنابراین ملیت ایران در طول تاریخ شدت و  
 ضعفش فرق می‌کند.

### چه موقع ملیت ایران بیشتر و نیرومندتر و مشخص‌تر است؟

موقعی که به ایران و ملیت آن رسماً حمله می‌شود. و می‌بینیم که  
 در همین دو قرن (= اول و دوم هجری) بیشتر از هر زمان دیگر به ملیت

ایران حمله شده است:

اسلام با شمشیر عرب به ایران وارد شد.  
اسلام با فرهنگ و مذهب ایرانیها جنگید و عرب با قدرت سیاسی  
و استقلال ملی.  
بنابراین در این دو قرن، ایرانی بیش از همه وقت با عنصر خارجی  
جنگیده است.

م.آ. ۴۹/۲۷، ۵۰.

حمله به ایران در زمان عمر آغاز شد ولی باید توجه داشت که  
حمله به ایران را با فتح ایران مترادف نشمرد و آنچه قابل تأمل و بویژه  
از نظر فکری و فرهنگی و اثر اجتماعی قابل طرح است، فتح ایران  
است که در عصر عثمان و بنی امیه صورت گرفت و اگر روح اسلام و  
آرمان‌های اسلامی غلبه داشت، بیشک، در آن هنگام که ایران در زیر  
پوشش نظامی و سیاسی عرب قرار می‌گرفت، روح حاکم، یک روح  
قومی و غلبه نژادی و سلطه امپریالیستی بود...

نفوذ اسلام در اندیشه‌ها و روح‌ها، در عین حال، برای قدرت  
خلافت عربی وسیله بزرگی بود تا بتواند با سوء استفاده از آن، و تغییر  
جهت اساسی و روح آن، نفی ماهیت ملی ایرانیان، قطع تداوم تاریخی  
آنان و زدودن خطوط اصلی سیمای فرهنگی‌شان، اصالت وجودی و  
شخصیت تاریخی آنان را محو سازد و انحلال آنان در امپراطوری عرب  
میسر گردد.

فروریختن دیواره‌های تسخیرناپذیر طبقاتی، آزادی تعلیم و تربیت  
برای عموم، رهائی از استبداد روحانی و اشرافی و شور و شوقی که  
مردم ایران در ایمان و آرمان جدید یافته بودند، در همان حال که  
نیروهای معنوی بزرگی بودند که به نیرومندی و تجدید تولد ملت ما

یاری می‌دادند (آنچنان که آثار آن بزودی آشکار گردید)، از سوی سیاست‌هایی که از دستگاه امپراطوری خلافت اعمال می‌گردید، ایمان جدید به گونه‌ای تحریف می‌شد که او را از خویشتن دور کند و با خود بیگانه و از پیوند تاریخی‌اش گسسته و از فرهنگ خود، محروم و با گذشته‌اش و در نتیجه شخصیتش ناآشنا، و این همه را بدین طریق بدست آوردند که اسلام را در برابر ملیت گذاشتند و چنین وانمود کردند که گوئی ملت ایران از ملیت خویش به مذهب اسلام نقل مکان کرده‌اند.

اما کار این سیاست به همین جا ختم نمی‌شد، بلکه، به همان میزان که اسلام را در برابر «ملیت ایران» می‌نهادند، آن را با «عربیت» درمی‌آمیختند و از این طریق نوعی «عرب زدگی» پدید آمد که نه تنها آفتش دامن «ایران» را گرفت، بلکه «اسلام» را نیز آلوده ساخت و کدام آلودگی برتر از این که اسلام از روح «محمد» و «علی» دور شود و روحیه «ابوسفیان» و «عباس» را بیابد و آنچه را «خدائی» بود و «توحیدی» (یعنی انسانی) «عربی» شود و «قرشی»؟!\*

م.آ. ۱۶۲/۲۷، ۱۶۳، ۱۶۴.

اسلام در ایران:

قیام سریع سیاسی اخیر / ۱۳۵۷ ش / ۱۹۷۹ م / در ایران که شاه را سرنگون کرد و دولتی دموکراتیک را جایگزین حکومت مطلقه موروثی نمود، دارای نکات نامکشوفی است.

یکی از سئوالات اساسی این است که:  
این انقلاب چقدر به «اسلام» نزدیک است و تا چه اندازه می‌تواند قابل درک جامعه ایران باشد؟

برای ایرانیان، اسلام نمی‌تواند از فرهنگ ایرانی جدا باشد. [۱]  
فرهنگ ایرانی با ویژگی منحصر بفردی که دارد بطور کاملاً مشخصی با شیوه زندگی و راه و رسم نوع عربی آن در کشورهای عربستان سعودی، امارات متحده عربی، مصر، سوریه و حتی با عراق هم‌جوار قابل تشخیص و تمایز است.

در حقیقت، این مسئله عمیقی است که ریشه‌هایش در «تاریخ» نهفته است تا که در تحولات گوناگون برآمده از انقلاب ۵۷ ایران، و مطالعه و بررسی زمینه‌های تاریخی آن کلید فهم ایده‌ها، انگیزه‌ها، نیروها و پدیده‌هایی است که در آنچه ما اصطلاحاً آن را «انقلاب اسلامی ایران» می‌نامیم دخیل بوده‌اند.

پیدایش اسلام در جزیره العرب، در اوائل قرن هفتم میلادی قطعاً

مهم‌ترین رویداد هزاره اول تاریخ مسیحیت بود. آن حادثه نه تنها نقشه جغرافیائی شرق را عوض کرد که همچنین سرنوشت و مسیر زندگی کم‌تر از نیمی از بشریت را تغییر داد و به تاریخ جهانی نو بخشید.

اسلام؛ اعراب را از قید عادت و غرائز بیابانی و نیمه وحشی بدوی‌شان رها کنید، آنان را تحت یک برادری جامع جهانی و نظم اجتماعی درآورد و از آنان افراد خوبی ساخت. این سازنده‌ترین خدمت این دین است.

شور و هیجان برخاسته از تبلیغ مذهبی که در تغییر روحیه درنده‌خوئی آنان بکار رفت، اعراب آن را برنامه توسعه‌طلبی‌شان دانستند. در نظر آنان، اشغال فیزیکی سرزمین‌ها، مقدمه ضروری گسترش دینشان بود.

جنگ قادسیه / ۱۶ هجری ۶۳۷ میلادی / نقطه آغاز اشغال ایران توسط اعراب بود.

ایرانیان تحت فرماندهی رستم [فرخزاد] شکست خوردند و رژیم شاهنشاهی ساسانیان عقب‌نشینی کرد.

شهرها یکی پس از دیگری مقهور حمیت و جسارت اعراب می‌شد. داستان شکست از اشغال تیسفون تا پرس پلیس در ظرف مدت کوتاهی شروع شد. کاری را که سعد [بن] وقاص شروع کرده بود، عبدالله [بن مسعود] به پایان رساند.

در سال ۶۵۰ میلادی / ۳۰ هجری / اعراب تا سرحد رود سیحون و مرزهای هند شرقی رسیدند.



یزدگرد سوم آخرین شاهنشاه ساسانی در سال ۶۵۱ میلادی / ۳۱ هجری / درگذشت.

برخورد نظامی پایان یافت، اما درگیری واقعی بین دو قوم آغاز شد؛ قوم غالب و قوم مغلوب، آن یکی وابسته به نژاد سام و این یکی برخاسته از نژاد آریا. آن یکی با حفظ زندگی ساده بدوی و روحیه بادیه‌نشین، این یکی مردمی بشدت با فرهنگ که چند هزار سال به هنر و ادبیات مشغول بوده و در پی مسائل علمی.

قوم مغلوب، سرزمین و دینش را از دست داد، اما پارسیان مغلوب با ارزشهای فرهنگی برترشان اعراب غالب را بسختی تحقیر کردند. و در این درگیری فرهنگی طعنه‌آمیز و بس طولانی بود که سرانجام شکستشان دادند. [۲]

\*

اسلامی که توسط اعراب به شرق و غرب جهان صادر شد دارای مشخصات اساسی ویژه‌ای بود، یعنی: تنها یک خلیفه باید برای تمام جهان اسلام وجود داشته باشد و این خلیفه باید حتماً عرب و آنهم فقط قریشی باشد. قرآن کتاب مقدس و مکه مرکز پرستش برای کلیه مسلمانان جهان، عربی نه تنها زبان قرآن که نیز زبان رسمی مسلمانان، و اسلام با همان طهارت اولیه برخاسته در جزیره العرب، دین دولت و ملت اسلامی.

مجموعه این خصوصیات کلی، آرزوهای ناسیونالیستی اعراب را که همان «پان عربیسم» ساده و خالص بود، ممنوع ساخت. از آنجا که پارسیان ملتی باستانی و با فرهنگ و تمدنی بسیار پیش

رفته بودند، از فرو رفتن در این جریان استحاله و از دست دادن هویت ملی خویش سرپیچیدند. [۳]

این سرپیچی، منشاء درگیری‌ئی شد که نخستین مرحله تجلی و بروز تمام عیار آن را در موضوع خلافت و جایگزینی امامت نوع ایرانی‌ش<sup>۱</sup> به جای آن می‌توان دید. [۴] این موضوع مستلزم قدری توضیح است: مسئله آشتی‌ناپذیر خلافت یا جانشینی پیامبر، اسلام، حکومت اسلامی و اخوت عربی را به دو اردوگاه تقسیم کرد. احساسات قبیله‌ای عرب طرفدار اصل جانشینی انتخابی یا نماینده پیامبر یعنی خلیفه بود. اما گروه قابل توجهی از امت اسلامی که توسط علی خویشاوند و داماد پیامبر، شخصی که کم‌تر از دیگران نبود، رهبری می‌شد، طرفدار اصل خلافت موروثی بود. عقیده‌ای که از همان آغاز پیدایش اسلام با عقیده و ایمان به حقانیت پیامبر تقویت شده بود و به این قاعده عرفی «اهل الناس و التعمین»<sup>۲</sup> عقیده داشت یعنی مردم تابع امر الهی و مطیع جانشین منصوب او هستند. این گروه با تکیه بر دو اصل دیگر یعنی: خلافت منحصر در اعراب است و نظام خلافت غیر قابل تقسیم، عقیده داشت که خدا و رسول از قبل «علی» را به عنوان جانشین قانونی پیامبر اسلام معرفی کرده‌اند. اما تحقق این عقیده در سال ۶۳۲ میلادی / ۱۱ هجری / میسر نشد، زیرا پس از رحلت پیامبر اسلام، ابوبکر بن ابی قحافه آشکارا مدعی خلافت گردید و در سال ۶۳۴ میلادی / ۱۳ هجری / پس از مرگ او، عمر بن خطاب ادعای خلافت نمود و پس از ترور او در سال ۶۴۴ میلادی / ۲۴ هجری / عثمان به خلافت رسید. و این تنها پس

1-Imamate of Typical Iranian brand.

۲-در متن چنین است، منظور: «اهل الحل والعقد» می‌باشد(م).

از قتل عثمان بن عفان بود که «علی» در ۲۴ ژوئن ۶۵۶ میلادی / ۳۶ هجری / به خلافت دست یافت.

آیا خلفای ثلاثه که قانوناً انتخاب شدند، غاصب بودند؟<sup>۱</sup> [۵] جنگِ «جمل» / ۹ سپتامبر ۶۵۶ میلادی / ربیع الثانی ۳۶ هجری / نشان دهنده آغاز «تشیع» در اسلام است. [۶]

هر چند در تاریخ «اگر» و «اما» هائی وجود ندارد، اما گاهی اوقات فرضیه‌ها منجر به حصول نتایجی مفید می‌شود:

آیا حقیقت دارد که اگر «عایشه» و امویان تحت رهبری «معاویه» به مخالف با نامزدی «علی» برای خلافت برنمی‌خاستند، تشیع بوجود نمی‌آمد؟

آیا تنها همین سیاستها بود که «تشیع» را یک مذهب ساخت؟ بدون شک دولت اسلامی یک تئوکراسی بود، ولی آیا مسئلهٔ جانشینی پیامبر تنها علت این تجزیه و تفرقه بود؟ احتمالاً ما بر یک جنبهٔ مسئله بسیار توجه کرده‌ایم و جنبهٔ دیگر آن یعنی عامل اصلی را که قطعی‌تر از جنبهٔ اول است از چشم انداخته‌ایم: بر خلاف سه خلیفه پیشین که در «مدینه» حکومت می‌کردند، «علی» در «کوفه» حکومت می‌نمود. کوفه شهر جدید التأسیسی بود که در سرزمین حاصلخیزی که از رودخانه‌های فرات و دجله آبیاری می‌شود واقع بود؛ در ناحیهٔ باستانی تمدنهای سومر، آسور، بابل، اشکانیان و ساسانیان. «علی» در این شهر پیروان زیادی داشت که اکثراً غیر عرب بوده و برگرد او جمع شده بودند.

ترور «علی» در کوفه / ۲۴ ژانویه ۶۶۱ م / ۱۹ رمضان ۴۱ هـ /

1- Were the First three legally elected khalifahs usurpers?

احساسات مردم را برانگیخت و پیروانش او را «ولی» نامیدند [۷] یعنی: جانشین یا خلیفه خدا، آن گونه که «محمد»، رسول (نبی یا پیامبر) خدا بود. این ابراز احساسات همچنان رو به گسترش بود تا که پیکار کربلا / ۱۰ اکتبر ۶۸۰ م / ۱۰ محرم ۶۱ هـ / آخرین پرده را از روی احساسات پیروان کنار زد.

«حسین» دومین فرزند «علی» شهید شد و تشیع بطور رسمی ولادت یافت. [۸]

قابل توجه است که ایرانیان بطور مشخص از هدف علی و پسرش حسین که از فاطمه دختر پیامبر بود حمایت کردند. حسین با دختر آخرین شاه ساسانی ازدواج کرده بود. این پیوند یک حقیقت فوق العاده مهمی است. در واقع روی این مبنی بود که عقید به امام پدیدار شد، و بنابراین پیدایش امامت همان اندازه متعلق به ایران است که عقیده شیعی. [۹]

پارسیان به تئوری «الوهیت پادشاه» عقیده داشتند و او را «حاکم بر هستی» و «صاحب هفت اقلیم و چهار سوی جهان» می دانستند. پادشاه در نزد آنان «سایه خدا در زمین» بود. در دوران هخامنشیان / ۳۳۶ - ۵۴۶ ق.م / و اشکانیان / ۲۲۶ - ۳۳۶ ق.م / و ساسانیان / ۲۲۶ - ۶۵۱ م / شاهنشاهی موروثی بطور مستمر یک نظام الهی تلقی می شد، لذا عقیده به انتخاب یک خلیفه برای ایرانیان سخت ناگوار بود.

پارسیان مردمی بی نهایت با فرهنگ و تمدن بودند، از این رو حاکمان عرب و آداب و رسوم بدوی شان در مقیاسی وسیع و گسترده، ایرانیان را رنج می داد.

تئوری الوهیت شاهانه که یک ویژگی اساسی پارسیان بود، با رسم

عربی - قبیله‌ای انتخاب خلیفه تناقض داشت. پادشاهان ساسانی که آخرین شان توسط اعراب سرنگون شد، خود را «خدایان» یا «موجودات الهی» می‌نامیدند.

عقیدهٔ پارسی حق الهی پادشاهی در واقع مبنائی بود که امامت شیعی بر آن نهاده شد و این یک ویژگی منحصر بفرد ایرانی و منصب شیعی بود. [۱۰]

بنابر این «علی» نخستین امامی بود که از «پیامبر» ارث می‌برد، آنهم نه تنها حاکمیت دنیویش را، که حق ویژه تفسیر و تعبیر قوانین شریعت را. امام تنها پیشوای مشروع جامعهٔ اسلامی و عالی‌ترین مقام مذهبی - روحانی در امور جامعه بود.

هنگامی که خلیفهٔ منتخب سنی، دولت اسلامی را با کمک مقام مذهبی که داشت رهبری می‌کرد، امام شیعی عبارت بود از یک مقام موروثی متصف به عصمت. [۱۱]

بدین سان، اصل امامت با خلافت در تغایر و تضاد کامل بود، چراکه امام نشانه‌ای از رحمت خداوند بود.

پارسیان «علی» و دو پسرش «حسن» و «حسین» و نه فرزند از نسل «حسین» را به عنوان دوازده امام می‌شناختند. [۱۲]

امام دوازدهم با قول به ظهور در سال ۸۷۱ میلادی / ۲۵۸ هـ در سُرْمَنَ رَی (= سامرا) پنهان شد. از این رو، لقب او «المنتظر المهدی» است.

آیا با این شیوهٔ ویژه بود که تشیع تا این اندازه در مقابل پان عربیسم ایستاد و عقایدش را توسعه داد؟ [۱۳]

عقیده به حَقِّ الوهیتِ شاهنشاهی، قرن‌ها بود که محور اصلی تفکر

ایرانیان را تشکیل می‌داد و پس از آن مدّت است که این اندیشه توسط «فردوسی» در «شاهنامه» مشهورترین اثر کلاسیک ایران که در قرن دهم میلادی سروده شد پدیدار گشت. در این اثر، شاعر بطور بسیار هنرمندانه‌ای عقیده به حقّ الوهیت پادشاهی را که مربوط به دوره ساسانیان است ترسیم کرده است.

شاهنامه با شصت هزار بیت به گونه‌ای زیبا تاریخ ایران را از عصر اساطیر تا زمان غلبه اعراب بر ایران بیان کرده است. این اثر کلاسیک بطور بسیار برجسته‌ای بر این اصل بنا شده که مبنای پیدایش شاهنشاهی ایران بیشتر مربوط است به دوران باستان تا غلبه اخیر [سلطنت بر خلافت عربی]. بنابراین اشغال فیزیکی کشور در مقابل استقلال فرهنگ تاریخی و برتر آن ناچیز می‌باشد.

فردوسی عقیده داشت که مقام پادشاهی را نمی‌توان تصرف نمود و حق جلوس بر تخت مقدس شاهی ایران تنها از طریق وراثت ممکن است. درست است که خلیفه یک حاکم منتخب دولت اسلامی است اما دارای اصالت نژاد نمی‌باشد. در طرف دیگر ائمه شیعه از نسل موجودات الهی<sup>۱</sup> می‌باشند.

دختر آخرین پادشاه ساسانی با حسین ازدواج کرده بود و دیگر امامان اولاد آن دو بودند، لذا نه تنها یادگار نبوی که نیز دارای حق مقام الوهیت و پادشاهی و فضیلت بودند. [۱۴] بنابراین آن کس که اقتدارش از خداوند ناشی می‌شد و نه هیچ کس دیگر، رهبر ایده‌آل یک دولت ایده‌آل بود.

در کتب موسوم به «آئینه شاهان» [= قابوس‌نامه کیکاوس] بن

و شمگیر] و نصیحة الملوک غزالی] داستانهای حکام ایده آل بر مبنای آداب و رسوم ایرانیان نقل شده است. روشنفکران ایرانی همیشه نسبت به اصل موروثی سلطنت و حق الهی پادشاهی متعهد بوده‌اند. اصلی که به تدریج از «امام» به «شاه» یا «پادشاه» منتقل شد.<sup>۱</sup> [۱۵]

در طی عصر عباسی (۱۲۵۸ - ۷۵۰ میلادی / ۶۵۴ - ۱۳۲ هـ) نفوذ تمام عیار پارسیان، امپراطوری عربی ایران را در خود فرو برد و سرانجام با غلبه فرهنگ ایرانی، تنها چیزی که در ایران و نواحی مجاور باقی ماند، دین اسلام بود، و همین طور شکل و ترکیب آن نیز عوض شد. و بدین وسیله هیئت و سیمای دولت اسلامی با مقر آن در بغداد دگرگون شد و نیز از شکل بدوی و قبیله‌ای به شهرنشینی، از نظامیگری به مدنیت، از دموکراسی به استبداد و دیکتاتوری، از یک حکومت سفت و سخت الهی به یک دولت بشدت آزادمنش، و از یک خاندان بدوی قبیله‌ای به دولت دقیقاً با فرهنگ، و از یک حکومت عربی به یک دولت ایرانی شده تغییر یافت.

این چیزی است که «فیلیپ هپتی» بزرگترین محقق این موضوع، آشکارا بر آن تأکید می‌کند:

«اسلام عربی تحت نفوذ ایرانیان درآمد، خلافت عربی مقهور استبداد ایرانی گردید و شیخوختی عربی خویش را از دست داد، و به تدریج القاب ایرانی، شرابه‌ای ایرانی، همسران ایرانی، معشوقه‌های ایرانی، ترانه‌های ایرانی درست به همان خوبی که عقاید و افکار ایرانی پیروز شد، در دستگاه خلافت روز بروز نفوذ می‌کرد. باید اشاره کرد که نفوذ ایرانیان خشونت تند و تیز بدویت عربی را کاهش داد و راه را برای

۱- پادشاه، از «پاتاشاهتاری» ساسانیان گرفته شده است. مؤلف.

ورود به یک عصر جدید و ممتاز و دست یابی به اوج قلّه علوم و پژوهشهای علمی، صاف کرد. عربیت تنها در دو زمینه توانست خودش را حفظ کند: ۱- اسلام به عنوان دین دولت، ۲- و استمرار عربیت به عنوان زبان رسمی دولت فرمایشی».

از دیدگاه من این مطالب بطور نسبی حقیقت دارد؛ اسلام بطور رسمی به عنوان دین دولت و ملت باقی ماند، اما نه آن اسلام درست عربی، بلکه در یک طرف اسلام شیعی و در دیگر طرف اسلام تصوف قرار داشت.

تصوف به مراتب بیشتر از تشیع اسلام را ساده و خلاصه کرد. شعرای صوفی ایران چون عمر خیام نیشابوری، سنائی غزنوی، نظامی، عطار، رومی، سعدی، شبستری، حافظ و جامی که شعرشان ساختار بی نظیری در ادبیات ایران و در حقیقت در ادبیات جهان پی ریخت، به جای گرایش به توحید اسلامی به «وحدت وجود» روی آوردند و مشرب عقیدتی شان وصال به خداوند «عشق مطلق» و «از خودگذشتگی» از طریق مرام «تصوف» بود. آنها به جای اخوت محدود اسلامی برادری مطلق جهانی را تبلیغ می کردند [۱۶].

و سرانجام؛ ایرانیان زبان خودشان را از پهلوی و عربی گرفته و کامل کردند، یعنی به این صورت که زبان پارسی بزودی زبان دولت و ملت گردید.

ایرانیان ایده خلافت را رها کرده و آنگونه که اشاره شد، نهاد مذهبی امامت را بر مبنای حق الهی، پی گیری و توسعه دادند. ایرانیان بنیانهای فرهنگی خود را بر اساس سنن باستانی خود گسترش دادند [۱۷].  
تنها «قرآن» یعنی «کلام الله» به عنوان کتاب مذهبی و «مکه» به عنوان



قبلهٔ مسلمین باقی ماند و همه چیز دیگر با حساسیت‌های فرهنگ ایرانی مطابقت یافت. کلیه این تحولات، اثبات ملیت‌گرایی (اگر بتوانیم ناسیونالیزم را در این معنی عطف به گذشته نماییم) و آرمانهای ملی و نفی واقعی پان عربیسم بدوی را در پی داشت که متعصبان اسلامی سعی داشتند آن را از طریق دین پاک و ساده‌ای چون اسلام به سراسر جهان تحمیل کنند.

این است که قانونمندی سرزمین، ملت، فرهنگ، صحت تاریخی خویش را ثابت کرد. «آب و خاک» ملتی را که بر روی آن تمدن و فرهنگی پدید آورد در خویش حفظ می‌کند، و سرانجام آن ملت در هر جدالی (هرچقدر هم که اشغال فیزیکی آن آب و خاک گسترده باشد) از خود دفاع می‌کند.

از این دیدگاه است که پدیده موسوم به «انقلاب اسلامی» باید مورد قضاوت قرار گیرد:

این پدیده از این بابت که دیکتاتوری شاه را سرنگون کرد و در کوتاه مدت یک حکومت مردمی را برقرار نمود، یک «انقلاب» است، زیرا دیرزمانی است که در جهان دوران ثوری حق الهی پادشاهی بسر آمده و روشهای حکومتی سیاسی جدیدی جای آن را گرفته است. اما جایگزین ساختن واپسگرایی و مقدس مآبی بشدت افراطی در جامعه ایران قابل توجیه یا عاقلانه نیست. چرا که این شیوه‌ها بیشتر مشخصه یک جامعهٔ عربی است تا یک جامعهٔ ایرانی.

عظمت باستانی گذشتهٔ ایران، بزرگترین سرمایه این کشور است و اگر ایران از این سرمایه تهی و عاری گردد پوچ و بی‌ارزش خواهد شد. در این صورت ایران در میان صدها ملت دیگر که تاریخ ندارند و یا از تاریخ

اندکی برخوردار بوده‌اند و در صدد کسب آن هستند، هویت تاریخی خویش را از دست خواهد داد. [۱۸].

باید بیاد داشته باشیم که روشنفکری اسلامی برخوردارگی کامل و بهترین تجلی خویش را ابتدا در ایران بازیافته است و آن گونه که بزرگترین فلاسفه به این سرزمین تعلق دارند، بزرگترین شاعران و نقاشان و دیگر هنرمندان اسلامی از این آب و خاک برخاسته‌اند. آنها برای کشورشان فرهنگ با عظمتی ایجاد کردند. فرهنگی که بدون آن، ایران فاقد هویت ملی و شخصیت مستقل تاریخی است.

هر انقلابی در ایران که بدون توجه به این فرهنگ پدید آید فاقد آن روحی خواهد بود که بتواند به مردم ایران حیات بخشد، حیاتی واقعی...

دکتر. ر. ناث

فوق لیسانس در علوم انسانی، دکتر در فلسفه، دکتر در ادبیات،

سخنران در رشته تاریخ و فرهنگ هند،

دانشگاه راجستان. هند. ۱۹۸۲.

[۱] «برای ایرانیان، اسلام نمی‌تواند از فرهنگ ایرانی جدا باشد»

تا آنجا که به حقیقت این دین حنیف و سرشت پر ملکات آریائی مربوط است به نظر نمی‌رسد که این عدم انفکاک به خاطر خدمات متقابل باشد که بعضی قائلند. و از همین رو؛ آن تلاش دیرینه تاریخی که از آغاز بیداری در جهت جدائی این دو از یکدیگر آغاز شده ناموفق بوده است.

این عدم توفیق نشان می‌دهد که این تلفیق یک ترکیب فرهنگی به معنای رایج کلاسیک آن نبوده و نیست؛ بدور از حقیقت خواهد بود اگر گمان شود ملتی بزرگ با تمدنی باز و فرهنگی غنی که همیشه از پرستندگان روشنائی بوده و هرگز بت نپرستیده [ن.ک: هگل / عقل در تاریخ ۳۱۵، ۳۰۱] و میزبان چهار آئین بزرگ «مهر» «زرتشت»، «مزدک» و «مانی» و پایگاه ادیان «یهود» و «مسیحیت» و «ترسا» و «گنوس» و «بودا» بوده بخاطر مسائلی هر چند عمیق و اساسی اما زورگذر و انگیزه‌های عادی، به دین و فرهنگ تازه‌ای بگردد و به ایمانی نوین مؤمن گردد.

و نیز بدور از شناخت خواهد بود اگر گفته شود: چون اسلام پایگاه و جایگاه خود را در جزیره العرب نیافت راهی ایران شد، یا که: عرب را تاب و توان تحمل امواج وحی و ظرفیت دریافت آن معانی بلند و ژرف نبود از این رو هر چه محدث و مفسر و فقیه و عارف و عالم و ادیب و... است از ایران است.

آنچه گفته شد بیان واقعیت تاریخی است و نه مبین حقیقت تاریخ. به عبارت دیگر؛ آنچه گفته شد از برکات آن پیوند است نه خود آن. اینها همه مؤید این است که: اسلام در ذات اولیه‌اش یک پیام الهی - انسانی بود که با سرشت انسان آریائی پیوند ویژه‌ای یافت. تا آنجا که از ادغام این دو، انسانی جدید پدیدار شد که تجزیه آن محال است. در این ترکیب شگفت باید دو نکته را در نظر داشت، این دو نکته یکی: «روان فلسفی - عرفانی» و دیگری: «وجود روح تاریخی انسان آریائی» است.

### الف: روان فلسفی - عرفانی انسان آریائی

با این سرشتگی‌ها: حسّاس در اندیشه و خیال، ژرف بین و ذرّه بین، منفی باف و نسبی اندیش، (و درست به همین دلیل زیر بار هیچ اندیشه‌ای بیگانه با خویش نرفت)، خون سرد و سهل‌انگار، صبور و سازگار (و درست به همین خاطر همچون آتشی در زیر خاکستر سرد موروثی خویش به تازی و ترک و تاتار و... فرصت تاخت و تاز موقت داد)، خلوت‌نشین و گوشه‌گیر و معتکف (به همین دلیل سرزمین آریائیان بزرگ‌ترین رقم دیر و صومعه و غار و... را دارا است)، ایده‌آلیست و گذشته‌گرا، مایوس و سرخورده از جهان، در تلاش برای رهایی از رنج جهانی، رسته از زندان هستی، وارسته در بیکران خلاء «نیروانا» و «کولا» و «موکتی»، سر به دنبال «ایده‌آل» خویش، درون‌گرا و خویشتن‌کاو، غرق در خلسه، و در نشئه از سروده‌های «ودا»، در آویخته با دنیای «اساطیر»، در فرار از «اهریمن» درون و برون، به دنبال «اهورا»ی مطلق جهانی، بر بام بلند «سامسارا» بی‌ترانه و بی‌تمنا، بال در بال «خیال»، پرتنبن و پرسکون، خیره بر آفق، سخت در انتظار، چشم براه «سوشیانس» که همراه «بودا» در هر هزاره یا هزاره‌هائی یک بار با شعاع نوری طلوع کند، زود باور و دیر خیز، در انتظام دستی از غیب تا «راه» بگشاید. [برای دریافت این سرشت سخت عمیق .ن.ک: داریوش شایگان / ادیان و مکتهای فلسفی هند / ۲ جلدی. / رادهاکریشانان / مذهب در شرق و غرب + شاهرخ مسکوب / سوگ سیاوش = موريس سيماشكو / مزدك، رمان تاریخی + فردوسی / شاهنامه، بخش اساطیر. + اسلام شناس و ایران شناس بزرگ معاصر دکتر علی شریعتی / مجموعه آثار ۲۷ / ۱۶۹ - ۱۰] و «اسلام» که در نگاه اولیّه و جوهره نخستین، یک ایدئولوژی الهی انسانی بود، در این روح صبور و بلند پرواز آریائی حلول کرد و آن را از بام بلند آسمانهای سامسارا و از برج و باروهای نیروانا به زمین زندگی و واقع‌گرایی کشاند و با انقلابی در عمق وجدان و اندیشه، انسانی جدید ساخت. [ن.ک: م.آ. ۲۷ / ۲۶۵ - ۲۸۱] و «تشیع»؛ تجلّی عینی اسلام اولیّه مرکز وصل و میعادگاه این روح بی‌قرار

و آن پیام سرشار از «امید» گردید. و بدین سان بود که با حلولِ «توحید» در جان آریائی «ثنویّت وجود» به «وحدت وجود» گرائید و «یأس» شکننده و سرابه‌های فریبنده‌اش به پایان خویش رسید و طرحی نو پدیدارگشت و انسانی نو قداً راست. [ک: همان]. اسلام اولیه پس از این حلولِ جاودانه، به سرعت و شدت دچار تحریف و آلت تزویر شد و به یکباره وارونه و ترسناک گشت و تشیع رنگ گنوسی - مجوسی - بخود گرفت و برگ برنده‌ای در دست اشرافیت ایرانی شد.

### ب: وجود روح تاریخی:

منظور روح تاریخی آریائی است که نخستین قوم تاریخ است. این روح، یک روح شرقی است و خصلت روح شرقی آن است که به «شهود» نزدیک تر است. زیرا «عین» یا «موضوع» خود را بی میانجی درمی‌یابد [نک: هگل / عقل در تاریخ ۲۷۰]. روح شرقی آریائی حقیقت پیام انسانی «اسلام» را در عینیت وجود خویش بی هیچ واسطه و عامل و انگیزه‌ای خارجی دریافت.

و از طرفی؛ در جغرافیای فلسفی تاریخ (مانند جغرافیای طبیعی آن) در «شرق» است که «خورشید معرفت» طلوع می‌کند و خاستگاه این خورشید «ایران» است، و ایرانیان نماینده راستین انتقال «تاریخ» از «شرق» به «غرب» اند [هگل / عقل در تاریخ ۲۷۲]. و بدین سان است که «شکوه بینش شرقی در برابر ما نمایان می‌شود» [همان]. و این است راز این پیوند شگفت اسلام و انسان در تاریخ شرق.



## [۲] تقویم زمانی حضور اسلام در ایران.

تعیین دقیق تقویم زمانی حضور اسلام در ایران مسئله‌ای است بس مهم که از یک سو باعث قضاوتها و جنجالهای تاریخی گردیده و از دیگر سو افراط و تفریط روشنفکران و متعصبان مذهبی و ملی را در دفاع و حمله به موضوع مورد اختلاف برانگیخته است. مسئله‌ای که نه تنها از همان آغاز بیداری و در مقاطع حسّاس سیاسی - اجتماعی بشدت اذهان را بخود معطوف داشته و میدارد، بلکه قضاوت و اظهار نظر خاورشناسان و صاحب نظران در تاریخ ایران و اسلام را سخت تحت تأثیر خود قرار داده است. هر چند که این پاراگراف محل مناسبی برای طرح و تفصیل و تحلیل و استقراء تام این موضوع مهم نیست، اما اشاره‌ای اندک در حدّ طرح صورت مسئله مقدور است. تفصیل آن بماند برای فرصت و محل دیگری.

به لحاظ تقویم زمانی، حلول اسلام در کالبد ایرانیان مربوط است به سالهای اولیه ظهور اسلام در عصر حیات و رسالت پیامبر اسلام، و آنچه پس از رحلت آن حضرت اتفاق افتاد و اعراب را روانه ایران کرد چیز دیگری است.

در اینجا طرح یک سؤال و تناقض ضروری است: در نگاه کلامی - عقیدتی شیعه امامیه که اسلام اولیه را نمایندگی می‌کند، کودتای سقیفه و خلافت حاصله از آن هیچ مشروعیتی ندارد و اصولاً به رسمیت شناخته نمی‌شود، لذا در آنجا که سخن از عقیده و ایمان و حقیقت و حقانیت و صاحبان حق و وارثان راستین اسلام است، تشیع برای کودتاچیان هیچ مشروعیتی قائل نیست و با صدها آیه و روایت و هزاران دلیل عقلی و نقلی عمل آنان را محکوم می‌کند، و حتی قربانیان جنگهای رده را مسلمان می‌داند و قتل عام آنان را توسط کودتاچیان محکوم می‌نماید [ن.ک: طوسی / الخلاف. کتاب الزکاة]. چگونه است که وقتی نوبت به ارزیابی اقدامات کودتاچیان و اشغال سرزمینها به نام صدور اسلام و آنهم اسلام کودتا می‌رسد، ساکت است و یا

اعمال آنان را مشروع می‌دانند؟ این یک بام و دو هوا چرا؟!

رسالت اسلام در ابلاغ پیامش چیزی جز آنچه خود صاحب رسالت مبنی بر دعوت از سران جهان نمود، چیز دیگری نیست، پس دیگر چه اصراری است که کشورگشائی و اقدامات کودتاچیان و رژیم اموی حاصله از کودتا به رسمیت شناخته شود؟

تاریخ نشان می‌دهد که قبل از بعثت، یعنی آنک که «محمد» (ص) به کار تجارت مشغول بود، زید بن حارثه غلام زرخرید خدیجه را برای تجارت و خرید ابریشم به ایران می‌فرستاد. رابطه تجاری قبیله قریش با کشورهای ایران و روم و حبشه دارای پیشینه تاریخی مفصلی است. تاریخ این پیشینه را به عصر هود پیامبر می‌رساند و به همین خاطر در تاریخ جاهلیت این قبیله به «قریش التجار» مشهور است. [ن.ک: جواد علی / تاریخ العرب قبل الاسلام ۳/ ۳۵۳]. بدین سان بود که «زید بن حارثه» زبان پارسی آموخت و درایت و شعور ایرانیان را با خود به آن سوی مرزها برد.

تا که پس از «بعثت» و «هجرت» این روابط ادامه یافت و این بار دیگر نه برای تجارت، که برای استفاده از هنر و نبوغ ایرانی.

با شناختی که پیامبر از استعداد و هنر ایرانی داشت بنا به پیشنهاد زید بن حارثه که اینک به «زید بن محمد» مشهور بود زید را روانه ایران کرد تا از صنعتگران ایرانی به «مدینه» دعوت کند.

چند نفر صنعتگر بنا به دعوت «زید» راهی «مدینه» شدند و سالها در مدینه ماندند و زبان عربی آموختند.

شگفت آنکه در طی این مدت، اسلام بر آنان تحمیل نشد، و با اینکه شخص محمد (ص) به دید نشان می‌آمد و از زحمات آنان تقدیر و تشکر می‌کرد هیچ‌گاه آنان را به اسلام نخواند.

گویا ایرانیان از زید پرسیدند که: پس این پادشاه شما کجاست؟ و زید، پیامبر را که در کنارش ایستاده بود، نشان می‌دهد.

صنعتگران ایرانی به اسلام متمایل می‌شوند و در حضور پیامبر، اسلام می‌آورند و مقیم مدینه می‌شوند. و این نخستین نسل ایرانی مسلمان است. در این میان زید همچنان بین ایران و مدینه در رفت و آمد است. آوازه اسلام محمد (ص) در ایران توسط همین زید بن حارثه نشر یافت. و گویا که همین زید بن حارثه بود که نامه پیامبر مبنی بر ابلاغ پیام انسانی اسلام را به دربار ایران برد. منابع دیگر حامل نامه را عبدالله بن حذافه نوشته‌اند.

در طی این مدت، یعنی حیات و حضور پیامبر در مدینه، رفت و آمد ایرانیان بسیار بود. تا آنجا که جمع کثیری از ایرانیان در مدینه حضور می‌یابند و مشاغل مهم صنعتی و کشاورزی و... در دست آنان بود. مهم‌ترین فصل انتقال فکر و فرهنگ اسلام اولیه به ایران و ایرانیان، مقطع حضور سلمان فارسی در مدینه است. سلمان که ایرانی زاده‌ای از دهاقین «جی» یا جزء اساوره «فارس»، متولد «ارژن» یا «رامهرمز» بر دین «مزدک» و سپس بر دین «عیسی» است، در بدر از شهری به شهری در جستجوی «محمد» می‌باشد تا سرانجام در «مکه» یا که در «قبا» نزدیک «مدینه» به «محمد» می‌رسد.

«سلمان» مشمول خیانت بادیه نشینان عرب (قبیله بنو کلب) می‌شود که سمت راهنمائییش را در «جزیره العرب» بر عهده داشتند. وی را به بردگی فروختند. وقتی به حضور محمد (ص) می‌رسد، برده است. پیامبر با همّت اصحاب او را به ۳۶۰ نخل و چهل اوقیه طلا می‌خرد و آزاد می‌کند. سلمان سومین عجمی است که به اسلام می‌گردد [ن.ک: پرفسور لوئی ماسینیون / سلمان پاک ترجمه اسلام شناس بزرگ معاصر دکتر علی شریعتی م.آ. ۳۰/]. و بدین سان «سلمان» در کنار «محمد» از همان آغاز پل انتقال اسلام به ایران است. او شاهد حقانیت علی و آل (ع) در ادامه رسالت پیامبر می‌باشد. لذا نقش مهمی در آگاه کردن ایرانیان در پیروی از علی و آل داشت.

نباید از یاد برد که «ایرانیان مقیم مدینه دارای مقام و موقعیت مهمی در ایران بودند و جملگی اهل ادب و فرهنگ» و به مراتب بیش از دیگران تابش وحی و



فضائل انسانی اسلام را دریافت می‌کردند و به همین دلیل دریافتند که اسلام یک عقیده انسانی است و نه یک پدیده قومی و قبیله‌ای و عربی.

آنچه ایرانیان را شیفته خویش کرد ندای انسانیت و آزادی و عدالت علی بن ابی طالب بود، از همین رو در مکاتبات خویش با ایران از بازگو کردن حقایق خودداری نمی‌کردند. بی‌قراری ایرانیان در وصال به این دین انسانیت و عدالت در آن مقطع از تاریخ حیرت‌انگیز است.

بدون شک مردمی که به عنوان نخستین قوم متمدن تاریخ، قرنهای قرن در محاصره انواع فلسفه‌ها و اندیشه‌ها و ادیان بزرگ و کوچک بوده‌اند، حقانیت و برتری اسلام را بهتر از بدویان می‌فهمیدند و قدر آن را می‌دانستند. شواهد روشن و متقنی در دست است که تعداد ایرانیان مقیم مدینه در مقطع پایانی حیات و حضور پیامبر بسیار زیاد و جمعیت قابل توجهی را تشکیل می‌داده‌اند. قرائن قاطع نشان می‌دهد که جامعه ایرانیان مسلمان، هوادار علی بن ابی طالب بوده‌اند. پس از پیروزی کودتای سیاسی سقیفه، ایرانیان تحت نظر و مراقبت شدیدی بوده‌اند. عمر بن خطاب به اعراب دستور داد که از ایرانیان فاصله بگیرند [ن.ک: ابن خلدون / مقدمه ۲۶۲].

این هواداری کینه سختی را بدنبال داشت: اسناد موجود دست اول اسلام اولیه حکایت از آن دارند که خلیفه دوم عرب، بخشنامه ضد ایرانی فوق‌العاده سری و شدید اللحنی صادر کرد. خلیفه در این دستورالعمل از استنادارانش خواست تا موالی و اعاجم تحت پیگرد قرارگیرند. همین دستورالعمل بعدها سیره سیاسی رژیم اموی در برخورد با ایرانیان گردید. در نامه سری معاویه بن ابی سفیان به زیاد بن سُمیّه علیه ایرانیان به سیره سیاسی عمر بن خطاب استناد شده است. معاویه دستور می‌دهد که به اسلام اصالت عربی داده شود و یک دین قومی و نژادی معرفی گردد. او به برتری قوم عرب بر دیگر اقوام و ملل جهان تأکید می‌کند و هرگونه حقوقی را از اعاجم و موالی نفی و نهد می‌نماید. در این نامه فرمان قتل عام اعاجم

آمده است.

به نظر می‌رسد انگیزه‌های صدور فرمان حمله به ایران توسط عمر و ادامه آن در دوره عثمان، ریشه در همین کینه‌های اولیه داشته باشد. [ز.ک: سلیم ۱۷۴، ۱۲۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵].

ایرانیان که علی بن ابی طالب را نمونه عینی اسلام محمد می‌شناختند، با ادراک ویژه خود پیروی از علی را با جان و دل پذیرفتند و در دفاع از رهبران اسلام از نسل علی لحظه‌ای کوتاهی نکردند: نقش ایرانیان در حوادث صدر اسلام مخصوصاً پس از کودتای سقیفه، حمایت آنان از امام علی در طی ۲۵ سال سکوت سرخ، و خدمات آنان در مدت کوتاه زمامداری علی و نقش آنان در حوادث سخت پس از شهادت امام علی، مخصوصاً در پیوستن به قیام امام حسین و نهضت مختار بن ابی عبیده قابل توجه است. [ز.ک: از مترجم / نهضت‌های شیعه. نهضت مختار/خطی/].

و از آن پس نیز در عصر امامت پیشوایان معصوم اسلام، علاوه بر اینکه ایرانیان از صادق‌ترین و وفادارترین اصحاب آن حضرات بودند، در نهضت‌های شیعی علیه خلافت اموی - عباسی، مخصوصاً نهضت بزرگ ضد اموی نقش کلیدی داشتند [ز.ک: از مترجم / نهضت‌های شیعی، قیام زید، قیام بزرگ ضد اموی، قیام نفس زکیه و برادرش ابراهیم / خطی/].

بنابراین این ادعا که هم از سوی قشریون ملکی و مذهبی و هم از سوی خاورشناسان مطرح می‌شود مبنی بر اینکه: گویا علت تشیع ایرانیان، افسانه بکلی موهوم و ساختگی ازدواج امام حسین بن علی با دختر موهوم یزدگرد سوم آخرین شاه ساسانی است، کاملاً بی‌اساس و تحقیق‌آمیز است. [ز.ک: پارگراف ۹]

و دیدیم که حلول اسلام و تشیع در جان ایرانی مربوط به سالهای حیات پیامبر است. بدون شک جاذبه انسانی اسلام و احساس نیاز آریائی، برتر و بالاتر از آن است که یک پیوند موهوم فیزیکی قومی، سرنوشت و تاریخ و فرهنگ یک ملت را دگرگون سازد. و از دیگر طرف؛ کدامین پیوند فیزیکی نژادی و قومی در تاریخ و تمدن بشری

منشاء چنین تغییر و تحول بنیادین شده است. آنچه مدعیان این موضوع به عنوان شواهد تاریخی ارائه می‌دهند واقعیت‌های تاریخی منفعل از جریانات سیاسی ادوار پس از اشغال ایران است [ن.ک: پاراگراف ۴، ۵]

### اشغال ایران و عواقب آن:

اسلام اولیه پس از حلول در جان انسان و ابلاغ پیامش بشدت و سرعت دچار تحریف و تغییر شد و به تعبیر امام علی بن ابی طالب (ع) وارونه و ترسناک گردید. مقطع دقیق آغاز این رجعت به جاهلیت در واپسین لحظات شهادت پیامبر اسلام است [ن.ک: شهادت پیامبر: سلیم ۲۳۲، ۲۳۳... اهلک شهیدا بالسم...].

پیروزی کودتای سقیفه نقطه آغاز این رجعت به جاهلیت می‌باشد. از این جا به بعد است که کودتاچیان فلسفه سیاسی، قومی، نژادی خود را تحت پوشش اسلام بر جهان غالب می‌کنند و این همان مطلبی است که دکتر ناث به آن اشاره دارد که: «تازیان دین جدید را برنامه توسعه طلبی شان کردند».

تاریخ جاهلیت نشان می‌دهد که اعراب به لحاظ فکر و فرهنگ و اخلاق و... از محروم‌ترین اقوام تاریخ بشر بوده‌اند:

«اعراب جاهلی نمونه کامل حرص و هوس و طمع بودند و به هر چه می‌نگریستند فقط از دیدگاه مادی و منافع آنی بود. آنان همین حماقت و توخش را نوعی کرامت و شرافت و برتری بر سایر اقوام و ملل می‌دانستند. اعراب هیچ مرزی را در عرف و اخلاق به رسمیت نمی‌شناختند و به قول «ابن خلدون»: بالفطره وحشی و یغماگر و مفسد بوده و از تمدن و علم بدور و به خرافات و موهومات نزدیک» [ن.ک: جواد علی/ تاریخ العرب قبل الاسلام ۳/۳۵۳، ۴۴۷/۷ + یحیی نوری / جاهلیت و اسلام ۱۰۰-۱].

قبائل مهمی که پس از کودتا و رژیم اموی - عباسی در اشغال ایران دست داشتند. سران آنها از متحدان اولیه نخبه‌گان عرب که جناح نیرومند و مقتدر ابوبکر بن ابی

قَحَافه را تشکیل می دادند، بودند. قبائل «آسد»، «وائل»، «آزد» و شاخه‌ها و بَطُون آنها نیرومندترین قبائلی بودند که به تدریج به ایران گسیل شدند. خراسان بزرگ پس از اشغال بین قبائل «اسد» و «وائل» و «آزد» تقسیم شد. شاخه‌های ازد در سراسر خراسان جای یافتند. پس از قیام ضد اموی و نهضت ضد عرب در ایران، بخشی از این قبیله به اقصای خراسان گریخت. بقایای این بخش، اینک هنوز در جنوبی‌ترین قسمت استان خراسان بسر می‌برند و در منطقه‌ای کوهستانی موسوم به «عَرَبْخَانَه» بیرجند، جای گرفته‌اند.

اشغال سرزمینها بخشی از استراتژی کودتاچیان بود. پشتوانه این توسعه‌طلبی روایتی بود که در گرماگرم اشغال ساخته شد و به پیامبر اسلام نسبت داده شد مبنی بر فتح سرزمینها و تصرف غنائم. اعراب از دیرباز به ایران توجه داشته‌اند: در اواخر عهد اشکانی و اوائل دوره ساسانی چند مورد تجاوز مرزی و تصرف مناطقی از ایران توسط اعراب گزارش شده است. این تصرفات ابتدا در پوشش مهاجرت صورت می‌گرفت. دولت ساسانی به این نتیجه رسید که از مهاجرت اعراب به داخل اراضی ایران جلوگیری کند. مورخان معتقدند که اگر این جلوگیری صورت نمی‌گرفت جنوب ایران به تصرف اعراب درمی‌آمد. همین سیاست را امپراطوری روم شرقی پیشه خود ساخت. [ذ.ک: بخش ۳]

در عهد انوشیروان ساسانی دسته‌ای دیگر از اعراب قبیله «بنوایاد» از فرات گذشته و در عراق و جزیره به تاخت و تاز و چپاول و کشتار مردم پرداختند. سپاه ساسانی اعراب مهاجم را سرکوب کرد.

در تلقی دیرینه اعراب، ایران سرزمین گنجهای جهان بود، دشتهای سرسبز و آب و هوای دل‌انگیز، آنان را سخت شیفته خود کرده بود. اما اقتدار سیاسی - نظامی ایران اجازه هیچ گونه حرکت و هجومی را نمی‌داد. ایران در اواخر دوره ساسانی مساعد هرگونه اقدامی بود و این واقعیتی است که کلیه ایران شناسان داخلی و خارجی بر آن اتفاق نظر دارند. [ذ.ک: بخش ۳]

ایران اواخر عهد ساسانی بشدت پریشان حال بود: عدم ثبات داخلی، وجود ۲۶ شاه محلی، تعصب شدید و انحطاط مطلق موبدان، حاکمیت روحانیت زردتشت بر سیستم سیاسی، بی عدالتی جانفرسا، ظلم و ستم بی حد و حصر دولتیان، تحمیل مالیاتهای گران و عوارض گزاف، بحرانهای شدید اقتصادی، پی آمد جنگهای طولانی ایران و روم، بیماریهای فراگیر و دردناک وبا و طاعون، اختلاف و تضاد شدید طبقاتی طبقات دوازده گانه، تفرقه و نفاق مردم، اشرافیت زدگی مطلق نظامیان و فرسودگی روحی و روانی ارتش ایران، اوج اتحاد دیرینه دین و دولت علیه مردم، تاخت و تاز اعراب در سرحدات شمالی، قیامهای مردمی - منطقه‌ای داخلی و...

اینها همه عواملی بود که تاب و توان مردم ایران را ریخته بود. روح آریائی در جستجوی آزادی فکر و اندیشه، و جسم او در طلب عدالت اجتماعی و مساوات بود. یعنی دقیقاً همان چیزی که دولت ساسانی با آن بشدت بیگانه بود. در آن طرف اعراب که اینک اندیشه سیاسی یافته و با دستاویزی بسیار مؤثر به نام اسلام به اتحاد نسبی قبیله‌ای رسیده بودند، در همان روزهای اولیه کسب قدرت و تثبیت خلافت عربی به تدارک تحقق آمال دیرینه خویش پرداختند. [ن.ک: مختصر الدول ۱۰۰: فَلَمَّا وَلِيَ الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ لَهُ هِمَّةٌ إِلَّا الْأَعْرَاقُ... + التنبيه ۲۵۰ - ۲۴۸].

نخبه‌گان عرب که با کودتا علیه اسلام قدرت سیاسی را بدست گرفته بودند، شعائر محوری اسلام را در اختیار گرفتند. آنان خود را منادیان آزادی و عدالت اسلام معرفی می‌کردند که قصدشان از اشغال سرزمینها، رهائی مردم از بی عدالتی است. تاریخ نشان می‌دهد که آنان با تکیه بر این شعائر در خارج از مرزها، بر کار اشغال سرعت بخشیدند. کاربرد این تاکتیک در مورد ایران بسیار مؤثر بود. [ن.ک: زمان حمله اعراب به ایران: شاهنامه، چاپ مسکو ۳۱۲/۹ بند ۲۰] سندی در دست است که سران متحد قبائل به ابوبکر بن ابی قحافه فشار آوردند تا هر چه زودتر کشورگشائی را آغاز کند. این اقدام می‌توانست اذهان را از جبهه داخلی و عملیات نامشروع کودتا دور کند. [اندیشه‌ها و نقشه‌های عمر بن خطاب در اشغال ایران ن.ک: راغب / محاضرات ۶۸/۱]

عناصری که در کار اشغال دست داشته‌اند، همه از متحدان جناح ابوبکر بوده‌اند:  
 ۱- خالد بن ولید، فرمانده گارد ضربتی کودتا در مدینه، مسئول حمله و به آتش کشیدن کانون توحید (خانه فاطمه و علی)، مسئول ترور نافرجام امام علی به دستور ابوبکر.

۲- سعد بن وقاص؛ از متحدان کودتاچیان، از عوامل مهم باند اموی.

۳- معاویة بن ابی سفیان؛ بنیانگذار رژیم اموی.

۴- مغیره بن شعبه، از همدستان کودتاچیان.

۵- مثنی بن حارثه، ۶- ابو موسی اشعری، ۷- نعمان بن مقرن مزنی.

اشغال ایران توسط اعراب دارای مراحل است که مرحله نخست آن در سال ۱۲ هجری شروع شد. و آن اشغال «حیره» عراق که تحت الحمایه ایران بود، توسط خالد بن ولید می‌باشد. خالد پس از اشغال «حیره»، به اشغال «ابله» پرداخت و پیش رفت. این درگیری «ذات السلاسل» نام دارد. وجه تسمیه آن به خاطر به زنجیر بستن سربازان ایرانی توسط فرماندهانشان است که فرار نکنند. و این نشانه نفرت ارتش ایران از رژیم ساسانی است. درگیری «مذار» در صفر سال ۱۲ هجری، پیکار «ولجه» (نزدیک دجله)، پیکار «الیس» (بین ابله و حلّه) نزدیک فرات، اینها همه تحت فرماندهی خالد بن ولید صورت گرفت. خالد کلیه اسرای ایرانی را گردن زد. او سوگند یاد کرده بود که نهی از خون جاری کند و چنین کرد. نبردهای «مغیشا»، «انبار» (بین سواد و تیسفون) «عین التمر»، «دومة الجندل» (بین عراق و بحرین)، نیز به فرماندهی خالد بن ولید بود.

از اینجا به بعد فرماندهی اشغال به دستور ابوبکر بن ابی قحافه به «مثنی بن حارثه» واگذار می‌شود: پیکارهای «نمارق» (در نزدیکی کوفه)، «گسکر» (از روستاهای سواد)، «الجسر» (در غرب فرات) به فرماندهی «مثنی بن حارثه» بود. در پیکار «الجسر» ایرانیان بر اعراب غلبه یافتند. خبر بحران و اختلاف در «تیسفون» بهمین دراز ابرو فرمانده ایرانی را مجبور کرد به پای تخت برگردد.

پیکار «بویب» (در ساحل غربی فرات) با حمله تدافعی «مهران» سردار ایرانی کارساز نبود. و این پایان مرحله نخست حمله اعراب به ایران است. سال ۱۴ هجری. بررسی دقیق این مرحله از تهاجم نشان می دهد که علل شکست ایرانیان صرفاً انحطاط کامل و فساد دستگاه اداری - سیاسی - نظامی ساسانیان بوده است. نبرد الجسر اگر تا آخر دنبال می شد بسیار تعیین کننده بود، زیرا اعراب بشدت شکست خوردند و عمر بن خطاب سخت نگران شد. [ن.ک: برای این مرحله از اشغال ایران: بلاذری/ فتوح البلدان ۱۲۸ - ۱۳۱ + مسعودی / التنبيه ۲۴۸ - ۲۵۰ + یعقوبی / تاریخ ۲ / ۱۴۰ - ۱۵۵ + مختصر الدول ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱. + مشکور / ایران در عهد باستان ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰ + اقبال / تاریخ مفصل ایران ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، + صفا / تاریخ ادبیات ۵/۱، ۶، ۷، ۹].

مرحله دوم تهاجم و اشغال از سال ۱۴ (۱۳؟) هجری شروع شد: اشغال سوریه توسط اعراب، دربار ایران را متوجه خطر اساسی اعراب نمود. جنگ چهار روزه قادسیه (قریه ای در ۱۵ فرسنگی کوفه) نخستین درگیری کاملاً رسمی و کلاسیک ایرانیان با اعراب است. در این پیکار سرنوشت، قبائل متحد یاد شده در صفحات گذشته به یاری سپاهیان عرب شتافتند. اعراب برای ترساندن ایرانیان تدابیر ویژه جزیره العرب را بکار گرفتند. گفته می شود که آنان صدای حیوانات را تقلید می کردند تا ایرانیان بترسند. در تاریخ آن شب به لیلۃ الهریر مشهور است.

وقتی رستم فرخ زاد فرمانده ایرانی ارتش ساسانی کشته شد، اعراب بر قلب سپاه ایران تاختند. فرمانده اعراب در این نبرد، سعد بن وقاص بود. مورخان کودتا سعی کرده اند رستم فرخ زاد را متمایل به خلافت عربی نشان دهند. غنائم بین اعراب تقسیم شد: به هر سواره نظام ۱۴ هزار درهم و به هر پیاده نظام ۷ هزار درهم غنیمت رسید. [ن.ک: یعقوبی ۲/۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷].

دو ماه بعد (شوال ۱۴ یا ۱۳ هجری) ویه اردشیر [= سلوکیه] محاصره شد.

مقاومت ایرانیان درهم شکسته شد و فرماندهان ایرانی در نبرد تن به تن کشته شدند و این مقدمه اشغال تیسفون بود. [ذ.ک: اختلاف اقوال در تاریخ نبرد قادسیه: مسعودی / مروج ۳۱۹/۲، ۳۲۰: سال ۱۶، ۱۵، ۱۴(؟)].

حرکت اعراب به سوی پای‌تخت ایران با تصرّف «رباط» وحشت ایجاد کرد و خاندان سلطنتی طبق معمول همیشه تاریخ بار و بنه و خرجی مادام‌العمر، رعایا را رها کرده و فرار را بر قرار ترجیح داد. [ذ.ک: چگونگی اشغال و رفتار و اخلاق اعراب در تیسفون: قاضی ابی یوسف الخراج ۲۸، ۲۹، ۳۰ + بلادزی / فتوح ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸ + تجارب الامم ۱/۲۲۰، ۲۲۱] یزدگرد سوّم و دربارش با حرمسرا و گنجهای سلطنتی و هزار آشپز و هزار رامشگر و هزار یوزبان و سگبان و هزار باژبان و جماعتی کثیر از خدمه از پای‌تخت گریخت. «ثعالبی» می‌گوید که: شاه هنوز این مقدار را منافی شأن خود می‌دانست [مشکور / ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹] گویا یزدگرد قصد داشت ساحل غربی دجله را به اعراب واگذارد بشرط اینکه متعرض بقیه قلمرو او نشوند. اعراب نپذیرفتند. [ذ.ک: شاهنامه فردوسی، چاپ مسکو ۳۱۴/۹ - ۳۱۵ / بند ۴۵]. اعراب در صفر سال ۱۶ هجری که مصادف با چهارصد و یازدهمین سال تاسیس شاهنشاهی ساسانی بود، پس از ۴۶ روز محاصره تیسفون، وارد پای‌تخت خالی از سکنه ساسانی شدند. آنان در این فتح، خصائل جاهلی خویش را نشان دادند و اهداف دیرینه خود را تأیید کردند. اعراب ۶۰ هزار نفر بودند، به هر کدام ۱۲ هزار دینار و درهم غنیمت رسید. پیکار جلولاء (بین دستگرد و خانقین) در سال ۱۶ هجری (۱۹ ه؟) به مقاومت ۶ ماهه ایرانیان انجامید ولی فرجام آن شکست ایرانیان بود. غنائمی که نصیب اعراب شد سی میلیون درهم و یکصد هزار اسب بود. گفته می‌شود که فرمانده اعراب عبدالله بن مسعود بود (؟). اشغال ماسبندان و سیروان و اهواز در سال ۱۷ و ۱۸ هجری که با همدستی اعراب مقیم خوزستان صورت گرفت به فرماندهی ابو موسی اشعری بود و زمینه اشغال کامل خوزستان را در سال ۱۹ هجری فراهم ساخت. شوشتر ۱۸ ماه در محاصره اعراب بود و سرانجام



به خاطر خیانت یکی از اشراف ایرانی اشغال شد. هرمرزان سردار ایرانی از اعراب قول گرفت که او را زنده نزد عمر بن خطاب ببرند و سپس تسلیم شد. شوش محاصره شد. اشراف ایرانی به اعراب پیوستند. رعایا مقاومت کردند. سرانجام شوش نیز اشغال شد. جندی شاپور نیز به دست مهاجمان افتاد و این پایان مرحله دوم اشغال ایران بود. [ز.ک: بلادزی ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، + یعقوبی ۱۵۰/۲، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۴۴، ۱۴۵، + مشکور ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، + اقبال ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، + مختصر الدول ۱۰۱، ۱۰۲، + صفا ۹/۱. + قاضی ابی یوسف ۳۰: سؤال و جواب عمر بن خطاب!!]

سومین مرحله تعیین کننده؛ جنگ بزرگ نهاوند در سال ۲۱ هجری است که اعراب به آن «فتح الفتوح» گفته‌اند. فرمانده اعراب نعمان بن مقرن مزنی و فرمانده سپاه ایران فیروزان بود. «نعمان» کشته شد و اعراب در آستانه شکست قرار گرفتند اما با حيله بر ایرانیان غلبه کردند. پس از اشغال «نهاوند»، همدان به دست اعراب افتاد. در سال ۲۲ هجری پیکار «واجرود» (بین همدان و قزوین) درگرفت و اعراب بر آذربایجان غلبه یافتند. فرمانده اعراب در این پیکار مغیره بن شعبه بود.

در سال ۲۳ و ۲۴ هجری اصفهان و ری توسط ابو موسی اشعری و عبدالله بن بدیل و قرظة بن کعب انصاری و معاویة بن ابی سفیان اشغال شد. [ز.ک: بلادزی ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰ + یعقوبی ۱۵۴/۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹].

این سه مرحله از اشغال ایران که از لحظات پس از پیروزی کودتای سقیفه آغاز شد با سه نبرد اساسی «قادسیه»، «جلولاء»، «نهاوند» پایان یافت. آغاز حمله به ایران سال ۱۶ سلطنت یزدگرد سوم بود. اعراب بلافاصله پس از اشغال، قبائل بدوی را به داخل اراضی اشغال شده کوچ می‌دادند و زمینها را بین رؤسای قبائل تقسیم می‌کردند. عمر بن خطاب تصریح و تأکید کرد: هر زمینی را که اعراب تصرف می‌کنند، ملک عرب است. اعراب پس از ورود به شهرها جریان اقتصادی و تجارت و صنعت را بدست می‌گرفتند و با تصرف باغستانها و روستاها و مزارع، افراد قبیله

خود را مستقر می‌ساختند. اشغال سرزمینها منافع سرشار داشت. «از عمر بن خطاب ۸۰ هزار دینار بماند» [النقض ۶۲۳] اشغال کامل ایران تا اواخر عصر اموی و اوائل دوره عباسی ادامه داشت. در این مقطع زمانی ایرانیان به فلح اندیشه دچار بودند، در عین حال مقاومت رعایا ادامه پیدا کرد هر چند که اشراف و فئودالهای ایرانی به اعراب فاتح پیوستند و با آنان در امر اشغال همکاری می‌کردند.

### مقاومت و نخستین واکنشها:

مقاومت رسمی از وقتی آغاز شد که فاتحان ماهیت بدوی خویش را نشان دادند. اما قبل از آن، جراحات ملی از همان آغاز واکنشهایی بدنبال داشت: ترور عمر بن خطاب نخستین واکنش رسمی و حساب شده ایرانیان مقیم مدینه است. شرکت ایرانیان مدینه در شورش مردم علیه عثمان نمونه دیگری از این اعتراض است. در داخل ایران مقاومت‌ها، چشمگیر و برجسته است: مقاومت مردم بخارا، گرگان، مازندران، گیلان و... نمونه‌هایی از این واکنش نخستین می‌باشد. در طی دوران اشغال و مقاومت رعایا، بین اشراف ایرانی و اعراب همکاری بود. فئودال‌ها و مالکان بزرگ ایرانی، خلافت عربی را با شعائر ایدئولوژی کودتا پذیرفتند تا موقعیت گذشته خود را حفظ کنند [ز.ک: طبری ۲۰۰/۸ + ۱۱۹/۸/۴]. [عصر واکنش. ن.ک: پاراگراف ۶،۵،۴،۳]

### سیمای خلافت:

رفتار اعراب با شعائرشان در تضاد بود. این تناقض روز به روز آشکارتر می‌شد و خلق و خوی عربی - بدوی خود را نشان می‌داد. ایدئولوژی کودتا با تزویر و تطمیع و تهدید بر مردم ایران تحمیل شد. ایرانیان دچار ستم مضاعفی شدند از زیر سلطه شاهان به تحت ستم شیوخ عرب درآمدند. مردم ایران به خاطر فرار از فشار خراج و مالیات و جزیه و دیگر باجهای کمرشکن به ناچار ایدئولوژی کودتا را می‌پذیرفتند،

اما در خفا به کیش خویش پای‌بند بودند. خلافت عربی وقتی با کاهش درآمدها مواجه شد، شرط قبول اسلام را دانستن زبان عربی و تظاهر به شعائر آن دانست. ایرانیان عربی آموختند. خلافت عربی شرط دیگری افزود و آن ختان مردان بود. در سراسر اراضی اشغالی نمایندگان خلافت به معاینه مردان ایرانی پرداختند که آیا ختان کرده‌اند یا نه [ز.ک: خطیب ۱۰۰ + طبری ۵۵۹/۶: إِنَّ النَّاسَ قَدْ سَارَعُوا إِلَى الْإِسْلَامِ وَ إِنَّمَا ذَلِكَ تَقْوَرًا مِنَ الْجَزِيَّةِ، فَأَمْتَحَنَهُمْ بِالْخِتَانِ]. نمایندگان خلافت برای شرکت مردم ایران در نمایشات عبادی - مذهبی، پاداش می‌دادند: «هرکس در نماز جمعه شرکت می‌کرد دو درهم پاداش می‌گرفت» [طبری / حوادث سال ۹۵ هجری].

در بخشی از مناطق اشغالی، عرب زدگی رواج داشت. این امر یا بخاطر فرار از فشارها و یا صرفاً در جهت خوشایند اعراب بود. فردی که نامش «مهربان» یا «اردشیر» بود برای خود نام عربی انتخاب می‌کرد و می‌شد: «ابوجعفر حنین بن عبدالله الازدی التمیمی». این وجه تسمیه نشان دهنده غلبه قبیله بزرگ «آزد» و «تمیم» در اراضی اشغالی نیز هست. [ز.ک: بخش سوم؛ شعوبیه؛ نهضت مقاومت ملی ایران+ عرب زدگی افراطی ز.ک: جاحظ / البيان والتبين / چاپ محمد هارون ۲۴/۴، ۲۵]

### نخستین واکنش؛ ترور عمر بن خطاب:

در رابطه با علت و انگیزه ترور عمر بن خطاب خلیفه دوم عرب چند نکته را باید در نظر داشت:

۱- اشغال ایران توسط اعراب و به دستور شخص عمر بن خطاب، و در نتیجه اسارت و تحقیر ایرانیان و برخورد شخص خلیفه در مدینه با اسرای ایرانی و مخصوصاً سرنوشت دردناک کودکان و زنان در خیل اسیران و تقسیم آنان بین اعراب، که این وضع برای مردان اسیر ایرانی غیر قابل تحمل بود. [نقشه اشغال ایران توسط عمر ز.ک طبری ۶۱/۴]

۲- رفتار کودتاچیان سقیفه با جامعه ایرانیان مقیم مدینه، بخشنامه‌های سرّی و

ضد ایرانی خلیفه دوّم، فرمان قتل عام عجم‌ها در عراق و نواحی اشغالی و... [ز.ک: اسارت کودکان و زنان و مردان ایرانی: قاضی ابی یوسف / الخراج ۱۴۲] ترور عمر در مدینه یک واقعیت تاریخی دیگر را نشان می‌دهد و آن همدردی و همبستگی ایرانیان مدینه و اسرای ایرانی است که علی‌رغم اختلاف عقیده، در همان روزهای اولیه اشغال ایران صورت گرفته است. مورخان دولتی و وابسته به سیاست سقیفه و رژیم اموی از همان آغاز سعی کرده‌اند تا فیروز [ملقب به باب شجاع الدین، ابولؤلؤه، اهل نهاوند، کاشان، اهواز، مسلمان، ترسا؟!] قاتل عمر بن خطاب را برده‌ای ایرانی که قبل از اسلام در جنگهای ایران و روم به اسارت رومیان درآمده و بعد به اسارت اعراب افتاده!! معرفی کنند. تا اولاً به اسرای ایرانی مدینه ارتباط پیدا نکند و ثانیاً مقاومت و ابراز خشم مردم ایران را در رابطه با اشغال کشورشان بیوشانند.

اما واقعیت این است که این ترور، نخستین واکنش قهرآمیز ایرانیان مقیم مدینه و اسرای ایرانی است که برخی از فرماندهان ایرانی (هرمزبان) در آن دست داشته‌اند. [ز.ک: برخورد عمر با هرمزان: ابن ابی الحدید ۳/۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹].

چگونگی ترور و بیان مستند آن، این واقعیتها را دقیقاً نشان می‌دهد:

زمینه:

سال ۲۳ هجری، کوفه

«فیروز نهاوندی»، از اسرای جوان و نامسلمان نهاوند، اینک در کوفه، غلام «مغیره بن شعبه» است. فیروز در تلاش است تا راهی برای ورود به مدینه بیابد. می‌داند که عمر بن خطاب به کلیه فرماندهان نظامی خویش رسماً دستور داده تا از اعزام اسرای جوان نامسلمان و یا مسلمان عجم به مدینه خودداری کنند. [ز.ک: ابن شُبّه / تاریخ المدینه ۱/۸۹۲: عن ابن عمر: قال: کان عمر یکتب الی امراء الجیوش: لا تجلبوا علینا من العلوج احداً... ز.ک: ابن ابی الحدید

۱۴۵/۳ + طبری ۲۷۵۲/۲/۱ + ابن سعد ۳۴۹/۳] مشاوران سیاسی خلیفه این خطر را بارها به وی تذکر داده بودند [ن.ک: ابن شیبہ ۸۹۰/۱ + ابن سعد ۱۷۶/۴ + ریاض النضرۃ ۱۰۰/۲ + سیرۃ عمر ۶۰۴/۲ + ابن شیبہ ۹۰۴/۱: عمر گفته بود فقط کنیزکان عجم به مدینه راه یابند] فیروز باید وانمود کند که همه فن حریف است، تا آنجا که چشم و دل مغیره بن شعبه را پر می کند و او در حسرت از این نبوغ، در جهت خوش خدمتی به خلیفه، نامه ای به وی می نویسد که: نمی دانی چه تحفه ای در خدمت دارم! او جوانی نامسلمان اما سرشار از استعداد و هنر که هم «حدّاد» است و هم «نقاش» و هم «نجار»، وجود او در مدینه و خدمت به مسلمانان ضروری است، پس اجازه فرمائید خدمت برسد. و عمر به پاس رابطه دیرینه و نقش مهم مغیره در حوادث سقیفه، رخصت می دهد. [مروج ۳۲۰/۲: عندی غلاماً نقاشاً نجاراً حدّاداً...]. بدین سان فیروز به مدینه راه می یابد. مغیره هر ماه صد درهم خراج از او مطالبه می کند.

✱

سال ۲۳ هجری، مدینه

طرح ترور؛

فیروز، غلام مغیره، اینک در مدینه است و در آوردگاه اسیران، شاهد حال زار و نزاز زنان و کودکان اسیر نهند و... فیروز را دگر باره سخت دل بسوخت و اشک بیارید و در اندیشه بشد.

روزها و لختی از شب ها به خانه هرمنزان سردار ایرانی که با حیل از دست عمر رهائی یافته بود، می رود و ساعت ها با یکدیگر گفتگو می کنند. اما به درستی معلوم نیست چه می گویند.

فیروز دیدار با عمر را ضروری می داند و به بهانه شکایت از

سنگینی خراج به مغیره نزد خلیفه می رود که:

- صد درهم خراج بزرگی است و من نتوانم پرداخت

- نه، زیاد نیست، زیرا تو حرفه های زیادی بلدی!

[ذ.ک: ابن شُبّه ۸۹۳/۱ مروج ۳۲۱/۲، ۳۲۳، ۳۲۴]

برخورد خلیفه، خیلی چیزها به فیروز آموخت و او در اندیشه  
همی شد. تا که باری دیگر به تماشایِ عمر رفت. خلیفه این بار او را به  
حضور طلبید و گفت:

- شنیده ام آسیا می سازی؟ آسیای بادی درست می کنی ها؟ برایم

آسیای بادی درست می کنی ها؟

- آری! برای آسیائی بسازم که مردم از آن تعریف کنند. فیروز این  
بگفت و برفت. و خلیفه سخت بترسید و به اطرافیان بگفت که این  
علج مرا تهدید همی کرد. [ذ.ک: ابن شُبّه ۸۹۳/۱].

✱

سحرگاه چهارشنبه ۲۶ ذی الحجه سال ۲۳ هجری مدینه؛

اقدام:

مسجد مدینه

سحرگاهان، فیروز با خنجری دو سر که دسته ای در میان داشت، در  
گوشه ای از مسجد مدینه بر سر راه خلیفه به انتظار ایستاده است.  
بیچارگان بی سرپناه که به مسجد پناه آورده بودند، در خواب خوش  
خرناس می کشیدند.

اندکی بعد صدای مؤذن بلند شد و خلیفه در آستانه مسجد  
خفتگان را به نماز می خواند تا به نزدیکی فیروز رسید. فیروز بر او  
حمله ور شد و سه ضربه زد که ضربه سوم کار خلیفه را ساخت.

فیروز به خلیفه بسنده نکرد و به اطرافیان او حمله برد و ۱۳ نفر را بزد که ۶ نفر نیز بمردند.

سرانجام عبدالرحمن بن عوف بر او تاخت. فیروز که چنین دید خود را بکشت و بیاسود. عبدالرحمن سرش را ببرید.

[ذ.ک: ابن شبه ۸۹۴/۱، ۸۹۵، ۸۹۶: ترورد در رکعت اول نماز، بقیه نماز را عبدالرحمن بخواند. فیروز ۱۳ نفر را زخمی ساخت که ۷ نفر بمردند، اختلاف در مقتولین]



در آن حیرت و هیاهوی مردم، خلیفه مجروح در تلاش بود تا بداند که ضاریش کیست. وقتی گفتند: غلام مغیره. گفت:

«الحمد لله الذی لم يجعل منیتی بید رجل یدعی الاسلام.»  
و آنگاه ادامه داد:

«الم اقل لكم لا تجلبوا الینا من العلوج احداً...»

و خطاب به ابن عباس که بر بالین خلیفه ایستاده بود:  
«همین تو و پدرت عباس بودید که از روی شفقت دوست داشتید اسرای نامسلمان و مسلمان عجم در مدینه باشند، دیدید چه کردند؟!»

[توصیه ابن عباس به عمر در راه دادن اسرای ایرانی به مدینه: مروج ۳۲۳/۲، ابن شبه ۹۰۴/۱ این توصیه می تواند ساختگی نیز باشد، ذ.ک: بخش سوم].  
ابن عباس:

خوب! حالا اگر می فرمائید تا بکشیم!  
خلیفه:

نادرست می گوئی، حالا؟! حالا که زبانان را یاد گرفته اند و به

قبله تان نماز می برند و به کعبه تان حج می گذارند...؟

✽

خلیفه مجروح در خانه:

پزشک معالج: جامی از شراب انگور به خلیفه خورانید تا بیازمائیم.

خلیفه نبیذ بخورد، اما در معده بند نیامد.

پزشک: شیر آورید و به خلیفه خورانید تا بیازمائیم.

خلیفه شیر بنوشید، اما در او بند نشد.

✽

در خارج خانه خلیفه:

دسته ای از مردم: هیچ طورش نمی شود..

و جمعی دیگر: نه! کارش تمام است.

و اندکی دورتر، هیاهوی همیشه عوام که:

«لَا وَاللَّهِ! وَلَوْ دَدْنَا أَنَّ اللَّهَ زَادَ فِي عُمْرِهِ مِنْ أَعْمَارِنَا»

«نه به خدا! دوست داریم که خدا بر عمر او از عمر ما بیفزاید.»

[ز.ک: ابن ابی الحدید ۱۴۵/۳ مقایسه کنید: ابن شبه ۸۹۶/۱، ۸۹۷، ۸۹۸،

۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲]

✽

فرجام؛

یکشنبه اول محرم سال ۲۴ هجری

صبحگاهان، خلیفه از زهر ضربت فیروز بدرود گفت و طومار

خلافت ده سال و شش ماهه اش به گاه ۶۳ سالگی در هم پیچید. [ز.ک:

ابن شبه ۹۴۳/۱].

عبیدالله بن عمر فرزند خلیفه مقتول در پی بازگشت از مراسم



تدفین، به درب خانه هرمان شد و او را بکشت که او همدست فیروز بوده است. و از آنجا راهی خانه سعد بن ابی وقاص شد و غلام او حنیفه (جفینه، جفنه؟) را بکشت که او نیز همدست فیروز بوده است و...

در منابع جناح سنی - شعوبی، هرمان به هنگام ترور عمر همراه ابولؤلؤ است [مستوفی / گزیده ۱۸۳، ۱۸۴]. بدین سان قتل عام عجم در مدینه آغاز شد که با همّت و هیبت علی بن ابی طالب و اعتراض شدید مهاجرین و انصار پایان یافت.



### نگاهی به منابع گزارش ترور:

مصادر دست اول: ابن شبه (۲۶۰ - ۱۶۷ هـ) بر مجوسی بودن ابولؤلؤ اصرار دارد: ۹۱۳/۱. نام قاتل ابولولوة و فیروز و هرمن آمده است ۹۴۴/۱. آلت ترور: چاقوی دودم ۸۹۹/۱. به هنگام ترور ابتدا شب کلاهی بر سر عمر انداخت: ۸۹۹/۱

عمر در رکعت اول بود که ابولؤلؤ خود را به او رساند: ۸۹۷/۱ - ۸۹۸. وقتی عمر رازد و فرار کرد هرکس سر راهش بود زخمی کرد، ۱۳ نفر رازد، ۷ نفر مردند، ۹ نفر مردند ۸۹۷/۱، ۸۹۸، ۸۹۹ / ۶۲ نفر را زخمی کرد ۶ نفر مردند: ۹۰۰ / دو نفر عراقی او را گرفتند و ابولؤلؤ خود را کشت ۹۰۰/۱، با عمر ۱۳ نفر رازد، ۵ یا ۶ نفرشان مردند، ۹ نفر مردند، ۱۷ نفر رازد، ۶ یا ۷ نفرشان مردند: ۹۰۰/۱، ۹۰۱، عمر گفته بود که فقط کنیزکان عجم را به مدینه راه دهند: ۹۰۴/۱، ابن عباس گفته بود که انجام مشاغل مدینه تنها از عجم‌ها ساخته است: ۹۰۴/۱. یکی از مشاوران ویژه خلیفه از کثرت ایرانیان در مدینه نگران بود و به عمر هشدار می داد ۸۹۰/۱. عمر دستور داد که اسرای ایرانی به مدینه آورده نشوند: ۸۹۲/۱، مشاغل ابولولو: نجار و نقاش، ۸۹۳/۱. برخورد خلیفه با ابولولو: تند و تهدیدآمیز ۸۹۳/۱.

ابن سعد در طبقات سخن از وجود دختر بچه‌ای از آن ابولولؤ دارد که به دست عبیدالله بن عمر کشته شد. ن. ک: امینی / الغدير ۱۳۳/۸ به نقل از طبقات ۸/۵، ۹، ۱۰: ... انطلق عبیدالله فقتل ابنة ابی لؤلؤة و كانت تدعى الاسلام... + طبری ۴۱/۵: ... قتله جفینه و الهرمزان و ابنة ابی لؤلؤة... مقایسه کنید. مسعودی ۳۷۹/۲، ۳۸۰ در گزارش دیگری آمده است که جفینه دختر ابولولوه بوده که بدست عبیدالله بن عمر کشته شد: امینی ۱۳۲/۸ به نقل از کرابیسی / ادب القضاء: و قتل جفینه بنت ابی لؤلؤة صغيرة... + طبری ۴۲/۵ + ریاض النضرة ۱۵۰/۲ + الاصابة ۶۱۹/۳.

در حالی که بلعمی جفینه (حنیفه) را غلام سعد بن ابی وقاص می‌داند: زرین کوب / دو قرن سکوت ۶۸، ۶۹ به نقل از بلعمی: «... و غلامی بود از آن سعد بن ابی وقاص حنیفه نام...» گزارش طبری بر نقش سعد بن وقاص در دستگیری و خلع سلاح عبیداله بن عمر به هنگام قتل عام ایرانیان مدینه تأکید دارد: امینی ۱۳۵/۸ به نقل از طبری ۴۱/۵: «... سعد بن ابی وقاص و هو الذی نزع السیف من یده بعد قتله جفینه و الهرمزان و ابنة ابی لؤلؤة...» گفته عبیداله که: «لا اترك بالمدينة فارسيا و لا فی غیرها»: مروج ۳۷۹/۲ در گزارشی بر اسلام هرمزان و تبرئه او از اتهام شرکت در طرح ترور خلیفه تأکید شده و آمده است که ایرانیان مدینه به خونخواهی او برخاستند: امینی ۱۲۳/۸، ۱۳۴، ۱۳۵، به نقل از: طبری ۴۱/۵، ۴۲، ۴۳ + الاصابة ۶۱۹/۳ + یعقوبی ۱۴۱/۲ + بیهقی / سنن ۶۱/۸ + ابن سعد ۸/۵، ۹، ۱۰، + بلاذری / انساب ۲۴/۵. بدون شک، هرمزان پس از اسارت، برای رهائی از قتل، به تهدید عمر اسلام آورد: ن. ک: ابن ابی الحدید ۱۲۶/۳، ۱۲۷. اما این ترفند مانع آن نبوده تا افسر ارشد ایرانی در طرح ترور خلیفه دخالت نداشته باشد. روند مقاومت، اسارت و حضور هرمزان در مدینه و گفتگوی تند او با عمر بن خطاب و سرزنش تند اعراب و تحقیر آنان و رفتار بعدی او حکایت از این واقعیت دارد. ن. ک: ابن سعد ۸/۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹ + ابن ابی الحدید ۱۴۳/۳، ۱۴۴، ۱۴۵.

نکته قابل توجه و مهم: موضع امام علی بن ابی طالب، بنی هاشم، مهاجران و انصار در دفاع از ایرانیان مسلمان و غیر مسلمان مقیم مدینه است. گزارشات متفق اند که عبدالله بن عمر تصمیم به قتل عام کلیه ایرانیان مقیم مدینه گرفت و شمشیر کشید و تعدادی را نیز کشت. (ن.ک: مروج ۳۷۹/۲، ۳۸۰).

نکته جالب و قابل توجه دیگر اصرار علی بن ابی طالب و فشار وی بر عثمان بن عفان است که باید عبیدالله بن عمر را به جرم قتل هرمان قصاص کند و علی رغم بی توجهی عثمان در قصاص و پادرمیانی عمرو عاص، خود آن حضرت علاوه بر تهدید به قصاص قاتل هرمان در روزگار عثمان، در نخستین روزهای حکومت خود، عبیدالله بن عمر را تحت تعقیب قرار داد. عبیدالله با فرار از حجاز به شام نزد معاویه رفت تا که در واقعه صفین در سپاه معاویه کشته شد. ن.ک: امینی ۱۳۲/۸، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵ به نقل از: ابن سعد ۸/۵ + ابن اثیر ۳۲/۳ + مسعودی / مروج ۱۲/۲، ۲۴، + حنفی / بدایع ۲۴۵/۷ + بلاذری / انساب ۲۴/۵ + ابن عبدالبر / الاستیعاب ۱۸/۳.

به نظر من دفاع امام از شخص هرمان زیاد منطقی به نظر نمی رسد: بدون شک امام علی بن ابی طالب از فاجعه قتل عام ایرانیان مقیم مدینه جلوگیری کرده است و نسبت به مقتولین بی گناه حساسیت سختی نشان داده است. اما با توجه به حساسیت کودتاچیان و شخص عمر بر روی هرمان / ن.ک: امینی ۱۳۲/۸ به نقل از: بیهقی / سنن ۶۱/۸ / دفاع امام از او غیر معقول است. به گمان من حساسیت امام علی و تقاضای مکرر آن حضرت از عثمان مبنی بر قصاص عبیدالله بن عمر و پیگرد وی در آغاز حکومت خودش، به خاطر شخص هرمان نبوده، گویا تعداد بیشتری از ایرانیان مسلمان و اسرای ایرانی مقیم مدینه بدست عبیدالله بن عمر و باند کودتا کشته شده باشند / ن.ک: مشکوة کرمانی / تشیع در ایران ۳۶۶ / و حساسیت امام باید بر این اساس باشد و نه به خاطر شخص هرمان. به نظر می رسد از قرن دوم هجری به بعد که شعوبیه در راستای رسالت دفاع از تمامیت شاهنشاهی ساسانیان و اعاده سلطنت ایرانی و القاء وجود رابطه دیرینه بین

امامت شیعی و سلطنت ساسانی سخت می‌کوشیده است، با دست کاری در گزارشات تاریخی و جعل گزارش، تکیه امام علی را مبنی بر محاکمه عبیدالله بن عمر بخاطر قتل عام ایرانیان مدینه، متوجه شخص هرمان سردار شریف و با وفای ایرانی که از تخمه و تبار ساسانی نیز بوده است، کرده‌اند. [ز.ک: بخش سوم. جبهه علمی، سیاسی]



نکته قابل توجه دیگر، وجود عقده ملی - تاریخی ایرانیان از عمر بن خطاب است که هر ساله در ایران با سالروز ترور عمر در تقویم تاریخ خود را نشان می‌دهد. و آن جشن و سرور ایرانیان در «عید عمرکشان» است. هر چند که شعوبیه (= ناسیونالیست‌های ایرانی) سعی کرد برای جاودانه کردن و شدت بخشیدن به آن، این عقیده ملی را رنگ مذهبی - عقیدتی دهد. لذا در اذهان عوام و خواص شیعه تاریخ ترور و مرگ عمر بن خطاب را از آخر ذوالحجه یا اول محرم به نهم ربیع الاول کشاند تا بتواند آن را جشن بگیرد. محققان می‌گویند این ترفند از پدیده‌های دوره صفویه است.

در مقابل؛ وفاداران کودتای سقیفه و طرفداران خلافت عربی کوشیدند تا با تراژدیک، دراماتیک کردن ترور عمر بن خطاب، برای وی عظمت و علو متافیزیکی بسازند و بدین وسیله در نبرد عرب و عجم و شعله‌ور ساختن جنگهای فرقه‌ای شیعه و سنی دستاویز خوبی برای تحریک عوام سنی و عرب علیه ایرانیان شیعی داشتند. این جوسازی تا قرن ششم و هفتم هجری در ایران بشدت ادامه داشته است:

«هر شبی مرغی بزرگ به کنار دریای عمان آید و ابولؤلؤ را از حلق برآرد و زنده شود و به منقارش پاره پاره کند و بجاید و تا به قیامت هر

شب چنین باشد، که او کشندهٔ عمر است»

[ن.ک: قزوینی / النقض ۲۸۷. + پیشینه تاریخی این عظمت و علو: ابن شُبّه  
۸۹۶/۱، ۸۹۵، ۸۹۴، ۸۹۳.]

در منابع اسلامی شایع است که کیسان (گیسان؟) یکی از اسرای  
ایرانی مدینه در قتل عثمان بن عفان دست داشته است. گفته می‌شود  
همو بود که حربه را در سینه عثمان فرو برد و با زبان عجمی - عربی  
ناقص گفت: رد المذالم (= رد مظالم)!

نوهٔ همین گيسان، ربیع بن یوسف بعدها وزیر منصور عباسی شد و  
به دست هادی عباسی کشته شد. ن.ک: علی سامی / نقش ایران در  
فرهنگ اسلامی ۲۰۸، ۲۰۹. احتمالاً باید از احفاد و اعقاب گيسان  
باشد نه نوهٔ او./

## [۳] «اسلام و پان عربیسم»

قرآن بصراحت و روشنی هر چه تمام نشان می‌دهد که اسلام از همان آغاز ظهور خویش کوشیده است تا هرگونه پیرایه «قومیت و نژاد» را از ساحه خود دور کند. قرآن با شدیدترین لحن به سرزنش اعراب پرداخته و پیشینه اخلاقی این قوم را افشا کرده است: «الاعراب اشد کفراً و نفاقاً...»

اتخاذ چنین موضعی، نفی مطلق پیرایه قومی - عربی این دین حنیف انسانی را اعلام می‌کند و تأکید دارد که اسلام در ذات خویش فقط یک ایدئولوژی انسانی است و نه یک دین قومی و نژادی و طبقاتی. در این راستا برخلاف پندار رایج، اسلام کوشیده است تا با تبعیضات فیزیکی؛ نژادی - قومی که فرهنگ اجتماعی و نظام ارزشی حاکم بر جهان را تشکیل می‌دهد بستیزد. اما آنجا که نوبت به ملیت‌ها در چهارچوب آداب، سنن، فرهنگ و مرزهای جغرافیائی می‌رسد نه تنها ملیت اقوام را به رسمیت می‌شناسد بلکه از آن به عنوان یک قانونمندی یاد می‌کند و اعلام می‌دارد که: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا، ان اکرمکم عند الله اتقیکم... حجرات ۱۳»

در این قانونمندی است که «جعل ملیت»ها را در کنار «خَلْقِ جنیست»ها در نظام تکوین قرار می‌دهد و احترام متقابل «ملت»ها را به یکدیگر بر پایه اصل «تعارف» و نه «تضاد» و تنازع و تجاوز، در نظام تشریح مورد تأکید و امضاء می‌کند. چرا که وحدت پیام انسانی اسلام به مثابه یک کلی، در کثرت ملیت‌ها به عنوان مصادیق خارجی آن قابل تطبیق و تصدیق است. بدین سان اسلام به ملت‌ها و ملیت‌ها اصالت ذاتی و اعتبار شرعی می‌بخشد.

اسلام اولیه هیچگاه پان عربیسم را که صرفاً خمیر مایه تفوق طلبی و خلق و خوی امپریالیستی است به رسمیت نشناخت و نمی‌شناسد، همان گونه که

انترناسیونالیسم را سرابی بیش نمی‌داند. و در پرتو چنین صراحتی است که اسلام دین تاریخ است و پیام انسانی آن برای هر عصر و نسل در چهار سوی جهان قابل درک می‌باشد.

برای هر محققی که بخواهد اختلاف اسلام انسانی را با اسلام عربی دریابد و فاصله اسلام امامت را با اسلام خلافت درک کند، باید فاصله کیفی «مدینه» محمد (ص) با «دمشق» معاویه و «بغداد» منصور را در تاریخ پیدا کند. و همین طور برای درک تشیع اولیه و تشیع رایج، باید فاصله کیفی تشیع علی در کوفه با تشیع آل بویه در بغداد و تشیع صفویه در اصفهان را از نظر بگذراند [ن.ک: م.آ. ۱۶۴/۲۷، ۱۶۳] چنین مقایسه‌ای فیزیکی - تاریخی برای آن دسته از محققانی است که از وراء مرزهای عقیدتی اسلام اولیه و تجلی عینی آن شیعه علویه به اسلام محمد و - تشیع علی می‌نگرند و گرنه آنان که در این فراخنای جای دارند می‌دانند که این فاصله از زمین تا کهکشان است.

بنابراین، آنچه را نخبه‌گان عرب پس از کودتای سقیفه، راه و رسم خود قرار دادند، دقیقاً یک ویژگی قومی - عربی صرف است و نیز آنچه را جریانهای سیاسی در قرنهای دوم و سوم و چهارم و دهم به بعد در ایران به نام تشیع مطرح کردند با تشیع اولیه در تضاد و تباین است و یک ویژگی نژادی - فرهنگی - ایرانی می‌باشد. بر خلاف پندار آقای دکتر ناث، آنچه را اعراب به شرق و غرب جهان صادر کردند همان فلسفه «پان عربیسم» بود، یعنی جهان وطنی عربی. تکیه بر عربیت و محور استقلال ملی - فرهنگی ملت‌ها و استحاله آنها بر اساس اتحاد دین و دولت عربی چیزی جز «پان عربیسم» نبود. نخبه‌گان عرب ایدئولوژی و فلسفه سیاسی کودتا و رژیم حکومتی خود را «اسلام» نام نهادند. آنان با شعار محوری «التفضیل»، که نام مستعار آن «الاسلام» بود دستاویز خوبی برای تحقق تفوق طلبی و سلطه‌گری خود در دست داشتند. [ن.ک: بخش سوم]

عملکرد خلافت عربی در کلیه سرزمینهای اشغالی این حقیقت را نشان می‌دهد

که پان عربیسم افسارگسیخته جاهلی، فلسفه سیاسی خود را با نام مستعار اسلام به شرق و غرب جهان صادر کرد. [ذ.ک: بخش سوم، شعوبیه، نهضت مقاومت ملی ایران] در میان کشورهای که توسط اعراب در قرنهای اولیه اشغال شد، همه آنها به استثنای ایران، استقلال فرهنگی، ملی، زبان، آداب، سنن و... خویش را از دست دادند و بکلی استحاله شدند. عرب زدگی مطلق، محصول پان عربیسم صادراتی بود. اسناد دست اول و معتبر تاریخی نشان می دهند که نخبه گان فاتح عرب از همان آغاز، در صدد تحقق اهداف دیرینه جاهلی خویش بوده اند و در حیطه سرزمینهای اشغالی به آن اهداف رسیده اند.

رسالت خلافت عربی تحقیر ملت ها و نفی ملیت ها بود، رسالتی که بر پایه راسیسم مطلق استوار بود. در یکی از بخشنامه های سرّی خلیفه دوم عرب خطاب به ابو موسی اشعری استاندار بصره آمده است که: از غیر عربها و عجمهای مسلمان دوری کن، در این فرمان سرّی به قتل عام و نابودی اعاجم تصریح شده است. این دستور العمل، فلسفه سیاسی رژیم اموی - عثمانی گشت. در بخشنامه سرّی معاویه بن ابی سفیان در دوره خلافت عثمان بن عفّان چنین آمده است: (خطاب به زیاد بن ابیه):

- ۱- در مورد مسلمانان غیر عرب (= عجم ها = ایرانی ها و...) باید بشدّت آنان را خوار و ذلیل و تحقیر کرد.
- ۲- عجم های مسلمان حق ازدواج با عربها را ندارند.
- ۳- عجم های مسلمان حق ارث ندارند.
- ۴- عربها می توانند زن عجمی بگیرند و از عجم ها ارث ببرند.
- ۵- عجم ها باید در فشار شدید اقتصادی و فقر مطلق بسر ببرند.
- ۶- عجم ها باید به کارهای پست و حرفه های سخت واداشته شوند.
- ۷- عجم ها باید در خط مقدم جبهه ها به عنوان سپر دفاعی عربها و بیگاری و نوکری و... کنند.



- ۸- عجم‌های مسلمان حق امامت در نماز را ندارند.
- ۹- عربها حق اقتدا به عجم‌ها را ندارند.
- ۱۰- عجم‌ها حق تصدی پست‌های مهم سیاسی - نظامی از قبیل استانداری، مرزبانی، قضاوت و... را ندارند.
- ۱۱- این چند بند از اصول سیاست و صلابت عمر بن خطاب و ابوبکر بن ابی قحافه در مورد عجم‌ها بوده است. اگر این سیاست و صلابت نبود، عجم‌ها در همان روزهای اولیه، قدرت را بدست می‌گرفتند.
- وای کاش! عمر بن خطاب در جهت تحقیر بیشتر عجم‌ها، دیه آنان را مانند دیه برده‌ها، نصف دیه عربها قرار می‌داد، زیرا للعرب فضل علی العجم. و من خوف این را دارم که اگر این روش را پیشه سازم، مردم بر من بشورند، بنابراین به محض دریافت این نامه:
- ۱۲- عجم‌ها را خوار و بی‌مقدار و از خویش دور ساز.
- ۱۳- از هرگونه کمکی به آنان دریغ ورز.
- ۱۴- گرفتاریشان را برآورده مساز.
- ۱۵- ای زیاد! اگر تو عمر بن خطاب را از اجرای سیاست قلع و قمع عجم‌ها بر حذر نمی‌داشتی، هر آینه دستوری را که عمر به ابوموسی اشعری در ابتدای کار داده بود، اینک یک سنت گشته بود و عجم‌ها ریشه کن شده بودند و این روش راه و رسم دیگر خلفای عرب گردیده بود.
- ای زیاد! محتوای این نامه بسیار محرمانه و جزء اسرار است، پس از مطالعه آن را محو کن.
- [ن.ک: سلیم ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، مقایسه کنید: ابن شَبّه / تاریخ المدینه المنوره ۸۹۰/۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۹۰۴ + ن.ک: بخش ۳]
- این نمونه مستند تاریخی و صدها نامه و بخشنامه دیگر موجود در متون تواریخ عامه، در طول خلافت اموی که خط و مشی حکام رژیم را تعیین می‌کرده است گواه

بر تحقق کامل پان عربیسم می‌باشد [ذ.ک: از مترجم / رژیم اموی در خراسان و نهضت مقاومت ملی ایران / ترجمه و تحقیق / خطی /].

### حدیث مقاومت، عصر واکنش:

البته و بدون شک توده‌های ایرانی از فرو رفتن در این جریان استحاله که توسط اعراب غالب دنبال می‌شد سرپیچیدند و در جهت احراز استقلال و اثبات هویت ملی خویش ایستادگی کردند. از تلاش اسرای ایرانی مدینه در ترور خلیفه دوم عرب و شرکت در انقلاب ضد عثمان تا هجوخوانی کودکان بلخ و بخارا و سمرقند و همت مردان و زنان ایرانی شهرهای خراسان و کرمان و اصفهان و سیستان و گیلان و مازندران و... که در این ایستادگی نقش داشتند، فرازهایی از این مقاومت را می‌توان دید [ذ.ک: مقاومت‌های محلی و خیانت اشرافیت ایرانی: بلادزی / فتوح ۲۵۹، ۲۵۷، ۲۶۴، ۳۰۳، ۳۰۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۱۰، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۲۶۲، ۳۷۲، ۳۷۳].

شوکِ حاصله از مراحل اولیه اشغال که ایرانیان را به فلج اندیشه و فریب تزویر مبتلا ساخته بود، زودگذر بود. در طی این دوران کوتاه، ایرانیان بنا به همان خلق و خوی آریائی خود، در ابتدا نظاره‌گر صحنه و در انتظار دستی از غیب برای نجات، روز شماری می‌کردند و در پاره‌ای از مناطق اشغالی دور هم می‌نشستند و زمزمه می‌کردند: «کی باشد تا که پیکی آید از هندوستان»!! [ذ.ک: ناصح ناطق / مانی ۳۱۳].

اما این آتشی نهفته در زیر خاکستری سرد بود که سرانجام صبرش سرآمد و دست بکار شد. [داستان دردناک فلج اندیشه ایرانیان ذ.ک: قاضی ابی یوسف / الخراج ۳۰]. و این اشتباه بزرگ تاریخی حکام خودی و بیگانه‌ای است که در طول تاریخ بر این سرزمین و مردم حکم راندند و روح و روان شگفت و سرشت پر از راز و رمز این قوم بظاهر سربزیر و آرام و صبور را نشناخته و ناگهان از همه سو غافلگیر و محاصره شده و سرانجام سرنگون گردیده‌اند.

ایرانیان پس از بیداری سعی کردند تا خود را از زیر سلطهٔ اعراب مهاجم خارج سازند. آنان در انتظار ظهور مردی ملی و میهن دوست از میان خود زمینه سازی کردند.

بزودی آن تفرقه و تضاد و آشفتگی نخستین، جایش را به وحدت و الفت و ائتلاف داد و سرانجام توان آن را یافتند که از دستورات خلافت عربی سرپیچی کنند و قیامهای کوچک و بزرگ محلی و منطقه‌ای را دامن زنند و علی رغم وابستگی و همکاری و همدستی اشرافیت ایرانی با خلافت عربی در قتل و غارت ایرانیان، به تدریج آگاهی سیاسی خود را باز یابند و نهضت اسلام منهای عرب را تدارک ببینند. مقاومت مردم ایران در جهت رهائی از اسارت اعراب در سه فصل خلاصه می‌شود:

۱- مقاومت مردمی، از سالهای اولیهٔ اشغال ایران شروع شد.

۲- مقاومت فرهنگی، از اواسط قرن اول هجری بطور رسمی و کلاسیک شروع

شد.

۳- مقاومت سیاسی - نظامی از اواخر قرن اول و بطور سازمان یافته از اوائل قرن

دوم هجری شروع گردید.

### فصل اول مقاومت:

این فصل از مقاومت مردم ایران در برابر تهاجم اعراب را باید از طرح ترور عمر بن خطاب خلیفهٔ دوم عرب و شرکت اسرای ایرانی و ایرانیان مسلمان مقیم مدینه [ذ. ک: پاراگراف ۲] در شورش علیه عثمان دانست. و در داخل ایران باید از شورش مردم فارس، شورش مردم هرات، مقاومت مردم ری، مقاومت مردم اصفهان، مقاومت خونین مردم استخر و قتل عام بیش از چهل هزار نفری آن توسط عبدالله بن عامر در سالهای ۲۸ و ۳۰ هجری، مقاومت مردم سیستان، مقاومت مستمر و بی وقفه مردم خراسان بزرگ در شهرهای هرات و بلخ و بخارا و سمرقند و مرو و... یاد کرد. این مقاومت‌ها در پاره‌ای از مناطق شمالی ایران تا قرن سوم هجری ادامه داشت که

سرانجام با دخالت اشرافیت ایرانی متحد خلافت عربی در هم شکسته شد. مردم قسمتی از مازندران تا سال ۱۱۲ هجری مقاومت کردند و آن دیار به دست اعراب نیفتاد. بخشی دیگر از مردم همان سرزمین تا عصر خلافت مأمون عباسی و... استادگی کردند [ذ.ک: بلاذری ۳۳۴] در این مقاومت مردمی نه تنها ایرانیان پارسی زبان، بلکه اقوام ایرانی غیر پارسی زبان با خلافت عربی درگیر بوده‌اند. در هر نقطه‌ای از ایران که شورش و اعتراضی علیه اعراب صورت می‌گرفت اتراک ایرانی به کمک مردم آن سامان می‌شتافتند. البته خیانت سران ترک همانند اشراف ایرانی فراموش نمی‌شود [ذ.ک: طبری ۱۹۸/۸/۴، ۱۹۹، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳].

مقاومت‌های مردمی در ایران صور مختلفی داشته است: در بعضی از نقاط، مردم ایران بخاطر فرار از فشار و تهدید به قتل و غارت، بظاهر اسلام کودتا را قبول می‌کردند و در واقع علی‌رغم وجود و حضور مأموران تفتیش عقاید و جاسوسهای خلافت به کیش باستانی خود وفادار بودند. در برخی نقاط از قبول آئین کودتای سقیفه سر می‌پیچیدند و جزیه‌ها و خراج و باج‌های گزاف را متحمل می‌شدند [ذ.ک: بلاذری ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹ + قاضی ابی یوسف / الخراج ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴] مردم شهرهای بلخ و بخارا و سمرقند تا سال ۱۱۰ هجری زیر بار خلافت عربی نرفتند. گویا در همین چند شهر و یا در کم‌ترجّه بود که ایرانیان برای اعاده سلطنت ساسانی بر گرد آخرین حلقه از تبار ساسان با اعراب درگیر بودند [ذ.ک: طبری ۲۰۰/۸/۴، حوادث سال ۱۱۰ هجری. این شاهزاده ساسانی را ابن؟ خسرو بن یزدگرد معرفی می‌کند. آخرین کلمات این شاه زاده حکایت از اعاده سلطنت ساسانی دارد؛ خطاب به اعراب: یا معشر العرب! لم تقتلون انفسکم؟ و انا الذی جئت بخاقان لیرد علیّ مملکتی و انا آخذ لکم الامان، (منظور از خاقان ترک، حاکم کمرجه است). اعراب وی را دشنام دادند و... مقایسه کنید: ابن اثیر / الکامل ۱۵۱/۵، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، حوادث سال ۱۱۰ هـ] و در پاره‌ای دیگر از مناطق، مردم خوش استقبال و با حسن نیتی که تحت تأثیر شعارهای اعراب مبنی بر عدالت اسلامی و... قرار گرفته بودند، در نخستین برخوردهای عملی و عینی از دعوت اعراب برگشته و مقاومت

کردند. این شیوه از اقبال و ادبار مردم ایران را باید در شرح حال مردم سمرقند دید [ز. ک: طبری ۱۹۵/۸/۴، ۱۹۶، ۱۹۷].

مقاومت سرسختانه مردم جرجان و گُردز و سُغد و مرو و دیگر شهرهای خراسان، شرکت مردم در حرکت‌های سیاسی - نظامی رقبای عرب امویان [شرکت در قیام حارث بن سریج و قیام وکیع بن ابی سود و قیام علی بن جدیع کرمانی و قیام شیبان بن سلمه حروری و قیامهای قبیله‌ای دیگر...] از نمودهای دیگر این ایستادگی و اعتراض مردمی است [برای دریافت مفصل شورش و اعتراض مردمی زک: یعقوبی ۱۶۶/۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، + طبری ۴/ از سالهای ۳۰ تا ۱۳۲ هجری مخصوصاً: ۴/۸/۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۰، ۱۹۸، ۱۹۶، ۱۹۵، ۲۳۴، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۶۸ + ابن اثیر ۵/۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، + ۴/۱۵۴، ۱۵۴/۴، ۱۵۶ + ۵/۹۵، ۱۲۶ + مسعودی / مروج ۲/۱۰۷ + التنبیه ۳۱۸].

شورشهای مردمی در خراسان بحدی قوی و مستمر بود که رژیم اموی به ناچار دست به یک رفرم اجتماعی - سیاسی زد: روی کار آوردن «عمر بن عبدالعزیز» تلاشی است که از سوی تشکیلات سیاسی امویان در جهت نجات رژیم بعمل آمد. این رفرم دو ساله هر چند که در پاره‌ای نقاط بطور موقت بر تضادها و اعتراضات مردم سرپوش گذاشت، اما خراسان بزرگ را حریف نشد. «جرّاح بن عبدالله حکمی» استاندار اموی در خراسان به عمر بن عبدالعزیز نوشت که: «چاره کار کشتار است و بس» و عمر بن عبدالعزیز در جواب نوشت که: «با رعایت احتیاط شمشیر و تازیانه برگیر» [ز. ک: طبری ۶/۵۵۹ + ابن اثیر ۵/۵۱]. در چنین شرایطی از مقاومت مردمی، اشرافیت ایرانی و خاندانهای حکومت‌گر، از همان آغاز ورود اعراب به ایران به فاتحان پیوستند و با قبول خلافت عربی، از بیخ عرب شدند. فتودالیزم کهن ایرانی که در سلطنت چهارصد ساله ساسانی با تکیه بر روحانیت زردتشت، حیات اقتصادی و نفوذ اجتماعی خود را حفظ کرده بود، اینک پس از فروپاشی سلطنت، با قبول خلافت عربی سعی در حفظ موقعیت اقتصادی - اجتماعی خویش داشت.

اشراف ایرانی با اعراب در تصرف اراضی ایران همکاری و همدستی داشتند. کار اشراف ایرانی جاسوسی و رایزنی برای اعراب بود.

### فصل دوم مقاومت؛ ستیز فرهنگی:

این فصل از مقاومت، از اواخر قرن اول هجری خود را نشان داد. ایرانیان در این نبرد طولانی فرهنگی، زبان فصیح و بلیغ عربی را به درستی قابل تحسین آموختند و سرانجام علیه اعراب بکار گرفتند. «شعر» برنده‌ترین سلاحی بود که ایرانیان بکار بردند. نخستین فریاد اعتراض با پیام بازگشت به هویت ملی - فرهنگی ایرانی از داخل قصر «هشام بن عبدالملک» خلیفه اموی بلند شد: «أَصْلِي كَرِيمٌ وَ مَجْدِي لِأَيُّ قَوْمٍ بِهٖ \* وَلِي لِسَانٌ كَحَدِّ السَّيْفِ مَسْمُومٌ» این فریاد رسای «اسماعیل» پسر «یسار» شاعر خراسانی و ملی سرای ایرانی است که به یکباره زمین و زمان را بر سر خلیفه اموی کوبید. هر چند که این فریاد، فوراً در حلقوم خفه شد، اما این فریاد، آغاز عصر واکنش بود. اسماعیل که در خشم و نفرت از اعراب مانند پدرش یسار که در حال احتضار هم مرگ بر آل مروان می‌گفت، حد و مرزی نمی‌شناخت و نخستین قربانی بانگ بلند اعتراض ملت خویش شد. دنباله همین فریاد فراگیر بود که در کوتاه‌ترین مدت، قیام بزرگ ضد اموی را با پشتوانه ملی (استقلال ملی - فرهنگی) و مذهب (اسلام + تشیع - عرب) فراهم ساخت. [نک: بخش سوم، اسماعیل بن یسار]. بدین سان در آغاز گروهی از روشنفکران ایرانی سعی داشتند تا شعار تفضیل را که فلسفه پان عربیسم بر آن استوار بود، از دست اعراب بگیرند، لذا شعارالتسویه بین العرب و العجم را با استناد به آیات قرآن و روایات نبوی، در میان مردم گسترش دادند. رژیم اموی با تلاشی گسترده این گروه را شناسائی کرد و از میان برداشت. وارثان این گروه در برابرگستاخی و افراط اعراب، بناچار شعار تفضیل را از دست آنان گرفتند و علیه خودشان بکار بردند. و این آغاز فصل نوینی از ستیز فرهنگی ایرانیان علیه اعراب بشمار می‌رود. این بخش از روشنفکران ایرانی شعار تفضیل العجم علی العرب را

محور مبارزه خود قرار دادند و بنیانگذار شعوبیه (ناسیونالیست‌های ایرانی) گردیدند. روشنفکران شعوبی ایرانی از همان شیوه‌هایی که اعراب در تحقیر عجم بکار می‌بردند، استفاده کردند. روشنفکران شعوبی برای احراز هویت ملی- فرهنگی و استقلال سیاسی و اعاده سلطنت ایرانی به کار زیر بنائی و اساسی پرداختند. آنان طرح اسلام منهای عرب را محور کار خود قرار دادند. در مقابل اعراب که اسلام را یک دین عربی- قومی معرفی می‌کردند، ایرانیان کوشیدند تا یک اسلام ایرانی با مایه‌های قومی- نژادی- اساطیری و مفاخر باستانی بسازند. برای این منظور تشیع که اولاً اسلام اولیه را نمایندگی می‌کرد و ثانیاً اصیل‌ترین و اصلی‌ترین اپوزیسیون خلافت عربی بشمار می‌رفت، پایگاه مناسبی برای این هدف تشخیص داده شد. لذا برای تحقق چنین هدفی شوم تلاش بسیاری شد که در پاراگراف ۹ به این تلاشها خواهیم پرداخت. [و نیز: نک: بخش سوم] این فصل از مقاومت فرهنگی که با نهضت شعوبیه آغاز شد زمینه‌های ادبی فرهنگی، علمی شگفتی به همراه داشت: پرورش شاعران و ادیبان و خطیبان و نویسندگان توانائی در هجو و تحقیر اعراب، تألیف کتب، مقالات و رسالات مفصلی در فضیلت عجم بر عرب، پرورش محدثان و فقیهان و مفسران و متکلمان بزرگی که پایه‌های اولیه یک اسلام ایرانی را پی‌ریزند. این فراز از حرکت فرهنگی اجتماعی فراگیر پشتوانه قیام بزرگ ضد اموی و نهضت ضد عرب گردید. پیروزی این حرکت فرهنگی در آنجاست که مخالفان و رقبای عرب اموی در پوشیدن لباسهای ایرانی و تمسک به فرهنگ و آداب ایرانی پیشقدم شدند. ابراهیم بن محمد معروف به ابراهیم امام رهبر تشکیلات سیاسی عباسیان به ابومسلم خراسانی دستور داد که در خراسان هر چه از عرب دیدی بکش و زبان عربی را از خراسان برانداز!! [نک: طبری ۶۶/۹، ۷۵، ۷۶: سال ۱۲۸ هجری: ان استطعت ان لا تدع بخراسان لسانا عربیا فافعل، فایما غلام بلغ خمسه اشبار تهمة فاقتله ... مقایسه کنید: ابن اثیر ۳۴۷/۵، ۳۴۸].

ناسیونالیست‌های ایرانی عنوان «شعوبیه» را از عباسیان گرفتند. چرا که پس از

پیروزی قیام ضد اموی در سال ۱۳۲ هجری و غضب قدرت توسط عباسیان و قتل عام سران و فرماندهان ایرانی قیام و تکیه بر پان عربیسم، دست امویان را از پست بستند.

روشنفکران ایرانی با تکیه بیشتری بر ملیت و فرهنگ ملی و مفاخر اساطیری - باستانی خود، نهضت شعوبیه را دنبال کردند. در این مقطع تاریخی بود که اشرافیت ایرانی به شعوبیه پیوست و با نفوذ تدریجی در کادر سیاسی - اداری - نظامی عباسیان توانستند به اهداف ملی - سیاسی خود دست یابند. خاندانهای ایرانی بر مکیان، نوبختیان، فراتیان، سهلان از برجسته‌ترین خاندانهای ایرانی صاحب نفوذ دستگاه عباسی درآمدند. این نهضت فرهنگی آنقدر در تحقیر و تأدیب اعراب کوشید که تاریخ چنین ستیزی فرهنگی را بیاد ندارد.

از شعرای بنام این فصل از مقاومت فرهنگی باید از: اسماعیل بن یسار، ابراهیم بن یسار، محمد بن یسار (از خاندان ایرانی نژاد اهل نساء خراسان)، بشار بن بُرْد، (بُرْد از کودکان اسیر طخارستان، بشار متوفای ۱۶۷ هجری)، متوکل اصفهانی (= ابراهیم بن ممشاد اصفهانی کاتب متوکل عباسی) و خُریمی نام برد. و اینک نمونه‌هایی از شعر شعوبیه:

۱- اسماعیل بن یسار:

أَصْلِي كَرِيمٌ وَ مَجْدِي لَا يُفَاسُ بِهِ	وَلِي لِسَانٌ كَحَدِّ السَّيْفِ مَسْمُومٌ
مَنْ مِثْلَ كَسْرِي وَ سَابُورِ الْجُنُودِ مَعاً	وَ الْهَرْمَزَانِ لِفَخْرٍ أَوْ لِنَعْظِيمٍ؟

[ذ.ک: بخش ۳]

۲- بشار بن بُرْد:

خَلِيبِي لَا أَنَا مَ عَلَى اقْتِسَارٍ	وَ لَا أَبِي عَلَى مَوْلِي وَ جَارٍ
--	-------------------------------------

[ذ.ک: بخش ۳]

۳- متوکل (از زبان یعقوب لیث خطاب به معتمد عباسی):

أَنَا ابْنُ الْأَكَارِمِ مِنْ نَسْلِ جَمِّ	وَ خَائِرُ إِزْثِ مُلُوكِ الْعَجَمِ
--	-------------------------------------



وَمْحَى الَّذِي بَادَ عَنْ عَرْمِهِمْ  
فَقُلْ لِبَنَاتِي هَاشِمٍ أَجْمَعِينَ  
فَقُودُوا إِلَى أَرْضِكُمْ بِالْحِجَازِ  
وَكَفَى عَلَيْهِ طَوَالَ الْقِدَمِ  
هَلَمُوا إِلَى الْخَلْعِ قَبْلَ النَّدَمِ  
لِأَكْلِ الصُّبَابِ وَرَعِي الْغَنَمِ

[ن.ک: بخش ۳]

۴- حُرَيْمِي:

وَنَادَيْتُ مِنْ مَرْوٍ وَبَلَّخَ فَوَارِسًا  
وَإِنَّ أَبِي سَاسَانَ كَسْرَى بَنَ هُرْمَزٍ  
لَهُمْ حَسَبٌ فِي الْأَكْرَمِينَ حَسِيبٌ  
وَخَاقَانُ لِي لَوْ تَعْلَمِينَ نَسِيبٌ

[ن.ک: بخش ۳]

و از مؤلفان برجسته مقاومت فرهنگی ایرانیان:

۱- ابوعثمان سعید بن حمید (ایرانی)، صاحب کتاب: «انتصاف العجم من العرب» و «فضل العجم علی العرب و افتخارها».

[ن.ک: بخش سوم]

۲- هیثم بن عدی (معاصر منصور، مهدی، هادی، هارون عباسی، احتمالاً از رواة طبری) صاحب کتابهای: «المثالب الصغیر»، «المثالب الکبیر»، «مثالب ربیعہ»، «اخبار الفرس».

[ن.ک: بخش سوم]

۳- سهل بن هارون دشت میثانی (معاصر مأمون) دارای چند جلد کتاب در مثالب اعراب.

[ن.ک: بخش سوم]

۴- ابوعبیده معمر بن مثنی، مؤلف کتاب «لصوص العرب» و «فضائل الفرس»

[ن.ک: بخش ۳]

۵- علاء بن شعوبی، مؤلف کتاب «المیدان فی المثالب».

[ن.ک: بخش ۳]

کار شعوبیه تنها در نثر و نظم خلاصه نمی‌شد، آنان در کار فقه و حدیث و کلام و تفسیر و دیگر علوم دست داشتند و در جعل احادیث آنچنان ماهر و زبردست بودند که متخصصان حدیث و رجال از شناخت احادیث جعلی شعوبیه عاجز بوده و هستند.

احادیث جعلی شعوبیه تنها در «تفضیل» عجم بر عرب خلاصه نمی‌شد بلکه در اصالت بخشیدن به برخی بلاد ایران، اقوام ایرانی، زبان ایرانی، کالاهای ایرانی، میوه‌های ایرانی و... احادیث مستندی! جعل می‌کردند. خلاصه در هر مورد و زمینه‌ای که اعراب برای فخر فروشی بر اعاجم حدیث می‌ساختند، شعوبیه در مقابل نیز حدیث می‌ساخت و منتشر می‌کرد. دستگاه جعل حدیث شعوبیه به نفع جناحهای سیاسی و قطب‌های اقتصادی و فتوالهای ایران احادیث حقوقی لازم را می‌ساخت [ن.ک: بخش III شعوبیه نهضت مقاومت ملی ایران].

در راستای همین مقاومت فرهنگی باید از تحول عمیق و تعیین کننده‌ای که متفکران ایرانی در اندیشه‌های فلسفی، کلامی در جنگ بزرگ عقاید که از اواخر عهد اموی شروع شد، یاد کرد. می‌دانیم که پس از کودتای سقیفه و استیلای نخستین رژیم حاصله از آن یعنی امویان و مخصوصاً پس از سال ۶۱ هجری، جنگ زرگری - کلامی - فقهی روائی بزرگی برای توجیه وضع موجود و سرگرمی عوام و خواص آغاز شد. پشتوانه کلامی کودتا و رژیم اموی اندیشه جبریه بود که بشدت از سوی رژیم اموی حمایت و تقویت می‌شد. این اندیشه سیاه تا سالهای ۸۵ هجری در کلیه قلمرو امویان در مساجد و مدارس تدریس و ترویج می‌گردید. در این مقطع زمانی یک ایرانی به نام «سَنَبُوه» = یونس اسواری [ن.ک: مقریزی / خطط ۱۸۱/۴: «ابو یونس سَنُوه یُعَرَّفُ بالاسواری»] از اساوره ایران مقیم بصره، به تبلیغ سَرّی آزادی و اراده و اختیار انسان پرداخت، و مخفیانه «معبد بن خالد جَهَنی» را آموزش داد. همو بود که بنیان مکتب کلامی اعتزال را پی‌ریخت. تاریخ کلام اسلامی بنیانگذاران مکتب کلامی اعتزال را یونس اسواری ایرانی و عمرو بن عبید بن باب ایرانی و معبد بن خالد

جهنی و غیلان دمشقی و واصل بن عطا می‌داند.

### فصل سوم مقاومت؛ ستیز سیاسی - نظامی:

صرف نظر از شورشهای مردمی و درگیریهای نظامی پراکنده محلی و منطقه‌ای یاد شده با خلافت عربی، درگیری کاملاً رسمی کلاسیک و سراسری ایرانیان با اعراب از قیام بزرگ ضد اموی شروع شد و در پی خیانت عباسیان و قتل عام فرماندهان و سرداران ایرانی قیام، حرکات نظامی با قیامهای سنباد، استاذ سیس، مقتع، مرداویج، بابک، مازیار و... ادامه یافت. دورنمای استقلال سیاسی ایران با اقتدار سیاسی طاهریان، صفاریان، سامانیان نمایان شد و فصل جدیدی در تاریخ ایران گشود. در راستای همین قیامهای نظامی است که سیمای قهرمانان راستین ملی ایران خود را از میان مردم این سرزمین نشان می‌دهد. تکیه و تأکید بر پایگاه طبقاتی رهبران قیامها قابل توجه است. از همین رو عباسیان با رشد و نفوذ اشرافیت ایرانی در دستگاه خلافت (علی رغم نوسان مواضع خلفا در این رشد و نفوذ) موافقت، چرا که هم و غم اشرافیت ایرانی حفظ منابع طبقاتی است و حتی شعار «ملیت» بهانه‌ای است برای کسب «قدرت». در همین جا لازم است یادآوری کنم: آنان که خاندانهای شریف و کهن ایرانی را صرفاً به خاطر نفوذ و غلبه بر دستگاه اداری - سیاسی - نظامی خلافت عربی (که خود معلول سیاست تشکیلات عباسیان در جهت حذف و نابودی رقبای عرب و ترک داخلی و خارجی است) در ردیف رجال و قهرمانان ملی ایران قرار می‌دهند سخت در اشتباهند. سیره سیاسی - عملی اشرافیت ایرانی نشان می‌دهد که آنان هیچ دردی از دردهای مردم ایران را درمان نکرده‌اند، بلکه تاریخ شاهد همدستی آنان با خلافت عربی در سرکوب توده‌ها و قیامهای راستین ملی و مردمی است. [برای دریافت خیانت‌های اشرافیت ایرانی و فتودالهای ساسانی ن.ک: بلاذری ۳۱۰: اشراف اصفهان، ۳۰۳: اشراف و فتودالهای نهاوند، ۳۷۲: اشراف و فتودالهای شوش، ۳۷۳: اشراف و فتودالهای شوشتر، ۲۶۴: اشراف و فتودالهای جلولا و... همدستی و همکاری

اشرافیت ایرانی در سرکوب قیامهای ملی ایران و دخالت مستقیم در قتل پیشوایان معصوم اسلام: نک: طبری شرکت اشرافیت ایرانی در سرکوب بابک و مازیار. + نک: مقاتل الطالبیین: دخالت برمکیان در قتل امام کاظم، دخالت بنوسهل در قتل امام رضا و...

### فهرست مقاومت‌های رعایا و توده‌های ایرانی در مناطق اشغالی:

مردم نهاوند، از شهر بیرون آمدند و جنگیدند [نک: بلادزی ۳۰۳ / مردم ما سبندان، سیروان، مهرجان به خراج راضی شدند: ۳۰۴ / مقاومت مردم مدائن: ۲۵۹ / مقاومت مردم بهر سیر ۹ یا ۱۸ ماه: ۲۶۲ / مقاومت مردم قزوین: ۳۱۷. مقاومت مردم اردبیل: ۳۲۱. مقاومت مردم ابهر: ۳۱۷، مقاومت مردم زنجان: ۳۱۷ / مقاومت مردم ری و دامغان: ۳۱۴ / مقاومت مردم شوشتر: ۳۷۳. مقاومت مردم همدان ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، مقاومت مردم کاشان: ۳۰۸، مقاومت مردم اصفهان: ۳۱۰، نک: بخش سوم].

\*

#### [۴] اسلام و تشیع؛ از «خلافتِ عربی» تا «امامتِ ایرانی»!

اصولاً برای محقق و مورخ امروز شایسته و روا نیست که چنین استنباطی از «تاریخ» داشته باشد. دانش امروز چنین برداشتهای تهمت آلود و بکلی عاری از حقیقت را نفی و طرف می‌کند و برای آن ارزشی قائل نیست. آقای دکتر ناث که آدرس علمی بلند خود را با عنوان «سخنران در تاریخ و فرهنگ هند» تمام کرده است،<sup>۱</sup> چگونه وجدان علمی و تعهدات او در قبال «تاریخ» و حقایق آن، به وی اجازه داده تا چنین سطحی و بذور از حقیقت. یک اصل اساسی، زیربنائی و اعتقادی اسلام را مورد قضاوت قرار دهد؟! آیا برآستی «قیاس» در «تاریخ» روا است؟ وجدان تاریخ اعتراف دارد که «تشیع» در نگاه اولیه آن، بلحاظ نظری «منشور» و به لحاظ عملی تجلّی عینی و ره‌آورد اسلامِ محمد(ص) است. و این تا آنجا که به تاریخ، اسناد، متون و منابع کلامی، تاریخی بستگی دارد.

«تشیع» مانند «اسلام» دارای سرنوشت و سرگذشت شگفتی است. و این بدیهی است که در میان ادیان تاریخ، «اسلام» بیش از هر دینی، و در میان مذاهب تاریخ، «تشیع» (به معنای ترسیم کلامی و راه و رسم عملی اسلام) بیش از هر مذهبی در تاریخ بشر تحریف شده است. این تحریف و تخریب از دو سو و در دو جبهه اعمال شده است. در جبهه خارجی؛ تعارض و تهاجم فرهنگی - سیاسی کودتای سقیفه که خالق خلافت عربی و رژیم اموی است [ن.ک: نهج البلاغه. خطبه قاصعه، خطبه شقشقیه، + سلیم ۹۶، ۹۷، ۹۸].

و در جبهه داخلی؛ بدفهمی کلامی و تلقی نادرست سیاسی، انشعابات پی در پی،

1- Dr.R.Nath.M.A.Ph.D.D.litt, Reader in History and indianculture,

فوق لیسانس در علوم انسانی، دکترای در فلسفه، دکترای در ادبیات، سخنران در تاریخ و فرهنگ هند.

نفوذ عناصر بیگانه با مقاصد سیاسی مشخص، تدوین ایدئولوژیک بدفهمیهای کلامی و تأویل و تفسیرهای نادرست سیاسی - اجتماعی، اقتصادی، و سرانجام جریان خنثی سازی و رسمیت یافتن تشیع در کنار مذاهب رسمی تسنن که ایدئولوژی و فلسفه سیاسی خلافت عربی را تشکیل می دادند.

بدون شک، مسخ و استحاله تشیع در نگاه کلامی، روائی، فقهی، در جبهه داخلی صورت گرفته و در تحریف تاریخی آن، هر دو جبهه مسئول می باشند.

و طبعاً منابع و مصادر شناخت تشیع در تاریخ را محصولات تاریخی همین دو جبهه تشکیل می دهد. منابعی که مورد مطالعه، استناد و ارجاع مستشرقان و اسلام شناسان غربی و محققان و مورخان شرقی و داخلی قرار می گیرد. هر چند که در همین منابع مخدوش رگه‌هایی از حقیقت تشیع و سیر تاریخی آن به روشنی هر چه تمام موج می زند و اگر محقق با وجدان و آشنای به کار تاریخ و اسلام بخواهد حقیقت را جستجو کند در همین منابع انبوه، می تواند بیابد.

تشیع در تاریخ حیات و حضور خویش از تأویل‌های فرقه‌ای فرق مصون نماند. احزاب و جریانهای مختلف سیاسی - اجتماعی اعصار و قرون، هر کدام به نحوی سعی کرده‌اند تا عقاید و آراء خویش را در تشیع نیز بیابند.

این تلاش حرص آلود و طمعکارانه مستمر، صرفاً به دلیل مشخصه‌های اساسی و جهت گیریهای مشخص اسلام محمد (ص) در قبال وضع موجود هر عصر و نسل، که تشیع آن را نمایندگی می کند، بوده و می باشد.

اخیراً مستشرقان غربی و برخی محققان ایرانی بر یک واقعیت سیاسی - تاریخی انگشت تأکید گذاشته و اصرار دارند تا حقیقت تشیع علوی را در این واقعیت بیابند و بر این واقعیت بیگانه، تطبیق نمایند.

در غرب مرحوم پرفسور لوئی ماسینیون فرانسوی و شاگرد ایران شناس او مرحوم پرفسور هنری کربن فرانسوی و در ایران آقای دکتر داریوش شایگان محقق نامدار و شاگرد خاص مرحوم کربن با نگاهی صوفیانه به طرح اسلام ایرانی (= تشیع

امامیه) پرداخته‌اند<sup>۱</sup> و برخی دیگر از محققان و مورخان غربی و شرقی از جمله آقای دکتر ناث به تشیع امامیه یک ساخت سیاسی - ایرانی می‌دهند.

دستاویز جناح اول؛ اساطیر باستانی، عقاید گنوسی - زردشتی و آداب ایرانی جای یافته در متون عامیانه عرفانی - صوفیانه منسوب به تشیع امامیه و روایات و اخبار تأویل‌گرایانه و تطبیق نمایانه فرقه‌های منسوب به اسلام است.

و دستاویز جناح دوم روایات سیاسی ساخت نهضت مقاومت ملی ایران (= شعوبیه) است که توسط روشنفکران ناسیونالیست ایرانی در دوران تلاش برای اعاده هویت ملی و استقلال سیاسی ایران در نبرد با اعراب، ساخته شد. آن واقعیت سیاسی - تاریخی که سرنوشت تشیع را در قلمرو شیعی عموماً و در ایران خصوصاً دگرگون کرده که به آن می‌توان عنوان تلاش برای ساخت یک «اسلام ایرانی» در برابر «اسلام عربی» داد، مربوط است به حوادث سیاسی - فرهنگی قرون اولیه هجری (سوم تا ششم هجری) و پیکار بزرگ و طولانی احراز هویت و اعاده ملیت ایرانیان علیه اعراب، مقطعی که در تاریخ سیاسی اسلام و ایران به «عصر واکنش» و دوره بازگشت به هویت ملی و کسب استقلال سیاسی - فرهنگی شناخته می‌شود.

در این باره بطور مستند در پاراگرافهای بعدی سخن خواهیم گفت و ابعاد سیاسی - فرهنگی آن را در بخش سوم این کتاب خواهیم نمایاند. لذا در اینجا به تحلیل مختصر موضوع و اشاره به نادرستی برداشت هر دو جناح از حقیقت تشیع امامیه و

۱- ز.ک: ماسینیون / آثار. نمونه: مصائب حلاج ترجمه فارسی: دهشیری. انتشارات اسلامی. تهران ۱۳۶۳.

+ هنری کرین / اسلام ایرانی در چهار جلد به فرانسه:

EnslamIranien. 4volumes. Gallimard. paris. 1971

+ / تاریخ فلسفه اسلامی. ترجمه مبشری. تهران. امیرکبیر ۱۳۵۵ + داریوش شایگان / هنری کرین آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی. ترجمه باقرپرهام. تهران. آگاه. ۱۳۷۰. مخصوصاً اثر اخیر او به فرانسه: انقلاب مذهبی چیست؟

D.Shayegan, Quest cequ'unervolution religieuse.

پاریس ۱۹۸۲ چاپ d'aujourd'hui

استنادشان به جعلیات مسلم و افسانه‌های برجسته تاریخی بسنده می‌کنیم:

### پیشینه و زمینه:

گفته شد که در پی کودتای سیاسی سقیفه و تشکیل خلافت عربی مبنی بر پان عربیسم افسارگسیخته بدوی - عربی و صدور آن به شرق و غرب جهان و در نتیجه اشغال فیزیکی سرزمینها، ایرانیان تنها ملتی بودند که در این جریان استحاله فروزفتند و اندکی بعد پس از پایان دوره فلج اندیشه، دست بکار شدند تا از قوم غالب انتقام بگیرند و به احیای ملیت و هویت فرهنگی خود پردازند.

نخبه‌گان فاتح عرب و اعراب غالب از همان آغاز سعی داشتند تا اسلام را دستاویز مناسبی برای اهداف دیرینه جاهلی و توسعه طلبی‌شان قرار دهند و از آن یک دین قومی - قبیله‌ای - نژادی صرف بسازند [ن.ک: پاراگراف‌های ۲ و ۳ + بخش سوم این کتاب]. اعراب توانستند با اصالت بخشیدن به عربیت و قومیت عربی، اسلام را در میان اقوام و ملل مغلوب خود، یک دین عربی معرفی کنند و نکبت و نفرت حاصله از قهر و غلبه خود در میان ملل را به نام اسلام تمام کنند. اسناد و شواهد مسلم و مستند و مفصل تاریخی نشان می‌دهند که در دوره بیداری ملل مغلوب و به هنگام نبرد بزرگ فرهنگها و ملیت‌ها و نژادهای مغلوب با اعراب غالب، هر کدام سعی داشتند تا حربه اسلام را از دست اعراب بگیرند و علیه خودشان بکار برند. توفیق در چنین اقدامی به توان و غنای فرهنگی و استعداد هر قوم بستگی داشت. در این کارزار بزرگ تاریخی و بی‌سابقه در میان اقوام و ملل مغلوبه، ایرانیان تنها قوم و ملتی بودند که با تکیه بر پیشینه تمدن و فرهنگ باستانی خویش، توانستند از پس قوم غالب برآیند و این تنها ایرانیان بودند که توانستند حربه اسلام را از دست اعراب گرفته علیه خودشان بکارگیرند. شعار فراگیر «اسلام منهای عرب» استراتژی سیاسی ایرانیان در پیکار علیه اعراب بود:

تاریخ نشان می‌دهد که از همان آغاز کودتای سقیفه و در طول رژیم اموی و بعد



عبّاسی، تشیع امامیه که اسلام محمد (ص) را در تمامیت آن نمایندگی می‌کرد، به عنوان اصلی‌ترین نیروی معارض، با خلافت عربی و اسلام کودتا شناخته می‌شد. در نبرد بزرگ فرهنگها و ملیت‌ها، تشیع از سوی جناحهای مختلف سیاسی - فرهنگی، ملی، پایگاه مناسبی در حمله به خلافت عربی شناسائی شد. سیر فرهنگی - سیاسی فرق و احزاب قرن اول و دوم و سوم هجری، در این پیکار طولانی نشان می‌دهد که آنها تا توانسته‌اند از سنگرهای شیعی در تهاجم فرهنگی - سیاسی علیه خلافت عربی استفاده کرده‌اند. در این میان بیشترین نفوذ و بهره‌برداری سیاسی - فرهنگی را ناسیونالیست‌های ایرانی کرده‌اند: روشنفکران ایرانی ابتدا با جای گرفتن در سنگر فرقه‌های منشعب شیعی سعی داشتند تا با خلق تئوریهای کلامی در اعلام مواضع ایدئولوژیک آنان، عقاید و آراء سیاسی - فرهنگی خود را اعلام کنند. آنان می‌کوشیدند تا یک خدای ایرانی در کنار خدای عربی معرفی کنند که به زبان فارسی سخن می‌گوید و پیامبران برگزیده‌اش را از میان اعاجم انتخاب می‌کند [ز.ک: اشعری / مقالات - چاپ مشکور ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۶، ۵۷، ۵۸] این تلاش توسط اقوام مغلوبه نبطی، قبطی، و... نیز انجام می‌شد [ز.ک: بخش دوم: متن گلدزیه‌ر + نوبختی / فرق. چاپ شهرستانی ۳۸ + کشی / رجال ۱۹۶].

آن گونه که در رقابت‌های قبیله‌ای و برتری‌جوییهای قومی در میان اعراب قبائل یمنی و حجازی و... خلق چنین داستان‌هایی در قالب روایات مستند! منسوب به پیامبر اسلام و شخصیت‌های مورد قبول عامه مسلمانان مرسوم بود [ز.ک: بخش دوم: متن گلدزیه‌ر + بخش سوم].

این وضعیت در دوره حضور پیشوایان اولیه معصوم اسلام ادامه داشت که با روشنگریها و طرد و نفی این پیرایه‌های قومی و نژادی و قبیله‌ای، ساحت اسلام و تشیع را از این آلودگیها پاک می‌ساختند. در جریان قیام بزرگ ضدّ اموی (۱۳۲ - ۹۸ هـ) مخصوصاً در دوره اوج قیام، ادغام بخش بزرگی از اساطیر و عقاید و آراء باستانی ایران و ملل دیگر در میان عوام شیعه ایرانی و عقاید فرقه‌های منشعب شیعی

صورت گرفت [ذ.ک: اشعری ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴ + مقایسه کنید: الهفت الشریف، احادیث تأویل سلمان!] عمده‌ترین و اصلی‌ترین تلاش ایرانیان در این زمینه از زمانی آغاز شد که نهضت شعوبیه و جناح افراطی آن اهل التفضیل (= ناسیونالیست‌های افراطی ایرانی) دست بکار شد. این مقطع مصادف بود با غلبه و اقتدار کامل عباسیان و روی آمدن اشرافیت ایرانی و نفوذ سیاسی خاندانهای ایرانی در دستگاه خلافت عربی و آغاز عصر استقلال سیاسی ایران در قالب تشکیل نظام‌های سلطنتی محلی و منطقه‌ای (آغاز قرن سوم هجری).

در این مقطع بلند بسیار تاریک و سخت حساس و پر بحران سیاسی، روشنفکران شعوبی و اشرافیت ایرانی سعی کردند تا در رقابت با خلافت عربی و ایدئولوژی آن اسلام کودتا که همچنان یک دین سخت عربی و قومی محض بود و با جناحهای ترک و عرب تشکیلات عباسیان، به تشیع امامیه که همچنان اسلام محمد را به تمام و کمال نمایندگی می‌کرد نزدیک شوند. تلاش برای دستیابی به یک ایدئولوژی مخالف با برجسب اسلام و مایه‌های ایرانی از این زمان بطور رسمی و جدی دنبال شد.

شکست تلاشهای گذشته رهبران شعوبیه و اشرافیت ایرانی در نزدیکی به تشیع و امامان شیعه مخصوصاً در جریان قیام بزرگ ضد اموی و طرد و نفی ابو مسلم خراسانی و ابو سلمه خلال از سوی امام صادق، کینه‌ای بس عمیق را باعث شد، کینه‌ای که در اشکال مختلف، در دوره دوم عصر حضور (از امام صادق به بعد) خود را نشان داد: نقش خاندان ایرانی برمکیان در تعقیب، دستگیری، زندان و شهادت امام صادق و امام کاظم (ع)، دخالت مستقیم خاندان ایرانی سهلان در توطئه پیچیده مأمون عباسی علیه امام رضا (نقشه ولایت عهدی) و سرانجام شهادت آن حضرت، از نمودهای برجسته این کینه و انتقام جوئی است [ذ.ک: مقابل الطالبین ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۷۵ + ابن قتیبة / الامامة والسياسة ۱۸۲/۲ + طبری ۴۴۵/۶ + ابن اثیر ۸۵/۵ + مستوفی / گزیده ۳۱۲ + نوبختی / فرق ۱۰۳، ۹۳ + اشعری / مقالات ۸۴، ۸۵]. و مقطع

پایانی دوره حضور آخرین فرصت است. روشنفکران ایرانی با تجدید نظر در اساطیر ایرانی و تفکرات باستانی و معارف کهن زرتشتی سعی کردند تا همسوئی هائی با تشیع امامیه دست و پاکنند. و برای توجیه و تزریق آن در عوام ایرانی شیعه، در چنان مقطع و موقعیتی از غرور ملی و حسرت ملیت و فرهنگ سیاسی - باستانی، هیچ چیز کارسازتر از برقراری یک پیوند خونی نبود. و حقا که در این تدبیر، نبوغ ایرانی خود را نشان داد: خلق افسانه ازدواج موهوم امام حسین بن علی با دختر موهوم یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی می توانست به بسیاری از این آرزوها جامه عمل پوشد: پیوندی که در یک سو خون پاک و شریف ایرانی - ساسانی که از فره ایزدی و مصدر اهورا مزدا نشأت گرفته و در دیگر سو، خون «الله» خدای اسلام در رگهای «حسین» جاری است. انتخاب این دو مورد کار بسیار حساب شده و دقیقی بود: یا دو نام و نقش امام حسین بن علی در سرشت و تاریخ تشیع و اسلام و باور توده های مسلمان عرب و عجم جاودانه است. ساختن دختری برای یزدگرد سوم ساسانی، خاطره انگیز و شکوه آفرین است. و همه می دانند که ادامه کادر امامت منصوص از نسل حسین است. پس کاری بسیار دقیق و حساب شده بوده است. ترتیب بقیه امور ساده بود و چنین شد [۷:ک: پاراگراف ۹]. نخستین سلطنت ایرانی - شیعی آل بویه که شعوبیه آن را نیز به تخمه و تبار ساسان چسباند، برای ایرانیان بسیار دلپذیر و قانع کننده بود. در دوره بلند این سلطنت بود که فرآورده های فرهنگی - سیاسی شعوبیه تدوین و تصویب شد و بطور رسمی در برخی مصادر تاریخی، روایی، کلامی شیعه امامیه جای گرفت و برحوزه های علمی و عامیانه شیعه امامیه سایه گسترد و حد اقل ۵ نسل را پروراند و تغذیه نمود و بدین سان خون عقیدتی - فکری شیعی - شعوبی - ایرانی را در رگهای تاریخ این سرزمین تزریق کرد و مراسم و شعائر شیعی را رنگ و بو و مایه ایرانی داد. در این شعائر، اساطیر باستانی و مفاخر ملی جای حقایق عقیدتی و انسانی تشیع را گرفت: رستم یل سیستان، جای علی را، سوگ سیاوش جای مرثیه و تعزیه حسین را، شهر بانو دختر موهوم یزدگرد سوم جای فاطمه را و هر یک از

قهرمانان اساطیری ایران باستان جای خویش را در بستر شعائر و مراسم شیعی - شعوبی گرفتند. آل بویه به این دگرگونی رسمیت بخشید و صفویه این میراث را تعمیم داد. [ذ.ک: فردوسی / شاهنامه، بخش اساطیر، مقایسه کنید با: متون تعزیه و نوحه سنتی ایران: تعزیه امام حسین، تعزیه قاسم، تعزیه علی، تعزیه عباس، تعزیه حرّ، تعزیه شهره بانو. ذ.ک: بخش سوّم].

این ابتکار موفق ایرانی بعدها عیناً مورد توجه جناح ترک رومی رقیب - اشرافیت ایرانی دستگاه خلافت عباسی قرار گرفت. آنان با خلق افسانه‌ای کاملاً مشابه برای مادر آخرین امام شیعه امامیه، پیوندی شگفت بین مفاخر تاریخی، ملی، مذهبی خود یعنی نرجس خاتون قیصرزاده مسیحی که ضمناً مادرش از نسل حواریون مسیح است و نسبتش به شمعون وارث معنوی عیسی می‌رسد و آخرین فرزند محمد پیامبر اسلام که رهبری نهائی و جهانی اسلام را در تاریخ بر عهده دارد، برقرار ساختند.

دستاویز مستشرقان غربی و پیروانشان در تفسیر اسلام ایرانی و انطباق آن با حقیقت تشیع علی، اساطیر و عقاید و آراء باستانی زرتشتی - گنوسی جای یافته در متون عامیانه امامیه است [ذ.ک: گرین / اسلام ایرانی به فرانسه + شایگان / آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی ۱۹۰ - ۱۳۵ + گرین / تاریخ فلسفه اسلامی ۱۳۲ - ۱۱۰] مرحوم کربن با بررسی این اساطیر نتیجه قطعی!! می‌گیرد که امامت شیعی همان فتوت زرتشتی است! [ذ.ک: شایگان / همان ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰].

اوج شگفتی کار مرحوم گرین در برقراری پیوند بین معنویت اسلام ایرانی = تشیع و معنویت عیسوی است! او با استناد به داستان جعلی جناح ترک رومی دستگاه خلافت عباسی، مدعی است که «پیوند معنوی مسیحیت و اسلام نمودار گذری است از دوازده چهره مقدس دوران مسیحیت به دوازده چهره مقدس بعدی در دوران محمد، گذری که مادر امام دوازدهم چهره میانجی و واسطه آن است. در پرتو همین چهره است که مسیحیت با اسرار اسلام یا بهتر بگوئیم با اسرار عرفان اسلامی

آشنا می‌شود» [ذ.ک: شایگان / همان ۱۶۲ به نقل از اسلام ایرانی] کربن ناآگاهانه مدعی است که این روایت، پیشینه قبل از ولادت آخرین امام را دارد [همان]. حال آنکه این افسانه ساخت اواخر قرن سوم و در برخی مصادر قرن چهارم و پنجم جای یافته است. راویان این افسانه در رجال رسمی شیعه امامیه افرادی عامی، غالی، مجهول مدلس و مخلط معرفی شده‌اند.

و دستاویز جناح دوم از جمله آقای دکتر ناث که با نگاه سیاسی، به تشیع امامیه ساخت ایرانی می‌دهند، علاوه بر ادغامهای گنوسی، زرتشتی یاد شده در متون عامیانه شیعی و شعائر و مراسم آن، به افسانه ازدواج دختر موهوم یزدگرد سوم با امام حسین بن علی (علیه السلام) استناد می‌کنند. آنان چنین نتیجه می‌گیرند که امامت اسلام و کادر منصوص دوازده گانه آن، همان امشاسپندان دوازده گانه زرتشتی و نظام اهورائی سلطنتی موروثی ایرانی است.

در پاسخ هر دو جناح باید گفت: چنین برداشت و قضاوتی همان اندازه علمی، منطقی و قابل قبول است که جعلیات و ساخته‌های احزاب و فرق سیاسی و ناسیونالیست‌های ایرانی!



محققان و مورخان معاصر در حیطه مقتضیات دانش امروز که اصل را بر عدالت و وجدان در تحقیق و قضاوت می‌داند، در برخورد با حقیقت تشیع و نقش تاریخی آن در احیاء و باروری اسلام، به گونه تاریخ رسمی دولتی و مورخان درباری اعصار و قرون گذشته عمل می‌کنند. مخصوصاً که نکبت شکست و غضب و پلیدی و سیاهی ورنج و شکنج انسانی و جهانی و... در این انفعال و قضاوت نقش مهمی دارد [ذ.ک: شایگان / انقلاب مذهبی چیست به فرانسه. خلاصه‌ای از آن به فارسی در: شایگان / تفکر معنوی در اسلام ایرانی. پیشین: نتیجه‌گیری ۴۴۱ - ۴۱۹].

پیشینه و جوهره چنین برداشتی در اسلام به دوره نخست «شکست» می‌رسد، معنویتی که با اعتزال مطلق سیاسی آغاز شد و خمیر مایه عرفان و تصوف رسمی

اسلامی گردید. هر چند که در این بستر زرد، گلهای سرخی روئید، اما مبنی و سیر و سلوک آن دچار حادثه گردید: بکارت و طهارتِ اولیّه آن از گزند آفات مصون نماند و استحاله شد. یعنی که میراث سبز و سرخ حلاج و عین القضاة و... که درد بی درمان آگاهی و انسانی و فریاد اعتراض انسان روشنفکر مسئول عصر خویش علیه جهل و جور موجود بود بدست قلندرانی چون شیخ جام و اخلاف او افتاد و پایمال دولتیانِ فتودالِ صوفی شد، و آنچه بر جای ماند تحریفات و ترکیباتی بود که امروز دستاویز صوفی شناسان و احیاناً اسلام شناسان معاصر شده است.

بدون شک اسلامِ محمد (ص) حیات سبز خویش را در این برهوتِ خُشکِ پر غلّ و غشّ و تزویر، در تمام ابعاد مرهون و مدیون تشیعِ علی (ع) است. و این دو که در تمامیت خویش ایدئولوژی «انسان و تاریخ» را تشکیل می دهند، از همان آغاز در پی ساختن انسانی با دو بال و دو بُعد، نه بر بام خیال که بر سطح زمین بودند. و آن اعتزال سیاسی و معنویت‌گرایی نخست (پس از کودتای سقیفه و حاکمیت پان عربیسم جاهلی) نتیجه طبیعی و منطقی آن شکست بود. جان مایه‌های اولیّه آن اعتزال که تماماً درد انسانی بود و از سرچشمه‌های بکر اولیّه اسلام برخاسته بود، در ادامه خویش به هنگام غلبه مطلق ماتریالیسم گستاخ عربی، بی تاب شد و دوباره به صحنه آمد و آن فریادها را از حلقوم «حلاج» در کوچه‌های تاریک و خون‌گرفته بغداد و ریگزارهای تفدیده حجاز علیه جور و جهل حاکم برآورد. فریاد انا الحق او حقیقتی بود که از حقیقت انسانی نخستین اسلام سرچشمه می‌گرفت و اعتراضی بود علیه مذهبِ خلیفه که مذهبِ استخفافِ انسان بود. این معنویت سبز ریشه در تعالی و علو انسان داشت و نسبت به وضع موجود عصر و نسل خویش سخت مسئول و متعهد بود.

پس براستی آیا می‌توان در خاکستر این معنویتِ داغ، سردیِ خیال یافت و به سکوتی سیاه تن درداد و از درد انسان بدور بود؟

### [۵] مبانی امامت در اسلام، کودتای سقیفه و خلفای ثلاثه:

ادّعی «انتخاب قانونی خلفای ثلاثه» تلاشی است در جهت اثبات حرفهای بعدی آقای دکتر ناث و ادّعی دیگر او مبنی بر این که «امامت» ساخته ایرانیان است و...، اگر به نامبرده حق بدهیم که به خاطر بیگانگی وی با اسلام و تاریخ و منابع آن و صرفاً بر اساس مسموعات و ذهنیات رایج در میان برخی خاورشناسان به چنین توهمی رسیده، تصوّر ادّعا چنین خواهد بود که گویا شارع اسلام در مورد سرنوشت اسلام و اُمّت اسلامی پس از پیامبر، دخالتی نکرده و این امر مهم و حیاتی را به اصحاب و امت واگذار کرده است. و گویا که اُمّت اسلامی در سه مقطع تاریخی با شرکت در انتخابات آزاد و دموکراتیک، خلفای ثلاثه را یکی پس از دیگری انتخاب کرده‌اند. بنابراین اجماع امت و آراء عامه مسلمانان در امر انتخاب خلفا تحقق یافته است.

### الف: مبانی امامت در اسلام:

برای رفع این توهمات باید گفت که: رهبری در اسلام یک امر الهی است و امامت مکمل و متمم نبوت است. لذا بلحاظ تاریخی امامت پاپیای نبوت در طی ۲۳ سال رسالت زاد و مشخصه اساسی اسلام گردید و بلحاظ مبانی با اشارات و تصریحات و نصوص آشکار قرآنی توسط شخص پیامبر اسلام بارها و بارها به مسلمانان ابلاغ شد. این نصوص قرآنی که مبانی امامت در اسلام را تشکیل می‌دهند عبارتند از:

#### ۱- آیه تبلیغ:

در هیجدهم ذوالحجه سال دهم هجری در محلی به نام غدیر خم (بین مکه و مدینه، نزدیک جحفه)، توسط پیامبر اسلام و در حضور کلیه اصحاب و هزاران نفر از

مسلمانان این فرمان وحی ابلاغ شد که: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ! بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ** و این فرمان به عنوان نص جلی و صریح مبنی بر امامت علی و آل و تعیین نهائی سرنوشت رهبری اسلام از سوی کلیه اصحاب بزرگ پیامبر پذیرفته شد و از آن پس در طول تاریخ توسط محدثان، مفسران، فقها، متکلمان و مورخان عامه (= سنیان) اذعان و اعتراف و ثبت و ضبط گردیده است: ذک: الامینی / الغدير ۱/ ۲۱۴-۲۲۹: شناسائی حداقل سی منبع مهم و معتبر از طریق راویان موثق اهل سنت، بعمل آمده که بجهت اهمیت موضوع به اختصار ذکر می شود: از طریق طبری، مندرج در: سیوطی / الدر المنثور ۶/ ۳۹۲ + از طریق حنظلی رازی، مندرج در: الدر المنثور ۲/ ۲۸۲ + شوکانی / فتح القدير ۲/ ۵۷. از طریق ابوبکر الفارسی الشیرازی + حافظ بن مردویه، مندرج در: الدر المنثور ۲/ ۲۹۸ + فتح القدير ۲/ ۵۷ + اربلی / كشف الغمه ۹۴ + ثعلبی نیشابوری، مندرج در: ابن بطریق / العمده ۴۹ + اربلی / كشف الغمه ۹۴ + طبرسی / مجمع البيان ۲/ ۲۲۳ + ابن شهر آشوب / مناقب ۱/ ۵۲۶. از طریق حافظ ابو نعیم اصفهانی، مندرج در: الخصایص ۲۹، از طریق واحدی نیشابوری / اسباب النزول ۱۵۰، از طریق: ابو سعید سجستانی + حاکم حسکانی، مندرج در: طبرسی / مجمع البيان ۲/ ۲۲۳، از طریق ابن عساکر شافعی مندرج در: الدر المنثور ۲/ ۲۹۸ + شوکانی ۲/ ۵۷ + فخر رازی / تفسیر ۳/ ۶۳۶ + نصیبی / مطالب السؤل ۱۶ + موصلی حنبلی مندرج در: اربلی ۲۵، ۹۲، ۹۶، از طریق حموی، مندرج در: فرائد السمطين، + سید علی همدانی مندرج در مودة القربى + عینی حنفی مندرج در عمدة القارىء ۸/ ۵۸۴، از طریق صباغ مالکی، مندرج در: فصول المهمه ۲۷ + واحدی / اسباب النزول + از طریق قمی نیشابوری / السائر الدایر ۶/ ۱۷۰ + از طریق: کمال الدین مبینی، مندرج در: دیوان امام علی ۴۱۵ + اربعین ۵۲ + بدخشانی / مفتاح النجاة ۲۱۶ + شوکانی ۳/ ۵۷ + آلوسی / روح المعانی ۲/ ۳۴۸ + قندوزی / ينبیع المودة ۱۲۰ + عبده / المنار ۶/ ۳۶۳.



## ۲- آیه اکمال:

در همان روز و همان مکان، پس از ابلاغ امامت علی به امت اسلامی، خداوند اعلام داشت که با اعلان اصل امامت، دین اکمال و نعمت من بر بندگان اتمام یافت: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.**

ن.ک: الامینی / الغدير ۱/ ۲۳۰-۲۳۸؛ شناسائی حداقل ۱۶ منبع معتبر سنیان که بر این حقیقت اذعان کرده‌اند: جریر طبری / الولاية + مردویه اصفهانی مندرج در: ابن کثیر / تفسیر ۲/ ۱۴ + سیوطی / الدر المنثور ۲/ ۲۵۹ + ابن عساکر / الاتقان ۱/ ۳۱ + بدخشی / مفتاح النجاة + اربلی ۹۵ + قطیفی / الفرقة الناجیه + ابو نعیم اصفهانی + خطیب بغدادی / تاریخ ۸/ ۲۹۰ + ابو سعید سجستانی / کتاب الولاية + مغازلی / المناقب + حاکم حسکانی + ابن عساکر مندرج در: الدر المنثور ۲/ ۲۵۹ + خواریزی / مناقب ۸۰، ۹۴ + ابوالفتح نطنزی / الخصائص العلویه + سعدالدین صالحانی + ابن جوزی / تذکره ۱۸ + حموی / فرائد السمطين باب ۱۲ + ابن کثیر / تفسیر ۲/ ۱۴ + ابن کثیر / تاریخ ۵/ ۲۱۰ + الدر المنثور ۲/ ۲۵۹ + الاتقان ۱/ ۳۱ + بدخشی / مفتاح النجاة.

## ۳- آیه عذاب:

پس از نزول و ابلاغ آیه تبلیغ و اکمال، تلاش در جهت لوٹ کردن اصل امامت از سوی عوامل نخبه‌گان جاهلی آغاز شد، آنان فردی به نام نصر بن حارث (که از پیکار بدر کینه‌ای دیرینه از علی در دل داشت) را تحریک کردند تا نزد پیامبر اسلام رفته و بگوید که: «اگر براستی خداوند در تعیین رهبری و امامت علی بن ابی طالب دخالت مستقیم دارد، پس خوب است که همین الان بر من عذابی فوری فرو فرستد» و این درخواست بلافاصله اجابت شد و عذابی سخت بر او نازل گشت و وی را هلاک ساخت:

### سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ، لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ، مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ

ذ.ک: الامینی / الغدير ۱/ ۲۴۶- ۲۳۹: شناسائی سی منبع مهم تاریخی، تفسیری  
 سینان در شأن نزول این آیات: ابو عبیده الهروی / غریب القرآن + ابوبکر موصلی /  
 شفاء الصدور + ثعلبی نیشابوری / الكشف و البیان + حسکانی / دعاة الهواة +  
 عبدالله شیرازی + یحیی قرطبی + ابوبکر قرطبی / تفسیر قرطبی + ابن جوزی /  
 تذکرة ۱۹ + وصابی شافعی / الالتقاء + حموینی / فرائد باب ۱۳ + زرنندی حنفی /  
 معارج الوصول و دُرر السمطين، + دولت آبادی / هداية السعداء + صباغ مالکی /  
 فصول المهمة ۲۶ + نورالدین شافعی / جواهر العقدين + ابو السمود عمادی /  
 تفسیر ۸/ ۲۹۲ + شمس الدین شافعی / سراج المنیر ۴/ ۳۶۴ + جمال الدین  
 شیرازی / الاربعین + مناوی شافعی / فیض القدير ۶/ ۲۱۸ + احمد مکی شافعی /  
 وسیلة المال + صفوری / نزهة ۲/ ۲۴۲ + حلبی شافعی / سیره ۳/ ۳۰۲ + قادری /  
 صراط + حنفی شافعی / شرح ۲/ ۳۸۷ + صدرالعالم / معارج + محبوب العالم /  
 تفسیر + زرقانی مالکی / شرح مواهب ۷/ ۱۳ + حفطی شافعی / ذخیره + اسماعیل  
 یمان / الروضة + شبلنجی شافعی / نورالابصار ۷۸ + عبده / المنار ۶/ ۴۶۴.

### غدیر در تاریخ:

مراسم غدیر خم مهم ترین و بزرگ ترین حادثه تاریخ و برترین فراز عقیدتی اسلام  
 در دوره ۲۳ ساله رسالت نبوی (ص) است. مشروح این واقعه بزرگ تاریخی در کلیه  
 منابع معتبر سنیان از طُرُق گوناگون، از آغاز تاکنون ثبت شده و نسل به نسل نقل  
 گردیده است. در این مراسم که مورخان اهل سنت تعداد حاضران را: نود هزار، صد  
 و چهارده هزار، صد و بیست هزار، صد و بیست و چهار هزار نفر و بیشتر ذکر کرده اند  
 [ذ.ک: الامینی / الغدير ۱/ ۹ به نقل از: ابن سعد / طبقات ۳/ ۲۲۵ + مقریزی / امتاع ۵۱۰ + ارشاد  
 الساری ۶/ ۴۲۹ + حلبی / سیره ۳/ ۲۸۳، + دحلان / سیره ۳/ ۳ + جوزی / تاریخ الخلفاء ۴ + تذکرة  
 ۱۸ + وجدی / دایرة المعارف ۳/ ۵۴۲]، پیامبر اسلام طی خطبه ای مفصل که در ضمن آن

فرمان وحی را در مورد امامت علی بن ابی طالب به امت اسلامی ابلاغ کرد، خود آن حضرت چنین فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَى مَوْلَاةً، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَغَادِمَنْ غَادَاهُ، وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ، وَ أَبْغَضْ مَنْ أَبْغَضَهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ...»

نخستین کسانی که در پی ابلاغ فرمان وحی به امام علی تهنیت گفتند و به امامت او اعتراف کردند نخبه‌گان عرب بودند؛ ابوبکر بن ابی قحافه و عمر بن خطاب به علی بن ابی طالب گفتند. بَغْ بَغْ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ... ن.ک: الامینی / الغدير ۱۱/۱ - ۶۱: نقل حدیث غدیر توسط اصحاب پیامبر مندرج در کتب سنّیان: ۱۱۰ صحابی ن.ک: امینی / الغدير ۱۵ - ۱۶، نقل حدیث غدیر توسط تابعین اصحاب، مندرج در کتب اهل سنت: ۸۴ تابعی: الغدير ۶۲/۱ - ۷۲، نقل حدیث غدیر توسط محدثان، مفسران و مورخان اهل سنت از آغاز قرن دوم تا قرن پانزدهم هجری: ۳۶۰ راوی موثق (توثیق و تعدیل این روایة توسط علماء رجال و حدیث اهل سنت صورت گرفته است) ن.ک: الغدير ۷۳/۱ - ۱۵۱. مؤلفان و مورخان سنّی که حدیث غدیر را مستقلاً از دهها و صدها طریق نقل کرده‌اند: ۲۶ مؤلف و مورخ: طبری / الولاية؛ با بیش از هشتاد طریق + ابن عقده / الولاية، با بیش از صد و پنجاه طریق، + محمد بن عمر بغدادی / حدیث الغدير، با ۱۲۵ طریق، ن.ک: الغدير ۱۵۲/۱ - ۱۵۸. احتجاج و استدلال امام علی به حدیث غدیر پس از کودتای سقیفه، در برابر اصحاب و کودتاچیان، مندرج در منابع سنّیان: ۹ مورد احتجاج امام علی و آل به حدیث غدیر در برابر کودتاچیان، ۱۳ مورد احتجاج اصحاب پیامبر به حدیث غدیر در برابر کودتاچیان و رژیم اموی ن.ک: الغدير ۱۵۱/۱ - ۲۱۳. و در طول تاریخ صدها شاعر متعهد، پنهان و آشکار، معنا و مفاد حدیث غدیر را در اشعار خود آورده‌اند: ن.ک: الغدير ۳۴۱/۱ به بعد در طی ده جلد دیگر آن. بیش از صدها منبع بشدّت وفادار به کودتا و خلافت عربی - اموی - عباسی و... از آغاز تاکنون، اگر از نقل صریح و نص حدیث غدیر خودداری کرده‌اند، نقل به معنای آن را نوشته‌اند ن.ک: الغدير ۳۴۴/۱ به بعد.

علماء سنّی احادیث مفسّره برای معنای مولی و ولایة از طریق پیامبر اسلام نقل کرده‌اند: ز.ک: الغدير ۱/۳۸۶ - ۳۹۰ و نیز معانی تفسیریه‌ای برای حدیث غدیر و الفاظ آن از سوی ائمه اهل سنت نقل شده است: الغدير ۱/۳۹۱ - ۳۹۹.

حدیث الغدير از طریق اصحاب پیامبر اسلام:

از طریق ابوهریره: بغدادی / تاریخ ۸/۲۹۰ + تهذیب التّهذیب ۷/۳۲۷ +  
خوارزمی / مناقب ۱۳۰ + جزری / اسنی المطالب ۳ + سیوطی / تاریخ الخلفاء ۱۱۴  
+ هندی / کنز العمال ۶/۱۵۴، ۴۰۳ + ابن عبدالبر / الاستیعاب ۲/۴۷۲ + ابن کثیر  
البدایه ۵/۲۱۴ و...

از طریق: ابو زینب انصاری: اسد الغابة ۳/۳۰۷ + ۵/۲۰۵ + الاصابة ۳/۴۰۸ +  
۸۰/۴.

از طریق: ابوقدّامه انصاری: اسد الغابة ۵/۲۷۶ + الاصابة ۴/۱۵۹.

از طریق: ابو عمرة انصاری: ابن اثیر / اسد الغابة ۳/۳۰۷.

از طریق: ابوالهیثم بن تیهان: خوارزمی / مقتل ۱۱۵ + تاریخ آل محمد ۶۷.

از طریق: ابورافع قبّطی: خوارزمی / مقتل ۱۱۵.

از طریق: ابو ذؤیب خویند بن حرث هزلی: خوارزمی / مقتل ۱۱۴.

از طریق: ابوبکر بن ابی قحافه: ابن عقده + شافعی / اسنی المطالب ۳.

از طریق: اسامة بن زید بن حارثه: الولاية + نخب المناقب.

از طریق: ابی بن کعب انصاری: نخب المناقب.

از طریق: اسعد بن زراره: جزری / اسنی المطالب ۴.

از طریق: اسماء بنت عمیس: ابن عقده + الولاية.

از طریق: امّ سلمه: ابن عقده + شافعی / جواهر العقدين + ینابیع المودّة ۴۰.

از طریق: ام هانی بنت ابی طالب: ابن عقده + الولاية.

از طریق: انس بن مالک انصاری: بغدادی / تاریخ ۷/۳۷۷ + ابن قتیبه / المعارف

۲۹۱ + ابن عقده / الولاية + خوارزمی / مقتل + سیوطی / تاریخ الخلفاء + هندی

کنز العمال ۱۵۴/۶، ۴۰۳ + بدخشی / نزل الابرار ۲۰ + جزری / اسنی المطالب ۴  
و... و... و...



### ب: کودتای سقیفه و خلفای ثلاثه:

اسناد معتبر تاریخ اسلام نشان می‌دهند که از آغاز بعثت، مخصوصاً پس از هجرت و فتح مکه (= پیروزی نهضت اسلام) نخبگان عرب در صف اصحاب برای بدست گرفتن قدرت و تقسیم آن، در اندیشه کودتا بوده‌اند. اسناد پرده از یک ائتلاف نیرومند سیاسی - قبائلی برمی‌دارد. این اندیشه و تلاش از چشم و بصیرت شخص پیامبر پنهان نبوده و آن حضرت بارها نسبت به خطر چنین کودتائی هشدار می‌داده است. اسناد این توطئه توسط امام علی بن ابی طالب در دوره خلافت عثمان در حضور کلیه اصحاب، افشا و انتشار یافت [ز. ک: سلیم / سقیفه ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹]. نیرومندترین جناح یاران محمد (ص) باند ابوبکر بن ابی قحافه بوده است. اعضای برجسته این باند، با توصیه قبلی به اسلام گرویدند و در صف اصحاب جای گرفتند [ز. ک: ابن هشام / سیره ۲۰۱: مقاطع زمانی اسلام آوردن عمر بن خطاب، ابوبکر بن ابی قحافه، عثمان بن عفان، ابو عبیده جراح، و ...].

گرایش سران قبائل به اسلام با طمع سیاسی [ز. ک: الغدیر ۱۳۴/۷، ۱۳۵ - ابن هشام ۳۲/۲] آنان علاوه بر حفظ نفوذ قبائلی و پایگاه قوی طبقاتی - جاهلی خود، در دوران حیات و حضور پیامبر اسلام در پی کسب اعتبار جدید اجتماعی نیز بودند. بر طبق این اسناد [که مترجم به دلیل اهمیت منحصر بفرد تاریخی - سیاسی و حساسیت فوق‌العاده رژیم اموی و... نسبت به آنها، از آنها به گزارش سرخ یاد می‌کند. ز. ک: از مترجم / تاریخ سیاسی اسلام به روایت سلیم. آماده چاپ]، طرح کودتا توسط نخبگان پنجگانه عرب در مراسم حج سال دهم هجری ریخته شد. آنان دریافته بودند که پیامبر حج سال دهم راجع پائینی عمر خود اعلام کرده است. ادله قرآنی و قرائن زمانی آشکار بسیار

برجسته‌ای بر صحت و اصالت هر چه بیشتر این اسناد تأکید و تصریح می‌کند:

- ۱- فرمان ناگهانی «وحی» مبنی بر توقف عام مسلمانان در «غدیر خم» و ابلاغ امامت «علی» و اعلام اِکمال دین و اِتمام نعمت خداوند و...
  - ۲- تضمین «وحی» مبنی بر مصونیت پیامبر از هرگونه خطری در ابلاغ این امر خطیر و سرنوشت‌ساز (= وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) و در نتیجه خنثی کردن طرح ترور پیامبر در طول راه مکه به مدینه.
  - ۳- فعل و انفعالات و تحریکات علنی نخبگان عرب، مبنی بر تکذیب امامت علی و نزول آیه عذاب و...
  - ۴- مواضع و رفتار نخبگان عرب از آن پس تا هنگام بیماری پیامبر و کارشکنی و ممانعت‌ها و اقدامات بازدارنده دیگر...
  - ۵- تلاش بی‌وقفه نخبگان عرب در لحظات پایانی حیات پیامبر و جلوگیری از هر گونه وصیت پیامبر و اعلام اینکه: حال پیامبر طبیعی نیست: سخن تاریخی عمر بن خطاب: ان الرجل ليهجر...
- و...

در این طرح که مبتنی بر یک پیمان سیاسی است آمده است که: «اگر محمد مرد یا کشته شد، طی یک کودتا از امامت و خلافت علی بن ابی طالب جلوگیری بعمل آید» طبق رسوم جاهلی - قبیله‌ای، نخبگان پنجگانه عرب این قرارداد سیاسی بسیار محرمانه را امضا کردند و بر تعهد و اجرای آن سوگند یاد نمودند [ز.ک: سلیم / سقیفه ۱۱۸، ۱۱۹]

اقدامات و عملیات نخبگان در لحظات قبل و بعد از رحلت پیامبر اسلام مبنی بر ایجاد حکومت نظامی در مدینه و تشکیل گارد ضربتی کودتا به فرماندهی «خالد بن ولید» و «قنفذ» و ضرب و شتم اصحاب و سران انصار و مهاجرین و اجتماع همان دو نفر در «سایبان» متعلق به «بنی ساعده» در وسط میدان مرکزی مدینه و بیعت با «ابوبکر»، پیروزی کودتای سیاسی نخبگان عرب علیه اسلام بود. [ز.ک: سلیم ۸۱، ۸۲]

+ امینی / الغدير ۷/۷۴: علائم حکومت نظامی و ایجاد جوّ رعب و وحشت و ضرب و شتم اصحاب و...]

در همین اسنادِ سرخ آمده است که امام علی بن ابی طالب (ع) به هنگام افشای این اسناد در حضور اصحاب برجسته پیامبر، به روزگار خلافت عثمان، خطاب به عبدالله بن عمر از وی می‌خواهد تا به حقایقی اعتراف کند. و او اعتراف می‌کند در شبی که پدرش عمر در حال مرگ بوده از وی می‌پرسد که: چرا به امامت و حقانیت علی اعتراف نمی‌کنی؟!]

و عمر بن خطاب می‌گوید بخاطر آن قرارداد سیاسی و پیمان سال دهم هجری در حجة الوداع [ن.ک: سلیم ۱۱۹ مقایسه کنید: ابن ابی‌الحدید / شرح ۳/۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰: عن ابن عباس؛ قال: دخلت علی عمر فی اول خلافته...] روند بعدی حوادث سیاسی، مقاصد و مفاد آن قرارداد را به درستی روشنی بیان می‌کند [برای دریافت مستند و تحلیلی کودتای سقیفه و انتقال قدرت به رژیم اموی ن.ک: از مترجم / تاریخ سیاسی صدر اسلام به روایت سلیم. آماده چاپ].



### اسناد کودتای سقیفه، کتاب شناسی:

اصل اسناد؛ سلیم / اصل سلیم ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹: بیوگرافی علمی سلیم و کتاب او ن.ک: از مترجم / تاریخ سیاسی اسلام به روایت سلیم، بخش اول. سلیم شناسی. پیشینه عقیدتی نخبگان کودتاجی: سلیم ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، مواضع سیاسی نخبگان در دوره حضور پیامبر: سلیم / همان صفحات.

هشدارهای پیامبر اسلام مبنی بر اهداف سیاسی نخبگان عرب: سلیم ۷۴، ۷۵، ۸۷، وصیت معروف پیامبر و تقاضای مشهور آن حضرت در بستر بیماری:

ر.ک: شهابی / الشيعة الامامية ۱/ ۲۱۰- ۲۲۵ به نقل از: طبری ۱/ ۴۳۶، ۲/ ۴۳۶ + بخاری ۱/ ۳۴، ۴/ ۹۹، ۶/ ۶، ۷/ ۱۲۰، ۹/ ۶، ۱۱۱/ ۹ + احمد حنبل / حدیث ۳۱۱۱ + ابن ابی الحدید / شرح / چاپ مصر / ۳/ ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱: عن ابن عباس: دخلت على عمر في اول خلافته ... قال ... هل بقي في نفسه [= على] شئ من امر الخلافة؟ قلت: نعم. قال: أيزعم أن رسول الله نصح عليه؟ قلت نعم، فقال: صدق، فقال عمر: لقد كان من رسول الله، ولقد أزد في مرضه أن يصرح باسمه، فمئنت من ذلك إشفافاً وحيطة على الإسلام .... قرائن و شواهد حکومت نظامی قبل و بعد از کودتا: ز.ک: سلیم ۸۱ + امینی / الغدير ۷/ ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸: ایجاد جو رعب و وحشت.

چگونگی کودتا: سلیم ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، + الغدير ۷/ ۷۷، ۷۵، ۷۶، ۷۸، به نقل از طبری ۳/ ۱۹۹. شناسائی باند کودتا و سیاهی لشکر آن: سلیم ۷۹، ۸۰ - ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰ + الغدير ۷/ ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹.

ضرب و شتم مخالفان، گارد ضربتی کودتا به فرماندهی خالد بن ولید: سلیم / ۸۰ - ۱۰۰، اعتراضها درهم شکسته شد: الغدير ۷/ ۷۵ - ۷۹: اعتراض حُباب بن منذر از اصحاب برجسته پیامبر، از مجاهدین بدر: فاخذ و وطىء فى بطنه و دس فيه التراب به نقل از ابن ابی الحدید ۲/ ۱۶، درهم کوبیدن سعد بن عباد و ترور او: الغدير ۷/ ۷۶ به نقل از: ابن قتیبه / الامامة و السياسة ۱/ ۱۱ + طبری ۳/ ۲۱۰ + ابن اثیر / الكامل ۲/ ۱۳۷ + ابن ابی الحدید ۱/ ۱۲۸ + حلبی / سیره ۳/ ۳۸۷. خلع سلاح زبیر و مضروب ساختن وی: سلیم ۸۹ + الغدير ۷/ ۷۷ به نقل از: ابن قتیبه ۱/ ۱۱ + طبری ۳/ ۱۹۹ + ریاض النضره ۱۰/ ۱۶۷ + ابن ابی الحدید ۱/ ۵۸، ۱۳۲ + ۳/ ۵، ۱۹، مقاومت انصار: سلیم ۷۹ + الغدير ۷/ ۷۸. مقاومت سلمان، ابوذر، مقداد، ام ایمن: سلیم ۸۸، ۸۷. عوام کالانعام سیاهی لشکر کودتاچیان: سلیم ۸۹. مواضع أسید بن خضیر رئیس اوس به نفع کودتا: خالد محمد خالد / الرجال



حول الرسول ۵۸۰ مقایسه کنید: سلیم ۸۰-۱۰۰ + الغدير ۷/۷۸. وی از عوامل ضربتی کودتا شد و در یورش مسلحانه به خانه علی شرکت داشت. همو بود که علی راکشان کشان به مسجد آورد تا با ابوبکر بیعت کند: سلیم ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، کودتای سقیفه به اعتراف کودتاچیان یک فتنه تمام عیار جاهلی بود: عمر بن خطاب: انها كانت فلتة وقى الله شرها، فلتة كفلتات الجاهلية... الغدير ۷/۷۹ + ۳۷۰/۵ به نقل از: باقلانی / تمهید ۱۹۶ ابن ابی الحدید ۲/۱۹ + بخاری ۱۰/۴۴ + احمد حنبل ۱/۵۵ + طبری ۳/۳۰۰ + بلادزی / انساب ۵/۱۵ + ابن هشام / سیره ۴/۳۳۸ + ابن اثیر / الکامل ۲/۱۳۵ + ابن کثیر / تاریخ ۵/۲۴۶ + حلبی / سیره ۳/۳۸۸ و...

رهنمودهای تاریخی امامان معصوم اسلام پیرامون کودتای سقیفه و فلسفه غضب در تاریخ اسلام از آغاز تا انجام: ذ.ک: طبرسی / احتجاج ۲/۳۷۵: رهنمود امام دوازدهم علیه السلام: «... بَلْ أَنَّهُمَا أَسْلَمَا طَمَعًا، وَ ذَلِكَ أَنَّهُمَا يُخَالِطَانِ مَعَ الْيَهُودِ وَ يُخْبِرَانِ بِخُرُوجِ مُحَمَّدٍ (ص) وَ اسْتِیْلَائِهِ عَلَى الْعَرَبِ مِنَ التَّوَارِثِ وَ الْكُتُبِ الْمَقْدَسَةِ ... فَلَمَّا ظَهَرَ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ فَسَا عَذَا مَعَهُ عَلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ طَمَعًا ... فَلَمَّا لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ وَ أَيْسَا مِنَ الْوِلَايَةِ نَكَثَا بَيْعَتَهُ وَ خَرَجَا عَلَيْهِ...»

+ آموزشهای عقیدتی امامان معصوم اسلام: نمونه‌های برجسته؛ زیارت عاشورا: «اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ...» و سپس بنیان توطئه هدف قرار می‌گیرد: «اللَّهُمَّ حُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ بِاللُّغَنِ مِنِّي وَ أَبْدَأَ بِهِ أَوَّلًا وَ الْعَنْ الثَّانِي وَ الثَّلَاثَ وَ الرَّابِعَ وَ الْخَامِسَ وَ...» آنگاه ادامه آن در کل «تاریخ» تا قیام قائم آل محمد (ص) با هر اسم و رسم و عنوان؛ خواه عمری، خواه اموی، خواه عباسی، خواه عثمانی، خواه صفوی، خواه... آنچه مهم است جهان بینی و تفکر ابوبکری - عمری، عثمانی، یزیدی و... می‌باشد که نتیجه آن تخریب و تحریف حقیقت است: «اللَّهُمَّ الْعَنْ كُلَّ غَاصِبٍ وَ جَائِرٍ...»

+ زیارت جامعه ائمه المؤمنین: «... فَلَمَّا مَضَى الْمُصْطَفَى (ص) إِخْتَطَفُوا  
 الْعِزَّةَ وَانْتَهَزُوا الْفُرْصَةَ وَانْتَهَكُوا الْحُرْمَةَ وَغَادَرُوهُ عَلَى فِرَاشِ الْوَفَاةِ وَاسْرَعُوا  
 لِتَقْضِي النِّبْتَةَ وَمُخَالَفَةِ الْمَوَائِقِ الْمُؤَكَّدَةِ وَخِيَانَةِ الْأَمَانَةِ... فَحُشِرَ سِفْلَةُ الْأَعْرَابِ  
 وَبَقَايَا الْأَحْزَابِ إِلَى ذَارِ النَّبُوءَةِ وَ الرِّسَالَةِ وَ مُحَبِّطِ الْوَحْيِ وَ... نَقَضُوا طَاعَتَهُ وَ  
 جَحَدُوا وَ لَايَتَهُ وَ اطْعَمُوا الْعَيْدَ فِي خِلَافَتِهِ وَ قَادُوهُ إِلَى بَيْنَعَتِهِمْ مُضَلِّبَةً سَيُوفَهَا،  
 مُفْذَعَةً أَسْتَتَهَا وَ هُوَ سَاخِطُ الْقَلْبِ، هَائِجُ الْغَضَبِ شَدِيدُ الصَّبْرِ، كَاظِمُ الْغَيْظِ،  
 يَدْعُوهُ إِلَى بَيْنَعَتِهِمْ الَّتِي عَمَّ سُومُهَا الْإِسْلَامَ وَ زَرَعَتْ فِي قُلُوبِ أَهْلِهَا الْأَثَامَ...  
 + نهج البلاغه: خطبه‌های شششنبه و قاصعه.

\*

[۶] جنگ جمل آغاز تشیع در اسلام نیست، تشیع با اسلام آغاز شد و همان‌گونه که گفتیم منشور عقیدتی و راه و رسم عملی اسلام محمد بود. [ز.ک: پاراگراف‌های ۴ و ۵]. جنگ جمل تلاش جبهه متحد «ناکشین» (= قدرت طلبان پیمان شکن و ورشکستگان عقیدتی - سیاسی جبهه داخلی) و «قاسطین» (= وارثان جاهلیت و پاسداران کودتای سقیفه و دارندگان «أحقاد بَدْر و تُراثِ أحمَد») بود که علیه اسلام محمد (ص) که «علی (ع)» آن را نمایندگی می‌کرد، شمشیر کشید.

«عایشه» و «حَفْصَه» در خانه «پیامبر» بخشی از تلاشهای مبتنی بر باورهای جاهلی نخبگان عرب بود که برای کسب اعتبار اجتماعی چنین «ترفندی» را به نام «پیوند» لازم دیدند.

کودتاچیان سعی داشتند تا «عایشه» وارث جاهلیت را در کنار «فاطمه» کوثر توحید قرار دهند، ماجرای جمل و نقش عایشه چنین آزمایشی نیز بود. در این میان؛ «معاویه» تنها وارث جبهه متحد مکه علیه «اسلام» بود که رهبری این تلاشها را بر عهده داشت.

✱

[۷] این پیروان «علی (ع)» نبودند که وی را «ولی» نامیدند، بلکه «علی (ع)» از مصادیق بارز نصوص قرآنی: «ولی المؤمنین» و «اولی الامر» بود که خداوند مسلمان را به پیروی از او فرا خوانده است. [ز.ک: قرآن]

✱

[۸] شهادت امام حسین بن علی (ع) پیشوای معصوم سوم اسلام به معنای ولادت تشیع نیست. «تشیع» با «اسلام» ولادت یافت و در طی ۲۳ سال رسالت نبوی شکل گرفت. بلکه شهادت آن امام معصوم (ع) اسلام را تضمین عقیدتی نمود و تشیع را به عنوان مشخصه اساسی اسلام در تاریخ ممتاز ساخت.

✱

[۹] «حسین با دختر آخرین شاه ساسانی ازدواج کرده بود. این پیوند یک حقیقت فوق العاده مهمی است. در واقع روی این مبنی بود که عقیده به «امام» پدیدار شد. بنابراین پیدایش «امامت» همان اندازه متعلق به ایران است که عقیده شیعی».

## I

پی جوئی تاریخی حقیقت در تنها سند معتبر تاریخی، ملی، حماسی ایران شاهنامه فردوسی:

فردوسی حماسه سرای بزرگ پارسی، زنده کننده اساطیر، مفاخر، فرهنگ و تاریخ باستانی ایران از آغاز تا پایان عصر ساسانیان، جاودانه مردی که حماسه هایش ایران، تاریخ ایران و اساطیرش را جاودانه کرد، کسی که فریادهایش آرمانهای ملی و تاریخی نهضت مقاومت ملی ایران را نمایندگی می کند.

او که تمام حوادث مهم و برجسته تاریخ ایران باستان تا عصر ساسانیان و پایان سرنوشت یزدگرد سوم را بر اساس منابع دست اولی که در اختیار داشته تعقیب می نماید، وقتی یزدگرد سوم بدست «ماهوی سوری» کشته می شود و اشراف ایرانی انجمن می کنند تا جانشینی برای شاه مقتول برگزینند، تصریح می کند که یزدگرد سوم را نه برادری و نه پسری و نه دختری بر جای مانده است:

خبر به «بیژن» رسیده که «یزدگرد» بدست «ماهوی» کشته شده، تدارک و تجهیز سپاه و تعقیب «ماهوی» و سرانجام صف آرائی:

چه نزدیک شهر بخارا رسید، همه دشت نخشب سپه گسترد.  
بیاران چنین گفت: کاکنون شتاب مدارید، تا او بدین روی آب

به پیکار ما پیش آرد سپاه  
از آن پس بپرسید کز نامدار  
جهاندار شاه را «برادر» بُدست؟  
بدو گفت «برسام»: گائی شهریار!  
بران شهرها تازیان راست دست  
که نه شاه ماند نه یزدان پرست.  
مگر باز خواهیم زوکین شاه  
که ماند ایچ فرزندی، کاید بکار؟  
«پسر» گر نبود، ایچ «دختر بُدست»؟  
سرآمد بر این تخمه بر روزگار

\*

[ذ.ک: متن انتقادی شاهنامه فردوسی، چاپ آکادمی علوم اتحاد شوروی، جلد نهم، ص ۳۷۵  
بندهای ۷۹۰ - ۷۸۵. چاپ مسکو ۱۹۷۱. و نیز: مقایسه کنید: ۳۱۷ بندهای: ۸۰ - ۸۵].

\*

### شناسائی منابع اولیّه داستان:

- ۱- محمّد بن یزید المبرّد / ۲۸۵ - ۲۱۰ هـ / الکامل فی اللغة.
- + عبدالله بن مسلم بن قتیبة دینوری / ۲۶۷ - ۲۱۳ هـ / المعارف.
- ۲- سعد بن عبدالله الاشعری القمی / م ۳۰۱ هـ / المقالات و الفرق.
- + محمد بن حسن الصفار م ۲۹۰ هـ / بصائر الدرجات.
- ۳- حسن بن موسی النوبختی / م ۳۱۰ هـ / فرق الشیعة.
- ۴- محمد بن یعقوب الكلینی / م ۳۲۸ هـ / الکافی.
- ۵- محمد بن علی بن الحسین الصدوق / م ۳۸۱ هـ / عیون اخبار الرضا.
- ۶- محمد بن محمد بن نعمان المفید / م ۴۱۳ هـ / الارشاد.
- ۷- محمد بن جریر بن رستم الطبری / م ۴۳۰ هـ (?) / دلائل الامامة.

\*

### بیوگرافی مؤلفان و منابع اولیه داستان:

- ۱- محمّد بن یزید بن عبدالکریم الأزدی، ملقب به «المبرّد» و مکئی به «ابو العباس» متولّد ۲۰۷ یا ۲۱۰ هجری در «بصره»، ادیب (نحوی - لغوی) شاگرد

برجسته «جرمی و مازنی» در صرف و نحو، پیشوای مکتب ادبی «بصره»، رئیس حوزه ادبی «بغداد»، رقیب سرسخت «ثعلب» پیشوای مکتب ادبی کوفه و دشمن «جاخط». وابستگی میرد به قبیله آزد نقش مهمی در مشرب ادبی او داشت: میرد از قبیله «ثماله» شاخه فرعی قبیله آزد و قبیله آزد شاخه اصلی و بزرگ قبیله قحطانی از اعراب یمن است. قبیله آزد نقش مهمی در حوادث سیاسی قرن اول و دوم هجری داشته، این قبیله از متحدان قبائل ربیعه، تمیم و قیس بود و سران آن در تشکیلات سیاسی امویان نقش کلیدی داشتند و اعضا و افراد این قبیله نیرومند، قوای عمده نظامی امویان در عراق و خراسان را تشکیل می دادند. «مهلّب بن ابی صفره آزدی» سردار مشهور اموی که قیام خوارج را در عراق و حجاز سرکوب کرد، از این قبیله است [ذ.ک: از مترجم: / و لهوزن/ تاریخ سیاسی اسلام؛ شیعه و خوارج جلد اول. بخش I] میرد از طریق همسرش نیز وابسته به قبائل شریف یمن بود. آثار او در ادبیات، کلام، انساب به ۴۶ کتاب می رسد. در سال ۲۸۵ هجری در بصره درگذشت و در باب الکوفه دفن شد [ذ.ک: ابن ندیم ۸۷، ۸۸، ۸۹].

✱

کتاب «الکامل فی اللّغه» برجسته ترین اثر «میرد» در ادبیات، مبتنی بر مایه های قوی قومی، نژادی، قبیله ای و برخاسته از پندارها، باورها، عقاید شخصی - صنفی و روح عصبیت عربی است. او برای رفع خستگی و مسرت خواننده کتابش شوخیهای جاهلی فراوان کرده است و دروغ بسیاری بهم آمیخته، مثالهای ادبی (لغوی - نحوی) او تماماً خرافه ها، افسانه ها و ضرب المثلهای جاهلی و آداب و رسوم قبیله ای است. او در انتقال ادبیات عامیانه نسل اول خوارج بسیار کوشیده است و همین باعث شده تا برخی وی را متمایل به خوارج بدانند و برخی دیگر علیه خوارج بشناسند [ذ.ک: دکسن / الخلافة الامویة ۵۶ + احمد امین / ضحی الاسلام ۳۱۴]. هر چند که او خط فکری - سیاسی مشخصی ندارد، اما تمایلات فکری مرموزی به خوارج اباضیه دارد [ذ.ک: از مترجم: نهضت های شیعه. نهضت مختار، جلد اول]، انتقال ادبیات خوارج در «الکامل» ریشه در رقابت و

دشمنی با «جاحظ» نیز دارد. او در کارزار ادبی خود با «ثعلب» رئیس مکتب کوفه و «جاحظ» ادیب مستقل حوزه علمی - ادبی بغداد، به ابتکارات شگفتی دست زد: برای بخاک مالیدن پشت «ثعلب» در مکتب کوفه و حذف او از کاندیداتوری ریاست علمی حوزه بغداد، در اثبات دیدگاه ادبی (لغوی - نحوی) خود الفاظ و امثالی عجیب و غریب خلق می‌کرد و از آنجا که حافظه‌ای قوی داشت و فردی نقّال بود هرگز به اسانید توجهی نداشت. و در مبارزه با «جاحظ» که ادبیات نهضت پان عربیسم را نمایندگی می‌کرد و در نقد ادبیات نهضت ادبی شعوبیه علیه اعراب، ادبیات خوارج را می‌ستود، به نقل ساخته‌های ادبی، تاریخی شعوبیه پرداخت تا جاحظ و پیروان او را عصبانی کرده باشد. «مبّرّد» در مبحث «اضافه لفظی و معنوی و نِسَبَت و نَسَب» (در ادبیات عرب) به نقل این داستان شعوبی ساخته استناد می‌کند و شاهد مثال ادبی می‌آورد [ز.ک: الکامل فی اللغة. چاپ ۱۲۸۶ ق مصر (؟) ص ۱۳۴]. مبرّد یک نقّال است، اخبار عرب را حکایت می‌کند، از هر دری سخن می‌گوید. سند و سلسله سند ندارد. در تاریخ بسیار عامی و جاهل است [ز.ک: الکامل / چاپ ممتاز زکی مبارک / مقدمه محقق] کتاب «الکامل» نماینده و نمونه اعلاّی روح عصبیت عربی عصر پان عربیسم جاهلی است. نگاه او به اعاجم و آداب و رسوم و امثال و الفاظ آنان، تحقیرآمیز است. وی می‌کوشد تا در این کتاب برتری نژادی عرب و قبیله ازد را بر دیگر قبائل عرب ثابت کند. [ز.ک: نبرد ادبی مبرّد با اقران وی را در: ابن عقیل / شرح + ابن هشام / قطر الندی و بل الصدی، + ابن هشام / مغنی اللبیت + مبرّد / الکامل فی اللغة + جاحظ / رسائل + شرح حال عقاید وی در: ابن ندیم / الفهرست ۸۷، ۸۸، ۸۹ + احمد امین / ضحی الاسلام ۱/ ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰ + مقدمه دکتر زکی مبارک بر چاپ ممتاز الکامل / مصر ۱۹۳۷. درگیری مبرّد و ثعلب در شعر ابو العلاء معری ز.ک: اللزومیات، چاپ خانجی / مصر / ۴۰۶/۱]

۲- ابن قتیبه، ابو محمد؛ عبدالله بن مسلم قُتیبَةُ دینَوَری، متولد ۲۱۳ هـ بغداد [ابن ندیم ۱۱۵: کوفه] ساکن کوفه، ادیب (نحوی - لغوی) طرفدار مکتب ادبی بصره، مرید مبرّد، اما مردی میان‌دار که در تألیف آثارش از منابع کوفی بسیار نقل می‌کرد. مورّخ، فقیه دولتی، قاضی خلافت عبّاسی در «دینور». وجه تسمیه «دینوری» از این بابت است. دارای آثار بسیار و بی شمار [ابن ندیم ۱۱۵]. در جوانی و به هنگام آغاز نبرد فرهنگی - قومی عرب و عجم طرفدار «اصلی تسویه» بود و لذا کتاب «التسویه بین العرب والعجم» را نوشت [ابن ندیم ۱۱۵، ۱۱۶] اما بعدها که قدرت قضاوت و شوکت سیاست یافت به نهضت پان عربیسم پیوست و کتابهای «الرد علی الشعوبیه» و «فضل العرب علی العجم» را نگاشت [ن.ک: الاماته و السیاسه، مقدمه محقق] و با تألیف این کتابها نشان داد که از عصبیّت عربی بیشتری (نسبت به مبرّد) برخوردار است. در «المعارف» به مناسبتی به افسانه ازدواج اشاره می‌کند و پیداست که از «مبرّد» گرفته است اما حاضر نیست این افسانه را تثبیت کند لذا به هنگام نقل از واژه «قبیل» استفاده می‌کند تا بی اعتباری و جعلی مطلب را نشان داده باشد. [ن.ک: ابن قتیبه / المعارف ۹۴، ۹۵]. ابن قتیبه تا آخر در سراب پان عربیسم غوطه‌ور است، می‌خواهد بی طرف باشد، ولی نمی‌تواند [ن.ک: ابن عبدربه / العقد/ چاپ محمد هارون ۴۰۸/۳ - ۴۲۰].

※

- ۳- سعد بن عبدالله اشعری / ن.ک: بیوگرافی. بحار، جلد صفر ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵.
- ۴- حسن بن موسی النوبختی / ن.ک: بیوگرافی انتقادی شخصیت و آثار: از مترجم / غیبت و مهدویت در تشیع امامیه. پاراگراف ۱۰.
- ۵- محمد بن یعقوب کلینی / ن.ک: بیوگرافی انتقادی. همان. پاراگراف ۹.
- ۶- محمد بن نعمان / ن.ک: بیوگرافی انتقادی. همان. پاراگراف ۱۲.
- ۷- محمد بن علی بن حسین صدوق: ن.ک: بیوگرافی انتقادی. همان پاراگراف ۱۱.
- ۸- محمد بن جریر طبری / ن.ک: بیوگرافی (؟) دلائل الامامة. چاپ نجف. مقدمه.

※



### اشغال مدائن و سرنوشت خانواده یزدگرد سوم و خاندان سلطنتی ساسانی، در منابع اسلامی:

بلادزی / م ۲۷۹ هـ / فتوح البلدان ۲۶۲: مدائن در آستانه اشغال، سال ۱۹ (۴)، حرکت یزدگرد با مال و منال و خزائن بسیار، همراه اساوره برجسته، زنان و کنیزان، از مدائن به سوی حُلوان. ص ۲۷۹: حرکت به سوی دیلم، همراه چهار هزار نفر خواص و خدمه، یزدگرد در اینجا خانواده و همراهانش را می‌گذارد و خود تنها حرکت می‌کند. ص ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳: مسیر حرکت از مدائن به ← حُلوان ← اصفهان ← استخر ← طبرستان ← کرمان ← سجستان ← خراسان = مرو. / مقایسه کنید: فردوسی / شاهنامه. چاپ مسکو جلد ۵۵/۹ - ۳۳۲ - بندهای ۵۲۵ - ۲۵۰. در اینجا بلادزی سخن از: خواستگاری «نیزک» از دختر یزدگرد و اعتراض و پاسخ منفی یزدگرد به این تقاضای گستاخانه، دارد.

ص ۲۶۳: پس از اشغال مدائن؛ اعراب به تعدادی از کنیزان سلطنتی که از اطراف و اکناف ایران برای دربار فرستاده شده بودند، دست می‌بایند.

مقایسه کنید: فردوسی ۳۵۸/۹، ۳۵۹، ابو یوسف / خراج ۳۰ + ابن عُبَری / تاریخ مختصر الدول ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵. + مسعودی / مروج ۲۱۶/۱ - ۲۱۵، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۴. مسکویه / ۴۲۱ - ۳۲۰ هـ / تجارب الامم ۱/۱۴۵: یزدگرد به هنگام قتل در مرو بیست ساله بود. ص ۲۱۸: یزدگرد خانواده و ذخائرش را جلوتر از خودش به حُلوان فرستاد... ص ۲۱۹: یزدگرد از مدائن به حُلوان رفت و مهران و... را در مدائن جای خود گذاشت. ایرانیان قبل از اشغال مدائن، زنان و کنیزان و اموال و اشیاء قیمتی خود را برداشتند و بردند. لباس و کالاهای دیگر در خزینه‌ها گذاشتند. مقایسه کنید: خراج ۳۰ + ابن اثیر / اخبار ایران ۲۰۹، ۲۱۰، ۳۳۴/۲ - ۳۳۵: قتیبه در سغد بر کنیزی از نسل چهارم یزدگرد دست یافت... او را نزد حجاج بن یوسف ثقفی فرستاد و حجاج وی را به ولید تقدیم کرد، یزید بن ولید از وی پدید آمد. [مقایسه کنید: طبری ۱۲۴۶۷/۸ چاپ اروپا + مختصر الدول ۱۱۸، ۱۱۹ + مسعودی / ذ.ک: صفحات بعد /].

## منابع محققان و مستشرقان:

اشپولر ۲۰: درباره خانواده یزدگرد چیزی در دست ندارم. ص ۱۷۸: ازدواج حسین [بن علی علیهما السلام] با شاهزاده ساسانی ساختگی است. شیعه سعی کرد امامان را با آخرین سلسله شاهنشاهی ایران (= ساسانیان) متصل کند. شیعیان به این که مادر امام چهارم جهانشاه است اهمیت زیادی دادند: ۲۳۱. [ز. ک: به آلمانی: Bertholdspuler: Iran in Fruh – Islamischerseif. Wiesbaden. 1952.]

نولدکه: یزدگرد سوم (۶۳۳-۶۵۳ یا ۶۵۲ م) به هنگام قتل در مرو ۱۹ یا ۲۰ سال داشته است. [ز. ک: مشکور/ ساسانیان ۱/۱۲۸۴، ۱۲۸۷، ۱۳۴۴/۲، ۱۳۴۷].

کریستنسن ۳۶۲: از سرگذشت خاندان یزدگرد اطلاع قلیلی داریم؛ مسعودی فرزندان او را چنین می شمارد: دو پسر؛ و هرام و پیروز، ۳ دختر؛ اردگ (?). شهربانو (?). مردآوند (?). بنابر روایت شیعیان که گویا قطعی نیست. شهربانو به عقد امام حسین درآمد. شیعیان به این ترتیب اولاد حسین را وارث «خورنه» یا «فره ایزدی» شاهنشاهان ایران باستان محسوب داشتند و کریم الطرفین شناختند. مسعودی می گوید که اکثر اعقاب یزدگرد در مرو ساکن شدند و بیشتر اخلاف سلاطین و اعقاب طبقات چهارگانه ایرانیان هنوز در «سواد» (عراق) منزل دارند و نسب و حسب خود را نوشته حفظ می کنند [ز. ک: آرتور کریستن سن / ایران در زمان ساسانیان. رشید یاسمی. چاپ اول. تهران. ۱۳۱۷. ص ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲. چاپ اخیر ۵۳۱، ۵۳۲].

کورت فریشلر (?). [مترجم هر چه جستجو کرد متن «فریشلر» را نیافت و حتی اسم او را در لیست خاورشناسان ندید! لذا از دو حال خارج نیست یا چنین شخصی وجود دارد و مطالبی پیرامون این افسانه گفته است. و یا که مرحوم ذبیح الله منصورى طبق عادت معمول و دیرینه خود، مطالبی را پیرامون این افسانه به کورت فریشلر (?). نسبت داده است.]: اکثر مورخان (?)

عقیده دارند که شهربانو پس از وضع حمل درگذشت. مارسلین، خاورشناس قرن بیستم به چنین افسانه‌ای معتقد بود. او نماینده امام حسین در ایران در سال ۶۰ هجری را شهربانو می‌داند. در سال ۱۹ هجری که «مدائن» سقوط کرد و خانواده سلطنتی ایران را اسیر کردند و به مدینه بردند، «علی بن ابی طالب» اعضای آن خانواده را از سایر اسیران جدا کرد و آنها را با احترام مورد پذیرائی قرار داد و در تمام مدتی که در مدینه بودند، خرج آنها را از جیب خود می‌پرداخت. در بین اسیران دو دختر جوان از دختران یزدگرد سوم به اسم «شهربانو» و «کیهان بانو» وجود داشتند، علی بن ابی طالب «شهربانو» را به پسرش «حسین» که تا آن تاریخ زن نگرفته بود داد و «کیهان بانو» را به عقد محمد بن ابی بکر که از ارادتمندان علی بن ابی طالب بود درآورد... [ذ.ک: کورت فریشلر / امام حسین و ایران، ترجمه ذبیح الله منصوری، ۲، ۳، ۴].

دارمستتر: دکترین شیعه اقباسی است از اعتقاد ایرانیان به فره ایزدی که با اسلام تطبیق یافته است. [ذ.ک: کربن / تاریخ فلسفه اسلامی ۹۶/۱].

مونتگومری وات: شیعیان نخستین بیشتر از میان اقوام عرب جنوب که سنن شاهمداری آنها با یک پادشاه نیمه خدا مخصوصاً نیرومند بود... [ذ.ک: همان]

آرنولد: علت قبول تشیع از سوی ایرانیان، ازدواج دختر یزدگرد سوم با امام حسین بود. [ذ.ک: ناصح ناطق / زندگی مانی و پیام او، ۱۴۰، ۱۴۱]

ناصر ناطق: علت پذیرش تشیع از سوی ایرانیان، صرفاً فشار وارده از سوی اعراب بر ایرانیان بود. ایرانیان برای رهایی از این اسارت، پاره‌ای از دیدگاه‌های خود را در تشیع جستجو کردند و از طرفی بخاطر کرامت زن در تشیع (فاطمه) و هماهنگی تشیع با زرتشت در عدالت و آزادی ... با این همه می‌توان گفت که شاید ایرانیان از اینکه ائمه شیعه با دودمان ساسانی پیوندهائی دارند خوشحال بودند. [ذ.ک: همان].

**مشکور ۱۲۸۷/۲:** یزدگرد در اواخر عمر از روی احتیاط زن و فرزند خود را به طخارستان برد و سپس به مرو برگشت. [مقایسه کنید: مسکویه / پیشین]. ظاهراً او را سه زن بوده که از آن سه، هفت پسر و پنج دختر داشته است. پسران: فیروز، خسرو، بهرام، نرسی، مهرگشسب، کامکار، مخدج (?). دختران: آذرک، شهین، مردآوند، بانویه (= بابونه)، تهمنه. برخی مورخان بانویه (= بابونه) و تهمنه را دختران فرزند هفتم یزدگرد (مخدج) می دانند. برخی دیگر می گویند که فیروز (= پیروز) پسر یزدگرد سوم دختری داشت به نام شاه آفرید که در سال ۹۳ هجری با خواهر دیگری به دست عربها اسیر شد و ایشان را به دمشق برده اند. ولید بن عبدالملک یکی از آن دو را به زنی گرفت و از او پسری به وجود آمد که یزید بن ولید باشد. [مقایسه کنید: مسکویه، پیشین. + ابن عبدربه / عقد: الفرید ۱۹۳/۳ + ابن عبری / مختصر الدول ۱۱۸، ۱۱۹: ... و کانت أمه ام ولد، اسمها شاه فرند (فرید) ابنة فیروز بن یزدجرد بن شهریار بن کسری. و هو القائل: انا ابن کسری و ابي مروان - و قیصر جدی و جدی خاقان. و ائما جَعَلَ قیصر و خاقان جدیة لانّ امّ فیروز ابنة کسری و امها ابنة قیصر و امّ کسری ابنة خاقان ملک التترک. مقایسه کنید: بلاذری / فتوح ۳۱۳... و وقع فیروز ابن یزدجرد فیما یزعمون الی التترک فزوجوه و اقام عندهم]. بعدها از نام شاه آفرید و بانویه، شهربانویه (= شهربانو) را ساخته اند و گفته اند: دختر یزدگرد سوم را به اسارت به دربار خلفای عرب برده اند. اما شکی نیست که دختران یزدگرد سوم با اعراب روبرو نشده اند که کسی آنان را به اسارت به مدینه برده باشد. [ز.ک: مشکور / ساسانیان ۱۲۹۰/۲] در کتب معتبره اسلامی نیز چنین مطلبی ذکر نگردیده است [مشکور ۱۲۸۸/۲، ۱۲۸۷، ۱۲۸۹]

**سعید نفیسی:** اصلاً دختری به نام شهربانو از یزدگرد سوم وجود نداشته تا در مدائن اسیر شده باشد و نزد عمر برده شده و با امام حسین ازدواج کند و مادر امام سجاد باشد. از طرفی دختران یزدگرد سوم بدون شک در مدائن نبودند. از دیگر طرف در زمان عمر، یزدگرد ۱۵ سال داشته تا چه رسد به این که دختری رسیده و

بالغ داشته باشد [ذ.ک: مشکور ۱۲۹۰/۲ به نقل از سعید نفیسی / تاریخ اجتماعی ایران ۱۳/۱].  
 + ابن عبری / مختصر الدول ۱۰۱: ... فاجتمعوا علی خلع آرز میدخت بنت کسری و تملیک غلام  
 اسمہ یزدجرد...]

احمد امین / ضحی الاسلام ۱۱/۱: شاهسفرم دختر فیروز بن یزدجرد بن شهریار  
 بن کسری ابرویز، زن ولید بن عبدالملک، یزید بن ولید ناقص و ابراهیم بن ولید  
 مخلوع را زائید [ذ.ک: ابن عبدربه / عقد الفرید ۱۰۳/۳ یزید بن الولید و امه ابنة یزدجرد بن  
 کسری، سباها قتیبة بن مسلم بخراسان و بعث بها الی الحجاج بن یوسف، فبعث بها الحجاج الی  
 الولید بن عبدالملک فاتخذها، فولدت له یزید الناقص و لم تلد غیره].

الامینی / الغدیر ۳ / ۳۱۷، ۳۱۸: مرحوم علامه امینی در نقد و پاسخ به افتراات  
 یک نویسنده پان عربیست مصری که گفته است: «حسین با شهربانو دختر آخرین  
 پادشاه ساسانی ازدواج کرد و وارث عظمت اهوارائی و فرّه ایزدی ساسانی گردید...»  
 فرموده‌اند: «امام حسین، این عظمت را از جدش پیامبر بزرگ به ارث برده، هر چند  
 که قوم فارس، بهترین قوم عجم است و... بلکه این خاندان از برکت اتصال با خاندان  
 رسالت و نبوت کسب شرافت کرده است...».

بدیهی است مرحوم امینی در مقام پاسخ به یک تحقیر و تحریف مبتنی بر دروغ  
 است، و اگر نه، نفادی چون او که به ساختمان تاریخ و حدیث و رجال اسلام مسلط و  
 مشهور است، نمی‌تواند ساخت تاریخی این افسانه را باور کند.

✱

### منبع مورد استناد خاورشناسان:

«مروج الذهب» مسعودی منبعی است که «کریستن سن» ایران شناس دانمارکی و  
 با استناد به او برخی دیگر از شرق شناسان و محققان داخلی در بیان سرنوشت  
 آخرین شاه ساسانی و فرزندان او گفته‌اند که احتمالاً یکی از دختران یزدگرد سوم

«شهربانو» نام داشته است. «کریستن سن» تأکید می‌کند که نام این دختر در نسخه خطی مورد مراجعه او «فاسد» و لذا با احتمال و از روی افسانه شیعیان، نام این دختر را «شهربانو» نوشته است [ن.ک: ایران در زمان ساسانیان چاپ اول ۳۶۲، چاپ اخیر ۵۳۱، ۵۳۲].

با مراجعه به نسخ مختلف، مخصوصاً آخرین نسخه چاپی ممتاز خاورشناسان و محققان عرب (چاپ اسعد داغر، بیروت ۱۹۶۵) که با نسخ خطی منحصر بفردی مقابله شده است، به این نتیجه رسیدم که طبق معمول و مرسوم آن ایام، سازندگان و یا طرفداران افسانه شهربانو در نسخی از «مروج الذهب» که در دسترس شان بوده دست برده‌اند و نام قهرمان افسانه را در کنار فرزندان منسوب به یزدگرد سوم آورده‌اند. چنین پیداست که تدلیس در آن روزگاران بسیار شایع و رایج بوده و لذا مسعودی که نگران این بلیه است در پایان کتابش ضمن تصریح به انواع تدلیس و تحریف در کتب تاریخی، به جاعلان و مدلسان، شدیداً هشدار می‌دهد [ن.ک: مروج الذهب ۳۱۳/۴، ۳۱۴: تخویف المؤلف لمن یغیر فی کتابه...].

محققان و مصححان نسخه چاپی مذکور در پاورقی صفحه مربوطه به چنین نامی در نسخه‌های خطی موجود اشاره نکرده‌اند. مسعودی در سراسر مروج الذهب به مناسبت‌هایی از یزدگرد سوم یاد کرده است و در موضوع مورد بحث چنین می‌گوید: «یزدجرد بن شهریار بن کسری ابرویز بن هرمز بن انوشروان بن ... و هو آخر ملوک الساسانیه، فکان ملکه الی ان قتل بمرو من بلاد خراسان عشرين سنة و ذلک لسبع سنین و نصف خلعت من خلافة عثمان بن عفان (رض) و هی سنة احدی و ثلاثین من الهجره و قیل غیر ذلک فی مقدار ملکه و خبر مقتله [ن.ک: مروج ۳۱۰/۱، ۳۱۱ چاپ اسعد داغر، بیروت ۱۹۶۵]... و قتل یزدجرد الآخر من ملوکهم علی حسب ما ذکرنا، وله خمس و ثلاثون سنه و خلف من الولد: بهرام، فیروز، و من النساء: ادرك، شاهین، مرد آوند. [محققان در ذیل مرد آوند آورده‌اند: فی بعض النسخ: ادرك، سها، مراد و زید] و اکثر عقبه بمرو...» ن.ک: همان ۳۱۴/۱. + التنبيه.

شناسائی مادر امام سجّاد حضرت علی بن الحسین (ع) در منابع اسلامی:

بلادزی / انساب ۱۴۶/۳.... امه ام ولد، تسمى سلافه...

بلادزی / انساب ۱۰۲/۳، ۱۰۳... و كانت ام علی بن الحسین سجستانیة تدعى

سلافه...

خوارزمی / مناقب ۱۴۳... امه ام ولد، امّه سلافه.

یافعی / مرآة الجنان ۲۱۰/۱، امه، ام ولد، از اسرای بلاد سند.

مبرد / الكامل ۹۲/۲ امه فتاة. اشعری / مقالات ۷۰: ام ولد، يقال لها سلافه.

یعقوبی / ۴۶/۳: ام ولد، از اسرای کابل. نوبختی / فرق ۹۴.

ابن طولون / الاثمة الاثنا عشر ۷۸: امه سنديه، يقال لها سلافه و يقال: غزاله.

اربلی / كشف الغمه ۸۰/۲: امه: ام ولد، اسمها غزاله.

محلّبی / بحار ۸/۴۶: امه ام ولد، يقال لها سلامه، امّه غزاله ام ولد.

احمد امین / ضحی الاسلام ۱۱/۱: كان اكثر اهل المدينة يكرهون الاماء، حتى

نشأ منهم علی بن الحسین و...

مبرد / الكامل ۹۳/۲: سلافه. ابن قتیبه / معارف ۹۴: سلافه، غزاله. کلینی / کافی

۳۶۸/۲: امّه سلامه. ابن سعد / طبقات ۱۵۶/۵: ام ولد، اسمها غزاله.

اربلی / كشف الغمه ۸۳/۲: غزاله.

مقایسه کنید: مسعودی / مروج ۲۸۳/۲، ۷۴/۳، ۷۰، ۷۱، ۱۶۰: اصلاً اشاره ای به

مادر و... نشده است. + ابن خلّکان / وفيات ۴۰۳/۱ - الزمخشری / ربيع الابرار.

ذ. ک: سیر موضوع در: المبرد / الكامل فی اللغة. چاپ ممتاز، زکی مبارک؛

۲۰۳/۱ واقعة حرّه و مسلم بن عقیبه المرئی و... مقایسه کنید: بحار ۱۵۲/۴۶ !!

۴۶۲/۲/۱ - ۴۶۱: بیروی عن رجل من قریش لم یسم لنا... ۴۶۲/۳/۱ - ۴۶۳: و بیروی

انه قيل لعلی بن الحسین انک من اَبَرِّ الناس و لست تاکل مع امّک... و كان يقال له: ابن

الخيرتين... ۴۶۳/۲/۱: و كانت سلافه عمّة ام یزید الناقص او اختها. مقایسه کنید: ابن

قتیبه / المعارف ۹۴، ۹۵: ان امه سنديه يقال لها سلافه و يقال غزاله.

نکته‌ای که توجه و تأمل در آن برای هر محقق در این موضوع ضروری و لازم است، مکاتبات مشهور منصور خلیفه دوم عباسی با محمد بن عبدالله بن حسن (= نفس زکیه) است.

می‌دانیم که محمد نفس زکیه رهبر شیعی قیام بزرگ ضد اموی بود که عباسیان پس از سقوط رژیم اموی، قدرت را غصب کرده و سعی در نابودی سران و رهبران شیعی انقلاب داشتند. قیام نفس زکیه و برادرش ابراهیم که از سال ۱۳۲ هجری تا سال ۱۴۶ هجری ادامه داشت و رژیم عباسی را در آستانه سقوط قرار داده بود، از مهم‌ترین نهضت‌های فصل نخست عصر اول خلافت عباسی است.

اسناد برجسته و روشن این نهضت، نامه‌های متقابل محمد نفس زکیه و منصور عباسی است. این مکاتبات که حاوی نکات قابل توجه و مهمی در موضوع مورد بحث است، مبتنی بر پان عربیسم عباسی می‌باشد، در این نامه‌ها «منصور» مخترع است که: بنی‌العباس از آغاز تا انجام با اعاجم ازدواج نکرده‌اند و مادرانشان هرگز «ام ولد» نبوده‌اند. او در طعنه بر «محمد نفس زکیه» به پیشینه ازدواج‌های بنی‌الحسن و بنی‌الحسین و آل علی بن ابی طالب اشاره می‌کند که چند نفری مادرشان «ام ولد» بوده است. شگفت آنکه وی به افراد فرعی این خاندان اشاره کرده ولی اصلاً به مسئله ازدواج مورد بحث امام حسین و یا مادر امام سجاد (= ام ولد) اشاره‌ای ندارد! حال آنکه اگر چنین شایعه‌ای در طول قرن اول و نیمه اول قرن دوم در اذهان وجود می‌داشت منصور برای تحقیر هر چه بیشتر نفس زکیه به آن اشاره‌ای می‌کرد. و این نشان می‌دهد که افسانه ازدواج از اوائل قرن سوم به بعد ساخته شده و ابتدا در میان عوام و سپس در منابع امامیه جای یافته است.

[ذ.ک: متن نامه‌ها: طبری ۵/ ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، + مبرد/الکامل/ چاپ ممتاز زکی مبارک ۱۹۳۷/م ۱۳۵۶/ه مصر - قاهره / مطبعة الخانجی، ۱۲۷۵/۳/۲، ۱۲۷۷ - ۱۲۷۸].



## مقطع زمانی - تاریخی ساخت داستان:

اوائل قرن سوم هجری به هنگام توطئه سیاسی مشترک عربی - ایرانی ولایت عهدی امام رضا (ع) و اوج فعالیت فرهنگی - سیاسی شعوبیه.

\*

## جغرافیای تبلیغی و انتشار داستان:

قلمرو گسترده شیعیان؛ خراسان بزرگ، طبرستان، عراق و ایران مرکزی.

\*

## طرح مقایسه‌ای داستان در منابع اولیه و ثانویه:

الف: اجزاء اصلی افسانه.

۱- اسم ایرانی دختر موهوم یزدگرد در منابع شیعی:

کلینی / کافی ۳۶۹/۲ ح ۱: جهان شاه، شهربانویه.

اشعری / مقالات ۷۰: جهان شاه.

نوبختی / فرق ۵۳: جهان شاه

صدوق / عیون: شهربانویه، شاه زنان، جهان بانویه. ذ.ک: مناقب ۳/۳۱۰، ۳۱۱.

مفید / ارشاد ۱/۳۱۰: شاه زنان ۲/۱۳۷: شاه زنان ۲/۱۳۸: شاه زنان. شهربانویه،

مقنعه ۷۳: شاه زنان.

طبری / دلائل الامامه ۸۲: شهربانویه، شاه زنان.

صفا / بصائر الدرجات: جهان شاه، شهربانویه. ذ.ک: بحار ۴۶/۱۱

اربلی / كشف الغمه ۲/۸۳: يقال: شهربانویه. قيل: شاه زنان.

طبرسی / اعلام الوری ۲۵۶: شاه زنان، شهربانویه.

شهید / الدروس ۱۵۳: شاه زنان.

راوندی / خرائج: جهان شاه، شهربانویه. بحار ۱۱/۴۶.  
ابن جوزی<sup>۱</sup> / تذکرة: شاه زنان، شهربانویه. بحار ۱۳/۴۶.  
ابن شهر آشوب / مناقب ۳/۳۱۰، ۳۱۱: شهربانویه، شاه زنان، جهان بانویه.

\*

## ۲- نموده‌های شعوبی داستان:

الف: بنا به روایت صفار:

بصائر ج ۷/باب ۱۱. بحار ۹/۴۶.

۱- دختر یزدگرد مظهر و نماینده عینی «فرّه ایزدی» و پاسدار ارزشهای شاهنشاهی و شکوه و عظمت ساسانی است: «وقتی دختر یزدگرد وارد شهر «مدینه» شد، دختران مدینه برای دیدنش از زمین تا پشت بام‌ها صف کشیدند. از درخشندگی چهره‌اش «مسجد» مدینه نورانی شد» در اینجا: نور «فرّه ایزدی» بر نور «نبوت محمدی» برتری می‌یابد!

۲- کینه و نفرت فوق العاده و تاریخی از خلیفه عرب عمر بن خطاب که فرمان اشغال ایران و سقوط ساسانیان را داد: «وقتی در «مسجد» عمر را دید، روی پوشاند و گرداند و گفت: آه! بیروج با‌دا هر‌مز. و عمر که فارسی پهلوی - ذری نمی‌دانست، پنداشت که شاهزاده فحش می‌دهد، حمله کرد تا او را ادب کند که...»

۳- ارادت دیرینه و غیر منتظره، ارتباط بسیار دوستانه و پراز رمز و راز که ریشه در غیب دارد؛ رابطه امام علی بن ابی طالب و خاندان ساسانی: «امام علی جلو پرید و یقه عمر را گرفت که: مردیکه! دست نگهدار، با تو نبود، بهتر است آزادش بگذاری تا فردی از مسلمین را به شوهری اختیار کند... عمر گفت: خوب! مختاری خانم!»

۴- نماینده «خورنه» و پرتو «فره ایزدی» جُفت می‌جوید، خون پاک و شریف

۱- ابن جوزی از سینان است.

ساسانی که از «اهورا مزدا» سرچشمه می‌گیرد به خون «اللّه» در رگهای حسین می‌پیوندد، تخمه «ساسان» و یادگار سلطنتِ اهورائی با وارثِ نبوتِ محمدی و امامتِ علوی ازدواج می‌کند: «شاهزاده برخاست، آمد و آمد، آمد تا که دست بر سر «حسین بن علی» گذاشت»؛ چه جالب و دل‌انگیز و غرور آفرین!

۵- در اینجا است که گفتگوئی صمیمانه و لبریز از مودت و سرشار از خویشاوندی و آشنائی دیرینه، بین امام علی و شاهزاده ساسانی درمی‌گیرد:

«- نامت چیست؟

- جهان شاه.

- بلکه؛ شهربانو. و همین.

آنگاه امام «علی» نگاهی بر فرزندش «حسین» انداخته می‌گوید: «ای ابا عبدالله! حقا که از این زن صاحب فرزندى خواهی شد که بهترین مردم روی زمین باشد». و در نگاهِ شعوبیه این برتری، پیوند دو خون و نژاد پاک است؛ اصالتِ «رحم» و اصالتِ «صلب»، امتزاج دو نژاد اهورائی برتر، امامان دیگر از نسلِ «حسین» هستند. و این می‌تواند اهدافِ تاریخی و جاودانی «شعوبیه» را برآورده سازد: در برابر «اسلامِ عربی» و خلافتِ عربی که خلیفه، اصالتِ عربی - بدوی دارد، یک «اسلامِ ایرانی» که اصالتِ خونی، نژادی برتری اهورائی - الهی دارد. و البته که برتری و تفوقِ فرّه ایزدی و تخمه ساسانی بر نبوتِ محمدی و نژادِ هاشمی: روایتِ صفار ساخته ناسیونالیستهای افراطی شعوبیه است. زیرا در آن نور فرّه ایزدی (نور چهره شهربانو) بر نور نبوتِ محمدی (روشن شدن مسجد مدینه) پیشی گرفته و نژاد ساسانی برتری یافته است. در روایات بعدی که جنبه تفصیلی - تبیینی دارد، «مسجد» برداشته شده و «مجلس» گذاشته شده است. مرحوم علامه مجلسی (ره) که اصولاً متوجه ساختِ سیاسی این افسانه نشده سعی کرده تا «اشراقِ مسجد» را توجیه کند!!

[ن.ک: بحار ۹/۴۶].

ب: بنا بر روایت «طبری» (۴۳۰ هـ) و «راوندی» (۵۷۳ هـ):

هنرمندان شعوبیه در ادامه کار و پس از جا انداختن این افسانه در حوزه‌های عامیانه و علمی شیعه امامیه (به گونه‌ای که کثرت و شهرت نقل پیدا کرد و به تواتر لفظی و معنوی رسید تا آنجا که مشایخ اولیه امامیه (کلینی، صدوق و مفید) را فریفت و آنان صادقانه پذیرفتند و از بدبهیات شمردند و در کتب خویش آوردند)، شاخ و برگهای دیگری بر این افسانه افزودند. این افزایش‌ها بسیار حساب شده و دقیق است و برای پاسخ به سئوالات ذهنی، عینی و تاریخی شیعیان افزوده شده است:

۱- تعدیل روایت صفار (تبدیل «مسجد» به «مجلس») و تبیین ورود هر چه با شکوه‌تر شاهزاده ساسانی به مدینه و تأکید بر اکرام شاهان و بزرگان از زبان پیامبر اسلام، و نفی اسارت از شاهزاده ساسانی، و پرمایه‌تر کردن مواضع ضد ایرانی عمر بن خطاب، و تسلیم خلیفه عرب در برابر شاهزاده ساسانی، و روشن‌تر ساختن مواضع «امام علی» در دفاع از خانواده ساسانی و دل‌انگیزتر کردن و غرورآفرین‌تر کردن چگونگی انتخاب و ازدواج «شهربانو» با «امام حسین». [ن.ک: اضافات در: ابن شهرآشوب / مناقب ۴/۴۸].

۲- حلّ تعارض شخصیتی دختر یزدگرد و دختر پیامبر اسلام.

۳- قداست بخشیدن به ساسانیان و تبیین راز و رمزهای غیبی ارتباط معنوی خاندان هاشمی با خاندان ساسانی و خواستگاری رسمی از شهربانو در عالم معنا توسط پیامبر اسلام و امام حسین در کاخ مدائن و عقد شرعی شاه زاده و پیامبر زاده و بعد، آمدن فاطمه زهرا به کاخ مدائن و عرضه اسلام به شاه زاده و اسلام آوردن وی، و اعلام اینکه بزودی مسلمانان بر سلطنت ساسانی غلبه می‌کنند و شاه زاده مسلمان عقد بسته، سالم و دست نخورده به دست امام حسین در مدینه می‌رسد:

### فرازهای ۱ و ۲ در روایت «طبری»: دلایل الامامه ۸۱، ۸۲:

وقتی اسرای ایرانی وارد مدینه شدند، عمر بن خطاب خواست که زنان را بفروشد و مردان را برده اعراب سازد تا بیماران و پیران و ناتوانان عرب را به هنگام حج بر پشت خود گیرند و برگرد کعبه طواف دهند.

امام علی گفت: پیامبر اسلام فرمود: اکرام کنید بزرگوار هر قومی را. عمر گفت: بلی! شنیدم که می فرمود: هر گاه بزرگوار قومی بر شما وارد شد او را گرامی دارید، هر چند مخالف شما باشد.<sup>۱</sup> امام علی گفت: پس چرا با چنین قوم بزرگواری که با شما رفتار مسالمت آمیز داشته و به اسلام روی آوردند، اینگونه رفتار می کنی؟! قطعاً من در این اسیران سهمی دارم و خدا و شما جمع حاضر را شاهد می گیرم که سهم خود را در راه خدا آزاد کردم. بنی هاشم گفتند: ما هم سهم خود را به علی دادیم. علی گفت: خدایا شاهد باش که همه آنچه را هبه من کردند، در راه خدا آزاد کردم. مهاجران و انصار گفتند: ای برادر رسول خدا! ما هم سهم خود را به تو بخشیدیم. علی گفت: خدایا شاهد باش که آنان هم سهم خود را به من بخشیدند و من پذیرفتم و همه را در راه خدا آزاد می کنم.

عمر گفت: چرا تصمیم مرا درباره اعاجم شکستی، چه چیز باعث شد که نظرم را درباره آنها عوض کنی؟! امام علی دوباره گفته رسول خدا را به یاد عمر آورد... عمر گفت: من هم سهم خود و دیگران را به تو و خداوند دادم. علی گفت: بارالها! بر آنچه گفت و اینکه من پذیرفتم و آزادشان ساختم، شاهد باش. گروهی از مردان قریش تمایل پیدا کردند

۱- ذ.ک: ابن شهر آشوب / مناقب ۴/۴۸: و هؤلاء الفرس حکماء کرماء...

که زنان را به نکاح خود درآورند.<sup>۱</sup>

امام علی گفت: نباید آنان را مجبور کنید، آزاد و مخیرشان بگذارید هر کس را اختیار کردند، آن وقت به نکاح درآورید.

گروهی از قریش به شهربانو دختر کسری اشاره کردند.<sup>۲</sup>

شهربانو که در پشت پرده حجاب بود مورد خطاب یکایک جمع حاضر قرار گرفت و مخیر در انتخاب گذاشته شد.

به وی گفته شد: از این کسانی که تو را مورد خطاب قرار دادند کدامیک را برمی‌گزینی و آیا اصلاً شوهر می‌خواهی؟<sup>۳</sup>

شهربانو ساکت شد.

امام علی گفت: آری! می‌خواهد، بگذارید برگزیند.

عمر گفت: از کجا دانستی که شوهر می‌خواهد؟

علی گفت: وقتی زنی بزرگوار از قومی بر پیامبر وارد می‌شد که ولی و سرپرستی نداشت، دستور می‌داد تا مورد خطاب قرار گیرد. به وی گفته می‌شد: آیا به شوهر راضی هستی؟ اگر حیا می‌کرد و ساکت می‌شد سکوت او نشانه رضایت وی بود و لذا پیامبر دستور به ازدواج او می‌داد. و اگر می‌گفت: نه، حضرتش او را مجبور به ازدواج نمی‌کرد.

و شهربانو وقتی خطاب را دریافت به حسین بن علی اشاره کرد. دوباره مورد خطاب قرار گرفت؛ شهربانو به زبان خوش گفت: اگر در انتخابم مخیرم، این.<sup>۴</sup>

و «علی» را ولی خود قرار داد.<sup>۵</sup>

۱. ز.ک: همان: وَ رَغَبَ جَمَاعَةٌ مِنْ بَنَاتِ الْمُلُوكِ أَنْ يُسْتَنْكِحُوهُنَّ.

۲. ز.ک: همان: فاشار اکبرهم الی تخییر شهربانویه بنت یزدجرد، فحجبت و ابت.

۳. ز.ک: همان: فقيل لها: أيا كريمة قومها من تختارين من خطابك

۴. ز.ک: همان: فقالت: لست ممن تعدل عن النور الساطع والشهاب اللامع الحسين ان كنت مخيرة

۵. ز.ک: همان: فقال امير المؤمنين: لمن تختارين ان يكون وليك؟ فقالت: انت.

«حذیفه» از سوی «حسین بن علی» طرف ایجابِ عقد و امامِ «علی» از سوی شهربانو طرف قبول واقع شد. علی به شهربانو گفت: نامت چیست؟

شهربانو گفت: شاه زنان. علی به فارسی گفت: نه، شاه زنان نیست مگر دختر محمد، و بعد به عربی ادامه داد: و او سرور زنان است و تو شهربانویه هستی.

خواهرش مروارید نیز در انتخاب شوهر مخیر گذاشته شد، لذا امام حسن را به همسری برگزید. /پایان متن طبری./

※

شاخ و برگهای جالب در: مناقب ۴۸/۴ - ۴۹. همین متن را مقایسه کنید با متن مجلسی در بحار ۱۵/۴۶، ۱۶، اختلاف در متن و الفاظ و این نشان می‌دهد که متون مختلفی از این روایت در دست بوده است. نمونه: علی گفت: نامت چیست؟ گفت: شاه زنان دختر کسری، علی گفت: تو شهربانویه هستی و خواهرت مروارید دختر کسری. گفت: آریه. + مقایسه کنید: ابن شهر آشوب / مناقب ۴۸/۴، ۴۹. و بالاخره توجیه و تحلیل شگفت و... آن را در آخرین اثر معاصر: عبدالرزاق الموسوی المقرّم / الامام زین العابدین ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱.

که از شگفتی، سرشار است!

### ۳- فزاهای ۱، ۲، ۳، در روایت راوندی:

روایت راوندی، روایت صفار است. دخل و تصرف و ادامه هنرمندانۀ آن از کارهای بعدی شعوبیه می‌باشد. این روایت در نسخه چاپی موجود خرائج نیست و بناچار از بحار ۱۰/۴۶، ۱۱ نقل می‌شود. علت این است که این گونه روایات پس از ساخت و انتشار در میان عوام، در متون شیعی و... جاسازی می‌شده، لذا در برخی نسخه‌های خطی که احتمالاً در دسترس نبوده جا نیافته است. شعوبیه در انتشار

روایات خود شرایط، حال و هوای مردم و منطقه را در نظر داشته‌اند [ذ.ک: بخش سوم]:

وقتی دختر یزدگرد بن شهریار آخرین حلقه و خاتمه پادشاهان ایران بر عمر وارد شد و داخل مدینه گردید، دختران مدینه به تماشای او صف کشیدند، مجلس از پرتو چهره‌اش نورانی شد، عمر را که دید گفت: آه! بیروز باد هرمز.

عمر خشمناک شد و گفت: این کافره مرا دشنام داد و به او حمله کرد. امام علی به عمر گفت: با تو نیست، بلکه انکار چیزی است که تو نمی‌دانی. عمر دستور داد تا منادی ندای فروش زند.

امام علی گفت: جایز نیست فروش دختران شاهان، اگر چه کافر باشند، بگذار تا مردی از مسلمانان را برگزیند و ازدواج کند، مهریه او را از سهم شوهرش در بیت المال قرار بده.

عمر گفت: این کار را می‌کنم. وی را آزاد گذاشت که مردی را اختیار کند. دختر یزدگرد گردید و گردید تا که دست بر شانه حسین گذاشت.

امام علی به زبان پارسی گفت: چه نام داری ای کنیزک؟

راوی ترجمه می‌کند به عربی یعنی: (ما اسمک یا صبیّه).

دختر یزدگرد گفت: جهان شاه.

امام علی به عربی گفت: بلکه شهربانویه.

دختر یزدگرد گفت: آن خواهرم هست.

امام علی به فارسی گفت: راست گفتی.

راوی ترجمه می‌کند یعنی: (صدقّت).

سپس امام علی رو کرد به امام حسین و فرمود: خوب نگهش دار و با وی نیکی کن که بزودی برایت فرزندی بزاید که پس از تو بهترین مردم زمانش بر روی زمین باشد، و او مادر اوصیاء و ذریه طیبه است.



او علی بن الحسین زین العابدین را زائید. روایت شده که او پس از زایمان مرد. اما اینکه چرا حسین را برگزید: زیرا او حضرت فاطمه را در خواب دید و قبل از اینکه بدست سپاه مسلمانان بیتفد بدست آن حضرت اسلام آورد.

او داستان را چنین نقل کرده است که: قبل از ورود سپاه مسلمانان به مدائن، شبی در خواب دیدم که گوئی محمد رسول خدا با حسین بن علی وارد خانه ما شدند و نشستند و مرا برای حسین خواستگاری و عقد نمود. چون صبح شد. این خواب در قلب من اثر عمیق گذاشت و تمام فکرم را بخود مشغول داشت تا که در شب بعد فاطمه دختر محمد (ص) را در خواب دیدم که نزد من آمد و اسلام را بر من عرضه داشت و اسلام آوردم. سپس فاطمه گفت: غلبه با مسلمانان است و تو بزودی در حالی که سالم هستی و هیچ دست نامحرمی به تو نمی رسد به فرزندم حسین می رسی. او گفت: از همان لحظه ای که از مدائن خارج شدم تا به مدینه رسیدم دست هیچ انسانی مرا لمس نکرد.  
/ پایان متن راوندی /

✱

### ترفندها و ابتکارات شعوبیه در تثبیت افسانه:

هنرمندان شعوبیه نشان داده اند که در کار خود بسیار ماهر و متخصص بوده اند. آنان در تثبیت این افسانه تمام جوانب را در نظر داشته اند تا هیچ گونه شکمی مبنی بر ساختگی بودن افسانه، در اذهان ایجاد نشود.

هنرمندان ماهر شعوبی با تکیه بر هدف سیاسی ساخت افسانه و ایجاد اختلاف در اسناد، متن، موضوع، زمان و مکان و دست اندرکاران افسانه، سعی کرده اند تا احتمال هر گونه تبانی و توطئه را از بین برده باشند.

روایت «صدوق» در «عیون» (۲/۱۲۸ + بحار ۸/۴۶، ۹، ۱۰) و روایت «مفید» در

«ارشاد» (۱۳۸/۲) نمونه این ترفند است.

این دو روایت، به لحاظ سند، متن، موضوع، مکان، زمان و دست اندرکاران افسانه با یکدیگر اختلاف دارید. و باز این دو روایت در تمام ابعاد با روایت صفار کلینی، طبری، راوندی در اختلاف هستند. و این مبین نبوغ و هوشیاری شعوبیه است. ترفندی که در طول تاریخ نقل، بسیاری را فریب داده و به هنگام بررسی، افسانه را حقیقت جلوه داده است. مرحوم علامه مجلسی (اعلی الله مقامه) از جمله کسانی است که در دام این ترفند افتاده و سعی می‌کند تا تناقض زمانی مکانی دو روایت مذکور را تبیین و حل کند!! [ن.ک: مجلسی / بحار ۹/۴۶، ۱۰]

۱- روایت صدوق / عیون ۱۲۸/۲ + بحار ۸/۴۶، ۹:

حدثنا الحاكم ابو علي الحسين بن محمد البيهقي قال: حدثني محمد بن عيسى الصولي. قال: حدثنا عون بن محمد الكندي. قال: حدثنا سهل بن القاسم النوشجاني. قال: قال لي الرضا (ع) بخراسان: ان بيننا وبينكم نسا. قلت: و ما هو ايها الامير؟ قال: ان عبدالله بن عامر بن كريز لما افتتح خراسان اصاب ابنتين ليزجرد بن شهريار ملك الاعاجم فبعث بهما الي عثمان بن عفان فوهب احديهما للحسن و الاخرى للحسين. فماتتا عندهما نفساوين. و كانت صاحبة الحسين نفست بعلي بن الحسين... [اسناد روایت صدوق. ن.ک: نگاهی به اسناد افسانه].

۲- روایت مفید / ارشاد ۱۳۸/۲: ... و امه شاه زنان بنت یزدجرد بن شهريار بن کسری. و يقال: اسمها كان شهربانويه، و كان امير المؤمنين (ع) ولي حريث بن جابر الحنفي جانبا من المشرق، فبعث اليه ابنتي يزدجرد بن شهريار بن كسري، فنحل ابنه الحسين شاه زنان منهما فاولدها زين العابدين، و نحل الاخرى محمد بن ابي بكر فولدت له القاسم بن محمد بن ابي بكر. فهما ابنا خالة.

ملاحظه می‌شود که در این دو روایت بظاهر متغایر که هنرمندانه ساخته شده، هدف اساسی سیاسی شعوبیه می‌درخشد: دختر یزدگرد سوم آخرین پادشاه

ساسانی با امام حسین بن علی ازدواج کرده و امام سجاد علی بن الحسین متولد شده، و این مایه و محور کلیه روایات شعوبیه در منابع شیعی و سنی است. شگفتی هنر شعوبیه در مونتاز الفاظ، قطعات و کلمات تاریخی در ساخت و اسکلت داستان است. انتخاب زمان و مکان و دست‌اندرکاران مناسب و نمودهای برجسته برای افسانه، از ابتکارات بی‌سابقه جعل در تاریخ سیاسی اسلام و ایران بشمار می‌رود:

۱- انتخاب مقطع زمانی اشغال ایران در دوره عمر بن خطاب و اسارت قطعی تعدادی زن و دختر ایرانی و کنیزان اهدائی به دربار کسری در مدائن [ن.ک: بلاذری / فتوح ۲۶۳، + ابو یوسف / خراج ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶]

۲- انتخاب مقطع زمانی اشغال خراسان در دوره عثمان و امویان و اسارت تعدادی زن و دختر ایرانی و یک یا دو دختر از اعقاب خاندان ساسانی. [ن.ک: مسکویه / تجارب ۲/۳۳۵، ۳۳۴ + مختصر الدول ۱۱۸، ۱۱۹]

۳- استفاده از کلمات، معنا و مفهوم گفتگوهای امام علی با عمر بن خطاب در برخورد با اسرای ایرانی [ن.ک: سلیم ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰] و استخدام حذیفه بن یمانی عَبَسِي از اصحاب و خواص مشهور و شناخته شده امام علی در نقطه اوج داستان به هنگام عقد. [ن.ک: حذیفه بن یمانی در: طوسی / رجال ۳۷ از اصحاب و خواص امام علی] و حریث بن جابر حنفی که در دوره حکومت آن حضرت مأموریتی در ایران داشت. [ن.ک: حریث بن جابر حنفی: طوسی / رجال ۳۹].

۴- استفاده از کلمات پارسی دری ساسانی اسرای ارشد ایرانی در مدینه به هنگام برخورد با عمر بن خطاب. جمله معروف: آه! بیروز باذا هرمز.

۵- استفاده از کلمات و جملات فارسی دری ساسانی در متن مکالمه دختر

موهوم یزدگرد سوم، برای طبیعی نشان دادن واقعه، چرا که دختر یزدگرد از راه رسیده و عربی نمی‌داند و باید به فارسی ذری ساسانی صحبت کند.

۶- استفاده از دست‌اندرکاران مشهور و فعال اشغال ایران، چون عبدالله بن عامر بن کریز بن ربیع که مناطق وسیعی از خراسان بزرگ را در دوره عثمان اشغال کرد [ذ.ک: ابن سعد / طبقات ۴/۵، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹ + بلادزی / فتوح ۳۹۴]

خلاصه اینکه هیچ یک از قطعات اصلی و فرعی داستان در روایات اولیه شعوبیه [مشخصاً: روایت صفار] که محور افسانه را می‌سازند، جعلی و بی سابقه در متون تاریخ عصر اول اسلام و ایران نیست.

اما سازندگان روایات بعدی (مخصوصاً: روایت طبری و راوندی) که پیداست محصول قرن پنجم و ششم هجری است، ناشیگریهائی کرده‌اند:

### کلیشه‌های پارسی جاسازی شده در روایات افسانه:

در روایت صفار که نخستین روایت شعوبی موجود در متون شیعی است، کلیشه پارسی ذری ساسانی: «اه! بیروج بادا هرمز» [در کافی: اوف! بیروج باذا هرمز، در خرائج: آه! بیروز باذا هومز]. تا حدودی حساب شده جاسازی شده و به لحاظ سبک و زبان‌شناسی، زیاد شک‌آفرین نیست، زیرا این کلیشه با تغییراتی از گفتگوهای اسرای ایرانی مدینه گرفته شده است. [ذ.ک: بهار / سبک شناسی ۲۱۱/۱].

و اما کلیشه‌های فارسی روایات شعوبی در طبری و راوندی:

الف: روایت طبری / قرن پنجم / دلائل الامامه ۸۱، ۸۲. چاپ نجف:

امام علی به فارسی گفت: «نه، شاه زنان نیست مگر دختر محمد» [مقایسه کنید: بحار ۱۵/۴۶، ۱۶]. دقت کنید که راوی به اصطلاح دقت در رعایت امانت لفظ کرده و لذا حضرت علی که عرب است «مگر» را «مگر» تلفظ می‌کند!

این جمله فارسی کوتاه، متعلق به سبک و ادبیات فارسی قرن چهارم و پنجم به

بعد است. [ز.ک: بهار / سبک شناسی ۱/۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹: نثر ساسانی]. «مگر» حرف استثنای فارسی دَری قرن چهارم و پنجم هجری و ادوار بعد است و در عهد ساسانی حرف استثناء، جُذ و جُذاک بوده است که هنوز در جنوب خراسان / بیرجند و حومه / حرف استثنای «جُذ» رایج است. و نیز حرف نفی و نهی در فارسی ساسانی «نی و مه» بوده است، لذا حرف نفی «نه» مربوط به فارسی دَری قرن چهارم و پنجم و ادوار بعد است. و حرف نفی «نی» به «فعل» در نمی آمده است؛ بنابراین «نیست» از نثر فارسی دری قرن چهارم و پنجم هجری می باشد. [ز.ک: مقایسه متون نثر پهلوی، ساسانی، فارسی دری تا قرن پنجم و ششم هجری: مقاله احمد تفضلی در: یادنامه ژان دوماناس ایران شناس فرانسوی / به انگلیسی / چاپ بنیاد فرهنگ ایران ۱۹۷۴ / ص ۳۴۹-۳۳۷]

\*

ب: روایت راوندی / قرن ششم / خرائج، مندرج در بحار ۴۶/۱۰، ۱۱:  
امام علی به فارسی گفت: «چه نام داری ای کینیزک» قالت: جهان شاه.  
حضرت علی گفت: بل شهر بانویه، قالت: تلک اختی.  
حضرت به فارسی گفت: «راست گفتم».

شعوبیه روشن نساختند که چرا حضرت به فارسی حرف می زند و دختر موهوم یزدگرد سوم به عربی!! آیا منظور شرافت و قداست بخشیدن به زبان فارسی است؟ یا اینکه حضرت ذاتاً عجم و فارس بوده است!؟

این دو جمله فارسی دَری سره متعلق به ادبیات قرون چهارم، پنجم و ششم است: ز.ک: غزالی (۵۰۵-۴۵۰ هـ) / کیمیای سعادت. چاپ چهارم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۸ ش. جلد دوم: ص ۳۳۲: حرف استفهام (چه): چه کنی؟ ص ۳۶: چه عوض است، ص ۳۷۶: چه گرد کنیم از مال؟ ص ۳۸۶: با تو چه کرد؟ ص ۳۹۲: حرف ندای (أئی): خدای تعالی گوید: ای فریشتگان!  
ص ۳۳۸: راست گوئی، ص ۳۳۷: گفت: راست می گوئی. ص ۳۷۷: چه فایده بود؟

ص ۴۱۵: کاف تصغیر (کنیزک): کنیزکی بود عمر عبدالعزیز را...

ص ۴۱۶: کنیزک فریاد می کرد. کنیزک بانگ می کرد.

۵۰۰: فعل (داری): «باک نمی داری، فردا طاقت رنج دوزخ و ... چون داری؟»

ص ۴۷۰: «آن یکی دیگر را گفت: بنویس! نام غازیان».

سبک ترکیب عربی - فارسی مکالمه: ص ۵۲۵: «... رسول (ص) یک روز پرسید

از جبرئیل که زوال بکردند؟ گفت: لا تَعْم، نه آری، گفت: این چه بود؟»

«کنیز» یک واژه پهلوی است، اما استعمال، نوع ترکیب و ساخت آن در جمله مذکور، مربوط است به فارسی دری قرون چهارم و پنجم و ششم هجری چراکه کاف تصغیر در «کنیزک» (یعنی: دخترک) متعلق به نثر فارسی دری قرون یاد شده می باشد و در زبان فارسی دوره ساسانی برای تصغیر بکار نمی رفته است [ذ.ک: بهار ۳۰۱/۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴].

«شهربانو» در اصل پهلوی آن «شتر پوانوک» یعنی «ملکه» و «صاحب مملکت» که اصولاً بار سیاسی و رسمی - تشریفاتی داشته، و اسم خاص قرار نمی گرفته است [ذ.ک: بهار ۳۰۳/۱، ۳۰۴]. ولی از آنجا که قرار بوده دختر یزدگرد دارای مقام ممتاز سیاسی نیز باشد، بکار رفته است. زبان رسمی کشور پهناور شاهنشاهی و زبان خاندان سلطنتی ساسانی زبان فارسی دری بوده که مشتقات پهلوی - اشکانی زیادی در آن راه داشته است [ذ.ک: خانلری / زبان شناسی ۷۰، ۷۱] لذا باید مکالمات منطبق با زبان آن دوره باشد. انتخاب نام شهربانو، جهان شاه، شاه زنان برای قهرمان افسانه مبین اهدافی است: «شهربانو» می رساند که قهرمان، شاهزاده / اتصال به مبداء خون و فرّه ایزدی بی واسطه / و دارای مقام و موقعیت سیاسی ممتاز بوده است. «شاه زنان» و «جهان شاه» و «جهان بانو» در فرهنگ سیاسی - سلطنتی ساسانیان بکار نمی رفته [ذ.ک: بهار ۳۹۴/۱، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۱] و سازندگان و راضعان نام، سعی کرده اند مترادف آن را که در ضمن با «سَيِّدَةُ النِّسَاءِ» و «سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» در فرهنگ عقیدتی اسلام برابری کند بسازند. [ذ.ک: صفحات بعد: روایات شعوبیه خراسان. روایت صدوق].

### بررسی روایات شعوبیه خراسان:

تاریخ نشان می‌دهد که مرکز ثقل فعالیت‌های فرهنگی - سیاسی - تبلیغاتی شعوبیه از آغاز تا انجام در خراسان بزرگ بوده است. و می‌دانیم که نهضت اسلام منهای عرب در خراسان شکل گرفت و از خراسان آغاز شد و تمام نیروی سیاسی - فرهنگی نظامی آن از خراسان به حرکت درآمد و آن قیام عمومی و فراگیر را باعث شد و به خلافت عربی امویان پایان داد [ن.ک: از مترجم / حکومت امویان و نهضت مقاومت ملی ایران در خراسان، آماده چاپ]، بنابراین روایات شعوبیه خراسان بسیار قابل توجه است.

۱- در روایت صدوق، مندرج در: ابن شهر آشوب / مناقب ۴/۱۷۶ + بحار ۱۳/۴۶ آمده است که: «و امه شهریانویه بنت یزدجرد بن شهریار بن الکسری و یسمونها ایضاً بشاه زنان و جهان بانویه و سلافه و خوله». چنین تدبیر و ترفندی برای پایان دادن به «قیل» و «یقال» های منابع شیعیان و سنیان است: قرار دادن اسامی ایرانی دختر موهوم یزدگرد سوم قهرمان افسانه، در کنار اسامی عربی متهم به واقع و واقعیت، تلاشی است برای یکدست و یک جهت کردن روایات گوناگون که: «مادر امام سجاد شهربانو دختر یزدگرد سوم است، همو که او را شاه زنان و جهان بانو و سلامه و خوله و... نیز می‌گویند!» و حقا که این ترفند ظریفی است. در ادامه همین روایت شعوبیه خراسان آمده است: «و قالوا: هی شاه زنان بنت شیرویه بن کسری ابرویز» و این ترفند از همان موارد ایجاد اختلاف در موضوع، برای طبیعی نشان دادن افسانه است. و بعد آمده است که: «و یقال: هی برة بنت النوشجان» (و گفته می‌شود: او برة دختر نوشجان است). «نوشجان» یا «نوشنجان» از ایالات پهناور ماوراء سیحون خراسان بزرگ دوره ساسانی است که ولایت مرزی شاهنشاهی ایران با امپراطوری چین بود. در جغرافیای طبیعی - تاریخی ایران باستان از نوشنجان علیاً و سُفلی یاد شده است [ن.ک: لُسترنج ۵۲۰، ۵۲۱: «نوشنجان علیا»، که گویا «ختن» باشد]. خاندان نوشجانی از خاندانهای کهن و بزرگ فتودال ایرانی است که در شاهنشاهی ساسانی نقش سیاسی - نظامی مهمی داشته است. تاریخ، نشانه‌ای از پیشینه سیاسی

این خاندان در ایران ساسانی بدست می‌دهد که به همین نام نوشجان شناخته می‌شود: در دوره انوشیروان ساسانی «نوشجان» حاکم ویژه شاهنشاه در یمن (تحت الحمایه ایران) بوده است. پیشینه سیاسی خاندان نوشجانی در آن مقطع از تاریخ ایران باستان از و هرز آغاز می‌شود: انوشیروان و «هرز» را بر «یمن» در «صنعا» گماشت. او حاکم شاه بود تا بمرد. پس از او پسرش نوشجان جای وی را گرفت و حاکم شاه بود تا بمرد، پس از او باذان بن ساسان به حکومت یمن گماشته شد [ز.ک: مسعودی / مروج / چاپ ممتاز ۶۲/۲].

به نظر می‌رسد و «هرز» فرمانده ساسانی بوده که با «سیف بن ذی یزن جَمیری» بر یمن غلبه کرد و آن سرزمین را تحت الحمایه ایران قرار داد. هیبت و صلابت سیاسی خاندان نوشجان در شعر پان عربیسم اموی (شعر اصمعی) خود را نشان داده است [ز.ک: جاحظ / رسائل چاپ محمد هارون ۲۰۱/۱] و نیز رابطه ویژه این خاندان با دربار ساسانی مشهود است [ز.ک: جاحظ / رسائل ۲۹۰/۲ / ابن هشام / سیره ۴۳/۱، ۴۴، ۴۵].

چنین پیداست که این خاندان در دوره ایران پس از اسلام نیز موقعیت سیاسی - اشرافی - فتودالی خود را حفظ کرده است: گزارش ابوالفرج اصفهانی نشان می‌دهد که خاندان نوشجانی در دوره امویان و عباسیان و ارث ضیاع و عقار فتودالی باستانی و مفاخر سیاسی - طبقاتی خود بوده‌اند. اخلاف این خاندان بر خرابه‌های قصور اجداد و آباء خویش اشک حسرت می‌ریخته‌اند. «محمد بن بشیر» شاعر دورگه عرب در حضور فرزندان نوشجانی در «جعفریه» حومه «بغداد» در باغ معروف نوشجانی بر خرابه قصر مشهور باستانی این خاندان مرثیه‌ای می‌سراید: أَلَا يَا قَصْرُ، قَصْرُ النَّوْشَجَانِي...، راوی می‌گوید: و كان ذلك القصر، مِنْ الْقُصُورِ الْمَوْصُوفَةِ بِالْحُسْنِ ... [ز.ک: آغانی / چاپ بولاق ۱۳۶/۱۲]. همین منبع حاکی است که خاندان نوشجانی در بغداد موقعیت اشرافی - طبقاتی ایرانی خود را کاملاً حفظ کرده بودند [همان ۱۳۰/۳] «احمد بن سهل نوشجانی» با «معتضد عباسی» رقابتی شگفت داشته است: «احمد بن ابی علا» شاعر شهوانی عرب متمایل به شعوبیه در محضر خلیفه از شراب ایرانی شاهانه با الفاظ نمکین پارسی یاد می‌کند:



عَلَّانِي و اسقیانی  
 من شراب الشیخ کسری  
 من شراب اصفهانی  
 او شراب القیروانی  
 و بشعری غنیانی

[ز.ک: همان ۸/۸۸، ۳/۱۳۰]. خاندان نوشجانی در بغداد، دربار و دربان داشته‌اند و با وقت قبلی اشراف عرب را به حضور می‌پذیرفته‌اند. رابطهٔ مرموز این خاندان با شعرای شعوبیه و شعرای پان عربیسم مشهود است. به نظر می‌رسد آنان شعرای هجوسرای مخالف خود را با «موز» مسموم می‌ساخته‌اند [ز.ک: همان ۳/۱۳۰]. خاندان نوشجانی در ردیف خاندانهای حکومتگر ایرانی دستگاه خلافت عباسی و از همدستان خاندانی ایرانی «بنوسهل» در قرن سوم هجری در تشکیلات سیاسی - نظامی هارون و مأمون عباسی بوده است. سهل بن قاسم نوشجانی کسی است که روایات شعوبیهٔ خراسان را نقل می‌کند. جملهٔ معترضهٔ: یقال: هی برة بنت النوشجان ریشه در پیشینهٔ سیاسی - تاریخی و موقعیت برجسته و ممتاز آن زمان این خاندان دارد. قرائن نشان می‌دهد که سهل بن قاسم نوشجانی در مقطع توطئه سیاسی عربی - ایرانی - ولایت عهدی امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در خراسان فعال بوده است. [ز.ک: بررسی اسناد افسانه].

و بعد مرحوم صدوق که تحت تاثیر روایات شعوبیه (به دلیل کثرت و شهرت نقل) است می‌فرماید: «والصَّحیح هو الأوَّل» یعنی: خیر! مادر امام سجّاد همان شهربانو دختر یزدگرد سوم است و بعد ادامه می‌دهد: وکان امیرالمؤمنین (ع) سمّاهَا مریم، و یقال: سمّاهَا فاطمة، وکانت تُدعی بسیدة النساء [مقایسه کنید: صفحات گذشته؛ بررسی واژه شهربانو و مترادفات فارسی - عربی آن]. این قطعه مبین گرایش شعوبیه افراطی خراسان به روایات اولیهٔ ناسیونالیستهای ایرانی می‌باشد [ز.ک: بررسی روایت صفار، صفحات گذشته].

۲- در روایت صدوق / عیون ۲/۱۲۸ + بحار ۴۶/۸، ۹ / آمده است که:

سهل بن قاسم نوشجانی گفت: «قَالَ لِي الرَّضَا (ع) بِخِرَاسَانَ: إِنَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ نَسَبٌ. قُلْتُ: وَ مَا هُوَ أَيُّهَا الْأَمِيرُ؟! قَالَ: إِنَّ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غَامِرِ بْنِ كُرَيْزٍ لَمَّا افْتَتَحَ خُرَاسَانَ، اصَابَ

إِنْتَيْنِ لِيَزُوجِرِدَ بِنَ شَهْرِيَارِ مَلِكِ الْاَعَاجِمِ، فَبَعَثَ بِهِمَا إِلَى عُثْمَانَ بْنِ عَفَانَ، فَوَهَبَ أَحَدَهُمَا لِلْحَسَنِ وَالْآخَرَى لِلْحُسَيْنِ...» این ترفند نیز برای ایجاد اختلاف در زمان و مکان اسارت قهرمان افسانه و دست اندرکاران اسارت و طبیعی نشان دادن آن بکار رفته است. این روایت را مقایسه کنید با روایت مفید در ارشاد ۱۳۸/۲:

۱- اختلاف در زمان: } روایت صدوق: دوره خلافت عثمان.  
روایت مفید: دوره خلافت امام علی (ع).

۲- اختلاف در مکان: } روایت صدوق: خراسان.  
روایت مفید: شرق (?)

۳- اختلاف در دست اندرکاران اسارت: } روایت صدوق: عبدالله بن عامر  
روایت مفید: حرith بن جابر

۴- اختلاف در ازدواج دختر دوم یزدگرد سوم: } صدوق: با امام حسن بن علی  
مفید: با محمد بن ابی بکر.

۵- اتحاد و تکیه و تأکید بر هدف اصلی در هر دو روایت، و این دو روایت با کلیه روایات شعوبیه خراسان، مازندران، عراق، ایران مرکزی، و آن: ازدواج شهربانو دختر یزدگرد سوم با امام حسین بن علی که علی بن الحسین نتیجه و ثمره این ازدواج است و بقیه امامان هم از همین نسل می باشند. نتیجه سیاسی - تاریخی آن معلوم است.

در ادامه همین روایات آمده است: «فَمَا تَنَا عِنْدَهُمَا نَفْسَاوَيْنِ وَ كَانَتْ صَاحِبَةَ الْحُسَيْنِ نَفْسَتْ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ» در اینجا، شعوبیه صلاح می دانسته تا قهرمان افسانه را پس از حصول مطلوب بکشد تا تعقیب او در تاریخ ممکن نباشد و به اذهان

آرامش بخشید.<sup>۱</sup> اما اخلاف آنان مرگ قهرمان را شرافتمندانه و یاد او را جاودانه کرده‌اند تا نه تنها یاد او برای همیشه در اعماق قلبها و ایمانها جاودانه باشد که آرامگاه او زیارتگاه مشتاقان و ارادتمندان باشد: خاورشناسان بر اساس کار همین اخلاف شعوبیه، شهر بانو را در سال ۶۰ هجری در ایران می‌بینند که نماینده ویژه امام حسین در ایران است و آمده تا با کمک اشرافیت ایرانی، نیرو بسیج کند و با تعدادی از اشراف جلسه مشورتی داشته تا پیرامون سرنوشت امام حسین که داماد ایرانیان است تصمیم بگیرند [ن.ک: فرمایشات مرحوم ذبیح الله منصوری از زبان فردی به نام کورت فریشلر (?)] و مارسین در: امام حسین و ایران. چاپ ۱۳۵۷ تهران. انتشارات جاویدان].

مرگ قهرمان افسانه شایعه گسترده و عامی بود که در دوره آل بویه قوت و شدت گرفت و همان گونه که اساس این افسانه در حوزه‌های علمی و عامیانه تشیع امامیه تثبیت و قطعی گردید و در برخی مصادر رسمی (کلینی، صدوق، مفید) راه یافت و کلیه شعائر شیعی با عقاید و آراء شعوبی رسمیت یافت [ن.ک: اجرای اولیه مراسم عاشورا در سال ۳۵۴ ه و شتربازی و سیاه بازی ایرانی! در: از مترجم: مبانی عقیدتی - تاریخی انقلاب ایران، جلد اول؛ سیر تاریخی مراسم شیعی]. تلاش برای ساختن سند تاریخی افسانه آغاز شد: آرامگاه شهربانو آخرین ترفندی بود که شعوبیه بکار برد: در میان عوام و خواص شیعه ایران که مرکز حماسی آن در آن دوران قم و ری و بغداد بود، شایع شد که: بی بی شهربانو پس از شهادت امام حسین (ع) به ایران گریخت و به ری آمد و در آنجا درگذشت و در نزدیکی آن شهر بخاک سپرده شد. بقعه حضرت بی بی شهربانو با سنگ لوحی از قرن چهارم هجری در کوهستان شرق ری معروف به کوه بی بی شهربانو پدیدار است. «این بنا نمونه‌ای است از معماری عهد آل بویه و سلجوقیان، و تاریخ ساخت صندوق منبت‌کاری آن، سال ۸۸۸ هجری قمری را

۱- ن.ک: مناقب ۱۰۹/۴: شهربانو در روز عاشورا در کنار حسین است، ولی مادر علی اکبر می‌باشد. بعد وقتی یزیدیان به حرم امام حمله می‌کنند و زنان به اسارت گرفته می‌شوند. شهربانو خودش را در فرات می‌اندازد و غرق می‌شود ص ۱۱۲.

نشان می دهد، درب مثبت کاری شده آن، کار عهد صفوی است و الحاقاتی از هنر دوره قاجاریه دارد» [ذ.ک: مشکور / ساسانیان، ۱۲۸۹/۲، ۱۲۹۰. به نقل از: سعید نفیسی / تاریخ اجتماعی ایران از ساسانیان تا امویان]. نکته قابل توجه حک روایات اولیه شعوبیه (روایت صفار و طبری) مبنی بر گفتگوی امام علی و شهربانو بر در و دیوار و آثار چوبی و سنگی آرامگاه بی بی شهربانو است که گویا از بین رفته است [ذ.ک: همان].

### ماتم شهربانو

از دیرباز در ایران و مخصوصاً خراسان به هنگام ماه محرم و بخصوص روز عاشورا رایج و شایع بوده است. نگارنده که خود بارها و بارها شاهد این ماتم بوده و در آن شرکت کرده بیاد دارد که در یکی از روستاهای حومه شهرستان بیرجند در جنوب خراسان، که پیشینه تاریخی بس دور و درازی دارد، در هر روز عاشورا، ساعاتی از صبح گذشته، مردم ساده، صادق و صمیمی و معتقد آن روستا با علم‌ها (= تیره‌های چوبی بلند سه متری که بر سر آنها سمبل آهنی یا برنجی کف دست بریده‌ای از میج قرار دارد و انبوهی پارچه‌های رنگارنگ که مردم نذر کرده‌اند بر آنها آویخته و بسته‌اند) و با خلوص و آبهت و عظمت خاصی از مسجد روستا راهی قبرستان گبرها که یادگار ادوار باستانی این روستا است، می شوند (و معتقدند که اگر نروند قنات روستا طعمه سیل می شود، و این را تجربه کرده‌اند) در آنجا مدتی توقف کرده فاتحه می خوانند و در برگشتن از قبرستان که مصادف است با ظهر عاشورا، این نوحه شگفت و پر از رمز و راز را با آهنگی غم انگیز اما غرور آفرین می خوانند؛ نوحه شهربانو:

عزم میدان می‌کنم، سینه بریان می‌کنم.

الشَّهْرَبَانُو الْوَدَاعِ، الشَّهْرَبَانُو الْوَدَاعِ.

می‌سپارم طفلگان با تو و من میروم،

یا بیایم یا نیایم، الشَّهْرَبَانُو الْوَدَاعِ،

می‌روم با چشم گریان، بدل داغ شما  
 یک تن و تنها به میدان، الشَّهْرَبَانُو الْوَدَاعِ.  
 نور چشم من کجائید؛ شاه زین العابدین،  
 تاکنم او را وصیت الشَّهْرَبَانُو الْوَدَاعِ.  
 چون شود بیمار، زین العابدین. فرزند من،  
 کو طبیبش این زمان، ای شهربانو الوداع.  
 چون ببیند حال من یکبارگی نالان شود،  
 مهربانی کن تو او را شهربانو الوداع  
 گشت گریان شاه نزد اهل بیت خویشتن،  
 گفت با او چند گوئی شهربانو، الوداع.  
 در جوابش گفت مظلوم شهید کربلا  
 کی انیس جان شیرین، شهربانو الوداع  
 یک طرف داغ علی اکبر بود بر جان من  
 یادگار جدّ من ای شهربانو الوداع  
 گریه از بَهِرِ عَلٰی اصغر بود داغِ دلم  
 تیر بر حلقش زدند ای شهربانو الوداع  
 دیده‌ام من قاسم داماد را یاران شهید  
 مادرش گریان شده ای شهربانو الوداع  
 دختران اهل بیت من خدا یار شما  
 میروم این دم به میدان شهربانو الوداع.  
 اسب من غلتیده در خون خواهد آمد نزد تو  
 این نشان کشتنم ای شهربانو الوداع.  
 خیمه‌ام را سرنگون سازند این سنگین دلان،  
 صبر کن اینها چه بینی، شهربانو الوداع

ای سکینه غم مخور باشد خدا یار شما  
می‌سپارم این عزیزان، شهربانو الوداع  
خواهرم زینب چه شد تا من ببینم روی او  
من چه سازم از غمش، ای شهربانو الوداع  
چون ببیند نعش من اندر زمین کربلا،  
صبر کن اینها چه بینی، شهربانو الوداع.  
الوداع ای دوستان رفتیم از دارفنا،  
مونس جانِ شما شد شهربانو، الوداع.

[در تابستان ۶۸ که به آن روستا رفتم، این نوحه را از روی نسخه خطی بیاز / دفترچه / نوحه متعلق به آقای محمد محمدی مراد با رعایت امانت برگرفتم].

این نوحه بسیار کهن که می‌تواند یادگار عهد آل بویه (و یا حداقل صفویه) باشد، هماهنگی زیادی با روایات شعوبیه دارد. در این نوحه، همه کاره امام حسین (ع) شهربانو است: وکیل و وصی و سرپرست بچه‌ها و... مبنای روایتی-تاریخی این نوحه را در یک متن شیعی قرن پنجم و ششم هجری می‌توان دید: در این منبع آمده است که: شهربانو مادر علی اکبر شهید (نیز؟) بوده است، و تا آخرین لحظه در صحنه حضور دارد. پس از حمله یزیدیان به حرم امام و اسارت همه زنان، شهربانو خودش را در فرات انداخته و غرق می‌کند [ز. ک: ابن شهر آشوب / مناقب ۱۰۹/۴، ۱۱۲]. مرحوم «مقرّم» از طرفداران معاصر روایات شعوبیه با تکیه بر همین روایت مورد بحث اصرار دارد که شهربانو پس از زایمان علی بن الحسین (ع) در گذشته است [ز. ک: مقرّم / الامام زین العابدین ۱۹، ۲۰].

✱

ادامه روایت صدوق، با رمز و راز بسیار به مسئله‌ای خطیر و حسّاس اشاره دارد: «... فکفل علیا(ع) بعض أمّهات وُلدایبیه فنشاء و هو لا يعرف أمّاً غیرها، ثم علم انها مولاته، فکان الناس یسمونها أمّه و زعموا انه زوج أمّه و معاذ الله، انما زوج هذه

علی ما ذکرناه، وکان سبب ذلك: انه واقَعَ بعض نساءه ثم خرج یغتسل، فلقیته أمُّه هذه، فقال لها: إنَّ كان فی نفسک من هذا الامر شیئی فاتَّقی الله، وأَعلمیني؟ فقالت: نعم. فزوَّجها، فقال الناس: زوَّج علی بن الحسین (ع) أمُّه. وقال لی عَوْن: قال لی سهل بن القاسم النوشجانی: ما بقی طالبي عندنا الاکتب عنی هذا الحدیث عن الرضا(ع)» نگارنده معتقد است که این قطعه از روایت شعوبیه، مهارت، نبوغ و جسارت بی نظیری را در خود دارد و براستی اعجاب انگیز است!

#### تحلیل قطعه مذکور:

در نبرد تاریخی و طولانی پان عربیسم و پان ایرانیسم، اعراب در پاسخ طعنه‌های تند و گزنده ایرانیان مبنی بر اینکه: «تازیان دخترگش، زن‌گش بودند و دختران را زنده بگور می‌کردند و دهها زن و دختر را با یک شتر سرخ مو عوض می‌نمودند و...» می‌گفتند: «ما می‌کشتیم و می‌فروختیم چون به آنها احتیاج نداشتیم و شما نگه می‌داشتید چون به آنها احتیاج داشتید» و این اشاره به ازدواج ایرانیان با محارم بود [ز.ک: بخش ۲ و ۳]. و این نیز طعنه‌گزنده و دردناکی بود که با اخلاق عُرف و شرع در تضاد بود و ایرانیان را در نگاه ملل و اقوام دیگر، سخت تحقیر می‌کرد. واقعیت این است که ایرانیان هرگز چنین آلودگی‌هایی نداشته‌اند و اسناد تاریخ باستانی بر این حقیقت اخلاقی شاهد است. بلکه گفته می‌شود دو یا سه پادشاه باستانی ایران برای حفظ تاج و تخت و اصالت خون و نژاد با دختر یا خواهر خود ازدواج کرده‌اند: کمبوجیه دوم با خواهرش آتوسا، داریوش دوم با خواهرش پاریساتیدا، اردشیر دوم با خواهرانش آتوسا و آمستریدا [ز.ک: بخش ۲ و ۳]. لازم است بدانیم که بر خلاف پندار عامیانه برخی، آئین زرتشت حرمت نکاح محارم را تصریح و تاکید کرده و آن را از پلیدیهای اهریمنی می‌شناسد [ز.ک: اوستا، چاپ پورداد، دفتر یکم، کتاب اول: گاتاها]. چنین پنداری ریشه در تحریفات و تبلیغات تاریخی پان عربیسم دارد. پیشینه این اتهام (اباحیگری) در کتب فرق و نحل اسلامی آمده است. این اتهام بخشی از تبلیغات خلافت عربی و فقهاء دولتی است در جهت تحریف عقاید و آراء فرق و

احزاب سیاسی معارض خلافت عربی و زمینه‌سازی قتل عام و سرکوب عمومی آنان [ذ.ک: نوبختی / فرق الشیعه + اشعری / مقالات + بغدادی / الفرق بین الفرق / + شهرستانی / الملل و النحل ۱ و ۲ /]. این طعنه در دناک اعراب، دامن نبطی‌ها را نیز می‌گرفت [محققان مدعی‌اند که ازدواج با محارم را نبطیان و ایرانیان از ملل بومی به ارث برده‌اند ذ.ک: گیرشمن / ایران ۳۰ + بخش ۲ و ۳].

به نظر می‌رسد دامنه طعنه و کوبندگی آن بحدی بوده که باعث شده تا ناسیونالیست‌های ایرانی (که در ضمن برای تبرئه و تطهیر پیشینه سلطنت باستانی ایران و قداست ساسانیان تلاش می‌کرده‌اند) در جهت توجیه اتهام باستانی گذشته، چنین قطعه‌ای را بسازند تا از یک طرف: آن اتهام، پندار و گمانی این چنین جلوه کند و از دیگر طرف، نوع تربیت ایرانی و شاهانه امام سجّاد را در دامن مادرش که شاهزاده ساسانی است نشان دهند.

ذیل روایت نشان می‌دهد که این اتهام اذهان بسیاری را آزار می‌داده است. منابع قرن دوم و سوم هجری نشان می‌دهند که اتهام ازدواج ایرانیان با محارم حربه بسیار مؤثری در دست پان عربیسم علیه شعوبیه بوده است. شواهد دلالت دارد که این اتهام بصورت یک شایعه فراگیر و عام در قلمرو پان عربیسم اموی - عباسی تبلیغ می‌شده است. این اتهام در شعر هجوآلود ابو العلامعری راه یافته و جاحظ که مدافع پان عربیسم است در آثار خود این اتهام را علیه شعوبیه بکار برده است. [ذ.ک: ابوالعلا معری / اللزومیات / چاپ خانجی / مصر - قاهره ۱۹۲۴ م، ۱/۱۷۲: سألنا مجوساً عن حقیقة دینها - فقالت: نعم، لا تنکح الاخوات. و ذلك فی اصل التمجس جائز و لکن عددناه من الهفوات. + جاحظ / البیان ۲/۲۶۰: نقل شایعات دوره اموی: قال عوانه: استعمل معاویه رجلاً من کلب. فذکر یوما المجوس... فقال: لعن الله المجوس ینکحون امهاتهم... + جاحظ / الحیوان. چاپ محمد هارون ۳۲۴/۵... و زرادشت بهذا العقل دعا الناس الی نکاح الامهات و... موارد فوق را مقایسه کنید: المبرد / الکامل فی اللغة. چاپ زکی مبارک / قاهره ۱۹۳۷: ۱/۲۰۳، ۱/۴۶۲، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۸۲، ۳/۲/۸۰۵، ۱۲۰۴، تلاشهای توجیهی شعوبیه در: مناقب ۴/۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۱ و ادامه آن در



زمان معاصر: مرقم / پیشین ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲. پیشینه توجیهی شیعه: توجیه ازدواج (؟) ام کلثوم دختر امام علی (ع) با عثمان بن عفان: الهفت الشریف / چاپ مصطفی غالب. بیروت ۱۹۶۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸: توجیهات شگفت جناح غالی شیعی - شعوبی و تلاش و تکیه بر عجمیت سلمان فارسی و نقش توجیهی او!!].



شعوبیه برای جا انداختن هر چه بیشتر این افسانه و جاودانه ساختن آن، از شعر نیز استفاده کرده است. شعرای توانای شعوبیه که بر سبک و اوزان شعری شعرای بزرگ و بنام عرب و عجم احاطه داشتند، جوهره سیاسی این افسانه را در قالب قطعه‌ای از زبان «ابوالاسود دثلی» شاعر شیعی امامی ساختند که:

و انّ غلاما بین کسری و هاشم      لاکرم من نپطت علیه التّمائم

وزن و قالب این شعر در اصل از آن «ابن میّاده» شاعر عربی سرای ایرانی نژاد شعوبی گرای افراطی دوره امویان است. «ابن میّاده» بر ریشه ایرانی خود مباهات بسیار می‌نموده و چنین سروده است:

انا ابن ابی سلمی و جدی ظالم      و امی حصان اخلصتها الاعاجم

الیس غلام بین کسری و ظالم      باکرم من نپطت علیه التّمائم

[ذ.ک: الدكتور م. محمد حسین / الهجا، و الهجاء ون فی صدر الاسلام / مكتبة الادب، القاهرة

۱۹۴۸ م، ۲/۲۱۱، ۲۱۰ / آغانی / ۲/۲۶۲، ۲۹۴، ۳۳۰، ۱۴/۱۰۴].

و شگفت آنکه «ابوالفرج» در چند جا از «ابوالاسود دثلی» با نام «ظالم بن عمرو النوشجانی» یاد کرده است [ آغانی / چاپ بولاق / ۷/۱۱، ۱/۴۹، ۶۵، ۲۱/۳۳، ۴۳، ۱۱/۱۰۵ - ۱۲۴، ۱۵/۹۷، ۱۸/۱۳۲، ۲۱/۳۳]. و این می‌تواند مبین دور راز باشد: ریشه ایرانی دادن به ابوالاسود و طبعاً گرایشات شعوبی - شیعی او، و دیگر اینکه؛ رابطه خاندان نوشجانی را با شعرای شیعی می‌رساند. بنابراین ساخت قطعه مذکور از زبان ابوالاسود روشن می‌شود. بهر حال؛ این قطعه ساخت شعوبیه، علی رغم کثرت و

شهرت نقل، در نسخه‌های دیوان ابوالاسود جای نیافت! اما آن بخش از مشایخ و علماء امامیه که تحت تأثیر روایات شعوبیه قرار گرفته بودند، به نقل این بیت شعر شعوبی پرداختند و در کتب خویش ثبت کردند. [ن.ک: مجلسی / بحار ۴/۴۶ - ابن شهر آشوب / مناقب ۱۶۷/۴ - کلینی / کافی ۳۶۹/۲].

## II

### نگاهی به اسنادِ داستان:

کسانی که با سرنوشت تاریخ، روایت و رجال (= راویان) در اسلام عموماً و در تشیع خصوصاً، آشنائی دقیقی دارند، می‌دانند که از همان آغاز، حوادث سیاسی در سرنوشت و ساخت تاریخ و مواد آن دخالت مستقیم و تعیین‌کننده داشت. هر چند که بعدها اصول و معیارهایی برای شناخت روایات درست از نادرست وضع گردید، اما قدرت، نبوغ و ابتکار جاعلان و پیچیدگی‌های جعل و اشکال‌گوناگون آن بمراتب ظریف‌تر و نامرئی‌تر از آن بود که در صافی علم الحدیث و علم الرجال گیر کند [ذ.ک: از مترجم/ روش شناخت سنت و تاریخ اسلام. چاپ اول. تهران. رسا. ۱۳۶۳].

سند سازی برای اساتید فنّ جعل، کار بسیار ساده‌ای بود. قرار دادن یک یا چند راوی معتبر و معروف در سلسله سند متن مورد نظر و یا قرار دادن یک سلسله سند معتبر در آغاز متن مورد نظر و رعایت طبقات رواة برای متخصصان فنّ پیشرفته جعل‌کاری آسان بود [ذ.ک: همان. بخش دوم. انواع حدیث، تدلیس در سند و متن] در آن کارزار شگفت و بس طولانی که در یک سو جبهه عریض و طویل نهضت پان عربیسم به رهبری امویان - عباسیان صف‌آرایی کرده بود و در سوی دیگر: نهضت مقاومت ملی ایران شعوبیه، پان ایرانیسم به رهبری ناسیونالیستهای ایرانی، اشرافیت ایرانی و انبوهی از ادیبان و فقیهان و محدثان و متکلمان و شاعران و نویسندگان و مورخان و راویان بسیار، که هر کدام از سنگرهای تهاجمی، مواضع نژادی، قومی، زبانی،

فرهنگی، تاریخی، باستانی، اساطیری، اخلاقی، ملی، و...<sup>۱</sup> یکدیگر را زیر آتش تند نقد و هجو قرار می‌دادند و در سنگرهای تدافعی آسمان و ریسمان بهم می‌بافتند تا برتری و اصالت خود را اثبات و بعد تثبیت کنند.

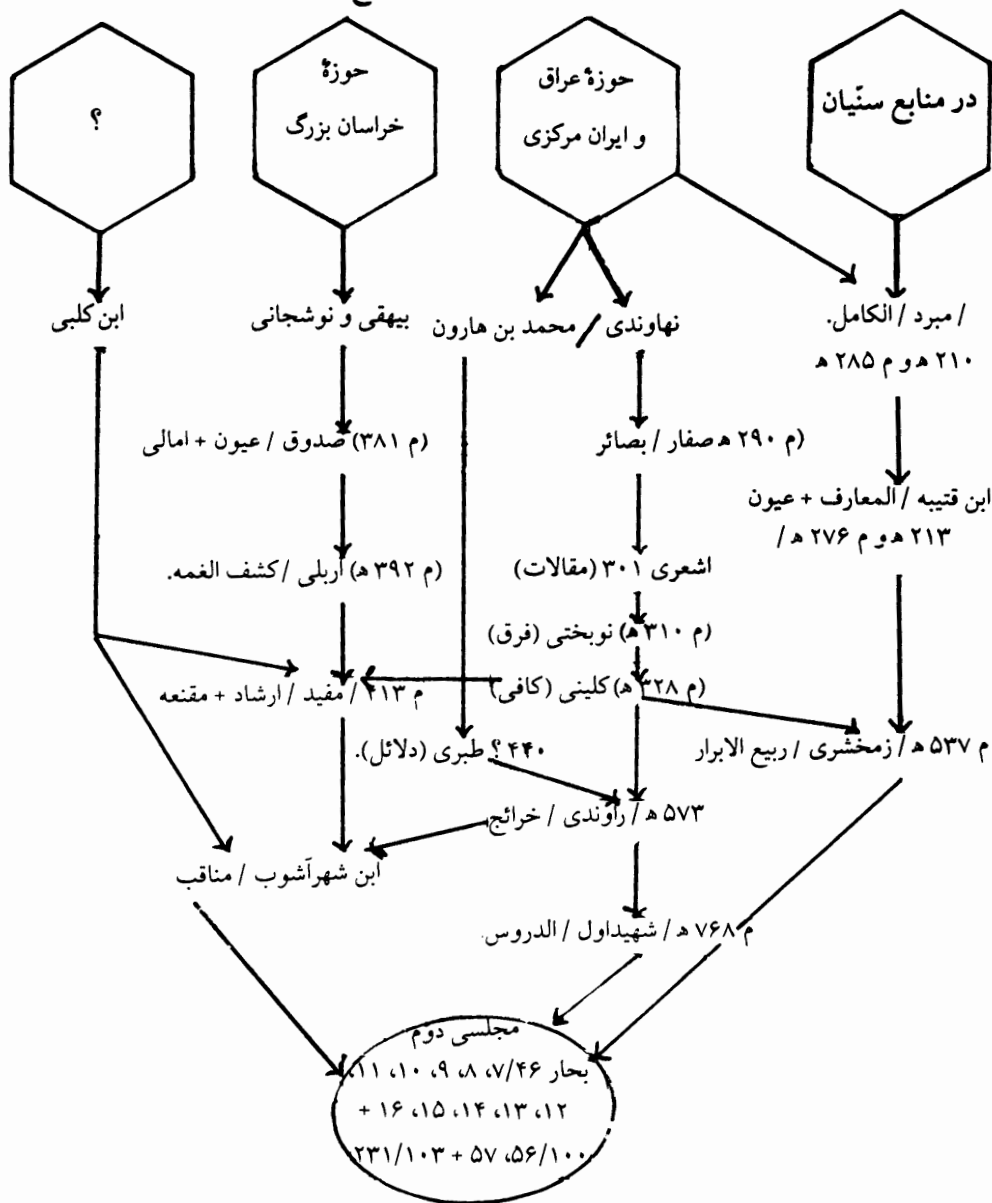
و در این راستا؛ جعلِ روایت، قصّه، اسطوره، شعر، قطعه‌های مسلّم!! تاریخی، حدیث و قاعده فقهی - کلامی و... از زبان شخصیت‌های مورد اعتبار و اعتماد طرفین کار روزمره حداقل پانصد ساله عرب و عجم بود [ذ.ک: بخش سوم]. بنابراین بررسی علمی اسناد داستان کار بیهوده‌ای خواهد بود.

و بر فرض وجود سلسله اسناد معتبر و مقبولی در آغاز داستان، باز در ساختگی بودن افسانه تغییری ایجاد نمی‌کرد. چرا که این قضیه به اصطلاح: «سالبه به انتفاء موضوع» است.

---

۱- وحتی میوه‌ها و حیوانات!! جاحظ در «الحيوان» با زرتشت بر سر «موش» و «سنجاب» و برتری آن دو بر یکدیگر دعوا دارد. که «موش» برتر از «سنجاب» است. موش عربی و سنجاب ایرانی!! ذ.ک: الحيوان ۴۲۰/۵ - ۴۴۰.

سير تاريخی روايات شعوبيه در منابع شيعه اماميه



### ۱- رجالِ سند روایت صفّار:

صفّار = محمد بن حسن بن فروخ صفّار، مؤلف کتاب بصائر الدرجات، متوفای ۲۹۰ هجری، از محدثان مکتب قم در مقطع پایانی دوره حضور، وابسته و یا متمایل به خطّ غلو، از جناح غالی در شخصیت، مقام و موقعیت و کیش شخصیت امامان، جناحی که سعی داشت تا در برابر باند خلافت غصب و طرفداران ایدئولوژی کودتای سقیفه (که در تحریف و تخریب امامان می‌کوشید)، در تعظیم امامان احادیثی شایع کند. «صفّار» این روایت را از «نهادندی» گرفته است:

نهادندی؛ ابراهیم بن اسحاق، ابو اسحاق الاحمری النهاوندی، م ۲۶۹ ه از شیعیان شعوبی است. وی بیشتر شعوبی و عامی است تا شیعی و عالم. در منابع رجال شیعه امامیه متهم به ضعف، غلو، تدلیس (در متن و سند روایات) و اختلاط است. به نظر می‌رسد او عامل انتشار روایات شعوبیه در حوزه‌های علمی و عامیانه شیعه بوده است. [ز.ک: نجاشی / ۱۴]

### عمرو بن شمر (شمر)؛

ابوعبدالله الجعفی، سیاهی لشکر شیعه، از جناح عامی و غالی شیعیان اواسط دوره حضور امامان. فردی که از قول اصحاب امامان روایت جعل می‌کرده و در روایاتشان دست می‌برده است از جمله در روایات و کتب روایی جابر بن یزید بن حارث جعفی [ز.ک: نجاشی ۲۰۴]. نام این فرد در سلسله سند بسیاری از روایات شیعه آمده است. جناح علمی و اصول‌گرای شیعه امامیه از همان آغاز، عمرو بن شمر را نقد و جرح ورد کرده است و جناح محدثان و بعدها اخباریان شیعه از همان آغاز به توثیق عمرو بن شمر پرداخته‌اند.

به نظر می‌رسد علت انتخاب او در سلسله سند افسانه‌مورد بحث، همین کثرت

نقل و اشتها روی در حوزه‌های عامیانه شیعه امامیه باشد که اوهام و اساطیر و راست و دروغهایی را در قالب روایات می‌ساخته و پخش می‌کرده است. صدوق که تحت تأثیر کثرت نقل و شهرت روایات شعوبیه بوده و اصولاً پیشوای مکتب محدثان است و مخالف با هرگونه جرح و تعدیل رواة احادیث، عمرو بن شمر را توثیق نموده است. [ذ.ک: نوری / مستدرک ۵۸۰/۳ + الخوئی / معجم ۱۰۶/۱۳، ش ۸۹۲۲].

و این نشان می‌دهد که جناح محدثان که با جرح و تعدیل رواة میانه‌ای ندارند، روایات عمرو بن شمر را درست پذیرفته‌اند. پیشینه نقد روایات و جرح عمرو بن شمر نشان می‌دهد که این نقادها و جراحیها از سوی جناح اصول‌گرای شیعه که معتقد به نقد و جرح و تعدیل روایات و رواة می‌باشند، صورت گرفته است. در دوره معاصر مرحوم حاجی نوری که تمایلات اخباریگری بسیاری دارد به توثیق شمر پرداخته است [ذ.ک: نوری / مستدرک ۵۸۰/۳] و آیه‌الله خوئی فقیه و رجال شناس معاصر عمرو بن شمر را مجهول الهویه و ضعیف دانسته است [ذ.ک: معجم ۱۰۶/۱۳].

✱

## ۲- رجال سند روایت صدوق:

«حسین بن احمد بیهقی [در بحار: ۸/۴۶: محمد] عن محمد بن عیسیٰ [بحار: یحیی] الصولی عن عون بن محمد الکندی عن سهل بن القاسم النوشجانی» بدون شک این روایت محصول دوره نخست مسافرت کوتاه مرحوم صدوق به خراسان است (۳۵۲ هـ)، که در حوزه‌های حدیث مرو و نیشابور به استماع حدیث پرداخت. پیداست که این روایت را از حسین بن احمد بیهقی (؟) از محدثان مکتب نیشابور گرفته که نام وی در آثار صدوق آمده، اما در منابع رجال شیعه از او یادی و نامی نیست. افراد دیگر سند نیز ناشناخته و گمنام‌اند. سهل بن قاسم نوشجانی نیز مجهول و بی‌نام و

نشان است. [ذ.ک: صفحات گذشته]. محمد بن عیسی الصولی از جناح فاسق رژیم اموی روایت نقل می‌کند و با اشرافیت ایرانی و شعوبیه دوره عباسیان محشور است. شواهد شعری او: زن و شراب است [ذ.ک: آغانی ۱۳۶/۳].

### ۳- رجال سند روایت طبری:

«محمد بن هارون عن هارون بن موسی عن محمد بن احمد بن ... عن عبید بن کثیر... عن یحیی بن الحسن بن الفرات عن عمرو بن ابی المقدم عن سلمة بن کهیل عن مسیب بن نجبه».

محمد فرزند هارون بن موسی بن احمد بن سعید تلعهکبری است. از متن «نجاشی» پیداست که هارون بن موسی معاصر «نجاشی» و از محدثان موثق و موجه شیعی عصر اول غیبت و دارای تألیفات و مورد توجه عامه شیعه بوده و در خانه اش حوزه استماع حدیث داشته است [ذ.ک: نجاشی ۳۰۸]. و گویا طبق سیره مستمره الی یومنا هذا، این «محمد»، آ، زاده ایشان، فضل و فضیلت شان همان فضل پدر بوده و بس، لذا هیچ یاد و نامی از وی در منابع رجال شیعه نیست. [موقعیت علمی هارون بن موسی ذ.ک: اردبیلی / جامع الرواة ۲/۳۰۸، ۳۰۹]. چنین پیداست که آزاده برای کسب و جاهت، صدرنشین مجلس بوده‌اند... و احتمالاً آلت دست شعوبیه!

ابوالحسین محمد بن احمد بن مخزوم المقری [دلائل: المفسری]، قرن چهارم هجری / از رواة نه چندان شناخته شده‌ای است که در سلسله سند افسانه جای یافته است.

علت انتخاب او می‌تواند «مسکوت عنه» بودن او باشد. [ذ.ک: جامع الرواة ۲/۶۳]

### عبید بن کثیر

خرما فروش کوفی، متوفای ۲۹۴ هجری. وی «عبید بن کثیر بن محمد» یا «عبید



بن محمد بن کثیر بن عبدالواحد بن عبدالله بن شریک بن عدی، ابو سعید العامری الکلابی الوحیدی» است. «وحید» همان «عامر بن کعب بن کلاب» است. و «عبدالله بن شریک» جدّ جدّ عبید بن کثیر مکنّی به «ابوالمحجل» می باشد که از امام سجّاد و امام باقر (ع) روایت نقل کرده و گویا که فرد موجّهی بوده است.

اما خود «عُبَیْد» خرما فروش کوفی از جاعلان مشهور و شناخته شده تاریخ حدیث است که براحتی دروغ می گفت و روایت می بافت و به قول نجاشی «مزخرفات» را سرهم می کرد در میان صدها دروغش شاید یک راست ناقص پیدا می شد. او دروغها و افسانه هایش را بصورت مجموعه های روائی درآورده بود و در میان جوامع عامیانه شیعه عراق و ایران مرکزی منتشر ساخته بود. [ن.ک: نجاشی ۱۶۲ - ۱۶۳ + جامع الرواة ۱/۵۲۷، ۵۲۸ + حلی / خلاصه ۶۸].

به نظر می رسد انتخاب او در سلسله سند افسانه به دلیل وجود همان عبدالله بن شریک باشد که از امام سجّاد و امام باقر روایت نقل می کرده و از اعتبار بالائی برخوردار بوده است. در این میان: «محمد یا کثیر» و «عبدالواحد» چه کاره اند، معلوم نیست.

#### یحیی بن حسن بن الفرات.

این فرد در منابع رجال شیعه شناخته شده نیست. نگارنده معتقد است که باید وی از خاندان اشرافی - ایرانی - شیعی «بنو فرات» باشد که از اواخر قرن دوم تا اواخر قرن چهارم هجری در دستگاه خلافت عربی - عباسی نفوذ سیاسی و اعتبار اجتماعی عامیانه بسیاری داشتند. [ن.ک: قزوینی / النقص: فهرست اعضای برجسته خاندان ایرانی بنو فرات].

#### عمرو بن ابی المقدام،

ایرانی الاصل، از اعقاب اُسرایِ اولیّه ایرانی است. نام واقعی او ثابت بن هرمز

عجلی (منسوب به قبیلهٔ عجل)، آهنگر و مقیم کوفه. از امام سجاد و امام باقر و امام صادق (ع) روایت نقل می‌کرده، در منابع روائی فقه شیعهٔ امامیه روایات زیادی از او نقل شده است: [ذ.ک: نجاشی ۲۰۶ + جامع الرواة ۱/۶۱۶] انتخاب او در سلسله سند افسانه حساب شده و دقیق بوده و آن کثرت نقل و شهرت روائی او است.

### سَلَمَةُ بن کَهِیل،

از صحاب و خواص امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) [ذ.ک: جامع الرواة ۱/۳۷۳] نام وی در فهرست اصحاب امام علی (ع) آمده است [ذ.ک: طوسی / رجال ۴۳] طبعاً به زمان افسانه نزدیک و بلکه معاصر است. پس شاهد خوبی است، زیرا بیوگرافی هم ندارد. فقط مشهور و معروف است.

### مسیب بن نَجِیّه،

فزاری کوفی، از تابعین و اشراف شیعهٔ کوفه. دارای بیوگرافی بلند سیاسی در تاریخ اسلام / از آغاز تا سال ۶۴ هجری [ذ.ک: از مترجم نهضت‌های شیعه. نهضت توابعین و نهضت مختار. جلد اول.] وی به مسیب بن نَجِیّه نیز شناخته می‌شود. [ذ.ک: همان /]. علت انتخاب او در سلسله سند افسانه، نزدیکی و ارتباط بسیار طولانی او با خاندان نبوت و امامت و نقش او در سازماندهی ایرانیان شیعی کوفه در جریان نهضت توابعین و نهضت مختار و اهمیت او در تاریخ سیاسی اسلام می‌باشد. مخصوصاً که احادیثی از او نقل می‌شده است. [ذ.ک: موقعیت روائی او در رجال شیعه: جامع الرواة ۲/۲۲۲ + کشی ۳۸۲].



سازندگان افسانه نشان داده‌اند که افراد مطلعی از تاریخ، رجال و حدیث بوده‌اند. در این سند جعلی رعایت طبقات رواه را کرده‌اند. وجود دو راوی موجه و چند فرد شناخته شدهٔ دیگر در تاریخ، می‌تواند چهرهٔ جاعلان و دروغگویان که احتمالاً

افسانه را در میان عوام شایع می‌کرده‌اند بپوشاند و به اصطلاح جبران کند. (معیارهای اولیه محدثان).

سندِ «صَفَّار» و سند «طبری» دو نمونه از هنر «شعوبیه» است که توانسته‌اند افسانه خود را مزین به چنین اسنادی نمایند. وجود افراد متهم به ضعفِ مطلق و کذب و جعلِ بسیار، چون «نهادندی» و «عمرو بن شمر» در روایت «صَفَّار» و عبید بن کثیر در روایت «طبری»، در آن زمان به این جهت بوده که این افراد در حوزه‌های عامیانه حدیثِ وُرْدِ زبان بوده‌اند و مورد قبول عوام، و از آنجا که سرچشمه‌های استماع حدیثِ مکتبِ محدثان در حوزه‌های عامیانه شیعه و... بوده و مبنای اخذ و استماع، خودِ متن بوده نه سند آن، نمی‌توانست مسئله‌ای ایجاد کند. معیارهای مشایخ حدیث در مکتب محدثان، فقط قوَّت حافظه و تشخیص کلمات بود. این معیار عامیانه بعدها در مکتب اصول‌گرایان نقاد حدیث شیعه، با شرایط خاص دیگری توأم شد تا بتواند از نفوذ احادیث ناسالم جلوگیری کند. [ذ.ک: از مترجم / روش شناخت سنت و تاریخ اسلام، بخش ۲: ترجمه الذرایه شهید. فصل: مشایخ حدیث].



و بدین سان؛ شعوبیه، نهضت مقاومت ملی ایران، در ستیز با اعراب و اسلام عربی و احراز استقلال سیاسی - فرهنگی، ملی و اعاده سلطنت ایرانی، سرانجام توانست به هدف فرهنگی - سیاسی کامل خود برسد و برای همیشه تاریخ هویت و ملیت ایرانی را بیمه کند.

اما این خدمت بزرگ و قابل تقدیر، بر خیانتی بزرگتر و غیر قابل گذشت استوار است و آن تحریف و استحاله اسلام امامت که تشیع اولیه آن را نمایندگی می‌کرد و یک ایدئولوژی صرفاً انسانی بود و نه نژادی و قومی. این دگرگونی شعوبی توانست در دراز مدت سرنوشت و سرشت تشیع را در تمامیت تاریخی - کلامی آن تحت تأثیر قرار دهد. شاهد آشکار این دگرگونی، موجودیت تاریخی کلامی تشیع است که نمود

نخستین آن با «آل بویه» آغاز شد و ادامه تاریخی آن با «صفویه» تثبیت و تعمیم یافت. گفتم در مقابل خدمتی بزرگ و قابل تقدیر، خیانتی بزرگتر قرار دارد، آری! چراکه؛ شعوبیه به ملیت و هویت ملی فرد ایرانی و استقلال سیاسی - فرهنگی ایران خدمت کرد، اما به انسانیت و آرمانهای متعالی و انسانی ایرانیان خیانت نمود. شعوبیه دوباره ایران را اسیر «موبدان» ساخت:

شعوبیه فضای طبقاتی، فئودالی، نژادی، اشرافی ایران باستان را ایجاد و احیاء کرد. در این فضا بود که جهان بینی فقهاء و متکلمان و مشایخ اولیه شیعه امامیه شکل گرفت و معجونی پدید آورد که با دستاورد سیاسی اولیه اش در سلطنت ایرانی - شیعی - شعوبی آل بویه خود را نشان داد؛ مونتاژی ناموزون و متناقض و متضاد از مذهب و ملیت در مبانی و شعائر و مراسم ملی و مذهبی. این مونتاژ شگفت در همه چیز و همه جا خود را نشان داد؛ سکه های بجا مانده از آل بویه چگونگی این مونتاژ عام و فراگیر را نشان می دهد: عضدالدوله دیلمی سکه ای زد که بر یک روی آن «صورت شاه با تاج خسرو پرویز و نشانهای ساسانی است و روی دیگر آن کلمه شهادت» [ز.ک: بهار / سبک شناسی ۱/۱۴۱].

بنابراین؛ چگونه است که وارثان معاصر «شعوبیه» در طی هفتاد سال گذشته، «اسلام عربی» را مسئول سرنوشت موجود ایران می دانند، حال آنکه «این» و آنچه خوانده اند و می بینند محصول اسلاف شعوبی ما است و جانمایه احراز هویت ملی و کسب استقلال سیاسی ایران از سلطه عربان!



خواننده گرامی! این افسانه دستاویز محققان و خاورشناسان در تز «اسلام ایرانی» است. قضاوت با شما و وجدان تاریخ است.  
به نظر می رسد تحلیل ذیل درباره موضوع مورد بحث قابل ملاحظه باشد:

### مونتاز مذهب - ملیت؛ نهضت شعوبی - شیعی:

... برای آنکه ناسیونالیسم صفوی، همچون ناسیونالیسم شعوبی، در جامعه بی‌انعکاس و بی‌ریشه نماند و با ایمان زنده و وجدان گرم توده درآمیزد آن را با اسلام (که ایمان مذهبی مردم بود) در آمیخت و حتی به درون خانه پیغمبر آورد و یک نهضت شعوبی - شیعی ساخت تا هم با شعوبیگری، «تشیع وحدت» را به «تشیع تفرقه» بدل سازد و هم با شیعیگری، شعوبیگری را روح و گرما بخشد و تقدس مذهبی دهد و برای تحقق این برنامه عمیق و هوشیارانه اولاً اسلام، شخص پیامبر و علی، نژاد پرست می‌شوند و فاشیست! آن هم معتقد به برتری خاک و خون و برگزیدگی نژاد و تبار ایرانی، بویژه طایفه پارس‌ها (که سلسله ساسانی از آنها است و اختصاصاً تبار ساسانی) و ثانیاً، با تکیه بر یک روایت مشکوک و حتی مضحک (که بی‌شک شعوبیه قدیم ساخته‌اند)، دختری از خانواده سلطنت ساسانی با پسری از خانواده نبوت اسلامی ازدواج می‌کنند! و ثمره آن یک نوزاد «پیغمبر - پادشاه»ی که مظهر پیوند قومیت - مذهب است. و امام نخستین این «تشیع شعوبی» در این «اسلام فاشیست» و «پیغمبر راسیست» و «امامت نژادی»!!

بدینگونه است که پیامبر اسلامی که همه نژادها را یکی می‌شمارد و همه شرافتهای خونی را با خاک یکی می‌سازد و برتری را تنها به «تقوی» منحصر می‌کند و با اشرافیت، قومیت و نژادپرستی و «راسیسم» دشمنی می‌ورزد و آن را چنان عمیق و شدید می‌کوبد که حتی در جامعه‌های غیر مسلمان مشرق زمین که با فرهنگ و تمدن و اخلاق اسلامی تماس داشته‌اند، ریشه‌کن و یا لاقفل، بی‌رمقش

می‌نماید، و...، با اینهمه مباحثات می‌کند که: وقتی او در اینجا، متولد شده است، در جای دیگری ملک عادل‌ی بوده است! و معتقد است که برخی نژادها برگزیده خداوند و در آفرینش از ذاتِ برترند...! و همه این زمینه‌سازها برای تهیه مقدمات «عروسی» است و آمدنِ عروس از «مدائن» به «مدینه» و ازدواج فرخنده دختر یزدگرد (آخرین حلقه زنجیر سلطنت) با پسر «علی» (ع) اولین حلقه زنجیر امامت... و علی بن الحسین می‌گفت: «من پسر دو برگزیده برترم» چون جدش رسول خدا است و مادرش دختر یزدگرد پادشاه، و «ابو الاسود» سروده است: «وَإِنَّ عَلَامًا بَيْنَ كَسْرِي وَهَاشِمٍ - لَأَكْرَمُ مَنْ نَيْطَتْ عَلَيْهِ التَّمَائِمُ...» این روایت، از نظر عقلی، با قراین تاریخی متناقض است، تفاخرِ «امام» به نواده شاه ساسانی بودن با روح شیعه مغایر است، برتری نژادی قریش و ساسانی یا پارس بر همه انسانها با اسلام متضاد است. متنِ روایت با هر عقل سلیمی سرچنگ دارد. از نظر نقلی؛ غالب اسلام شناسان و ایران شناسان بزرگی که به این گونه روایات ایرانی مآب هم گرایش دارند تا اصالت نهضت اسلام را خدشه دارد کنند، با وجود این، آن را مجعول دانسته‌اند مثل «هرمان آته»، «ادوارد براون» و «کریستنسن» و... و از نظر علم الرجال و علم الحدیث شیعه نیز؛ این روایت را دو نفر نقل کرده‌اند: یکی؛ «ابراهیم بن اسحاق احمری نهبوندی». دومی؛ «عمرو بن شمر» که از نظر علم الرجال شیعه، دومی کذاب و جعّال وصف شده و اولی از نظر اعتقاد دینی مشکوک و متهم است...

### فلسفه سیاسی ساخت این افسانه:

... می‌دانیم که در قدیم، مسأله ازدواج، بخصوص، در سطح‌های

بالای اجتماع و بالاخص در رابطه خارجی قبائل، ملل و قدرت‌ها و خاندان‌ها، پیش از آنکه یک مسأله جنسی و خانوادگی و زناشوئی و تناسلی باشد، یک رسم اجتماعی و شکل تشریفاتی و سمبلیکِ حاکی از نوعی قرارداد طبیعی، پیمان نوشته و پیوند سیاسی و حتی قرار صلح و در صورت نهایی و اصلی‌اش اتحاد و حتی امتزاج دو قبیله بوده است... و این است که ازدواج در این لحظه‌های حساس و تعیین کننده تاریخ یک قوم نقش بسیار عمیق و مفهوم جامعه‌شناسی معنی‌دار و بسیار جدی و معلومی دارد و این لحظه‌ها، سرپیچ‌های تند تاریخ یک قوم است...

... و طبیعی است که در این پیوند زناشوئی سمبلیک و اساطیری، از سلسله منقرض شده، دختر انتخاب شود و از سلسله جدید و منقرض کننده، پسر، چه، سلسله منقرض، بصورت انشعابی و غیر مستقیم است که می‌تواند ادامه یابد و به سلسله جدید متصل گردد و این است که برای آنکه سلسله سلطنت ساسانی (که یزدگرد آخرین حلقه آن است) به سلسله امامت شیعی پیوند خورد، باید دختر «یزدگرد» وارد خانه «علی» شود و به «اهل بیت» پیغمبر پیوندد. یعنی سلسله‌ای که رفته است و می‌میرد، در شکل «رحم»، و سلسله‌ای که آمده است و می‌ماند، در شکل «صلب»، پسری از «بنی‌هاشم» و دختری از «بنی‌ساسان». اولین حلقه زنجیر سلسله جدیدی که می‌ماند و آخرین حلقه زنجیر سلسله‌ای که می‌میرد... هدف این است که «قومیت رفته» در «اسلام آمده» پنهان شود و راه این است که «سلطنت ساسانی» با «نبوت اسلامی» پیوند خورد و «فرّه ایزدی» با «نور محمدی» درآمیزد و ثمره این آمیزش نوزادی باشد حامل هر دو گوهر و واسطه العقد دو تبار، و خلاصه: «وَإِنَّ عَلَامًا بَيْنَ كَسْرِي وَ هَاشِمٍ!» و

چنین امامی ثنوی ... مظهر بقای «ملیت قدیم» در ذات «مذهب جدید» و نماینده حلول «سلطنت ایرانی» در «امامت اسلامی» و ورود «بازمانده کسری» به «اهل بیت رسول» و پیوند خویشاوندی و پیوستگی و وحدت میان «عترت» و «ولایت» در شیعه با «وراثت» و «سلطنت» در شعوبیه، و در نتیجه: ایجاد یک نوع «تشیع شعوبی»، ترکیبی ثنوی و متضاد از «نبوت اسلامی» و «سلطنت ساسانی» و مظهرش «امامی ثنوی و متضاد»، مرکب از پادشاه و پیغمبر، «بَنَنْ كَسْرِي وَ هَاثِمِ»: امام سجاد!! و می‌بینیم که این قصه به همان اندازه که از نظر علمی و تاریخی بسیار سُست و ناشیانه جعل شده است، از نظر سیاسی و اجتماعی و برای تحقق هدفی که شعوبی‌گران در پیوند قومیت در حال زوال و مذهب در حال رشد و توجیه و تقدیس ارزشهای جاهلی بوسیله ارزشهای اسلامی و بالأخره تفسیر نژادی گرایش ایرانیان به اسلام و نیز تداوم سلطنت ساسانی، پس از انقراض چه هوشیارانه و کامل طرح‌ریزی شده است...<sup>۱</sup>





[۱۰] «امامت» در تشیع مبتنی بر اصل «وصایت» در «عترت» است نه «وراثت» بر مبنای خون و نژاد و یا «انتخاب» ن.ک: پاراگراف‌های ۷ و ۸. تلقی دکتر ناث مبتنی بر همان ترفندها و اهداف سیاسی شعوبیه است. ن.ک: پاراگراف ۹.

[۱۱] ن.ک: پاراگراف‌های ۵، ۶، ۷، ۸.

[۱۲] ن.ک: پاراگراف ۹.

[۱۳] ن.ک: پاراگراف ۹.

[۱۴] ن.ک: پاراگراف ۹.

[۱۵] اشاره دکتر ناث به تلقی عامیانه حاصله از دگرگونی شعوبی در سرنوشت تشیع و نقش ناسیونالیست‌های ایرانی در این تلقی است. ن.ک: پاراگراف ۹.

[۱۶] ن.ک: پاراگراف ۸.

[۱۷] ن.ک: پاراگراف ۹.

[۱۸] در تأیید و تصحیح دیدگاه دکتر ناث. ر.ک: پاراگراف‌های ۱ و سطرهای پایانی پاراگراف ۹.



## II

### شعوبیہ

تألیف :

پروفیسور گلدریہر  
خاورشناس مشہور آلمانی

ترجمہ :

محمد حسین عضدانلو

ویرایش و پیوست

محمود - افتخارزادہ



# شعوبیه

## فصل اول

به نظر می‌رسد که حزب شعوبیه در حالی که مخالفانش به آن نهضت مساوات طلبان می‌گفتند خود، واژه شعوبیه را برخویش نهاد. و بدینسان اصول عقیدتی و آرمان هایش را در مبارزه با دشمنانش آشکار ساخت. این واژه از آیه‌ای در قرآن که در آن به برابری انسان‌ها در اسلام تصریح شده است، گرفته شده<sup>۱</sup> و «شعوب»<sup>۲</sup> در لغت عرب به معنای مردم آمده است. از این رو ما با فرقه‌ای سر و کار داریم که با تکیه بر قرآن و سنت، به طور جدی خواستار برابری عربها و عجمها می‌باشد و به منظور مستدل ساختن تعالیمش و جبهه‌گیری تبلیغاتی علیه اظهار نظرهای مخالفین، از طریق ادبیات به تحریک توده‌ها روی آورده است. [۱]

باید دانست که این حزب را توده‌های مخالف و اراذل و اوپاش تشکیل

---

۱- قرآن، سوره حجرات، آیه سیزدهم: یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم...

۲- طبق نظریه برخی از لغت‌دانان، واژه «شعوب» تنها در مورد غیر عربها به کار می‌رود و در این ارتباط، معادل «قبائل» است که فقط در مورد عربها به کار برده می‌شود. بنا به یک نظر دیگر «شعب» - مفرد شعوب - یک مفهوم بازتزادی است و قبائل زیادی را در برمی‌گیرد، در حالی که قبیله یک مفهوم بسته است. ذ.ک: العقد الفرید ۵۵/۲

نمی‌دادند، بلکه گروهی از نویسندگان، ادبا، شعرا و نخبه‌گان روشنفکر از پدید آوردندگان آن بودند. دوران شکوفائی این نهضت را می‌توان قرن‌های دوم و سوم هجری دانست و بعداً خواهیم دید که در قرن سوم هجری بود که ستیز علیه این حزب به اوج خود رسید. [۲]

در شعائر اولیه این فرقه شعارهائی مبنی بر برابری کامل عرب و عجم به چشم می‌خورد و در طرح گستاخانه تعالیمش تا آنجا جرأت پیدا می‌کند که مدعی برتری عجمها و پستی عربها می‌شود. [۳]

بهره‌ای که اشرافیت ایرانی از خلافت عباسی برد و نفوذ زیادی که در حکومت اسلامی داشت، به ایرانیان و ایراندوستان این جسارت را داد تا آشکارا دشمنی دیرینه‌شان را با استیلای تازیان ابراز دارند. این آزادی بیان نتیجه رفتار خلفای عباسی بود. اوضاع به گونه‌ای عوض شده بود که هر ناظر نکته‌سنجی از مقایسه خلافت اموی با خلافت عباسی می‌تواند بگوید که آن یک حکومت عربی بود و این یک حکومت ایرانی<sup>۱</sup>. به نظر می‌رسد که از ابتدا این گونه نبوده است. [۴]

آخرین مصرع از شعر هشدار دهنده‌ای که مورخان متأخر از «نصر بن سیار»، آخرین استاندار اموی در خراسان، خطاب به مروان دوم آخرین خلیفه اموی ثبت کرده‌اند، تا اندازه‌ای مبین دقیق موقعیتی است که با سقوط امویان بر نفوذ و وضع اجتماعی عجمها مترتب شده بود: «از هر کجا که هستی بیرون آی و بگو بدرود اعراب، بدرود اسلام.»<sup>۲</sup> [۵]

البته به پایان کار اسلام مدتها مانده بود، ولی به نظر می‌رسد که اعراب پس از این متحمل برخی ضربات شدند. در دوران خلافت «ابوجعفر منصور» خلیفه دوم

۱- جاحظ / کتاب البیان ۱۵۶

۲- المسعودی ۶۲/۳ [مقایسه کنید: طبری ۱۲۸/۸، ۱۲۹، ۱۳۰]

عباسی، در حالی که ایرانیان - خراسانی ها - به راحتی و بدون هیچگونه مانعی در دربار خلیفه در رفت و آمد بودند، می بینیم که یک عرب چگونه بیهوده در انتظار اذن دخول است و مورد تمسخر ایرانیان قرار می گیرد.<sup>۱</sup>

در دوران شکوفائی خلافت عباسیان، در میان جمع کثیر وزرا که اکثرشان را موالی و فارس ها تشکیل می دادند، به زحمت می توان یک عرب اصیل را یافت. در عین حال این وضعیت بسیار طبیعی جلوه می کرد. [۶]

هنگامی که ابوتمام شاعر - م ۲۳۱ هـ - در حضور یکی از وزرا، خلیفه عباسی را با شخصیت‌هایی چون «حاتم طائی»، «احنف» و «ایاز»<sup>۲\*</sup> که مایه افتخار اعراب بودند، مقایسه کرد، خشم و زیر را برانگیخت که: «تو امیرالمؤمنین را با این اعراب وحشی مقایسه می کنی؟»<sup>۳</sup>، این نمونه، نمایانگر نحوه برخوردی است که هنگام گفتگو درباره افتخارات اعراب، در این گونه محافل معمول بود. [۷]

در میان دولتمردان خلافت عباسی به افرادی همچون «ربیع بن یونس» وزیر «منصور، دومین خلیفه عباسی برمی خوریم که هویت مبهمی داشت. وی بنا به قولی، به یکی از قیسیهای اصیل و صحابی عثمان بن عفان منسوب است، اما بنابراین دیگر، باید یک کودک سر راهی بوده باشد.<sup>۴</sup>

۱- ذ.ک: الاغانی / ۱۴۸ س ۱۶ [ذ.ک: بخش سوم: جبهه سیاسی]

\* - شخصیت‌های افسانه‌ای عرب.

۳- ذ.ک: ابن خلکان / وفيات الاعیان ۷۴/۲، قابل توجه است که ابو نواس [= سهل بن یعقوب بن اسحاق / شیعی؟] نحوه زندگی ایرانیان را به زندگی خشن بادیه نشینی آشکارا ترجیح می داد و به زندگی بدوی به چشم حقارت می نگریست. [ذ.ک: بیوگرافی: دانشنامه ایران و اسلام ۱۱۲۰/۸، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲ + ابو تمام، بیوگرافی: دانشنامه ۱۰۱۵/۸-۱۰۱۸]

درباره ابو نواس مراجعه کنید به بخش‌هایی از:

Noldeke: orient und occident, I, P.367

همچنین ابوالعلاء بادیه نشینان را طایفه وحشی‌ها می خواند:

(saktalzand, II, P.140, V.3, vgl. I, P.133, v.2-3)

۴- الفخری فی التاریخ ۲۰۸

در حالی که در گذشته، سرراهی بودن جد مادری یک فرد و مجهول الهویه بودن وی شرم‌آور بود و یک ننگ محسوب می‌شد، این مثال به ما نشان می‌دهد که چگونه و تا چه اندازه دیدگاه‌های جامعه عرب که در گذشته در رأس آنها تنها اعراب متشخص و اصیل قرار داشتند، به سقوط و قهقراء کشیده شده بود. «مأمون» خلیفه عباسی ارجحیتی را که برای ایرانی‌ها نسبت به اعراب قائل بود، از کسی پوشیده نگه نمی‌داشت. او هنگامی که به خاطر احترام و محبت بیشتر به خراسانی‌ها - نسبت به شامی‌ها - مورد سرزنش یک عرب قرار گرفت،<sup>۱</sup> در پاسخ به اعتراض کننده، اعراب را این‌گونه توصیف و دسته‌بندی کرد:<sup>۲</sup> «تا بحال نشده که به یک عرب از قبیله «قیس» مجال پیاده شدن از اسب را بدهم و او تمام دارائی مرا تا آخرین درهم به یغما نبرده باشد. اعراب جنوب - «یمنی‌ها» - را هم دوست ندارم، آنها نیز مرا دوست ندارند. اعراب «قضاعه» هم که منتظر آمدن «سفیانی»<sup>۳</sup> هستند تا به او بپیوندند، اعراب «ریبعه» هم که از خداوند کینه به دل دارند که چرا پیامبرش را از میان اعراب «مضر» انتخاب کرده است. و از طرفی دو نفر در میان آنها نمی‌یابی که قصد سرکشی نداشته باشد.» لازم است بدانیم که در خاندان عباسیان، مقدم داشتن ایرانیان بر سایرین یک سنت بود.<sup>۴</sup> [۸]

فکر می‌کنم که در یکی از فصل‌های بسیار درخور توجه کتاب صحیح بخاری، اثبات عواقب زیان بار این جهت‌گیری - عجم‌گرایی - خاندان عباسیان در قالب احادیث آمده است. و کسی که با سبک احادیث اسلامی این دوره آشنا باشد و

۱- التبریزی ۴، ۸ + حسان / دیوان ۲۹ یکی مانده به آخر، «أَوْلَادُ الْقَيْطَةِ»

از ادوار بعد، مقایسه کنید: الاغانی ۱۷۸/۱۸ س ۳.

۲- الطبری ۱۱۴۲/۳

۳- مهدی، طرفدار سلسله بنی امیه. نک:

Snouck-Hourgronje, *Der Mahdi*, P.11

4- vgl. Kremer, *culturgeschichtl. streifzüge*, P.31, Anm.



فریب سلسله اسناد پر زرق و برق این احادیث را نخورد، به راحتی می‌تواند دریابد که مقصود علمای دین در اوائل سده سوم هجری از ساخت این احادیث چه بوده است. از قبیل این داستان ساختگی که: وقتی «عمر بن خطاب» خلیفه دوم عرب با خنجر ابولؤلؤی ایرانی ترور شد، گویا که عمر بن خطاب در بستر مرگ خطاب به «عبدالله بن عباس» می‌گوید: «خدا را شکر که مرگم را به دست یک مسلمان نسپرد، تو و پدرت عباس دوست داشتید که مدینه از عجمها پر شود». باید دانست که در آن زمان اکثر برده‌ها به «عباس بن عبدالمطلب» تعلق داشتند.<sup>۱</sup> [۹]

بدیهی است که این داستان ساختگی صرفاً در انتقاد از «عبدالله بن عباس» و پدرش «عباس بن عبدالمطلب» نیای سلسله عباسیان است تا بدینوسیله برای مناسبات فعلی عباسیان با اشرافیت ایرانی، پیشینه تاریخی درست کرده باشند.

همچنین در زمان عباسیان، پیروی اقوام ایرانی از خیال بافیها و افسانه‌پردازی‌های صرفاً مذهبی، به حدی رسید که منجر به برپائی مجدد آداب و رسوم مذهب باستانی زرتشتیگری به طور علنی شد. ظهور زندیقها - که کرمر مفصلاً آن را تشریح کرده - آشکارترین دلیل بر این مدعاست. [۱۰]

تاریخ جنگهای مسلمانان در آسیای مرکزی به ویژه در زمان خلافت «معتصم»، جانشین «مأمون عباسی»، روشنگر مسائل عبرت‌آمیزی در ارتباط با مقاومت سرسختانه عنصر عجم در برابر اسلام خلافت در سومین قرن حکمرانی آن می‌باشد. ولی هیچ یک از قهرمانان ملی عرب ستیز این دوران به اندازه افشین - یا به تعبیری حیدر بن کاووس - سطحی بودن نفوذ اسلام خلافت در میان عجمهای تحصیل کرده را آشکار نساختند.

این سردار سفدی الاصلی معتصم عباسی که قیام بابک را که برای اسلام خلافت خطرناک بود، سرکوب کرد و لشکرهای خلیفه را در جنگ علیه مسیحیان فرماندهی

۱- ذ.ک: فضائل الصحابه، ۸ [ابولؤلؤ: دانشنامه ایران و اسلام ۱۰۹۵/۸-۱۰۹۶]

کرد و نیز در جنگهای متعدد اسلام، نقش برجسته‌ای ایفا کرد، یک مسلمان واقعی نبود. به طوری که وی با دو تن از مبلغین اسلامی که می‌خواستند یکی از معابد کافران را به مسجد تبدیل کنند، به بیرحمانه‌ترین وجه رفتار کرد و احکام اسلامی را به باد تمسخر می‌گرفت و به قول یک مسلمان هم‌تبارش، گوشت حیوانات مرده را می‌خورد و دیگران را هم به این کار ترغیب می‌کرد، زیرا به نظر او چنین گوشتی از گوشت حیواناتی که به روش اسلامی کشته می‌شدند، تازه‌تر بود. علاوه بر این هر هفته روزهای چهارشنبه یک گوسفند سیاه برای کشتن تهیه می‌کرد، او گوسفند را به دو نیم می‌کرد و از میان دو نیمه آن رد می‌شد. او ختنه و دیگر آداب اسلامی را مسخره می‌کرد و به آنها عمل نمی‌کرد. همچنین وی به عنوان یک مسلمان از خواندن کتب مذهبی (زرتشتی) اقوامش دست برنمی‌داشت و از نسخه‌های پرشکوه و مزین به طلا و جواهر آنها نگهداری می‌کرد. زمانی که خلیفه را در لشکرکشیهایش علیه دشمنان خلافت اسلامی یاری می‌کرد، خواب تأسیس مجدد امپراطوری ایران و «مذهب زرتشت» را می‌دید و عربها و مغربها و ترکهای مسلمان را مسخره می‌کرد. در نظر او اعراب سگهائی بودند که باید اول جلویشان استخوان ریخت و سپس با چماق بر سرشان کوبید.<sup>۱</sup> بدینسان، افشین می‌تواند نمونه عینی و برجسته‌ای باشد از عقاید و طرز فکر عجمهائی که صرفاً در جهت کسب منافع مادی به نیروهای اسلامی می‌پیوستند و می‌خواستند تا در افتخارات پیروزیهای آنان سهم شوند و در واقع دشمن سرسخت کسانی بودند که استقلال ملی و سنن آبا و اجدادی‌شان را از بین می‌بردند. [۱۱]

نفوذ عناصر بیگانه در اسلام در پی ظهور و افول هر خلیفه‌ای بیشتر و بیشتر می‌شد<sup>۲</sup> تا آنجا که سرانجام به تجزیه قلمرو خلافت منجر گشت. بدیهی است که

۱- نک: طبری ۱۳۰۹/۳-۱۳۱۳

fragmenta hist.arab.ed.de Goeje,P.405-6

+

۲- اوضاع دوران خلافت «الواق» در شعری از شاعری گمنام از آن زمان انعکاس یافته است. الاغانی ۲۵۴/۱۱

نفوذ و پیشروی عجمها در دل خلافت عربی، مساوی با از بین رفتن نفوذ و حضور عربها بود. مثلاً از هنگام خلافت متوکل عباسی - که زندگی او قربانی دسیسه‌های معشوقه تُرکش کاماریلا شد - ترکها نفوذ تعیین کننده‌ای در مفر خلافت پیدا کردند.<sup>۱</sup> و با اینکه زبان عربی نمی‌دانستند، مهمترین مناصب دربار از جمله امور اداری و نظامی به دستشان افتاد.<sup>۲</sup> ژنرالهای ترک به منظور سرکوب و رام کردن اعراب ناراضی به جزیره العرب اعزام می‌شدند. تاریخ نشاندهنده قساوتی است که آنها نسبت به اعراب مخالف و طرفداران علی بن ابیطالب [ع] روا داشتند. [۱۲]

در نهایت این دسیسه چینی‌های ترکها بود که سیاست دستگاه خلافت را تعیین می‌کرد. در زمان خلافت «مستعین» کار تا آنجا بالا گرفت که خلیفه به دو تن از کارگزاران ترک دربار در ارتباط با بیت‌المال، اختیار تام داد و به آنان اجازه داد تا هر چه صلاح می‌دانند با آن بکنند. زمانیکه وی به توطئه یک گروه از ترکها علیه جانش پی برد، در حالی که به خاطر این نمک‌شناسی، فرماندهانشان را سرزنش می‌کرد، به آنها گفت که وی طلاها و نقره‌هایش را سکه زده و نیز عیش و نوش خویش را محدود ساخته تا حقوق سرسام‌آور آنان را تأمین کند و رضایت خاطر آنها را فراهم سازد.<sup>۳</sup> [۱۳]

چنین به نظر می‌رسد که گسترش نفوذ بیگانگان برای اعراب بسیار ناگوار بوده است. مثلاً می‌توان به اشعاری که در حضور «منتصر» عباسی - ۴۸ - ۲۴۷ - خوانده شد و مورد تحسین فراوان قرار گرفت، اشاره کرد:

ای صاحب قصر البرق

۱- خلیفه معتدی که بعد از یک زمامداری کوتاه مدت به سال ۲۴۵ وفات نمود، قصد داشت به فارسها در مقابل ترکها نفوذ بیشتری ببخشد. الیعقوبی ۶۱۸/۲، در ارتباط با نفوذ ترکها تقویم karabacck را مقایسه کنید:

Mittheilungen ans d.Samml.Papyr.,Rainer,I,P.92.ff

۲- ذ.ک: المسعودی ۷/۳۶۳، ۲

۳- ذ.ک: طبری ۱۵۱۲/۳، ۱۵۴۴

ای صاحب قدرت و شوکت

از خدا بترس و ما را نکش

ما که دیلم و ترک نیستیم<sup>۱</sup>

به ویژه اوضاع خلافت در دوره زمامداری «المعتز» بیچاره، شعرای عرب را بر آن داشت تا از وحشت فریاد برآرند. آنان برای بیان درست اوضاع به اندازه کافی شهامت و گستاخی داشتند:

ترکها بنای طغیان را گذاشته‌اند،

با این کار حکومت ما واژگون خواهد شد،

با چنین اوضاعی خلافت ما پایدار نیست،

ترکها صاحب قدرت شده‌اند،

و دنیا باید ساکت و مطیع آنها باشد،

با چنین روشی هیچ حکومتی پایدار نخواهد ماند،

و با هیچ دشمنی نمی‌توان جنگید،

هیچ اتحادی پایدار نیست.<sup>۲</sup>

و یا:

آزادگان کوچ کردند و یا از بین رفتند

زمانه مرا در میان بربرها - ترکها - گذاشت

به من می‌گویند که تو خیلی در خانه می‌مانی

می‌گویم چون خارج شدن برایم خوشایند نیست

وقتی به اطرافم می‌نگرم چه کسانی را می‌بینم؟

میمون‌هایی را که بر مسند کارند!<sup>۳</sup>

۱- ذ.ک: الاغانی ۱۴/۱۱، ۸۶. البته انتساب این شعر به هارون الرشید، خلیفه عباسی، یک اشتباه تاریخی است.

۲- ذ.ک: المسعودی ۳۷۸/۷، ۴۰۰، ۴۰۱.

۳- ذ.ک: ثعالبی / بیتمة‌الدهر ۲ / ۱۱۸ + مقایسه کنید: [ابوالفرج] الاصفهانی / الاغانی ۳ / ۱۲۷. [در متن: عبدالله اصفهانی].

نفوذ و سلطه عجمها - فارسها، ترکها و دیلمها<sup>۱</sup> - که دشمنان عرب سلسله عباسیان آن را نشانه عدم لیاقت خلفای این سلسله تلقی می‌کردند تا نشانه حرکت رو به زوال حکومت عرب، به تدریج رو به افزایش نهاد.

روی کارآمدن سلسله‌های مستقل منطقه‌ای در طی حکومت خلفا نه تنها قدرت آنان را بلکه قدرت ملتی را هم که بانی حکومت آنها شده بود کاهش می‌داد و از بین می‌برد. در سده چهارم هجری، فرزندان دودمان عباسیان، به شکل شعرای چاپلوس درباری در دربارهای خلفای جدید آواره شدند. آنها متقاضی تصدی مشاغل سطح پایین اداری می‌شدند.<sup>۲</sup> [۱۴]

«المتنبی»، شاعر عرب سده چهارم هجری به خاطر ابراز عواطف و احساسات عمیقش نسبت به انحطاط قوم عرب پرآوازه شد. در دواوین منسوب به وی به اشعاری مبنی بر وحشت و نگرانی از اوضاع و احوال روزگار و در نهایت، تحریکات جنگ طلبانه علیه حکومت بربرها - ترکها - که با اعراب چه از لحاظ معنوی و چه از جهت اخلاقی فاصله زیادی داشتند، برمی‌خوریم.  
او می‌گوید:<sup>۳</sup>

ارزش انسانها به زمامداران آنها است

ولی فرد عربی که بربرها بر وی حکومت می‌کنند

سعادت ندارد، بربرهایی که نه فرهنگی

دارند و نه افتخاراتی، نه عهد و پیمان

می‌فهمند و نه وفاداری را، به هر کجا که

۱- محمد بن هانی. زک: ZDMG. XXIV, P. 484, V. 2.

۲- زک: بیتمه الدهر ۸۴/۶، ۱۱۲. در رابطه با وضعیت اعضای خاندان عباسیان مقایسه کنید:

kremer, ueber das Einnahmebudget des Abbasidenreiches (Wien 1887), P. 13

Anm.

۳- زک: دیوان متنبی ۲۲/۱۹ چاپ Dieterici ص ۵۷ [زک: الفهرست ۲۳۲ - ۲۴۴].

پای می‌گذاری آدم‌هائی را می‌بینی که

عده‌ای مراقب آنها هستند، انگار

که آنها گله‌ای از چهارپایان می‌باشند.<sup>۱</sup>

ولی چنین بیانات شاعرانه‌ای تنها تأثیر اندکی در تجدید عظمت از دست رفته

تازیان داشتند، زیرا که آنان از هر جهت دچار رکود و انحطاط شده بودند. [۱۵]

## فصل دوم

ظهور و اشاعه تعالیم و گرایش‌ها مورد نظر «حزب شعوبیه» در چنین اوضاع و احوال سیاسی - اجتماعی مناسب می‌نمود. در حالی که قبلاً تلاش عمده «پیتیست‌ها» بر این بود تا طبق دستور اسلام، اعراب را به رعایت و احترام نسبت به سایر ملل تربیت و عادت دهند، اکنون این تلاش با شدت بیشتری در جهت معتقد ساختن سایر ملل مبنی بر رعایت و احترام به قوم عرب به کار می‌رفت.

علما خود را ناگزیر می‌یافتند تا احادیثی را تعلیم دهند که در آنها احترام به قوم عرب سفارش شده بود. توجه به این احادیث در چهار چوب روند رو به تکامل وضعیت اجتماعی ملل اسلامی بس آموزنده است. مثلاً از قول پیامبر [ص] نقل می‌کنند که به «سلمان فارسی» می‌گوید - توجه داشته باشید که انتخاب مخاطب برای پیامبر در این مورد حساب شده بوده است! - «از من کینه به دلت راه مده، مبادا که به خاطر این احساس کینه، دینت را از دست بدهی». سلمان در جواب می‌گوید: «من چطور می‌توانم از تو کینه به دل راه دهم، در حالی که خداوند بوسیله تو راه راست را به ما نشان داد؟» در اینجا پیامبر می‌گوید: «اگر تو از عربها کینه به دل بگیری از من هم کینه به دل خواهی گرفت». و به نقل از عثمان بن عفان از قول پیامبر نقل می‌کنند که: «هر کس عربها را بیازارد، در روز قیامت او را شفاعت نخواهم کرد و دوستی من شامل حالش نخواهد شد.<sup>۱</sup>» این احادیث ساختگی که از تفاله‌های علم الحدیث به شمار می‌روند، مبین موضع علما در قبال جریان فکری - سیاسی رو به تزایدی است که در میان عجمهای مسلمان قوت می‌یافت و خاستگاهش به ظاهر شعار «اسلام منهای عرب» و در نهایت حذف سیاسی تازیان از قدرت مطلقه سیاسی دویست ساله و گرفتن انتقام از آنان بود.

این احادیث ساختگی می‌بایست به آن نقطه نظری که در جعلیات قدیمی مطرح بود و احساسات عجم تکیه‌گاه مذهبی خویش را در آن می‌جست و می‌یافت، پاسخ می‌داد. ما چند نمونه از این احادیث را در بالا مشاهده کردیم. [۱۶]

عجب آنکه این احادیث ناب! همان احادیثی هستند که خوارج در آفریقا به آنها متوسل شدند تا حق سلسله ایرانی رستمیان - خوارج در تاهرت (اواسط سده دوم) - را در برار خلافت اعراب به اثبات رسانند.<sup>۱</sup> و این خود دلیل دیگری بر میل ترکیبی این مخالفان سیاسی - مذهبی با گرایشات شعوبیه است. [۱۷]

در میان شاهکارهای علما که چنین احادیثی جزئی از آنها به شمار می‌روند، برخی گفته‌های ساختگی منسوب به پیامبر هم دیده می‌شود که در آنها - ظاهراً در واکنش نسبت به آداب و سنن روزافزون ایرانی و ترکی - تقلید از رسوم عجمی ممنوع و یا دست کم تقبیح شده است. اکنون سعی بر این بود که با نسبت دادن آداب و رسوم که در گذشته دور تقبیح شده بود به عجمها، به آن آداب و رسوم قباحت بیشتری ببخشند. و همان طور که قبلاً اجتناب از آداب یهودیان و مسیحیان اهمیت داشت، اینک پرهیز از آداب عجمها ضرورت پیدا کرده بود.<sup>۲</sup> این آداب و رسوم تنها در شعائر مذهبی آمیخته نبودند، بلکه حتی شامل عادات روزمره از قبیل برخاستن از جا به نشانه احترام،<sup>۳</sup> استفاده از قاشق در موقع صرف غذا - که به عنوان شیوه

۱- در کتاب: *chronique d'Abouzakaria (Paris 1879)* ترجمه Emile Masquerary فهرست این احادیث و فهرست بخشهای قرآنی مربوطه را می‌یابیم، چراکه علمای الهیات خوارج آفریقائی هم آنها را نقل کرده‌اند. به ویژه: 5:59,48:16

۲- مقایسه کنید: Gratz' Monatsschrift (1880), P.309.ff

۳- با مقایسه متن حدیثی که در آن برخاستن از جا برای ادای احترام فدغن یا تقبیح شده است، این طور استنباط می‌شود که توجیه عجمی بودن این رسم مدتها پس از خود آن، به وجود آمده است. از: *B.Isti'dan, nr,26* می‌توان دریافت که در قدیم این گونه از جا برخاستن کاملاً بدون تأمل صورت می‌گرفته است. منبعی که این حدیث در آن آمده است، معرفی می‌شود. الغزالی / احیاء العلوم ۱۹۸/۲ + قسطلانی ۱۶۸/۹ + الاغانی ۱۶۱/۸. مقایسه کنید: کتاب العدد / ۵، ۱۸۵ + العقد الفرید ۲۷۴/۱ درباره دست بوسیدن به نشانه ادای احترام، ذ.ک: همان



مخصوص فارسها تکفیر می شد - برخی از جزئیات آداب توالت رفتن و اصلاح صورت و بسیاری کارهای دیگر مثل استفاده از پلنگ برای سوارکاری<sup>۱</sup> نیز می شد.<sup>۲</sup> در گذشته نیز زمینه برای ستیز با تقلید از آداب و سنن بیگانه وجود داشت<sup>۳</sup>، ولی این ممنوعیت به صورت یک مسئله شرعی در نیامده بود. [۱۹]

جعل این احادیث با توجه به ارتباطی که با پیشگویی های ساختگی مبنی بر غلبه سیاسی عجم بر عرب دارد، به دوران افول حاکمیت مطلق خلافت عباسی مربوط می شود. [۲۰]

به نظر می رسد که این تفکرات نوظهور، قبل از این دوران وجود خارجی نداشته است. در حالی که بنابر روایتی که «مالک بن انس» آن را نقل می کند، پیامبر اسلام برای توجیه کاری که از انجام آن منصرف می شود به یکی از رسوم رایج فارسها<sup>۴</sup> و یونانیها متوسل می شود.<sup>۵</sup>

۱- ذ.ک:

Mme, Dieulafoy, la Perse, la chaldée et la susiane (Paris 1887) P.528

این کتاب پیرامون استفاده شخصی ساکنین شط العرب از این حیوانات نوشته شده است.

۲- ذ.ک: الصّدیقی 142 - fol 134

۳- دیوان حسّان قابل ملاحظه است: [۲۱]

کم نبود شاعری که زمان های خوب گذشته را دیده است، مأمون را در لباسهای خارجی تصور می کند، ذ.ک: العقد الفرید ۱/۱۷۰. همچنین گفته قسمت پائین همان منبع: P.68 را نگاه کنید. آنجا که طرز لباس پوشیدن، اسب سواری، پرتاب نیزه و غیره به سبک اعراب، به راحت طلبی ایرانی ها و سبک آنان در انجام این کارها توصیه شده است.

۴- اینکه «(زرقانی) بواسطه «فریسی» [با همه توان می خواهد اعراب را «أَخْلَاطٌ مِنْ تَغْلِبٍ» خطاب کند، بسیار جالب توجه است!

۵- ذ.ک: مالک بن انس / الموطأ، ۳/۹۴ + مسلم / الصحيح ۳/۳۴۶: ۲/۱۵۵. من در کتاب صحیح بخاری این حدیث را نیافتم.

## فصل سوم

جریان فکری‌ئی که ما در اینجا با آن سروکار داریم، بی‌ارتباط با نهضت سیاسی - ادبی ایرانیان که به دنبال روی کار آمدن حکومت‌های مستقل ملی در آسیای مرکزی پدیدار شد، و موجب بیداری دوباره حس میهن پرستی و احیای سنن ملی - ادبی ایرانیان گردید، نیست.<sup>۱</sup> پشتوانه‌ای که امرای جدید در تلاش‌هایشان به منظور برپائی حکومت‌های مستقل ملی می‌یافتند، شکوفائی مجدد حس میهن پرستی توده‌هائی بود که در آسیای مرکزی، تحت سلطه خلافت اسلامی قرار داشتند. این امر ناخشنود نبودند که مردم آنان را اداه دهنده سنن پادشاهان ایرانی و هم طراز خسروان بدانند.<sup>۲</sup> ظهور این نهضت‌های ملی، پشتوانه محکمی در پیکار ادبی ایرانیان مسلمان با تازیان بود که «جنبش شعوبیه» آن را تقویت می‌کرد. [۲۲]

پیش از آن که به بیان این نمودهای ادبی بپردازیم، لازم است که دورنمایی در اختیار خواننده قرار دهیم. آزادی‌ئی که ملل مسلمان در دورانهای مشروح از آن بهره می‌جستند، در درجه اول از سوی ایرانیان مورد استفاده قرار می‌گرفت. آنان در کنار تازیان، برجسته‌ترین عناصر فکری حکومت اسلامی به شمار می‌رفتند. ولی به نظر می‌رسد که غیر ایرانیان هم در جسارت به وجود آمده در نزد ایرانیان سهمیم بوده‌اند. آنها بر این باور بودند که با برخورداری از این جسارت می‌توانند در مقابل تازیان قد علم کنند.

---

۱- [شاهنامه فردوسی =]

Schack, Heldensagen des Firdusi, 2 Aufl.P,21 - ff.

و مقاله Julius Mohl که در آنجا آمده است.

۲. اغانی ۱۷/۱۱۰، ۸.

به نظر می‌سد که ناسیونالیسم خاص اهالی شام در «دیک الجن» - شاعر، وفات ۲۳۵/۶ - نمود عینی پیدا کرده باشد. اصل و نسب این شاعر به یک «تمیمی» اصیل برمی‌گردد که پس از جنگ موته اسلام آورد. [۲۳]

وی از هواداران سرسخت شعوبیه - ضد عرب - بود و می‌گفت: «اعراب هیچگونه فضیلتی نسبت به ما ندارند، زیرا همه ما از تبار ابراهیم پیامبر هستیم و مانند آنها به اسلام گرویده‌ایم، اگر یکی از آنان یک نفر از ما را بکشد، مجازاتش مرگ است، و خداوند هم در هیچ کجا خبر از برتری آنان نسبت به ما نداده است.»<sup>۱</sup> او به قدری به وطنش دلبستگی داشت که هرگز، چه برای رفتن به دربار خلفا و چه به سبک شعرا برای گشت و گذار، شام را ترک نکرد. [۲۴]

ساختار حدیث، نقش تکیه‌گاه را برای برخی افکار تحریک کننده که در بعضی از جوامع مسلمین پدید می‌آمد، ایفا می‌کرد و یا اینکه به آنها جهت می‌داد. به نظر می‌رسد این حدیث کاملاً مغرضانه که صرفاً در جهت نشان دادن شایستگی نبطی‌ها برای مشارکت در امور زمامداری، ساخته شده، اختراع جامعه نبطی‌های تحقیر شده<sup>۲</sup> باشد که در حقیقت یک اندیشه «خارجی» است.

۱- [دیک الجن = ابومحمد، عبدالسلام بن رغبان بن عبدالسلام بن حبیب بن عبدالله بن رغبان بن یزید بن تمیم کلبی جَمَصِيّ - ۲۳۵/۶ - ۱۶۱ هـ - شاعر رادیکال شیعی، ن.ک: بخش سوم شعراء شعوبیه]

ن.ک: اغانی ۱۴۲/۱۲؛ بدیهی است که چنین شخصی، مخالف سرسخت دشمنی‌های قومی - نژادی بین قبیسه‌ها و یمنیها نیز بوده است. در این ارتباط شعرا و بسیار آموزنده است. ن.ک: همان ۱۴۹. این شعر از آنجا ناشی شد که ساکنان یمنی جَمَصَاء، واعظی از اعراب شمال را از کار برکنار کردند.

۲- ساکنان اِزَمی شام و بین‌النهرین هم مانند همه کسانی که - چون نبطی‌ها - در محلی سکنی می‌گزیدند و به کشاورزی و داد و ستد می‌پرداختند، به وابستگیهای نژادی و قومی کمتر توجه کرده و با کنیزان آمیزش می‌کردند. ن.ک: Sprenger, Alto Geographie Arabiens, P.233 به هر حال اصطلاح «نبطی» از دید یک عرب واقعی یک فحش محسوب می‌شود. (ن.ک: «نَبَطِيّ» در: اغانی ۱۳/۷۳، ۱۲، یا: «نَبَطِيّ» در: همان ۱۸/۱۸۲، ۲۲). شعری را که «حُرَيْث بن عُنَاب» علیه بنو سهل سروده، مطالعه کنید. (Imrk, 41) احترام زیادی برای هر دوی آنها قائل می‌شود و حاتم با افتخار، خودش را به آنان نسبت می‌دهد. ن.ک: اغانی ۱۶/۱۰۷، ۳ + Ham.P.650 به

عُبَید سلمانی - وفات ۷۲ هـ - می‌گوید: «از علی شنیدم که می‌گفت، اگر کسی پرسد که ما از چه تباری هستیم، باید به او گفت که ما از نبطی‌های کُوئی می‌باشیم.<sup>۱</sup>» چنین پیداست که انتساب این حدیث ساختگی به «عبید سلمانی» صرفاً برای اعتبار بخشیدن به آن است. در لیست راویان این حدیث به نام «حزانیه، معمر بن الرشید» برمی‌خوریم.<sup>۲</sup>

نبطی‌ها با اشاره به گذشته افتخار آمیزشان که با گذشته حکومت بابل عجین بوده، سعی داشتند تا از تحقیرشان توسط تازیان جلوگیری کنند. آنان در جمع فلاسفه، مدافعانی برای خود پیدا کردند. فلاسفه‌ای چون «زیار بن عمرو غطفانی»<sup>۳</sup> «و ثمامه بن اشرس» - وفات ۲۱۳ هـ - در پی انجام این کار برآمدند و به همه آموختند که نبطی‌ها در رقابت با سایر اعراب می‌توانند بر آنها غلبه کنند. «مسعودی»، که ما

ویژه V.5 یا از ادوار بعد، نک: حُمَوی / یا قوت ۲/۳۵۵ س ۱۶: نصیب - نبطیه؛ اغانی ۱۲/۳۹ س ۱۸: فسیروا مع الانبطی گفته می‌شود که نبطی‌ها بردگی را با بردباری تحمل می‌کردند (نک: حسان / دیوان ۵۴ س ۱۴) و وقتی کسی می‌خواست به آدمهای فرومایه اشاره کند، آنها را مثال می‌زد (نک: ابن هشام / ۳۰۶). «نبط» متضاد «خیار القوم» (به معنی «نیکوترین انسانها») می‌باشد: (جزیره العرب ۱۰۴ س ۲۲) محزف شعری که دعبل در مدح اعراب جنوب سروده بود، به قصد تحقیر قریش، در یک شعر ساختگی آنها را «معاشرن المنتبطیه» می‌خواند (ذ. ک: اغانی ۱۸/۵۲ س ۱)، در حالی که نبطی‌ها معمولاً در برابر قریش قرار داشتند: همان ۱۱/۴، ۶. این سخن باید از شافعی باشد: «سه دسته انسان هستند که وقتی آنها را تحقیر می‌کنی، به تو احترام می‌گذارند و وقتی آنها را احترام می‌کنی، ترا تحقیر می‌کنند: زن، غلام، نبطی» (ذ. ک: غزالی / احیاء العلوم ۲/۳۹) «ابونقیله» به نبطی‌های بین النهرین - (به ویژه: حران، هیت، موصل و تکریت) صفت خاصی می‌دهد: «آنها که خانه‌هایشان را می‌فروشدند و عدس می‌خوردند» اغانی ۱۸/۱۴۴ س ۷. «کرمر» یکی از بازیهای مخصوص نبطی‌ها را - فتراگ = Fatrag - ذکر

می‌کند: Beitr.zur arab Lexicographie.IP.17.

۱- ذ. ک: یا قوت ۴/۳۱۸ [در متن: kutha شهری در عراق باستان. ذ. ک: بخش سوم].

۲- (وفات ۱۵۳) نک: طبقات العوف ۵/۲۶

۳- این فیلسوف معتزلی بنا به گفته ابن حزم (Leidener Hschr. Warner, nr.480, Bd.II, fol.72)، با خوارج در نفی مجازات زنده به گور (آداب القبر) هم عقیده بود.

اطلاعاتمان را در این زمینه مدیون او می‌باشیم،<sup>۱</sup> می‌افزاید: ادیب و فیلسوف مشهور زمان، «جاحظ» نیز از اصول «زیاری‌ها» طرفداری می‌کرد.

«جاحظ» در کتاب «الحيوان» خود، صریحاً به علتی که موجب شد تا بسیاری از معاصرانش وی را به عضویت در این فرقه متهم کنند، اشاره می‌کند. معاصران وی مدعی بودند که «جاحظ» به زیاری‌ها «خط می‌دهد».<sup>۲</sup>

تعالیم زیار در باب فضیلت نبطی‌ها بر تازیان - تعالیمی که علیرغم اصالت عربی «زیار بن - عمرو غطفانی» موجب شد تا او را از اعضای شعوبیه (ضد عرب) به حساب آورند<sup>۳</sup> - موضع زیار بن عمرو را در قبال رکن اساسی تعالیم اسلامی یعنی مسئله خلافت، آشکار می‌سازد.

در واقع او طراح این تزااست که بین یک قریشی و یک غیر عرب<sup>۴</sup> (- ابن حزم می‌گوید: حبشی، شهرستانی می‌گوید: نبطی) که هر دو به طور همزمان برای احراز مقام خلافت کاندید می‌شوند، در صورتی که هر دو نفر پای بند به قرآن و سنت باشند و شرایط احراز این مقام را داشته باشند، به طور قطع غیر عرب ارجح است، با این توجیه سفسطه‌آمیز که «یک نبطی یا حبشی را در صورت عدم لیاقت، راحت‌تر می‌توان از مقام خود خلع کرد».<sup>۵</sup>

اما مجموعه تحریفات جدال برانگیز «ابن وحشی» که به «کشاورزی نبطی» مشهور است و ماهیت ادبی آن پس از بررسی‌های محدود «آلفرد. و. گوت اشمیت»<sup>۶</sup>

1-Prairies d'or III,P.107

۲. ذ.ک.: Hschr. der wiener Hofbibliothek.N.F.nr.151,fol.3a.

۳. ذ.ک.: العقد الفرید ۴۴۵/۳

۴. ذ.ک.: النووی در. مسلم / الصحيح ۲۶۵/۶. تعالیم زیار بن عمرو ذکر می‌شود. - سخاوت زیار - در این گفتار، تعالیم زیاریه به طور کلی به غیر قریشی‌ها که شامل نبطی‌ها و دیگران می‌باشد، برمی‌گردد - غیر القریشیه من النبط و غیرهم - مقایسه کنید: الماوردی، جاب Enger «جميع الناس = همه انسانها»

۵. ذ.ک.: ابن حزم / همان ۸۲/۲ + الشهرستانی ۶۳

Die nabataische landwirtschaft und ihre Geschwister,

۶. ذ.ک.:

دیگر مورد توجه قرار نگرفت، شامل مهمترین نقطه نظرات ضد عربی عجمها در آغاز گسترش نهضت ضد عرب می باشد. این مجموعه که در سده سوم هجری پدید آمد، باید به عنوان برجسته ترین سند شعوبی های نبطی مورد توجه و مذاقه قرار گیرد. «گوت اشمیت»، ضمن دفاع از ارزش ناب این مجموعه با ترسیمی که از گرایش سیاسی آن می کند، این ادعا را مبرهن می سازد: «این وحشیه، آکنده از نفرت شدید و خشم فراوانی که از تازیان - به خاطر تحقیر دائمی هم تبارانش از سوی اعراب - در دل داشت، تصمیم گرفت تا آنچه را که از ادبیات باستان بابل بر جای مانده بود، به عربی ترجمه کرده و منتشر سازد تا بدینوسیله نشان دهد که هم تبارانش علیرغم تحقیر شدیدشان از سوی تازیان از چنان فرهنگ والائی برخوردار بوده و با عنایت به علوم و فرهنگ گذشته شان، بر بسیاری از ملل باستان برتری داشته اند»<sup>۱</sup>. وی قصد داشت تا فقر فرهنگی - علمی تازیان باستان را با آثار برجسته هم تبارانش مقایسه کند و بدینسان با خودبینی بی اندازه نژاد حاکم به مقابله برخیزد. [۲۵]

در این نهضت فکری، کار و تلاش مدافعان برجسته حقوق ملل مختلف، تنها در جهت تأمین منافع ملت خودشان نبود. وقتی این کار و تلاش در جهت منافع یک ملت تازه مسلمان دیگر قرار می گرفت، به طور غیر مستقیم منافع خودشان نیز تأمین می شد. به طور قطع آنچه در درجه اول اهمیت قرار داشت، طرح این موضوع منفی بود که حق زمامداری و حاکمیت سیاسی در اسلام تنها به اعراب اختصاص ندارد. قابل توجه است که نقش ادبی علمای حرّانی در تحقق اهداف نهضت شعوبیه که به نفع «دیلمی ها» بود، در آثار ادبی آن دوران اثبات شده است. در حقیقت ابتدا قرار

ZDMG. Bd. XV (1861) + Noldeke; Noch Einiges uber die nabataische  
landwirtschaft. ib. Bd. XXIX (1875). P. 445, ff.

۱- ز. ک:

Chwolohn, ueber die ueberreste der altbabylonischen Literatun in arabischen  
uebersetzungen (st. Petersburg. 1859). P. 9; Gutschmid l. c. P. 92.

بود که این تاثیر ادبی به نفع سلاطین «آل بویه» که بدیهی است از نژاد «دیلم» بودند، تمام شود. گویا آل بویه تمام امکاناتش را برای همتائی با خلفای عرب به کار گرفته بود، سران آل بویه دستور دادند تا برایشان شجره نامه های عربی درست کنند<sup>۱</sup> - شاهکار هنری ثی که مدتها بعد، «پادشاهان سرکیس»، در مصر هم آن را به کار بستند<sup>۲</sup> - و تاریخ باستان خاندانشان را به دودمان عرب نسبت دادند. [۲۶]

طیب مشهور آن دوران «سینان» پسر «ثابت بن قرا» - وفات ۳۲۱ هـ - در کتابش، شجره، دودمان، اصل و نسب و افتخارات دیلمیان را مورد نکوهش قرار داد.<sup>۳</sup> و «ابراهیم بن هلال» - وفات ۳۸۴ هـ - ادیب و فاضل حرّانی به سفارش امرای آل بویه، کتابی حاوی جعلیات مغرضانه، به نام «التّاجی»<sup>۴</sup> نوشت. «ثعالبی» در کتابش موسوم به «مروارید ناب زمان = یتیمه الدهر» مکرر از این کتاب یاد می کند. در این کتاب چنین وانمود شده است که گویا مناطقی که اسلام در آنها راه یافته بود، مذهب جدید را آزادانه اختیار کرده بودند و لذا این خود، باید دلیلی بر عدم نیاز به جبری کردن قبول اسلام برای ملل بیگانه و بر حسب آن، عدم نیاز به اعمال تبعیض بین اعراب و

۱- ذ.ک: المسمودی ۲۲۰/۸ + العقد الفرید ۹/۲ - ۵۸

**Wustefeld Register zuden genealogischen Tabellen, P.109**

آنها خود را به اسحاق منسوب کردند:

«یهودا بن یعقوب بن اسحاق» ذ.ک: الفخری فی التاریخ ۳۲۵

۲- مقایسه کنید:

**Nr.106. im catalogue d'une collection de Manuscrits appartenant a'al Maison Brillredige Par Houtsma - 1886, P.21**

ابو بغیر، در یک شعر کنایه آمیز، تلاش به منظور تجهیز ملل بیگانه با شجره های عربی را مورد نکوهش قرار داده

است. ذ.ک: العقد الفرید ۳/۳۰۰؛ مقایسه کنید: بالا صفحه ۱۴۳

۳- ذ.ک: ابن ابی عصبیه، چاپ A.Muller ۲۲۴/۱

۴- ذ.ک: ابوالفداء ۵۸۴/۲؛ این بخش، دنباله یادداشتهای او در کتاب ثعالبی / یتیمه الدهر ۲۶/۲ می باشد.

سایرین از نقطه نظر اسلامی باشد.<sup>۱</sup> اعتبار بخشیدن به ارزش ملل غیر عرب، کاملاً موافق طبع و تمایل علمای حرّانی بود و از این طریق بود که می توانستند استناد به اقوال ملی خود را موجه سازند.

کپت‌ها - Kopt - فرقه‌ای مسیحی در مصر - هم در واکنش تحریک آمیز ملل باستان سرزمینهای اسلامی، در قبال اشتیاق تازیان در از بین بردن شخصیت‌های ملی، شرکت داشتند. آنگونه که به همین منظور در محافل اِرمی، آثار ادبی نبطی پا به عرصه وجود نهاد، کتابهای کپت‌ها هم که خالی از گرایشات ضد عربی نبودند - و آثار برجسته مصریان باستان در آنها تشریح شده است - تألیف شد تا ثابت کنند که «آثار مادی و معنوی حکام گذشته مصر، یعنی اجداد ستمدیده و تحقیر شده مسیحی - کپتی - این سرزمین که حتی با قبول اسلام، سنت نیاکانشان را از یاد نبرده بودند، تا چه اندازه بر میراث فرهنگی اعراب از خود راضی که بر عرصه فرهنگ باستانی مصر جا خوش کرده بودند<sup>۲</sup>، برتری قابل توجهی دارد.» هر چند که از این آثار ادبی، متن منسجمی بر جای نمانده، ولی اینطور به نظر می رسد که گفتارهایی از آن در متون دوره‌های بعد آمده باشد. بارون و. روسن = Baran v. Rosen در تحقیقاتش، هنگام بحث از این گفتارها، به یکی از آثار متعلق به سده ششم هجری اشاره کرده است که درباره ارتباط این آثار ادبی از میان رفته با نهضت شعوبیه در اسلام است.<sup>۳</sup>

۱- ذ.ک: حُموی / یاقوت ۹۸۴/۶ - می توان در این کتاب مثالی یافت -

۲- شاید اخباری که در: Chwolsohn, Die Ssabier, I, P. 492 آمده است، با این جنبش در ارتباط باشد.

۳- ذ.ک:



## فصل چهارم

بدون شک بیشترین سهم در فعالیت ادبی این نهضت که بر پایه مساوات بین مسلمانان عرب و غیر عرب استوار می‌باشد، از آن مسلمانان ایرانی تبار است. شگفت‌آور نخواهد بود اگر بدانیم که برای ما از آثار ادبی شعوبی تنها آثار و نشانه‌های اندک ولی در نوع خود بس پرمعنائی، بر جای مانده است. اکثر پیروان شعوبیه یعنی زندیق‌ها به لحاظ مذهبی افراد بدنامی بودند و بدیهی است که جریان پیتیستی-کلیسایی که از سده‌های ۵ تا ۶ هجری در ادبیات اوج گرفته بود، برای حفظ نوشته‌های شیعی و اعتزالی مناسب نبود. [۲۷]

اما لحن آزادی که شعوبیه در آثار مکتوب به یادگار مانده‌شان به کار گرفته‌اند، شگفت‌آور است. در حالی که در دوران امویان برای شاعری چون «اسماعیل بن یسار»<sup>۱</sup> که شدیداً تحت تأثیر افکار شعوبیه قرار داشت و تازیان بدوی و آداب وحشیانه‌شان را مورد تمسخر قرار می‌داد، سخت خطرناک می‌نمود که با غرور از اصالت ایرانی‌اش یاد کند،<sup>۲</sup> شعرا، ادبا و فضلالی زمان عباسیان با آزادی تمام<sup>۳</sup> می‌توانستند افتخارات اجداد ایرانی خود را در برابر غرور ملی تازیان علم

---

۱. ذ. ک: اغانی ۶/۱۲۰: «بسیاری از تاجداران که از نژادی اصیل می‌باشند، عموی من هستند. آنان همچون نژاد برترشان، ایرانی نامیده می‌شوند». - مقایسه کنید: ابن بدرون، چاپ Dozy ص ۷، ۸ پس ای خلیفه! دست از لائینی برای ما بردار، دست از بی‌عدالتی بردار و واقعیت را بگو: زمانی که ما دخترانمان را تربیت می‌کردیم، شما دخترانتان را زیر شن دفن می‌کردید.» یک عرب در جواب می‌گوید: «درست است، شما به دخترانتان احتیاج داشتید، ولی ما به آنها احتیاجی نداشتیم». - اشاره به اتهام ایرانیان مبنی بر زناشویی با محارم - [۲۹]

۲. ذ. ک: Kremer, culturngeschichtl streifzuge. P.29F

۳. اینکه چنین تمایلاتی بنا به گفته «ابن ندیم» در: الفهرست ۱۲۰، از سوی برمکیان مذمت شده باشد، چندان باورکردنی نیست.

نمایند. [۲۸]

شجره‌نامه‌های اشراف و اعیان گذشته ایران، درست با همان دقت و ظرافتی که «بنوقحطان» و «بنوعدنان» از شجره‌نامه‌هایشان نگهداری می‌کردند، توسط فرزندان ایشان گردآوری می‌شد.<sup>۱</sup>

گفته می‌شود که نحوی مشهور «یونس بن حبیب» - وفات ۱۸۵ هـ - که تازیان بادیه نشین هم دنبالش بودند تا از تبحر او در زبان عربی بهره گیرند، با افتخار تمام از اصالت ایرانی خود یاد می‌کرد.<sup>۲</sup> خطیب و عالم دینی «محمد بن لیث» که از غلامان خاندان اموی بود و نسبش را تا «دارا بن دارا» دنبال کرده بود، در دوره برمکیان توانست تمایلات ایرانی خود را ابراز کند. شاید به همین خاطر هم بود که ارتودوکسهای سنی او را - علیرغم اینکه کتابی در ردّ شیعه نوشت<sup>۳</sup> - زندیق می‌خواندند. «سهل بن هارون دشت میسانی»، منشی مشهور و مخصوص «مامون» و مدیر «بیت‌الحکمة»<sup>۴</sup>، تعداد زیادی کتاب نوشت و در آنها با طرفداری از ایرانیان، تعصب ضد عربی خود را ابراز کرد. به نظر می‌رسد که او برجسته‌ترین عنصر شعوبی زمانش بوده است. ظاهراً ویژگی ادبی که عامل شهرت وی گردید، با تلاش در جهت به استهزاء کشانیدن ایده‌آلهای تازی در ارتباط است.<sup>۵</sup> و تنها با قبول این فرض است که نگارش چندین رساله در باب فضیلت «خست» توسط او قابل درک می‌باشد. بنا به قولی، او یک کتاب مستقل در تقبیح «سخاوت» و ستایش «خست» نوشت.<sup>۶</sup> [۳۰]

۱- ذ.ک: المسمودی ۲/۲۴۱

۲- ذ.ک: *Flugel, Grammat, schulen der Araber*, P,36

۳- ذ.ک: ابن ندیم / الفهرست ۱۲۰ س ۲۴

۴- [در متن: گنجینه خرد]

۵- ذ.ک: الحمصیری ۳/۱۴۲: عاملی که سبب نگارش این کتاب شده، تلاشهای سهل است، به این منظور که قدرت فصاحتش را در بیان چنین مطالب متناقضی نشان دهد. الفهرست ۱۲۰ س ۴. رساله او در تائید خست به طور جامع در دسترس است؛ العقد الفرید ۳/۳۳۵

۶- ستایش «خست» و تقبیح «سخاوت» به ابوحنّان، فاضل اندلسی نیز نسبت داده می‌شود؛ المقری ۱/۸۳۰ قسمت بالا.

او هم تبارانش را اینگونه خطاب می‌کند. «ای اهالی میسان! سپاس خدای را که شما را از نژاد و تباری نیکو قرار داد! چهره‌هاتان از نقره است و با طلا سرشته شده، دست‌هاتان به امواج هامون مانده، آیا این «سگ» می‌خواهد که خودم را در شمار خویشان او درآورم؟ دانش «سگها» بسیار اندک است.<sup>۲</sup> آیا تازیان می‌پندارند که جایگاهی در نوک قله و رو به سوی آسمان دارند، جایگاهی همچون یک ستاره در آسمان! زهی خیال باطل! جایگاه آنها جز پلاسی در گستره دشت که در آن چهارپایان و سوسکه‌های سرگین خور جای دارند، نیست.<sup>۳</sup>»

در این دوران بود که شعرای عرب زبان ایرانی تبار، به زبان اصیل قریشی که در آن تبحر داشتند، شعر می‌گفتند و می‌توانستند علیه خود بزرگ‌بینی و برتری جوئی تازیان اعتراض کنند. در رأس این دسته از شاعران، «بشار بن برد» - وفات ۱۶۸ هـ - شاعر شوریده حال شعوبی قرار دارد. از اونه تنها اشعاری گزاف آلود، پیرامون اصل و نسب قریشی - ایرانی<sup>۴</sup> وی به یادگار مانده، بلکه متلک‌های نیش‌داری علیه تازیان نقل شده است.<sup>۵</sup> یکی از کنایه‌های نیشدار او که ظاهراً در محافل ملی ایرانیان - که خود نیز عضوی از آن بود - نقل می‌گردید، به طوری که تقریباً دو بیست سال بعد هم آن را از زبان «ابو سعید رستمی»<sup>۶</sup> شاعر می‌شنویم که در آن آخرین فریادهای

۱- اما انگار در اینجا سخاوت ستوده می‌شود؛ ن.ک: Goldziher, Muhammedan.studien,I

۲- بازی با لغت «کلب» - اسم مستعار نژاد عرب - و «کلب» - اسم عام مترادف سگ - اغلب برای طعنه به کار برده می‌شود. مقایسه کنید: Meine Zahiriten,P.179

۳- ن.ک: الحصری ۱۹۰/۲

۴- مقایسه کنید: ابن الفقیه ص ۱۹۶، «۹» قریش یک ملت برای نامیدن برجسته‌ترین و ممتازترین گروه به کار می‌رود. اعراب جنوب هم از این اصطلاح استفاده می‌کنند، به طوری که ده‌ها به خاطر شجاعت و فضائل برجسته‌شان «قریش حمدانی» نامیده می‌شوند. ن.ک: جزیره العرب ۱۹۴ ص ۲۴

۵- ن.ک: اغانی ۳۱/۳ ص ۳۳. در مورد این شاعر؛ ن.ک:

Kremer, culturgesch streifzuge,P.34f.

۶- از معاصران «صاحب بن عباد» - وفات ۳۸۵ هـ - که او در مدح وی قصاید فراوانی سرود؛ قطعه‌ای از آنها

اعتراض ملی ایرانیان به گوش می‌رسد این است:

«تازیان به این می‌بالند که صاحب جهان و ارباب مردمند، آیا بهتر نیست که به مهارتشان در گوسفند چرانی و شتربانی افتخار کنند؟<sup>۱</sup> اگر کسی اصل و نسبم را پرسد، می‌گویم که از تبار رستم دستانم، ولی ترانه‌ام از «لوی بن قلیب» است.<sup>۲</sup> کسی هستم که همه آشکار و نهان او را به عنوان یک ایرانی که عربیت او را به سوی خود کشاند، می‌شناسند. من رگ و ریشه خود را به خوبی می‌دانم و آن را با صدای بلند و رسا می‌گویم.<sup>۳</sup> پس نسبم معلوم و جنسم سخت است.»<sup>۴</sup>

پیش از این افرادی چون او، رگ ایرانی خود را ابراز نمی‌کردند و ترجیح می‌دادند

---

در: ابن خلکان ۹۵، ۱۳۳/۱ + ۶۸۴ + ۱۶۰/۷ یافت می‌شود. اخبار دیگر درباره آثار منظوم او در: الحصری ۱۳/۳ + الکشکول ۱۶۳ نقل شده است.  
۱- ن.ک: ترجمه متن «ثعالبی» به آلمانی:

Al-Thaalabi; vertrauter, Gef.d.Einsamen, P.272, nr,314.

۲- درباره اصل و نسب او؛ ن.ک: ثعالبی / بیتمه الدهر ۱۲۹/۳ + همان ۱۳۰ س ۱۲  
۳- «شیاری» یعنی اصل و نسب صحیح ایرانی من که از تکیه کلامم معلوم می‌شود: [شیاری = رگ من] همان ۶۱.  
۴- ن.ک: ثعالبی / بیتمه الدهر ۱۳۵/۱، ۸، کلمات آخر: «و عُودِي صَلِيبٌ»، قابل مقایسه است با آغانی ۱۰۴/۲ س ۶ + ۸۹/۱۶ س ۹، Ham, P.474. V.3 و Comment. و نیز گفته یک پیرمرد شعوبی که به خاطر ضعیف نبودن جنشش (در روز نبرد) به خودش می‌بالد، (ماعودی بذی خوارین، مقایسه کنید: فی العودی خوار الموشح [؟])، چاپ Brunnow ص ۱۹، ۳

ن.ک: آغانی ۱۲۵/۶ س ۲۰. مقایسه این قسمتها نشان می‌دهد که این اصطلاح به اصل و نسب افتخارآمیزی مربوط می‌شود که یک سردار جنگی پیش از نبرد به آن می‌بالیده است. [در هنگام رجزخوانی و...]. ن.ک: همان ۵۴.  
در ارتباط با کاربرد «عود» به این منظور: «اخواننا من خیر عودین و من زندی» ن.ک: یاقوت ۴۷۲/۳ س ۳.  
قسمتهائی از: الفرزدق / چاپ Boucher ص ۱۸ س ۶، ۷ + شعر «حماد عَجَزَد» در باره «ابوجعفر منصور»، خلیفه عباسی در العقد الفرید ۱۲۰/۱، که این واژه در آنها به کار رفته است، شایان توجه است. [کاربرد عود]: دو مرد از خاندان «ابو عیینه» شاعر، نشاندهنده دو مَیْش (یکی سخی و دیگری حبیبس)، متضاد می‌باشند: «داود درخور ستایش است و تو سزاوار سرزنش، تعجب آور است، حال آنکه هر دوی شما از یک جنس هستید: و انتما من عودین» ولی این جنس برد و قسم است، نیمی از آن به مسجد و نیمی به مستراحهای یهود، تو به مستراح تعلق داری و او به مسجد. ما بقی در: آغانی ۲۲/۱۸، ۲۱.

که ایرانی بودنشان را از نسب نویسان حسود پنهان دارند و با تمام توان، به طور نامشروع خود را به یکی از اقوام عرب نسبت می‌دادند. [۳۱]

«اسحاق بن حسان خُریمی» [۳۲] وفات ۲۰۰ هـ - شاعر سُغدی الاصل، جزء همین شعرا می‌باشد. او با افتخار تمام به زادگاهش «سغد» اشاره می‌کند و می‌گوید، از اینکه «جویر» یا «جرم» یا «عک» از نیاکان او به شمار نمی‌روند، به ارزش وی خدشه‌ای وارد نمی‌شود.<sup>۱</sup> او پارا فراتر از این گذاشته و ترجمان غرور ایرانی و یادآور سخنانی می‌شود که علمای ایرانی در طی دوران غلبه تازیان علیه آنها اظهار می‌داشتند. او می‌گوید: «تمام معادی‌ها - اعراب شمال - پیرو جوان، عموماً و قحطانی‌ها - اعراب جنوب - خصوصاً بر آن شدند تا دارائی مرا به غارت برند، ولی شمشیری آبدیده و تند و تیز این تهاجم را دفع می‌کند. من از سلحشوران مرو و بلخ، از آن بزرگ - مردان با اصالت کمک «طلبیدم، ولی افسوس! خانه ما نزدیک نیست تا کمک زیادی به سوی ما روانه شود. ای پسر عمو! اگر می‌خواهی بدانی، بدان که پدرم ساسان، کسری، پدر هرمز و خاقان است. در دوران آتش پرستی، ما بر هستی انسانها حاکم بودیم و همه چیز مطیع ما بود، گوئی مردم باریسمان به دنبال ما کشیده می‌شدند. ما شما را خوار و ذلیل می‌کردیم و همان گونه که سرورمان می‌خواست، چه حق و چه ناحق بر شما حکم می‌راندیم، اما وقتی اسلام آمد و قلبها با خشنودی به روی آن گشوده شد، آن قلبها از برکت اسلام، بر روی مخلوقات نیز گشوده شد<sup>۲</sup> و ما از پیامبر خدا پیروی کردیم، اما بعد! طوری شد که گوئی از آسمان بر سرما باران تازی باریدن گرفت - آنها بر ما غلبه کردند -<sup>۳</sup>» [۳۳]

این مضامین، مقایسه‌ای است حزن‌انگیز بین موقعیت جهانی ایرانیان در گذشته و به خواری کشیده شدنشان توسط تازیان در آن زمان. اما این حالت، بیش از همه بر

۱- ذ.ک: یاقوت ۳/۳۹۵] خرمی، بیوگرافی: دانشنامه ۹/۱۱۳۰-۱۱۲۹

۲- ترجمه این سطر بسیار مشکوک است.

۳- ذ.ک: یاقوت ۶/۲۰

روی موبد شاعر تأثیر گذاشت. وی ایرانیان را به برکنار کردن و راندن تازیان دعوت می‌کرد. او از زبان قومش فریاد برآورد که:

«من یک عجم اصیل هستم و میراث پادشاهان ایرانی را می‌طلبم.

به پسران هاشم بگو، قبل از پشیمانی، تسلیم شوید،

بساطتان را جمع کنید، به جزیره العرب برگردید

و دوباره سوسمار بخورید

و گله‌هایتان را بچرانید!

در حالی که من به مدد تیزی شمشیرم و نوک قلمم

بر سریر سلطنت جلوس خواهم کرد

(اشاره به مبارزه فرهنگی و نبرد مسلحانه)<sup>۲</sup> [۳۴]

البته با چنین لحنی، تازیان را مورد خطاب قرار دادن، آنهم در زمانی که بیگانگان در صدد سلب قدرت سیاسی اسلام از آنان بودند، کار ساده‌ای بود. آنان خطاب به تازیان می‌گفتند:

«وقتی شما در حال حاضر اینقدر ناتوان هستید، بالیدن به افتخارات گذشته چه معنائی دارد، وقتی نمی‌توانی با افتخارات جدید، افتخارات گذشته را پاس داری، هیچ فایده‌ای به حال تو ندارد.»<sup>۳</sup>

چنین پیداست که «ابو عثمان سعید بن حمید بختگان» - وفات ۲۴۰ هـ - شاعر و

۱- در اصل، اعراب بدوی به خاطر خوردن سوسمار، مار و موش مورد استهزاء قرار می‌گیرند. ذ.ک: المقدسی، چاپ De Goeje ص ۲۰۲ س ۱۱ + ثعالبی / بیتمه الدهر ۱۰۲/۳ س ۳ «ریاب بن العفاق»، از این رسم اعراب دفاع می‌کرد: اغانی ۱۳۳/۱۸ و خود در انجام آن کوتاهی نمی‌کرد: همان ۸۷/۲۱ س ۲۰. ذ.ک: قسمتهای دیگر این شعر در کتابم به نام:

- ترجمه انگلیسی، ص ۸۳ - Mythos bei, den Hebraern, P.99 Anm3.

۲- ذ.ک: ترجمه این بخش در: + Ruckert;s Ham, II.P.245

vertraute Gefahrte, P.272, nr.314

۳- ذ.ک: یاقوت ۳۹۶/۳ س ۱

لغوی عرب آن دوران، بیش از همه، از مواضع جناح چپ شعوبیه طرفداری می‌کرده است. وی به رگ و ریشه‌اش که به امرا یا دهقانان ایرانی می‌رسید، می‌بالید. [۳۵]

حتی پدرش که از طرفداران برجسته جزمیهای معتزلی بود، مشکوک به عضویت در حزب شعوبیه بوده و پسرش، شواهد بارزی در تایید این احتمال عرضه کرد. در میان این شواهد، قطعه شعر هجو آلودی وجود دارد که وی علیه قاضی القضاات معتصم و متوکل عباسی که به خاطر تعصب معتزلیش مشهور بود، سروده است. این شخص یعنی «احمد بن ابی داود» - وفات ۲۴۰ هـ - که با تحقیق در تاریخ معتزله می‌توان به بدنامی وی پی‌برد، خود را ایازی می‌خوانده است.<sup>۱</sup>

وی که به دلیل فخر فروشیهای اعراب از بابت نسب و شجره‌شان، با روابط کهنه قومی بر جای مانده از دوران ما قبل تاریخ در نزد ایشان، میانه خوبی نداشت، به ایران دوست بودن، مشکوک بود.

وی چنین می‌سراید:

تو خودت را به «ایاز» می‌بندی، شاید تنها به این خاطر که نام پدرت تصادفاً «ابوداود» بوده است.<sup>۲</sup> براستی که اگر تصادفاً اسم او «عمرو بن معدی کرب» بود، می‌گفتی که از تبار «زبید» یا «مراد» هستی.<sup>۳</sup> [۳۶]

این اشعار، کنایه از علل و عوامل غیر مترقبه و تصادفی است که برای یک عرب کافی بود تا با توسل به آنها خود را به یک دودمان جلیل نسبت داده و آن را در نظر مردم ساده لوح، موجه جلوه دهد. بعداً خواهیم دید که ریشخند به خود بزرگ‌بینی اعراب، یکی از گرایش‌های بینش شعوبی بوده است و دستورکار این گرایش در قطعه هجو فوق‌الذکر، با آنچه که ما از شخصیت ادبی «سعید» می‌دانیم، هماهنگی دارد.

۱- مثل شاعر دوران الحاد عرب، ابو داود الایاز [یختگان؛ بیوگرافی: الفهرست ۱۷۹]

۲- آغانی ۲/۱۷

۳- همانند سردار دوران جاهلیت که از اعراب جنوب بود و «عمرو بن معدی کرب» نام داشت.

«سعید» از مبارزان ادبی ایرانیان به شمار می‌آید. وی کتابی تحت عنوان «امتیازات ایرانیان» و کتابی دیگر به نام «حمایت از ایرانیان علیه تازیان» نوشت. که به «کتاب موازنه» که یکی از نامهای شعوبیه یعنی «اهل تسویه» می‌باشد، معروف است.<sup>۱</sup> [۳۷] کتاب «امتیازات ایرانیان»، گنجینه‌ای غنی از ادبیات این دوران را به ما عرضه می‌کند.<sup>۲</sup> هر چند از این قبیل کتب و رسالات، چیزی برجای نمانده است، اما در عین حال بخشهایی از این اثر ادبی شعوبی که در کارهای «جاحظ» و «ابن عبد ربه اندلسی» آمده است، بخشی از مضامین و نیز جهت‌گیری کلی آن را به ما نشان می‌دهد. کتاب «البیان و التبیان» از «جاحظ»<sup>۳</sup> و کتاب بس بزرگ و دائره المعارف گونه «العقد الفرید»، تألیف «ابن عبدربه - اندلسی الاصل» می‌باشد.

مباحثات و پاسخهایی که در این دو کتاب مطرح شده است، نکات اصلی استدلالات شعوبیه را برای ما محفوظ نگاه داشته است. مخصوصاً کتاب «العقد الفرید» که شامل قطعات منتخب جامعی از مباحثه‌ای بین «ابن قتیبه دینوری» و شعوبیه و پاسخهای شعوبیه به مدافع نقطه نظرات تازیان می‌باشد.<sup>۴</sup> - ابن قتیبه، خود کتابی در باب امتیازات تازیان نوشت و با علاقه خاصی روی این مطلب کار کرد<sup>۵</sup> - که

۱- ذ.ک: الفهرست ۲۲/۱۲۳

۲- همان ۱۲۸ س ۸: کتاب «مفاخر» یا «مفاخر العجم»، مجهول المؤلف، توسط Fingel, I, 34 اقتباس شده

است. ذ.ک: الفهرست ۴۲ س ۹

۳- ذ.ک: Rosen's Brief an Prof. Fleischer in ZDMG xxviii, P. 169

Manuscripts arabes de L'institut des Langues orientales, 1877, P. 74+

۴- ذ.ک: در الفهرست، نام اثری از ابن قتیبه ذکر شده است. - به زبان آلمانی -

uber die Gleichstellung der Araber mit den Persern

uber die vorzuge der Araber عنوان «ابن عبد ربه اندلسی»، قطعات منتخب خود را از یکی از آثار العَقد با عنوان

Araber اقتباس می‌کند. مفروض است که این عناوین متفاوت، به همین کار العَقد مربوط می‌شوند.

۵- ما بوسیله «البیرونی» درباره جهت‌گیری کلی نسخه‌های یاد شده، اطلاع حاصل کردیم که البته وی به شدت

با آنها به مقابله برمی‌خیزد. وی العَقد را نیز به دلیل حمله به عجمها در تمام نوشته‌هایش به ویژه در کتاب



ابتدا در رساله «هامر پورگ اشتال» به زبان آلمانی، ترجمه و منتشر شد<sup>۱</sup> و برگزیده‌هایی از آن، در ضمیمه متن «سیری در تاریخ فرهنگ»، اثر «و. کرم»، به گونه ای بدیع گردآوری شده است. [۳۸]

هم اکنون نسخه‌های شرقی کتاب «ابن عبد ربه اندلسی» انتشار یافته است و هر کس که به زبان عربی آشنائی داشته باشد، می‌تواند از قسمت‌های مربوطه به طور کامل بهره بگیرد.<sup>۲</sup> سوای این منابع، بیشترین اطلاعات ما درباره شعوبیه از کتاب «ردّ بر شعوبیه»، اثر «ابوالحسن احمد بن یحیی البلاذری»، مورخ مشهور دوران فتوحات اسلام می‌باشد که اندکی از قطعات منتخب آن توسط «مسعودی»، نویسنده و مورخی که خود در سده چهارم هجری - وفات ۳۴۶ هـ - در کار بر روی این اثر ادبی مشارکت داشته، برای ما محفوظ مانده است.<sup>۳</sup> او در یکی از گفتارهای اثرش، به این کارش اشاره می‌کند: «ما اختلاف عقاید انسانها، به ویژه در این مورد که آیا اصل و نسب صرف یا آثار مطلوب صرف و یا در نهایت، هر دو با هم قادرند که ارجحیت فردی را مبرهن سازند و همچنین عقیده شعوبیه و گروه‌های مخالفش را در کارمان در زمینه ریشه‌های مذاهب ذکر کرده‌ایم.»

این اثر مسعودی که قادر به بحث در زمینه چندین موضوع بود، مانند برخی دیگر

«Die Bevorzugung der Araber» و تحقیر شخصیت ایرانیان به طرزی تعصب‌آمیز و متهم کردن ایشان به کفر، مذمت می‌کند.

آلغقد تمام فضائل ممکنه را به اعراب باستان نسبت می‌دهد، حتی فضائلی را که آنها نمی‌توانستند داشته باشند، مثل برخورداری از دانش نجوم و...

۱- ذ. ک: «ueber die Menschenklasse, Welche von den Arabern «schoubijja» genannt wird»

- گزارش جلسات آکادمی تاریخی - فلسفی کیز - Cl.J,Bd.(1848), P.330ff

۲- چاپ بولاق ۱۲۹۳، ۸۲/۲ - ۹۰

۳- ذ. ک: 113 - 109, Prairies d'or, III, P.109؛ اثر خاصی تحت عنوان «ردّ شعوبیه» وجود ندارد، بلکه تنها چیزی که از آن بر جای مانده است، ضمیمه مفصلی در یکی از نسخ شجره‌ای بلاذری می‌باشد.

از آثاری که در مبارزه علیه شعوبیه نوشته شده، در دسترس نیست.<sup>۱</sup> و از همین رو ما ناگزیر به استفاده از آثار جاحظ و ابن قتیبه در زمینه روند فکری شعوبیه می‌باشیم. [۳۹]

---

۱- مؤلف کتاب «الآغانی» که یکی از معاصران جنبش شعوبیه در شعر و ادب بود - ۳۵۶/۷ - ۲۸۴ هـ نسبت به خود بزرگ بینی عجمها بی تفاوت نبود. جبهه گیری او به نفع اعراب - آنطور که از گفتارهای فراوان موجود در آثارش پیدا است - وقتی به رگ و ریشه عربی‌اش می‌اندیشیم، شگفت‌آور نیست. گفته می‌شود که او از خاندان اموی است. حدس می‌زنم که اثر از میان رفته‌اش «کتاب التمدیل و الانتصاف فی مآثر العرب و مثالبها» - ذ.ک: ابن خلکان / المقدمة، شماره ۴۵۱، ۲۸/۵، ۱ -؛ جزء همان آثار ادبی باشد که ما در بالا با آنها سر و کار داشتیم. [۴۰]

## فصل پنجم

اینک به یاری این پیشگامان برآنیم تا نظری به انگیزه‌های شعوبیه مبنی بر نبرد با تازیان، داشته باشیم. این پژوهش به ما نشان می‌دهد که انگیزه‌های پان ایرانیست‌های شعوبی و از آن طرف نقطه نظرات مخالفانشان یعنی پان عربیست‌ها، چقدر بی‌اهمیت بوده که بر پایه آنها نبرد بی‌سرانجامی را به راه انداختند. طبیعی است که نقطه آغاز انحراف شعوبیه در تلقی نادرست از آیات غالباً تحریک‌آمیز قرآن و آخرین خطبه پیامبر اسلام - خطبه غدیر خم - شروع شد. همان طور که قبلاً اشاره کردیم، به نظر می‌رسد که به منظور بهره‌برداری از منطوق و مفهوم آیات و روایات، تعبیر مناسبی به آنها افزوده شده باشد. [۴۸]

مشاهیر باستانی تاریخ عجم در برابر سنن متکبرانه تازیان قرار می‌گیرند، سرشناسان عجم؛ نمرود عمالیق، خسرو، قیصر، سلیمان و اسکندر کبیر را به رخ کشیدند تا ثابت کنند که در گذشته، زمامداران عجم از چه قدرت و هیبت و حاکمیتی برخوردار بوده‌اند. پادشاهان هند هم با سکوت از کنار این قضیه نگذشتند؛ یکی از آنها در مقدمه نامه مطولی به عمر دوم خلیفه اموی، چنین می‌گوید: «از پادشاه پادشاهان، پسر هزار پادشاه که همسرش دختر هزار پادشاه است، و در اصطبل هایش هزار فیل وجود دارد، و در کشورش دو رود بزرگ جاری است که در سواحل آنها درخت عود و نارگیل و بوته‌های سنبل طیب<sup>۱</sup> و گیاهان معطر کافور که بویشان از دوازده فرسنگی به مشام می‌رسد، می‌روید، به پادشاه تازیان که خداوند

آنان را از هر صفت و نعمتی محروم ساخت. می‌خواهم کسی را نزد من فرستی تا که اسلام را به من بیاموزد و قوانین آن را تعلیم دهد.<sup>۱</sup>

در امر رسالت هم برتری از آن عجم‌هاست، چرا که از پگاه آفرینش، تمام پیامبران به جز هود و صالح و اسماعیل و محمد، بقیه عجم بوده‌اند، تازه، اجداد بشر یعنی آدم و حوا که کل بشریت از آن دوبار وجود یافته، عجم بودند. شعوبی‌ها از ذکر هر گونه هنر و دانشی که بشریت آن را مرهون عجم‌هاست، فروگذار نکردند: فلسفه، نجوم، حریربافی از جمله کارهایی بود که وقتی تازی‌ها در قعر توحش دست و پا می‌زدند، عجم‌ها به این کارها مشغول بودند و در انجام آنها ممارست به خرج می‌دادند. در حالی که تنها هنر تازیان سرایندگی بود که در آن هم باز عجم‌ها - یونانی‌ها - از آنان پیشی گرفتند.<sup>۲</sup> همچنین شعوبی‌ها از ذکر بازی‌هایی که عجم‌ها اختراع کرده بودند مانند شطرنج و تخته نرد، غافل نشدند.<sup>۳</sup> [۴۲]

- ۱- ابن ماجرا را دیگر راویان نیز قبلاً گزارش کرده بودند. هیشم بن عدی با استناد به عبدالملک بن عمیر - وفات ۱۳۶ هـ - اظهار می‌داد که نامبرده پس از مرگ معاویه در میان اسناد و اوراق او نامه‌ای از پادشاه چین دیده که با متن مذکور بسیار مشابهت دارد. ذ.ک: الجاحظ / البیان و التبيين ۳۸۶.
- ۲- در این رابطه، سخنان وزیر خلیفه عباسی، حسن بن سهل - وفات ۲۳۶ هـ - که مشخصاً ایرانی تبار بوده است، قابل توجه است. یک آموزش صحیح شامل آداب دهگانه می‌باشد: سه از آنها شهرگانی، سه نوشیروانی و سه تازی دیگر عربی می‌باشد. ولی دهمی سرآمد همه می‌باشد. نواختن عود، بازی‌های شطرنج و نیزه پرانی، شهرگانی، علوم طب و حساب و فن سواری، نوشیروانی و فنون سرایندگی و شجره نویسی - علم انساب - و علم قصص کهن - نقالی - عربی می‌باشند. آخری که نسبت به بقیه برتری دارد، علم حکایات زیبا می‌باشد که در محاوره به کار می‌رفت. ذ.ک: الحصری ۱/۱۴۲ - همین سخنان با اندکی اختلاف از منبعی دیگر: [۴۳] ZDMG, XIII, P. 243.
- ۳- درباره این بازی‌ها ذ.ک: المسعودی ۱/۱۵۷. این بازی را «عنوان افتخار» خطاب می‌کنند. ذ.ک: ابن خلکان ۵۲/۷، شماره ۶۵۹ + الدمیری ۱۷۱/۲. همزمان با استعمال اصطلاحات فنی ایرانی در اوایل اسلام این بازی در مدینه رایج شد (ذ.ک: اغانی ۱۷/۱۰۳) در کنار شطرنج و کبیرک، خصوصاً فضلا با اشتیاق تمام به آن می‌پرداختند (ذ.ک: اغانی ۱۵/۵۲) (۲ سده دوم هجری این بازی در میان اعراب رایج بود (ذ.ک: اغانی ۲۱/۹۱ س ۴) علمای دین جبهه گرفته و آن را حرام دانستند و روایات متعددی را علیه آن نقل کردند (ذ.ک: مالک / الموطاء ۱۵/۱۸۲) «کسی که تخته نرد بازی کند مانند کسی است که دستش به خون خوک آلوده شده باشد»: البغوی / مصباح

اما تازیان برای اثبات افتخارات خود در مقابله با این ظرافت فرهنگی چه چیزی می توانستند ارائه کنند؟ «آنها در برابر ایرانیان به گرگهای زوزه کش و حیوانات وحشی و ولگردی شبیه اند که یکدیگر را می درند و دائم با هم در ستیزاند.» همچنین به پاکی اصل و نسبشان اهانت می شد، برای اثبات این امر، به زمانی اشاره می شد که مردان تازی در اسارت به سر می بردند و زنانشان قربانی امیال حیوانی فاتحین می گردیدند.<sup>۱</sup>

علل و انگیزه های دیگر این نبرد، آن مواردی است که جاحظ از مباحثات شعوبیه با اعراب ذکر می کند.<sup>۲</sup> شعوبیه، بویژه برای تحقیر اعراب به برخی از آداب جاهلیت - مانند سوگند به آتش هولناک الحولاء<sup>۳</sup> و دیگر آدابی که از دوران جاهلیت در اسلام مانده بود - استناد می کردند، به مواردی مثل به کار گرفتن چوب دستی و کمان در حال سخنرانی و...<sup>۴</sup> شعوبی ها می گفتند که: «چوب دستی برای نواختن، نیزه برای نبرد، ترکه برای حمله کردن و کمان برای تیرانداختن به کار می رود و هیچ رابطه ای

• السنه ۹۴/۲) مدتها قبل از این، اخبار یهود این بازی را به عنوان یک بازی بد بایکوت کردند (تورات باب کتوبوت ص ۶۱)

۱- ذ.ک: العقد الفرید ۸۶/۲، ۹۰ + م.ک: Lb1.F.or.Pnil. 1886, P.23,12ff

۲- ذ.ک: جاحظ / البيان و التبيين ۱۳۳

۳- همان ص ۶ بالا.

۴- حارث بن هذیل به کمانش تکیه می زند و قصیده ای علیه تغلبی ها می خواند ذ.ک: الاغانی ۱۷۸/۱۱ ص ۱۶، النابغه به چوب دستی اش تکیه می زد و شعری را می خواند: اغانی: ۱۶۲/۲ ص ۸ + کتاب Schwarzlose را مطالعه کنید: Die waffen der alten Araber, P.38. پیامبر اسلام نیز هنگام خطابه از نوعی عصا استفاده می کرد. مقایسه کنید: قاموس اللغه (؟) این کتاب: Ham. P. 710 هم قابل توجه است + B.Ganaiz,83. این رسم در زمانهای بعد هم باقی بود. ذ.ک: اغانی ۱۰۵/۲۰ ص ۳، ابو حمزه خارجی - ۱۳۰ هـ - که فرد انقلابی بود، زمانی که در مدینه بر روی منبر برای مردم حرف می زد، به کمان عربی خود تکیه می زد. بخشی از دیدگاههای مربوطه ذ.ک: Sapiski, il,P.143/5 در جاحظ / البيان / آمده است. شاید چوب دستی قرمز واعظ مکی از بقایای رسم اعراب باستان باشد که پیغمبر هم به آن عمل می کرد. ذ.ک:

Kremer, Beitrage zur arab.Lexicographie,II.P.36

بین این ابزار و آلات و سخنرانی وجود ندارد.<sup>۱</sup> گوئی تازیان برای انحراف اذهان مخاطبان از موضوع، به چنین ابزاری متوسل می‌شدند و این دور از تصور است که وجود اینگونه ابزار و آلات در تحریک مخاطبین و تهییج کلام سخنران، نقشی داشته باشند. موزیسینها بر این عقیده‌اند که کارآئی افرادی که از چوب دستی در موسیقی استفاده می‌کنند<sup>۲</sup>، به مراتب کمتر از کارآئی کسانی است که از چوب دستی استفاده نمی‌کنند. آنهایی که به هنگام سخنرانی، چوب دستی به دست می‌گیرند، بیشتر به قلدران نعره کش شبیه‌اند، گوئی انسان مشتی تازی پست و فرومایه بدوی را پیش رو دازد و بدینسان انسان به یاد خشونت بدویان می‌افتد. این قبیل سخنرانان، بیشتر به ساریانانی شبیه‌اند که سعی دارند، شتر در حال فراری را متوقف کنند. - و در ادامه در پاسخ به فخر فروشی تازیان به خاطر قریحه فوق العاده و قدرت بیانشان اینگونه اذعان می‌داشتند: - علاوه بر این فن بیان، یک غریزه و قدرت عمومی است که در نزد کلیه ملل یافت می‌شود و همه اقوام بشر به خاطر احتیاج مبرم به آن به دنبال ترقی و تعالی آن می‌باشند. حتی کولی‌ها که مردمی سخت‌خشن، جاهل، شهوت پرست<sup>۳</sup> و تندخو هستند، سخنرانیهای طولانی ایراد می‌کنند و خلاصه آنکه همه ملل و حتی قبایل وحشی این توانائی را در حد عالی دارا هستند، هر چند که محتوای سخنشان ناهنجار، ناآگاهانه و اظهاراتشان سراسر اشتباه و سخت بی‌ادبانه است. حال آنکه می‌دانیم بهترین سخنرانان در میان ایرانیان، مخصوصاً اهالی فارس یافت می‌شوند و

۱- اعراب به ویژه به کمانهایشان می‌بالیدند و آنها را به کمانهای ایرانی ترجیح می‌دادند. در حدیثی جعلی از قول پیامبر نقل می‌کنند که وی: «هر کس را که کمانهای عربی را کنار گذاشته و کمانهای ایرانی را به کار بگیرد، لعن می‌کند». ن.ک: الصدیقی ۱۳۴. «ماسیکا = Masicha» را مخترع اولین کمان می‌دانند. ن.ک: ابن درید ۲۸۸ س ۳  
 ۲- در باب استفاده از چوب موازنه - «قُضِيب» - در موسیقی توسط اعراب. ن.ک: اغانی ۱۱۷/۱ س ۱۹ + ۱۸۸/۷  
 ۳- در این قسمتها نیز استعمال واژه عربی «ضرب زدن» [= نواختن، طبل زدن] قابل رؤیت است.  
 ۳- بنا به یک سخن روانشناسانه که اعراب آن را عنوان می‌نمایند، حکمت رومیان در مغزشان، حکمت هندیان در مخیله‌شان، حکمت یونانیان در روانشان و حکمت اعراب در زبانشان است. ن.ک: الصدیقی ۱۴۸.

از میان اینها باز مروی‌ها از همه شیواتر و نیکوتر و خوشایندتر سخن می‌رانند. زیباترین لهجه ایرانی، لهجه دری است.<sup>۱</sup> اهوازی‌ها از همه نیکوتر به زبان پهلوی سخن می‌گویند... نویسنده تفسیر زمزم<sup>۲</sup> در مورد آهنگ همسان زبان آخوندهای

۱- دیلمی این حدیث جعلی را از قول پیامبر رواج داد که اگر خدا قصد انجام کاری را کند که احتیاج به خوشروئی دارد آن کار را به زبان فارسی دری به فرشتگان می‌گوید و کار مستلزم غضب را با زبان عربی سفارش می‌دهد. ترجمه دیگر خوشروئی و غضب، لطافت و سختگیری است. منتقدان مسلمان این حدیث را بسیار مشکوک می‌دانند. ذ.ک: الصدیقی ۹۲. این جویزی این حدیث را در لیست احادیث ساختگی آورده است «الموضوعات» مانند روایت دیگری که بر اساس آن استفاده از زبان پارسی به مروت انسان خدشه وارد می‌سازد: الصدیقی ۹۵. ۲- بنا بر تعریف سنتی - S.Vullers.S.V. «زمزم» = Zemzeme نام یکی از کتب مقدس ایرانیان است. دعا خوانان و خوانندگان - قاریان - متون مقدس ایرانیان، «زمزم» را غالباً به معنای زمزمه و نجوا - و بیج بیج - به کار می‌بردند. در توصیف جشن مهرگان در النوری چاپ:

(Golius' Notae in Alferganum, P. 25, 11) ذکر شده که مرید، کاسه‌ای محتوی انواع مختلف میوه‌جات به پادشاه داد: *قَدْ زَمَزَمَ عَلَیْهَا* [بر آنها دعا خواند = *زَمَزَمَ*؛ دعا خواند]. «عمر» زمزمه کردن پیش از صرف غذا را بر کاهنان - ساحران؟ - ایرانی قدغن کرد. منظور از این زمزمه، ورد مقدسی است که پیش از صرف غذا خوانده می‌شد. ذ.ک: Sprenger, Mohammed, III, P. 377 Anm. «ابن فقیه» در یکی از اشعارش - چاپ دخویه = de Goeja ص ۲۱۶ س ۳ - یک روحانی ایرانی را شیخ *زَمَزَمَ* یعنی شیخ زمزمه‌کن خطاب می‌کند. مقایسه کنید: Golius.l.c.P.28 همچنین در: «سیره» ۵۹/۳ «گفته شده که کاهنان - ساحران؟ - در آتشکده: *یُزَمَزَمُ بِكَلَامِ الْيَهُودِ وَ تَارِيخِ الْمَجُوسِ*. و نیز نام «چاه زمزم» را با واژه ادا و اصولهای مذهبی ایرانیان مرتبط کردند. (ذ.ک: یاقوت ۱۴، ۹۴۱/۲) همچنین یک نویسنده مسیحی از «بیج بیج» نامفهوم ساحران سخن می‌گوید؛ (ذ.ک: Ausznye aus syrischen Acten christl G.Martyre Hoffmann P.96) و ساحران یهود همین کلمه را در: تلمود؛ باب ساتا آیه ۲۲ به کار می‌برند: - به عبری *raten megusha wela jada mia amar da Ma'lamar* اما کلمه «زمزم» تنها در زبان عربی در ارتباط با متون مذهبی ایرانیان و اوراد کاهنان به کار نمی‌رود، (ذ.ک: ابن هشام ۱۷۱) (زمزومات الکاهن و نیز مهممه، اغانی ۱۱/۱۵ س ۶ یا اغلبه، العقد ۲۱/۳: «راغبین مغلیون») بلکه نویسندگان ایرانی نیز آن را به کار می‌برده‌اند. آقای پرفسور «اشپیگل» = Spiegel در ۱۹ مارس ۱۸۸۶ در این باره برای من می‌نویسد: «استعمال این کلمه را در این معنی، در شاهنامه فردوسی [اصل: کتاب فردوسی؟] هم می‌یابیم». «Mapur P.1446.v.u.» به میهمانش می‌گوید: زند اوستا و برسام را بیاور، می‌خواهیم به زمزم از تو سثوالی کنم. یعنی باید به اوستا قسم بخوری که هر چه می‌گوئی عین حقیقت است. همچنین در همین کتاب P.1638 گزیده‌ای از سخنان «انوشیروان» علیه یونانیان توسط

ایرانی و زبان موبدان چنین می‌گوید: «کسی که می‌کوشد تا به سطح بالائی از فصاحت برسد و می‌خواهد اصطلاحات بدیع زبان را بیامود و در علم زبان غرق شود، باید کتاب «کاروند»<sup>۱</sup> را بیاموزد. اما کسی که می‌خواهد به خرد، آموزش صحیح، حکمت علم الآداب - العلم بالمراتب<sup>۲</sup>، - پند و اندرزهای نیکو - العبر -، ضرب المثل‌های شیرین<sup>۳</sup>، اصطلاحات ناب و تفکرات صحیح دست یابد، باید با «داستانهای سلاطین» آشنا شود.<sup>۴</sup>

بزرگان نقل شده است: «به زمزم همی آفرین خواندند». معهذاً نمی‌خواهم تفسیر زمزم را از نوشته‌های اوستا بفهمم، زیرا تا آنجا که من می‌دانم در کلمات «جاحظ» از اوستا حرفی در میان نیست. اما اگر کسی بخواهد با مطالعه اوستا، ادبیات منثور فارسی را درک کند به نظر من مانعی سر راه ندارد زیرا فارسیها اگر ضرب المثل نداشته باشند، در عوض جملات پر معنی فراوانی دارند. در ادامه این روند به «میتو خرد» و سخنان «بزرگمهر» - ن.ک: شاهنامه 1713f - اشاره می‌شود. «ابوالعلا» زمزمه ایرانیان را به - هینمات العجم - صدائی که از برخوردار نیزه با زره پدید می‌آید، تشبیه می‌کند. (سقط الزند ۱۵۳/۲)

۱- احتمالاً در اینجا دستور عملی در اختیار است؛ برای من ملاحظه این فرم به همراه متخصصین ادبیات فارسی نیز نتوانست راهنمای مطمئنی برای ابداع روش صحیح قرائت بشود. ممکن است که این کلمه از «کیارنامه» تحریف شده باشد. کتابی اینچنین به «اردشیر» نسبت داده می‌شود. درباره Mirchoud از: *de secy*, 1793, P.280 Me moires sur diveres antiquites de la perse, paris

۳۰۵: «کیارنامه فی سیره انوشیروان + ZDMG,xxII,P.732mr.11

۲- در توضیح این اصطلاح، گزارشی از انجمن فضلی دربار خلیفه معتمد که در المسعودی ۱۰۲/۸ - ۱۰۳ آمده به کار می‌آید. در میان دیگر موضوعات مباحث عقلی، در دربار خلیفه از اشکال محافل و مکانهای استقرار زیر دستان و ضاحب منصبان و راه و روش نظم و تربیت بخشیدن به این کار، سخن به میان می‌آمده است: («کیفیات مراتبهم» ن.ک: Barb.de meym, sur la hierarchie a observer) المسعودی ۱۰۴/۸، یعنی در این مباحثات، گفته‌هایی که از پادشاهان گذشته در این باب نقل شده، مورد بحث قرار می‌گرفته است.

۳- به نظر می‌رسد که این ضرب المثلها بر روی فضلی عرب تأثیر گذارده باشند. در سده ۶ هجری «ابوالفضل سکری» که یکی از دوستداران خاص ضرب المثل‌های ایرانی بود و «ابو عبدالله ابیوردی»، «با جدیت به کار نشر این ضرب المثلها به زبان عربی پرداختند. ن.ک: یتیمه الذهر ۲۲/۶ + همان ۱۶۷ پائین + به این اثر از خودم Beitrage zur literaturgesch der shia P.28.

۴- اثر «سیرالملوک»، همانند آثاری است که فردوسی در اقوال ملی که به آنها پرداخته، به عنوان ماخذ از آنها



شعوبی‌ها با اشاره به آثار ادبی یونانیان و هندیان، اینچنین به ستایش از قریحه عجمها می‌پردازند: «کسی که کتب ایرانیان، هندیان و یونانیان را می‌خواند، به عمق معنویت و ویژگی بارز حکمت این ملل پی می‌برد و درمی‌یابد که اصل فصاحت و بلاغت نزد چه کسانی است و کمال این فنون در کجا یافت می‌شود و در خواهد یافت مردمی که به شناخت صحیح مفاهیم و انتخاب مناسب واژه‌ها و تمییز پدیده‌ها اینچنین شهره هستند، درباره‌ی کسانی که به هنگام سخنرانی از نیزه و چوب‌دستی و کمان استفاده می‌کنید، چگونه می‌اندیشند. شما شتریان و چوپان هستید و در زندگی خود بطور معمول از نیزه استفاده می‌کنید، زیرا این کار در اثر بیابانگردی برای شما عادت شده، شما در خانه‌هایتان نیز با خود نیزه حمل می‌کنید، زیرا آن را همراه خود به خیمه‌هاتان می‌برید و حتی در زمان صلح نیز آن را کنار نمی‌گذارید و این به خاطر وجود دشمنی‌های قومی است که همیشه با یکدیگر داشته‌اید، شما مدتهای مدیدی با شترهایتان همنشین بوده‌اید، به همین خاطر است که سخنانتان ناهنجار و صدایتان خشن است. به طوری که وقتی در میان جمع صحبت می‌کنید، گوئی با دسته‌ای از کران سخن می‌گوئید». از اینها گذشته آنچه برای باستان شناسان حائز اهمیت است، سلاحهای جنگی ابتدائی و استراتژی تازیان در مقابله با ابزار جنگی استراتژی ایرانیان است. و من بدلیل اطلاع اندکم در این زمینه، از پرداختن به آن خودداری می‌کنم.<sup>۱</sup> [۴۴]

---

• استفاده نموده است و طبری نیز از همین آثار، بخشهایی را نقل کرده است. (ن.ک: Noldeke; Gesch.der perser und Araber.P.XIVff)، سری کاملی از کتب «سیرالملوک»، در «البیرونی» - چاپ Sachau.P.99,17ff - و در «الفهرست» ذکر شده است. از نویسندگان قدیمی تر عرب، «ابن قتیبه» هم از این مأخذ استفاده و اقتباس نموده است. ن.ک:

Rosen,Zur arabischen Literaturgeschichte der altern zeit,

Me'langes asiatiques... de St.Petersbourg VIII (1880) P.777.

۱- برای درک این مطالب مطالعه بخشی از مقالات ابن قتیبه به ترجمه (Rosen.I.c.P.776) قابل توجه است.

«جاحظ» در حمایت از «پان عربیست»ها، در مقابل استدلالات شعوبی‌ها به دفاع برخاسته و تمام مشتقات آن را به جان می‌خرد تا به تهاجمات شعوبیه پاسخ دهد. ولی آنقدر که در دفاع از تهاجم به استعداد تازیان در علم معانی و بیان و ... وقت صرف کرد، برای پاسخ به هیچ یک از جنبه‌های دیگر تهاجمات شعوبیه وقت نگذاشت. نظریات «جاحظ» در باب ادبیات یونان و هند عمدتاً به دلیل سادگی قابل توجه می‌باشد. او می‌گوید: «البته هندیان از ادبیاتی قوی برخوردارند، در عین حال این ادبیات شامل آثار مجهول المؤلف<sup>۱</sup> زیادی است که از زمانهای بسیار دور به آیندگان رسیده است. یونانیان نیز در فلسفه و منطق پیشرفت خوبی داشتند ولی [ارسطو] واضح منطق به هنگام سخنرانی حالتی گریه‌آلود داشت و با اینکه به آموزش علمی تمایزات بخشهای گوناگون فن کلام پرداخت، خودش خطیب توانائی نبود. جالینوس بهترین منطق دان بود ولی یونانیان او را در ردیف مشاهیر فن کلام حساب نمی‌کردند. و بدیهی است که ایرانیان خطبای توانائی عرضه کرده‌اند ولی سخنوری ایشان همواره نتیجه تفکرات طولانی، مطالعه عمیق و شور بوده و اساس سخنوری ایشان بر پایه تبحر ادبی شان استوار بوده است به طوری که اختلاف همیشه به آثار اسلاف خود استناد می‌کرده‌اند و نیز اسلاف از نتایج تفکرات پیشینیان خود بهره می‌جستند. اما در مورد اعراب قضیه کاملاً برعکس است<sup>۲</sup>؛ سخنوری تازیان

۱- آثار مجهول و معمول در این مجامع، نشانه بی‌فایده بودن کارها می‌باشد. در این مورد تنها مطالعه الفهرست ۳۵۵ کافی است: ولی من می‌گویم که یک فرد متشخص نشسته و به خودش زحمت تألیف کتابی در دوهزار ورق داده و روح و فکر خودش را با تصنیف این کتاب دچار عذاب کرده است. به عقیده من، آدم زحمتی بکشد و بعد هم تمام این زحمات را به حساب فردی موجود اما مجهول و یا معدوم مجهول بگذارد، کاملاً حماقت است که از هیچ کس انتظار آن نمی‌رود. حتی کسی که اندکی ناچیز از علم بهره برده باشد، چنین حماقتی نمی‌کند. مجهول الاسم گذاشتن یک کتاب [مجهول المؤلف] چه نمره و فایده‌ای می‌تواند داشته باشد؟ درباره‌ی اسامی جعلی؛ نک: الاغانی ۱/۱۶۹ س ۷

۲- در اینجا نظریه برجسته‌ترین منتقد و متخصص علم زیبایی شناسی ادبیات عرب، ابن اثیر - وفات ۶۳۷ هـ - درباره‌ی اشکال وارده بر ادبیات عرب ذکر می‌شود؛ ابن اثیر رساله‌اش را در باب فن سرابندگی و شعر با این

قالبی ندارد و بالبداهه است، گوئی وحی منزل است و بدون تحصیلات عمیق، تلاش و تمرین و یاری دیگران شکل می‌گیرد. یک تازی کافی است که اراده سخنرانی کند و یا بخواهد چند بیت شعر بسراید، چه در عرصه نبرد و چه در حال آب دادن چهارپایان و یا چرانیدن شتران، به محض اینکه فکرش را روی موضوع صحبتش متمرکز کرد، مفاهیم و کلمات از راه می‌رسند و بی اختیار بر زبانش جاری می‌گردند. و از طرفی یک شاعر قدیمی عرب در صدد حفظ و حراست از شعرهایش و یا نقل آنها برای فرزندانش نیست، زیرا اعراب قادر بر نوشتن نبودند و هنرشان ذاتی بود و نه اکتسابی.<sup>۱</sup> خوب سخنوری کردن قریحه ذاتی هر یک از ایشان بود به طوری که احتیاجی به نگهداری مطالب مطروحه در جهت انتقال آنها به نسل آینده و تحصیل ایشان از این مطالب نبود. کما اینکه در سخنوری از سخنان اسلافشان الهام و الگو نمی‌گرفتند.

بنابراین از میراث ادبی گذشته عرب تنها چیزی که به آیندگان رسیده، محفوظاتی است که بی اختیار شنونده‌ای به ذهن سپرده بوده است. برای کسی که تعداد قطرات

کلمات به پایان می‌برد: «من دریافته‌ام که - با توجه به دلیلی که در بالا ذکر شد - ایرانیان بر اعراب تفوق داشته‌اند، در واقع شاعر ایرانی، کتاب شعری را که از ابتدا تا انتهای آن ترسیم منظم تاریخ وقایع می‌باشد، می‌نگارد و تحرکی در بالاترین سطح قابل تصور فصاحت در زبان ملی اش پدید می‌آورد. مثلاً فردوسی، کتاب شاهنامه را در ۶۰۰۰۰ بیت نگاشته است که دربرگیرنده سراسر تاریخ باستان و معاصر ایرانیان می‌باشد و قرآن ملی ایرانیان به شمار می‌رود. زیرا همه سخنوران نامی ایران بر این عقیده‌اند که هیچ اثری در ادبیات ایران، به این زیبایی آفریده نشده است. با وجود غنا و چند بعدی بودن ادبیات عرب، و با وجود اینکه زبان فارسی در قیاس با آن مانند قطره‌ای در مقابل دریاست، اثری شبیه به این اثر را در این ادبیات مشاهده نمی‌کنیم. به بیان دیگر، ایرانیان بر اعراب که فاقد ادبیات حماسی می‌باشند، تفوق دارند» نک: بخش انتهائی کتاب: أمثال السَّیِّر ۵۰۳

۱- به «ابن مقفع» هم تفکر مشابهی را نسبت می‌دهند. «ستایش اعراب» اگر از دهان چنین شخصی درآید باید موثرتر بوده باشد: «اعراب فرزانه‌گانی هستند که از الگوئی سرمشق نمی‌گیرند. و یا از روشها و سنن پیشینیان خود پیروی نمی‌کنند. آنها به شترداری و دامپروری می‌پردازند و در زیر چادرهایی از مو و پشم زندگی می‌کنند... آنها خود ساخته‌اند و قوه درآکه و الایشان به آنان رفعت بخشیده است و...» نک: العقد الفرید ۵۱/۲

باران و شماره ذرات گرد و غبار را می‌داند، این تنها جزء اندکی از انبوه عظیم محفوظاتی است که هر فرد در ذهن دارد. و اگر یک شعوبی و لویک بار هم که شده به وطن واقعی اعراب اصیل برود، این واقعیت برایش ثابت خواهد شد «جاحظ» در یکی دیگر از آثارش فرصت را مغتنم می‌شمارد تا به پرخاشگری علیه شعوبی‌ها بپردازد. اظهارات او مبین این واقعیت است که شعوبی‌های عصر او، تنها به دفاع از ادعاهایشان بسنده نکرده بلکه جبهه تهاجمی گسترده‌ای را گشوده بودند. او اظهار می‌دارد که این مشاجرات لفظی طولانی سرانجام به نبردی واقعی منجر خواهد شد و اثبات می‌کند که پی‌آمد تفکرات شعوبیه، زوال «دین» خواهد بود: «چراکه تنها این اعراب بودند که در ابتدا اسلام را به جهان عرضه کردند.»<sup>۱</sup> علاوه بر این، جاحظ در دیگر نوشته‌هایش شواهدی دال بر حرکت و تلاش ضد شعوبی خود ارائه کرده است. او در مقدمه کتاب «الحيوان» خود را موظف می‌داند تا درباره دشمنان کوششهای ادبی‌اش موارد ذیل را اذعان کند: «تو به خاطر کتابم درباره «بنوعدنان و بنوقحطان» مرا سرزنش کردی که پا از حد شوق فراتر گذاشته و دچار تعصب عربیت شده‌ام و با تحقیر «بنوقحطان» افتخارات «بنوعدنان» را نمایان ساخته‌ام. و این نسبت ناروایی است که به من داده‌ای. علاوه بر این به خاطر تألیف کتابی درباره «اعراب و موالی» مرا سرزنش می‌کنی و متهم می‌سازی که از حقوق «موالی» کاسته و چیزهایی را به «اعراب» نسبت داده‌ام که فاقد آن هستند. و به خاطر کتاب دیگرم درباره «اعراب و اعاجم» مرا سرزنش می‌کنی و بر این باوری که وجه افتراق عرب و عجم دقیقاً همان وجه افتراق میان عرب و موالی است.»<sup>۲</sup>

۱- ذک: جاحظ / کتاب الحيون ۳۹۸ متأسفانه این بخش از نسخه خطی این کتاب بسیار بد و بی‌دقت نگاشته شده است.

۲- همان: ۲ [ذک: بخش سوم، جبهه علمی، سنیز جاحظ با زرتشت].

## فصل ششم

از این اطلاعات ادبی می‌توان دریافت که در زمان حیات «ابن قتیبه» و «جاحظ» یعنی در سده سوم هجری، نزاع ادبی - فرهنگی بین پان عربیست‌ها و پان ایرانیست‌ها بسیار گسترده‌تر از آن بوده که آثار ادبی به یادگار مانده از شعوبیه به ما نشان می‌دهد. به عنوان نتیجه عینی و بالقوه این نهضت ادبی می‌بینیم که در سده چهارم هجری، ابوریحان بیرونی دانشمند ایرانی که به عربی می‌نوشت به ویژه در مقابله با ابن قتیبه در برابر افراط کاریهای پان عربیست‌ها از حقوق نژاد پارس دفاع می‌کند.<sup>۱</sup> همچنین فرقه‌گرایی‌های مذهبی توانست به نفع این نهضت فکری تمام شود؛ در پایان سده سوم هجری مبلغین اسماعیلی - قرمطی‌ها - را در نواحی جنوبی ایران می‌بینیم که تعالی مذهبی و شرعیشان را با این تز مربوط می‌ساختند که: «خداوند تازیان را دوست ندارد، زیرا آنها حسین را کشتند، خداوند پیروان خسروان و جانشینان ایشان را بر اعراب ترجیح داده است، زیرا تنها آنان از حق خلافت امامان دفاع می‌کنند.»<sup>۲</sup> و این یکی از تعالیمی است که پیروان اسماعیلیه که «قرمطیان از آنها منشعب شده‌اند به تازه واردان در این فرقه آموزش می‌داده‌اند. بنابه گفته «اخو محسن» [یکی از پیشوایان اسماعیلیه، جناح حسن صباح] این تعلیم در مرحله نهم از مراحل دخول در آئین مذهبی این فرقه آموخته می‌شد.<sup>۳</sup> [۴۵]

با این همه، در حالی که تازیان و نژاد پرستان درگیر رقابتهای بی‌اهمیت برای

---

۱- ذک: Chronologie der orientalischen volker. مقدمه ناشر را مطالعه کنید: P.27

۲- ذک:

De Goeje, Memoires sur les carmathes du bahrejn et les Fatimides.

2. Ansg. P. 33, 207, 9

۳- ذک:

Guyard, Fragments relatifs a la doctrine des Ismaelies (Notices et extraits)

XXII, I, P. 403.

معرفی برتریهای قومی خود بودند، دیدگاه فلسفی روابط اجتماعی، به عنوان یک عنصر بی طرف، بین طرفهای درگیر، ظهور کرد. فلاسفه کمتر به نفع این یا آن فرقه، جبهه می‌گرفتند. آنها برتری‌ها و خطاهای اقوام و ملل را بی طرفانه مورد ارزیابی قرار می‌دادند و درمی‌یافتند که این برتریها و خطاها در مورد همه ملل یکسان است. به نظر می‌رسد که تنها در دفاع از این نظریه بود که «الکندی» نیای یونانیان را برادر نیای قبیله قحطان معرفی کرد.<sup>۱</sup> نشانه جالب توجه این طرز فکر بی طرفانه، نقش آن در رقابت ملل و نحل است. همان طوری که در فصلی از دایرة المعارف «اخوان الصفا» آمده است<sup>۲</sup> این دیدگاه در آن زمان، باگرایشی خاص به منظور راه حل خردمندانه این درگیری‌ها پدیدار شد. [۴۶] به هر حال فعالیت شعوبیه برای آن دسته از مجامعی که پیش از این از تحقیر مردم جهان به خاطر رضایت قلبی تازیان خسته نمی‌شدند، حداقل عذاب‌آور بود. و به راستی که تفکر و فرهنگ خودبینانه و جاه طلبانه تازیان باید دچار چگونه تزلزلی شده باشد که در سده چهارم هجری، «ابوالعلا معری» که خود از فرزندان قبیله «خزاعه» بود، شعری در تمسخر تمام مقدسات جاهلی تازیان و در مدح ایرانیان بسراید که:

«بگذارید «خزاعه» روزهای پرافتخارش را شمارش کند و «حَمِيز» به  
ملوکش ببالد. در حالی که «مُنْدَز» امیر عرب، امانت‌دارِ ترکه بارگاه «کسری» در  
شهری واقع در سرزمین «طف» بود وقتی تو طلای سرخ می‌دهی، آیا آن کسیکه  
به دنبال نقره است، کار خود را حقیر نمی‌انگارد؟  
وقتی از دهان تو مروارید ناب می‌ریزد، چه کسی در ته دریا دنبال مروارید  
می‌گردد، همه با انگشت تو را نشان می‌دهند...»<sup>۳</sup>  
شاعر عرب، اینگونه نژاد پارسی را می‌ستاید!!

۱- ابن بدرون ۴۸ [= ابن عبدون؛ دانشنامه ۵ / ۶۹۹ - ۷۰۰]

۲- مطالعه Thier und Mensch vor dem König، در آثار بعدی همچون «فاکهه الخلفاء» ص ۱۳۶،  
بی‌تاثیر نیست.

۳- ذک: سقط الزند ۲/۲۴.

## II

### شعوبیه و حضورش در عرصه علم

از آنجا که نهضت شعوبیه یک حرکت صرفاً ادبی به کاردانی علما و دانشمندان بود، لذا بدیهی است که علاوه بر حضور تام و تمام در کلیه مباحثات و مشاجرات در کار پاره‌ای از علوم نیز که عنصر ملیت در آنها الزاماً نقش مهمی بر عهده داشت، تأثیر بسزائی داشته باشد. مخصوصاً ما در اینجا با طرح دو شاخه از این علوم ثابت می‌کنیم که طرفداران شعوبیه چگونه گرایشان خود را در محدوده کار این علوم گنجانند و در قالب آنها عنوان کردند. این دو شاخه مورد بحث، شامل پژوهشهایی می‌شود که به نحو بارزی از ناسیونالیسم عربی نشأت گرفته و حس ناسیونالیستی عمدتاً از این دو تغذیه می‌شد. به نظر می‌رسد که شعوبیه بر همین اساس، تمایل بسیاری به احاطه بر این دو شاخه از علوم عصر خود داشته است. منظور ما از این دو شاخه: علم الانساب و علم اللغه می‌باشد که نوعی ارتباط مستقیم با تاریخ باستان تازیان دارد و با تبحر در زبان عربی مرتبط می‌باشد.

## فصل اول

### علم الانساب

اعراب باستان علمی به نام علم الانساب نداشتند و علم اصلاً در نزد ایشان از هیچگونه جایگاهی برخوردار نبود. با این حال به نظر می‌رسد که آنان بنا به خلق و خوی، مسیر زندگی سیاسی، جهان بینی اجتماعی و عرف سنتی خود که روابط خانوادگی شان از آنان ناشی می‌شد، از ابتدا با فاکتورهای علم الانساب سر و کار داشتند. این گونه به نظر می‌سد که آحاد ملتی که شاعرانشان غالباً به کارهای برجسته اجداد قوم خود می‌پرداختند، اندیشه‌های خود را با استفاده از هر فرصتی با صدای رسا طرح می‌کردند و در مشاجراتی که با دیگر اقوام داشتند، عنوان می‌نمودند، ناچار بودند تا با نقل این شاهکارها و حتی نقل شجره‌نامه‌های کاملاً غیر منطقی، اعقاب پیاپی نیاکان خود را بشناسند و شناسه‌های خود را از نسلی به نسل دیگر منتقل کنند. اما زنجیره‌های تسلسلی مذکور هنوز در میان مردم به صورت یک ارزش حقیقی مطرح نبودند (بعداً به این شکل درآمدند) و هنوز دستشان از گذشته‌های دور کوتاه بود. با این وجود اگر کسی تصور کند که این زنجیره‌های تسلسلی تنها در



محافل خصوصی و در جمع خانوادگی خاصی عنوان می شدند و نه برای گردآوری برخی گروهها تحت لوای دیدگاه والای نیای مشترک، آنها را دست کم گرفته است. اخیراً «نولدکه» اطلاعاتی در اختیار ما گذاشته که نشان می دهد در دوران بدویت هم عنوانهای شجره‌ای بنا بر طبیعت جمعی قبائل مرسوم بوده‌اند.<sup>۱</sup> اما این عناوین برای سیستماتیک کردن اقوال ناقص و کامل کفایت نمی‌کرد. عناوین مذکور که به گذشته‌های دور بر می‌گشتند، بدون زنجیره رابطی که بتواند آنها را با اجدادشان مربوط سازد و با تکیه به آنها، اقوال همواره از اطلاعات صحیحی برخوردار باشند، در هوا معلق بودند. تکمیل نواقص، خود داستانهای جعلی بیشماری را می‌طلبید. داستانهایی که پس از ظهور اسلام جایی برای خود پیدا کردند.

علیرغم تضاد با تعالیم اسلام، اعراب از لاف زنیهای قومی - موروثی و نقل افتخارات قبائلی منحصر به فرد خویش دست نکشیدند. این امر منجر به آن شد که به مرور اخبار مذکور شکل اصولی به خود بگیرند. با رشد اعمال حسابگرانه در میان مسلمانان و بروز علایق به کارهای اداری و نیز تثبیت فاکتورهای نسب نویسی این راه هموار گردید. افزایش آشنائی محققان قرآن با تاریخ انجیل به خاطر وجود تعابیر و نشانه‌هایی مربوط به انجیل در قرآن بعداً موجب غنی شدن این اخبار یا مطالب تازه گردید و نسب نویسی اعراب را با اخبار انجیل مرتبط ساخت. اخبار یهود در برقراری این پل ارتباطی سهم بسزائی داشتند.<sup>۲</sup> همانگونه که مشاهده کردیم، تنها عامل

1- ZDMG.XL,P.178

۲- Sprenger, Muhammed III,P.CXXIII در باره ابو یعقوب، تازه یهود پالمیرائی. همین گزارش در جلد اول طبری، صفحه ۱۱۶ نیز آمده است. همچنین نگاه کنید:

Meier, Ante - Mahometan history of Arabia (calcutta Review P.40 nr.XXXIX.1853) از گزارش این کلبی در صفحه ۸۶۲ از جلد دوم کتاب یاقوت می‌توان دریافت که ابو یعقوب، فهرست‌های اقوام انجیلی را خارج ساخته و به ابتکار خود به صورتی درآورده که با روابط نو مناسبت داشته باشد. یهودیهای پالمیر در زمان تلمود با سایر یهودیان هم طراز انگاشته نمی‌شدند: Bab.Jebhamoth fol.17

تقویت این تلاشها منازعه رو به تشدید اعراب شمال و اعراب جنوب بود. شجره ساخته شده برای عدنان که در حجره‌های علما به عمل آمده بود، خود دلیل تثوریک این کینه توزیها را که نتیجه حدسیات مبهم نسبت به تفاوت‌های قومی بودند، نشان می‌داد. اسامی که در اقوال عرب چیزی جز یک سری اسم کلی نبودند، اکنون مکانهای مشخصی را در دفاتر نسب نویسی به خود اختصاص داده بودند. مانند معد<sup>۱</sup> که در زمانهای قدیم یک مفهوم بسیار کلی بود و اکنون در دفتر اسامی اعراب شمال، مکان ویژه‌ای را از آن خود ساخته بود.<sup>۲</sup> به منظور تقویت بیشتر داستانهای ساختگی و استدلال محکم‌تر زنجیره تسلسلی اجداد، این داستانهای ساختگی به کمک روایات جعلی، حقیقی جلوه داده می‌شدند. و این جفائی بزرگ بر توده ناآگاهی بود که می‌بایست این مطالب را فرا می‌گرفتند و حرفه‌ای که تا مدت‌ها بعد همچنان به شکلی خستگی‌ناپذیر ادامه یافت.<sup>۳</sup> [۴۷]

در هر صورت شجره‌نامه منسوب به عدنان خوراک تازه‌ای برای مشاجرات نسبی اعراب شمال و جنوب بود. از این رو مسلمانان متعصب، تلاش برای انتساب شجره مذکور را به عدنان تکفیر کردند. برای پشتیبانی از این احساس آنان به خوبی از عهده

۱- ذ.ک: بالای صفحه ۹۰ از Anm.5

۲- در اینکه آیا گفته‌های لیبید رو به احتضار را (آغانی جلد ۱۴ صفحه ۵، ۱۰۱) = (و هَلْ أَنَا إِلَّا مِنْ رِبِيعَةٍ أَوْ مَضْرٍ؟) می‌توان به عنوان دلیلی بر عدم اعتبار چنین مفاهیم شجره‌ای ارائه کرد، مردد هستیم. همچنین اگر کسی نخواهد به اصالت شعری که این مفاهیم در آن می‌آیند، شک کند، باز هم مقصود شاعر نمی‌تواند این بوده باشد که تعلق قومی خود را مورد تاکید قرار دهد. او تنها می‌گوید: اگر من از ربیعه باشم و یا از مضر، مگر انسانی سایر انسانها هستم؟

۳- صفحه ۱۱۱۸ از جلد اول کتاب طبری را نگاه کنید: «یکی از نسب نویسان به من خبر داد که وی جمعی از علمای عرب را یافته است که در میانشان چهل تن از اجداد معد تا اسماعیل با اسامی عربی نقل شده‌اند. آنها برای اثبات گفته‌هایشان، اشعار عربی را گواه آورده‌اند. تعداد اجداد مذکور کاملاً مطابق با تعداد نفراتی است که اخبار یهود در زنجیره اجدادی خود نقل کرده‌اند. فقط اسامی متفاوت‌اند. در صفحه ۱۵۹ از کتاب التبریزی، وی این امر را مردود نمی‌شمارد که هدف از سرودن این اشعار، استفاده در نسب نویسی است.

نقل احادیث مورد لزوم برمی آمدند.<sup>۱</sup> نقطه نظر اصلی این عده از تعبیر ذیل که ابن خلدون آن را نقل کرده و موضوع حدیث مربوطه را نیز دربردارد، آشکار می گردد: «از مالک پرسیدند: آیا کسی حق دارد که شجره ترا تا آدم دنبال کند؟ او این کار را تقبیح کرد و گفت: این شخص چگونه می خواهد به آنجا دست پیدا کند؟ باز از وی پرسیدند: تا اسماعیل چطور؟ وی این را نیز تقبیح کرده و گفت: چه کسی می تواند خبری از آن زمان به من بدهد؟» همچنین کسی نباید به فکر تعیین اصل و نسب پیامبران از نقطه نظر علم الانساب بیفتد.

بسیاری از بزرگان کهنسال نیز بر همین عقیده بودند. از جمله از یکی از ایشان نقل می شود که وی هر گاه سوره ۱۰:۱۶ قرائت می شد (کسانی که پیش از اینها می زیسته اند را تنها خداوند می شناسد)، می گفت: بنابراین نسب نویسان از خود دروغ بافته اند.<sup>۲</sup> همچنین به حدیثی که ابن عباس نقل رده است استناد می شود که بر طبق آن پیامبر، شجره خود را تا عدنان دنبال نمود و در انتها گفت: «از اینجا به بعد را نسب نویسان از خود ساخته اند»<sup>۳</sup>. و نیز به این سخن پیامبر استناد می شود که «شجره گنجینه ای است که آگاهی بدان فایده ای ندارد و عدم آگاهی بدان ضرری به همراه ندارد.» همچنین به عنوان دلیل، سخنان دیگری ذکر می شوند. اما بالعکس بسیاری از بزرگان علم حدیث و علم فقه مانند ابن اسحاق، طبری و بخاری بر این باورند که به کارگیری این شجره های قدیمی مجاز است و از این رو آنها این عمل را تکفیر نکرده و به ابوبکر که به عنوان بزرگترین عالم در زمینه علم الانساب قریش و مضر و سایر

۱- ذ.ک: آغانی، جلد اول، صفحه ۵، ۸

۲- علیرغم اظهارات فوق، برای ادامه روند کار در زمینه علم الانساب به این حیلّه متوسّل شدند که لغت «غضبه» جزء اضداد است و سخن فوق الذکر درست عکس این را ادا می کند: «نسب نویسان حقیقت را گفته اند»  
ZDMG. III, P. 104

۳- در صفحه ۱۰۵ از کتاب البیان اثر جاحظ، فهرست ویژه ای از مشهورترین نسب نویسان صدر اسلام یافت می شود. همچنین نگاه کنید: ابن جحر، جلد اول، صفحه ۴۶۱

اعراب از او نام برده می‌شود، استناد می‌کنند.<sup>۱</sup> همچنین از ابن عباس، جبیر بن مطعم، عقیل بن ابی طالب و در نسل بعد از ابن شهاب الزهری، ابن سیرین و... به عنوان علمای علم الانساب نام برده می‌شود. به عقیده من در این مشاجرات واقعیت این است که هیچیک از این نظریات نمی‌توانند به طور مطلق روی حرفشان بمانند. چرا که پرداختن به انساب نسلهای سهل الوصول و نزدیک از لحاظ بعد زمانی، ممنوعیتی ندارد، زیرا برای اهداف مختلف مذهبی، سیاسی و اجتماعی به این علم احتیاج است. در عین حال نقل شده است که پیامبر و یارانش، شجره‌های خود را تا مضرّ دنبال کرده و درباره آن تحقیق نمودند. همچنین از پیامبر نقل می‌شود که گفت: «از شجره‌تان همان قدر یاد بگیرد که برای صلّه رحم لازم دارید<sup>۲</sup>». بدیهی است که تمام اینها به نسلهای نه چندان دور برمی‌گردند ولی منعی که در بالا ذکر آن رفت، به نسلهای دور برمی‌گردد که اطلاعی از آنها در دست نیست و به علت بعد زمانی و کثرت نسلهای اضمحلال یافته از آن زمان تا به حال، تنها به واسطه اشعار ساخته شده مستند و مطالعه عمیق می‌توان به آنها دسترسی پیدا کرد و غالباً چیزی از آن دوران یافت نمی‌شود، چراکه تمام مللی که صحبت بر سر آنها می‌باشد، فنا یافته‌اند و پرداختن به این قبیل امور، به درستی تکفیر شده است. [۴۸]

عوامل خاصی که ابن خلدون متذکر شده است (تقسیم غنائم، سهم از بیت المال و غیره)، در زمان خلفای راشدین، وجود شجره‌نامه‌ها را به صورت یک ضرورت سیاسی درآورده بود. اشرننگر با ارائه تعداد زیادی مدارک موثق، این موضوع را روشن ساخته و اهمیت عمر به پیشبرد این قبیل اقدامات را ستوده است.<sup>۳</sup> عوامل خاصی اعم از عوامل اداری و درباری به طور مشخص در پی‌گیری تحقیقات در امور

۱- ذ.ک: المسعودی، جلد ۴، صفحه ۱۱۸، ۱۱۲

۲- ذ.ک: العقد، جلد دوم، صفحه ۴۴

۳- Muhammed III, P.CXXII ff. در حال حاضر برای مرتب کردن دواوین تنظیم شده توسط عمر می‌توان از قسمت مهم کتاب «الخراج» چاپ بولاق، ص ۶۲، ۱۴ استفاده کرد.

نسبی مؤثر بوده‌اند تا بدینوسیله با استناد به آنها گفته‌های بی‌اساس رد شوند و تصحیح اقوال معمولی برخی اقوام میسر گردد.<sup>۱</sup> نکته‌ای که به دلیل اهمیت به نظر می‌رسد که غالباً پیش آمده باشد، این است که یک قوم به صورت جعلی و بدون هیچگونه مجوزی خود را از لحاظ نسب به قومی پر جلال و حشمت همچون قریش منسوب می‌کرده است، شاید به این خاطر که این قوم بزرگ با ایشان در وحدت سیاسی بوده است.<sup>۲</sup> ولی به نظر می‌سد که پس از چندی روابطی که عمر برقرار ساخته بود، درهم ریخت و در این زمینه نیز حمایت‌هایی به عمل آمد. دست کم گزارش ذیل مؤید این مطلب است: «زیاد، نام حارث بن بدر (وفات ۵۰ هـ) را که یک تمیمی بود، در دیوان قریش جای داد. دلیل کار او این بود که وی به حارث بسیار علاقمند بود.»<sup>۳</sup>

البته این مقوله کاملاً متفاوت با آن مقولاتی است که کفار به منظور تفاخر و تمسخر در اشعارشان از آن استفاده می‌کردند و خوراک مشاجرات بین اقوام را بوسیله آن فراهم می‌آوردند. اما اهمیتی که حکومت برای فهرستهای انساب قائل بود از طرفی رشد مشاجرات قومی اعراب باستان را موجب می‌شد و از طرف دیگر نقطه پیوند اصول تدوین شده نسب‌نویسی را تقویت می‌کرد. این دسته از علوم به شکل رشته خاصی از علم اللغه درآمد که خود ریشه بدوی داشت. به عنوان پایه‌گذار نسب‌نویسی علمی از حنظله دغفل (دوران شکوفائی او در زمان معاویه اول بود. وی در سال ۵۰ هجری وفات کرد) نام برده می‌شود: «عالمی همچون دغفل

۱- معروف‌ترین نمونه «خلق» است. بنو عوف که خود را ظیبانی می‌انگاشتند، با قریش جور شدند: الیعقوبی ص ۲۷۱. درک این موضوع که به چه علت در اینجا برای حمایت از روایت ظیبانی بنو عوف، علی را پیش کشیدند، دشوار است.

۲- برای مثال شعر تمسخر آمیز حسان علیه بنو عوف در صفحه ۱۷، ۱۹ دیوان و علیه بنو اسد بن خزیمه در صفحه ۱۱، ۸۲ همان منبع و علیه بنو ثقیف در صفحه ۵، ۸۳ همان منبع را نگاه کنید. تمامی اینها نشانگر تزلزل اقوال نسبی می‌باشند.

۳- زک: آغانی، ۲۱، ۴، ۲۲.

در نسب نویسی یافت نمی‌شود» که در زبان عربی به صورت یک مثل درآمد.<sup>۱</sup> از شعری از مسکین الدارمی (وفات ۹۰ هجری) می‌توان دریافت که در این دوره، از نسب نویسان تنها توقع اطلاعاتی در زمینه سوابق اقوام نمی‌رفت بلکه بنا به شیوه اعراب باستان در باره امتیازات و اشتباهات برخی اعضاء زنجیره انساب نیز اطلاعاتی مطالبه می‌شد. در این شعر در کنار دغفل و شهاب بن مندور، به خاندان بنو الکوا<sup>۲</sup> نیز که شخصیت‌های مجربی در این زمینه بودند، اشاره می‌شود.<sup>۳</sup> شایان ذکر است که دغفل پا را از نسب نویسی قومی - قبیله‌ای فراتر گذاشته و به نسب نویسی اقوام ابراهیم، اسحق، یعقوب و اسباط دوازدهگانه پرداخت.<sup>۴</sup> [۴۹]

در آغاز دوران بنی امیه عوامل محرکی که پیش از این هم در نسب نویسی وجود داشتند، توسعه یافتند.

از فعالیت دغفل در زمان معاویه اول پیداست که پرکاری‌های وی در زمینه تاریخچه اعراب در فن شعر (و در حقیقت هنگام زمامداری این خلیفه) مورد تشویق و دلگرمی خاصی واقع می‌شد. در واقع فعالیت عالمی از اعراب جنوب به نام عبید بن شریه در دربار خلیفه که وی را به شام فراخوانده بود تا با وی در باب اخبار قدیم به گفتگو بنشیند، نشانه دیگری حاکی از این امر می‌باشد.<sup>۵</sup> در این اخبار نشان از خلق اثری دیده می‌شود که مضمونش می‌بایست به تواریخ باستان، سلاطین عرب و

۱- ذ.ک: الميدانی، ۲ / ۲۵۳. [= الميدانی مؤلف مجمع الامثال. چاپ تهران ۱۲۹۰ ق]

۲- به نظر می‌رسد که آن خانواده معروف خوارج، فرزندان ابن الکوا باشند که در حروراء در زمره دشمنان علی قرار گرفت. ذ.ک: الیعقوبی، جلد دوم، ص ۲۲۳. در آغانی، جلد ۱۳، ص ۵۴ هجرونامه‌ای علیه خاندان شاخه‌ای از قریش یافت می‌شود. عبدالله بن الکوا همان کسی است که بنا به شیوه نسب نویسان باستان برای معاویه شخصیت ساکنان مناطق مختلف کشور را در جملاتی مختصر و مفید ترسیم کرد. ذ.ک: ابن الفقیه ص ۱۳۵ و در جاب دخویه همان منبع ب) قسمتهای مذکور را همچنین با ابن قتیبه، جاب و وستفلد ص ۲۶۶ مقایسه کنید.

۳- ذ.ک: الجاحظ، بیان، ص ۱۱۰ [ + الفهرست ۱۳۲، ۱۳۱ ]

۴- ابن الفقیه، ص ۳۱۴

۵- همچنین توضیحاتی در مورد ضرب المثل‌های قدیمی از روی نسخی مربوط به گذشته اعراب: ذ.ک: آغانی،

جلد ۲۱، ص ۱۹۱، ۸، ۲۰۶

عجم، در هم آمیختگی زبان و عامل آن و داستان پراکندگی انسانها در سرزمینهای مختلف ارتباط داشته باشد.<sup>۱</sup> این اثر که در حال حاضر به طور کامل از بین رفته است و همان گونه که از عنوانش پیداست، تاریخ باستان عرب در آن با اخبار انجیل در هم آمیخته است،<sup>۲</sup> در اولین سده ظهور اسلام به شدت نشر یافته و خوانده می شد. ما به واسطه حمدانی (وفات ۳۳۶ هـ) دریافته ایم که در عصر وی تجدید نظرات گوناگون این کتاب انتشار یافته بود. این تجدید نظرات آن قدر با هم متفاوت بوده اند و آن قدر به متن اصلی افزوده شده بود که در آن زمان به زحمت دو نسخه از آن یافت می شده که با هم یکسان بوده باشند<sup>۳</sup> و معاصر جوان نویسنده مذکور یعنی المسعودی (وفات ۳۴۶ هـ) از این کتاب به عنوان کتاب شناخته شده و سهل الوصول در سراسر جهان نام می برد.<sup>۴</sup>

نسب نویسان کلاسیک نه تنها افرادی آشنا با زنجیره های انساب و نه تنها گردآورنده صورت خشک اسامی بودند بلکه آنان در عین حال همان کاری را انجام می دادند که پیش از این شعرای زمان باستان به آن می پرداختند.<sup>۵</sup> (همان طور که قبلاً در مورد دغفل اشاره کردیم) همان شعرائی که در زمان بدویت تنها عامل نشر یادگارهای تاریخی بودند و با تشریح و توصیف ویژگیهای اقوام، کار خود را بسط داده و مهارت آن را یافتند که ویژگیهای مزبور را با روشی کاملاً عقلانی در عباراتی

۱. ذ.ک: فهرست، ص ۹۰ - ۸۹، عنوان: کتاب الملوک و اخبار المدین (کتاب سلاطین و اخباری در باب اقوام باستان)

۲. ذ.ک: المسعودی، جلد سوم، ص ۲۷۵

۳. ذ.ک: ابن حجر، جلد سوم، ص ۲۰۲

۴. ذ.ک: المسعودی، جلد ۴، ص ۸۹

۵. مشاهده تیزبینانه اختصاصات فیزیکی اقوام به عنوان نشانه تعلق قومی شایان توجه است: فزاریها را از دندانهای زردشان می شناختند. اسدیها را از این که به شکل خمیده روی اسب می نشستند، می شد شناخت و...

آغانی، جلد ۱۶، ص ۲۱، ۵۵ / ذ.ک: Springer III, P.389

مختصر، همراه با شرحی صریح و نیز غالباً گیرا درآوردند.<sup>۱</sup> همچنین در توصیف شخصیت برخی از مردان نامی زمان باستان، آنها فصاحت بسیاری به خرج دادند.<sup>۲</sup> فزون بر این آنان امانت داران تاریخ و اقوال اقوام عرب (اخبار<sup>۳</sup>)، اعم از ایام نبرد اعراب باستان (ایام العرب) و مثل) بودند. البته فهم مثل مذکور بدون دانستن تاریخ باستان اعراب امری غیر ممکن است. همچنین مسائل باستان شناسی فکر آنها را به خود مشغول می‌کرد و آنها در این بخش از اخبار نیز به تشریح فن سرایندگی در میان اعراب باستانی می‌پرداختند. برخی اخباری که آنها نقل کرده‌اند، پیدایش خود را تنها مدیون بیان ساده و پذیرفتنی این قبیل اشعار باشند. نقل پیوستگی‌ها و موجبات تاریخی اشعار یا - آنچه احتمالاً - در ابتدا درک آنها متداول تر بوده است عمدتاً حرفه ایشان بود و قسمت عظیمی از اقوالی که تواریخ اعراب باستان را تشکیل می‌دهند، سرمنشأ خود را مدیون این کارهای نقلی و نظمی می‌باشند.<sup>۴</sup> همچنین در میان اخبار ایشان داستانهای ما قبل تاریخ و نیز بعداً نوشته‌های مربوط به انجیل گنجانده شد. گنجینه‌ای که اندکی بعد نسب‌نویسان در بسط آن با قصه‌گویان - و نقالان داستانهای اخلاقی - روبرو شدند.

«داستانهایی از تاریخ عاد و جُرْهُم که دو عالم برجسته به نامهای زید بن قیس النمری و دغفل راجع بدان تحقیق کردند.»<sup>۵</sup> [۵۰]  
از دغفل به «دریای بی‌انتهای روایات تاریخی» (بحر الدّوای الخضارم) نام

۱- الجاحظ، البیان، ص ۳۸: تشریح بنو عامر توسط دغفل / العقد، جلد دوم، ص ۵۳ قول دغفل فی قبائل العرب:

جلد سوم، ص ۳۵۳ از بنو مخزوم

۲- آغانی، جلد اول، بالای صفحه ۸

۳- دقیقاً همان طور که نویسندگان «Toledoth» اقوال تاریخی زمانهای کهن را با مقوله نسب‌نویسی درهم آمیختند.

۴- قسمت قابل توجهی در تفسیر حماسه اثر تبریزی، ص ۶۹۷ نشان می‌دهد که اطلاعات صحیح پیرامون موجبات تاریخی اشعار به عنوان زمینه شناخت خاص نسب‌نویسان مورد توجه قرار می‌گرفته‌اند. [۵۱]

۵- الميدانی، جلد اول، ص ۱۵.



می‌برند<sup>۱</sup> و از هر دوی ایشان تحت نام «الایذآن» مترادف تقریبی «شیطانک» تعبیر می‌شود.<sup>۲</sup> این که این قبیل افراد، علمای عرب خوانده می‌شوند<sup>۳</sup> جای تعجب ندارد، چرا که آنها قادر بودند از گذشته مردم خبر بدهند. این کار نشانه استعداد سرشار ایشان تلقی می‌شد و مردم عادی از کسانی که از گذشته پرده برمی‌داشتند، انتظار داشتند که نسبت به سرنوشت آینده افراد که در آن باره نیز مطالبه خبر می‌شد، دید عمیقی داشته باشند. قدامه القریه‌ای شاعر، صورت دقیق اصل و نسبش را در اختیار دغفل قرار داد<sup>۴</sup> و از او خواست که وی از روز مرگش به او خبر دهد. دغفل در جواب گفت: «این کار در تخصص من نیست»<sup>۵</sup>. توقع وجود اشراق عمیق‌تر در نزد نسب‌نویسان ریشه در پیشینه حرفه نسب‌نویسی دارد. زیرا به نظر می‌رسد که در قدیم الایام مسائل مربوط به اصل و نسب را افرادی حل می‌کردند که مردم گمان می‌کردند آنها از پیش آمدها و روابط نهان آگاهی دارند، مثل قیافه شناس های معروف که مدعی بودند که از رد پا<sup>۶</sup> و علائم قیافه شناسی به مطالبی پی می‌برند که عوام از پی بردن به آن عاجزند.<sup>۷</sup>

۱- الفصیده الفزاریه ص ۱۸۵

(Hschr, der konigl. Biol. in Berlin, cod. Petermann, nr. 184)

۲- الميدانی، جلد دوم، ص ۳۱

۳- آغانی، جلد ۱۶، ص ۲۰ / ز.ک: تبریزی، جلد اول، ص ۱۱۱۸

۴- فهرست، ص ۱۶، ۸۹

۵- الميدانی، جلد دوم، ص ۲۵۳

۶- مشابهت با در زمانهای بعد نیز به عنوان گواه بر فرضیه‌های نسبی به کار می‌رفت: آغانی، جلد ۱۸، ص ۸، ۱۷۸

۷- Vgl. Freytag, Einleitung in das studium der arab. Sprache, P.134

مترادف قایف، حاذر می‌باشد: آغانی، جلد ۱۰، ص ۱۷، ۳۸

شایان ذکر است که «Gaon, Haja» که موسی بن عزره در کتاب المحاضره و المذاکره ص ۱۹

(Oxford Hschr., Mitteilung des Herrn Dr. Schreiner)

سخنانش را آورده است، در کتاب «الحاوی در زمان اسهوریم» خود، اسمی که در بسیاری ترجمه‌ها و تفاسیر قدیمی (Onkelos, Jerus. Targ. Ibn Ezra u.a.m.) به عنوان اسم عام تلقی می‌شود را «پیش‌بین» (قایف) معنی می‌کند.

ابن کلبی ده خصوصیت را که در بین تمام ملل روی زمین منحصرأ اعراب آن را دارا می‌باشند، برمی‌شمارد. پنج تا از آنها در سر و پنج‌تای دیگر در بدن اشخاص جلوه می‌نمایند. علاوه بر این ویژگیهای بدنی، اختصاصات چهره آنها را از دیگران مجزا می‌کند. فردی دو نفر را مشاهده می‌کند که یکی از ایشان کوتاه قد و دیگری قلمی می‌باشد، آن یکی سیه چرده و این یکی سپید روی است. وی می‌تواند دریابد که آن مرد کوتاه‌قد، پسر آن مرد قلمی و آن مرد سیه چرده، پسر آن مرد سپید روی می‌باشد.<sup>۱</sup> در زمان جاهلیت، مشروعیت و اصالت اسامه بن زید زیر سؤال رفت، زیرا که چهره او کاملاً تیره بود، در حالی که پدرش، زید بن حارثه از پشم هم سفیدتر بود. در زمان پیامبر، یک قیافه شناس از مقایسه اثر پای هر دوی ایشان با هم معلوم داشت که اسامه فقط از زید می‌تواند باشد.<sup>۲</sup> همچنین داستان مغرضانه‌ای عاص بن وائل بر عمر بن العاص را به طرز مشابهی معلوم می‌دارد.<sup>۳</sup> شایان توجه است که آن قیافه شناس در عین حال تصدی این پست را نیز بر عهده داشته است که قبل از آزادسازی اسرای جنگی، موهای جلوی سر ایشان را بچینند.<sup>۴</sup> تحت این عنوان به قیافه شناس،

۱- ن.ک: العقد، جلد دوم، ص ۵۰

۲- ب. فرائد، شماره ۳۰. مسلم، جلد سوم، ص ۳۵۹. دلائل دیگر را در ص ۲۸۶ Robertson - Smith ملاحظه فرمائید. به ویژه بنو مدلیج برای اعراب کهنسال، قایف می‌بردند. ن.ک: ابن قتیبه ص ۱۱، ۳۲، چاپ ووستنفلد. در زمان حال بنو فهم در منطقه مکه به عنوان بهترین قایف‌ها مطرح می‌باشند. آنها از اثر پا به درونی‌ترین حالات آدمی پی می‌برند: Doughty II.p.625

۳- العقد، جلد اول، ص ۱۶۴ پائین، ن.ک: همان منبع ص ۲۲

۴- برای نمونه العقد، جلد سوم، ص ۶۴ موارد متعددی را ملاحظه کنید در:

#### Wellhausen, Arab.Heidenthum

بسیاری قسمتها در ارتباط با کاربرد چیدن موی سر به عنوان مجازات. در این مورد ن.ک: آغانی، جلد ۱۵، ص ۱۸، ۵۶. موی سر زنان هرزه چیده می‌شد و آنها را در معابر با این وضع می‌گرداندند: آغانی، جلد ۱۷، ص ۹، ۸۳. همچنین بابلیهای باستان از چیدن موی سر به عنوان مجازات استفاده می‌کردند:

Transactions of soc.BibI.Arch.VIII(1884)P.241

مجزز گفته می‌شد. کوتاه کردن مو تنها برای خوار کردن و تحقیر نمودن نبود، بلکه - همان طور که در موارد دیگر با کنکاش در این باند درمی‌یابیم) معنای مذهبی داشت. اساساً کاکل چیده به معنی قربانی اهدائی به محضر خدایان بود جالب بود بدانیم که این پست توسط یک طالع بین اداره می‌شده است که در مورد مسائل نسبی نیز قدرت تصمیم‌گیری داشته است.<sup>۲</sup>

همان طور که ملاحظه کردیم، در حالی که سرآغاز اعمال حسابگرانه در زمینه نسب‌نویسی و تاریخ باستان به گذشته‌های دور بنی‌امیه برمی‌گردد، این شاخه از علوم در دورانهای بعد به صورت یکی از اجزاء بسیار توسعه یافته و مکمل علم لغت شناسی درآمد. داستانهای ساختگی و حکایت‌های مغرضانه که به ویژه دربرگیرنده علایق قومی اعراب شمال و جنوب بودند، در ابتدا منابعی بودند که به سادگی در دسترس قرار داشتند و نسب‌نویس از آنها سیراب می‌شد و به کمک آنها جاهای خالی اقوال یا شاید همان گونه که در دستور کارش قرار داشت، جاهای خالی اطلاعات دقیق آنرا پر می‌کرد<sup>۳</sup> و به نسبت این اطلاعات و تا آنجا که این اطلاعات قابل دسترسی بودند، آنها را تفسیر کرده به کار می‌گرفت. این حالت در مسیر تکاملی علم الانساب بدون تغییر باقی ماند. یک نسب‌نویس تحمل هیچ علامت سؤالی را نداشت. او باید می‌توانست اجداد پدری و مادری هر فردی که به نحوی مهم بودند را نام ببرد - همچنین در مورد تعلق قومی افراد<sup>۴</sup> - اگر کسی این امر را مورد توجه قرار

۱- ذ.ک: ابن حجر، جلد سوم، ص ۷۳۸. البته در النواویس المسلم این کلمه به اشکال دیگری هم آمده است، مثلاً مجزز یا محزز و... ولی هیچکدام مانند مجزز بر آن دلالت نمی‌کند. همچنین الجزاز را به عنوان لقب فردی که ناصیه اسیر جنگی را پیش از آزاد سازی وی می‌چیند، نگاه کنید: آغانی، جلد ۱۰، ص ۴۲، ۵

۲- ذ.ک: الموطاء، جلد سوم، ص ۲۰۷.

۳- وقتی این کلبی به این استناد می‌کند که وی این سوابق را از آرشیو کلیساهای حیره در آورده است، اینکه آیا ما به جمال بدنامی همچون او می‌توانیم اعتماد کنیم یا نه (تبریزی، جلد اول، ص ۱۷۷۰) جای تردید و تأمل دارد.

۴- در این رابطه یک سطر جالب توجه در ابن هشام، ص ۱۳، ۱۱۳ وجود دارد. هشدار به نسب‌نویسان در مضمون این قسمت است، ذ.ک: آغانی، جلد دوم، ص ۴، ۱۶۶ و جلد ۱۳، ص ۱۵۱، ۴

دهد که (بطور کلی صرف نظر از اختلاف عقائد در خصوص شجره برخی از مشاهیر باستان<sup>۱</sup>) در مسائل عمومی تاریخ باستان عرب که جزء عناصر علم الانساب به شمار می‌رفت<sup>۲</sup>، نسب نویسان غالباً نظرات مختلفی داشتند، درمی‌یابد که این فصل از علوم اعراب، جولانگاه امیال شخصی، ابداعات مغرضانه و نیز غالباً علایق پست شده بود. افزون بر این به نظر می‌رسد که نسب نویسی از حیث آگاهی عمومی، کنترل لازم را برای جلوگیری از افراط محرفان مغرض از دست داده بوده است. به طوری که در اواسط سده سوم هجری ابن قتیبه در مقدمه کتاب دست‌نویس خود در زمینه تاریخ، زبان به گله می‌گشاید که: «اصل‌ترین افراد جامعه، شجره خود را نمی‌شناسند و ممتازترین افراد جامعه از اجداد خود هیچ نمی‌دانند. غالباً قریشیان از محل پیوند شجره خود با پیامبر از لحاظ نسبی بی‌خبرند.» اکنون برای نسب‌نویسان حرفه‌ای این کاری ساده بود که با تخصص خود مردم را به بازی بگیرند و با اشعار ساختگی و حکایات مغرضانه به یاوه‌سرائی پردازند. دیدگاهی که زندگی درونی اجتماع را شکل می‌داد، به طور طبیعی برای نسب‌نویسان نیز مشکلات همانندی پدید می‌آورد و فرصتی برای اختلاف عقاید گسترده بوجود می‌آورد که: آیا واقعاً این یا آن تبار، تباری از اعراب شمال یا از اعراب جنوب هستند؟ ما در اینجا قصد نداریم که مشاجره دائمی قضاعه و خزاعه را و اینکه آیا واقعاً آنها جزء اعراب شمال هستند یا اعراب جنوب<sup>۳</sup> و داستانی را که متخصصین تطبیق روایات به کمک آن این منازعه

۱- نظرات مختلف در خصوص اقوام. عمارق را در آغانی، جلد ۸، ص ۶۲ بررسی کنید. دوران زندگی اوس بن حجر (همان منبع، جلد ۱۰، ص ۶)  
 ۲- عدم اعتماد به تعیین شجره‌ای قوم ایاد:

Noeldeke, Orient und occident I, P. 680-90

همچنین به نظر می‌رسد، اینکه آیا وابستگی به تبار قریش را شامل فرزندان نصر بن کنانه - تماماً - کنند و یا اینکه تبار قریش را محدود سازند، در سده اول به طور کامل مورد توافق همگان نبوده است: آغانی، جلد ۱۸، ص ۱۹۸  
 ۳- من برای خزاعه به آغانی، جلد ۱۷، ص ۱۵۸، ۳ هم استناد می‌کنم.

را برپا کردند، یک بار دیگر پیش بکشیم.<sup>۱</sup> برای رفع این مشاجره نیز از همه سو دست به تدابیر خاص در زمینه ادبیات نسب‌نویسی و باستانی برده شد. اشعار مغرضانه‌ای سروده شد - حکایات تطبیق داده شده نیز حاوی ابن قبیلاشعار بودند - که به نظر می‌رسد بعداً به عنوان سند به کار گرفته شدند. شایان توجه است که خود منتقدان عرب،<sup>۲</sup> از ارزش این قبیل جعلیات آگاهند و مقبولیت آنها را حتی گردآورندگان بدنامی چون ابن کلبی<sup>۳</sup>، نیز به زیر سؤال می‌برند.<sup>۴</sup>

اما نسب‌نویسها تنها به عنوان محلّ آزمایشی برای تقویت تراوشات مغزی خود به سرودن شعر نمی‌پرداختند. وقتی آنها می‌خواستند تز مورد علاقه‌شان را تقویت کنند، بالا بودن یا پایین بودن سطح جعل و تحریف و اینکه آیا این تز به اقوال واقعی متکی است یا - مطابق معمول - از مسائل مغرضانه نشأت می‌گیرد، برای آنها کمترین اهمیتی نداشت. برای مسلمین غالباً استناد به سخنی از پیامبر، برترین شکل اثبات یک مدعا به شمار می‌آمد. اگر واقعی بودن مدعائی ثابت می‌شد - در این امر نیز غالباً عوامل خارجی (مثل شخص جعل، زمان و مکان جعل و...) تعیین‌کننده بود - راه بر تمام جناحهای مخالف بسته می‌شد و عملاً نسب‌نویسان در دورانی که جعل حدیث به اوج خود رسیده بود، اگر وسیله معتبری در اثبات حرف خود پیدا نمی‌کردند، به یک حدیث استناد می‌کردند. چرا او می‌بایست از آن عالم دینی که از این تدبیر به بهترین وجه استفاده می‌کرد، بهتر باشد؟ در این مورد ذکر یک مثال کافی

۱- در خاتمه در Robertson-smith, P.8ff و دیگر قسمتهائی که در ضمیمه ذکر شده‌اند

۲- ز.ک: بالای صفحه ۱۷۹، Anm.3.

۳- بررسیهای بسیار تشریحی درباره این مرد: آغانی، جلد ۱۸، ص ۱۶۱ (مصنوعات ابن کلبی). در یاقوت، جلد دوم، ص ۱۵۸ آمده است: «هر چند علما در بسیاری از موارد در مورد مسائل پیش آمده در پیش از اسلام، نظرات ضد و نقیضی نسبت به هم دارند، اما همواره نظر ابن کلبی درست‌ترین نظر است. با همه این تفصیلات او را مورد حمله قرار می‌دهند و با حرفهای رکیک به او اهانت می‌کنند.»

۴- ز.ک: طبری، جلد اول، ص ۷۵۱

است. در میان اقوام قریش به بنو سامة برمی خوریم. سامة که قومش از او به عنوان نیای خود یاد می کنند، پسر لؤی بن غالب می باشد. لؤی فرزند یک شمشیرزن نامی می باشد که از نامداران طایفه قریش بوده است. در آن زمان در بصره محله ای پیدا شده بود که فرزندان سامة در آنجا در کنار هم زندگی می کردند. آنها قصد داشتند با استفاده از نامشان در شمار قریشیها درآیند. به نظر می رسد که نسب نویسان با توافق دیگر اقوام قریش نگذاشتند که این کار صورت پذیرد. تحقیقاً اگر اعانه های فراوانی که به آنها می رسید، بین شرکای کمتری تقسیم می شد، به نفعشان بود. از این رو نسب نویسان، گزارش ذیل را که به نظر می رسد اخبار طائفه قریش آن را مستدل کند، نقل کردند: «به نظر می رسد که سامة به دنبال یک مشاجره خانوادگی، موطنش را ترک گفته و در راه عمان - ابتدا قصد عزیمت بدانجا را داشته است - در اثر نیش مار کشته شده باشد.<sup>۱</sup> پس از این واقعه همسرش، ناجیه با مردی بحرینی ازدواج نمود و از او پسری به نام حارث به دنیا آورد. به نظر می رسد که این پسر در عنوان جوانی نزد قریش برگشته و مادرش به دروغ او را پسر سامة معرفی کرده باشد. سرمنشاء بنو سامة نیز همین حارث می باشد و بر حسب این امر کوچکترین حقی برای اینکه قریشی به حساب آید، ندارد. «به علاوه همواره به آنها تنها بر حسب نام مادر حارث، بنو ناجیه گفته می شد.<sup>۲</sup> علی بن الجهم السامی (وفات ۲۴۹ هـ) یکی از شعرای دربار

۱- ذ. ک: الیعقوبی، جلد اول، ص ۲۷۰

Wusten feld, Register zu den genealogischen Tabellen, P.411

ذ. ک: آغانی، جلد ۲۱، ص ۲۹۸

۲- ذ. ک: آغانی، جلد ۹، ص ۱۰۴/ همچنین در زمانهای باستان پیش می آمد که کودکی که نطفه اش از روابط زناشویی پیشین بسته شده بود، ولی پس از ازدواج جدید زن به دنیا آمده بود، بر حسب نام مادر نامیده شود. نمونه ای که ما در آغانی، جلد ۲۱، ص ۱۴۰ به طور مفصل می توانیم مورد مطالعه قرار دهیم، به ما نشان می دهد که قانون الولد للفراش یا لصاحب الفراش (که دربرگیرنده پی آمدهای قانونی حقوقی رومیان یعنی:

*pater est quem justae nuptiae demonstrant*

می باشد) در اواسط زمان بنی امیه هنوز به طور کامل بسط نیافته بوده است و گرنه دعوی حقوقی بین ظفر و

متوکل از فرزندان این قوم بود. وی مجبور بود تا تمسخری را که نتیجه اختلال نسبی قوم بنوسامه بود، تحمل کند.<sup>۱</sup> یکی از شعرای هم تبار علی که یک قریشی اصیل بود، خطاب به او چنین می‌گوید: «البته سامه یکی از ما بود. ولی فرزندانش - یقیناً در اینجا نقطه تاری به چشم می‌خورد - از فهرست انساب سخن به میان می‌آورند. آن فهرست به چرندیاتی می‌ماند که آدم در خواب می‌گوید.»<sup>۲</sup>

از سوی دیگر در این دوران نسب نویسانی پیدا شدند که از وابستگی قریشی بنو سامه دفاع می‌کردند. در رأس آنها، زبیر بن بکّار، قاضی مکه (وفات ۲۵۶ هـ) قرار داشت که نسب نویسی لیبرال بود و گرچه خودش قریشی بود، اما ادعای بنو سامه مبنی بر قریشی بودن را جایز می‌شمرد. در حقیقت - بنا به ادعای دشمنانش - علت این امر این بود که در بین منسوبین به خاندان بنو سامه جناح مخالف با ادعاهای طرفداران علی قرار داشت<sup>۳</sup> و به نظر می‌رسد که به موجب همین امر قاضی ارتودوکسی به آنها متمایل بود. بنابراین در سده سوم هجری، هنوز در بین نسب نویسان اختلاف عقاید و تردید در خصوص وابستگی بنوسامه وجود داشت. مثلاً از یکی از کسانی که به این قوم تعلق دارد، به طرز عجیبی سخن گفته می‌شود:

---

ضرار به دلیل ولدیت در خصوص اړطاة کاملاً به موضوع می‌نمود. من در اینجا برای تکمیل کار، مؤخذ آن قانون حقوقی اسلامی را می‌آورم:

Vgl. Robertson – Smith, P.109 unten

- الموطاء، جلد سوم، ص ۲۰۳، ابوة، بیو، شماره ۱۰۰، وصایا، شماره ۴، مغازی، شماره ۵۴، فرائض، شماره ۱۸، محاربون، شماره ۹، خصومات، شماره ۵، مسلم، جلد سوم، ص ۳۵۷
- ۱- در آغانی، جلد ۱۱، ص ۳، نوشته‌های بسیار قابل توجهی درباره وضعیت این آقای علی بن الجهم در مقاله‌ای درباره مروان الاصفر یافت می‌شود. [ابراهیم نفقی / الغارات ۲/ ۷۷۲- ۷۷۴]
- ۲- ذ.ک: المسعودی، جلد ۷، ص ۲۵۰
- ۳- خزیّت بن راشد که علیه علی سر به شورش گذاشت، جزء آنها بود. ذ.ک: ابن درید، ص ۶۸ [ذ.ک: نفقی / الغارات ۱/ ۳۲۹- ۳۶۰]

«عمر بن عبدالعزیز السامی که شجره‌اش را به سامه بن لؤی برمی‌گرداند.»<sup>۱</sup> در مضمون این عبارت، تردید در صحت ادعای نسبی وی اذعان شده است. ولی دشمنان آنها بر این گمان بودند که با منسوب کردن این سخن جعلی به پیامبر می‌توانند به این دعوی طولانی خاتمه دهند: «عموی من، سامه هیچ فرزندی از خود باقی نگذاشت.»<sup>۲</sup> کسی که صحت این سخن را باور می‌کرد، دیگر نمی‌توانست باور کند که سامه، نیای بنو ناجیه بوده و آنها قریشی اصیل می‌باشند.

اما حدیث در خصوص بنو سامه، جایی در مجموعه احادیث معتبر برای خود نیافت. وقتی ما می‌بینیم که حدیث جعلی مشابهی در مجموعه معتبر و بسیار ارزشمند بخاری - (در دیگر مجموعه‌ها این حدیث نیامده است) معتبر قلمداد می‌شود، این خود جای تأمل دارد. در بالا ذکر شد که نسب نویسان در مورد این مسئله که آیا قوم خزاعه از اعراب شمال می‌باشد و یا از اعراب جنوب نظرات متفاوتی داشتند. به منظور به دست آوردن شخصیتی غیر قابل انکار به عنوان سرمنشاء شمالی تبار یاد شده، نسب‌نویسان سخن پرآب و تابی از خود ساختند: «از ابوهریره نقل می‌شود که پیامبرگفت: عمر بن لؤی بن کماء بن خندف، نیای خزاعه است.» بخاری این سخن را از اسحاق بن زاهویه نقل کرده است.<sup>۳</sup>

قصد ما در اینجا این نیست که به تاریخ تکامل علم نسب نویسی مسلمانان بپردازیم. به همین خاطر هم توانستیم یکمرتبه از ابتدای کار این علم تا دوران تکامل وسیع حسابگری‌های نسب‌نویسی جهش کنیم. کاری که ما در اینجا قصد انجام آن را داریم، تنها این است که به یکی از موجبات این تاریخ تکاملی اشاره‌ای کنیم.

✱

۱- ذ.ک: الیعقوبی، جلد دوم، ص ۵۹۹

۲- ذ.ک: آغانی، جلد ۹، ص ۱۰۵

۳- ذ.ک: مناقب، شماره ۱۲. در مورد قضاعه نیز احادیث بسیاری ساخته شد که در الصدیقی، ص ۸۶ گردآوری

شده است. [پیشینه بنو سامه بن لؤی در: ثقفی/الغارات ۱/۲: ۳۳۲/۷۷۳]

[اسحاق بن راهویه ذ.ک: الفهرست ۳۲۱].



## فصل دوم

در خصوص علم الانساب نیز ایرانیان و سایر تازه مسلمانان بر اعراب تفوق جستند. آنها با غرضی خاص و - همان گونه که خواهیم دید - با گرایش خاص پا در حوزه تحقیقی نهادند که با کار در آن قادر بودند از خود بزرگ بینی هم کیشان خود جلوگیری به عمل آورند. به نظر می‌رسد که اعراب چنین مداخله‌ای را در علم ملی خود طبیعی تلقی نمی‌کردند. الممتنبی، مردی بیگانه از دولتمردان مورد احترام را بدین خاطر که وی در باب علم الانساب اعراب تحقیق می‌کرد، مورد تمسخر قرار داد.<sup>۱</sup> در واقع ما در بین اعراب واقعی نیز کما فی السابق به نسبت شناس به همان مفهومی که در تاریخ باستان عرب از آنها یاد می‌شد، بر می‌خوریم.<sup>۲</sup> اما موالی به منظور تحقیق در زمینه تاریخ باستان اعراب که برای فهم اشعار تقریباً لاجرم بود، سایر علوم لغت شناسی را نیز به احاطه خود در آوردند و جهت نوینی به حوزه علم الانساب اعراب بخشیدند. حمّاد الراویه (وفات ۱۶۰ هـ)<sup>۳</sup> به بهترین وجه نمایانگر میزان تکامل عجمها در این علم و نیز میزان تاثیری که ایشان در قرن دوم هجری در توسعه این حوزه تحقیقی داشتند، می‌باشد. روزی هارون الرشید از عالمی به نام اسماعیل به جامی که از مکه آمده بود، جزئیات انساب خود را جو یا شد. عالم عرب

---

۱- صفحه ۷۰۰ از جلد اول کتاب Die Ssabier را که chwolohn روی آن کار کرده است، ملاحظه کنید.

۲- صفحه ۲۶۵ از فهرستی را که ابن قتیبه جمع آوری کرده است، ملاحظه کنید، چاپ ووستنفلد. از ادوار پس از آن، شبانی عوف بن مُحَلَم، معروف به ابومحَلَم که در سال ۲۱۰ وفات نمود، قابل ذکر است. وی النسابه نامیده می‌شد. نک: آغانی، جلد ۱۸، ص ۱، ۱۵۳ و ص ۲۳، ۱۹۱ همچنین از وی آثار مکتوبی در دست است. همان منبع جلد ۱۱، ص ۵، ۱۲۵، نک: جلد اول، ص ۱۲، ۳۲. [ + ابن الندیم / الفهرست ۶۹ ]

3- sprenger, III, p. clxxi.ff

که اخبار درستی نداشت، خلیفه را به اسحاق، پسر ابراهیم الموصلی آوازه خوان که در آنجا حاضر بود، ارجاع داد. خلیفه خشمگین شد و بر سر او فریاد زد: خدا نگون بخت کند. تو شیخی از قریش هستی و از مناسبات شجره‌ای خود آگاهی نداری و برای کسب خبر باید به یک ایرانی رو کنی.<sup>۱</sup> بهره‌برداری ایرانیان از علم نسب نویسی با اصول گرایشات حزب شعوبیه کاملاً همسو بود. اما فعالیت این حزب نسبت به فعالیت نسب نویسان جدیدتر که به ظاهر تنها به اخبار مربوط به علم الانساب باستان اعراب استناد می‌کردند، کمتر به چشم می‌خورد. در خصوص ابو جهم بن حدیفه، نسب نویس قدیمی طایفه قریش نقل می‌شود که مردم به خاطر زیانش از او وحشت داشتند.<sup>۲</sup> به نظر می‌رسد که خود دغفل نیز به اشتباهات و ضعف‌های طوائف و بخش‌های ننگین تاریخ عرب (مثالب) پرداخته<sup>۳</sup> و نیز برخلاف روح اسلام مجدداً مبادرت به هجوسازی‌های معمول در پیش از اسلام کرده باشد.<sup>۴</sup> گویا سعید بن المسیب (وفات ۹۴ هـ) که یکی از بزرگ‌ترین علمای دین در زمان خود بود و نیز در زمینه علم الانساب پیش رفته بود، به مردی که برای فراگیری نسب نویسی به او مراجعه کرده بود، گفته است: حتماً می‌خواهی این علم را بیاموزی تا بتوانی مردم را رسوا کنی؟<sup>۵</sup> عجیب است که پسر همین سعد که خود یک نسب نویس بوده است، از طرف حکومت به خاطر این که علمش برای هتک حرمت دیگران استفاده

۱- ذک: آغانی جلد ۶، ص ۶۹.

۲- ابن درید، ص ۸۷ [ذک: دانشنامه ۵۶۵/۴]

۳- گرایش اعراب باستان در زمینه نسب نویسی با گرایش مقلوبت بوخاسین یهودی وجه اشتراک دارد: شاخصهای نژادی و اخبار خانوادگی ممدوح و غیر ممدوح همراه با بخشی از شجره‌های ساختگی که برخی خاندانهای اورشلیمی به خود نسبت داده‌اند. دریا، میشنا و گمارا ذک: Bloch, Beitrage zur Einleitung in die talmudische literearur(wien 1884) I,p.15.

۴- الحصیری، جلد سوم، ص ۲۶۳ [= ابوبکر حصیری ذک: دانشنامه ۱۰۰۸/۸، ۱۰۰۶/۷]

۵- العقد، جلد دوم، ص ۵۱

می‌کرده است، تویخ شده است.<sup>۱</sup> هشام بن الكلبي (وفات ۲۰۴ هـ) دانشمند، نسب نویس، نقال مثالب و هجوساز بود (عیابه).<sup>۲</sup> هجو سازی، جزء لاینفک پیشه نسب نویسان باقی ماند. هجو سازی تنها به اثبات موارد ننگین در تاریخ و شجره طوائف نمی‌پرداخت، بلکه به کنکاش در جزئیات شجره‌های افرادی خاص و نیز در خصوص صحت انساب ایشان مبادرت می‌ورزید. مثلاً وقتی نویسنده یکچنین کتاب مثالبی به نام هیثم بن عدی مورخ<sup>۳</sup> (وفات ۲۰۷ هـ) در رد صحت شجره ابو عمر بن امیه اثبات کرد که نامبرده، نه پسر، بلکه پسر خوانده مردی بوده است که وی او را پدر می‌خواند، با چنین ادله‌ای اصالت تبار تمامی فرزندان عمر لکه دار شد.<sup>۴</sup> نمونه‌ای دیگر نشان می‌دهد که نسب نویسان - ابن کلبی از هیثم که در بالا از وی نام برده شد، نقل می‌کند - در ارتباط با وجود رابطه زناشوئی مستمر بین یک عرب و یکی از زنان پدر راحلش در زمان حکومت عمر علیه‌رغم تکفیر این قبیل ازدواجها (نکاح المقت) از سوی محمد، به تحقیق پرداخته‌اند. فرزندان این زوج می‌بایست به واسطه چنین ادله‌ای بدنام می‌شدند.<sup>۵</sup> شایان ذکر است که خود این آقای هیثم را یک داعیه می‌دانستند و با این دست آویز او را به زور مجبور کردند که از زنش که عربی از قوم بنو حارث بن کعب بود، جدا شود چرا که اقوام آن زن تحمل آنرا نداشتند که یکی از اقوامشان، همسر غریبه‌ای باشد که قادر به اثبات اصل و نسب عربی خود نیست (ر.ک: بالای صفحه ۱۲۹ از همین کتاب)<sup>۶</sup> در شعر تمسخر آمیزی وی این گونه مورد نکوهش قرار می‌گیرد: «وقتی تو، پدرت عدی را ازینو ثعال می‌شماری،

---

۱- ابن قتیبه، ۳، ۲۲۴.

۲- آغانی، جلد ۱۲، ۲۱، ۲۴۶.

۳- وی نوشته‌های مقدسی نیز از خود بر جای گذاشت: ابوالمحاسن، جلد اول، ص ۴۲۴.

۴- آغانی، جلد اول، ص ۷ پائین صفحه

۵- آغانی، جلد ۱۱، ص ۵۵ پائین صفحه.

۶- همان منبع، جلد ۱۷، ص ۱۰۹. [منظور کلدزیر از همین کتاب: «برسبهای اسلامی» است].

مجبوری به جای حرف ع « حرف د» را بگذاری (به جای عدیه، دعیه).<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد که نسبت دادن او به خوارج،<sup>۲</sup> همچون نسبت دادن عده‌ای دیگر به این گروه تنها بدین معناست که وی برای حقوق اعراب اهمیت خاصی قائل نبوده است. این حوزه تحقیقی می‌بایست برای لغت دانان ایرانی در آن زمان بسیار مطلوب بوده باشد. در این حوزه تحقیقی، اثبات اشتباهات اعراب، افتضاحات اقوام ایشان و موارد ننگین گذشته ایشان می‌توانست موجب تقویت تز برتری عجمها که تقویت و حمایت از ایشان سرلوحه تلاشهای لغت دانان ایرانی بود، گردد.

البته این علماء باید درباره امتیازات برخی طوائف نیز مجموعه‌هائی گردآوری می‌کردند. مانند تخصص ادبی که به نظر می‌رسد ابوالبختری نسب نویسنده (وفات ۲۰۰ هـ) در «کتاب بزرگ امتیازات» خود آنرا به اختصار به کار بسته است.<sup>۳</sup> ولی نسب نویسان فرقه شعوبیه ضمن وفاداری به گرایش خود، به رشته هجو سازی پرداختند و این کوشش با سلیقه ادبی آن دوران هم سو بود. چراکه در آن دوران نیز شعرای هجو سرا بر این باور بودند که با هجو کردن یک طائفه و به ویژه با زیر سوال بردن پاکی اصل و نسب آن طائفه و نیز با لکه دار کردن پاکدامنی جدده‌هایشان<sup>۴</sup> یا به کارگیری همین روش تمسخر در مورد برخی شخصیت‌های مورد انزجار خود قادرند به طور مؤثر با

۱-العقد، جلد سوم، ص ۳۰۱.

۲-ابن قتیبه، ص ۲۶۷.

۳-فهرست، ص ۲۱، ۱۰۰.

۴-شعر تمسخر آمیز علی بن الجهم (وفات ۲۵۰) در آغانی، جلد ۱۱، ص ۱۰۹ آمده است. از جمله او خطاب به دشمنانش این گونه می‌گوید: «مادر شما نمی‌داند که چه کسی بند کمرش را باز کرده است و چه کسی شما را به او داده است. ای نانجیبان! شما مردمی هستید که اگر کسی از اصل و نسبشان خبر دهد، معلوم می‌شود که اصل و نسب واحدی دارید و همواره از یک مادر نام برده خواهد شد. ولی پدرانتان را فقط خدا می‌شناسد و بس. چراکه آنها بسیار متعدد می‌باشند...» به همین منوال اصل و نسب تمامی قبائل مورد تمسخر قرار می‌گرفت. برای مثال نسب نویسان، قوم بنو العنبر را آماج تمسخرات خود قرار دادند و از ام خارجه که به دلیل تعدد زوجات بد نام بود، به عنوان جدده این قوم یاد کردند: المبرد، ص ۲۶۵.

مسخره شدن توسط اعراب مبارزه نمایند. لکه دارکردن پاکدامنی مادران و سلامت زندگی زناشویی به صورت یکی از مطلوب‌ترین سوژه‌های هجونامه‌های عربی باقی ماند.<sup>۱</sup> هجو سازی تنها به ادامه نقالیهای ادوار باستان و استمرار جهت مورد نظر شعرای هجو سرا می‌پرداخت.<sup>۲</sup> به نظر می‌رسد که ننگین‌ترین هجو سازی در زمان اسلام را الفرزدق در هجوی خطاب به الطرماع درباره زندگی خانوادگی طائفه طی ابراز داشته است.<sup>۳</sup> گرچه افراد مذهبی با استمرار این اقوال به شدت مقابله می‌کردند و آنها را در درس و زندگی مردم به شدت مورد تکفیر قرار می‌دادند.<sup>۴</sup> ولی آثار ادبی لغت شناسی نشان می‌دهد که هجو سرائی، رشد عملی خود را با موفقیت به پایان رساند.

بنابراین صرف هجو سرائی هیچگونه تعارضی با عزت و احترام عربیت نداشته است. همان‌گونه که ما در اینجا به کرات شاهد بودیم، این کار ریشه در دیرینه‌ترین

۱- به عنوان نمونه‌هایی مربوط به ادوار بعد باید از اشعار تمسخر آمیز عبدالنور الخوضی علیه ابوالعلاء که خود را اسدی می‌خواند، یاد کرد. مثلاً: ای ابوالعلاء نصیحت دوستانه مرا بپذیر و هرگز کسی را که از تو مسن تراست، هجو مکن، چون ممکن است که ناآگاهانه پدرت را هجو کرده باشی. ر.ک: اشعار بیتیمة الدهر، جلد سوم، ص ۱۲۷. السیمری در یکی از اشعار تمسخر آمیز خود خطاب به البختری، همکار شاعرش این گونه ابراز می‌دارد: «یا بن المباهات للوراء» یعنی: «ای پسر آن زنی که به همگان تعلق داشت.» زک: آغانی، جلد ۱۸، ص ۳، ۱۷۴.

۲- برای نمونه زک: مفضل ص ۱۱۰، آغانی، جلد ۲۱، ص ۲۰۱، ۲۱ (المتملس)، حمدانی، ص ۱۱۳، آغانی جلد ۱۱، ص ۱۷، ۱۴: اعفوه از غیرت قومش بر روی زنان در مقایسه با قوم دشمن که زنانش به اسارت برده شدند، ستایش می‌کند.

### 3\_ Le diwan de Farazdak, ed. Boucher, p.89

۴- ابو عبیده القاسم بن سلام، تازه مسلمان متعصب و پسر برده‌ای یونانی از اهالی هرات (وفات ۲۲۴ هـ)، که از شخصیت‌های بزرگ اسلامی بود، علاوه بر فعالیت در زمینه علوم دینی، از نویسندگان نسخ فرهنگ نویسی نیز بود که گرایششان غالباً در جهت توضیح لغات مشکل احادیث بود. ظاهراً ابو عبیده در این آثارش اغلب از قهرمان نامی که در اشعار شعرای قدیمی می‌آمد، یاد می‌کند. ولی در همان حالی که از اشعار هجو استفاده می‌کرد، اسامی افرادی را که در آنها آمده بودند، پاک کرده و به جای آنها کلمات جعلی هم اندازه جایگزین می‌نمود. قاضی ایاد از علمای دینی مغربی (شفا، جلد ۲، ص ۱۳۷) به عنوان شگرد خاص ابو عبیده این جعل کاری را عنوان می‌نماید.

غرائز ذاتی قوم عرب دارد، به طوری که حتی در آنجائیکه روابط زندگی دقیق و پیچیده هیچگونه مجالی برای این قبیل فعالیتها نمی داد، نهایتا این هجو پردازها در قالب بازی های فاضل مآبانه و سرگرمی های ادبی رخ می نمودند.<sup>۱</sup> نویسنده ای که با پاسخی مشاجره آمیز علیه شعوبیه، به عنوان مدافع اعراب مطرح می شد، بدون اینکه قصد خدشه وارد ساختن به حرمت اعراب را داشته باشد، نویسنده نسخ مثالب می گردید.<sup>۲</sup>

اما نقطه نظر شعوبی ها در ارتباط با مثالب تغییر کرد. علاقه شعوبی ها به علم لغت شناسی ناشی از این گرایش بود که آنها از نکاتی که در مثالب عنوان شده بود، به عنوان گواه بر پستی نژاد عرب استفاده می کردند و این امر می بایست از طریق اطلاعات مثالب در خصوص برخی طوائف آشکار می شد. اعراب در نسخ مثالب، از هم تباران خود سخن به میان می آوردند - به نظر می رسد که گواهی عینی تر از این نمی توانست به دست آید - اما شعوبی ها به طرز موثرتری قادر به انجام این کار بودند.

آنها در جزئیات باریک تر نسب نویسی نیز همین گرایش را دنبال می کردند و برجسته ترین محافل جامعه عرب اصیل را از طریق نسب نویسی تحقیر می کردند. خالد بن کلثوم که ما وی را به عنوان دشمن نسب نویسان پان ایرانیست می شناسیم، مبادرت به نقل گزارشی کرده است که بنا بر آن در زمان عباسیان بین یک رافضی شعوبی (رَجُلٌ مِنْ زُنْدَقَةِ الشُّعُوبِيَّةِ) با یکی از فرزندان ولید، خلیفه اموی مرافعه ای رخ داد که نهایتا به زشت ترین هجو پردازی ها منجر شد. وی برای اینکه اصل و نسب فرزندان ولید را به زیر سوال ببرد، کتابی نوشت و در آن رابطه نامشروع

۱- برای نمونه در المسمودی، جلد ۶، ص ۱۵۶ - ۱۳۶، مجموعه جالب توجهی از این قبیل مثالب دیده می شود. یک سری هجو نامه های نیش دار، به دختری از بنو عامر نسبت داده می شود. اشعاری که تقریباً چهل طائفه عرب در آنها با قساوت مورد نکوهش قرار می گیرند مقایسه کنید: Journal asiat. 1853, I, P. 550ff.

۲- ابو عبدالله الجهمی. فهرست، ص ۱۱۲.

یکی از همسران خلیفه باوضّاح شاعر و سرانجام غم‌انگیز این مرد زن باز را تشریح کرد.<sup>۱</sup> هر چند باورکردن این موضوع بسیار ثقیل است که وجود رابطه عشقی میان همسر خلیفه و وضّاح را ابتکار انتقام جویانه یک شعوبی بینداریم، اما یادداشت فوق الذکر ما را نسبت به چگونگی تلاشهایی که حزب شعوبیه به واسطه آن در جامعه اسلامی سده دوم و سوم هجری رخ نمود، ما را یاری می‌دهد.

---

۱- آغانی، جلد ۶، ص ۳۹.

## فصل سوم

مشاهدات کلی مذکور با یک مثال عینی از سرنوشت علمی یکی از برجسته‌ترین لغت‌دانانی که از گرایشات شعوبیه حمایت می‌کردند به خوبی اثبات می‌شوند. منظور ما ابو عبیده معمر بن المثنیٰ (وفات بین ۲۱۱-۲۰۷ هـ)، معاصر (نسب نویس فوق‌الذکر و نویسنده مثالب) هیثم بن عدی می‌باشد. از جاحظ نژادی وی یک عجم است ولی از لحاظ نسبی از طائفه عرب تیم به شمار می‌رود. الجاهظ در ستایش از وی می‌گوید که «در میان رافضی‌ها و در میان راشدین کسی وجود نداشته است که در کلیه شاخه‌های علوم انسانی از ابو عبیده عالم تر بوده باشد.»<sup>۱</sup> معاصر جوان وی ابن هشام نیز که ما طبع و نشر بیوگرافی پیامبر (کار محمد بن اسحاق) را مرهون وی می‌باشیم، چنین احترامی را به خاطر تبخرش برای وی قائل است. او در قمست‌های بسیاری از این اثر با استفاده از تبحر ابو عبیده مفهوم صحیح لغات قدیمی را استنتاج و با مثالهایی منظوم روشن می‌نماید. بلی، او ابو عبیده را با توجه به ارتباط لغوی مباحث قرآن حتی به عنوان پیشوای خود معرفی کرد. ابو عبیده عملاً یکی از تمام عیارترین صاحب نظران زبان و تاریخ باستان عرب بود. وی در تعداد بسیاری از نسخ تخصصی خود در این زمینه‌ها کار کرده است<sup>۲</sup> و بخش عظیمی از مطالبی را که ما در مورد مناسبات زمان بدویت و در ارتباط با آنچه که بر سر قوم عرب آمده است و نیز در ارتباط با حقایق باستان شناسی می‌دانیم،<sup>۳</sup> اگر او به نقل اخبار و سوابق آنها

---

۱- تفسیر حریری، چاپ De soey، ص ۶۷۲.

۲- نگاهی اجمالی به نوشته‌های مهم وی. او برای دوست موضوع، شرح مفصل نوشته است. ذک: ابن خلکان، شماره ۷۴۱، (۱۲۳/۸).

۳- المبرد ص ۴۴۲، ۴۴۱. گزارشاتی پیرامون استفاده از تاج توسط امرای عرب باستان و سکه‌های بسیار قیمتی اعراب باستان.



مبادرت نمی‌ورزید، اکنون ما از آنها اطلاعی نداشتیم.<sup>۱</sup> او از لحاظ علمی در حدی بود که این گونه از خود تعریف کند: «دو اسب وجود ندارد که در زمان کفر یا در زمان اسلام با هم در افتاده باشند، بدون اینکه من از آنها و سوارانشان اطلاعی نداشته باشم.» او در کنار الاصمعی و ابو زید، بزرگ ترین صاحب نظر در زمینه علم اللغه عرب در آن دوران به شمار می‌رفت و بنا به نظر برخی منتقدان عرب، وی بر اصمعی تفوق داشت اما در بسط دانش، ابو زید بر وی پیشی جست.<sup>۲</sup> ما در زمینه اقوال و تاویلات اشعار قدیمی که به نظر می‌رسد ابو عبیده در مقوله دوم - که اکنون قصد بیانش را داریم - تمایل شعوبی خود را آشکار کرده است، فوق العاده مدیون وی می‌باشیم.<sup>۳</sup> [۵۲]

تعجبی ندارد که وی نیز مانند لغت دانان بزرگ معاصرش بخش عظیمی از اطلاعاتش را از اعراب بادیه به دست آورده است. اما اگر او در مورد پاره‌ای مسائل، جوابی برای گفتن نداشت، برای اعتراف به عدم اطلاعش و نیز در خصوص موارد دیگر، از تسلط به نفس قابل تحسینی برخوردار بود.<sup>۴</sup> و مشاهده می‌کنیم که وی در

۱- برای نمونه اگر کسی نگاهی به آغانی، جلد ۱۰، ص ۸۴-۸ بیان‌دازد، به راحتی در می‌یابد که اقوال وی چه منابع سرشار خبری را به روی ماگشوده است. داستانهای از زمان بدویت که ذکرش در آنجا رفته است، تقریباً به طور انحصاری به گزارشات ابو عبیده در این باره مربوط می‌شوند و در بسیاری از بخش‌های دیگر تاریخ اعراب باستان و قطعات منظوم مرتبط با اقوال آنها نیز این موضوع صادق می‌باشد. ابن هشام، ص ۱۸۰: داستان جنگ داحض و غبدا را تنها بر اساس گزارش ابو عبیده نقل می‌کند.

۲- السیوطی، مظهر، جلد ۲، ص ۲۰۲-۳ /

Vgl. Roson, *Drebne arabska poezi* (petersburg 1872), p.66\_67.

۳- در کتاب ابن درید، ص ۷۷، یک شعر قدیمی عربی همراه با این جمله آمده است: ابو عبیده توضیحی در ارتباط با این شعر داده است که من در اینجا میل زیادی به بازگویی آن ندارم. به نظر می‌رسد که توضیح ابو عبیده که ابن درید عرب دوست (نک: ص ۲۰۹) به جهت تفاسیر ناچور قطعه منظوم فوق الذکر، از ذکر آن طفره رفته است، به ضرر اعراب بوده است.

۴- آغانی، جلد ۱۷، ص ۲۷.

مورد اخبار،<sup>۱</sup> بیش از آنچه که در میان لغت دانان زمانش عملاً معمول بود، شکاک است<sup>۲</sup> و از طرفی نیز اگر درباره یکی از جزئیات تاریخ باستان اعراب قادر نبود از منابع زنده خود (اعراب بادیه نشین) اطلاعاتی حاصل نماید، به راحتی به این امر اعتراف می‌کرد.<sup>۳</sup> اما اقوال<sup>۴</sup> خشک و تفاسیر تنها جولانگاه برای درخشش او نبودند، بلکه نقد گسترده بر اشعار قدیمی و ارزیابی زیبایی‌آنها نیز در حوزه کار وی قرار داشت. به منظور درک نگرش عمیق او در اظهار نظراتش، ذکر هیچ مثالی بهتر از ذکر انتقادش از اشعار شاعر مسیحی تغلب تبار به نام اخطل نمی‌باشد.<sup>۵</sup>

ما در اینجا با این بخش از کارهای او کاری نداریم. اینها کارهایی بودند که تنها ذکرشان می‌بایست می‌رفت تا به خوانندگان نشان دهیم که ابو عبیده عجم چگونه به واسطه خدمات گسترده‌اش به دانش اعراب می‌توانست به خود بی‌بالد. قصد ما در اینجا تنها این است که به طور جامع‌تری، تاثیر وی را در گرایش‌های شعوبیه مورد بررسی قرار دهیم، در اصل می‌توان گفت که ابو عبیده یک شعوبی واقعی بوده

۱- به نظر می‌رسد که او اطلاعات ارائه شده در گفتاری در العقد، جلد اول، ص ۵۸ را نیز از اعراب بادیه نشین به دست آورده باشد. در آنجا او قانون کلی دقیقی در مورف نحوه بازشناسی اسبهای اصیل ارائه می‌دهد. در آغانی، جلد ۲۱، ص ۸۶ و ۸۸ آمده است که او را وارث ربهه است ولی نامبرده در سال ۱۴۵ فوت کرده و فرض این امر مشکل است که بین ابو عبیده و او رابطه مستقیمی وجود داشته باشد. همچنین در السیوطی، الاتقان (چاپ قاهره به سال ۱۲۷۹)، جلد دوم، ص ۱۹۱، نظری در خصوص بخشی از قرآن (۱۵:۹۴) را به نام ربهه به او نسبت می‌دهند.

۲- آغانی، جلد ۱۱، ص ۱۵۱، فزعم لی شیخ من علما بنی مره.

3 - Turaf arabijja ed. Landberg p.31.

۴- علم ضرب المثل‌های کهن (امثال) و اثبات ارتباط تاریخی و به کارگیری اخلاقی آنها جزء این مبحث می‌باشد. در این زمینه هم ابو عبیده نقال فوق العاده‌ای است. العقد، جلد اول، ص ۱۳۳۳ اگر ابو عبیده ارتباطات اساسی برخی ضرب المثلها را نقل نمی‌کرد، آنها کاملاً نامفهوم باقی می‌ماندند. مثلاً: «بیمان شکن تر از قیس بن عاصم» «یا» بیمان شکن تر از عتیبه بن الحارث» (المیدانی، جلد دوم، ص ۱۰). مثالهای بسیاری در این مورد وجود دارد.

۵- آغانی، جلد ۷، ص ۱۷۴.

است. کسانی هم که با نوشته‌های وی آشنائی دارند، وی را این گونه می‌شناسند.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد این که گاهگاهی او به عنوان خارجی معرفی می‌شود،<sup>۲</sup> به دلیل وجود ویژگی جزمی و اساسی فرقه خوارج در نزد وی نباشد، بلکه تنها به خاطر برخورداری وی از وجه اشتراک شعوبیه و خوارج یعنی نفی امتیاز یک نژاد خاص باشد. در اینجا طرفداران دو فرقه به طور ناخواسته با یکدیگر اتفاق نظر پیدا می‌کنند<sup>۳</sup> و تنها از این دیدگاه، قلمداد کردن سطحی گرایانه ابو عبیده به عنوان خارجی توجیه پذیر می‌نماید و بر اساس برخی نشانه‌های دیگر<sup>۴</sup>، باید به طور قاطع صحت این موضع را رد کرد. [۵۳]

بسیاری از آنچه که ما درباره خصوصیت بارز ادبی وی در بقایای پراکنده آثارش می‌توانیم مشاهده کنیم، حاکی از این می‌باشد که وی به طور جدی قصد حمایت از گرایش شعوبیه را داشته است. وی در سیر مطالعاتی خود در زمینه علم اللغه و علم شناسائی رسوم باستانی به طور مطلوب از موقعیت بهره جسته است تا به عناصر عجمی موجود در فرهنگ و زندگی روز مره اعراب - (که عرب دوستان با غرض ورزی آنها را کاملاً اصیل و گرفته نشده از قوم دیگری وانمود می‌کردند) اشاره کند. در فن شعر و کلام اعراب (که مدیحه سرایان عرب از ستودن آن به عنوان قریحه منحصر به فرد این قوم خسته نمی‌شدند)، ابو عبیده برخی نقاط تلاقی با زبان فارسی را پیدا می‌کند و از همین رو بر آن می‌شود تا گزافه پردازی شعرا و متکلمان عرب را به عنوان

۱- ابن قتیبه، ص ۲۶۹، چاپ و وستفالد: «او از اعراب متنفر بود». المسعودی، جلد ۵، ص ۴۸۰: ابو عبیده یا یکی

دیگر از شعوبی‌ها. نک: المقدی، جلد اول، ص ۸۲۵.

۲- ابوالفدا، تاریخچه، جلد دوم، ص ۱۴۴؛ ولی خود مسعودی هم در جلد ۷، ص ۸۰ درباره او می‌گوید که او نظر خوارج را تصدیق می‌کرده است، نک: ابن قتیبه ۱/ ص .

۳- نک: بالای ص ۱۳۸.

۴- قابل تصور نیست که یک خارجی پایبند را در میان مدیحه سرایان یا دوست داران شاعر قیسی، سید حمیری بیابیم. این امر در آغانی، جلد ۷، ص ۵ اثبات شده است. شاعر مذکور، یاغیان نهروان و رهبران ایشان را مسخره

می‌کرده است. رک: همان منبع، جلد ۱۶، ص ۱۷-۱۶. [۵۴]

سبک ماخوذ از قالبهای ایرانی عنوان نماید<sup>۱</sup> و حکایات عربی را تقلید از حکایات مندرج در ادبیات فارسی معرفی کند.<sup>۲</sup> وی همچنین کلمات اقتباس شده موجود در اشعار یک شاعر اصیل عرب را زیر سوال می برد.<sup>۳</sup> البته وقتی طرف دیگر این قضیه جور در نمی آید، وی وجود کلمات عجمی در قرآن را به طور قاطع مردود می شمارد و به تطابق اتفاقی الفاظ در زبانهای مختلف استناد می کند.<sup>۴</sup> او در آداب روز مره اعراب نیز به دنبال آداب غیر عربی می گشت. گزارشی درباره تشکیل یک دادگاه ایرانی در مکه<sup>۵</sup> که وی با اشتیاق بسیار آن را نقل می کند، گویای همین تلاشها می باشد. او به طور جامع به تاریخ ایران پرداخت و درباره آن کتابی به رشته تحریر درآورد که در آن از اخبار یک ایرانی تازه مسلمان به نام عمر کسری به عنوان ماخذ استفاده شده است.<sup>۶</sup> ذکر این نکته حائز اهمیت است که در میان نوشته های فراوان ابو عبیده، نوشته ای تحت عنوان «کتاب التاج» دیده می شود. عنوانی که ایرانیان و دیگر عجم هائی که در خصوص فضیلت پارسیان می نوشتند، با علاقه بسیار آن را انتخاب می نمودند.<sup>۷</sup> از همین کتاب ابو عبیده، قطعات منتخبی در ارتباط با علم الانساب اعراب برای ما شناخته شده می باشد.<sup>۸</sup> به طور قطع نمی توان گفت که در این کتاب، سوای این موضوع به طور اخص به ایرانیان پرداخته شده است. [۵۵].

۱- المبرد، ص ۳۵۱.

۲- التوزی در السوطی، مظهر، جلد دوم، ص ۲۵۳.

۳- ابن قتیبه، آداب الکتاب، ص ۱۵۷ (Hschr. der Kais. Hofbibl. in wien, N.F. Nr. 45)

۴- السیوطی، الاتقان، جلد اول، ص ۱۶۷ پائین. [نک: مختصر «الاتقان» ترجمه م. افتخارزاده]

۵- آغانی، جلد ۸، ص ۴.

۶- المسعودی، جلد دوم، ص ۲۳۸.

7 \_ Rosen, zur arabischen Literaturgeschichte der aeltern zeit. I (Melanges asiatiques I.c.) p.774

۸- العقد، جلد دوم، ص ۵۳ و نیز احتمالاً گفتارهایی در همان منبع، جلد اول، ص ۳۶، ۲۶، ۱۱. همچنین به نظر

می آید که تاریخ اسلام در همین کتاب آمده باشد. مثلاً گفتاری در همان منبع، جلد دوم، ص ۲۸۷.

همان گونه که وی به دنبال یافتن شواهدی دال بر اصالت ایرانی علوم عربی بود، در پی کسب شواهدی نیز بود که به اصالت ایرانی شخصیت‌هایی دلالت کند که در مناطق عرب نشین، در پرتو فرهنگ معنوی اسلام منزلتی برای خود کسب کرده بودند. وی در مورد خاندان رقاشی که به واسطه فصاحت و بلاغتشان در بین اعراب شهره بودند، به انجام یکچنین کاری مبادرت ورزید. در این خاندان، نخستین کسی که در ادبیات عرب از جایگاهی برخوردار می‌باشد، عبدالحمید رقاشی است که به عنوان شاعر عرب و مترجم کتب ایرانی معروف می‌باشد. ادبیات عرب، غنای خود را مرهون ترجمه‌های وی از زبان فارسی است.<sup>۱</sup> پسر او حمدان و برادرش، عبدالحمید نیز در شعر عرب منزلتی برای خویش کسب نمودند.<sup>۲</sup> برادر زاده ارشدش، فضل بن عیسی بن آبان رقاشی<sup>۳</sup>، یکی از برجسته‌ترین خطبای عرب در زمان خود می‌باشد و گویا پسر او، عبدالصمد در این فن شهره آفاق شده و پدر را پشت سر نهاده است. در این خصوص ابو عبیده اذعان می‌دارد که: «پدران اینها از خطبای نامور دربار خسروان بودند و زمانی که به اسارت تازیان در آمدند و در سرزمینهای اسلامی و عربی صاحب فرزند شدند، این رگه فصاحت و بلاغت در آنها رخ نمایاند و ایشان در میان مردم عرب زبان همان شدند که در میان پارسی زبانان بودند: شاعر و خطیب. اما بعد که با بیگانگان آمیزش کردند، این رگه در آنها رو به اضمحلال نهاد.»<sup>۴</sup> [۵۶]

بدین طریق ابو عبیده قصد داشت که هر گل ناآشنائی را از شاخسار افتخارات اعراب از خود راضی بچیند. البته گاهی تا آنجا زیاده روی می‌کرد که دیگر قادر نبود از عهده پاسخگوئی آن بر آید و از این رو مجبور می‌شد که در بحث‌ها و

۱- فهرست، ص ۱۱۹.

۲- همان منبع، ص ۱۶۳.

۳- قطعه مدونی از آثار او در المیدانی، جلد اول، ص ۳۶۰ دیده می‌شود. [نک: الفهرست ۲۸۹]

۴- جاحظ، کتاب البیان، ص ۱۰۳. [نک: الفهرست ۱۵۷، ۲۸۹ + نک: بخش ۳]

جدل‌های تند درگیر شود. در کل این طور به نظر می‌رسد که سبک برخورد او با تاریخ باستان عرب خشم لغت دانان عرب را برانگیخته باشد. این لغت دانان که از اصالت عربی برخوردار بودند، در تحصیل زبان و اقوال ملی - قومی خویش گرایش‌های کاملاً متفاوتی را نسبت به ابو عبیده دنبال می‌کردند. تضاد بین ابو عبیده و عالم معاصرش که رقیب وی به شمار می‌رفت، نشانگر این افتراق درونی می‌باشد.<sup>۱</sup> این تضاد شامل اختلاف در نقطه نظرات و گرایش‌های ادبی می‌باشد که به ویژه در موارد ذیل خودنمایی می‌کرد. همان گونه که به زودی مشاهده خواهیم کرد، پرداختن به رشته هجو سازی در شعر عرب به ویژه هجو اقوام عرب از لحاظ ادبی از گرایش‌های ابو عبیده بود. حال آن که گفته می‌شود که اصمعی به دلایل مذهبی، این بخش از ادبیات باستان عرب را تاب‌دان حد تقبیح می‌کرد که هیچ‌گاه در مباحثات لغت‌شناسی، شعری که هجو در آن به کار رفته بود، به کار نمی‌برد.<sup>۲</sup> به نظر می‌رسد که نحوه برخورد ابو عبیده با عنصر عربیت که مولی ابن العربی از متعلقان مخلص آن به شمار می‌رفت، در نظر مولی ابن العربی نسبت<sup>۳</sup> به وی تأثیر گذارده باشد. ابن العربی مخصوصاً می‌کوشد تا ثبات کند که ابو عبیده از آشنائی کافی با زبان عربی برخوردار نبوده و وی در تنها نشستی که با او داشته است، سه اشتباه کلامی از وی شنیده است.<sup>۴</sup>

ریشه رقابت بین اصمعی و ابو عبیده تنها در اختلاف در ویژگی‌های ادبی و تعارض در برخورد با تاریخ باستان عرب نبود. این طور به نظر می‌رسد که انگیزه‌های کاملاً

۱- ابن خلکان، شماره ۳۸۹، جلد ۴، ص ۸۸.

۲- السیوطی، مظهر، جلد دوم، ص ۲۰۴.

### 3- ZDMG, XII. P. 70

۴. البته نقطه نظرات دیگری، اصمعی را به این قضاوت منفی کشانده است. اما در این که تضاد کوفیان با جانبداران مکتب بصره، بر وی اظهارات ابن العربی علیه اصمعی و ابو عبیده تأثیر گزارده باشد، تردید هست.

(Fluegel. Die grammatischen Schulen der Araber, p. 147)

دنیوی در دشمنی این دو لغوی بزرگ تاثیر گذارده باشد. گزارش ذیل از ابوالفرج الاصفهانی برای درک این مناسبات از اهمیت بسیاری برخوردار است. اسحاق الموصلی آوازه خوان و فاضل، سابقا زیر نظر اصمعی تعلیم می دید و از اقوال وی بهره مند می شد. مدتی بعد کشمکشی بین این دو پدید آمد و اسحاق، اشعار تمسخر آمیزی علیه وی سرود و نزد خلیفه الرشید پرده از خطاهای وی برداشت. وی نزد خلیفه از نمک شناسی، خست، کوته نظری و عدم برخورداری وی از حسن کردار و رفتار خبرداد. در مقابل از ابو عبیده معمر به عنوان یک فرد صادق، وفادار، سخی و دانشمند یاد کرد. همین سخنان را نیز برای فضل بن ربیع بازگو کرد و مغرضانه از او در ترور شخصیت اصمعی کمک گرفت. او این کار را تا آنجا ادامه داد که اصمعی، عنایت دربار را از دست داد و ابو عبیده برای جانشینی وی فراخوانده شد.<sup>۱</sup> [۵۷]

وقتی در می یابیم که طرفداران جناح اعراب،<sup>۲</sup> به ویژه در علم الانساب کاملا در مقابل ابو عبیده موضعگیری کرده اند، جای تعجب ندارد. اندکی قبل از این به وضاح الیمن شاعر برخوردیم که به نظر می رسد از جهات گوناگون برای شعوبی ها مفید بوده است. او به خاطر زیبایی خیره کننده اش اثر شهره بود. به طوری که مجبور بود تا مانند کندی نقاب دار (الْمَقْنَع، الکندی)<sup>۳</sup> با پوشانیدن صورتش خود را از چشمان ناپاک مصون بدارد. اما وی بیشتر به خاطر ماجرای عشقی اش با همسر خلیفه ولید اول و سرانجام غم انگیزش مشهور است.<sup>۴</sup> او به دلیل زیبایی اش، وضاح نام گرفت. این کلمه به معنی تابنده می باشد. اسم اصلی وی عبدالرحمن بن اسماعیل بن عبد کلال بن داد بوده است. داد نام نیای وضاح و یک ایرانی بوده است و ابو عبیده بر

۱- آغانی، جلد ۴، ص ۱۰۷. [نک: بخش ۳، شعوبیه، شعرا و نویسندگان]

۲- در میان کسانی که پس از مرگش علیه وی جبهه گرفتند، ابن قتیبه از دشمنان شعوبیه را می یابیم. H\_ch، جلد اول، ص ۳۱۷، شماره ۸۲۵: اصلاح غلط ابی عبیده.

۳- آغانی، جلد ۶، ص ۳۳.

همین مبنی اعلام داشت که نیای وداح از جمله ایرانیانی بوده که خسرو پادشاه ایرانی، آنها را تحت فرماندهی و هرزبه یمن فرستاد تا از امیر سیف بن زین در برابر حبشی‌ها دفاع کنند. این ادعا مخالفت شدیدی را از سوی خالد بن کلثوم که از دوست داران اعراب بود، برانگیخت: «اگر تو ماهیت لغوی اسامی را گواه مدعای خود می‌گیری، من هم مدعی می‌شوم که عبد کلال تنها یک نام بومی<sup>۱</sup> از اسامی اعراب جنوب است و ابو غمد، کنیه پدر داد،<sup>۲</sup> کنیه‌ای مربوط به اعراب جنوب می‌باشد چرا که در بین ایرانیان هیچ‌گاه مرسوم نبوده است که چنین کنیه‌هایی به همراه اسامی آورده شود. علاوه بر این گفتنی است که در یمن که مدت‌ها بسیاری از مردمانش، نام حبشی ابرهه را با خود یدک می‌کشیدند، بنابه روش تو اکنون همه باید حبشی باشند. اسم، تنها علامت و عنوان است. بسا اشخاصی که ابوبکر نام دارند، بدون اینکه صدیق باشند و نیز بسا اشخاصی که عمر نام دارند، بدون اینکه فاروق باشند. از این رو اسامی در موارد نَسَب نویسی له و علیه یک نژاد ملی خاص چیزی را ثابت نمی‌کنند». خالد در پایان این گونه می‌گوید: «با این ردیه ابو عبیده کاملاً شرمنده شد و نتوانست پاسخی به آن بدهد»!<sup>۳</sup>

ما به کمک این گزارش برای مشاهده خنثی شدن گرایش عرب دوستان در زمینه علم الانساب توسط ابو عبیده خود را مهیا می‌سازیم. چندین نشانه نیز به طور عملی ما را نسبت به این امر متقاعد می‌سازند. محور تلاش در زمینه انتقاد از شجره و نسبت افراد، اثبات این امر بود که اصالت عربی آن عده‌ای که چنین فهرست انسابی را دلیل برتری خود نسبت به سایر مسلمین قلمداد می‌کردند، آنچنان هم متقن و تردید ناپذیر نبوده و چه بسا تاب و تحمل بررسی دقیق حقایق مربوط به انساب ایشان را

۱- ما نزد اعراب نیز چنین مواردی را می‌یابیم. مثلاً عبدالرحمن بن سمره پیش از گرویدن به اسلام، ا. عبدکلال نامیده میشد: النووی، تهذیب، ص ۳۸۰ (البته بنا به نظر برخی، عبدالکعبه).

۲- در آغانی، جلد ۶، ص ۴۵ نویسنده به آبا و اجدادش می‌بالد و جشن را با کنیه ذکر می‌کند.

۳- همان منبع، ص ۳۳.



نیز ندارد. در شهرهایی که مردمی از ملیتهای مختلف در آنها ساکن بودند، گرایش این حزب غالباً در جهت اثبات سستی مدعای آن خاندانها و مجامع عربی بود که در کمال تکبر از اینکه فرزندان مشروع این یا آن طائفه بدوی بودند، به خودمی‌بالیدند. چگونه امکان داشته است که نوادگان فدکی بن عباد که از بزرگان قوم بنو سعد بود، تا قرن سوم هجری در بصره دست نخورده باقی مانده باشند؟ به نظر می‌رسد که مقابله با چنین تلاشهایی برای همکاران ابو عبیده بازی ساده‌ای بوده است.<sup>۱</sup> ابو عبیده همه جا به دنبال آن بود که یکچنین اخبار شجره‌ای را به صورت حرف‌های چرند و مهمل جلوه دهد. زمانی که خاندان نافی و ابو بکره با غرور اذعان می‌دارند که اصل و نسبشان مستقیماً به طیب شهیر عرب، حارث بن کلدّه (وی تازه در زمان عمر اسلام آورد) بر می‌گردد، ابو عبیده ثابت می‌کند که این پزشک دهاتی، اصلاً هیچ پسری از خود باقی نگذاشته تا نسلش بتواند استمرار یابد.<sup>۲</sup> او در موارد مشابه دیگر هم چنین جوابیه‌هایی می‌دهد.

این امری بدیهی است که ابو عبیده در نسب نویسی طوائف عرب غالباً به شاخه مثالب متوسل می‌شد. اما او تنها در پی اثبات عدم صحت ادعاهای تازیان در مورد شجره و دودمان خویش نبود، بلکه او بیشتر مایل بود که از محتویات ضرب‌آبخانه لغت خود نیز اطلاعاتی را بیرون آورد تا در مواردی که از طریق مذکور انجام هیچ کاری میسر نبود، بوسیله آن اطلاعات خود بزرگ بینی بی اندازه قومی - قبیله‌ای اعراب را به باد تمسخر گیرد. در این ارتباط گزارش وی در مورد عقیل بن علفه در خور توجه است. نامبرده بدین سبب که اصل و نسبش به طائفه بنو مره مربوط می‌شد، آن قدر به خودش مغرور بود که یکی از خواستگاران دخترش را که بنا به عقیده وی در حد و اندازه دخترش نبود، به قدری مورد اذیت و آزار قرار داد که بیان

۱- ابن درید، جلد ۴، ص ۱۵۳، ذک: اعتراضات وی به بنو ارمز در بصره: همان منبع، ص ۳۲۲۳.

۲- آغانی، جلد ۱۱، ص ۸۶.

آن در قالب الفاظ نمی‌گنجد.<sup>۱</sup> در کل این طور به نظر می‌رسد که ابو عبیده بیشتر تمایل به نقل و یا جعل اخباری داشته است که در آن اخبار اعراب واقعی رودرروی یکدیگر قرار می‌گرفته‌اند و با رکیک‌ترین دشنام‌ها رگ و ریشه یکدیگر را مورد هتاکی قرار می‌داده‌اند.<sup>۲</sup> بر اساس تمامی نکات مذکور ما به سادگی قادر خواهیم بود از گرایشی که ابو عبیده در نوشته‌هایش در باب موالی و طوائف عرب دنبال می‌کرده است، تصویری به دست آوریم. همچنین از جمله نوشته‌های وی از کتاب تحت عنوان «مثالب قوم باهله» و نیز از یک کتاب کلی به نام «کتاب مثالب» یاد می‌شود که وی در آنها با گردآوری کلیه اتهامات قابل تصور علیه تازیان، به اثبات نواقص شجره‌های اقوام ایشان می‌پردازد.<sup>۳</sup>

بر اساس آنچه که ما تاکنون درباره اسباب کارنسب نویسان دریافته‌ایم همان‌گونه که مسعودی این را ممکن می‌داند، چندان دور از ذهن نیست که ابو عبیده (یا یک شعوبی دیگر) در حمایت از گرایش این حزب در امورنسب نویسی از جعل ادبی در مفاهیم اشعار اعراب باستان نیز کوتاهی نکرده باشد. در زمان نویسنده کتاب «مرغزار طلائی» کتاب دیگری معروف به «الوحیده» به چشم می‌خورد که موضوع آن در زمینه «امتیازات» می‌باشد. در این کتاب بخشهای تیره و روشن یکایک اقوام عرب ترسیم شده است و هر بخش تنها در بر دارنده یکی از این اقوام می‌باشد و در ارتباط با دیگر اقوام صدق نمی‌کند. مشاجرات در قالب شعر بین شعرای دربار هشام، خلیفه اموی آغاز شد. در این مشاجرات هر یک از شعرا (مسعودی نام تک تک آنها را ذکر می‌کند) بر حسب این که از اعراب شمال بودند یا از اعراب جنوب، امتیازات نژاد خود را می‌ستایند و حرمت نژاد رقیب را در قالب هجو لکه دار می‌کنند. البته قرار بر این بود که این تمجیدات تنها سرپوشی باشند بر آن هجویاتی که با نشرشان

۱- همان منبع.

۲- یک نمونه در خور توجه در ص ۱۷۲ از کتاب انساب الاشراف اثر البلاذری یافت می‌شود.

۳- فهرست، ص ۵۳ / ص ۵۴ نک: المسعودی، جلد ۷، ص ۸۰.

گناهان و نقصانهای اخلاقی اعراب باستان می‌بایست آشکار می‌گردید. گویا ابو عبیده و یا همفکران او این ابیات را می‌ساخته‌اند. این وضعیت روشن می‌کند که در عصر ابو عبیده، مردم او را قادر به چه کارهایی می‌دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

آن گونه که از موضوع ادبی مذکور (جعل مفاهیم اشعار) پیداست، گرایش شعوبیه در این مثال جدید، دیگر در جهت اقوال مثال قدیمی که اعراب اصیل را بر مبنای ارزش برتر اصل و نسب خالص عربی در برابر هم قرار می‌دادند، نبود. شعوبی‌ها چنین مبنائی را دیگر قبول نداشتند. باور به ارزش اصل و نسب خالص عربی همان چیزی بود که آنها قصد از بین بردن آنرا داشتند و گرد آوری مثال قدیمی برای آنها موقعیت خوبی بود تا مشکوک بودن ادعاهای اعراب را بر اساس افتخارات نیاکانشان آشکار سازند. حتی در صورتی هم که چنین اصل و نسب خالص عربی وجود داشته باشد، ما همواره باید آنرا مسئله‌ای بی ارزش قلمداد نمائیم. ابو عبیده - همچون بسیاری از معاصرانش که در موقعیت او قرار می‌گرفتند - از اشاره به رگ و ریشه خود ابائی نداشت. او از این جهت به خودش می‌بالید که او که خود یک نسب نویس اقوام عرب بود و از اصل و نسب اعراب عیب جوئی می‌کرد، از دهان پدرش شنیده بود که پدر بزرگش یک یهودی ایرانی بوده است.<sup>۲</sup> بنا به اخباری که کاملاً عجیب می‌نماید وی کنیه ابو عبیده را مرهون یهودی بودن اصل و نسب پدر بزرگش می‌باشد. «درواقع ابو عبیده یک لقب استهزائی بود که به یهودیان اطلاق می‌شد و گفته می‌شود که این لغوی نامدار از خوانده شدن به چنین لقبی بسیار خشمگین می‌شده است».<sup>۳</sup> او نیز کسانی را که وی را به خاطر عجم بودن مورد

۱- مسعودی، جلد ۵، ص ۴۸۰. مسعودی قطعات منتخبی از کتاب «الوحیده» را در کتاب «الاورسط» خود آورده است. این قطعات در شرحی بر قصیده «فزاریه» آمده است.

Hschr. der Kgl. Bibl. in Berlin. cod. peterm. 184, fol. 170 b

۲- فهرست، ص ۵۳.

۳- آغانی، جلد ۱۷، ص ۱۹.

نکوهش قرار می‌دادند، به همین کنیه می‌خواند. وقتی دریافت که یکی از اعضای خاندان رقاشی که خود یک مولی بود،<sup>۱</sup> او را این چنین هجو کرده است که: «او (ابو عبیده) که خود نمی‌تواند به افتخارات شجره‌ای خویش بیاید، از اصل و نسب دیگران عیب جوئی می‌نماید»، در یک مجمع بزرگ سخنان ذیل را اظهار داشت: «اگر حکومت از وصول مالیات یهودیان عبّان غفلت ورزد، امر خطیری را نادیده انگاشته است. چرا که خاندان عبّان یک خاندان یهودی است و در خانه‌های ایشان هنوز تورات یافت می‌شود، در حالی که به زحمت، حتی نسخه‌ای از قرآن در آن جا پیدا می‌شود و عملاً آنها به خاطر از بر بودن تورات به خود می‌بالند. در حالی که از قرآن حتی به اندازه‌ای که برای نماز ضروری است، نمی‌دانند.»<sup>۲</sup>

البته این موضوع از چندان اهمیت برخوردار نیست، چرا که نسب نویسان اسلامی با علاقه بسیار در پی اثبات اصل و نسب یهودی افرادی که به هر دلیل از آنها متنفر بودند، بر می‌آمدند. هر دو شعرای زیر، یعنی ارطاة بن ظفر و شیب بن البرصاع (وفات ۸۰ هـ) مدتهای مدیدی در قالب شعر با یکدیگر به مشاجره می‌پرداختند. محور این مشاجرات به ویژه حول و حوش این مسئله می‌چرخید که هر کدام از در پی انکار حق رقیب خود در انتساب به طائفه بنو عوف بود. شایان توجه است که در میان افراد این قوم، قول عجیبی بر سر زبانها بود<sup>۳</sup> که بنا بر آن یک عوفی اصیل در دوران کهولت نابینا می‌شود.<sup>۴</sup> ارطاة می‌توانست به برخورداری اش از این مشخصه

۱- نک: بالای ص ۱۹۸.

۲- آغانی، جلد ۳۰، ص ۷۸.

۳- همان منبع، جلد ۱۱، ص ۹۷.

۴- مدتها بعد در مورد یک قوم دیگر به همین قول بر می‌خوریم. در واقع در مورد آن شاخه از بنو حنیفه که در اوائل دوران بنی عباس در زمره پیروان خاندان بنی هاشم قرار داشتند و عالم نابینا محمد ابوالعیناع (وفات ۲۸۲ هـ) از افراد آن به شمار می‌رفت. گفته می‌شود که جد این آقا با علی بی ادبانه رفتار کرده است و به همین خاطر علی، وی و فرزندان او را نفرین کرد تا کور شوند. ظاهراً نابینائی در این خاندان به عنوان شاخصه حلال زادگی تلقی می‌شده است: الحصیری ۱/ ۲۵۱.

اشاره کند، اما قدرت بینائی شیبب در اوج خود باقی ماند (گفته می شود که او نیز پس از مرگ دشمنش نابینا شد). ارطاة او را این گونه به باد تمسخر می گرفت: «در قوم بنو عوف یک خاندان یهود وجود دارد که جوانان و سالمندانش با هم تفاوتی ندارند.<sup>۱</sup> دشمن ارطاة از جمله افراد همین خاندان یهودی بود که خود را در طائفه بنو عوف جا زده بودند.

پس مشاهده می کنیم که نسب نویسان در استخدام این عامل در هجویات نسبی تنها از قالب های قدیمی تقلید می کردند. مروان شاعر (وفات ۱۸۲ هـ)، نوه یحیی بن ابی حفصه نمونه این امر می باشد. در خاندان وی این قول بر سر زبانها بود که جد مروان یک ایرانی بوده است که در جریان تسخیر استخر به بردگی عثمان در آمده است. نسب نویسان کینه توز به این هم راضی نشدند. آنها ابو حفص را به عنوان یکی از یهودیانی معرفی کردند که توسط عثمان یا بنا بر قولی دیگر توسط مروان بن الحکم اسلام آورده است.<sup>۲</sup> همچنین دشمنی های سیاسی - مذهبی به وسیله چنین سخنانی تشدید می شد.<sup>۳</sup>

هدف از ذکر این مثالها آشکار ساختن اتهام نسبی - اصلیت یهودی - که دشمنان ابو عبیده به وی می بستند، می باشد. اما همان طور که مشاهده کردیم ابو عبیده نیز در مواقع لزوم از همین نیرنگ استفاده می کرده است. اخباری در این مورد مبین آن است که چگونه ابو عبیده به پیروزی از المدائنی (وفات ۱۳۰ هـ) در پی مفتضح ساختن اصل و نسب فرماندار اموی، خالد بن عبدالله القسری برآمد.<sup>۴</sup> این مزدور

۱- آغانی، جلد ۱۱، ص ۱۴۱ / همین عبارت را در جلد ۸، ص ۱۳۹ همین منبع نگاه کنید.

۲- در المبرد، ص ۲۷۱ و در آغانی، جلد ۱۱، ص ۳۶ داستان آزادی این مولی به طور کامل آمده است. همچنین نک: ابوالمحاسن، جلد اول، ص ۵۰۶.

۳- در این مورد ما به شیوه مورد علاقه دشمنان سلسله فاطمیان می اندیشیم که اصل و نسب مؤسس این سلسله را به یک یهودی منسوب می کردند: البیان المغرب، جلد اول، ص ۱۵۸.

۴- درباره او نک: Kremer, culturgeschichte. I.P.180.

بنی امیه، خود را به قومی از اعراب جنوب به نام بجیله منسوب می‌دانست و از کاهن کافر سرشناس، آن به عنوان جد خویش نام می‌برد. این طور به نظر می‌رسد که اعراب، شجره وی را آنچنان صحیح نمی‌انگاشتند. چرا که (این خبر برای شناخت پیشینه نسب نویسی بسیار تعیین کننده است) ابن کلبی در کمال صداقت اعتراف می‌کند که: «اولین دروغی که من در شجره نویسی گفتم، این بود که خالد بن عبدالله از من درباره جدش جوایب خبر شد. در واقع من می‌دانستم که ام کریز در قوم بنو اسد، چیزی جز یک فاحشه نبوده است، اما به خالد گفتم که زینب بنت عرعره بنت غادمه بنت نصر بنت قوین جد او است. او نیز خرسند شد و به من پاداش داد.»<sup>۱</sup> ابو عبیده با افشاگری ذیل برای بد نام کردن خالد، سنگ تمام گذاشت: «اصلا جد او کریز بن عامر، یکی از یهودیان طائفه تیما بود. او به بردگی عبد القیس درآمد. و پس از چندی موفق به فراز شد. اما طائفه عبد شمس او را دستگیر کردند و وی مجبور شد به خدمت غمغه، پسر کاهنی که خالد، او را به عنوان جد خویش معرفی می‌کند، در آید. پس از آن غمغه مجددا او را پیش کش کرد و وی مجددا گریخت و سپس به اسارت بنو اسد درآمد. آنها میان او و کنیزی بد نام پیوند زناشویی برقرار ساختند و این کنیز برای او پسری به دنیا آورد که اسد نام گرفت. پس از آن بنو اسد، وی را آزاد ساختند. اما این آزادی دیری نپائید، چرا که به طور تصادفی، افراد قبيله حجر که پیش از این وی برده آنان بود، او را شناختند و مجددا به زور او را به بردگی خود درآوردند. سپس آنها در عوض فدیة او را آزاد نمودند و هنگامی که او با قیم‌های خویش در راه عزیمت به محل طائفه بنو اسد، از طائف عبور می‌کرد، به طائفه بغیله ملحق شد که البته این طائفه پس از مدتی کوتاه او را از خود راندند. اصل و نسب خالد به این کریز بر می‌گردد که در ضمن از پدر بزرگ و پدر پدر بزرگش این خصیصه را به ارث برده است که دروغ‌های بزرگ بگوید و در این کار دست تمام

---

۱- آغانی، جلد ۲۱، ص ۵۸

معاصرانش را از پشت بسته است»<sup>۱</sup>. این مثال نمایان گر روشی است که بر اساس آن اهل المثالب،<sup>۲</sup> انساب افراد مورد تنفر خود را (به خصوص اگر آنها از گرایشات اعراب طرفداری می کردند) مورد تمسخر و استهزاء قرار می دادند.<sup>۳</sup> [۵۸]

---

۱- آغانی، جلد ۲۱، ص ۵۷.

۲- کسانی که درباره اجداد خالد اقدام به نشر این قبیل داستانهای هولناک می کردند این گونه نامیده می شدند.

ذک: آغانی، همان جلد، ص ۵۵.

۳- به نظر می رسد که لطیفه ای که در ص ۱۵۱ از جلد دوم کتاب المقدم در ارتباط با بلال بن ابی برده می یابیم، جزء همین دسته باشد: «دیوانه ای که بلال از او اشیاء قیمتی طلب می کرد - او این اشیاء را از زندانی که بلال را در آن انداخته بودند، بیرون آورده بود - در جواب بلال می گوید: امروز سبت (شنبه) است و هدیه دادن و گرفتن در این روز روا نیست.» بدین وسیله می بایست به موضوع یهودی بودن بلال اشاره می شده است. اصحاب السبت یکی از اسامی یهودیان است: الحصری، جلد سوم، ص ۱۰ / نک: ZDMG. XXXII, P. 342. Anm, 1: «مانند خوشحالی کردن یهودیان در روز شنبه»: یاقوت، جلد اول، ص ۸۱۴ / امروز هنوز طائفه ای بدوی به نام بنو سبت وجود دارد. از این نام، استنباطات عجیبی شده است: ذک: Burton, the Land of Midian, I, P. 337.

## فصل چهارم

در قسمت قبل ما شخصیت ادبی ابو عبیده را تنها به منظور یک تشریح جامع باز کردیم، زیرا ظاهراً وی به عنوان نمونه‌ای از مجموعه لغت دانان و نسب نویسان شعوبی (که پرداختن جامع و کامل به آنها در اصل، کار مبحث ویژه‌ای از تاریخ ادبیات می‌باشد و برای انجام آن باید ابزارهای بسیاری به کار گرفته می‌شد) از تاثیر خاصی برخوردار بوده است. اما خوب است که در اینجا برای شناسائی تاثیرات مثالب شعوبی از یکی از پیروان ابو عبیده به نام علان الشعوبی نام ببریم که در زمان خلیفه هارون و خلیفه مامون به عنوان مستنسخ در «بیت الحکمه» به کار مشغول بوده است. وی واقعا ایرانی بوده است و آن گونه که از نامش پیداست، خود را به شعوبیه نسبت می‌داده است. در مشاجرات نسبی، خصوصا در ارتباط با طوائف عرب از این شعوبی به عنوان یک صاحب نظر نام برده می‌شود.<sup>۱</sup> هر چند او درباره افتخارات برخی قبائل (کنانه و ربیعیه)<sup>۲</sup> مطالبی نوشت، اما فعالیت علمی وی ترجیحا رو به سوی مثالب طوائف عرب داشت و گرایش کار عظیم مثالب خوانی درهینم جهت بود. این کتاب، گذشته تمامی طوائف عرب را به نحوی عیب جویانه مورد بررسی قرار می‌دهد.<sup>۳</sup> فکر می‌کنیم که نمونه‌ای از این اثر را در قطعات ذیل (که منسوب به علان<sup>۴</sup> می‌باشند، برای آشنائی شما با سبک کار او) بتوانیم ارائه دهیم:

---

۱- آغانی، جلد ۱۱ ص ۱۷۲ بالای صفحه

۲- فهرست، ص ۱۰۶.

۳- فهرست، ص ۱۰۵.

۴- آغانی، جلد ۱۲، ص ۱۵۶.



بنو منقر مردمانی سست پیمانند. به آنها کوادین (اسبهائی که از نژاد یک مادبان غیر اصیل و یک نریان می‌باشند) گفته می‌شود. همچنین از آنها به عنوان «عرق البغل»<sup>۱</sup> یاد می‌شود. آنها در مورد عهد و پیمان بدترین مخلوقات خدا هستند. به آنها خائن و «پیمان شکن» گفته می‌شود. همچنین آنها از لثامت بسیاری برخوردارند. یکی از اجداد ایشان به نام قیس بن عاصم، در آخرین اندرزهایش به فرزندانش بیش از هر چیز به این امر اصرار کرده که آنها از ثروت خود مراقبت به عمل آورند. هر چند که در واقع اعراب به این کار نمی‌پردازند و غالباً به این کار به عنوان یک خصیصه زشت می‌نگرند. آنها همان کسانی هستند که اخطل بن ربیع (زمانی که سخنان ذیل را می‌گوید) آنها را در مدّ نظر دارد: «ای منقر بن عبیده به راستی که از زمان آدم، روسیاهی شما در دو اوین آمده است. میهمان برگردن هر مرد نجیب زاده‌ای حق دارد ولی میهمانان منکر، لخت و غارت شده‌اند.»

نمیر بن تولب در شعری هجو آلود علیه آنها به ویژه با اشاره به وجه مشخصه ایشان به عنوان خائن و پیمان شکن می‌گوید: «وقتی به آنها پیمان شکن گفته می‌شود، منظور این است که پیران آنها بیش از جوانان بی‌ریش شان خیانت‌کارند».<sup>۲</sup> «در ارتباط با بنو سعد<sup>۳</sup> این مطلب در سطح عموم رواج یافت، اما آنها این خصیصه را به بنو منقر نسبت دادند ولی ایشان نیز آنها را به بنو سینان بن خالد بن منقر نسبت دادند که پدر بزرگ قیس بن عاصم بود».<sup>۴</sup>

کتاب مثالب علان این چنین است و می‌توان تجسم کرد که محقق شعوبی در

۱- نک: بالای ص ۴۲.

۲- یعنی آنها هرچه پیرتر می‌شوند، خیانت‌کارتر می‌شوند.

۳- قبیله‌ای که منقر به آن تعلق داشتند، رجوع کنید: شعر و انگیزه آن در: الميدانی، جلد دوم، ص ۹ (بنا به ضرب المثل: «أَعْدُوْ مِنْ... الغدري» / العقد الفرید، جلد اول، ص ۳۱).

۴- البته در شعر تفاخر آمیزی از همین آقای قیس درباره منقر موارد کاملاً متفاوتی را می‌شنویم (حمدانی، ص ۶۹۵).

جهت نیل به اهداف خود از طریق ابیات هجو آلود بی شمار شعرای قدیمی به چه منابعی دست یازیده است. همچنین از فردی به نام غیلان شعوبی نام برده می شود که ما به واسطه اخبار وی به ایرانی بودن بشار بن برد پی می بریم.<sup>۱</sup> معذک معترفیم که درباره این آقای غیلان شعوبی چیز زیادی نمی دانیم و امکان دارد که تحت تاثیر علان در ماخذ ما از وی به بدی یاد شده باشد. [۵۹]

---

۱- آغانی، جلد سوم، ص ۱۹ پائین صفحه.

## تبحر در زبان

منازعه میان اعراب و دشمنان ایشان می‌بایست مخصوصاً در زمینه «بینش زبان» هم به مورد اجرا در می‌آمد. خود بزرگ بینی ملی اعراب بیش از هر چیز موجب قوت یافتن این پیش داوری شد که در بین تمامی زبان‌های رایج، دلنشین‌ترین غنی‌ترین و ممتازترین زبان، عربی است. باوری ملی که در نتیجه نفوذ اسلام در میان عجم‌های ارتودوکس نیز (با توجه به زبان وحی الهی در قرآن) تقریباً معنائی مذهبی به خود گرفت.<sup>۱</sup> اما طرفداران شعوبیه و سایر پان ایرانیست‌ها تمایلی به معتبر شدن این قضاوت نداشتند. آنها سعی داشتند تا ثابت کنند که عجم‌ها، خاصه یونانیان و ایرانیان در غنای زبان، زیبایی شعر و فضیلت فصاحت بر اعراب تفوق دارند و ما شاهد بودیم (صفحات گذشته) که این عامل در استدلالات قدمای شعوبیه چه نقشی را ایفا می‌کرد. قصد ما در اینجا تنها این است که مشاجره بر سر فضیلت زبان عربی را مورد مذاقه قرار دهیم. البته اطلاعات مثبت ما در این خصوص، به سده چهارم هجری مربوط می‌شود، یعنی زمانی که نزاع ادبی شعوبیه حقیقی به اوج خود رسیده بود. با این حال از طرفی این طور به نظر می‌رسد که منازعه بر سر فضیلت زبان، مدت‌های طولانی بین عرب دوستان و پان ایرانیست‌ها ادامه یافته است و مدت‌ها بعد در سده ششم هجری نام فرقه شعوبیه را که از معنائی حیاتی برخوردار بود، به خود گرفت. در همین ادوا الزمخشری که خود ایرانی بود، اما عمیقاً به فضیلت اعراب اذعان داشت<sup>۲</sup> (وفات ۵۳۸ هـ)، در مقدمه اثر نحوی مشهورش به نام

---

۱- ترسیم اختصاری از تفکراتی که علم الهیات، تعالم خود را بر مبنای آن قرار می‌داد در ص ۳۴۷ از کتاب مفاتیح، اثر فخر رازی یافت می‌شود. م. ک: بالای ص ۲۱۲ از همان منبع.

۲- تنها، گفته وی که De sacy دسی به عنوان سخن زبده در قطعات گزیده عربی خود آورده است، در دست می‌باشد.

«المفصل» مطالبی رامی نگارد که به درستی موید این است که تطبیق ناخود آگاه اسلام و عربیت باگذشت زمان به چه نحو در ضمیر مومنین ریشه گرفته بود. وی این گونه می گوید: «خدا را شکر که مرا در زمره مشتاقان تبحر در زبان عربی قرار داد و برای نبرد در صف اعراب و هواخواهی از ایشان پرورش داد و هیچ گاه نخواست که من از زمره یاری رسانندگان ساعی ایشان خارج شوم و به صف شعوبیه بپیوندم و بر عکس مرا از این فرقه مبری نگاه داشت، فرقه ای که علیه اعراب جز تهاجم به زبان افتراء و به کار بستن نیش استهزاء قادر به انجام کاری نبوده و نیست. [۶۰]

این سخن زمخشری از لحاظ پیوند زمانی، آخرین اثر شعوبی در ادبیات می باشد و در مقابل جریان می ایستد که می توان آن را «شعوبیه زبانی» نامید و ماگرایش آن را در ابتدا توضیح دادیم. نظرات این فرقه، بیشتر از طریق مبارزه دشمنانش علیه آن آشکار می گردد تا از اظهارات خود ایشان، هر چند که این اظهارات نیز اندک اند. به واسطه سخنان ادبی عرب دوستان ما قادریم آگاهی خود را در زمینه انگیزه های شعوبیه زبانی کامل کنیم.

به عنوان قدیمی ترین سند متعلق به این ردیف اسناد که به جناح عرب دوستان مربوط می شود، می توانیم کتاب «راهنمای علم صرف و علم الانساب» اثر «ابو بکر محمد بن درید» (وفات ۳۲۱ هـ) را مورد مذاقه قرار دهیم. آن گونه که نویسنده این اثر در مقدمه کتاب خود، مقصودش را ابراز می دارد، انگیزه اصلی نگارش این اثر این بوده است: ابن درید با نگارش این اثر قصد مقابله با آن فرقه ای را داشته است که طرفدارانش، زبان عربی را مورد تهاجم خود قرار می دهند و ادعا می کنند که نام هائی که اعراب به آنها نامیده می شوند، فاقد هرگونه ارتباط از لحاظ علم صرف می باشند. آنها به اعتراف فرهنگ نویس قدیمی زبان عربی به نام الخلیل استناد می کنند که ابن درید از وی به عنوان محرف یاد می کند. ابن درید، کتاب علمی خود را در برابر حملات دشمنان علم می کند و در آن، ارتباطات یکایک اسامی طوائف عرب را از لحاظ علم صرف دنبال می نماید. متأسفانه در این کتاب، طرفداران جناح مخالف، به اسم خواننده نمی شوند. این طور به نظر می رسد که آنها شعوبی بوده باشند.

اما در عین حال ما در بین معاصران جوان ابن درید، یکی از قدرتمندترین طرفداران واکنش علم زبان علیه عنصر عرب را به اسم می‌شناسیم. او حمزه بن الحسن الاصفهانی (وفات ۳۵۰ هـ) است. این عالم در تاریخ ادب اسلامی غالباً از طریق کتاب مختصر «راهنمای تاریخ» که Gottwaldt (لایپزیک ۱۸۴۸) آن را انتشار داد، شناخته شده است. تنها از همین طریق نیز تمایل ایران دوستانه حمزه آشکار می‌شود. تمایلی که همفکر متاخرش، البیرونی<sup>۱</sup> صریحاً آن را مورد تأکید قرار می‌دهد. این کشش در موارد جزئی و کلی به واسطه نمود عوامل خاص ایرانی آشکار شد. عواملی که تا آن زمان کسی در تاریخ نگاری به آنها اهمیت نداده بود. وی در فصلی ویژه، فهرستی از ایام نوروز (ایام جشن و سرور ایرانیان که با تفوق نفوذ ایشان مجدداً آشکارا بر باشد)<sup>۲</sup> از سال هجرت تا عصر خودش را آورده است و نیز

1 - Chronologie der arabischen Voelker ed. Sachau P.52,4 ta assaba li - 1 - furs

۲. kremer, culturgeschichte, II, P.80 بنا بر اخبار یعقوبی در ص ۳۶۶ از جلد دوم کتابش، عمر دوم دادن هدیه را در ایام نوروز و مهرگان بر انداخت ولی یزید دوم مجدداً آن را دایر ساخت. بنا به گفته البختری شاعر در زمان متوکل، ایام نوروز به همان صورتی در آمد که اردشیر، نخستین بار بر پا کرده بود. طبری، جلد سوم، ص ۱۴۴۸ / ر.ک: ابن اثیر، جلد ۷، ص ۳۰ / الجاحظ در باب نوروز و مهرگان به طور جامع سخن می‌گوید: (Hschr. Wiener Hofbibl. Mixt.94.fol.173ff نقش آل بویه در بر پائی مجدد جشن مهرگان (Kremer (L.C. در بخشی از: Respon sen der Geonim (IX\_x. jhd.n.chr) آشکار می‌گردد. آنجا از دیلمیان به عنوان کسانی که این جشن را در بغداد بر پا کردند، یاد می‌شود. (ed. Harkavy P.22 nr.46) این جشن‌ها برای شعرای عرب معاصر آل بویه موضوعات بسیاری را برای سرایندگی بالبداهه مجلسی در برداشتند. اشعار فراوانی در خصوص نوروز و مهرگان از شعرای گوناگون در نیمه الدهر اثر ثعالبی مشاهده می‌شود. همچنین سایر جشن‌های ایرانی که مجدداً احیاء شده بودند، امکان سرایش اینچنینی را فراهم می‌آوردند. مثلاً قصیده‌های ابو صدقه (۲ / ۱۷۳۰، ۱۷۷) و یا اشعار بالبداهه صاب الماء (همان منبع، ص ۱۷۶). نوشته‌های عربی درباره منشأ این جشن‌های در الجاحظ یافت می‌شود. آتش ایرانیان (ابو صدقه به ابوالعلاء)، تصویر شاعرانه‌ای می‌دهد. سقط الزند، جلد اول، ص ۱۴۳ / در اسپانیا مسلمانان جشن فینگستن، یکی از جشنهای مسیحیان را با جشن مهرگان در هم آمیختند. (Makk.II,P.88,6) [نک: الفهرست ۲۲۳-۲۴۴: فهرست شعرای قدیم و جدید + ابوالعالمعدی / اللرومیات، چاپ خانجی. مصر]

رساله‌ای حاوی اشعاری که مضمونشان درباره ایام جشن نوروز و جشن مهرگان بود، به رشته تحریر در آورد.<sup>۱</sup> وی اطلاعات فراوانی راجع به تاریخ ایران باستان گردآوری نمود. این فعالیت مبین آن است که وی می‌کوشید تا آگاهی از گذشته ایرانیان در صدر معلومات هم تباران مسلمانان قرار گیرد. گواهی می‌کند. همچنین وی درباره زبان فارسی - البته به شیوه‌ای کودکانه که در آن مجامع، عموماً حکم فرما بود - مجموعه‌هایی گردآوری کرد و ضمیمه‌ای در باب لهجه‌های ایرانی - که در بین آنها لهجه شامی! هم به چشم می‌خورد - نیز از وی برای ما به جای مانده است.<sup>۲</sup> وی اطلاعاتش را در این موارد که با علاقه‌مندی به آنها می‌پرداخت، از ارتباط مستقیمش<sup>۳</sup> با موبدان ایرانی<sup>۴</sup> به دست آورده است. او از نسخ ایرانی هم استفاده کرده است.<sup>۵</sup> کاری وی در زمینه علم اللغه (تا آنجا که ما از اقتباسات او دریافته‌ایم) تلاش در جهت مستدل ساختن اشکال اصلی اسامی اسلامی - ایرانی است و تعیین ارتباط آنها از لحاظ صرفی و تاریخی<sup>۶</sup> و نوسازی اشکال اولیه ایرانی مربوط به اسامی جغرافیائی می‌باشد، که علم اللغه ملی اعراب به وسیله علوم صرف عربی آنها را توضیح داده است و نیز توضیح آنها از لحاظ صرفی<sup>۷</sup> و یا اساساً بازسازی اشکال اصل ایرانی از فرم تغییر یافته‌ای که در میان اعراب فاتح رواج داشت<sup>۸</sup> بوده است. کاری که برای ایرانیان پایبند به تبارشان بسیار حائز اهمیت بود، چراکه میهن پرستی

۱- در صفحات ۱۴ و ۳۱ از کتاب البیرونی آورده شده است.

۲- از کتاب التنبیه اثر حمزه در یاقوت، جلد سوم، ص ۹۲۵.

۳- در موارد مربوط به یهودیان نیز وی از گزارشات مستقیم خود یهودیان استفاده می‌کرد. vgl. ZDMG. XXXII, P. 358, Anm. 1.

۴- یاقوت، جلد اول، ص ۶۳۷، ۴۲۶.

۵- البیرونی، ص ۱۱۳، و ۱۲۵.

۶- یاقوت، جلد اول، ص ۲۹۲، جلد ۴، ص ۶۸۳.

۷- در باره عراق در همان منبع، جلد اول، ص ۴۱۷ و ۴۱۹ / جلد سوم، ص ۶۲۹ / سامره، جلد سوم، ص ۱۵.

۸- یاقوت، جلد اول، ص ۵۵۵ و ۵۵۸، بغداد = بوستان دادوئه

مبالغه آمیز اعراب از یافتن نشانه‌های مربوط به فتوحات ایشان در اسامی کهن ایرانی فروگذار نمی‌کرد.<sup>۱</sup> صرف اسم مکان بصره (= بص + ره) به معنی راه‌های فراوان توسط او نشان می‌دهد که ایران دوستی وی، او را در این زمینه در پاره‌ای موارد به بیراهه کشانده است.<sup>۲</sup>

وی با علاقه بسیار در پی اثبات این مطلب برآمد که اعراب غالباً اسامی ایرانی را برگردانده و تغییر شکل داده‌اند تا از آنها در جهت اهداف ملی خود بهره برداری کنند. به نظر می‌رسد که اثر وی به نام «کتاب التصحیف و التحریف» (باب تقریر و تحریف) در همین رابطه باشد. کلا او دوست دارد کلماتی را که لغت دانان عربی مدعی عربی بودن آنها شده‌اند، مجدداً به تملک زبان فارسی درآورد. زمانی که «حمزه» کلمه‌سام را با کلمه فارسی سیم به معنی نقره یکی تلقی می‌کند، ثعالبی در نکوهش وی ابراز می‌دارد که: «حمزه از روی تعصبش نسبت به ایرانیان قصد بسط وازگان لغات خارجی زبان عربی را با بدیعیات بسیار، داشته است»<sup>۳</sup> در حالی که ابو عبیده با رد این امر که در قرآن کلمات خارجی وجود دارد، با اذعان به این که اینچنین کلماتی چه با زبان عربی و چه با زبان فارسی بیگانه‌اند،<sup>۴</sup> به طرز غریبی از ابراز گرایش ملی خود اعراض می‌کند. به نظر می‌رسد که گرایش کتاب حمزه به نام «کتاب الموازنه» که متأسفانه به طور کامل از بین رفته است، مشخص کننده سبک وی در پژوهشهای زبانی که در بالا ذکر آن رفت، می‌باشد.<sup>۵</sup> همچنین در رساله کوچک علمی اثر سیوطی قسمتی از آن نقل شده است که وی در آن کلمه تَسَاخِین را (مفرد: تَسَخَان: سرپوشی که تنها قضات و علماء بر سر می‌گذاشتند) که در روایات هم آمده است ولی در کتب

۱- به نظر می‌رسد که تستر (شوستر) نام یکی از افراد قبیله بنو عقیل باشد، همان منبع، جلد اول، ص ۸۴۸.

۲- همان منبع، جلد اول، ص ۶۳۷، بنا به قول یک موبد ایرانی .

۳- الثعالبی، فقه اللغة، چاپ دخویه (پاریس ۱۸۶۱)، ص ۱۲۹.

۴- بالای ص ۱۹۸، همچنین نک: المظهر، جلد اول، ص ۱۲۹.

۵- در باقوت، جلد اول، ص ۵۵۳، و در جاهای دیگر نقل شده است.

لغت ما یافت نمی‌شود، مأخوذ از زبان فارسی معرفی می‌کند.<sup>۱</sup> وی همچنین حکایات دروغین اعراب را به باد تمسخر می‌گیرد<sup>۲</sup> و اگر ما در بین آثارش به رساله‌ای در باب اصالت خانوادگی اعراب بر می‌خوریم، حاکی از این نیست که تلاش این رساله در جهت اثبات برتری اعراب بوده است.<sup>۳</sup>

کار ادبی حمزه (متدکاری وی آن‌گونه که از گفتارهای مربوط به مقالات فارسی به راحتی استنتاج می‌شود، در آن هنگام استثنائی نبوده است) نشان دهنده تلاش او به منظور منتقل ساختن کوششهای پان ایرانیست‌های قرن گذشته به زمینه تخصصی زبان می‌باشد. ثابت‌ترین نکته در استنتاجات ملی اعراب که در این حوزه تخصصی باید رفع می‌شد، تزی است که بر مبنای آن زبان عربی ممتازترین زبان جهان به شمار می‌آید. تزی که مبنایش بر حدیثی جعلی است که به پیامبر منسوب می‌کنند و در آن سخن ذیل را از قول پیامبر به نقل از علی بازگو می‌نمایند: محبوب من، رسول خدا برایم شرح داد که یک بار جبرئیل از آسمان بر وی نازل شده و به وی گفته است: ای محمد! هر یک از مخلوقات اربابی دارند. آدم، ارباب بشر است، تو، ارباب بنی آدم هستی، ارباب رومیان، شعیب است، ارباب ایرانیان، سلمان و ارباب حبشیان، بلال (نک: صفحات گذشته) و ارباب درختان، سدر و ارباب پرندگان، عقاب و ارباب ماهها، رمضان و ارباب ایام، جمعه و ارباب زبانها، عربی می‌باشد.<sup>۴</sup> اعراب همواره برای این که به نحوی انکار ناپذیر، غنای زبان خود را بنمایانند، با کمال رغبت به «مترادف نویسی» زبان خود که دیگر زبانها به پای آن نمی‌رسند، می‌بالیدند و این

1- H Schr. der Leidener Bibliothek, cod. warner nr. 47, Abhandlung ueber

[Tejlasan, Bl. 4b.] ذک: المعجم العربی الحدیث ۵۶۷: تساخین، تسخان = طیلسان

۲. الدمیری، جلد دوم، ص ۲۸۷.

۳. در «الرساله المعربه عن شرف العرب» اثر قسطلاتی، جلد ۸، ص ۳۱، یکی از بخشهای مربوط به سوره ۴:۳ در باب انواع گوناگون پیوستگیهای ترکیبی اعداد از رساله اصالت خانوادگی اعراب اقتباس شده است.

۴. سید الکلام العربیه، الدمیری، جلد دوم، ص ۴۱۰ پائین صفحه.



استدلال را تاکنون با علاقه‌ای خاص حفظ کرده‌اند و در معاشرت با ایشان غالباً می‌توان به این امر پی‌برد. دید مردمی این قضیه نیز از قسمی از رمان عنتره معلوم می‌گردد:<sup>۱</sup> پس از آن که عنتره با برجسته‌ترین سرداران اقوام عرب در میدان کارزار مبارزه نمود و به پیروزی دست یافت (و به همین جهت مدعی هم پایه بودن کارهای منظومش با اشعار اعراب نیز شد) کاری کرد که شعرش به در کعبه نصب شود. جایی که به یقین مورد احترام بسیار شعرا و سرداران عرب قرار می‌گرفت. اما پیش از قبول شدن در یک آزمون، کسی به انجام این کار راضی نمی‌شد. شعرای رقیب وی، امر او را پیش فرستادند تا از عنتره امتحان دشواری در زمینه مترادف نویسی کلمات شمشیر، نیزه، زره، مار و شتر به عمل آورد. اما این مترادف نویسی غنی اعراب بود که نویسندگان دشمن اعراب از آن به عنوان ملعبه‌ای برای تمسخر زبان عربی استفاده می‌کردند. در این ارتباط سخن طعنه‌آمیزی منسوب به حمزه قابل تامل است: «مترادف حوادث (الدواهی) همان حادثه است.»<sup>۲</sup> قدر مسلم این است که مترادف‌های دواهی بشمارند. خود حمزه چهار صد مترادف برای آن جمع آوری کرده است.

در قبال این مخالفتها، ابوالحسین بن فارس، مدافع ملت و زبان عرب،<sup>۳</sup> به دفاع از برتری این زبان در برابر شعوبی‌ها می‌پردازد. ما قبلاً در جایی دیگر ثابت کردیم که هدف این عالم زبان در یکی از آثار لغت‌شناسی‌اش دفع تهاجمات دشمنان اعراب به زبان عربی بوده است. بخش‌هایی از این اثر<sup>۴</sup> به رد تهاجمات معمول در مجامع

۱- سیرة العنتره، جلد ۱۸، ص ۴۷-۵۶. [معلقه عنتره در: آلروزنی / شرح المعلقات السبع ۱۵۵-۱۳۷]

۲- النعالی، ص ۱۲۲.

۳- وی آموزگار بدیع همدانی، اولین شاعر مکمنی بود، این اثیر حوادث سال ۳۹۸، جلد ۱۱، ص ۷۸.

۴- مخصوصاً نک: عناوین سرستونهای فصول ۳، ۴، ۱۳، ۱۶ را با یکی از تلخیصهای نقل شده توسط Hschr. که در دمشق یافت شده است: ZDMG, XXVIII, P. 163ff. [بیوگرافی ابن فارسی: دانشنامه ایران و اسلام

ایشان به زبان عربی اختصاص یافته است. ما در اینجا برآنیم که به طور اختصار، آنچه از آن رساله<sup>۱</sup> را که برای روشن شدن این حرکت به کار می‌آید، تکرار کنیم.

نقطه نظر ابن فارس به عنوان مدافع جناح اعراب طبیعتاً بر این امر استوار بود که: زبان عربی برترین و غنی‌ترین زبان است. وی این گونه می‌گوید: «البته نمی‌توان مدعی شد که تنها با زبان عربی می‌توان تفکرات خود را به درستی بیان کرد، هر چند بیان این تفکرات به زبانهای دیگر در پایین‌ترین سطح آن قرار دارد، چراکه آنها کاری جز انتقال افکار خویش به دیگران نمی‌کنند. کما این که یک فرد لال هم افکار خود را ابراز می‌کند، اما تنها به کمک علائم و اشارات بدنی و حرکاتی که مبین بخش وسیعی از نظراتش می‌باشد، این کار را انجام می‌دهد، ولی هیچکس یکچنین بیانی را نمی‌تواند زبان بنامد، چه رسد به این که راجع به کسی که از این روش برای اظهار نظرش استفاده می‌کند، گفته شود که وی واضح و قابل فهم و یا حتی فصیح سخن می‌گوید.»

همچنین کسی نمی‌تواند آن چنان که انجیل را می‌توان از زبان شامی به زبان حبشی و یونانی و زبور و دیگر کتب آسمانی را می‌توان به زبان عربی ترجمه کرد، متنی را از زبان عربی به یک زبان دیگر ترجمه کند، چراکه عجم‌ها در استعمال وسیع از استعاره قادر به رقابت با ما نمی‌باشند. برای مثال چگونه ممکن است آیه ۶۰ از سوره هشتم قرآن (انفال) را با کلماتی که دقیقاً تداعی معنی کنند، به یک زبان دیگر برگرداند. به ناچار باید از روش استنساخ استفاده کرد، قسمتهای خلاصه شده را باز کرد، قسمتهای جدا شده را مرتبط ساخت و قسمتهای پوشیده را آشکار نمود، به طوری که به طور که تقریباً بتوان گفت: «اگر با مردمی متارکه جنگ نموده و پیمان صلح منعقد ساختی، اما از نیرنگ و نقض پیمان از سوی ایشان بیمناک بودی، طوری رفتار کن تا دریابند که آن شرایط از طرف تو ملغی می‌باشند و به آنها اعلان جنگ کن

1- Beit raeg zur Geschichte der Sprachgeletsamkeit bei den Arabern, Nr. III

(گزارشات جلسه آکادمی وین d.w.w در سال ۱۸۷۳. Bd.LXXIII phil.hist.cl.)

به نحوی که نقض پیمان صلح برای هر دوی شما به طور یکسان آشکار گردد». سوره ۱۸:۱۰ هم از حالت مشابهی برخوردار است. همچنین در اشعار شعرا قسمتهائی یافت می شود که در ترجمه تنها با استفاده از استنساخی جامع و کلمات بسیار می توان معانی آنها را تداعی نمود. ابن فارس به طور بی حد و مرزی از اینکه زبان عربی بر تمامی زبانهای دیگر تفوق یافته، خوشحال می گردد. زبان عربی از لحاظ گرامر به خاطر وجود «اعراب» سرآمد کلیه زبانها می باشد و به کمک آن، قسمتهای منطقی کلام به روشنی قابل تمایز می شوند، وسیله ای که سائز زبانها فاقد آن می باشند.

او می گوید: «البته مردمی که باید از اخبارشان احتراز کرد (در این جا منظور او شعوبی ها می باشند) بر این باورند که فلاسفه (یونانیان) نیز اعراب و آثار نحوی داشته اند. اما این قبیل اخبار هیچ گونه ارزشی ندارند. کسانی که چنین موضوعاتی را مطرح می کنند، ابتدا تظاهر به دیانت می کردند. آنها پس از این که در قسمتهای بسیاری از کتب علمای ما تغییر و تبدیل می دادند، آنها را به مردمانی نسبت می دادند که طنین اسامی شان آنچنان زشت و ناهنجار است که هیچکس قادر به ادای آنها نیست. فزون بر این آنها مدعی هستند که فن سرایندگی در نزد آنان یافت می شود. ما خود این سروده ها را خواندیم و دریافتیم که آنها از اهمیتی برخوردار نیستند و تنها کمی زیبایی دارند و نیز از وزن صحیحی برخوردار نمی باشند. حقیقتا که فن سرایندگی تنها نزد اعراب است و بس، آنها که در آثار منظومشان از یادگارهای تاریخی خود حراست می کنند. اعراب علم وزن و قافیه دارند که به کمک آن اشعار موزون از اشعار معیوب تمیز داده می شوند. کسی که با ظرافت و ژرفای این علم آشنائی دارد، می داند که این علم بر آن علمی که مردمان برای اثبات عقایدشان از آن استفاده می کنند، تفوق دارد. این عده بر این گمان باطلند که علم مورد نظرشان قادر به درک جوهر اعداد، سطور و نقاط می باشد. من در این اجزاء فایده ای نمی بینم، چرا که آنها علیرغم بهره اندکشان، به اعتقادات لطمه می زنند و عواقبی به دنبال

دارند که ما در برابرشان به خدا پناه می‌بریم.»

در نتیجه مدافع زبان عربی باید تهاجمات مخالفین به مترادف نویسی را نیز دفع کند. وی بدین موضوع اشاره می‌کند که با برخورداری از این غناء، برای زبان عربی مقدور شده است که دقت بیانی را به دست آورد که سایر زبانها فاقد آنند: «هیچ مردمی نمی‌توانند صورت اسامی عربی، شمشیر، شیر، زره و ... را به زبان خود برگردانند. در زبان فارسی، «شیر» تنها باید به یک نام بسنده کند، ولی ما پنجاه تا صد مترادف برای آن می‌آوریم. ابن خالویه پانصد مترادف برای شیر و دویست مترادف برای «مار» بر می‌شمارد.» هر کدام از این مترادفها مبین جوهره دیگری از آن موجود می‌باشد و از همین رو به دید بی‌نهایت موشکافانه اعراب گواهی می‌دهد.<sup>۱</sup>

گروهی از کلمات عربی که لغت دانان به آنها اضداد می‌گویند (کلماتی که با تلفظی کاملاً یکسان، معانی متضادی نسبت به هم دارند) عاملی دیگر از مجموعه ویژگیهای زبان عربی به شمار می‌رفتند که دشمنان اعراب برای اثبات نارسائی این زبان و عنوان این مطلب که فخر فروشی اعراب به سبب بی‌همتائی و کمال این زبان، کاملاً بی‌پایه و اساس می‌باشد، آنرا مورد بررسی قرار دادند. این که پان ایرانیست‌ها از این ویژگی زبان عربی به عنوان وسیله‌ای برای تحقیر اعراب استفاده کرده‌اند را ما از مقدمه‌ای که ابوبکر بن الانباری (وفات ۳۲۸ هـ) بر نسخ تخصصی خود در باب این گروه از کلمات نوشته و M.Th.Houtsma در نشر Leiden آنرا منتشر کرده است، در می‌یابیم: «کسانی که با طرح تعالیم نادرست، قوم عرب را مورد تحقیر قرار می‌دهند، اشتباه می‌پندارند که تجلی و ظهور زبان عربی به دلیل خردی عقل اعراب و فقر فصاحت ایشان و اغتشاشات مضاعف در محاورات ایشان است. استدلال آنان این است که هر کلمه‌ای معنی مشخص خود را دارا است، معنائی که آن کلمه باید بدان اشاره کند و مفهوم آنرا نمایان سازد. حال اگر آن کلمه، دو معنای متفاوت را

۱- ابن فارس، فقه اللغة در السیوطی، مظهر، جلد اول، ص ۱۵۷- ۱۵۳.

در برداشته باشد، در چنین حالتی مخاطب نمی‌داند که کدام معنی مورد نظر گوینده می‌باشد و به همین خاطر به ارتباط اسامی با مفاهیم مورد نظر خدشه وارد می‌آید.<sup>۱</sup> ما از دفاعیاتی که توسط ابن درید، ابن فارس و ابن الانباری از خصوصیات زبان عربی شده است، در می‌یابیم که در قرن چهارم هجری شعوبیه زبانی وجود داشته است و تلاش طرفداران شعوبیه نسب نویسی، سیاسی و تاریخی - فرهنگی در قرن گذشته در این جهت بوده است که غرور اعراب را با حادثترین شکل ممکن بشکنند. اما در سده ششم هجری هنوز احساس نیاز در پرداختن به مسئله اضداد به صورت بحث و مجادله با شعوبیه وجود داشته است. عنوان نوشته‌ای که البقالی (وفات ۵۲۶هـ) در این خصوص به رشته تحریر در آورده، از همین امر حکایت می‌کند: «رموز فرهنگ و افتخارات اعراب».<sup>۲</sup> از طریق این نوشته ما در می‌یابیم که وقتی الزمخشری در بخش فوق الذکر در برابر شعوبیه می‌ایستد، به روابط و مناسبات کاملاً تازه‌ای اشاره می‌کند. [۶۱]




---

۱- کتاب الاضداد. چاپ: M.Th.Houtsma(Leiden 1881)

2-Redslob, Die arabischen Woerter mit entgegengesetzten Bedeutungen (Giettingen 1873),P.9

- [۱] ذک: بخش سوم، شعوبیه در لغت و اصطلاح .
- [۲] ذک: همان، پیدایش شعوبیه.
- [۳] ذک: همان، نهضت تسویه.
- [۴] ذک: همان، جبهه ادبی، علمی، سیاسی.
- [۵] مفاد آخرین بیت نصر بن سَیّار این نیست. ذک: یعقوبی ۲ / ۳۴۰: اقول من التعجب لیت شعری \* أبقاظ أمیه ام نیام! از روی شگفتی می‌گویم: نمی‌دانم که \* آیا امیه بیدار است یا خواب!
- و نیز: طبری ۴/۸/۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰.
- [۶] ذک: بخش سوم، جبهه ادبی، علمی، سیاسی .
- [۷] ذک: بخش سوم، جبهه سیاسی .
- [۸] ذک: همان، جبهه ادبی، علمی، سیاسی + قبل از آن: پان عربیسم قبائلی .
- [۹] ذک: بخش اول، ترور عمر بن خطاب .
- [۱۰] ذک: بخش سوم، جبهه ادبی، علمی، سیاسی.
- [۱۱] ذک: بخش سوم، جبهه علمی، نفرت افشین از اعراب .
- [۱۲] ذک: همان جبهه سیاسی.
- [۱۳] ذک: همان
- [۱۴] ذک: همان
- [۱۵] ذک: همان، جبهه ادبی، علمی، سیاسی.
- [۱۶] ذک: همان. پان عربیسم جاهلی و اموی + شعوبیه، جبهه علمی، سیاسی.
- [۱۷] در متن چنین است: *Rustamiden in Tahart* رستمیان یا بنی رستم در تاهرت «در مغرب میانه یا الجزایر از سال ۱۳۸ هـ / ۷۵۵ م / تا ۲۹۷ هـ / ۹۰۹ م حکم راندند و مرکزشان «تاهرت» بود. تعداد حکام این خاندان ده نفر است، اما اسامی

- آنان بدرستی معلوم نیست. این سلسله بدست «ابو محمد عبیدالله مهدی» نخستین فرمانروای فاطمیان منقرض شد» ز.ک: استانلی لین پل و الکساندر بار تولد / تاریخ دولت های اسلامی (نشر تاریخ ایران. تهران ۱۳۶۳) ۱/ ۹۱. سیر حرکت خوارج در آفریقا ز.ک: دیوید سن / آفریقا، تاریخ یک قاره (امیرکبیر، تهران ۱۳۵۸) ۱۶۴.
- [۱۸] احتمالا منظور کتاب: «الاعذار والایجاز» تالیف «اصفهانی» باشد ز.ک: مسعودی / مروج الذهب (چاپ ممتاز) ۴ / ۲۰۵.
- [۱۹] ز.ک: بخش سوم: پان عربیسم + شعوبیه، جبهه ادبی، علمی.
- [۲۰] ز.ک: همان، پان عربیسم، جعل احادیث.
- [۲۱] منظور دیوان حسّان بن ثابت است ز.ک: دیوان حسّان (چاپ مصر ۱۳۴۷ ق).
- [۲۲] ز.ک: بخش سوم، جبهه ادبی، علمی، سیاسی شعوبیه.
- [۲۳] ز.ک: همان، جبهه ادبی - علمی، شعراء شعوبیه. در آنجا گفته ام که موضع ضدّ عربی دیک الجن یک موضع ایدئولوژیک شیعی رادیکال است که با امویان در ستیز بود نه باجنس عرب. تحریفات بسیاری در زندگی و عقاید او از سوی پان عربیسم و پان ایرانیسم صورت گرفته است.
- [۲۴] ز.ک: همان. همین تکیه نقطه نظرهای من را تأیید می کند.
- [۲۵] درباره نبطیان ز.ک: همان، جبهه ادبی، علمی، قبل از آن حتما پان عربیسم اموی را بخوانید.
- [۲۶] آل بویه و شجره نامه شعوبی ساخته ساسانی شان و بعد عربی شان را ز.ک: بخش اول پاراگراف ۹ + بخش ۳ جبهه علمی - سیاسی.
- [۲۷] ز.ک: بخش سوم، شعوبیه، عقاید، جناحها.
- [۲۸] ز.ک: بیوگرافی اسماعیل بن یسار و عقاید و مکتب شعری او در: بخش سوم، جبهه ادبی.
- [۲۹] ز.ک: همان، بررسی مسئله ازدواج ایرانیان باستان با محارم. و نیز: بخش اول پاراگراف ۹.

- [۳۰] ز.ک: همان، پان عربیسم اموی و دوره غلبه شعوبیه و مباحث قبائل به اعاجم مخصوصاً نژاد ایرانی.
- [۳۱] ز.ک: بیوگرافی جامع بشار بن برد شاعر شهیر شعوبی بخش ۳، جبهه ادبی.
- [۳۲] ز.ک: همان. بیوگرافی ابو یعقوب خریمی و شعر او.
- [۳۳] ز.ک: همان. اصل حماسه خریمی به عربی.
- [۳۴] ز.ک: بخش ۳، جبهه ادبی، شعرا شعوبیه، این اشعار از ابراهیم بن ممشاد شعوبی است.
- [۳۵] ز.ک: همان، نویسندگان و مترجمان شعوبیه.
- [۳۶] ز.ک: همان، پان عربیسم و مفاخر جاهلی: بخش سوم فصل اول.
- [۳۷] ز.ک: بخش سوم، جبهه علمی شعوبیه، نویسندگان.
- [۳۸] موارث شعوبیه را در آثار «جاحظ» و «ابن عبدربه اندلسی» برداشته و در بخش سوم منعکس ساخته‌ام. در عین حال آنچه یافته‌ام قطره‌ای از یک اقیانوس است. آثار شعوبیه به روزگار غلبه شریعت بر ملیت و کاسته شدن از تنش ضدّ عربی، محو شد. «مسعودی» از آثاری یاد می‌کند که علیه شعوبیه نوشته شده است ز.ک: مروج / ۲ / ۲۷ و ۲۸؛ کتاب «الرد علی الشعوبیه» تالیف «بلاذری». مسعودی خود وابسته به پان عربیسم بوده و علیه شعوبیه آثاری داشته است: همان / ۲ / ۲۶، ۲۷، ۲۸ در فهرست نسخه‌های خطی قرون گذشته در کتابخانه جامع الکبیر یمن - صنعا چند نسخه خطی پان عربیستی - شعوبی یافته‌ام که در بخش سوم به هنگام اشاره به سرنوشت آثار طرفین، آورده‌ام. حمله و ضد حمله‌های «ابن قتیبه» در «العقد الفرید» آمده است که من آنها را در جای خود آورده‌ام. در دو اوین عرب و کتب لغت عربی می‌توان به یاد و نام و نشان شعوبیه برخورد. مخصوصاً در کتب انساب عرب و از این قبیل. «فهرست» ابن ندیم را خط به خط خوانده‌ام و آثار منسوب به شعوبیه و یا اهل تسویه را برداشته و در جای مربوطه آورده‌ام.
- [۳۹] استفاده: «گلدزیهر» از آثار جاحظ و ابن قتیبه به دلیل ضعف زبان عربی او نارسا



و در بسیاری از موارد اشتباه است. هر چند که او خود متواضعانه اعتراف کرده است. [۴۰] بیوگرافی ابوالفرج اصفهانی مؤلف دایرة المعارف «الآغانی» در مقدمه محقق بر اثر او: «مقاتل الطّالبن» آمده است. گرایشات روشن عقیدتی ابوالفرج (که از امویان است) او را از جانبداری زیاد از اعراب باز داشته است، او متمایل به «زیدیه» بوده است. + دانشنامه ایران و اسلام ۹۷۷/۷-۹۷۸.

[۴۱] ن.ک: آغاز و انجام نبرد شعوبیه را در بخش سوم تا ببینید که بی نتیجه بوده یا که نه. مخصوصا: بخش ۱- پاراگراف ۹ محک خوبی است برای این قضاوت!

[۴۲] ن.ک: بخش سوم، شعوبیه، بیانیه اعلام مواضع شعوبیان.

[۴۳] ن.ک: همان، مخصوصا: جبهه علمی و انتقال موارث ایرانی.

[۴۴] تمام ترجمه این بیانیه را در بخش سوم دریابید. معنای «زمزم» را نیز در جبهه علمی نگاه کنید. شاهنامه فردوسی چاپ مسکو ۱۹۷۱ نیز وارث چنین زمزمه‌هایی است. ن.ک: متن انتقادی شاهنامه جلد ۹.

جاخط بیشتر یک پان عربیست افراطی است تا یک مسلمان متکلم معتزلی! کتاب «الحيوان» مانند دیگر رسائل و آثار او در پاسخ به «شعوبیه» نوشته شده است. در الحيوان می‌کوشد تا برتری حیوانات عربی صحرا را ثابت کند و در ضمن در فحاشی به عقاید و آراء باستانی ایران و تحریف زرتشت و ... پیش قدم است. [۴۵] روابط شعوبیه با اسماعیلیه مخصوصا قرمطی ها را در بخش سوم جبهه علمی - سیاسی نگاه کنید.

[۴۶] ن.ک: بخش سوم، روابط شعوبیه و اخوان الصفا، جبهه علمی.

[۴۷] انساب عرب جاهلی و اموی ن.ک: بخش سوم پان عربیسم.

[۴۸] ن.ک: همان: نسب نامه‌ها و شجره‌نامه‌های قبائل عرب دوره امویان.

[۴۹] بیوگرافی مسکین دارمی ن.ک: بخش سوم، جبهه ادبی - علمی. و نیز انساب مشترک عرب و عجم و ریشه نژادی آنان را در بخش سوم: پان عربیسم و شعوبیه، ببینید.

- [۵۰] ز.ک : همان، پان عربیسم، ریشه‌های نژادی .
- [۵۱] شرح تبریزی بر معلقه حارث بن حلزه از شعرای جاهلیت. [ز.ک : الزوزنی / معلقات ۱۵۵]
- [۵۲] بیوگرافی ابو عبیده و ابو زید بلخی در: بخش سوم، جبهه ادبی، علمی، نوابع شعوبیه.
- [۵۳] ز.ک : بخش سوم: پان عربیسم، شعرای پان عربیسم شعر تغلب، اخطل، اصمعی و نیز رابطه شعوبیه را با خوارج در: شعوبیه، جبهه علمی، نگاه کنید.
- [۵۴] تاثیر شعر سید حمیری در شعرای شعوبیه، مخصوصا شعر اسماعیل بن یسار و بشار بن برد. ز.ک : بخش سوم، شعوبیه، جبهه ادبی، علمی .
- [۵۵] درباره کتاب التاج ز.ک : بخش سوم، جبهه علمی، نوابع شعوبیه، و نیز: انتقال موارث ایران باستان به فرهنگ عربی .
- [۵۶] درباره عبدالحمید کاتب ز.ک : بخش ۳، جبهه علمی، نوابغ.
- [۵۷] درباره ابراهیم موصلی و ارادت او به ابو عبیده و عداوت او با اصمعی ز.ک : بخش ۳، جبهه علمی، هنرمندان شعوبیه.
- [۵۸] ز.ک : بخش ۳، پان عربیسم امریان.
- [۵۹] درباره علان و غیلان شعوبی ز.ک : بخش ۳، جبهه علمی، نویسندگان و مترجمان شعوبیه.
- [۶۰] درباره زمخشری و عقاید او و نیز تبخّر شعوبیه در زبان عربی ز.ک : بخش ۳، جبهه ادبی، علمی، سرنوشت آثار.
- [۶۱] ابن درید (ابوبکر) ز.ک : المبرد/ الکامل / ۱ / ۱۸۵، ۲ / ۳ / ۹۱، ۹۴۱، ۹۷۹، ۱۰۱۸، ۱۰۳۲، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۱۱۵، ۱۲۴۰، ۱۲۴۷.
- بیوگرافی او: دانشنامه ایران و اسلام ۴/ ۵۶۵-۵۶۷.

# III

## شعوبیہ؛

نہضت مقاومت ملی ایران  
(علیہ امویان و عباسیان)

(شرح مستند تاریخی - کلامی شعوبیہ)

تحقیق و تألیف

محمود - افتخارزاده



بجای مقدمه؛

شعوبیه (؟)



## شعوبیه؛

شعوبیه روشنفکران آزاداندیش ایرانی بودند که پیش از همه و روشن‌تر و قاطع‌تر از همه اصل بازگشت به خویش را به صورت شعار نهضت فکری خویش اعلام نمودند.

این نهضت که از سوی عناصر فکری و نویسندگان و هنرمندان و شعرا برانگیخته شد بزرگترین مقاومت آگاهانه در برابر سیاست بنی‌امیه بود که بر اساس نفی و حتی تحقیر ایرانیان و برتری جوئی عنصر عرب استوار بود و در حقیقت ادامه همان روح جاهل بود که در قریش و بویژه در شاخه اموی آن از پیش از اسلام وجود داشت و اکنون ابعاد گسترده‌تر و قدرت و خشونت بیشتر یافته بود.

نهضت شعوبیه در برابر سیاست دستگاه خلافت اموی که برای توجیه حاکمیت و فضیلت عرب بر ایرانیان پوششی دروغین از اسلام بر تن کرده بود، هوشیارانه‌ترین تکیه‌گاه و شعار را انتخاب کرده بود.

اول، اصل تفکیک اسلام از عرب بود که بعدها بصورت اصل مشترک همهٔ نهضت‌های ایرانی درآمد. دوم، اصل اثبات اصالت ملیت بود که از متن صریح قرآن استنباط کرده بودند که:

یا ایها الناس! انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم... بر اساس این آیه، هم اصالت ملیت‌ها را اثبات می‌کردند و در نتیجه، سیاست حاکم را که بر محو و انکار ملیت‌های غیر عرب بود با منطق قرآن می‌کوبیدند و هم مسأله فضیلت را به تقوی منسوب می‌کردند و نه به قومیت که سیاست اموی بر آن تکیه می‌کرد.

بر این اساس نام نهضت خویش را نهضت شعوبی گذارده بودند تا در برابر سیاست خلافت، ناسیونالیسم ایرانی خویش را پایگاهی قرآنی داده باشند و از این طریق، هم تبلیغات دستگاه اموی را که محو ملیت‌ها را پایگاهی اسلامی می‌دادند رسوا سازند و به عنوان اسلام، رژیم خلافتی را که مدعی خلافت پیامبر و حکومت الهی بود خلع سلاح کنند و هم در میان مردم ایران که اسلام به عنوان یک ایمان جوان نفوذ دامنگسری یافته بود و می‌یافت بتوانند، روح استقلال و فکر ملیت و احیای شخصیت ایرانی را بی‌آنکه با مقاومتی مذهبی مواجه شود رسوخ دهند. شعوبیه با این شیوهٔ خردمندانه و منطقی و با قهرمانی و شجاعت بسیار و با استخدام هنر و ادب برای تبلیغ و تجهیز و انگیزش روح ملی و آزادیخواهی نفوذ عمیقی در اندیشه‌ها کردند و توانستند در بدترین شرایط سیاسی و روحی بی‌که مردم ایران در زیر هجوم نظامی و سلطهٔ سیاسی و تبلیغات فکری اموی به نومیدی و حقارت و شکست‌گرایی و تسلیم خو می‌کردند، روح حمیت و استقلال خواهی و امید به پیروزی و در نتیجه، ایستادگی در برابر



خلافت را در آنان بدمند و با تکیه‌ای که شعوبیه بر تاریخ ایران و گذشته پرافتداری و مفاخر ملت خویش می‌کردند، سابقه تاریخی را که داشت مدفون می‌شد و از یادها می‌رفت، دوباره مطرح سازند و احیاء کنند و روح اتکاء به خویش و ایمان به شخصیت خویش و بینش خودآگاهی تاریخی و ملی را دوباره زنده و فروزان سازند و این زمینه‌ای را در افکار و عواطف ایجاد کرد که از اوایل قرن دوم بصورت قیام‌های سیاسی و نظامی و مذهبی چون «ابومسلم» و «استاذ سیس» و «بابک» و... سپس سامانیان و طاهریان و صفاریان... ثمرات آن بذره‌های فکری پدیدار گشت. بشار بن برد یکی از نمونه‌های برجسته روشنفکران و آزادیخواهان شعوبی است که در اوج حکومت خشن و هولناک اموی با بنی‌امیه و مستقیماً با زیاد در افتاد و در این راه سختی‌ها و شکنجه‌های بسیار تحمل کرد و هرگز فریادش علیه آنان خاموش نشد...

این دوره نهضت شعوبی که رهبران و روشنفکران، با هوشیاری و آگاهی و شناخت محیط و زمان، بر اصل برابری ملت‌ها تکیه داشتند و خود را اهل التسویه می‌خواندند، یعنی طرفداران برابری میان عرب و عجم، دوران نفوذ دامنگستر و اوج شکوفائی آن بشمار می‌رود. زیرا با این منطق؛ هم نیروی اسلام را پشتیبان شعار خویش داشتند و هم با اعلام شعار التسویه بین العرب و العجم سیاست اموی را که بر التفضیل یعنی تفضیل العرب علی العجم تکیه می‌کرد مستقیماً مورد حمله قرار می‌دادند و آن را هم با منطق انسانی و هم اسلامی می‌کوبیدند.

اما، فخر فروشی‌های اموی که هر روز بیشتر و خشن‌تر می‌شد و تبلیغات مدام مبلغان آنان که می‌کوشیدند عرب را قوم برگزیده خدا و قریش را طایفه برگزیده عرب و در نتیجه اشرف اقوام و ملل بشمار

آوردند و محکومیت همه عناصر را در برابر عنصر عرب حکم الهی و ناشی از برتری نژادی آنان قلمداد کنند، بر شعوبیه که با آگاهی از گذشته پر شکوه و تمدن بزرگ و اقتدار جهانی ملت خویش، روحی سرشار از وطن پرستی و شور آزادیخواهی و غرور ملی یافته بودند آنچنان گران آمد که در برابر سیاست نژادی دشمن، اینان نیز با عکس العملی احساسی، به مقابله به مثل پرداختند و در سخن گفتن از گذشته و اصالت‌های تاریخی خویش، در جستجوی اثبات برتری نژادی خود بر همه اقوام و ملل و بویژه عرب بودند و کم‌کم خط سیر نهضت، بسوی اثبات فضیلت نژاد ایرانی و حقارت نژاد عرب میل کرد و اعلام اینکه ما اساساً یک «نژاد برتر»یم.

در این انحراف از اصلی که نهضت بر پایه آن آغاز شده بود، شعوبیه، بر خلاف گذشته، هم از یاری و تائید منطق قرآن محروم ماند و از روح اسلامی که در جامعه شدت رواج می‌یافت دور افتاد و هم، خود، به همان منطقی متوسل شد که آن را در دشمن مورد اعتراض قرار می‌داد و به نام یک فاجعه ضد اسلامی و خودپسندی جاهلی و توجیهی برای زورگوئی و غلبه بر ملت‌ها می‌کوبید.

نهضت شعوبی از اصل «التسویه» به اصل «التفضیل» نقل مکان کرد و طبیعی بود که دیگر فریادش در میان مردمی که ایمان شورانگیز جدید آنان را بسوی انحصار برتری در تقوی یعنی ارزش‌های اخلاقی و فضیلت‌های انسانی دعوت می‌کرد بازتابی گسترده نداشت و در نتیجه، این فریاد نیز همچون فریاد اموی به خاموشی گرائید.

در عین حال نهضت شعوبی بزرگترین تأثیر را در تاریخ خودآگاهی ملی ایرانیان پس از اسلام بجا گذاشت و این تأثیر هم ناشی از تبلیغات وسیع و مبارزات فکری و فرهنگی آنان در راه احیای گذشته و ترمیم

گسستگی تاریخ ایران بود که روح ضربه خورده و خود گم کرده و پژمرده مردمی را که در زیر حکومت جباران اموی به بند کشیده شده بودند دوباره به زندگی و جنبش و استقلال فرا خواند و هم شکست آن در مرحله دوم نهضت که بسوی «تفضیل» یا «راسیسم» رو کرد، درس آموزنده‌ای بود برای همه ایرانیان آزادیخواه و مبارزی که می‌کوشیدند تا در برابر هجوم نظامی و سیاسی و فکری و تبلیغاتی و فرهنگی خلافت عرب استقلال و عزت و اصالت خویش را بدست آورند و آگاهانه و واقع بینانه و پخته عمل کنند و آنچه را که منطبق زمان و به تعبیری استراتژی پیروزی نام دارد کشف نمایند، و شعوبیه هم با پیروزی نخستین و هم شکست نهائی خویش این درس را نیز بخوبی و روشنی به مردم ایران تعلیم داد....

شعوبیه، با آن همه نیروی فرهنگی و ادبی و روح فداکاری، تنها در پی اثبات ایرانی بودن خویش بودند و توفیقی نیافتند ....

نهضت شعوبیه که توانست روح تازه‌ای در اندام شکسته و افسرده ملیت ایران بدمد و بطور مستقیم و غیر مستقیم موجهایی از رستاخیز و مقاومت در گوشه و کنار این سرزمین اشغال شده برانگیزد، نقش اساسی خود را که نتایج درخشان و جاودانی ببار آورد تنها از اینجا توانست بخوبی ایفا کند که از طریق اتصال مجدد ایران پس از اسلام به تاریخ بزرگ خویش و طرح ارزشهای گذشته‌ای که این ملت خلق کرده بود و آشنائی مردم به تمدن و فرهنگ و عزتی که نه تنها به محاق فراموشی فرو رفته بود، بلکه بشدت مورد تحقیر و حتی تکفیر قرار گرفته بود، دو نیروی معنوی بزرگ و سازنده را در این ملت مغلوب برانگیخت: یکی خودآگاهی و متعاقب آن ایمان به خویش و این دو نیرو است که قادر است یک ملت را بازآفرینی کند....

هر چند تحقیر ایرانیان و روح عربیت خلفای اموی، زمینه را برای ایجاد خودآگاهی ملی و ناسیونالیسم شعوبیه در ایران مساعد کرده بود ولی بیزاری توده مردم و روشنفکران ایران از مذهب زرتشت و نظام ساسانی که پیش از اسلام آنان را به مسیحیت و مذهب بودا و مانی و مزدک کشانده بود و از طرفی نیاز جامعه ایرانی به یک ایمان تازه و یک مکتب نجات بخش و انقلابی و بویژه قدرت معنوی اسلام که پاسخ نیرومندی به این نیاز بود، نهضت شعوبیه را به جایی نرساند و این درخت اگر چه نیرومند روئید، اما نتوانست در عمق وجدان جامعه ریشه بندد و از برکت رنجها و نیازهای مردم (که خاک حاصل خیز هر بذری و نهالی است) تغذیه کند، و این بود که هر چند در اشکال خفیف تر و غیر مستقیم تری، تاریخ و فرهنگ ایران پس از اسلام را تحت تأثیر قرار داد ولی خود خشک شد و بی برگ و بار ماند و مرد. علت اصلی شکست آن، این بود که مردم آن عصر، نیازمند یک حرکت بودند و نجات و وجدان جامعه بشدت با شعارهای زنده و مترقی اسلام، بویژه در دو زمینه رهبری و عدالت (دو پایه اصلی شیعه) برانگیخته بود و شعوبیه به مفاخر گذشته تکیه می کردند و شکوه و جلال خسروان ایران و فضیلت خاک و خون ایرانیان و احیای ارزشهایی که اسلام از ارزش انداخته بود.<sup>۱</sup>

م.آ. ۸۸/۹، ۸۹.



بخشنامه سرى خليفه دوّم عليه موالى:

خطاب به امو موسى اشعري:

أَعْرِضْ مِنْ قَبْلِكَ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ؛ فَمَنْ وَجَدَتْ مِنَ الْمَوَالِي وَمَنْ أَسْلَمَ  
مِنَ الْأَعَاجِمِ قَدْ بَلَغَ خَمْسَةَ أَشْبَارٍ فَقَدَّمَهُ فَأَضْرِبْ عُنُقَهُ،...

ز.ك: سليم ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۰۲.

بخشنامه سرى معاوية بن ابى سفيان به زياد بن سميّه:

... وَانظُرْ إِلَى الْمَوَالِي وَمَنْ أَسْلَمَ مِنَ الْأَعَاجِمِ فَخُذْهُمْ بِسُنَّةِ عُمَرَ بْنِ  
خَطَّابٍ، فَإِنَّ فِي ذَلِكَ خَزِيئَهُمْ وَذِلَّهُمْ أَنْ تَنْكَحَ الْعَرَبَ فِيهِمْ وَلَا يَنْكَحَهُمْ وَ  
أَنْ يَرِثُوهُمْ الْعَرَبَ وَلَا يَرِثَ الْعَرَبَ...

ز.ك: سليم ۱۷۶

«أَبَى عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَنْ يُورَثَ أَحَدًا مِنَ الْأَعَاجِمِ إِلَّا أَحَدًا وُلِدَ فِي  
الْعَرَبِ»

ز.ك: الاميني / الغدير ۱۸۷/۶.

امام على بن ابى طالب (ع):

... يَا مَعْشَرَ الْمَوَالِي! إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ صَيَّرُوكُمْ بِمَنْزِلَةِ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى  
يَتَزَوَّجُونَ إِيكُمْ وَلَا تَزَوَّجُونَهُمْ وَلَا يُعْطَوْنَكُمْ مِثْلَ مَا يَأْخُذُونَ...

ز.ك: العاملی / وسائل الشيعة ۴۶/۱۴ ح ۴.

## یادآوری؛

در آغاز؛ همه چیز حالتِ عادی داشت، انتظار از همه جا می‌بارید، «آزادی و عدالت» گمشده‌های دیرینه مردم این سرزمین، عطشی که هرگز برطرف نگردیده بود و کام خشکیده‌ای که هیچ‌گاه از چشمه‌سار آزادی و عدالت ننوشیده بود، ستم از پی ستم، زور از پی تزویر، رنج و شکنج ملّتی در هزاره نخستِ «تمدّنی بزرگ و شکوهمند»!

آری در آغاز، سکوتی سرشار از بیم و امید، در هاله‌ای از ابهام و تردید، در انتظار عینیتِ آوای امید، از آن سوی مرزها که: «ما آمده‌ایم تا شما را به آزادی و عدالت موعود رهنمون شویم»:

ز جتنی سخن گفت و ز آدمی      ز گفتار پیغمبرها شمی،  
 ز توحید و قرآن و وعد و عید      ز تأئید و ز رسمهای جدید  
 ز قطران و ز آتش و ز مهریر      ز فردوس و ز حور و ز جوی شیر  
 ز کافور منشور و ماء معین      درخت بهشت و می و انگبین،  
 ایمان و آوایی که رعشه بر اندام ارتشی مُطَلّا افکند و دروازه‌هائی را  
 که شمشیر قیصران نگشوده بود یکی پس از دیگری گشود و  
 امپراطوری کهن چهارصد ساله‌ای را در ساعتی از نیمروز بر زمین زد.  
 حادثه‌ای شگفت که هرگز از «درسهای تاریخ» این سرزمین قرار  
 نگرفت.

به نظر می‌رسید که ایران آماده پذیرش آئین جدید است و این دین

۱- محتوای حرفهای سعد وقاص به فرمانده ساسانی در آستانه نبرد قادسیه: ز.ک: فردوسی / شاهنامه / متن انتقادی چاپ مسکو / ۱۹۷۱ / جلد ۹/۳۲۴، ۳۲۵ بندهای: ۱۸۵ - ۱۷۵.

نو متناسب با نیازهای جامعه ایران...

اما دیری نگذشت که برانبوه خاکسترِ سردِ ایمان و امیدِ ملی سرپا سکوت و تسلیم و رضا و نگاه، خرمی از آتش دامن گسترده و همه چیز را در خود سوخت.

شراره‌های سرکش این آتش که قرن‌ها شعله کشید، نهضت‌های مقاومت ملی ایران بود.

فصل نخست این رستاخیز بزرگ، ارشادی و روشنگرانه بود: پیش‌تازان این فصل، روشنفکرانِ مسلمانِ ایرانیِ سلیم‌النفسی بودند که جوهره انسانی اسلام را دریافته و بر اصالت‌های انسانی و نفی تلقی‌های نژادی و قومی آن تکیه می‌کردند و شعائر محوری اسلام محمد را یادآور می‌شدند.

با غلبه پان عربیسم افسارگسیخته جاهلی و آغاز فصل دوم حرکت، روشنفکران ناسیونالیست ایرانی دست بکار شدند. نسلی که مولود ملیت بیدار شده بود. این نسل و ادامه آن بود که نهضت مقاومت ملی ایران را نمایندگی می‌کرد.

❖

پیروزی نهائی نهضت مقاومت ملی ایران مرهون شعار «اسلام منهای عرب» بود. چرا که به نظر می‌رسید علی‌رغم حاکمیت پان عربیسم و اسلام عربی خلافت، توده‌های محروم آرمانهای خود را در پرتو آئین جدید می‌دیدند که «تشیع» نماینده آن بود.

اشرافیت ایرانی که از اواخر قرن دوم هجری رهبری سیاسی نهضت مقاومت ملی ایران را بدست گرفت نیز پشتوانه‌های حقوقی خویش را در آئین جدید جستجو می‌کرد. و اشکال اساسی کار در

همین بود:

اسلامی را که اشرافیت ایرانی در تعارض با اسلام عربی خلافت، خواستار آن بود، باید مشخصه‌های ایرانی - باستانی خود را می‌داشت و چنین شد. [ن.ک: بخش اول. پاراگراف‌های ۸ و ۹].

تجربه «بابک» به عنوان تنها نهضتی که به معنای واقعی کلمه، ملی و متکی بر فرهنگ و عقاید باستانی ایران بود، شعوبیه را در کارشان جدی‌تر ساخت:

نهضت مقاومت بیست ساله بابک در ستیز با خلافت عربی و متحدان فتودال ایرانی آن، که بر آئین ضد اشرافی - طبقاتی مزدک استوار بود، مورد خشم و نفرت اشرافیت ایرانی قرار گرفت و به آن خیانت شد. تنها همین نهضت بود که «قهرمان» آن از متن توده محروم ایرانی برخاست و به معنای واقعی کلمه، ملی و مردمی بود. اما اشرافیت ایرانی آن را نپذیرفت و در همدستی با خلیفه به کار آن پایان داد. تاریخ بیاد ندارد که امواج نهضت بابک که از کوهستانهای شمال ایران بغداد را نشانه می‌رفت، متعرض اسلام شده باشد. آیا این نشانه‌ای از نفوذ آئین جدید در میان توده‌ها بود؟.

شعوبیه از تمام این تجارب بهره برد، چراکه اسلام در دست خلیفه عرب، سلاح بُرنده‌ای بود که ذبح شرعی مخالفان را بدنبال داشت. شعار استراتژیک «اسلام منهای عرب» در میان اعراب مخالف امویان با استقبال فراوان روبرو شد و آنان در نفی عربیت از ساحت اسلام و نهضت عرب‌گُشی فعال‌تر از شعوبیه بودند.

هر چند که تلاش شعوبیه در نزدیکی به تشیع دوره حضور امامان معصوم بی‌نتیجه بود، اما بهره‌برداری سیاسی - تبلیغاتی از تشیع و شعائر شیعی در خراسان بزرگ و ایران مرکزی به کار شعوبیه رونق



خاصی بخشید. پیروزی شعوبیه در انهدام خلافتِ عربی امویان مرهون این استراتژی و تاکتیک بود.

پس از این تجربه شیرین و در آستانه قرن سوم هجری که رهبری شعوبیه در دست اشرافیت ایرانی قرار گرفت، در ستیز با پان عربیسم عباسیان و تلاش برای احراز هویت ملی و استقلال سیاسی ایران، بر روی یک «اسلام» ایرانی تکیه اساسی و جدی شد [ز.ک: بخش اول. پاراگراف ۹].

مسئولیت این مهم بر عهده روشنفکران دانشمند شعوبیه بود و آنان با مهارت خاصی از عهده این مهم برآمدند. مجموعه این تلاشها در سابه نخستین پیروزی سیاسی شعوبیه در سلطنت ایرانی - شیعی «آل بویه» رسمیت یافت: شعائر شیعی در کنار شعائر ملی خود را نشان داد، ملیت ایرانی و هویت فرهنگی آن ضمانتی عقیدتی پیدا کرد. از آن پس، نهضت مقاومت ملی ایران در ستیز سیاسی - فرهنگی با خلافت عباسی به ایدئولوژی مذهبی - ملی توده‌ای مسلح بود.

این وضعیّت در دو جبهه علمی و عامیانه فلمرو شیعی تقویت و تأکید می‌شد. نقش مشایخ بزرگ امامیه در این تثبیت و تقویت برجسته است. فضای حاکم بر دو جبهه مذکور، تصوّرات کلامی - تاریخی خاصی که مایه‌های ایرانی - باستانی داشت، از «اسلام امامت» در اذهان نسلهای اولیه مسلمان شیعی - ایرانی ایجاد کرد. این تصوّرات در استانداردهای ثابت در عصر «آل بویه» رسمیت یافت و نسل به نسل منتقل گردید و در دوره «صفویه» تعمیم و غلظت بیشتری بخود گرفت.

از آن پس؛ هر نهضتی ملی در ستیز با ستم داخلی و یورش خارجی، «اسلام» را با همان «تصوّرات» مورد خطاب قرار داده است. و این

نشان می دهد که اسلام به مثابه اهرمی نیرومند در سرازیر کردن توده ها علیه هدفِ مطلوب، برای رهبران ملّی با همان «تصورات» مفید و کارساز است. تصوراتی که نیاکان شعوبی ما از اسلام امامت در اذهان اسلاف ما ایجاد کردند.

شعوبیه در راستای احیاء اصول باستانی بر نقش «موبدان» در حراست از کیان سلطنت به شیوه «تابع» و «متبوع» تأکید داشت. این سنتِ دیرینه در عهد آل بویه تجدید شد. استقلالِ ملّی و سلطنت هزار ساله ایران، از آن پس بقای خود را مرهون این تدبیر است. لذا «این رویداد»، تکرار گذشته نیست، چنین پنداری قطعاً عاری از نگاه به «تاریخ» است. و گرنه وارثان نوحاسته شعوبیه می دانند که آنچه شد، تخطّی «متبوع» از سیره و سنت هزارساله است، چرا که سیره «تابع» با رساله «خدمت در محضر سلطان» رسمیت یافت و سرانجام چنین اعلام شد که: سلطنت موهبتی الهی و حامی مذهب حقه تا قیام قائم است. خواهند گفت: البتّه؛ بلی! علّت آن بود که سلطان وقت، «تصورات» موجود را که از مصدر توابع به پیکره خلق تزریق می شد با «منویات جدید» هماهنگ نمی دید. می گوئیم: پس چگونه است که اینک خلق را با همان تصورات باستانی و سنتی مورد خطاب قرار می دهید؟! می دهید؟! و قطعاً، هدف، رسیدن به مطلوب است. و این کار همیشه تاریخ ایران است.

اما به نظر می رسد که عصر و نسل آینده در روند تکامل شعور، بر اسلام عاری از پیرایه های عربی - عجمی تکیه خواهد داشت. البته، چنین امیدی مستلزم تبرئه اسلام از زندان اتهام تاریخی و نجات آن از برهوت زمان است.

-۱-

زمينه؛



# I

جوهره و جلوه‌های اسلام نخستین:

در تکوین و تشریح؛ خلق جنسیت و جعل ملیت:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا، إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ...

(قرآن ۴۹/۱۳)

خطاب عام به «انسان و تاریخ»، از آغاز تا انجام، که: اسلام دین انسانیت است و بس، و نظام ارزشی آن مبتنی بر «تقوی» (= ارزشهای متعالی انسان) است، قوم‌ها، قبیله‌ها، زبانها، رنگها، نژادها، و همه مشخصه‌های فیزیکی انسان در زمین و زمان، نمودهایی از جعل ملیت در کنار خلق جنسیت، در نظام تکوین و تشریح است که بر اساس «اصل تعارف»، روابط مسالمت‌آمیز انسانی متقابل حکایت از محبت و عشق و رحمت خالق در ذات مخلوق دارد.

در این اصل عام و جهانشمول، مشخصه‌های اساسی اسلام نخستین، جلوه دارد: مساوات حقیقی و حقوقی انسان، نفی مطلق امتیازات خونی، نژادی قومی،

قبیله ای، زبان و فرهنگ و هر چه تفوق طلبی محسوب می شود، احترام به ملیت ها، ناشی از تساوی در آفرینش.

\* ز.ک: قرآن ۴۹/۱۳، ۵/۳۲، ۲۳/۵۲، ۳/۶۴ + نهج البلاغه ۴۲۷: فانهم صنفان؛ اما اخ لك فی الدین، اما نظیر لك فی الخلق، ۲۹۵، + الحیة ۲/۲۱۲: ان الرب واحد و الأم واحدة و الاب واحده، و الجزاء بالاعمال. + ۲۴۳/۱: الناس سواء كانسان المشط ... ۴۳۵/۲: اقامة الحدود على القريب و البعيد، و الحكم بكتاب الله فی الرضا و السخط، و القسم بالعدل بین الاحمر و الاسود + نهج البلاغه ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲. + الحیة ۱/۳۸۶ - ۳۸۷: الخلق كلهم عیال الله... كلکم عیال الله + وسائل ۵۶۳/۱۱ + ۵۰۹/۸، + ۸۱/۱۱ + ۴۶/۱۴ + الحیة ۲/۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶: و المال مال الله یقسم بینکم بالسویة لا فضل فیہ لاحد علی احد... و لا یتخلف احد منکم، عربی و لاعجمی، ۲۵۶. + الفارات ۱/۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸.

\* اعتراف و احترام به حقوق ملل و مذاهب: اصل زیر بنائی: قرآن ۲۹/۴۶، + پیام تاریخی قرآن ۳/۶۴، دیدگاه خداوند در مورد عقاید بیگانه ۲/۶۲ + ۲۲/۱۷ + مخصوصاً ۵/۸۲، تعیین کلی مواضع: ۵/۶۹ + تألیف قلوب انسانی ۹/۶۰. تحمل عقاید بیگانه یک فریضه است: ۱۰۹/۶، ۶۰/۸. در سنت: برخورد پیامبر در مدینه، مسجد مدینه با هیئت ۶۰ نفری مسیحیان نجران: طبرسی / مجمع البیان ۱/۴۰۶، ۴۰۷.

قانون اساسی مدینه: فصلهای ۵، اصل ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵ + قاضی ابو یوسف / خراج ۱۲۰ - ۱۴۸ + الموسوعة الفقه الاسلامی ۲۹۳/۹ - ۳۵۹. با توجه به اینکه آراء فقهاء را نباید به حساب اسلام اولیه گذاشت زیرا اهداف پان عربیسم و خلافت عربی و شرایط فتووالی - سیاسی - اقتصادی اعصار در فقیه تأثیر بسیار و مستقیم داشته است. قانون اساسی مدینه در: ابن هشام ۲/۳۴۱ - ۳۴۴.

\* آزادی عقیده و اندیشه: اصل زیر بنائی، قرآن ۳۹/۱۷، ۳۹/۱۸، اصل کلی ۲/۲۳، ۲/۲۳، ۱۰/۳۸، ۱۱/۱۳، ۶۱/۷، ۶۵، ۶۷، ۷۳، ۷۹، ۷۵، ۹۳، + تمام سورة انبیاء + تمام سورة اعراف. و وظیفه پیامبر اسلام فقط ابلاغ است: ۲۰/۳، ۹۲/۵، ۹۹، ۴۰/۱۳، ۵۲/۱۴، ۴۸/۴۲. نفی اختناق مذهبی و استبداد دینی: ۸۸/۲۲، ۶/۶۶، ۶/۱۰۷، ۱۰۸/۱۰، ۴۱/۳، ۴۲/۶، ۱۷/۵۴ + سنت: قانون اساسی مدینه (سالهای ۱ - ۱۱ هجری) / اصل ۱ - ۴۶: در ابن هشام ۲/۳۴۱ - ۳۲۱ + ابن

کثیر ۲۲۴/۳ - ۲۲۶ + بخاری / صحیح ۴۹/۳ + احتجاج ۵/۱ - ۶۳. تحمل عقیده مخالف واجب است: قرآن ۱۳۰/۲۰، ۱۷/۳۸، ۱۰/۷۳: پیشینه تاریخی در ادیان توحیدی، مقدمه اسلام ۴۶/۵ + سعه صدر پیروان ۲/۲۵۰، ۱/۹۴، ۶/۱۲۵، ۲۵/۲۰، تمام سوره ابراهیم + نوح + هود، + انبیاء + طبرسی / احتجاج ۱۴/۱ - ۶۶. + برخورد پیامبر با عقاید مخالف: ابن ابی الحدید ۱۴۷/۳ - ۱۴۰. + بحار؛ جلد‌های ۸، ۹. برخورد امامان با عقاید مخالف در همان منبع. / قانون اساسی مدینه، فصل ۵ / اصل ۲۵: حقوق اقلیت‌های مذهبی. اصل ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، در منابع فوق. / + طبرسی / مجمع ۱/۴۰۶، ۴۰۷.

تکامل اندیشه در تعارض و تصادم عقاید و افکار: قرآن ۱۷/۳۹، ۱۸ + الحیاة ۱/۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۷۴ + الکافی ۱/ کتاب العقل ۲۲ + الحیاة ۱/۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳. نفی مطلق هرگونه تعصب جاهلانه: قرآن ۲۶/۶۹ - ۷۴، ۴۳/۲۲ - ۲۴، ۷/۱۹۸، ۵/۴۱، ۱۰۴، ۲/۱۷۰، ۲۸/۳۶، ۵/۷۷ + الحیاة ۱/۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹.

❖

نفی مطلق تفکرات نژادی، قومی پان عربیسم جاهلی:

❖ بلاغة النبى ۱/۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷: أَعْبَدُ النَّاسِ مَنْ أَقَامَ الْفَرَائِضَ.

أَسْحَى النَّاسِ مَنْ أَدَى زَكَاةَ مَالِهِ، أَرْهَدُ النَّاسِ مَنْ اجْتَنَبَ الْحَرَامَ،

اتَّقَى النَّاسِ مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِيمَا لَهُ وَعَلَيْهِ، أَعَدَّلُ النَّاسِ مَنْ رَضِيَ لِلنَّاسِ مَا يَرْضَى لِنَفْسِهِ وَكَرِهَ لَهُمْ مَا يَنْكِرُهُ لِنَفْسِهِ... افضل الناس ايماناً احسنهم خلقاً، و اكرم الناس اتقاهم، و اعظم الناس قدراً من ترك مالا يعنيه...

❖ بلاغة النبى ۲/۲۰: نفى عصبية مطلق: أَوْ عَصِيَّتِهِ لَحَمَةٍ اَعْمَلُوهَا... اصالت از

آن ارزشهای انسانی است: ۲/۲۰: أَلَا وَإِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ عَبْدٌ عَرَفَ رَبَّهُ فَطَاعَهُ وَعَرَفَ عَدُوَّهُ فَعَضَاهُ...

\* نفي مطلق نظام ارزشى جاهلى: بلاغة النبى ٤١٤/١: يا على! إن الله أذهب  
 بالإسلام نخوة الجاهلية و تفاخرها بإباؤها، ألا إن الناس من آدم و آدم من تزاب، و  
 أكرمهم عند الله أتقاهم. [مقايسه كنيد: الغدير ١٨٦/٦ از منابع سينان]. ٣٩٦/١: يا جويبر!  
 ان الله وضع بالاسلام من كان فى الجاهلية شريفا، و شرف بالاسلام من كان فى  
 الجاهلية وضعياً، واعرّ بالاسلام من كان فى الجاهلية ذليلاً و اذهب بالاسلام ما كان  
 من نخوة الجاهلية و تفاخرها بعشائرها و باسق انسابها، فالناس اليوم كلهم، ابيضهم و  
 اسودهم، و قريشهم و عربيتهم و عجميتهم من آدم و ان آدم خلقه الله من طين، و ان  
 احب الناس الى الله عزوجل يوم القيامة: اطوعهم له و اتقاهم، و ما اعلم يا جويبر  
 لاحد من المسلمين عليك اليوم فضلا الا لمن كان اتقى منك و اطوع.

بلاغة النبى ٧٢/١، ٧٣، به هنگام فتح مكّه:

... يا معشر قريش!

إن الله قد أذهب عنكم نخوة الجاهلية و تعظّمها بالأبائ،

إن الناس من آدم و آدم خلق من تزاب،

ثم تلا: يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكر و أنثى و جعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا،

إن أكرمكم عند الله أتقاكم... [مقايسه كنيد: همين متن؛ الغدير ١٨٨/٦].

و فى حديث آخر:

يا ايها الناس!

إن الله قد أذهب عنكم نخوة الجاهلية و تفاخرها بإباؤها،

ألا إنكم من آدم و آدم من طين،

ألا إن خير عباد الله عبده أتقاه

إن العريّة ليست باب و والد، و لكنّها لسان ناطق،

فمن قصر به عملة لم يبلغ حسبه إلى يوم القيامة.



(أَوْ إِحْتَةٍ فَهِيَ تَحْتُ قَدَمِي هَذِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ). [ز.ك: الغدير ۱۸۸/۶].

و فی حدیث آخر:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! لِيَبْلُغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى، أَذْهَبَ عَنْكُمْ بِالْإِسْلَامِ نَحْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَالتَّفَاخُرَ بِأَبَائِهَا وَ عَشَائِرِهَا،

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّكُمْ مِنْ آدَمَ وَ آدَمُ مِنْ طِينِ،

أَلَا وَإِنَّ خَيْرَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَكْرَمَكُمْ عَلَيْهِ، الْيَوْمَ أَنْفَاكُمْ وَ أَطْوَعَكُمْ لَهُ، أَلَا وَإِنَّ الْعَرَبِيَّةَ لَيْسَتْ بِأَبِ وَالدِّ، وَ لِكَيْنَهَا لِسَانٌ نَاطِقٌ، فَمَنْ طَعَنَ بَيْنَكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّهُ يَبْلُغُهُ رِضْوَانَ اللَّهِ حَسَبَهُ، أَلَا وَإِنَّ كُلَّ دَمٍ أَوْ مَظْلَمَةٍ أَوْ إِحْتَةٍ كَانَتْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَهِيَ مُظَلٌّ تَحْتُ قَدَمِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. [ز.ك: الغدير ۱۸۷/۶، ۱۸۸]

«أَلَا لَفَضَّلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ، وَ لَأِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ، وَ لَأَسْوَدٍ عَلَى أَحْمَرَ وَ لَأَ

أَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدٍ إِلَّا بِالتَّقْوَى» [ز.ك: الغدير ۱۸۸/۶]

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ دَعَا إِلَى عَصَبِيَّةٍ، وَ لَيْسَ مِنَّا مَنْ قَاتَلَ عَلَى عَصَبِيَّةٍ، وَ لَيْسَ مِنَّا مَنْ مَاتَ

عَلَى عَصَبِيَّةٍ.» [ز.ك: الغدير ۱۸۸/۶ - ۱۸۹]

«من قاتل تحت رایة عمیة یغضب للعصیة، او یدعو الی عصیة او ینصر عصیته،

فقتل فقتله جاهلیة، [ز.ك: الغدير ۱۸۹/۶].

## II

### پان عربیسم جاهلی

الف: زمینه؛ فهرست:

به روایت تنها سند معتبر تاریخی بجا مانده از صدر اسلام؛ گزارش سرخ (سَلِیم بن قیس)، صحابی امام علی بن ابی طالب (علیه السلام):

\* فلسفه تاریخ؛ هشدار، سرنوشت نهضت‌های انسانی در تاریخ، غلبه اُضداد انقلاب و قتل عام انقلابیون: سلیم ۷۳، ۷۴.

\* چگونگی شهادت پیامبر اسلام ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۷۵، ۷۶.

\* کودتای سقیفه؛ ماهیت: پیامبر اسلام: صَغَائِنُ فِي صُدُورِ أَقْوَامٍ... أَحْقَادُ بَدْرٍ وَ تَزَاتُ أَحَدٍ ۷۳.

اسناد کودتا: ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴: رجال کودتا: هَوْلَاءُ الْخَمْسَةِ، اصحابُ الصَّحِيفَةِ، اصحابُ السَّقِيفَةِ ۹۱، ۹۲، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱ پیشینه عقیدتی - سیاسی - جاهلی، نفوذ قبائلی، بیوگرافی، چهره شناسی، رفتارشناسی ۹۱، ۹۲، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ابوبکر شناسی: ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، عمرشناسی: ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸

۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، قنذشناسی: ۸۳، ۸۴، عثمان شناسی ۹۲، خالد بن ولید شناسی ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، گارد ضربتی کودتا ۸۳، ۸۴، ۸۵

\* چگونگی کودتا: ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳. شرایط و فضای حاکم بر مدینه؛ حکومت نظامی: ۸۳، ۸۴.

\*

\* مواضع امام علی بن ابی طالب (ع) تنها وارث و نماینده اسلام محمد (ص): تلاش برای براندازی کودتا: ۸۱، ۸۲، ۸۳: چهل شب، در میعادگاه تنها چهار نفر حاضر می شدند.

تلاش کودتاچیان برای تسلیم ساختن علی و یاران او: ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹

به آتش کشیدن کانون توحید؛ خانه علی و فاطمه: ۸۱، شرح مقاومت: ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵

\* احتجاجها: ۹۱، ۹۲. یاران: ابوذر ۸۹، ۹۰، ۹۱، سلمان: ۸۹، مقداد ۸۹، زبیر ۸۹، ۹۲، ام ایمن ۹۰، ۹۱، بریده اسلمی ۹۱.

\* استراتژی امام علی در قبال کودتا و خلافت عربی: ۷۲، ۷۳، ۷۴،

آغاز سکوت سرخ و حیات سبز اسلام: ۸۱، ۸۲: لَزِمَ بَيْتَهُ...

تدوین ایدئولوژیک اسلام: ۸۲: ... وَأَقْبَلَ عَلَى الْقُرْآنِ يُؤَلِّفُهُ وَيَجْمَعُهُ...

\*

\* تثبیت کودتا: جهت حرکت؛ سرنوشت مردم، رجعت به جاهلیت و احیاء نظام

قبایلی:

امام علی: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَبِضَ فَأَزْتَدُ النَّاسَ ضِلَالًا وَ جَهْلًا إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ بِنَا  
أَهْلُ الْبَيْتِ: ۶۸، ۶۹.

ابوذر: ... رَدُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْقَهْقَرَى عَلَى أَذْبَارِهَا... ۹۱.

سلمان: فَقَالَ عَلِيٌّ: إِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمِ ارْتَدُّوا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ غَيْرَ أَزْبَعَةٍ ۹۲.

إِنَّ النَّاسَ ضَارُوا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ وَ مَنْ تَبِعَهُ وَ مَنْزِلَةِ الْعِجْلِ وَ مَنْ تَبِعَهُ،  
فَعَلَى فِي شِبْهِ هَارُونَ وَ عَقِيقٌ فِي شِبْهِ الْعِجْلِ وَ عَمَّرَ فِي شِبْهِ السَّامِرِيِّ ۹۲.

\* سرنوشت خواص و اصحاب: ... إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا عَلَى أَذْبَارِهِمْ... ۹۳.

[این ارتداد، در دو بُعد کلامی و سیاسی خود را نشان داد. قتل عام مرتدان هرگز از دیدگاه

امامیه مقبول نبود و محکوم شد. ن.ک: الطوسی / الخلاف، کتاب الذکاة.]

\*

اعتراف «عمر بن خطاب» به ماهیت سیاسی کودتا:

«إِنهَا كَانَتْ فُلْتَةً كَفَلْتَاتِ الْجَاهِلِيَّةِ»

[ن.ک: الغدير ۷/۷۹ + ۵/۳۷۰. به نقل از منابع سنیان.]

\*

### پیشینه

ب: رجعت به جاهلیت؛ پیشینه اعراب: فهرست؛ بر اساس: مُعَلَّقَاتِ هَفْتِگَانَهُ

جاهلیت + گزارش هشام بن محمد کلبی: / الاصنام / چاپ احمد زکی پاشا. مصر،

قاهره ۱۹۲۴.

پیشینه جاهلیت اعراب؛ «نظام ارزشی»؛ اصالت‌ها، تیم‌ها، مفاخر قبائلی، خلق و

خوی اعراب:

۱- مُعَلَّقَةُ إِمْرِيءِ الْقَيْسِ: شتر ماده، شتر سرخ مو، قبیله. [ن.ک: الزوزنی / شرح

المعلقات السبع مصر. (؟) ۴۵ - ۷] ن.ک: ابن کلبی / اصنام ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۶۳: مبنای

پرستش و عقاید.]

۲- مُعَلَّقَةُ طَرْفَةَ بْنِ الْعَبْدِ / از: رَبِيعَةَ بْنِ نَزَارِ بْنِ مَعَدٍ: شتر، قبیله، چراگاه شتران، مباحات به: جفت‌گیری شتران قبیله، جفت‌گیری مردان قبیله، شتران تند روی قبیله، اعضاء و جوارح شتران قبیله. شترسواری، گرد و خاک حاصله از تاخت و تاز شتران، مستی شتران، شراب و سفاح و فحشاء جمعی، شمشیر و خون، تندی آتش کینه و دشمنی قبایلی، اوقات لهو و لعب افضل اوقات عرب است، پسران قبیله و شتران نر، فرورفتن میان رانهای چاق زنان قبیله، برش و پرش شمشیر. [ن.ک: همان ۴۵ - ۷۳. ن. ک: ابن کلبی / اصنام ۴۰، ۱۰۴، ۱۱۰: مبنای پرستش. بت‌ها، عقاید].

۳- مُعَلَّقَةُ زَهْرِ بْنِ أَبِي سَلْمَى / از: مُزَيْنَةُ: ماده‌گاوها، شتران ماده، قبیله، ... زنان؛ ماده‌گاوهای وحشی گشاده چشم و پستان سپید و دراز که پسر می‌زایند، سنگ سیاه قبیله که نشانه قبیله و تَمِّمِ آن است، عطش در شکستن حرمت ماههای حرام، شتران؛ زنان مایه‌دار قبیله، مباحات به: رد پای قبیله «جُرْهُمُ» که برگرد بیت طواف کرده، گرد و خاک نبرد قبائل، تاجائی که بتوان جنگید چرا صلح؟ باکی از کشتن نیست، به جای هر کشته‌ای شتری می‌توان داد، شکستن پیمانها، نتایج نبردها مانند بچه‌هائی هستند که زنان می‌زایند، از شیر جنگ می‌نوشند، برای پدرانشان شوم هستند [سرزنش شاعر]، برای هر کشته‌ای دوشتر بهتر است، عُمَرُ زَبَدٌ مَلال آور است [ن.ک: همان ۷۳ - ۹۱. + ابن کلبی ۱۳۵، ۱۳۶]،

۴- مُعَلَّقَةُ لُبَيْدِ بْنِ رَبِيعَةَ الْعَامِرِيِّ / از: هِوَاظِنِ قَيْسِ / شتر، خاکستر قبیله، شاشگاه قبیله ربیعه... بوی شاش زنان قبیله که در پی یک باران بهاری از دامن صحرای بی‌حاصل به مشام می‌رسد، زنان؛ ماده‌گاوهای گشاده چشم که بچه‌هاشان را شیر می‌دهند و روانه صحرا می‌کنند، اینک جایشان را به وحوش درنده سپرده‌اند، زنان؛ به زیبایی گاوهای ماده گشاده چشم و سیاه چشم و پستان بلند، جای خوشبختی

است که ماده شترها هستند، باید آبستنشان کرد تا بزایند و بر خاکستر سرد قبیله بشاشند. آیا ماده شتر تند رو را می‌شود با ماده گاو وحشی که دختر می‌زاید یکی دانست؟ ماده گاو وحشی که بچه‌اش را رها می‌کند تا وحوش صحرا بدرند. سرزنش ماده گاو، ستایش ماده شتر، شایش شُتران شراب‌گران قیمت است. و...  
 [ز.ک: همان ۱۱۸ - ۹۱. + ابن کلبی / اصنام ۴۰، ۱۰۴، ۱۱۰: مبنای پرستش. بتان و...]

۵- معلقه عمرو بن کلثوم تغلبی / از: تغلب /: شراب علف سرخ صحرا، شتر ماده، قبیله، جنگ، زن؛ ماده شتر. مباحات به: خونهای ریخته در نبرد کریهه، که زنان از خونها خضاب کردند، زنان سپید پوستِ قبیله دشمن که مانند شتری نازا، با سنی چاق و چله دارند، زنان سرخ پوست (قهوه‌ای) قبیله ما که بچه می‌زایند، زنان بلند قامت و پستان‌گرد قبیله که مانند عاج سپیدند و... رانهای چاقشان به هنگام جماع کار را دشوار می‌کند، تحریک مردان و زنان به هنگام جفت‌گیری شتران، کشته‌های جنگ چون آرد آسیاب، مجموعه‌های مردان مانند جهاز شتران، قلب‌های شکافته و سینه‌های چاک، این است میراث آباء و اجداد ما...

آنک که حرمت ماههای حرام را شکستیم و چون صاعقه بر سر خصم فرو ریختم، زنان را به اسارت گائیدیم و اموال را به شراب نوشیدیم، این است شرف و کرامت ما، از مردان بزرگ قبیله: عتاب، کلثوم، کلب وائل، و...

مائیم صاحب شمشیر باریک سیاه، مائیم صاحب ذره پهن، مائیم صاحب شتران ماده، مائیم آتش‌افروز جنگ، مائیم غارتگر و اسیر ساز، مائیم صاحب زنان سپید پوست گشاده... و... و... [ز.ک: همان ۱۳۷ - ۱۱۸. + ابن کلبی / الاصنام ۸۳، ۱۶۲: مبنای پرستش. مقایسه کنید همین ارزشها را باشعر عنتره و حرث بن حلزه دو تن دیگر از شعرای برجسته جاهلیت در همان منبع: ۱۵۵ - ۱۳۷. ز.ک: ابن خلدون / مقدمه / ۱/ ۱۵۱: «إِنَّ الْعَرَبَ أَبْعَدُ الْأُمَّمِ عَنِ سِيَّاسَةِ الْمُلْكِ. وَالسَّبَبُ فِي ذَلِكَ أَنَّهُمْ أَكْثَرُ بِلْدَاوَةٍ مِنْ سَائِرِ الْأُمَّمِ وَ أَبْعَدُ مَجَالاً فِي الْفَقْرِ وَ أَعْنَى عَنْ حَاجَاتِ التَّلَوْنِ» ز.ک: مروج

۱۰۲/۲: دیانات عرب، ۲۷/۲، ۲۸؛ فال و رمالی اعراب، ۸۶/۲: پیشینه جاهلی اعراب، ۱۰۱/۲؛ آداب و باورها ۱۷۷/۲ ایام و... در دوره امویان نیز زنان به ماده گاو و آهو و مار تشبیه می شدند. ن.ک: جاحظ / الرسائل ۱۱۶/۲.

\*

### ارزشهای اخلاقی - اجتماعی عرب جاهلی:

«كانت الحياة في ذلك الوقت صريحة واضحة، تعترف بذلك القانون الازلي، البقاء للاصلح» = (زندگی در جاهلیت بسیار روشن و صریح بود؛ در جامعه جاهلی تنازع بقاء و قانون بقاء اصلح حاکم بود) [ن.ک: الدكتور .م. محمد حسین / الهجاء و الهجاءون فی الجاهلیه، مكتبة الادب، مصر - القاهرة، ۱۹۴۷، ۸۳/۱] روابط اجتماعی بدوی: رقابت‌ها، دشمنی‌ها، قساوت‌ها، حرص و آز، و... نظام جنگل: قوی غالب بود، ضعیف مغلوب و نابود، حمله‌ها: شبیخون، غارت، کشتار، فقر، شهرنشینی ننگ بود، صحرانشینی مایه مباهات، مرگ در نبرد شرف بود، مرگ در بستر ننگ بود، ن.ک: همان ۶۶/۱، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳. ارزشها: اسب و شمشیر، عزیزترین موهبت بود، اعراب مرکب‌شان را سیر وزن و بچه‌شان را گرسنه می داشتند، فرزند زیاد باعث شوکت بود، زن اگر پسر می زائید عزیز بود، زن انبار اسلحه مرد بود یعنی زائیدن پسران زیاد، چاق و فربه بودن مکروه و منفور بود، باریک و لاغر و تندخیز مطلوب بود، زنان باید چاق و چله و پرگوشت می بودند، چاقی زن نماینده رفاه و نعمت پربرار قبیله بود، به هنگام باردار ساختن زنان باید آنان را به خشم می آوردند تا بچه دارای روحیه‌ای خشن باشد، روحیه خشک و خشن و صبور مطلوب بود، زن و شراب و قمار از مظاهر جوانی و جوانمردی بود، شراب شور جوانی و شوریدگی حال را داشت، شراب در شعر حماسی عرب، لذات برای اعراب حلال و حرام نداشت، از هر چه لذت می بردند مباح بود. ن.ک: همان ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰. کرامت مذموم بود زیرا از مظاهر رحمت و عطوفت

بود، کریم کسی بود که نیرومند بود و شمشیر و نیزه و زن و پسر و مال داشت، ثروت تا وقتی باقی بود که خشونت و خونریزی برقرار بود، قبول هبه از مظاهر ضعف و زیونی بود، رسیدن رزق و روزی از راه خونریزی ممکن بود، قدرت زبان و بیان مانند قدرت نیزه بود، تیره‌های شعر مانند تیره‌های کمان بود، شاعر عرب تا زمانی در قبیله اش عزیز بود که تیره‌های هجائی داشته باشد... مایه‌های هجو: نسب، بخل و فقر بود. بزچرانی و خرسواری و خانه نشینی منفور بود، شترچرانی و اسب سواری، شرف و عزت بود، عدم حمایت از همسایه، پناه بردن به زنان در صلح و جنگ، اعتماد به حمایت بستگان، پرداختن به کار و کسب و تجارت و زراعت ننگ و نفرت بود، مصائب و بلاها و داشتن قبرستانهای بسیار مایه مباهات و فخر بود. ک: همان ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵ قرآن کلیه این موارد را تأییدی کند [ک: قرآن سوره تکاثر] در هجاء جاهلی، شاعر در شعر هجائی نماینده قبیله خویش بود، و از آنجا که در جاهلیت «ملیت» و «وطن» معنا و مفهومی نداشت، لذا اشعار هجائی هرگز معنای سیاسی و ملی نداشت، هجاء جاهلی، هجو قبیله و مظاهر قبیله و افراد قبیله بود؛ جوهره هجاء جاهلی بر خران و شتران گزگ و لنگ و کور و چلاق و زنان لاغر و دختران زیاد دور می زد. محققان عرب سعی کرده اند برای جاهلیت پیشینه سیاسی پیدا کنند، آنان درگیری های بین قبائل مرزی امپراطوری ایران را با نیروهای دولتی، یک جدال سیاسی - نظامی معرفی می کنند. محققان عرب از هجاء سیاسی جاهلیت بین «قبیله» و «شعب» یاد می کنند [ک: همان ۱۱۴، ۱۱۵]، حال آنکه هجاء سیاسی بر همه مظاهر قومی، نژادی، فرهنگی، ملی و مظاهر تمدن دور می زند. و از طرفی اعراب جاهلی نظام سیاسی نداشته اند، لذا هجاء قبائلی، هجاء سیاسی نیست [ک: همان ۲۳، ۲۴]. اعراب جاهلی بشدت از هجو می ترسیدند و باور داشتند که در شعر هجائی قدرت سحرآمیز تخریب نهفته است از همین رو شعر هجائی برنده ترین سلاح عرب در نبردهای قبایلی بود. [ک: همان ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳]



**\* اهداف اساسی پان عربیسم:**

- ۱- اسلام یک «دین عربی» است.
- ۲- پیامبر مظهر «عربیّت» است.
- ۳- قرآن یک «کتاب عربی» است.
- ۴- «قوم عرب» قوم برگزیده خداوند و «قریش» نگین ممتاز این قوم است.

**مبانی روائی فرازهای فوق:**

نمونه‌ها:

- ۱- قَالَ النَّبِيُّ: مَنْ عَشَّ الْعَرَبَ لَمْ يَدْخُلْ فِي شَفَاعَتِي وَلَمْ تَبْلِهْ مُوَدَّتِي.
- ۲- قَالَ النَّبِيُّ: أَحِبُّوا الْعَرَبَ لِثَلَاثٍ: لِأَنِّي عَرَبِيٌّ، وَالْقُرْآنَ عَرَبِيٌّ، وَلِلسَانِ أَهْلِ الْجَنَّةِ عَرَبِيٌّ،
- ۳- قَالَ النَّبِيُّ: الْأَيِّمَةُ مِنْ قُرَيْشٍ وَ...
- ۴- قَالَ النَّبِيُّ: فَعَلَيْكُمْ بِمَا عَرَفْتُمْ مِنْ سُنَّتِي وَ سُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ مِنْ بَعْدِي وَ...
- ۵- قَالَ النَّبِيُّ: يَا سَلْمَانَ! لَا تَبْغِضْنِي! فَتَفَارِقَ دِينَكَ. قَالَ: كَيْفَ أَبْغِضُكَ وَبِكَ هِدَائِي اللَّهُ؟! قَالَ: لَا تَبْغِضُ الْعَرَبَ فَتَبْغِضَنِي.

[ذ.ک: احمد امین / ضحی الاسلام ۱/ ۷۶، ۷۷، ۷۸، به نقل از: ابن قتیبه / رسائل ۲۹۳+. بلاغة النبى ۲/ ۲۲۰. استدلالهای ابوبکر به روایات ساخته خودش در: سلیم ۹۲، ۹۳، ۹۴].

+ بلاغة النبى ۱/ ۲۱۱: يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدِّمُوا قُرَيْشًا وَلَا تُقَدِّمُواهَا وَ تَعَلَّمُوا مِنْهَا وَلَا تَعَلَّمُواهَا...

**\* تکوین اندیشه سیاسی و تدوین مبانی پان عربیسم:**

- ۱- پیشینه این اندیشه و مبانی اولیه آن را باید در روایاتی دید که به هنگام انجام کودتای سقیفه توسط جناح ابوبکر ساخته شد. نخستین روایات در این باب را خود

ابوبکر در مسجد مدینه و قبل از آن در سقیفه بنی ساعده بر عوام حاضر قرائت کرد:  
 «قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ إِصْطَفَانَا اللَّهُ وَأَكْرَمَنَا وَاخْتَارَ لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى  
 الدُّنْيَا، وَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُنْ لِيَجْمَعْ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ النَّبُوَّةَ وَالْخَلَافَةَ [ز.ک: سلیم ۸۶، ۸۷+ امینی /  
 الغدير جلد های ۶، ۷، ۸]

تقسیم قدرت میان کودتاچیان. مبانی؛ شیوه انتصاب و شورای فرمایشی یک، دو  
 یا پنج نفره: الغدير ۳۷۹/۹. معیارهای اولیه انتصاب نزد رجال کودتا: الغدير ۳۵۷/۵،  
 ۳۵۸: توجیه در دوره عمر. روایات ساخت دوره های بعد از قول عایشه و  
 عبدالرحمن بن عوف.

شگفتی بسیار و تناقض آشکار: رهبران کودتا در آغاز بر انتخاب امت تأکید  
 داشته اند: ز.ک: همان، اما ناگهان! روایاتی ساخته اند مبنی بر نص از پیامبر اسلام بر  
 خود: ز.ک: الغدير ۳۳۴/۵، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲،  
 ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴،  
 ۳۵۶.

۴۵ حدیث از زبان پیامبر جعل کرده اند که بر ابوبکر و عثمان و عمر نص و تصریح  
 کرده است. تمام این روایات جعلی از زبان عایشه ساخته شده است. تاریخ ساخت  
 این روایات در آغاز دوره اموی و از ترفندهای معاویه است. مقایسه کنید ۱۴۰/۷،  
 ۱۴۱، ۱۳۱: متکلمان کودتا و رژیم حاصله از آن در طی دوره خلافت معاویه  
 کوشیدند تناقض و تضادها و دروغها را توجیه کلامی کنند. توجیه ساخت و  
 باخت های عمر بن خطاب! معیارهای بعدی گزینش: الغدير ۱۳۶/۷، ۱۳۷: ان یكون  
 قریشاً من الصمیم و... این معیارها توسط متکلمان و فقهاء ایدئولوژی کودتا شرح و  
 بسط یافته است: همان ۱۳۹/۷، ۱۴۰، در عین حال تناقضها همچنان دامنگیر فقهاء  
 و متکلمان اموی است: همان ۲۶۵/۳، ۲۶۶، ۲۶۷: ۱- الامامة تثبت بالنص من  
 الرسول و من الامام السابق بالاجماع... لنا ثبوت امامة ابی بکر بالبیعة!! حرفهای  
 ایجی و مارودی: همان ۱۴۲/۷، حرفهای جوینی: همان ۱۴۲.

اسناد کودتا در منابع سنیان: امینی / الغدیر ۷/ ۱۳۸، ۱۳۹: توصیه عمر بن خطاب. و نیز: ۱۴۳.

✱

۲- این آیه از قرآن: **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَنْ بَدَعَ عَرِيضَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الْخَاسِرِينَ**. (قرآن ۲/ ۲۱۳) توسط نخبگان عرب چنین تفسیر و تلقی شد: از آنجا که اسلام تنها دین مقبول خداوند و خاتم ادیان آسمانی است، پس اسلام یک دین عربی است و در نتیجه: قوم عرب و زبان عربی برترین و بهترین است. بقیه امم و ملل و نحل در گمراهی هستند و فاقد اعتبار و ارزش. این تلقی مبنای پان عربیسم و سیادت مطلق اعراب و زمینه اشغال سرزمینها و تحقیر ملت‌ها گردید [ذ.ک: احمد امین / ضحی الاسلام ۱/ ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳].

تفسیر این آیه: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل

لتعارفوا...»

که: خون و نژاد و نَسَب مایه و مبنای «تعارف» و شناخت اقوام و افراد بشر است هر کس که حَسَب و نَسَب نداشته باشد نمی‌تواند در دایره «تعارف» قرار گیرد، به همین دلیل عرب از دیرباز بر حَسَب و نَسَب تکیه داشته و در حدیث آمده است که: **تَعَلَّمُوا مِنَ النَّسَبِ مَا تَعْرِفُونَ بِهِ أَحْسَابَكُمْ وَ تَصِلُونَ بِهِ أَرْحَامَكُمْ**. و عمر بن خطاب توصیه کرده که: **تَعَلَّمُوا النَّسَبَ وَ لَا تَكُونُوا كَنَبِيطِ السَّوَادِ إِذَا سئِلَ أَحَدُهُمْ عَنِ أَصْلِهِ**، قال: قرية كذا وكذا» [ذ.ک: ابن عبدربه / العقد الفريد، چاپ احمد امین، مصر ۱۹۵۲ م / ۱۳۷۲ هـ / ۳/ ۳۱۲] پیامبر اسلام نیز گفته است که: **إِذَا سَأَلْتُمُ الْحَوَائِجَ فَاسْأَلُوا الْعَرَبَ فَانْهَا تَعْطَى لثَلَاثَ خِصَالٍ: كَرَمِ أَحْسَابِهَا وَ اسْتِحْيَاءِ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَ الْمَوَاسَاةَ لِلَّهِ**. سپس فرموده: **مَنْ ابْغَضَ الْعَرَبَ ابْغَضَهُ اللَّهُ = هِرْكَسٌ بِالْعَرَبِ دَشْمَنِي وَرَزْدٌ، خَدَاوَنْدٌ بِالْأَوْ دَشْمَنِي وَرَزْدٌ**. زیرا: **كَانَتْ فِي الْعَرَبِ خَاصَّةٌ عَشْرَ خِصَالٍ لَمْ تَكُنْ فِي أُمَّةٍ مِنَ الْأُمَمِ = عَرَبٌ رَا دَهُ خِصَلَتْ** است که در هیچ امتی از امتهای جهان یافت نمی‌شود. و ابن

مقفع اعتراف کرده است که: با عقل ترین امت و ملت، ملت عرب است، اعاجم؛ رومی ها، فارس ها، چینی ها، یونانی ها، هندی ها، سودانی ها، ترکها و... بی عقل و جاهل هستند [ن.ک: همان ۳/۳۲۴، ۳۲۵]

اصالت عربی در شخصیت حقوقی و حقیقی: «أَبِي عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ أَنْ يُورَثَ أَحَدًا مِنَ الْأَعْجَمِ إِلَّا أَحَدًا وُلِدَ فِي الْعَرَبِ» [ن.ک: الامینی / الغدير ۶/۱۸۷ - المالک / الموطأ ۱۲/۲ و نیز: العاملی / وسائل الشیعه ۴۶/۱۴: مسئله ازدواج و اصالت عربی.]



### ۳- مبانی اشغال سرزمین ها:

جعل روایاتی از قول پیامبر اسلام مبنی بر بشارت اشغال سرزمینها. ن.ک: بلادزی / فتوح ۲۵۱، ۲۵۲ + ن.ک: مسعودی / مروج ۲/۳۰۷: «إِنَّ عُمَرَ قَامَ فِي الْمَسْجِدِ وَقَالَ: ... وَ قَدْ وَعَدَكُمْ النَّبِيُّ فَتَحَ بِلَادَ كَسْرَى وَ قَيْصَرَ، فَسِيرُوا إِلَى أَرْضِ فَازِيسَ» این روایات برای توجیه اشغال بوده، نخبه گان عرب بنا به سنت جاهلی به هنگام اشغال از فال و اسطرلاب و... نظر می خواستند: «كَانَ لِعُمَرَ (رض) مَنَجَمٌ وَ لَقَدْ فَتَحَ بِلَادَ كَسْرَى وَ قَيْصَرَ» ن.ک: راغب اصفهانی / محاضرات الادبا ۱/۶۸. چاپ ۱۳۲۶ مصر /. قال علی: «مَنْ تَعَلَّمَ بَابًا مِنَ النَّجُومِ فَقَدْ تَعَلَّمَ بَابًا مِنَ السَّحْرِ ... / همان /.

پس از اشغال مدائن، عمر بن خطاب می پرسد که: هَلْ يَضِلُّ بِهَا الْإِبِلُ؟ قَالُوا: لَا، لِأَنَّ بِهَا الْبَعُوضَ، فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ الْعَرَبَ لَا تُضِلُّ بِأَرْضِ لَا تُضِلُّ بِهَا الْإِبِلُ، إِزْجَعُوا. [ن.ک: قاضی ابو یوسف / خراج ۳۰]. یعنی: عرب را آنجا خوش است که شتران را خوش است. ن.ک: مختصر الدول ۱۰۰: پس از کودتای سقیفه و تثبیت قدرت: فَلَمَّا وَلِيَ الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ لَهُ هِمَّةٌ إِلَّا الْعِرَاقُ... + ن.ک: التنبيه ۲۴۸: وَ جَهَّزَ أَبُو بَكْرٍ الْجِيُوشَ لِعَزْوِ الرُّومِ بِالشَّامِ... وَ كَتَبَ إِلَى خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ، وَ كَانَ سَارَ إِلَى فَاحِيَةِ الْعِرَاقِ... + ابن كثير / شمائل الرسول ۳۶۲:

«قال رسول الله: إذا هلك كسرى فلا كسرى بعده، وإذا هلك قيصر فلا قيصر بعده، و

الَّذِي نَفَسَ مُحَمَّدٌ بِيَدِهِ لَتَتَفَعَّنَ كُتُورَهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»

این نوع از احادیث جعلی به هنگام تلاش ایرانیان برای اعاده سلطنت ساسانی توسط پان عربیسم ساخته می‌شد. «ابن کثیر شامی» از پیروان کودتا و طرفداران رژیم اموی است و در ذیل حدیث اضافه کرده: «و هی الآن ملک فارس فلا عودة له...». روحیه خلیفه دوم عرب به هنگام تصمیم اشغال ایران: ن.ک: احمد امین / ضحی الاسلام ۱۹/۱ به نقل از طبری ۶۱/۴: کان وجه فارس من اکره الوجوه اليهم الى المسلمين و اثقلها عليهم لِشِدَّةِ سُلْطَانِهِمْ و شوکتهم و غرهم و قهرهم لامم... (مثنی بن حارثه اعراب را دلداری می‌داده است).

\*

#### ۴- پان عربیسم قبائلی:

اصالت قوم عرب در قریش متجلی بود: از قول پیامبر اسلام: «إِيهَا النَّاسُ قَدَّمُوا قُرَيْشًا وَ لَا تَقْدَمُواهَا وَ تَعَلَّمُوا مِنْهَا وَ لَا تَعَلَّمُوهَا، قُوَّةُ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ تَعْدِلُ قُوَّةَ رَجُلَيْنِ مِنْ غَيْرِهِمْ، وَ أَمَانَةُ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ تَعْدِلُ أَمَانَةَ رَجُلَيْنِ مِنْ غَيْرِهِمْ». [ن.ک: بلاغة البنى ۲۱۱/۱. ابن عبارات را بر ذیل خطبه‌ای از پیامبر چسبانده‌اند]. خطاب عمر بن خطاب به سلمان در مسجد مدینه: مَنْ هَذَا الْعَجْمِيُّ الْمُتَّصِدِّرُ فِيمَا بَيْنَ الْعَرَبِ؟ این خطاب در حضور پیامبر بوده است. «قریش» نام یکی از فرزندان «نضر بن کنانه» بوده است [ن.ک: زوزنی / معلقات ۷۸]. درگیری شدید قبائلی بین نخبگان عرب وابسته به قبائل متحد کودتای سقیفه:

ن.ک: مسعودی / مروج ۴۶/۲: درگیری بین ولد نزار و ولد قحطان. دعوا بر سر زبان و لغت: همان ۴۳/۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰؛ دعوا بر سر ریشه نژادی و زبان. / دعوای نزار و جُرْهُمُ بر سر لغت و زبان ابراهیم، اسماعیل و هاجر، اثبات عربیت در اسماعیل ۴۵/۲، ۴۶، ۴۷، جنگ نژادی بین ایاد و مضر ۲۹/۲: ریشه، زبان، لغت. بالاخره قرآن به لغت کدام قبیله است؟! پیامبر از کدام قبیله است، خون

عربی خون کدام قبیله است؟!

نبرد بر سر موضوع فوق در عرب فحطانی ۱/۱۷۹، ۱۸۲، ۲۱۵، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۹۹، ۳۱۴، ۴۴۲، ۱۹/۲، ۲۴، ۲۷، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۲۵/۳، ۸۳/۱، ۲۷۹/۱، قبیله غالب ازد: ۱/۳۱، ۲/۴۷، ۱۴۷، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۰۰/۳، قبیله مغلوب اوس: ۱/۸۸، ۲/۵۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۳۰۴، ۳۲۵، قبیله «ایاد» که مورد افتخار اعراب قرار داشت: ۱/۸۳، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹/۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۲۵/۳.

قریش سر حلقه پان عربیسم جاهلی قبایلی: ۱/۸۵، ۱۱۴، ۱۵۴، ۱۶۱، ۳۰۳، ۴۴۲، ۳۲/۲، ۸۸، ۱۰۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۸۶، ۴۰/۳، ۵۰، ۸۳، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۶۸، ۱۷۹، ۲۲۳، ۴۳۷، ۵۸/۴، ریشه‌ها و شاخه‌ها ۱/۲۵، ۲/۲۶۹.

تلاش قبیله مضر در تقسیم قدرت پس از اشغال ایران: قال رسول الله: اذا اختلف الناس فالحق فی مضر [ذ.ک: ضحی الاسلام ۱/۷۶ از: ابن قتیبه / رسائل ۲۹۳]

فضائل و شرافت قریش در: ابن عبدربه / العقد الفرید ۲/۲۷۰ - ۲۹۰ چاپ مصر

۱۹۳۵ م./

همان: نسب و فضائل عرب، اصل نسب، اصل قریش، نسب قریش، فضل بنی هاشم و بنی امیه، فضل قریش، مکان العرب من قریش، فضل العرب، علماء النسب، مقایسه کنید: حلبی / سیره ۱/۱۲ - ۸۵.

جعل شرافت و پیشینه تاریخی در برتری فرهنگی، سیاسی - علمی، هنری، و...

اعراب:

ذ.ک: مجلسی / بحار ۱۵/۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶: در این داستان انوشروان و دربار او محتاج علم و نبوغ عرب هستند تا آنجا که از بادیه عالمی علیم به فریاد کسری می‌رسد و او که از حل معما عاجز است به نابغه‌ای دیگر از اعراب سرزمین افسانه‌ای «مشارف» متوسل می‌شود. این نابغه محیر العقول که ۳۰۰ سال عمر دارد معمای شاه را حل می‌کند. در این داستان علاوه بر فضل تراشی برای اعراب و تحقیر عجم، نکات مهم دیگری جلب توجه می‌کند که دقیقاً نشان می‌دهد در

تعارض با شعوبیه ساخته شده است، و آن تکیه بر تکریم «عصا» و «خطابت» عربی است. یعنی دو موضوع مورد حمله شعوبیه ایرانی در تمسخر اعراب. [ذ.ک: جاحظ / البیان و التبیین، کتاب العصا]. نکته دیگر رقابت‌ها و تفاخر قبایلی است: در این داستان پان عربیسم قبایلی به وضوح خود را نشان می‌دهد: قبیله سنن برتری خود را بر دو قبیله ازد و عبدالقیس ثابت کرده است. مجلسی این داستان را از کمال‌الدین صدوق و تاریخ یعقوبی ۵۰۴/۲ نقل می‌کند. ذ.ک: مروج ۳۱۴/۲، ۳۸۲، ۳۷۵، + بحار ۲۷۶/۱۵، ۲۷۷، ۲۷۹: داستان دیگری در همین موضوع مبنی بر اثبات برتری عرب بر عجم، نیاز دربار ایران در حل معماها به نوابغ عرب، در این داستان یک نابغه عرب بنام سائب از کلیه منجمان و ساحران و کاهنان دربار انوشروان برتر است. ذ.ک: طبری ۵۹۶، ۵۹۸ + فرج المهوم ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵. + ابن عبد ربه اندلسی / العقد الفرید ۳۵۶/۴، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰: داستانی در باب مناظره حرث بن کلدۀ، پزشک عرب با انوشروان ساسانی. در این داستان سعی شده تا نبوغ و علم و عقل و درایت اعراب برتری خاصی یابد. انوشروان سخت عاجز از جواب است و در برابر نابغه پزشک!! عرب زانو می‌زند. [ذ.ک: آغانی ۳۸/۲، ۳۹، ۴۰ چاپ بولاق].

اوج غلو در زبان و نژاد: عصمت مطلق نژاد، قوم و زبان عرب؛ اشرف الکلام حسباً و اکثره رونقاً، و احسنه دیباجا و اقله کلفة و اوضحه طریقه...

ذ.ک: احمد امین ۳۰۰/۱، ۳۰۳- از: عقد الفرید ۹۲/۲. پیشینه اولیه این تلقی: ابن ندیم / الفهرست ۱۲۱؛ آثار: ان العرب یتکلم طبعاً لا تعلماً، و: القوافی و الرد علی من زعم ان العرب تشقق الکلام... + ضحی الاسلام ۴۸/۱: تعصب بر تکلم عربی و پرهیز از لغات دیگر.

مباهات قبائل عرب به واقعه ذی قار به هنگام اشغال ایران: در این واقعه جنگی اعراب یک دسته از ارتش ایران را شکست دادند. قبائل شرکت کننده در این نبرد مباهات می‌کردند. قبائل شیبیان و عجل و یشکر بر دیگر قبائل فخر می‌کردند که ما یک دسته از سربازان ایرانی را شکست داده‌ایم. [ذ.ک: ضحی الاسلام ۱۸/۱، ۱۹]. این

واقعه در شعر پان عربیسم انعکاس وسیعی یافت و بعداً علیه شعوبیه و تحقیر ایرانیان بکار رفت. «اعشی» شاعر حماسه سرای پان عربیسم جاهلی و اموی حادثه‌ای ذی قار را به حماسه سرود. قصیده حماسی اعشی تسویه حساب قبایلی نیز هست؛ پس از حمله تبلیغاتی به نظام ساسانی و ایرانیان، به قبایل متحد و یا متهم به همدستی با ایرانیان حمله می‌کند [ذ.ک: الهجاء و الهجاءون فی الجاهلیة ۱/۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲. متن قصیده: همان ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳: قصیده الاعشی فی هجاء کسری و الفرس] در این قصیده بر مرگ «نعمان بن مقرن» مرثیه‌ای سروده شده و ایرانیان تهدید شده‌اند. قبیله ایاد نیز مورد حمله قرار گرفته زیرا متهم به همدستی با ایرانیان بوده است. پان عربیسم قبایلی پس از کودتای سقیفه تجدید شد: «ابوبکر بن ابی قحافه نَسَب بود...» این نخستین فراز از شروع حرکت جدید بود [ذ.ک: العقد ۳/۳۲۶]. مفاخر قریش و مکارم عرب آغاز حرکت پان عربیسم قبائلی بشمار می‌رود. در همین راستا؛ فضائل و مفاخر و مکارم قبائل متحد کودتای سقیفه آغاز شد: مکارم مضر و تمیم، [همان ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷] و طعن و هجو قبائل رقیب: «الاسلام للمضر و الجاهلیة لليمن» مباحات شاخه‌ها و بطون قبائل مؤتلف به مضر؛ بنو ربیع، بنو کنانه، بنو کاتر، بنو حارث، بنو اسد هر کدام به قبیله اصلی وابسته مفتخر بودند. مفاخره یمنی‌ها و مضری‌ها، مفاخره اوس و خزرج در دوران خلیفه اول و دوّم اوج گرفت [ذ.ک: همان ۳۳۰، ۳۳۱]، بیوتات عرب بخشی از مفاخره قبائل بود، اما بیوتات مضر بر همه برتری داشت زیرا پیامبر اسلام گفته بود: قبیله مضر افضل و بیت مضر اشرف است: اعز العرب، اشرف بیت العرب، افصح العرب، اشرف بیت فی مضر، الشرف من نزار کلها فی مضر ثم فی تمیم ثم فی سعد ثم فی کعب ثم فی بهدلة» این ترتیب مبین نقش سیاسی و اقتدار قبائل است. قبائل یمن در رقابت با قبائل متحد کودتا دارای فضائل ویژه‌ای بودند: پیامبر اسلام گفته بود: انی لاجد نفس ربکم من قبل الیمن!! یعنی: ان الله ینفس عن المسلمین باهل الیمن! ابن عباس هم در همین زمینه گفته بود: لکم من السماء نجمها و من الکعبة رکنها و... عمر بن خطاب هم گفته بود:



اجود العرب حاتم طائی، اجود فارسها عمرو بن معد یکرِب و شاعرها امرؤ القیس. این سه قهرمان عرب یمنی بودند و لذا یمنی‌ها در مقابل رقیب کم نیاوردند [ز.ک: همان ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶].

این وضعیت در دوره اموی شدت یافت و مفاخر و مکارم و برتری قبیله به یک مسابقه و رقابت حیرت‌انگیزی کشیده شد. [ز.ک: پان عربیسم قبایلی عصر اموی. صفحات بعد].

\*

### ۵- پان عربیسم و تحقیر ملت‌ها:

جعل احادیث از زبان پیامبر اسلام: ... عن ابی هریره، عن ابی موسی قال رسول الله: «إِذَا مَشَتْ أُمَّتِي الْمَطِيطَا وَ خَدَمَتْهُمُ فَارِسُ وَ الرُّومُ سَلَطَ اللَّهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ» ابن کثیر / شمائل الرسول ۴۹۶. مطیطا: اَلتَّبَحُّثُ وَ مَدُّ الْيَدَيْنِ فِي الْمَشْيِ. + تحقیر و تمسخر اعاجم: همان ۵۰۶.

قَالَ أَصْحَابُ الْعَصَبِيَّةِ مِنَ الْعَرَبِ: این ما بودیم که موالی را آدم کردیم و از کفر و شرک نجاتشان دادیم. ز.ک: ابن عبدربه اندلسی / العقد الفرید ۲/ ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶: باب المتعصبين للعرب: وَ كَانَ هَذَا نَافِعَ بِنِ جُبَيْرٍ، إِذَا مَرَّتْ بِهِ جِنَازَةٌ، قَالَ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا قَرَشِيٌّ. قَالَ: وَاقْوَامَاهُ! وَإِذَا قَالُوا: عَرَبِيٌّ، قَالَ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: مَوْلَى. قَالَ هُوَ مَالُ اللَّهِ، يَأْخُذُ مَا شَاءَ وَ يَدَعُ مَا شَاءَ. وَ كَانُوا يَقُولُونَ: لَا يَفْطَعُ الصَّلَاةَ إِلَّا ثَلَاثَةً: حِمَارٌ أَوْ كَلْبٌ، أَوْ مَوْلَى. وَ كَانُوا لَا يَكْتُونُهُمْ بِالْكِنَى وَ لَا يَدْعُونَهُمْ يُصَلُّونَ عَلَى الْجِنَازَةِ إِذَا حَضَرَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ. وَ كَانَ الْخَاطِبُ لَا تَخْطُبُ الْمِرْآةَ مِنْهُمْ إِلَى أَبِيهَا وَ لَا إِلَى أَخِيهَا، وَ إِنَّمَا يَخْطُبُهَا إِلَى مَوْلِيهَا، فَإِنْ رَضِيَ زَوْجٌ وَ إِلَّا رَدَّ. اعراب به موالی می‌گفتند: يَكْسِحُونَ طُرُقَنَا وَ يَخْرُونَ خُفَانَنَا وَ يَحُوكونَ ثِيَابَنَا...

عقيل بن علقمه مزنی اشد الناس حمية في العرب، كان ساكنا في البادية، وكان يصهر اليه الخلفاء، عيسى بن موسى، كان ديانا شديدا العصبية. + مبرد / الكامل ۲۴۰:

ثلاثة يحكم لهم بالنبل حتى يدري من هم وهم... رجل يتكلم بالفارسية. مباني فقهی بان عربیسم و تحقیر موالی: الحسیب یكون كُفُوًا للنسیب، فالعالم العجمی یكون كُفُوًا للجاهل العربی، لان شرف النسب فوق شرف العلم! ن. ك: ضحی الاسلام ۷۶/۱، ۷۷ به نقل از: ابن عبادین / حاشیه ۴۹۸/۲ - ۴۹۹.

بخشنامه ضد نبطی: حجاج بن یوسف در نامه ای به نماینده اش حکم بن ایوب در بصره می نویسد: اذا اتاك كتابي، فانف من قبلك من النبط، فانهم مفسدة للدين و الدنيا... ن. ك: ضحی الاسلام ۲۴/۱. پیشینه تحقیر نبطی ها: عمر بن خطاب: تعلموا النسب و لا تكونوا كنبيط السواد ... [ن. ك: العقد. چاپ ممتاز ۳/۳۱۲].



### تحقیر ایرانیان؛ نفی هویت ملی، فرهنگ و زبان:

احمد امین مصری: «... و العرب كانوا يعدون جميع الاعاجم اعدائهم» [ن. ك: ضحی الاسلام ۳۰۰/۱].

عمر بن خطاب خلیفه عرب: فقط کنیزان عجم را به مدینه راه دهید نه مردان را... [ن. ك: ابن شبه / تاریخ ۹۰۴/۱، ۹۰۵ + مسعودی / مروج ۳۲۳/۲، ۳۲۴، ۳۲۵] بخشنامه سری عمر بن خطاب خلیفه عرب به ابو موسی اشعری در بصره: أَعْرِضْ مِنْ قَبْلِكَ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ فَمَنْ وَجَدْتَ مِنَ الْمَوَالِي وَمَنْ أَسْلَمَ مِنَ الْأَعَاجِمِ قَدْ بَلَغَ خَمْسَةَ أَشْبَارٍ فَقَدَّمَهُ فَأَضْرِبْ عُنُقَهُ. [سلیم ۱۷۶، ۱۷۷].

سیره سیاسی عمر بن خطاب در مورد اعاجم و موالی:

- ۱- أَنْ تَتَكَّحَ الْعَرَبُ فِيهِمْ وَ لَا يَتَكَّحَهُمْ.
- ۲- أَنْ يَرِثُوهُمْ الْعَرَبُ وَ لَا يَرِثَ الْعَرَبُ.
- ۳- أَنْ تَقْصِرَ بِهِمْ فِي عَطَائِهِمْ وَ أَرْزَاقِهِمْ.
- ۴- أَنْ يُقَدَّمُوا فِي الْمَغَازِي، يُضْلِحُونَ الطَّرِيقَ وَ يَقَطَعُونَ الشَّجَرَ.
- ۵- وَ لَا يُؤْمَ أَحَدٌ مِنْهُمْ الْعَرَبُ فِي صَلَاةٍ.

۶- وَلَا يَتَقَدَّمُ أَحَدٌ مِنْهُمْ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ إِذَا حَضَرَتْ الْعَرَبُ إِلَّا أَنْ يَتِمُّوا الصَّفَّ.

۷- وَلَا تَوَلَّ أَحَدًا مِنْهُمْ تُغْرًا مِنْ تُغُورِ الْمُسْلِمِينَ وَلَا مِضْرًا مِنْ أَمْضَارِهِمْ.

۸- وَلَا يَلِي أَحَدٌ مِنْهُمْ قِضَاءَ الْمُسْلِمِينَ وَلَا أَحْكَامَهُمْ

[ز.ک: سلیم ۱۷۴، ۱۷۵. + الغدير ۱۸۷/۶، ترجمه فارسی عبارات فوق ز.ک: صفحات بعد،

پان عربیسم امویان].

\*

### پان عربیسم و ضایعات علمی - فرهنگی؛

نخبگان فاتح عرب در پی کودتای سقیفه به بایکوت مطلق موارث نبوی پرداختند. آنان کلیه موارث حیاتی و انسانی اسلام محمد(ص) را ممنوع و محو ساختند و هرگونه فعالیتی را در این زمینه سرکوب نمودند. «ابو مسعود انصاری» یکی از قربانیان مشخص این سرکوب بود [ز.ک: الغدير ۲۹۴/۶]. اصحاب جرئت نقل احادیث نبوی را نداشتند [ز.ک: همان ۲۹۵/۶]. رهبران کودتا نشر احادیث نبوی را به زیان اهداف سیاسی خود می دیدند و نه تنها از نقل آن بلکه از کتابت آنها بشدت جلوگیری کردند [همان ۲۹۶/۶، ۲۹۷] اما سازمان جعل حدیث به نفع کودتا همچنان فعال بود. منابع سنن حاکمیت از تعارض شدید کودتاچیان با آثار علمی و مظاهر فرهنگ و تمدن جهانی دارد. آنان به هنگام اشغال سرزمینها کلیه آثار و اسناد مکتوب فرهنگ و تمدن ملل مغلوب را نابود می کردند. در منابع سنن آمده است که پس از اشغال مدائن فردی از اعراب به کتابی علمی دست یافت و در بازگشت به مدینه، آن را شادمانه خدمت «عمر بن خطاب» برد. خلیفه بر او سخت تازیانه نواخت که با داشتن قرآن ما را دیگر، کتابی نیاز نیست [ز.ک: همان ۲۹۷/۶ - ابن جوزی / سیره عمر ۱۰۷ + ابن ابی الحدید / شرح ۱۲۳/۳ + کنز العمال ۹۵/۱].

در کوفه نیز فردی در جستجوی دانش، دنبال کتاب می گشت، اندکی بعد نامه ای از عمر دریافت کرد که او را احضار کرده بود. خلیفه با تازیانه از وی استقبال کرد و به

او هشدار داد که با وجود قرآن، دیگر دنبال چه می‌گردد. آن مرد از ترس، کلیه کتب خود را سوخت [ذ.ک: همان].

فردی دیگر در چهار چوب فهم آیات قرآن به تحقیق پرداخته بود و از «متشابهات» می‌پرسید. به مدینه آمد تا تحقیق کند. عمر بن خطاب او را بشدت تنبیه کرد و زندانی نمود. «سیوطی» نقل می‌کند که: او را بزد تا مجروح شد و زندانی نمود تا زخم‌هایش خوب شد و دوباره او را بزد تا مجروح شد و زندانی نمود تا خوب شد و دوباره... این وضع چند مرتبه تکرار شد. خلیفه تصمیم داشت او را بکشد ولی با تعهد سختی از او، رهایش کرد [السیوطی / الاتقان ۱/ ۲۸۵: متشابهات القرآن].

مشهور است که در جریان اشغال ایران و دیگر بلاد، اعراب فاتح کلیه کتب و آثار علمی - فلسفی و مظاهر تمدن را محو کرده‌اند. مشهورترین حادثه، سوختن کتابهای علمی - فلسفی کتابخانه‌های سلطنتی «اسکندریه» است؛ پس از جریان اشغال اسکندریه، فیلسوف «غراماطیقی» از عمرو بن وقاص خواست تا کتب علمی کتابخانه‌های سلطنتی اسکندریه را در اختیار وی قرار دهد. عمرو گفت که باید از خلیفه عمر بن خطاب اجازه بگیرد. عمر در پاسخ نوشت که: اگر این کتابها با قرآن موافق‌اند که خوب، قرآن ما را از آنها بی‌نیاز می‌کند، و اگر مخالفند پس اصلاً نیازی به آنها نیست و در نابودی آنها بکوش. عمرو بن وقاص دستور داد حمامهای اسکندریه را با کتابها گرم کنند. این کتاب سوزی شش ماه ادامه یافت [ذ.ک: القدير ۶/ ۲۹۸ - ۲۹۹ - امینی] این خبر را از دو «منبع» نقل می‌کند: ابتدا از «جرجی زیدان / تاریخ تمدن اسلامی»، و جرجی زیدان از نسخه چاپی «ابن عبری» (م ۶۸۵ هـ) / تاریخ مختصر الدول چاپ پوکوک، اسکفورد، ۱۶۶۳ م، وی می‌گوید که در چاپها و نسخه‌های دیگر این گزارش حذف شده است. سپس از نسخه خطی «تراجم الحکما» تألیف علی بن یوسف قطفی (م ۶۴۶ هـ). در آخرین چاپ ممتاز مختصرالدول این موضوع همچنان مخدوف است و خبر مذکور تا آنجا آمده که فیلسوف اسکندریه نزد عمرو بن سعد وقاص می‌آید و با او دوست می‌شود. محقق و مصحح مجهول کتاب، در پاورقی موضوع مخدوف ماهرانه با نقل قطعه‌ای از یک نسخه خطی به خواننده

می‌فهماند که اسکندریه اصلاً کتابخانه‌ای نداشته هر چه بوده معابد مذهبی و از این قبیل بوده است! [ن.ک: مختصر الدؤل ۱۰۳] [ابن ندیم، (م ۳۸۵ هـ) در «الفهرست» به پیشینه و اشتهار کتابخانه‌های علمی - فلسفی اسکندریه تصریح کرده است [ن.ک: ابن ندیم / الفهرست. چاپ مصر ۳۲۸، ۳۲۹] منابع دیگر اسلامی به کتاب سوزی اعراب در اسکندریه و ایران و دیگر ممالک اشغال شده تصریح کرده‌اند [ن.ک: امینی / الغدیر ۳۰۱/۶ - کشف الظنون ۲۵/۱، ۴۴۶]. ابن خلدون نیز به کتاب سوزی اعراب در ایران و سایر بلاد تصریح می‌کند [امینی / الغدیر ۳۰۱/۶ - ابن خلدون / تاریخ ۳۲/۱].

در چند دهه اخیر برخی نویسندگان اسلامی شیعه به تکذیب این موضوع پرداخته و در راستای دفاع از حیثیت مسلمین و تمدن اسلامی بناچار به انکار کتاب سوزی در ایران و مصر (= اسکندریه) پرداخته‌اند [ن.ک: مرتضی مطهری / کتاب سوزی در ایران و مصر ۱۳۵۰ ش. تهران]. محققان و نویسندگان سنی عرب که متأثر از پان عربیسم مدرن معاصر هستند در طی سده اخیر بیش از پیش به تکذیب و انکار این موضوع پرداخته و اصولاً مدّعی‌اند که ایران باستان فرهنگ و تمدنی نداشته تا کتابخانه یا کتبی وجود داشته باشد. یک نویسنده عرب مصری معتقد است که موارث انتقالی ایران به اعراب بسیار ناچیز و اصالتاً سریانی یونانی، هندی است، و از طرفی ایرانیان چیزی نداشته‌اند تا به اعراب منتقل کنند. آنان مشتی خرافات و افسانه از قبیل هزار داستان، بوستاس، فینلوس، مجد خسرو، خرافه و نژاهه، ماژبین، دُب و تَعْلَب، روز به یتیم، مُسک، زَنّاتَه، شاه زنان، نمرود، «خلیل» و «دعد» داشته‌اند که دوتای اخیر اسلامی است تا ایرانی و بقیّه هم اصالت ایرانی ندارند بلکه از هند و یونان گرفته شده است. در نهضت ترجمه عصر عباسی از کتب ایرانی خبری نیست. تمام ترجمه‌ها به عربی از زبانهای غیر فارسی صورت گرفته و نامی از زبان پارسی نیست. بدیهی است که ترجمه از زبانی صورت می‌گیرد که دارای لغت زنده باشد، و زبان فارسی زبانی مرده و مندرس بوده است. این عصبیت ایرانی بود که کتاب «کلیله و دمنه» را از خود محسوب دارند. آنان با انتحال ادبی و علمی، آثار دیگران را بخود

نسبت داده‌اند، از جمله کتاب «سندباد حکیم» را که اصالت هندی دارد بخود بسته‌اند. نویسنده استدلال می‌کند که ایرانی‌ها به هنگام غلبه اعراب دارای فرهنگ و تمدنی نبوده‌اند که با فرهنگ و تمدن جهانی برابری کند. داستان تمدن ایرانی بزرگترین دروغ و سرقت تاریخ است. نویسنده استدلال می‌کند که اعراب دارای ۵ هزار سال تاریخ و تمدن هستند!! استدلال او بر اراضی بین «دجله» و «فُرات» مبتنی است. او می‌گوید: این اراضی هرگز متعلق به ایران نبوده و این یک اشتباه تاریخی است که این اراضی را به «عجم» می‌دهند. در این اراضی کوچک‌ترین اثری از ایرانیّت دیده نمی‌شود. الواح حمورابی و کتیبه‌های آشور و ... دالّ بر عدم عجمیت این اراضی است. این آثار، از آن نبطی‌ها است و نبطی‌ها همان کلدانی‌ها هستند! [ذ.ک: نجیب محمّد البهیی / تاریخ الشعر العربی حتى آخر القرن الثالث الهجری / مكتبة الخانجي، مصر، القاهرة، الطبعة الثالثة ۱۳۸۷ هـ / ۱۹۶۷ م ص ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، این فرمایشات را مقایسه کنید با دیگر منابع تاریخی عرب، از جمله: راغب / محاضرات الادباء ۷۲/۱، ۷۳: علوم و معارف کلیّه امم را برمی‌شمرد: علوم الفرس: لهم العقول والاحلام والسیاسة العجیبة و ترتیب العلوم و الامور و المعرفة بعواقب الامور و لهم من اللغات ما لا یحصی کثرة الّزُمُزَمَةِ و الفهلویة و الخراسانیة و الجلیة رموز العرب: كانوا اذا استمطروا عمدوا الی سلع و عشر، ففقدواهما فی اذتاب البقر و اضرموا فیها النار و صعداوا بهم جیلا... + ابن خلدون / مقدّمه ۱۵۱/۱: ان العرب ابعد الامم عن سیاسة الملك و...].



در فقه رسمی مذاهب، باب احراق و انهدام کتب ضلال، گشوده شده است. روایات و مبانی استدلال آن، از جعلیاتی است که با معیارهای اساسی اسلام محمّد (ص) و نصوص قرآنی در تعارض و تضاد است. در فقه شیعه، مبانی استدلال متوجه کتب سحر و جادو و خرافات و ... است، اما به دلیل عدم پالایش فقه، می‌تواند شوائبی را برانگیزد. [ذ.ک: الانصاری / المكاسب / چاپ یزدانی، تبریز - ایران / ۲۹، ۳۰].



# III

## پان عربیسم اموی

احمد امین مصری: «وَكَانَ الْحُكْمُ الْأُمَوِيُّ مُؤَسَّسًا عَلَى هَذَا النَّظَرِ» (رژیم امویان بر اساس پان عربیسم بنا شده بود...).

الدكتورم. محمد حسين المصري: «الدولة الاموية مشهور بتعصبها لنعصر العرب و لكل ما هو عربيّ و الاستخفاف بمن عداهم من سائر الاجناس»

«رژیم امویان در تعصب بر نژاد عرب و هر پدیده عربی و سبک انگاشتن و خوار شمردن دیگر اقوام و نژادها و هر چه غیر عرب و عربیت است، مشهور می باشد» [ذ.

ک: احمد امین / ضحی الاسلام ۲۲/۱ + محمد حسین / الهجاء و الهجاءون ۲۰۵/۱ + دکتر ابراهیم حسن ابراهیم / تاریخ سیاسی اسلام ۴۳۰/۱].

بخشنامه‌های ضدّ عجم معاویه بن ابی سفیان بنیانگذار رژیم اموی: اجرای بخشنامه‌های ضدّ عجم عمر بن خطاب و اِعمال سیره سیاسی او در مورد اعاجم و

موالی:

خطاب به زیاد بن سمیّه:

«... وانظر الى الموالى و من اسلم من الاعاجم، فخذهم بسنة عمر بن الخطاب، فان فى ذلك خزيهم و ذلهم ان تنكح العرب فيهم و لا ينكحهم و ان يرثوهم العرب و لا يرث العرب و... و... و...»  
 هذه سنة عمر فيهم و سيرته. [ذ.ك: سليم ۱۷۴، ۱۷۵]  
 «... با موالى و كسانى از عجمها كه اسلام آورده اند، به سيره و سنت عمر بن خطاب عمل كن، چرا كه در اين روش، خوارى و ذلت آنان نهفته است:

- ۱- اعراب حق ازدواج با زنان و دختران اعاجم و موالى را دارند ولى آنان حق ازدواج با زنان و دختران عرب را ندارند.
- ۲- اعراب حق ارث در اموال اعاجم را دارند و اعاجم چنين حقی ندارند. [مقايسه كنيد: الفدير ۱۸۷/۶: رأى الخليفة فى العجم!!]
- ۳- سهميه و حق و حقوق اعاجم و موالى را از بيت المال كم كن، در جنگها، اعاجم را سپر بلاى اعراب ساز، كارشان هموار ساختن راهها و كندن درختان باشد.
- ۴- هيچ فردى از موالى و اعاجم حق ندارد پيشنماز اعراب باشد و حق ندارد در صف اول نماز قرار گيرد، مگر براى كامل شدن صف نماز در آخر صف قرار گيرد.
- ۵- حق ندارى هيچ كس از اعاجم را بر مرزهاى خلافت بگمارى و يا فرماندار و استاندار شهرى از شهرهاى قلمرو خلافت نمائى.
- ۶- حق ندارى فردى از اعاجم را بر مسند قضاوت نشانى و يا مجرى احكام كنى.

اينها همه از سيره و سنت عمر بن خطاب در مورد اعاجم و موالى بود. و حقا كه اين بزرگترين خدمت او به امت عربى عموماً و بنى اميه خصوصاً بود. و به جانم سوگند! اگر آنچه را كه ابوبكر و عمر كردند و



هیبت و قوتشان در این امر نمی بود اینک ما و همه امت عرب زیر بار  
بنی هاشم و موالی بودیم و آنان یکی پس از دیگری مانند خاندان  
کسری و قیصر خلافت را در دست داشتند و...

ای برادر! به جانم سوگند! اگر عمر بن خطاب دیه «عبد» را نصف  
دیه «مولی» قرار نمی داد، بمراتب بهتر بود. و اگر می دانستم که این  
سنت شکنی مقبول عام و خاص بود هر آینه چنین می کردم...  
در سند دیگر آمده است:

اگر عمر بن خطاب دیه موالی را نصف دیه عرب قرار می داد  
بمراتب بهتر بود، چون اعراب بر عجم ها برتری دارند.  
ای زیاد! به محض اینکه نامه ام را دریافت داشتی، درخوار ساختن  
عجم ها و تحقیر و توهین به آنان و دور ساختن شان از خود، بکوش، و  
از هیچ فردی از اعاجم کمک مگیر و نیازهایشان را برآورده مساز...  
آری! «ابن ابی معیط» به من گفت که تو به وی گفته بودی نامه سزی  
عمر بن خطاب به ابو موسی اشعری استاندار عمر در بصره را خوانده  
بودی که در آن آمده بود:

«ای ابا موسی! از بصری ها دوری کن، موالی و مسلمانان عجم بالغ  
را گردن زن!!»<sup>۱</sup>. ابو موسی در این مورد با تو مشورت کرده بود و تو او را  
از این کار برحذر داشتی و نامه عمر را پس بردی و به او تحویل دادی.  
آنچه آن روز کردی از روی تعصب نسبت به موالی بود چون آن زمان  
می پنداشتی که خودت فردی گمنام و بی پدر و مولای قبیله ثقیف  
هستی. آنقدر اصرار کردی تا عمر را از این تصمیم بازداشتی و به او

۱- در متن سند آمده است که: «اعاجم مسلمان اگر قدشان به پنج وَجَب رسید، گردنشان را بزَن» معیار بلوغ از دیدگاه عمر بن خطاب «وَجَب» بوده است. ذ.ک: امینی / الغدیر ۶/۱۷۱.

هشدار دادی که این تصمیم می‌تواند به اختلاف و شورش مردم منجر شود و او از نظرش برگشت...» [ذ.ک: سلیم ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷]،  
در ادامه این سند بلند آمده است:

«آری! من خبر دارم که عمر بن خطاب تصمیم داشته فرمانی مبنی بر قتل عام اعاجم و موالی به سایر بلاد نیز بنویسد، اما تو به وی گفته بودی که: این کار را نکن، زیرا بیم دارم که علی بن ابی طالب اعاجم و موالی را که تعدادشان بسیار زیاد است، به یاری خویش بخواند و... بدین سان عمر را از تصمیمش بازداشتی. آری! من می‌دانم که این اقدام تو صرفاً از روی تعصب تو نسبت به موالی بوده و نه چیز دیگری. و نیز خبر دارم که در دوره خلافت عثمان، تو این موضوع را به علی بن ابی طالب گفته بودی و او به تو خبر از آینده داده بود که: پرچمهای سیاه از خراسان روی خواهند آورد و آنان اعاجم خواهند بود که بر بنی امیه غلبه می‌کنند و آنها را در هر سوراخی که پنهان شده باشند خواهند کشت...»

آری! اگر تو عمر بن خطاب را از تصمیمش باز نمی‌داشتی هر آینه سنت عجم‌کشی امروز شایع و رایج بود و خداوند ریشه اعاجم و موالی را می‌کند و خلفا نیز پس از عمر راه و رسم او را ادامه می‌دادند تا که از اعاجم و موالی نام و نشانی بر جای نمی‌ماند. موالی و اعاجم آفت دین هستند...»

[ذ.ک: سلیم ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹. زیاد بن ابیه کاتب عمر بن خطاب بوده است. «جاحظ» خبری می‌دهد که او نقش مهمی در تهیه متن بخشنامه‌ها داشته است. ذ. ک: جاحظ / الرسائل / چاپ محمد هارون / ۱۸۹/۲. جاحظ از نقش مروان بن حکم منشی عثمان بن عفان و در دست داشتن انگشتر ویژه خلیفه یاد می‌کند که به نفع امویان زیاد جعل کرده است. ذ.ک: همان ۱۸۹/۲.]

احمد امین: فَالْحَقُّ إِنَّ الْحُكْمَ الْأُمَوِيَّ لَمْ يَكُنْ حُكْمًا إِسْلَامِيًّا يُسَوِّي فِيهِ بَيْنَ النَّاسِ... إِنَّمَا كَانَ الْحُكْمُ حُكْمًا عَرَبِيًّا، وَالْحُكْمَ فِيهِ خِدْمَةٌ لِلْعَرَبِ عَلَى حَسَابِ غَيْرِهِمْ، كَانَتْ تَسُودُ الْعَرَبُ فِيهِ النَّزْعَةُ الْجَاهِلِيَّةُ لَا النَّزْعَةَ الْإِسْلَامِيَّةَ.

«حقیقت این است که رژیم اموی، یک رژیم اسلامی نبود که در آن مساوات انسانی برقرار باشد... حکومت اموی صرفاً یک حکومت عربی بود و کارگزاران آن فقط نوکران عرب بودند. در این رژیم فقط عربها با خلق و خوی جاهلی و نه اسلامی، سیادت و آقائی داشتند...» [ز.ک: ضحی الاسلام ۲۷/۱].

❖

### پان عربیسم قبایلی امویان:

احمد امین مصری: «در رژیم اموی حق و باطل مبنای طبقاتی - قبائلی - نژادی داشت، حق، آن بود که عرب بگوید و بکند» [ز.ک: ضحی الاسلام ۲۷/۱].  
بخشنامه پان عربیستی - قبائلی معاویه بن ابی سفیان:  
خطاب به زیاد بن ابیه:

أَمَّا بَعْدُ! فَإِنَّكَ كَتَبْتَ إِلَيَّ تَسْأَلُنِي عَنِ الْعَرَبِ؛ مَنْ أَكْرَمَ مِنْهُمْ وَمَنْ أَهْيَنُ وَمَنْ أَقْرَبُ وَمَنْ أَبْعَدُ وَمَنْ أَمَرُ مِنْهُمْ وَمَنْ أَحَدَرُ. وَ أَنَا يَا أَخِي أَعْلَمُ النَّاسِ بِالْعَرَبِ: أَنْظُرْ إِلَيَّ هَذَا الْحَيِّ مِنَ الْيَمَنِ، فَأَكْرَمُهُمْ فِي الْعِلَاقَةِ وَ أَهْيَنُهُمْ فِي السَّرِّ، فَإِنِّي كَذَلِكَ أَصْنَعُ بِهِمْ؛ أَكْرَمُهُمْ فِي مَجَالِيْنِهِمْ وَأَهْيَنُهُمْ فِي الْخَلَاءِ، إِنَّهُمْ أَسْوَأُ النَّاسِ عِنْدِي خَالًا، وَ يَكُونُ فَضْلُكَ وَ عَطَاؤُكَ لِغَيْرِهِمْ سِرًّا مِنْهُمْ. وَ أَنْظُرْ «رَبِيعَةَ» ابْنِ نَزَارٍ فَأَكْرَمُ أَمْزَاءَهُمْ وَأَهْيَنُ عَامَّتَهُمْ فَإِنَّ عَامَّتَهُمْ تَبِعَ لِأَشْرَافِهِمْ وَ سَادَاتِهِمْ. وَ أَنْظُرْ إِلَيَّ «مَضْرِبًا»، فَاصْرَبْ بَعْضَهَا بِبَعْضٍ، فَإِنَّ فِيهِمْ غِلْظَةً وَ كِبْرًا وَ نَحْوَةً شَدِيدَةً، فَانْكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ وَ

صَرَبَتْ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ كَمَاكَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَلَا تَرْضِي بِالْقَوْلِ مِنْهُمْ دُونَ  
 الْفِعْلِ وَلَا بِالظَّنِّ دُونَ الْيَقِينِ [ز.ک: سلیم ۱۷۴: بان عربیسم قبائلی سه قبیله  
 فوق را در صفحات بعد ببینید]

قبائل غالب در قلمرو خلافت امویان؛ یعنی ها، قبیله بزرگ ربیع و قبیله نیرومند  
 مضر بودند. این قبائل در بخش عراقی خلافت اقتدار داشتند و متن فوق مبین  
 سیاست قبایلی معاویه در قبال آنها است.

در رژیم اموی، «قریش» و شاخه هایش همچنان محور ارزشهای قبایلی و نژادی  
 بود: جاحظ: سمعت اعراباً یقول ذکر یوماً قریشاً، فقال: کفی بقریش شرفاً انهم اقرب  
 الناس نسباً برسول الله و اقربهم بیتاً من بیت الله [ز.ک: جاحظ / البیان ۶۷/۲]. پالایش  
 نژادی - خونی قبیله قریش در دوره معاویه بن ابی سفیان: کانت قریش تدعی النضر  
 بن کنانه و كانوا متفرقین فی بنی کنانه ز.ک: العقد ۳/۳۱۲. قبائل قریش فانما هی  
 تنتهی الی فھر بن مالک لا تتجاوزہ: ز.ک: همان ۳/۳۱۳. و کانت قریش تسمی آل الله  
 و جیران الله و سکان حرم الله. شعر عبدالمطلب بن هاشم: الذین بایدیهم مفتاح  
 الکعبه: پیامبر اسلام: ان الله خلق الخلق، فجعلنی فی خیر خلقه، و جعلهم افرافاً  
 فجعلنی فی خیر فرقه، و جعلهم قبائل فجعلنی فی خیر قبیله... کُل سبب و نسب  
 منقطع یوم القیامه الا سببی و نسبی. ز.ک: همان ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، تطهیر  
 پیشنه جاهلی قریش و اتصال آن به پیشینه اسلامی، انتقال شرافت جاهلی قریش به  
 اسلام!!: کل شرف من شرف الجاهلیه، ادركه الاسلام وصله: سقایة الحجاج و عمارة  
 المسجد الحرام. مفاخر و مکارم جاهلی قریش که در اسلام به رسمیت شناخته شده:  
 هی السقایه و العمارة و الحجابة و الندوة و العقاب [پرچم جاهلی قریش] و الرفاده و  
 السدانة، و اللواء و المشوره و الاثناق و القبه و السفارة و السیار و الحکومة و الاموال.  
 انتقال این موارث و مفاخر در شاخه های دهگانه قریش، بر همین اساس پیامبر گفته:  
 الائمة من قریش. قدموا قریشا و لا تقدمواها، و لا یقتل قریشی صبراً بعد الیوم، ای: لا  
 یکفر قریشی فیقتل صبراً بعد هذا الیوم. ز.ک: همان ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱.

شرافت لغت قریش: ان کلامنا کلام یقل لفظه و یکثر معناه، معاویه: کفانا الشرف من قبلنا. در فضل معاویه: عقت النساء ان یلدن مثل عمی. قال: فمن الرجل؟ قال: من قریش. قال: بخ بخ اهل الشرف و الریاسة. ن. ک: همان ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷. فهرست شاخه‌ها و بطون قریش، اسامی: همان ۳۱۶/۳، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰. مظاهر عربیت: العمائم. عمر بن خطاب قال: العمائم تیجان العرب ن. ک: جاحظ / البیان ۸۸/۲.

قبائل قوی، غالب، رقیب و متحد: قبیلۀ مُضَر و رَبِیعَة؛ ریشه: نزار بن معد بن عدنان؛ چهار پسر: مضر، ربیع، انماد، ایاد. تقسیم میراث جاهلی (مفاخر و مکارم) بین این چهار پسر: اسب به ربیع، ماده شتر سرخ به مضر، خر به انماد اثاث خانه به ایاد. ایاد از مفاخر جاهلی بیشتری برخوردار بود و لذا در مباحات و رجزها بکار می‌آمد. ربیع و مضر اقتدار سیاسی - نظامی - اقتصادی مهمی داشتند. تقسیم این مکارم و مفاخر جنبه الهامی بخود گرفت: راوی می‌گوید که این خبر مانند الهام به موسی در کوه طور، به وی الهام شده است. آنساب مضر و بطون و شاخه‌های آن: ن. ک: العقد ۳/۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹. اصالت عربی در ایاد بن نزار است چهار پسر زُهر، دعم، نماره، ثعلب. ظاهراً تکیه بر سه تای اولی است، ثعلب اعتبار ندارد. بقیه: «القبائل المشتبهه» می‌باشند. ن. ک: همان ۳/۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵. شاخه «ایاد» اعتبار جاهلی داشته و در دوره اسلام اسطوره شده است مفاخر و مکارم ربیع که برتر از مضر بود: أَشَدُّ النَّاسِ، أَشْحَى النَّاسِ، أَخْطَبُ النَّاسِ، أَطْوَعُ النَّاسِ، أَحْلَمُ النَّاسِ، أَحْضَرُ النَّاسِ جواباً. همه این مکارم از زبان «علی بن ابی طالب» ساخته شده است. ن. ک: العقد ۳/۳۶۵، نَسَبِ رَبِیعَة: مان ۳/۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸ + مسعودی / مروج ۲/۲۹. رقابت شدید سیاسی بین بطون مضر و بطون ربیع در قلمرو خلافت اموی: شام و جزیره العرب: [ن. ک: صفحات بعد]. عدنانی‌ها پس از غلبه شعوبیه، خود را به ایرانیها چسباندند: افتخار به زرتشت و کسری و هرمزان! و بعد به محمد! ن. ک: التنبیه ۹۴، ۹۵. مباحات نزاری‌ها نیز به ایرانیان. مفاخر یمن: از قحطان بن عامر، ریشه اصلی ن.

ک: العقد ۴۰۳/۳، اشتراک با مضر در همین ریشه؟! همان ۴۰۳. مفاخر نژادی یمن: همان ۳۶۸/۳: اتصال خونی به پیامبران بزرگ: هود + نوح + ادریس + شیث + آدم. ریشه پادشاهی شاهان حمیر و یمن (?) همان ۳۶۹/۳، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶.

قال رسول الله: من احب اهل اليمن فقد احبني و من ابغض اهل اليمن فقد ابغضني. ن.ک: مجلسی / بحار ۲۲۸/۵۱ و ۲۳۳ - صدوق / اکمال ۲۲۰/۲. در ذیل روایت آمده که: راوی ۳۰۰ سال عمر داشته و این روایت را در سال ۳۰۹ هجری در مکه خوانده است. و بالاخره یکی از همین یمنی‌های التقاطی در قادسیه خاقان الفارسی (!؟) را اسیر کرده است. ن.ک: العقد ۳۵۸/۳، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳. یمنی‌ها بعدها به هنگام غلبه عجم‌ها به ضحاک اسطوره منفی ایران باستان افتخار می‌کردند. ن.ک: المسعودی / التنبيه ۷۶.

قبیله تمیم به «مضر» مفتخر است (?) در دوره جاهلیت چنین مباهاتی نیست. در دوره اموی: ریشه نژادی «تمیم» به «مضر» رسیده است: تمیم بن مرّ بن اذ بن طانجه بن الیاس بن مضر. شاخه‌ها و بطون: ن.ک: العقد ۳۴۴/۳، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰. مفاخر: اکثم بن صیفی حکیم عرب، ابو ماله شوهر اول خدیجه همسر پیامبر، اوس بن حجر، شاعر، حنظله بن ربیع، معاصر معاویه!! همان ۳۴۵.

قبیله خزاعه: ریشه؛ عمرو بن ربیعه بن حارثه بن عمرو بن عامر؛ اشتراک با «یمن» (?) البته از بطن ازد!! وطن اولیه مکه (?) مدعی است که از ازد جدا شده است. ن.ک: العقد ۳۷۷/۳، ۳۸۱. بطون و قهرمانان؛ مفاخر، همان ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵. + بطون ازد، قهرمانان و مفاخر جاهلی و دوره اسلام: همان ۳۸۵/۳، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹ + همّدان = همدان بن مالک بن زید بن اوسیل. مباهات به کهلان، قهرمانان جاهلی و دوره اسلام: همان ۳۸۹/۳، ۳۹۰، ۳۹۱ + کِنْدَه = کِنْدَه بن عُفَیر بن عَدَى بن الحارث بن مُرّة بن آدَد بن زید، مباهات به کهلان، قهرمانان و مکارم جاهلی و اسلام همان ۳۹۲/۳، ۳۹۳ + طَى = طی بن ادر بن زید بن یشجب. مباهات به

کهلان برادر مذحج؛ قهرمانان جاهلی: العقد ۳/۳۹۹، ۴۰۰ + مذحج، قهرمانان: همان ۳/۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸. + اشعر = اشعر بن ادر برادر مذحج: همان ۳/۴۰۰، ۴۰۱. + لحم و جذام و عامله و خولان و جرهم + حضر موت، به استثنای دوتای اخیر، همگی از «آدر» مباحات به کهلان و مباحات به «سبأ». ریشه جُرْهَم به قحطان مشترک با یمنی‌ها. احتمالاً این نسب سازی کار یمنی‌ها باشد، زیرا جُرْهَم یکی از مفاخر جاهلیت بوده است، چسباندن ابراهیم و اسماعیل به جُرْهَم از طریق ازدواج، بعد: سیادت مکه. ن.ک: العقد ۳/۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴: تأکید بر قدیمی بودن جُرْهَم. مقایسه کنید: ابن کلبی / الاصنام ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، قبیلۀ بزرگ خزرج مدعی همه اینها است! ن.ک: همان ۳/۳۷۷. قیس و هوازن، بطون و شاخه‌ها ۳/۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳ بعد حضر موت ریشه قیسی دارد!! ۳/۴۰۳، این پرش‌ها در دوره معاویه و بعدها صورت گرفته و حکایت از انتقال قدرت و چرخش آن در بخش عراقی خلافت اموی دارد. [ن.ک: جاحظ / الرسائل ۲/۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸].

قبیلۀ اسد + بنی مدرکه: بنو اسد مستقل بوده‌اند و مباحات ندارند، بطون بسیاری از قبیلۀ ادغام در بطون قبائل دیگر: ن.ک: همان ۳/۳۴۰، ۳۴۱. بنو مدرکه خود را به خزیمه از خزاعه (؟) رسانده‌اند. اینها در عراق مرکزی جای داشته‌اند و اصلاً کوچ نکرده‌اند. پس از غلبۀ «شعوبیه» و برتری نژاد عجم، این خُرَیمَه‌ها از نخستین کسانی بوده‌اند که به نژاد ایرانی و پیوند با آن افتخار کرده‌اند؛ برای این کار مردی از «خُرَیمَه» که خمیر مایه «بنو مدرکه» هست یعنی خود «مدرکه» در دیلم با زنی از عجم ازدواج می‌کند و «دیلم» متولد می‌شود: «وَذَيْلَمٌ مِنْ نَسْلِ أَبِي صَبَّةَ بِأَسِيلٍ - وَ يُرْجَانٌ مِنْ أَوْلَادِ عَمْرٍو بْنِ غَامِرٍ \* بَنُوا الْأَصْفَرَ الْأَمْلَأَ أَكْرَمَ مِنْكُمْ - أَوْلَىٰ بِقُرْبَانَا مَلُوكَ الْأَكَاسِرِ» [ن.ک: العقد ۳/۳۴۲].

قبیلۀ مُزَيْنَة = مزینه بن عمرو بن أَدُّ بن طانجة بن الیاس. اینها مباحات به ریشه مادری دارند: مزینه بنت کلب بن وَبَرَة. این قبیلۀ در دوره اموی بسیار فعال بوده و

برای کسب قدرت تلاش می‌کرده، در نبرد قبایلی و نژادی به مفاخر جاهلی خود مباحثات می‌کرده است: نُعْمَانُ بْنُ مُقَرَّنٍ، پادشاه افسانه‌ای عرب، مَعْقِلُ بْنُ سَنَانٍ، معاصر پیامبر اسلام، زُهَیْرُ بْنُ ابِي سَلْمَى، شاعر، مُعَنَّ بْنُ أَوْسٍ، شاعر، إِيَّاسُ بْنُ مُعَاوِيَةَ، قاضی. این قبیله خود را به «أَدُّ بْنُ طَانِجَةَ» می‌رساند. نسب شناسان اموی این قبیله را مستقل ساخته‌اند که همگی: «بنو عثمان» هستند!! ن. ک: العقد ۳/۳۴۳.

در این میان قبیله تُقَيْفٌ به دلیل تک روی و رقابت تحقیر می‌شود: از عثمان بن عفان: «يَا مُعَاوِيَةَ تُقَيْفٌ! لَا تَكُونُوا آخِرَ الْعَرَبِ إِسْلَامًا وَ أَوْلَهُمْ إِزْتِدَادًا!!» [ن. ک: جاحظ / البيان ۶۷/۲]. هجوقبائلی در رقابت‌های سیاسی: بنوجعده، بنو ضرار، بنو ثعلب، اوس، بنو نمیر علیه یکدیگر کلیه تیرهای هجو آلود خود را بکار گرفته بودند. این نبرد تا پایان رژیم اموی ادامه داشت. ن. ک: جاحظ / البيان ۴/۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷. بنو عجلان و بنو قیس علیه یکدیگر البته با به جان هم انداختن شُعْرًا ایشان: ن. ک: همان ۴/۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱. محل استقرار احزاب سیاسی و بطون قبائل عوامل عثمان و اموی‌ها در بصره و حومه بود. مروانی‌ها، اموی‌ها، سفیانی‌ها در شام مستقر بودند. این وضعیّت در دوره عباسیان نیز ادامه داشت. ن. ک: جاحظ / رسائل ۱/۱۶ ظ ۲۳. در شام و جزیره العرب درگیری خونین شدیدی بین اعراب شمالی (= قیس) و اعراب جنوبی (= کلب) وجود داشت. این درگیری از دوره معاویه تا پایان دوره عبدالملک بن مروان ادامه یافت. در همین دوره بلند بین قیس و تغلب نیز درگیری شدیدی وجود داشت. شاخه‌های بکر و تمیم و قیس از ربیع و مضر در خراسان با شاخه تغلبی درگیری داشتند. انشعاب در مضر، و درگیری بین تمیم و قیس منجر به انشعاب در تمیم و درگیری داخلی شد. قبائل غَسَّان، توخ، جذام، عامل، سلیم، و... در شام مستقر بودند. اینها مباحثات یمنی داشتند. برتری همیشه با غَسَّان‌ها بود. قبل از فتح شام در دوره نهضت اسلام، غَسَّان‌ها با امپراطوری روم شرقی متحد بوده و در نبرد معروف مسلمانان و رومی‌ها به نفع رومیان علیه مسلمین جنگیدند. تحریکات مرزی و شبیخون به قبائل متحد



مدینه از تدابیر غسانی‌ها بود. در بخش شمالی شام قبائل تغلب و تنوخ و ایاد و نمر بن قاسط مستقر بودند. لَحْم و عامله و جذام و کلب در فلسطین جای گرفتند. شاخه‌های غسان و مذحج و قضاچه و همدان و کلب و عک در اردن. قُضَاعَه و غَسَّان و حُمَیر و بخشی از قریش و قَیس در دمشق. لَحْم و جُهَیْنَه و ذبیان در جولان و حوران، اکثر یمنی‌ها + کنده و طی حمیر و کلب و همدان و اندکی از ایاد و قیس در حمص. اکثر ربیعہ و قیس در قنسرين و اطراف آن و جزیره العرب. بطون کلب و تغلب نیز در همین دیار جای داشتند. درگیری شدید یمنی‌ها با کلب و قیس: معاویه و یزید بن معاویه هر دو با زنی از قبیله کلب ازدواج کردند، چون کلبی‌ها بر شام نیز غلبه داشتند. قیسی‌ها به عبدالله بن زبیر گرایش نشان دادند. جوهره این درگیریها قدرت سیاسی و پایگاههای اقتصادی بود. مخصوصاً چراگاهها و چاهای آب. در دوره عبدالملک مروان (۶۵ - ۸۶ هـ) این درگیری‌های قبایلی به اوج خود رسید: مناطق بحران؛ جزیره العرب، عراق مرکزی و خراسان بزرگ بود. [ذ.ک: از مترجم / رژیم اموی در خراسان و نهضت مقاومت ملی ایران. جلد ۲، آماده چاپ].



در پان عربیسم قبایلی امویان مسئله رنگها نقش داشت. اعراب در جاهلیت نیز به رنگ توجه داشته‌اند؛ زنان چاق سپید گوشت و پوست [ذ.ک: صفحات گذشته] جاحظ خود را موظف می‌داند تا رساله‌ای در فخر سیاهان بر سفیدها بنویسد: از فصاحت و بلاغت سیاه‌ها شروع می‌کند و بعد به شخصیت‌های برجسته جاهلی و اسلامی سیاهان می‌پردازد: لَقْمَانِ حَکِیم، سعید بن جُبَیر، بلال، مهجع، مقداد، وحشی، مکحول فقیه، حیقطان شاعر، جلیبیب محدث، فَرَجِ حَجَّام و.. به نظر می‌رسد نبرد رنگها از دوره اموی به دوره عباسیان انتقال یافته بود و جاحظ که قریب العهد به اموی‌ها است به نبرد رنگها در دوره امویان اشاره دارد. «سیاهان مدعی بوده‌اند که اعراب از ما هستند» و این نشان می‌دهد که به هنگام غلبه پان عربیسم نژادی، نبرد رنگها نیز شروع شده بوده و این مقطع مربوط به دوره اموی است. جاحظ می‌گوید که

«حرف سیاه‌ها درست است زیرا ما سرخ و سفید نیستیم رنگ ما به رنگ سودانی‌ها نزدیک است» [ن.ک: جاحظ / الرسائل ۱/۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸].

قرائن تاریخی نشان می‌دهد که تا اواخر قرن دوم هجری غلبه مطلق با پان عربیسم نژادی، زبانی بوده است. مکاتبات منصور عباسی و محمد بن عبدالله بن حسن (= نفس زکیه) نشان می‌دهد که خلفای اولیه عباسی مقهور پان عربیسم افراطی بوده‌اند. [ن.ک: مبرد/الکامل ۳/۱۲۷۵ - ۱۲۷۷ کلیه مکاتبات + طبری / ۵/۱۲۶ - ۱۲۸].

دوره اموی دوره عربزدگی نیز هست. غلبه پان عربیسم و نبرد قبائلی آن، بسیاری از اعاجم (نبطی‌ها، برخی ایرانی‌ها) را به عربزدگی شگفتی‌کشانده بود. نبطی‌ها و ایرانی فشار بیشتری را تحمل می‌کردند. عربزدگی می‌تواند معلول این فشارها نیز باشد [بخشنامه ضد نبطی حجاج ن.ک: ضحی الاسلام ۱/۲۴، تلاش نبطی‌ها برای اصالت دادن بخود ن.ک: جاحظ / البیان ۲/۶۷ از قول عمر بن خطاب و سعد بن وقاص]. این عربزدگی با تغییر نام و نشان و شجره همراه بود. اتصال به قبائل سرشناس عرب یک شیوه رایج آن دوره بوده است. جاحظ از این وضعیت با تمسخر یاد می‌کند ن.ک: جاحظ / البیان ۴/۲۴، ۲۵. تعصب فوق‌العاده افراطی در زبان عربی و تکلم به آن از مظاهر پان عربیسم اموی است ن.ک: ضحی الاسلام ۱/۴۸ - ابن قتیبه / عیون الاخبار ۱/۲۹۶: «إِنَّ مِمَّا يَخْلُ بِالْمَرْءِ التَّكَلُّمُ فِي مِصْرٍ عَرَبِيٍّ بِالْفَارِسِيَّةِ» اعاجم و موالی در آموختن زبان عربی بسیار فعال بودند. این آموزش در عین حال مورد تمسخر اعراب واقع می‌شد. اعراب معتقد بودند که عجم‌ها «عربی» را خراب می‌کنند [ن.ک: جاحظ / البیان ۲/۶۹: لَيْتِنِ أَضَلَّحْتُمُوهُ أَتَّكُمُ لَأَوَّلَ مَنْ أَفْسَدَهُ!] تغییر اسامی ایرانی به عربی نمونه‌ای از عربزدگی در برخی مناطق ایران بود.



در این پان عربیسم قبائلی شعر هجائی سلاح برنده‌ای بود که شعرای قبائل غالب

و مغلوب علیه یکدیگر بکار می‌بردند. معاویه و متحدانش به تأثیر سحرآمیز شعر هجائی در اعراب آگاه بودند. آنان بزرگترین شعراء و قوی‌ترین آنها را انتخاب و استخدام کردند. شعر اموی انعکاسی از روح جاهلی بود که باید تند و تیزی هجو آلود خاص خود را می‌داشت. معاویه از سلاح شعر به نفع سلطنت فرزندش یزید و علیه مخالفان سیاسی - قبایلی اش کمک گرفت. مسکین دارمی شاعر دربار معاویه بود که شعرش کارائی خاص خود را داشت. اخطل شاعر مشهور پان عربیسم اموی نقش مهمی در هجو مخالفان معاویه و یزید داشته است.

اشعار منسوب به اخطل نشان می‌دهد که او زبان امویان بوده و بعد در خدمت مروانیان قرار گرفت. قبیله او، تغلب متحد رژیم اموی در عراق بود. تغلبی‌ها اکثراً مسیحی بودند و در نبردها صلیب حمل می‌کردند [ن.ک: الهجاء ۱/۱۷، ۱۸، ۱۹، ۶۱، ۶۹، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳].

\*

پان عربیسم اموی در میان جواری و غلمان (= دختران و پسران جوان و نوجوانی که از ممالک اشغالی در خدمت اشراف و شیوخ عرب قرار می‌گرفت) راه یافته بود. جاحظ که مدافع پان عربیسم اموی و عباسی است، رساله‌ای در این باب نوشته است. [ن.ک: جاحظ / الرسائل ۲ / رساله فی مفاخرة الجواری و الغلمان ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۶]

\*

### پان عربیسم اموی و تحقیر ملت‌ها:

«پان عربیسم رژیم اموی تنها به زور می‌اندیشید، یعنی منطقی که بر تاریخ زندگی اعراب حاکم بود، تمام ارزشها و معیارهای پان عربیسم اموی بر زور مبتنی بود. آنان در سرزمینهای اشغالی، ملل مغلوب را برسمیت نمی‌شناختند. این تنها شمشیر بود

که حاکم بود، اقوام مغلوب اسیران و کنیزان و بردگانی بودند که زور شمشیر برای آنان مباح ساخته بود تا در هوی و هوسها و شهوات خویش بکار گیرند» [الهیاء ۲۰۵/۱].

اعراب می‌گفتند: «این ما بودیم که اعاجم را از کفر و شرک رهانیدیم و به ایمان و اسلام رساندیم. آن گونه که در خبر آمده: همانا قومی هستند که با قلاده‌ها بسوی سرنوشتشان کشانده می‌شوند. شگفتا از قومی که با زنجیرها به سوی بهشت کشانده می‌شوند. آنان را همین بس که ما بخاطرشان خود را به کشتن می‌دهیم و چه نعمتی بزرگتر از این که کسی جانش را برای زندگی تو فدا سازد. خداوند ما را به قتل شما اعاجم فرمان داده و جهاد با شما را بر ما واجب فرموده و بندگی شما را خواسته ما قرار داده است» [ز.ک: العقد ۳/۴۱۲، ۴۱۳] «اعراب هرگز به موالی و اعاجم گنیه نمی‌دادند و با نام و لقب خاص خودشان صدایشان می‌کردند، هرگز در کنار اعاجم و موالی قرار نمی‌گرفتند و راه نمی‌رفتند و به هنگام سواره، آنان را جلو نمی‌انداختند. اگر اعاجم و موالی بر سر سفره‌ای حاضر می‌شدند، باید بر بالای سر اعراب با ادب تمام می‌ایستادند و اگر احیاناً فردی از اعاجم و موالی را بخاطر بزرگی سنّ یا فضل و دانش وی بر سر سفره می‌نشانند باید در جهتی خاص از سفره قرار می‌گرفت تا بر دیگران پوشیده نباشد که او غیر عرب است. اعراب هرگز اعاجم و موالی را فرا نمی‌خواندند تا بر اموات نماز گزارند، ... اعراب در خواستگاری از دختران موالی هرگز از پدر یا برادر دختر خواستگاری نمی‌کردند بلکه از صاحب عرب او خواستگاری می‌شد و اگر صاحب عرب آن دختر راضی بود ازدواج صورت می‌گرفت و الاّ نه. اگر پدر و برادری بدون رضایت صاحب عرب خود، دختر یا خواهرشان را شوهر می‌دادند، آن عقد فسخ می‌شد، هر چند که زفاف صورت گرفته باشد و این یک زنا محسوب می‌شد» [ز.ک: العقد ۳/۴۱۴]. در مدینه مردی از موالی با دختری از اعراب بنی سلیم ازدواج کرد، محمد بن بشیر نزد ابراهیم بن هشام و الی مدینه رفت و از این ننگ شکایت نمود. حاکم اموی دستور داد که عقد فسخ شود و

بر مرد عجم دو بیست تازیانه نواخت و سر و صورت و ابروهایش را تراشید [ز.ک: احمد امین / ضحی الاسلام ۲۳/۱، ۲۴ + اسد حیدر / الامام الصادق و المذاهب الاربعه ۳۰۵/۱. منبع اصلی: آغانی / ۱۴/۱۵۰ چاپ بولاق: ... رجل من الموالی من اهل الروحاء. این فرد ایرانی بوده؛ هجو وی: وَفِي الْمَائِتِينَ لِلْمَوْلَى نِكَالٌ - وَ فِي سَلْبِ الْحَوَاجِبِ وَ الْخُدُودِ \* إِذَا كَأَفَاتُهُمْ بِنَنَاتٍ كَسْرِيٌّ فَهَلْ يَجِدُ الْمَوْلَى مِنْ مَزِيدٍ \* فَأَيُّ الْحَقِّ أَنْصَفَ لِلْمَوْلَى - مِنْ أَصْهَارِ الْعَبِيدِ إِلَى الْعَقِيدِ]. این سیاست با شدت تمام در طول دوره اموی ادامه داشت. مبنای آن بخشنامه معاویه بن ابی سفیان بود [ز.ک: همان]. موالی از بیوت عربی به دلیل پائین بودن نژاد و پستی طبقه شان طرد می شدند. بی حسب و نسب بودنشان برای اعراب نوعی اساء ادب محسوب می شد [ز.ک: احمد امین / ضحی الاسلام ۲۳/۱ - میرد / الکامل ۲۷۴/۱]. در حکومت امویان، کار موالی رو رفتن راهها و دوختن و سوراخ کردن نعلین و دم پائی و بافتن و دوختن البسه اعراب بود [ز.ک: العقد ۳/۴۱۵] موالی موظف بودند که کالا و اشیاء اعراب را از بازار و... به خانه هاشان حمل کنند [ز.ک: اسد حیدر / همان ۳۰۵/۱] موالی هرگاه سواره بودند و عربی را می دیدند باید پیاده می شدند تا او سوار شود [ز.ک: ضحی الاسلام ۲۵/۱ - محاضرات ۲۲۰/۱].

امویان موالی را بنی الاماء می گفتند و تحقیر می کردند. به آنان «هَجَبِيٌّ» می گفتند. هَجَبِيٌّ یعنی کسی که پدرش عرب است و مادرش عجم. اعراب موالی و اعاجم را «الحمراء» می نامیدند [ز.ک: الکامل ۲/۱ - ۴۶۷ - ۴۶۸]. اعراب دختران موالی و اعاجم را شایسته ازدواج نمی دانستند [ز.ک: ضحی الاسلام ۲۵/۱]. امویان از استخدام موالی و اعاجم در کارهای سیاسی - اجتماعی، قضائی و.. پرهیز داشتند [ز.ک: همان]، امویان به انتصاب خالد بن عبدالله قسری استاندار عراق بشدت اعتراض کردند، زیرا مادرش کنیز رومی بود [ز.ک: همان ۲۶] امه زاده ها (دختر و پسر) از کلیه حقوق محروم بودند امه زادگی بزرگترین ننگ دوره اموی بود [ز.ک: همان].

عمر بن عبدالعزیز که فردی از موالی را والی وادی القری کرده بود، بشدت مورد سرزنش قرار گرفت [ز.ک: همان ۴۰/۱]. بخشنامه ضد نبطی حجاج بن یوسف ثقفی به

نماینده‌اش در بصره: تبعید نبطی‌ها از بصره، نبطی‌ها آفت دین هستند. حکم بن ایوب نماینده حجاج نوشت: همه نبطی‌ها را تبعید کردم، فقط کسانی را گذاشته‌ام که قرآن می‌خوانند. حجاج نوشت: پزشکان را فراخوان تا تو را معاینه کنند که اگر در تورگ نبطی هست آن را قطع کنی! [ذ.ک: همان ۲۴/۱]. حجاج فرمان داد که در کوفه باید عربها امام جماعت و جمعه باشند و عربهای کوفی با وی هم صدا شدند که در کوفه باید عربها قضاوت کنند [ذ.ک: همان]. روایاتی از زبان پیامبر در تحقیر اعاجم: نمونه؛ نهی رسول الله عن عشرة: عن ... و... وان يجعل الرجل اسفل ثیابه حریرا مثل الاعاجم او يجعل علی منکیبه امثال الاعاجم [ذ.ک: بلاغة النبی ۳۹۳/۱ - السنائی / السنن] احتمالاً این حدیث و امثال آن در دوره غلبه شعوبیه ساخته شده باشد که اعراب مغلوب فرهنگ و سنن ایرانی شدند. تحقیر عقاید اعاجم و تحریف آنها توسط حجاج [ذ.ک: جاحظ / البیان ۱۸۸/۱] حجاج از مسلمانان عجم به دلیل عجمیت شان خراج می‌گرفت [ذ.ک: سیمای خلافت اموی، صفحات بعد]. حسن بصری پان عربیسم افراطی امویان را مورد نکوهش قرارداد و سرانجام امویان و متحدانشان را گمراهان از دین برگشته خواند [ذ.ک: ضحی الاسلام ۲۸/۱ - ابن خلکان / و فیات ۴۰۸/۲].



جاحظ مدافع پان عربیسم اموی - عباسی در آثار خود، شدیداً متأثر از شایعات و تبلیغات پان عربیستی رژیم اموی - عباسی است. او در کتاب الحیوان سعی کرده تا حیوانات جزیره العرب و قلمرو عربی را بر حیوانات ممالک عجم برتری دهد!! در این حمله پان عربیستی تنها حیوانات مورد حمله نیستند. جاحظ به خواننده هشدار می‌دهد که قصد نژاد پرستی ندارد و حرفهایش از روی عصبیت عربی نیست [ذ.ک: جاحظ / الحیوان، چاپ محمد هارون ۳۲۶/۵: فاتی أقول فی ذلك قولاً تعزف بی ائی لیس إلی القصیة ذهبئت!].

اما نمی‌تواند از عصبیت عربی دست بردارد. او به نقل شایعات و افسانه‌هایی از

دین باستانی ایران و اقوالی منسوب به زرتشت پیرامون موش و سنجاب پرداخته که زرتشت گفته است: موش از مخلوقات خداوند است و سنجاب از مخلوقات شیطان و اگر سنجاب در دریا بشاشد ده هزار ماهی کشته می شوند و...

[ن.ک: همان ۳۱۹/۵، ۳۲۰، ۳۲۱]. به نظر می رسد انگیزه طرح این مطالب مربوط باشد به طعنه‌های ایرانیان بر اعراب مبنی بر خوردن برخی حیوانات صحرائی. جاحظ ضمن نقد و رد اقوال زرتشت درباره موش و سنجاب، بر برتری عقل عرب تأکید می کند و بر بی عقلی و نفهمی ایرانیان اصرار دارد. به خواننده می گوید: علّت پیروزی زرتشت در ایران، دوری بسیار ایرانیان از آزادی و غیرت و پاکی و دوستی و... بوده است.

پیروزی بر چنین جامعه‌ای هنری نیست چرا که زمان زرتشت فاسدترین زمان مردم آن زمان بدترین مردم روی زمین بوده‌اند. به همین خاطر است که دین مجوس فقط در میان مردم نواحی فارس و جبال و خراسان که همگی عجم فارس بودند محصور ماند و هیچ کس این دین را نپذیرفت [ن.ک: همان ۳۲۴/۵، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸] در پایان جاحظ از خواننده کتابش پوزش می خواهد که اگر از شاهان ساسانی یادی کرده بر او ببخشایند و بدانند که سادات قریش برتر از کسری و خاندان کسری هستند [ن.ک: همان ۳۲۸/۵].



### سیمای خلافت اموی:

نمونه؛ رژیم اموی از ایرانیان مسلمان و غیر مسلمان ذمی خراج می گرفت. و چون ایرانیان روز نوروز و مهرگان را جشن می گرفتند، خراج ویژه این دو روز را از آنان می گرفت. رژیم اموی پول کاغذ (مکاتبات اداری و...) و مزد پیک‌ها و حقوق کارگزاران خود را از ایرانیان می گرفت. ایرانیان مسلمان بدون دریافت حقوق و مزایا در لشکرکشی‌های امویان می جنگیدند. عمر بن عبدالعزیز / فرماتور رژیم اموی

خراج را از ایرانیان مسلمان برداشت. ایرانیان برای فرار از خراج سنگین و کمرشکن امویان تظاهر به اسلام کردند و اسلام آوردند. درآمد سرشار رژیم بشدت کاهش گذاشت. پان عربیست‌ها، شهادتین را نپذیرفتند و دستور دادند که ایرانیان باید به ختان آزموده شوند. رژیم که ایرانیان را ختنه یافت (!) دستور داد که این کافی نیست، باید همه عربی بدانند و ریش بگذارند، قرآن بخوانند و در مسجد حضور یابند. ... برای دریافت مشروح این وضعیت و ابعاد شگفت دیگر خلافت اموی ن. ک: [جلد دوم همین کتاب؛ رژیم اموی و نهضت مقاومت ملی ایران در خراسان].

\*

### سرنوشت اسلام محمد (ص):

سیر تاریخی - موضوعی جعل؛ از پگاه کودتا تا پایان قرن اول هجری:

امام محمد بن علی الباقر پیشوای پنجم اسلام امامت:

... ثم لم نزل أهل البيت منذ قبض رسول الله (ص) نذلاً و نقصاً و نُحْرَمَ و نُقْتَلُ و نُظَرَدُ و نُخَافُ عَلَى دِمَائِنَا و كُلِّ مَنْ يُحِبُّنَا و وَجَدَ الْكَاذِبُونَ لِكَيْدِهِمْ مَوْضِعاً يَتَفَرَّبُونَ بِهِ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ و قَضَائِهِمْ و عَمَائِهِمْ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ يَحْدُثُونَ عِدْوَاناً و وَلَا تَهُمُ الْمَاضِينَ بِالْحَادِيثِ الْكَاذِبَةِ الْبَاطِلَةِ و يَزُوُونَ عَنَّا مَا لَمْ نَقُلْ، تَهْجِيناً مِنْهُمْ لَنَا و كَيْدُ بَأْسٍ مِنْهُمْ عَلَيْنَا و كَثْرَتُهُ فِي زَمَنِ مُعَاوِيَةَ بَعْدَ مَوْتِ الْحَسَنِ (ع) فَقَتَلَتِ الشَّيْعَةُ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ و قَطَعَتْ أَيْدِيَهُمْ و أَرْجُلَهُمْ و صَلَّبُوا عَلَى النَّهْمَةِ و الظُّنَّةِ مَنْ ذَكَرَ حُبَّنَا و الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْنَا و... و... و... و رُبَّمَا زَأَيْتَ الرَّجُلَ الَّذِي يُذَكَّرُ بِالْخَيْرِ و لَعَلَّهُ يَكُونُ وِرْعاً صَدُوقاً يَحْدُثُ بِأَحَادِيثِ عَظِيمَةٍ عَجِيبَةٍ مِنْ تَفْضِيلِ بَعْضٍ مَنْ قَدْ مَضَى مِنَ الْوَلَاةِ لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ مِنْهَا شَيْئاً قَطُّ و هُوَ يَحْسَبُ أَنَّهَا حَقٌّ لِكَثْرَةِ مَنْ قَدْ سَمِعَهَا مِنْهُ مِمَّنْ لَا يَعْرِفُ بِكَذِبٍ و لَا بِقَلْبِهِ وِرْعَ و يَزُوُونَ عَنِّي (ع) أَشْيَاءَ قَبِيحَةً و عَنِ الْحَسَنِ و الْحُسَيْنِ (ع) مَا يَعْلَمُ اللَّهُ أَنَّهُمْ قَدْ رَوَوْا فِي ذَلِكَ



الْبَاطِلِ وَالْكَذِبِ وَالزُّورِ...

قال (ع) رَوُوا: إِنَّ سَيِّدِي كَهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ،

وَإِنَّ عُمَرَ مُخَدَّتٌ،

وَإِنَّ الْمَلِكُ يَلْقَاهُ،

وَإِنَّ السَّكِينَةَ تَنْطِقُ عَلَى لِسَانِهِ.

وَإِنَّ عُثْمَانَ، الْمَلَأَيْكَةَ تَسْتَحِي مِنْهُ.

... هِيَ وَاللَّهِ كُلُّهَا كَذِبٌ وَزُورٌ... مِنْهَا مَوْضُوعٌ وَمِنْهَا مُحَرَّفٌ... وَعَامَّتُهَا كِذْبٌ وَزُورٌ

بَاطِلٌ...

[ذ.ک: سلیم ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۷۱ + امینی / الغدير ۲۰۸/۵، ۲۰۹]

باند جاعلین حدیث:

ذ.ک: امینی / الغدير ۲۰۹/۵، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷،  
 ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰،  
 ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴،  
 ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷،  
 ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰،  
 ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵.

فهرست کتب روائی تماماً ساختگی و جعلی:

همان ۲۹۰/۵، ۲۹۱، ۲۹۲. فهرست زهادِ جاعل: همان ۲۷۶/۵، ۲۷۷، ۲۷۸،

۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱،

ارقام احادیث جعلی پان عربیسم در طی قرن اول و دوم هجری:

همان ۲۹۰/۵، ۲۸۹: «چهارصد و هشت هزار و ششصد و هشتاد و چهار حدیث

جعلی (= ۴۰۸۶۸۴)» موضوعات جعل: در فضلِ رجالِ ثلاثه کودتای سقیفه؛ از قول

پیامبر اسلام: همان ۲۹۷/۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵،  
 ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸،  
 ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱،  
 ۳۳۲.

در مشروعیت بخشیدن به کودتای سقیفه و خلافت غصب و رژیم اموی:

همان ۳۳۳/۵، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳،  
 ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶.  
 + ز. ک: ضحی الاسلام ۳۰۸/۱، ۳۰۹: وَ اَشْتَهَرَ بِالْوَضْعِ وَالْجَعْلِ مِنَ الْعُلَمَاءِ: حَمَادُ  
 الرَّوَايَةِ، وَ خَلَّفَ الْاَحْمَرَ وَ هِشَامَ بْنَ الْكَلْبِيِّ النَّسَابَةَ: فَهَؤُلَاءِ مَلَّثُوا كُتُبَ الْاَدَبِ الْعَرَبِيِّ  
 قِصَصًا وَ قِصَائِدَ وَ اَخْبَارًا وَ اَنْسَابًا لَمْ يَتَحَرَّوْا فِيهَا الْحَقَّ وَ الصِّدْقَ... هَؤُلَاءِ الْوَضَاعُونَ  
 اَفْسَدُوا الْعِلْمَ وَ الرَّوَايَةَ... + ابن عقيل / العتب الجميل ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳. + عسکری /  
 یکصد و پنجاه صحابی ساختگی. تمام کتاب. + روایات سیف. + نقش ائمه در احیاء  
 دین. مجموعه ۵ جلدی. / «مسلم» از میان ۳۰۰ هزار حدیث ۴۰۰۰ حدیث اختیار  
 کرده: امینی ۲۹۲/۵.

«بخاری» از میان ۶۰۰ هزار حدیث ۲۷۶۱ حدیث را درست تشخیص داده:  
 امینی ۲۹۲/۵.

«احمد حنبل» از میان ۷۵۰ هزار حدیث، ۳۰ هزار حدیث انتخاب کرده است:  
 امینی ۲۹۲/۵.

«احمد بن فرات» متوفای ۲۵۸ هـ / ۵۰۰ / ۱ حدیث نوشته که ۳۰۰ / ۰۰۰  
 در تفسیر و احکام و... بکار رفته است: امینی ۲۹۲/۵.

جعل قداست و دانش برای کودتاچیان:

الامینی / الغدير ۷/۷۳، ۷۴، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۸۱،  
 ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵،  
 ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱.

۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶،  
۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۳

برتری ابوبکر از پیامبر ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۷۰

تطهیر پیشینه عقیدتی جاهلی ابوبکر: ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹،  
۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵

تأیید کودتای سقیفه از زبان پیامبر ۲۹۸، ۲۹۹

برتری مطلق ابوبکر ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹

تطهیر پیشینه نژادی ابوبکر ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹،  
۳۰/۸، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶،  
۴۷، ابوبکر در قرآن و سنت: ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۹

جمل فضائل و دانش بیکران عمر بن خطاب! ۸/۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶،  
۶۷، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷

جمل فضائل و قداست و دانش بیکران عثمان بن عفان: ۸/۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰،  
۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲

✱

### سرقت و تحریف مَواریثِ عَلَوی:

اسناد و شواهد بسیاری در دست است که موارث علوی (= خطبه‌ها، نامه‌ها، فرامین، کلمات قصار و... امام علی بن ابی طالب علیه السلام) توسط عوامل معاویه بن ابی سفیان به سرقت رفته و تحریف گردیده است. در سند معتبر تاریخی می‌خوانیم که: «پس از قتل محمد بن ابی بکر استاندار امام علی در مصر، عمرو بن عاص نماینده ویژه معاویه کلیه نامه‌ها و فرامین امام علی به استنادارش در مصر، را جمع‌آوری کرد و برای معاویه فرستاد. ولید بن عقبه بن ابی معیط مشاور معاویه پیشنهاد سوزاندن این اسناد را کرد. معاویه در پاسخ گفت که: چرا بسوزانیم، اینها را

در میان مردم پخش می‌کنیم و می‌گوئیم اینها بخشی از نامه‌های ابوبکر بن ابی قحافه است که نزد فرزندش محمد یافته‌ایم، لذا ما هم بر اساس همین احکام فتوی می‌دهیم و قضاوت می‌کنیم!» [ز. ک: ابراهیم الثقفی (م ۲۸۳ هـ) / الغارات، چاپ محدث ۱۳۵۳. ۲۵۱/۱، ۲۵۲].

### نمونه‌ها:

- ۱- سرقت منشور معروف امام علی علیه السلام به مالک اشتر.
  - ۲- سرقت فرامین سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، قضائی امام علی به محمد بن بی‌بکر.
  - ۳- سرقت و تحریف خطبه‌ها و سخنرانیهای عمومی امام علی و اختلال در الفاظ و عبارات و جهت‌گیریها و شمول عام آنها. [ز. ک: الغارات ۲۵۱/۱، ۲۵۲].
  - ۴- سرقت و تحریف کلمات قصار آن حضرت و اختلال در الفاظ و جهت‌گیری آنها [ز. ک: جاحظ / البیان، چاپ محمد هارون، ۲۶۷/۳: جاحظ که مدافع پان عریسم است خطبه‌ای از امام علی را به نام معاویه آورده ولی در ذیل آن اعتراف می‌کند که این حرفها به معاویه نمی‌خورد و قطعاً کلمات امام علی بن ابی طالب است].
- در طی چند دهه اخیر، در نبرد با سرمایه‌داری و امپریالیسم اقتصادی و تمرکز ثروت، سخنی مشهور و منسوب به امام علی (ع): «مَا زَأَيْتُ نِعْمَةً مَوْفُورَةً إِلَّا وَ فِي جَنْبِهَا حَقٌّ مُصَيِّعٌ» [وَرِدَ زَبَانِ رُوشَنفَكَرَانِ مَذْهَبِي وَ نَسْلِ جَوَانِ مُسْلِمَانِ اِيرانِ بُوَد. در آغاز دهه شصت که مقامات رسمی روحانی و علماء مذهب در مقام پاسخ به این تندرویها برآمدند، ضمن اعلام «ادله معتبر قرآن و سنت مبنی بر تأیید ثروت زیاد و امکان شرعی وجود ثروت‌های بالا و ثروتمندان» و ارائه فهرستی مستند از «ثروت هنگفت امامان» معصوم اسلام، در نقد کلام فوق اظهار داشتند که «ما به این جمله در کتب حدیثی برخورد نکرده‌ایم و فقط جُرْخُ جُرْذاقِ مَسِيحِي ظاهراً آن را از علی (ع) نقل کرده است و بر فرض صحت و...» [ز. ک: احمد آذری قمی / پاسخ به مشکلاتی در

زمینه مسائل اقتصادی اسلام، انتشارات دارالعلم. قم. ۱۳۶۰ ش، ص ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۷۸، ۷۹].  
 اما در دوران بلوغ پان عربیسم و تکاثر ثروت اشراف عرب، و اوج ماتریالیسم  
 گستاخ، جاحظ با نقل همین کلام، آن را به معاویه بن ابی سفیان نسبت داده است:  
 کلام فی الادب؛ «قال معاویه: ما رأيتُ سرفاً قطُّ إلا وإلى جنبيه حَقٌّ مُضَيِّعٌ» [ز.ک: جاحظ  
 / البيان ۲۶۷/۳].





-۲-

## شعوبیّه؛

نهضت مقاومت ملی ایران  
علیه امویان و عباسیان

از  
آغاز  
تا  
انجام





# IV

## داستان اشغال؛ به روایت فردوسی طوسی

### یادآوری؛

در میان رجال و آثاری که نهضت مقاومت ملی ایران (= شعوبیه) از آغاز تا انجام، پرورید، «فردوسی طوسی» معتدل‌ترین و منطقی‌ترین شاعر ایرانی مسلمان شیعی شعوبی است و اثر جاودانه او «شاهنامه» تنها اثر فرهنگی معتدل و منطقی این نهضت بشمار می‌رود. شاهنامه فردوسی که در واقع پاسخی است دندان شکن به پان عربیسم اموی - عباسی، برجسته‌ترین بخش از روند باستان‌گرایی شعوبیه است که جهت‌گیری اساسی آن در اساطیر و تاریخ، تطهیر و تقدیس مطلق گذشته اساطیری - تاریخی سیاسی ایران باستان می‌باشد، در عین حال می‌تواند مبین حقایق بسیار ضعیف و کم رنگ از گذشته سیاسی، اجتماعی - اقتصادی جامعه ایران باستان نیز باشد. این چیزی است که اصلاً انتظار آن نمی‌رفت، چرا که از پگاه حمله اعراب؛ منادیان آزادی و عدالت رفتاری آغاز کردند که سیمای سیاه سلطنت

باستان سپید شد و اشک حسرت برگزیده از دیدگان جاری بود و تلاشی گسترده برای اعاده آن آغاز شد. اعراب غالب و فاتح با نام مستعار «اسلام»، پان عربیسم افسارگسیخته و گستاخی را برقرار کردند و در تحقیر و سرکوب مطلق اقوام و ملل مغلوب از هیچ کوششی فروگذار نکردند. بدون شک در چنان فضائی از تحقیر و توهین و نکبت و نفرت و کینه، نمی‌توان از فردوسی یا اسلاف و اخلاف او انتظار ترسیم تاریخی معقول و منطقی داشت. فردوسی در اثر حماسی جاودانه خود نشان می‌دهد که سعه صدر دارد؛ غیرت ملی از یک سو و مسئولیت اخلاقی از دیگر سو وی را در یک وضعیت نسبتاً متعادلی قرار داده است. در بخش اساطیر چاره‌ای ندارد تا بر اساس منابع مخدوش و دست‌کاری شده و بازسازی شده دوره ساسانی [ن.ک: پیرنیا/ ایران باستان ۱/۱۶۲]، در تطهیر و تقدیس آنها بکوشد و در بخش تاریخ، سیمای سلطنت باستان را روشن و نورانی سازد که حسرت‌انگیز و غرورآفرین جلوه‌کند، و به تازی و ترک (و بعدها؛ تاتار و...) که بر اریکه سلطنت ایران تکیه زده‌اند بفهماند که تخت و تاج سلطنت جایگاه و شایسته پاک خونان، خدایگان و خسروان بوده که نیابت از اهورا مزدا داشته‌اند و نه شما بوزینگان. و به مردم ایران که مقهور و مغلوب پان عربیسم و توابع آن شده‌اند بگوید که هویت ملی و اصالت نژادی و اعتبار تاریخی برتر باستانی خود را در آینه اساطیر و سیره باستانی خویش بنگرند و نه در تاریکی و ابهام امروز. و برآستی که آوای فردوسی از آن پس، آهنگ جانهاگردید و در هر مقطعی بحرانی، نبض حیات و هویت ملی است. و کیست که شاهنامه را بخواند و بفهمد و لبریز از غرور ملی نشود، و این بزرگترین هنر شعوبیه است.

آری! گفتم که فردوسی در پی انجام چنین کاری است، لذا نباید انتظار داشت که به علت و علل سقوط سلطنت چهارصد ساله ساسانی و سرنوشت مردم ایران بپردازد. فردوسی آگاهانه و زیرکانه تا سقوط ساسانیان و قتل یزدگرد سوم بسنده می‌کند و دیگر حاضر نیست ادامه دهد، زیرا؛ اولاً هدف اصلی، ترسیم حماسی ایران باستان از آغاز تا انجام است، ثانیاً؛ پس از آن، دیگر حرفی برای گفتن ندارد،

عصر و نسل او چنین تقاضائی نداشته و از طرفی طرح آنچه بر ایران گذشته، دردناک و قابل ذکر نبوده است. سکوت فردوسی در این مقطع از تاریخ ایران، برای اعراب بیشتر تحقیرآمیز بوده است تا نقل آن. فردوسی مرثیه‌ای بلند (در ۶۰ هزار بیت در مدت ۳۰ سال) در رثای گذشته‌ای که خود ترسیم کرده سروده است، او عجم رازنده و جاودانه کرده است، و چه کاری برتر و بزرگتر از این!

در فصلی فصلی این تاریخ منظوم، هر از چندگاه، در پی فرازهای بلند حماسی و پر اوج، نشیب‌هایی بسیار کوتاه خود را می‌نمایاند که مبین چهره واقعی شاه، اشرافیت ایرانی و روحانیت زرتشت و نظام طبقاتی و سرنوشت سیاه توده‌ها است، لذا می‌توان دریافت که اوضاع داخلی، زمینه هجوم خارجی و اشغال ایران را بسیار مساعد ساخته بود. نمونه‌ها: در این حماسه بلند که همه به خسروان و اسپهبدان و موبدان و آثروان و ارتشتاران و دبیران و استریوشان اختصاص یافته و می‌خواهد به تعیین هویت ممتاز ملی و نژاد اهورائی پردازد، طرح و نمایش جوهره انسانی و رستاخیزهای ملی و مردمی این سرزمین که برای «عدالت» برخاسته‌اند، نمی‌توانست جایی داشته باشد. اما وقتی فردوسی به پادشاهی قباد می‌رسد و به گریم او می‌پردازد، مزدک سر راه قرار می‌گیرد. و چون قیام مزدک فصل بلندی از تاریخ ساسانی است و در فرجام آن هیبت و قوت شاهانه نهفته است، نمی‌تواند نادیده گرفته شود. در اینجا است که یکی از بدترین ادوار سلطنت ساسانی نمودار می‌شود؛ چهره واقعی شاهان، اشراف ایرانی، روحانیون زرتشتی و سرنوشت مردم ایران. در این میان پرده بسیار کوتاه و سربسته و شدیداً تحریف شده، تمرکز قدرت و ثروت، احتکار مطلق محصولات، انحصار زنان در حرمسراها و حصارهای برده‌داری، و در دیگر سو فقر و محرومیت شدید مردم، خود را نشان می‌دهد: ابتدا شرح سربسته و محترمانه و تحریف شده قیام، شعائر مسخ شده قیام، دستاوردها و فرجام دردناک و هولناک آن که به همت روحانیت و اشرافیت و سلطنت، صد هزار نفر از مردم ایران در یک جا قتل عام می‌شوند. در این تصاویر، روحانیت و اشرافیت

و سلطنت ایرانی برای پایان دادن به «عدالت» متحدند [ز.ک: شاهنامه، متن انتقادی، چاپ مسکو ۱۹۷۱، ۴۲/۸، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲. بندهای 360 - 210]. در پادشاهی خسرو پرویز و شیرویه وضع بسیار بد است: «ز بیچارگان خواسته بستدی \* ز نفرین بروی تو آمد بدی» [شاهنامه ۲۵۶/۹، ۲۵۷، بندهای 40 - 35]. از آن پس، سقوط تسریع می‌شود: شاهان یکی پس از دیگری سرنگون می‌شوند و نوبت به یزدگرد سوم می‌رسد: در این فصل بلند؛ تصاویری از انحطاط دین و دولت، عدم ثبات داخلی، تعصب روحانیان، اشرافیت طبقاتی، بیعدالتی مطلق، ستم بی‌حد، مالیاتهای سنگین، بحرانهای حاد اقتصادی، بیماری‌های هولناک، تضاد طبقاتی، تفرقه اجتماعی، نارضایتی عمومی بچشم می‌خورد. این واقعیت‌ها را می‌توان از زیر گریم غلیظ و حماسه‌های باشکوه فردوسی دریافت [ز.ک: شاهنامه ۱۰/۹ - ۲۱۰، ۲۵۴ - ۲۱۰، ۲۹۳ - ۲۹۹، ۲۹۳ - ۳۰۵، ۲۹۹ - ۳۰۷، ۳۰۵ - ۳۰۷، ۳۰۷ - ۳۱۱، ۳۰۹ - ۳۸۳ - ۳۱۱. منبع فردوسی دربارهٔ مزدک، کتاب مزدک ترجمهٔ عبدالله بن مقفع بوده است.]

## ۱- داستان اشغال:

الف: زمان حمله: سال ۱۶ سلطنت یزدگرد؛

چو بگذشت زو، شاه شد یزدگرد	بم‌ماه سفندارم‌ذ روز‌آرد
بدین گونه، تا سال شد بر دو هشت	همی ماه و خورشید بر سرگذشت.

۳۱۱/۹ بند ۱، ۳۱۲/۹ بند ۲۱.

ب - نبرد قادسیه؛ کلید فتح ایران:

عمر، سعد و قاص را با سپاه	فرستاد تا جنگ جوید ز شاه
چو آگاه شد زان سخن یزدگرد	زهر سو سپاه اندر آورد گرد

۳۱۳/۹ بند ۱، ۲.

ج: پیشنهاد واگذاری اراضی مرزی ایران به اعراب:

از ایشان فرستاده آمد بمن  
 که از قادسی تال رودبار\*  
 و زان سو یکی برگشائیم راه  
 بران تا خریم و فروشیم چیز  
 \* [یعنی از قادسیه تا فرات مال شما]

سخن رفت هرگونه بر انجمن  
 زمین را ببخشیم با شهریار  
 بشهری کجا هست بازارگاه  
 از این پس فزونی نجوئیم نیز.

۳۱۴/۹، ۳۱۵، بندهای ۵۰-۴۵.

د: اعراب نپذیرفتند، و نبرد آغاز شد:

بفرمود تا بر کشیدند نای  
 سپاه اندر آمد چو دریا زجای

۳۲۸/۹، بند ۲۲۰.

ه: مدت نبرد قادسیه:

سه روز اندران جایگه جنگ بود  
 سر آدمی سم اسبان بسود

۳۲۸/۹، بند ۲۲۴.

و: فرجام:

هزیمت گرفتند ایرانیان  
 بسی نامور کشته شد در میان

۳۳۱/۹، بند ۲۲۸.

\*

اعراب به روایت شاهنامه:

بایران چو گردد عرب چیره دست  
 بمیرد فروزنده این آذران  
 که این کیش را روزگاری نماند  
 شود بی بها، مرد یزدان پرست  
 از این بی هنر خیره سرتازیان  
 ز ساسانیان شهریاری نماند

چو با تخت منبر برابر کنند  
 همه نام بوبکر و عمر کنند\*

نسخه: ۳۱۷، VI، K

گر از چهره‌شان برگشایم سخن  
بدیده چو خون و برخ همچو قار  
خورش دوغ دارند و نان جوین  
سر و پا تهی و شکم گرسنه  
نه افسر نه طوق و نه زرینه کفش

همانا که هرگز نیاید بن  
بجای بره‌شان بود سوسمار  
نخوانند یک بردگر آفرین  
ز جامه تن خوارشان برهنه  
نه هنگام پیکار کوس و درفش

\* اصلی و: نسخه: ۳۱۸. A.

نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر  
چو روز اندر آید بروز دراز  
بپوشد از ایشان گروهی سیاه  
نه تخت و نه تاج و نه زرینه کفش  
بر نجد یکی دیگری بر خورد  
ز پیمان بگردند و ز راستی

ز اختر همه تازیانراست بهر  
شود ناسزا شاه‌گردن فراز  
ز دیبا نهند از بر سر کلاه  
نه گوهر نه افسر نه بر سر درفش  
بداد و ببخشش همی ننگرد  
گرامی شود کژی و کاستی

اصلی: ۳۱۸/۹. بند ۹۵ - ۹۰

از ایران و ز ترک و ز تازیان  
نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود  
همه گنجه‌ها زیر دامن نهند  
بود دانشومند و زاهد بنام  
چنان فاش گردد غم و رنج و شور  
نه جشن و نه رامش نه کوشش نه کام  
پدر با پسر کین سیم آورد  
زیان کسان از پی سود خویش

نژادی پدید آید اندر میان  
سخنها بکردار بازی بود  
بمیرند و کوشش بدشمن دهند  
بکوشد از این تا که آید بکام  
که شادی بهنگام بهرام گور  
همه چاره ورزش و ساز دام  
خورش کشک و پوشش گلیم آورد  
بجویند و دین اندر آرند پیش

اصلی: ۳۱۹/۹. بند ۱۰۵ - ۱۱۰.

با آرایش و زیب جویند نام  
بدین سان به یزدان نمایند راه

زهرگونه نیز جویند کام  
نه افزایش از فرشان تاج و گاه

- گریزند از رادی و راستی  
 نه بینند از ایشان جز از کاستی  
 اصلی؛ نسخه K: ۳۱۹/۹.
- بدین و بدولت فرازند نام  
 نه دولت دهدشان زین تاج و گاه
- زهر چه بجویند یابند کام  
 نه دینشان بیزدان نمایند راه  
 اصلی؛ نسخه: ۷۱. ص ۳۱۹.
- نباشد بهار و زمستان پدید  
 چه بسیار از این داستان بگذرد  
 بریزند خون از پی خواسته
- نیارند هنگام رامش نبید  
 کسی سوی آزادگی ننگرد  
 شود روزگار مهمان کاسته  
 اصلی ۳۲۰/۹ بند 110 تا 115.
- ز پیشی و بیشی ندارند هوش  
 نهان بر بد و دوش پشمینه پوش  
 اصلی، نسخه فرعی IV, ۳۲۰.
- بنزد که جویی همی دستگاه  
 بنانی تو سیری و هم گرسنه  
 بایران ترا زندگانی بس است
- برهنه سپهد برهنه سپاه  
 نه پیل و نه تخت و نه بار و بنه  
 که تاج و نگین بهر دیگر کس است.  
 اصلی: ۳۲۲/۹. بندهای 150 - 140
- ز شیر شتر خوردن و سوسمار  
 که ملک [تخت] عجم شان کند آرزو
- عرب را بجایی رسید است کار  
 تفو باد بر چرخ گردان تفوی  
 اصلی؛ نسخه فرعی IV, ۳۲۲.
- ز راه خرد مهر و آرم نیست  
 چنین تاج و تخت، آمدت آرزوی؟
- شما را بدیده درون شرم نیست  
 بدان چهره و زاد و آن مهر و خوی
- اصلی ۳۲۳/۹. بند 160 - 155
- نه اسپ و سلیح و نه چشمی درست  
 پدید آمده چاک پیراهنش
- که آمد فرستاده بی پیرو سست  
 یکی تیغ باریک برگردنش
- اصلی ۳۲۶/۹ بند: 200 - 195

در بخش نخست [ز.ک: پاراگراف ۸] گفته شد که پس از کودتای سقیفه توسط نخبگان عرب، طرح اشغال سرزمینها در دستور کار قرار گرفت. ابوبکر بن ابی قحافه نخستین خلیفه عرب پس از سرکوب شورشهای داخلی جزیره العرب (عدم قبول کودتا از سوی اعراب مسلمان و قبائل عرب که با بر حسب ارتداد بطور قهرآمیزی سرکوب شدند) به فکر کشورگشائی افتاد. در توصیف خصائص عرب جاهلی گفته شد که خانه نشینی و کسب و کار و تجارت و زراعت ننگ بود [ز.ک: پان عربسیم جاهلی / پیشینه جاهلی اعراب. همین بخش] و کودتای سقیفه چیزی جز احیاء راه و رسم جاهلی و تجدید نظام قبایلی نبود. جریان اشغال به فرماندهی متحدان کودتا آغاز و دنبال شد. اشغال حیره، ابله، انبار، مذار، عین التمر، نمارق، گسکر و... از سال ۱۲ تا ۱۳ هجری توسط خالد بن ولید فرمانده گارد ضربتی کودتا و سردار جنگهای رده، پیش درآمدی بر نبرد قادسیه، نخستین نبرد رسمی کلاسیک ایرانیان و اعراب بود. در اینجا سخن از اعزام هیئتی از سوی عمر بن خطاب به تیسفون و گفتگو با یزدگرد سوم است که می تواند بخشی از بازسازی تاریخ به هنگام نبرد پان عربسیم و پان ایرانیسم تلقی شود. شکست ارتش مطلقاً ساسانی در قادسیه کلید فتح ایران را به دست اعراب داد. حمله اعراب به ایران هول انگیز و رنج آفرین بود. با اینکه توده ها از رژیم ساسانی ناراضی بودند، اما به هیچ وجه نتوانستند هجوم رعب انگیز منادیان و مدعیان آزادی و عدالت را تحلیل کنند و بفهمند و بپذیرند، لذا می بینیم که رعایای تحت ستم ایرانی عموماً مقاومت و یا قبول جزیه و خراج می کنند. تاریخ بیاد ندارد که در جریان اشغال، لبخندی از رضایت بر لب نشسته باشد و دلی از شوق تپیده باشد.

در جریان اشغال از آغاز تا انجام، اشرافیت ایرانی، فئودالها، مقامات مذهبی، روحانیون زرتشتی و عناصر حکومتگر و بقایای رژیم ساسانی با حکام عرب به سازش و همکاری پرداختند. محققان عرب معتقدند که این تفاهم و همکاری صرفاً برای حفظ منافع اقتصادی و موقعیت اجتماعی و امتیازات طبقاتی گذشته بوده



است [ز.ک: عبدالله خطیب / الحکم الاموی فی خراسان ۱۷ - ۱۸ - گپ / فتوحات اعراب در آسیای مرکزی / متن انگلیسی / ۳۰] اما توده‌ها که با تهاجمی خصمانه (که اصولاً رنجگی از آزاد سازی و رهائی نداشت) مواجه شدند به مقاومت و دفاع از مال و جان و ناموس خود پرداختند.

در جریان نبرد قادسیه، توده‌ها که سیاهی لشکر ارتش ساسانی بودند، تنها انگیزه‌شان از مقاومت، غرور ملی و حفظ تمامیت ارضی ایران بود. به روایت بلاذری گروهی از ایرانیان در هنگامه نبرد فریاد می‌زدند که عقب نشینی نخواهیم کرد تا کشته شویم [فتوح ۲۵۹]. مقاومت اهالی بهر سیر در دفاع از مال و جان و ناموس از ۹ تا ۱۸ ماه ادامه یافت [فتوح ۲۶۲]، کدخدای مهرود باج داد که مردم را نکشند، مردم بند جین قبول جزیه و خراج کردند، فتودال‌های فللیج، نهرین، بابل، خطرینه، عال، نهر ملک، کوئی و... به اعراب پیوستند و در سرکوب اهالی همکاری کردند، عمر بن خطاب آنان را در مقام سابق شان گماشت [فتوح ۲۶۲، ۲۶۳]. اهالی نهاوند مقاومت کردند و با اعراب جنگ و گریز داشتند، مردم در خارج شهر می‌جنگیدند، فتودال‌ها و اشراف نهاوند به اعراب پیوستند و در سرکوب و تسلیم مردم کوشیدند [فتوح ۳۰۳] اهالی شهرهای دینور، ما سبذان، سیروان، مهرجان و... قبول جزیه و خراج کردند [فتوح ۳۰۴]. علی رغم سازش اشراف و فتودال‌های همدان، مردم به دفاع از خود پرداختند، قم که به قول فردوسی جایگاه و پایگاه اشراف و موبدان (= مهان) بود، به سازش رسیدند و قبول جزیه و خراج کردند [فتوح ۳۰۵] کاشان مقاومت نمود و سرانجام، خون آلود، قبول خراج کرد [فتوح ۳۰۶، ۳۰۷].

مرزبان اصفهان گریخت تا به یزدگرد در کرمان پیوندد. عربی او را تعقیب کرد. به عرب گفت مرا نزد فرماندهات ببر تا برای اصفهان قبول جزیه کنم و چنین شد [فتوح ۳۰۹]. اشراف و فتودال‌های بزرگ اصفهان که در جعفر آباد و فلاورجان مخفی شده بودند، پس از اشغال جی، قبول جزیه کردند و بعد برای فرار از جزیه اسلام آوردند [فتوح ۳۱۰]. مردم ری قبول جزیه کردند، اعراب نقض پیمان نموده به کشتار مردم

پرداختند [فتوح ۳۱۴]. مردم فزوین، خون آلود، قبول جزیه کردند [فتوح ۳۱۷] مردم ابهر قبول خراج کردند، مردم زنجان خون آلود تسلیم شدند [فتوح ۳۱۷، ۳۱۸]. مرزبان آذربایجان با اعراب بر هشتصد هزار درهم خراج به توافق رسید که کسی را نکشند، اسیر نکنند، خانه‌ای را خراب نکنند، آتشکده‌ای را ویران نسازند، به شعائر و مراسم مردم کاری نداشته باشند، متعرض عشایر نشوند، اعراب نقض عهد کرده و به کشتار روی آوردند و قبائل عرب را در آذربایجان اسکان دادند. در دوره حکومت امام علی بن ابی طالب مردم آذربایجان به اسلام تمایل نشان دادند [فتوح ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴]. فتودال بزرگ شوش بشرط حفظ جان و مال و مقام و خاندان با ابوموسی اشعری ساخت و شهر را تسلیم کرد [فتوح ۳۷۳]. فتودال بزرگ شوشتر با همین شرط به سازش رسید، اما مردم به مقاومتی شگفت پرداختند؛ در لحظات آخر مقاومت، مردان ایرانی زنان و دختران و پسران خردسال خود را می‌کشتند تا به دست اعراب اسیر نشوند و خود را در رودخانه می‌انداختند [فتوح ۳۷۳]. و این روند اولیه اشغال ایران مرکزی و جنوبی و غربی بود که تا سال ۳۰ هجری ادامه یافت. خراسان و گیلان و مازندران همچنان دست نخورده بود.



و اما «تیسفون» پای تخت شاهنشاهی ساسانی؛ بنا به روایت فردوسی در شاهنامه و منابع اولیه اسلامی، از پگاه حمله اعراب کانون بحران شد و قبل از «قادسیه»، شاه و دربار و اشراف و موبدان کوچ کردند و شهر خالی از سکنه شد، گویا تعدادی از شهروندان عادی و کنیزان اهدائی و اضافی شاه در مدائن مانده بودند و با فرصت بردن آنها نشده بود. مدائن از آن پس پایگاه ارتش بود و به هنگام محاصره و هجوم مقاومت می‌کرد [ن.ک: قاضی ابی یوسف / الخراج ۲۸، ۲۹، ۳۰ + بلادزی / فتوح ۲۶۲ + مسکویه / تجارب ۱/ ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸ - طبری ۴/ ۲۲۰۸ + چاپ اروپا + مسکویه / همان ۱/ ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۱۸، ۲۱۹: از قادسیه تا مدائن. و نیز ۱/ ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۰ غنائم مدائن و اقدامات اعراب]. در اینجا سخن از حضور سلمان فارسی در مدائن است که مترجم ویژه سعد

وقاص بوده و از اشراف ایرانی جای یافته در کاخ شاه که مقاومت می کرده‌اند دعوت به اسلام کرده و آنان هم بخاطر سلمان، اسلام آورده‌اند و تسلیم شده‌اند و... [ز.ک: طبری ۲۲۰۸/۴ + مسکویه ۲۱۹/۱، ۲۲۰، ۲۱۸ + مشکور / ایران ۱۳۴۶/۲، ۱۳۴۷، ۱۳۴۵، - : طبری - ابن اثیر: از قادیسیه تا مدائن!]. این شایعه تاریخی هم رنگ پان عربیستی دارد و هم بوی پان ایرانیستی! حضور سلمان در سپاه اعراب از قادیسیه تا مدائن می‌تواند از ساخته‌های پان عربیسم و مبلغان کودتای سقیفه برای توجیه اشغال ایران و پاسخ به اعتراضات و سئوالات نسلها و عصرها باشد که بگوید علی بن ابی طالب و یاران نزدیک او در جریان اشغال دست داشته‌اند و... و شاخ و برگهای ایرانی پسند و غرورآفرین آن می‌تواند از ساخته‌های شعوبیه باشد. در نهضت شعوبیه بر نقش «سلمان» در «اسلام» تأکید و تکیه بسیار شده و در کیش شخصیت افسانه‌ای - اهورائی او کوشش بسیار بعمل آمده است [ز.ک: الهفت الشریف چاپ مصطفی غالب ۱۹۶۳، بیروت]. در اسناد و متون دست اول و معتبر شیعه اولیه چنین شایعه‌ای تکذیب می‌شود [ز.ک: سلیم؛ مواضع سلمان در قبال کودتا و سران آن ۸۳، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳]. این شایعه در «طبری» آمده است و «مسکویه» و «ابن اثیر» از او گرفته‌اند. شاخ و برگهای ایرانی پسند آن را «مشکور» از این طرف و آن طرف گرفته است. «ماسینیون» نیز از همین منابع متأثر است.

مبالغه در غنائم کاخ شاه در مدائن (سه میلیارد درهم!) کار شعوبیه است، زیرا می‌توانست بخشی از مفاخر و عظمت و اشرافیت ایرانی تلقی شود. اسناد بی طرف اولیه حاکی است که شاه و اشراف کلیه اشیاء قیمتی و جواهرت و... را بردند و فقط پوشاک و آذوقه در انبارها ماند. [ز.ک: خراج ۳۰ + بلادزی / فتوح ۲۶۱، ۲۶۲] شایعات شعوبیه در: مسکویه / تجارب ۲۱/۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴: غنائم و قیمت‌گذاری آن!! و مبلغ کلی آن: + ۲۱۹، ۲۲۰/۱ + نقش ایران در فرهنگ اسلامی ۲۴، ۲۵ - تجارب السلف ۳۶ + - فارس نامه بلخی ۸۲]

ادامه اشغال ایران از دوره عثمان بن عفان با اشغال بخشهایی از خراسان آغاز شد [فتوح ۳۹۴] بسیاری از مناطق اشغال شده قبلی سر به شورش برمی داشتند که سرکوب آنها مستلزم کشتار وسیعی بود؛ کشتار مردم آذربایجان، کشتار مردم استخر فارس و... نمونه‌ای از این عصیانهای عمومی است. در جنوب ایران؛ سیستان، کشتار وسیعی صورت گرفت. گفته شده که برای رام کردن مردم، ربیع بن زیاد منظره‌ای هولناک از اجساد ترتیب داد. سرسختی مردم خراسان و مازندران تا پایان رژیم اموی ادامه داشت. منابع عربی از مقاومت‌های خونین بسیاری یاد کرده‌اند. قتل عام مردم گرگان که گویا دوبار تکرار شده، نمونه‌ای از این سرسختی است.

رژیم اموی در اواخر قرن اول (۸۵؟) توانست بر بخارا و سمرقند دست یابد. برای کنترل شهرها از قبائل عرب استفاده شد. اسکان قبائل و ادغام افراد در منازل اهالی شهرها ترفند جدیدی بود! امویان برای کشاندن مردم به اسلام، خراجهای سنگینی وضع کردند، رعایا که توان پرداخت را نداشتند به اسلام گرویدند، چنین پیدا است که رژیم اموی از تظاهر رعایا به اسلام ناخشنود بود زیرا رقم درآمد پائین آمد. قتیبه بن مسلم ترتیبی داد تا تعدادی از تازه مسلمانان اعدام شدند و این عمل باعث ترس رعایا گروید و تن به خراج دادند (؟). قتیبه به نمودی از مظاهر اسلام اکتفا کرد، او مسجدی ساخت و جایزه‌ای مقرر داشت که هر کس به نماز جمعه آید دو درهم جایزه بگیرد. قرار شد آن تعداد از مسلمانان بخارا به زبان فارسی دری نماز بخوانند. اشراف بخارا نتوانستند اعراب را در خانه‌هایشان تحمل کنند، لذا ترک خانه نموده و در خارج شهر برای خود کوشک ساختند. تعداد این کوشکها به هفتصد رسید.

در طبرستان مقاومت سرسختانه‌ای ادامه داشت. [ز. ک: نقش ایران ۲۶، ۲۷، ۲۸ - تاریخ بخارا - تاریخ سیستان - تاریخ طبرستان]. تفصیل مقاومت‌های محلی و منطقه‌ای در طبری قابل ملاحظه است. [ز. ک: طبری ۱۹۵/۸/۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸]. مقاومت

مازنداران تا اوائل قرن دوم ادامه یافت [فتوح ۳۳۴].



## ۲- فلج اندیشه؛

در این شکی نیست که ایرانیان در مقاطع اولیه اشغال شهرها و آبادیها بشدت دچار بحران روحی و روانی و فلج اندیشه شدند. در منابع اولیه عربی مواردی از فلج اندیشه نقل شده که می تواند حقیقت داشته باشد. یکی از اعراب نقل می کند که در پی نبرد قادسیه مردی را دیدم با جامه های زریفت در حالی که شمشیرش را زیر جامه پنهان کرده بود، در گوری از گورستان آن دیار پنهان شده بود. وقتی ما را دید از قبر بیرون آمد و بین ما گفتگوئی نشد، گردنش را زدیم و... [ن.ک: ابو یوسف / الخراج ۳۰]. در جریان اشغال مدائن چنین حوادثی گزارش شده است.

ایرانیان در آغاز بنا به عادت دیرینه و روح آریائی خود [ن.ک: بخش I پاراگراف ۱] در برابر حوادث و بحرانها و فلج اندیشه، در انتظار دستی از غیب برای نجات روزشماری می کردند: در اکثر شهرها و روستاها، مردم گردهم آمده و مرثیه ای در رثای سرنوشت خویش و شکایت از وضع موجود و رسیدن نیروی خارجی - غیبی برای نجات، زمزمه می کردند:

کی باشد تا پیکی آید از هندوستان	که آمد آن شاه بهرام از دوره کیان
با صد هزاران پیل بر همه پیلبان	که بر ما چه رسید از ستم تازیان

و یا:

آراسته درفش دارد به رسم خسروان	مردی گسیل باید، زیرک ترجمان
که رود و بگوید به هندوان	که بر ما چه گذشت از ستم تازیان

[ن.ک: ناصح ناطق / مانی، چاپ ۱۳۵۷ تهران ۲۳۹]

حضور فرهنگ و فضای جدید در مدهوشی ایرانیان نقش داشت؛ اجرای احکام که با بردن سر و دست و پا همراه بود، رعب و وحشت بسیاری می‌آفرید. تغییر عقاید و آداب و سنن که با فشارهای جانکاهی همراه بود، سخت هولناک می‌نمود. غلاظ و شداد مأموران اخذ خراج و جزیه و... بر پریشانی بیشتری می‌افزود. در عین حال وضع جدید برای بخشی از ایرانیان زیاد چندانس آور نبود. این بخش بنا به عادت و خصلت آریائی خود، سعی کردند تا هم‌رنگ جماعت شوند. در آن تنازع بقاء بسیاری در نزدیکی به قوم غالب زیاده‌روی کردند. این روند با تملق و تظاهر و اعتقاد و افراط توّم بود. روندی که به عربزدگی شگفتی انجامید. این وضعیت بیشتر در میان اسرای ایرانی وجود داشت که موالی نام گرفتند، تظاهر به ولاء قبيله بخشی از عربزدگی منافقانه یا خالصانه بود. عقاید موالی در آغاز، عقاید قبایلی بود که به آن تعلق داشتند. اما در پگاه بیداری این باورها قوتی نداشت و اعتبار خود را از دست داد. موالی در نبردهای سیاسی صدر اول اسلام علیه رؤسا و صاحبان عرب خود می‌جنگیدند. بخش بزرگی از موالی به تشیع گرویدند، زیرا ایده‌آلهای خویش را در آن می‌جستند. این گرایش بیشتر به دلیل مشخصه‌های ضد نژادی و عدالت خواهانه تشیع بود [ن.ک: از اینجانب / نهضت‌های شیعه، نهضت مختار جلد اول]. مسعودی فهرستی از موارد و شواهد عربزدگی ایرانیان ارائه کرده است. این وضعیت به هنگام غلبه پان ایرانیسم دگرگون شد و اعراب به نژاد ایرانی مباهات می‌کردند [ن.ک: مسعودی / مروج، (چاپ ممتاز) ۱/۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷]. در صفحات آینده این تحوّل شگفت را خواهیم دید.



### ۳- حدیث مقاومت؛

در بخش نخست [پاراگراف ۴۰۳] به پیشینه بیداری و نخستین فصل واکنش ایرانیان که با ترور عمر بن خطّاب خلیفه دوّم عرب و شرکت در شورش علیه عثمان

خود را نشان داد، اشاره شد. همزمان در داخل ایران تلاش برای اعاده سلطنت ساسانی بعمل می‌آمد. این تلاشها در خراسان متمرکز بود. گفته می‌شود که در سالهای ۳۵ تا ۴۰ هجری بخشی از اعراب از خراسان به عقب رانده شدند. سلطنت طلبان ایرانی در تخارستان گرد آمده و فردی از خاندان ساسانی به نام فیروز یا پیروز را بر تخت نشانند. اما این تخت دوام نداشت و سریعاً توسط حکم بن عمر غفاری فرمانده عرب سرنگون شد. سلطنت طلبان ایرانی از ترکها و امپراطور چین کمک خواستند. امپراطور به تقاضاهای پی در پی توجهی نکرد و سلطنت ساسانی در تخارستان را به رسمیت نشناخت. اعقاب ساسانی و اشراف ایرانی به چین عقب‌نشینی کردند و مورد احترام قرار گرفتند. گویا اجازه تأسیس آتشکده یافتند. پسر و نوه پیروز ساسانی در ادامه این تلاشها ناکام ماندند. در منابع اولیه عربی فقط از ابن خسرو بن یزدگرد (?) یاد شده که در سال ۱۱۰ هجری با اعراب درگیر بوده و از اتراک کمترجه با وی بوده‌اند [ن.ک: طبری ۲۰۰/۸/۴ + ابن اثیر / الکامل ۱۵۱/۵، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، حوادث سال ۱۱۰ هجری]. مقاومت و عصیان علیه اعراب بیشتر در قالب قیامهای مختلف اجتماعی خود را نشان می‌داد [قیام حارث بن سریج، قیام وکیع بن ابی سود، قیام علی بن جدیع، قیام شیبان بن سلمه حروری، و قیامهای قبیله‌ای دیگر ن.ک: از نگارنده / جلد دوم: حکومت اموی در خراسان و نهضت مقاومت ملی ایران]. بحرانی‌ترین کانون مقاومت خراسان بزرگ بود که تا پایان رژیم اموی هرگز آرام نشد. منابعی که مشخصاً سر فصلهای مقاومت داخلی را در ایران مرکزی و خراسان و مازندران نشان می‌دهند عبارتند از: طبری ۴ / جزء ۸ / حوادث سالهای ۳۰ تا ۱۳۲ هجری، مخصوصاً ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲/۸/۴، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۶۹، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۶۸ + ابن اثیر / الکامل ۱۴۳/۵، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۴/۴، ۱۵۶، ۹۵/۵، ۱۲۶.

مقاومت‌های مردمی در اشکال مختلفی نمودار می‌شد؛ جدی‌نگرفتن دستورات عملی اعراب، عدم توجه به شعائر مطلوب اعراب، تظاهر به شعائر و

آداب باستانی ایران، در مواردی که خلافت عربی سختگیری می‌کرد، ایرانیان در نهان به شعائر و علائق خود عمل می‌کردند، در حالی که بسیاری از آنان به اسلام باور داشتند. و این همان شواهدی است که محققان جدید می‌گویند فرهنگ ایرانی نمی‌تواند از عقاید اسلامی ایرانیان جدا باشد [ز.ک: بخش I]. ایرانیان مسلمان و معتقد، برگزاری جشن مهرگان و نوروز را یک فریضه می‌دانستند، ممانعت خلافت کاری از پیش نبرد، بناچار خراج ویژه مهرگان و نوروز را وضع کرد.

اما آنچه در این پیکار طولانی و تاریخی تعیین‌کننده بود، مقاومت و نبرد فرهنگی بود که فصل تعیین‌کننده‌ای در تاریخ اسلام و ایران بشمار می‌رود.

«ایرانیان از همان آغاز، اعراب را بیابانگردان و حشی تازه به دوران رسیده‌ای می‌دانستند که پیشینهٔ جاهلی شان هرگونه سیادت و کاردانی را از آنان نفی می‌کرد. سلطه و اقتدار اعراب یک حادثهٔ اتفاقی بود که روزگار به آنان تفویض کرد و باعث ذلت و زبونی مللِ راقیه گردید. ایرانیان و دیگر آعاجم که صف بسیار بزرگی را تشکیل می‌دادند در آغاز چاره‌ای نداشتند که وضع موجود را تحمل کنند و کینه و حسرت خویش را پوشیده دارند و با تظاهر به شعائر اعراب ریاکارانه تن دهند. آن راه نفوذ و غلبه را با استخدام موسیقی محلی خویش یافتند و بدین سان بر روح و قلب اعراب بیابانگرد غلبه کردند. بدویانی که مسحور و مغلوب ترانه‌های دل‌انگیز و آهنگهای شورانگیز جدید شدند. نغمه‌هایی را که هرگز در گذشته نشینده بودند».

[ز.ک: الهجاء و الهجاؤن ۱/۲۵۰].

این تلقی از اعراب می‌توانست مستند به قرآن نیز باشد. چرا که قرآن در بیان پیشینهٔ عقیدتی اخلاقی اعراب جاهلی، آنان را به بدترین وجه سرزنش و نکوهش کرده است و مواضع عقیدتی آنان را در نهضت اسلام افشا نموده است [ز.ک: قرآن ۹۷/۹]. لغت شناسان عرب بعدها کوشیدند تا جهت تند و تیز این سرزنش را تغییر دهند. آنان بین لفظ و معنای «عَرَبٌ» و «أَعْرَابٌ» اختلاف بسیار قائل شدند و جمع عَرَبٌ را «عَرَبٌ» قرار دادند تا بالفظ جمع «أَعْرَابٌ» در قرآن برابری نکند [ز.ک: ابن منظور / لسان العرب ۱/۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸].



#### ۴- نگاهی به حضور و نقش اسلام محمد (ص) در این بحران؛

تشییع علی و آل که اسلام محمد (ص) را در تمامیت آن نمایندگی می‌کرد از همان آغاز بر نفی هر گونه تفکر نژاد پرستانه و ارزشهای پوشالی خونی و قومی تکیه داشت. پس از کودتای سقیفه که خلُق و خوی جاهلی عرب غلبه کرد و اصالت عربی بر اصالت انسانی و اسلامی پیروزی یافت و پان عربیسم شکل گرفت و اعاجم تحت فشار و تحقیر شدیدی قرار گرفتند، امام علی بن ابی طالب علیه السلام بر استانداردهای انسانی اسلام و نفی نقطه نظرهای پان عربیستی تکیه و تأکید داشت [ن.ک: سلیم ۱۷۳، ۱۷۴] گرایش اعاجم و موالی به خط و مشی امام علی (ع) خلفاء عرب و اشراف و رؤسای قبایل را بشدت نگران ساخت [ن.ک: سلیم ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶]. وقتی اعاجم و موالی در شکایت از تبعیضات شدید نژادی و قومی نزد حضرتش آمدند و گفتند که اعراب حاکم مساوات انسانی اسلام محمد (ص) را نفی نموده و به تحقیر ما و تضييع حقوق ما پرداخته‌اند، حضرتش از شدت خشم برافروخت و فریاد کشید که: «ای موالی! این گروه حاکم شما را به منزله یهود و نصاری گرفته‌اند که زنان و دخترانتان را به زنی می‌گیرند و خود به شما زن نمی‌دهند و حقوق شما را همسان حقوق اعراب مسلمان قرار نمی‌دهند و...» [ن.ک: وسائل ۴۶/۱۴]. تفکرات نژادی و قومی بحران شدیدی آفریده بود تا آنجا که یک نظام ارزشی اجتماعی، سیاسی شده بود. در دوره کوتاه مدّت امامت و خلافت امام علی بن ابی طالب علیه السلام که بازگشت به اسلام انسانی محمد (ص) را به صورت یک انقلاب عمیق همه جانبه درآورده بود و می‌کوشید تا اسلام را از زندان اتهام خلافت پان عربیستی کودتاچیان تبرئه کند، مساوات مطلق انسانی را سرلوحه کار خویش قرار داد و در تحقق عدالت و اجرای آن تا آنجا کوشید که قربانی نظام عادلانه خویش گردید. عرب و عجم را در ارزش انسانی و حقوقی به یک چشم می‌نگریست و در برابر زنان و مردان عرب که به این تساوی حقوقی و حقیقی اعتراض داشتند می‌فرمود که «من بین بنی اسماعیل و

بنی اسحاق فرقی نمی بینم» [ذ.ک: الفارات ۷۰/۱، ۷۱] متحدان و هواداران کودتای سقیفه که شاهد رفتار ضد انسانی خلفای عرب با اعاجم و رفتار انسانی امام علی بن ابی طالب (ع) با عرب و عجم بودند، با منطق کج پان عربیستی خود چنین اعتراف می کردند که: «علی بن ابی طالب نسبت به اعاجم و موالی گرایش و لطف بیشتری دارد، در حالی که «عمر بن خطاب» بشدت از اعاجم و موالی پرهیز داشت» [ذ.ک: الفارات ۴۹۹/۲. دوری عمر از اعاجم ذ.ک: ابن شَبّه / تاریخ مدینه ۹۰۴/۱؛ توصیه عمر: فقط کنیزکان عجم را به مدینه راه دهید. + ۸۹۲: دستور عمر به فرماندهان نظامی: لا تجلبوا علينا من العلوج احداً...] اعراب که از کثرت اعاجم و موالی در حجاز و عراق نگران بودند به امام علی بارها هشدار دادند و امام علی با خشم، چنین پندارهائی را ناشی از غلبه خلق و خوی جاهلی اعراب دانستند. [ذ.ک: الفارات ۴۹۹/۲ - ۵۰۰، پاورقی های محقق کتاب - بحار ۷۳۳/۸ چاپ قدیم، + ابن ابی الحدید ۳۶۱/۴ + نهج البلاغه ۵۴۴ چاپ فیض + غریب الحدیث ۴۷۴/۳. پیشینه این نگرانی را ذ.ک: ابن شَبّه ۸۹۰/۱: انی اری هذه الاعاجم قد کثرت بیلاک فاحترس منهم + ابن سعد ۱۷۶/۴ + سیره عمر ۶۰۴/۲ + ریاض النضرة ۱۰۰/۲ + طبری ۲۷۲۵/۲/۱ + نهایة الارب ۳۷۴/۱۹]. به هنگام اوج توطئه های معاویه و باند او علیه امام و تنگ شدن حلقه محاصره آن حضرت، برخی از یاران امام به حضرتش پیشنهاد کردند که برای رهائی از این وضع، خوب است که اشراف عرب و قوم قریش را بر اعاجم و موالی برتری دهید، و این روشی است که معاویه در پیش گرفته است. حضرت فرمود: آیا مرا فرمان می دهید که برای رسیدن به پیروزی از ستم کمک بگیرم؟! به خدا سوگند که هرگز چنین نکنم... [ذ.ک: الفارات ۷۴/۱، ۷۵ مقایسه کنید: سلیم ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴]. محققان معاصر عرب معترفند که «اعراب و خلفای عرب از آغاز تا انجام، هرگز با تعالیم انسانی اسلام که نفی مطلق هرگونه تفوق نژادی و قومی را در جوهره داشت، سازگار نبودند و بر تعصبات قومی و نژادی و قبیله ای اصرار داشتند، این تنها «امام علی بن ابی طالب» بود که در راستای اسلام محمد(ص) بر تساوی حقوقی و حقیقی عرب و عجم تکیه داشت و همین امر

باعث شد تا اعراب دست از حمایت او بردارند و علیه او بشورند» [ز.ک: ضحی الاسلام ۲۲/۱. ز.ک: دشمنی اعراب، اشراف، سران قریش و قبائل عرب و فقهاء حجاز و عراق با امام علی علیه السلام در: الغارات ۲/ ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸].

در طول دوره حضور، که مقارن بود با اوج پان عربیسم افسارگسیخته اموی - عباسی و سپس پان ایرانیسم شعوبی، پیشوایان معصوم اسلام امامت بر اصول انسانی اسلام و مساوات گرایانه آن تکیه و تأکید داشتند. سخنان امامان در آن هنگامه سوزان پان عربیسم - پان عجمیسم، به مثابه نسیمی فرحبخش بود که روح و روان مسلمانان را حیات و امید می بخشید [ز.ک: وسائل ۱۴/ ۴۵، ۴۶، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۴۷، ۴۹، ۵۰].

## ۵- أَهْلُ التَّسْوِيَةِ؛

پس از غلبه پان عربیسم افسارگسیخته اموی، مسلمانانی از عرب و عجم بر اصل مساوات اسلامی و تساوی حقوقی و حقیقی عرب و عجم تکیه و تأکید داشتند. آنان در برابر سیل تهاجم و تفاخر نژادی اعراب با استناد به آیات قرآن و سنت نبوی - علوی اعلام کردند که عرب را بر عجم فضل و فخری نیست، همه انسانها از هر نژاد و قوم و قبیله و زبان و رنگ در نزد خداوند یکسان هستند و فضیلت آنان تنها در تقوی و فضائل عالی اخلاقی - انسانی است.

این نهضت که از آن می توان به یک حرکت اصلاحی تعبیر کرد از آغاز غلبه امویان شروع شد و مورد حمایت توده ها قرار گرفت و در میان فقهاء، علماء و متکلمان طرفدارانی داشت. اهل تسویه یا نهضت مساوات گرایان با استناد به رهنمودهای اسلام اولیه موفق شد تا با بسیاری از روایات و قواعد فقهی مبتنی بر آراء پان عربیسم مقابله کند. فقهاء متمایل به این نهضت توانستند از اصالت مطلق و الزام آور زبان عربی در شهادتین، عقود، و قرائت بکاهند و بدون جهت گیری ناسیونالیستی و

اصالت بخشی، زبان عجمی را در کنار زبان عربی قرار دهند. همین اقدام اصلاحی بعدها با بُعد شعوبیگری و ناسیونالیستی شدیدی در صدد از کار انداختن زبان عربی برآمد و در بسیاری از موارد موفق شد که اصالت را به زبان عجمی بدهد [ز. ک: صفحات بعد] فقهاء نهضت تسویه با استناد به قرآن و سنت نبوی - علوی شهادت پان عربیست‌ها را نفی ورد کردند [ز. ک: موسوعة الفقه الاسلامی، چاپ مصر، ۳۳۰/۱۲، ۳۳۶، ۳۶۷]. نهضت تسویه علی رغم صداقت و صمیمیتی که داشت نتوانست بر شراره‌های سوزان و روبه تزايد پان عربیسم اموی فائق آید. منابع عربی که تحت تأثیر پان عربیسم اموی - عباسی نوشته شده‌اند اهل تسویه را بخشی از شعوبیه قلمداد کرده‌اند: جاحظ و ابن قتیبه از مدافعان پان عربیسم، نهضت مساوات گرایان مسلمان را متهم به شعوبیگری کرده‌اند. برخی محققان معاصر عرب که به این تعصب پان عربیستی پی برده‌اند حاضر نیستند نهضت مساوات گرایان را از نهضت شعوبیه جدا کنند [ز. ک: ضحی الاسلام ۵۵/۱].

چنین تلقی از اهل تسویه، ریشه در نگرش کلامی اعراب داشت. آنان برتری نژادی، زبانی عرب را بر اعاجم یک اصل تکوینی - تشریحی می‌دانستند: اسلام دینی عربی است، قرآن به زبان عربی است، پیامبر اسلام عرب است و هر کس دینی غیر از اسلام بپذیرد از او پذیرفته نیست. از مجموع این تاویل‌ها نتیجه می‌گرفتند که بنابراین اصالت با عربیت است. بنیان این تفکر کلامی را کودتاچیان سقیفه گذاشتند [ز. ک: صفحات قبل]. بنابراین ادعای تساوی مطلق حقیقی و حقوقی عرب و عجم با معیارهای اسلام عربی که پان عربیسم آن را ساخته بود و در پناه آن سنگر گرفته بود مغایر بود. جاحظ و ابن قتیبه دقیقاً به این موضوع اعتراف کرده‌اند. ابن عبدربه اندلسی که وارث میراث‌های پان عربیسم است اعترافات ابن قتیبه را آورده است. ابن قتیبه [ز. ک: بیوگرافی. بخش I. پاراگراف ۹] در کتاب «تفضیل العرب» نهضت مساوات گرایان را به نقد می‌کشد که: آنان با استناد به قرآن و سنت نبوی به نفی تفوق و تفضیل نژادی و قومی انسانها قائل شده‌اند، ابن قتیبه ادله قرآنی و روایی اهل تسویه را تاویل

می‌کند که «منظور از تساوی انسانی در آیات قرآنی و روایات نبوی، تساوی در احکام عبادی - اخروی است و نه امور دنیوی، چرا که اگر در امور دنیوی افراد هم تساوی برقرار باشد و برای احدی فضیلتی بر دیگری در کار نباشد، در دنیا فاضل و مفضل، شریف و مشروف وجود نخواهد داشت و این گفته پیامبر نقض می‌شود که فرموده است هرگاه بزرگوار قومی نزد شما آمد او را گرامی دارید. و نیز اقوال آن حضرت درباره اشرف و سادات عرب و قریش پس چه می‌شود؟». تفکرات پان عربیستی قبائلی جاهلی ابن قتیبه وقتی آشکار می‌شود که به اقوال عرب جاهلی استناد می‌جوید: «عرب می‌گوید خیر و خوبی افراد تا زمانی برقرار است که با یکدیگر اختلاف و افتراق داشته باشند، و هرگاه مساوی شدند هلاک شده‌اند، خیر و خوبی قبیله تا زمانی باقی است که در آن قبیله اشرف و اخیار وجود داشته باشند وقتی همه یکی شدند، هلاک می‌شوند. و هرگاه عرب می‌خواهد قومی را سرزنش کند می‌گوید: اینها مانند دندانهای خریکسان و مساوی‌اند، پس چگونه چنین چیزی ممکن است که قائل به تساوی افراد باشیم، حال آنکه اعضاء و جوارح فرد با یکدیگر اختلاف و برتری بر هم دارند، مثلاً؛ سر بر کلیه اعضاء بدن برتری دارد، چون در آن عقل نهفته است و حواس پنجگانه قرار دارد. در این باب عرب می‌گوید: قلب، فرمانده بدن است و اعضا و جوارح خدمتگزار قلب هستند» [ز. ک: العقد ۴۰۸/۳]. مساوات طلبان در پاسخ ابن قتیبه اظهار داشتند که «ما به تفاضل معنوی و اخلاقی افراد انسان اعتقاد داریم ولی این تفاضل هرگز در احساب و انساب افراد نیست، مگر غیر این است که یک فرد اگر دارای اخلاق و افعال پست و بی‌شرمانه‌ای باشد، هرگز شریف و عزیز نبوده و نخواهد بود هر چند که از سادات قریش و بزرگان بنی هاشم باشد. آری! بزرگوار کسی است که گفتار و کرداری بزرگوارانه داشته باشد» [ز. ک: العقد ۴۱۰/۳، ۴۱۱، ۴۱۲].

با شکست نهضت مساوات طلبان و گستاخی هر چه بیشتر پان عربیسم اموی در تحقیر اعاجم، بسیاری از افرادی که به مساوات انسانی می‌اندیشیدند و اهل تسویه

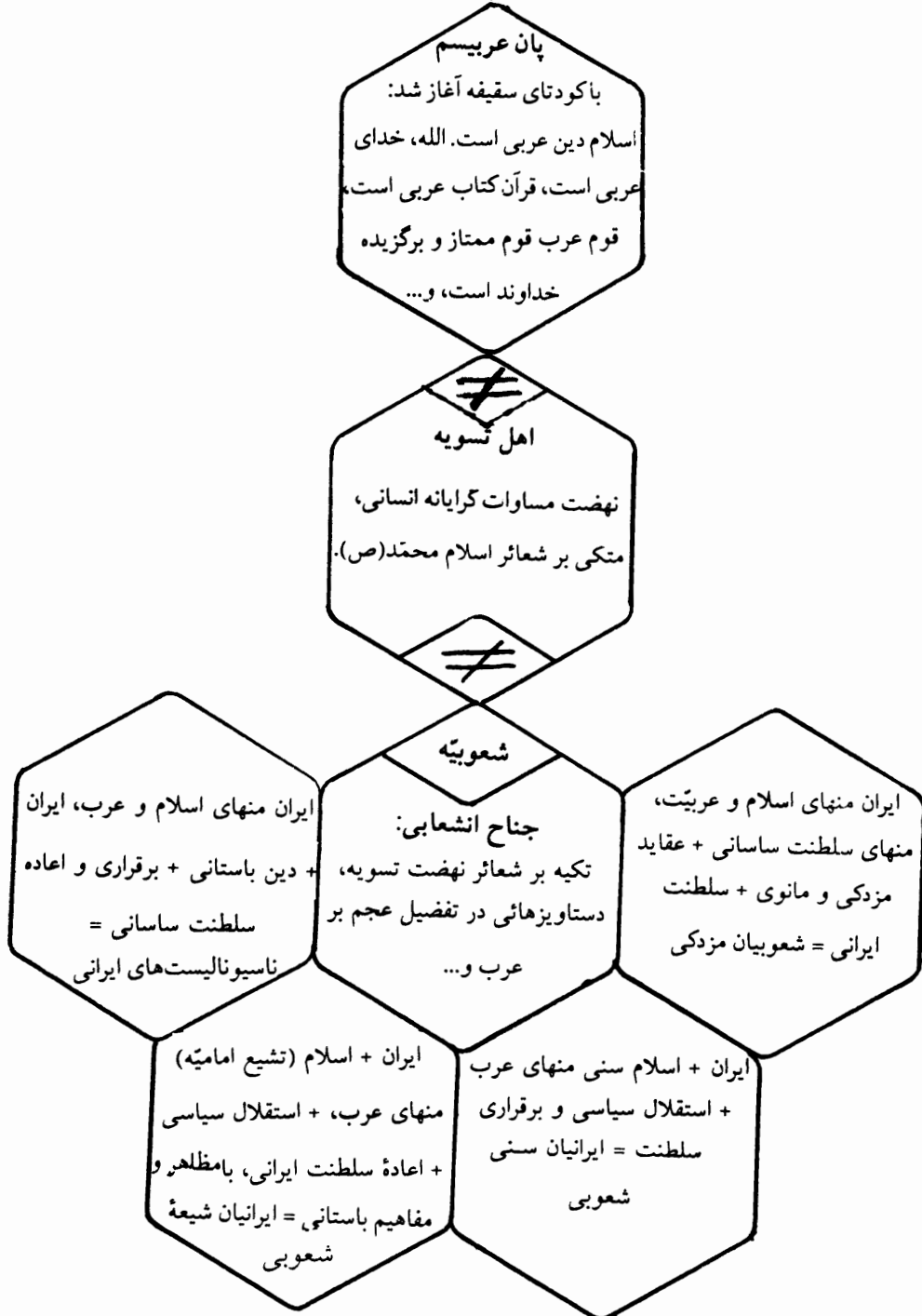
بودند، تمایلات انتقامجویانه‌ای یافتند و ابتدا در چهار چوب شعائر نهضت تسویه کوشیدند تا محترمانه به مصاف با پان عربیسم بروند. دستاویزها و ترفندهای این فصل از حرکت، در موارث پان عربیسم آشکار است.

این گروه بزرگ که پیش درآمدی بر ظهور «شعوبیه» است، دستاویزهایی این چنین داشت که: «کلیّه پیامبران خداوند غیر از هود و صالح و اسماعیل و محمد(ص)، از عجم هستند، آدم از عجم هست و پیامبر اسلام مباهات کرده که حسنه‌ای از حسنات آدم می‌باشد! و از طرفی خداوند در قرآن می‌فرماید که آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را که از عجم هستند بر کلیّه بشر برتری داده، و از دیگر طرف؛ اسحاق بن ابراهیم که مادرش ساره زنی آزاد و عزیز بوده از عجم می‌باشد و ما اعاجم نسل اندر نسل از احرار بوده و هستیم و شما عربها فرزندان اسماعیل بن ابراهیم که مادرش کنیزی لَحْنًا (= بدبو و هیمة جمع کن و...) بوده، می‌باشید» [ن.ک: العقد ۴۰۸/۳، ۴۰۹].

نهضت اهل تسویه جدای از انشعابات آن، پایای ادوار غلبه پان عربیسم اموی - عباسی می‌کوشید تا با تفکرات ضد اسلامی - انسانی پان عربیسم و بعد پان عجمیسم مبارزه کند، اما در هر دو دوره مقهور و مغلوب این جهنم سوزان شد. پیشتازان نهضت شعوبیه از میان این نهضت برخاستند و با اتمام حجتی شگفت به پان عربیسم، مبارز طلبیدند. و این آغاز عصر و نسل جدیدی بود که فصل نوینی را در تاریخ اسلام و ایران رقم زد.

شعوبیه از آغاز تا انجام:

(ترسیم عقاید.)







قلمرو فعالیت، حضور و نفوذ فرهنگی شعوبیه:

نثر و نظم، امثال و حکم، کلماتِ قصار، مخصوصاً شعر برنده‌ترین سلاحی که از نیام‌شعوبیه بر فرق پان عربیسم فرود می‌آمد. جبههٔ پهناور و تهاجمی و بی‌امان هنجو علیه اشراف، قبائل، افراد، مفاخر و مظاهر عربیت و تفاخر نژادی عجم بر عرب در شعر حماسی.

ادبیات:

جعل قطعات و روایات تاریخی در جهت اهداف سیاسی - عقیدتی کوتاه مدت و دراز مدت شعوبیه، إحياء اساطیر باستانی و ادغام آنها در بافت تاریخ اسلام، تطهیر و تقدیس و تعظیم پیشینه تاریخی - سیاسی - فرهنگی ایران باستان و پادشاهان مخصوصاً سلسله ساسانیان، تحریف و تحقیر اسلام،

تاریخ:

تأویل و تطبیق برخی آیات قرآن بر اهداف و عقاید شعوبیه، مانور بر روی لغات عجمی قرآن، تطبیق آیات تاریخی قرآن بر اساطیر و تاریخ باستانی ایران، نمونهٔ برجستهٔ آن؛ تأویل ذوالقرنین بر کورش هخامنشی. تفسیر طبقاتی - نژادی آیات قرآن؛ نمونهٔ برجستهٔ آن آیه ۱۳ سورهٔ حجرات؛ شعوب و قبائل.

تفسیر:

جعل احادیث از زبان پیامبر و امامان و اشخاص مورد قبول عامه مسلمانان، در تحقیر و تحریف اسلام، تفضیل نژاد عجم بر عرب، تدلیس در متن و سند روایات و احادیث، خلق روایان و روایات در موضوعات کلامی، فقهی، در تطهیر و تثبیت عقاید باستانی و آلوده ساختن حقایق، ادغام عقاید و آراء باستانی در عقاید اسلامی، تخریب مبانی کلام پان عربیسم و اثبات آراء و عقاید باستانی در قالب مباحث توحید (ذات و صفات، ثنویت و تثلیث) قضا و قدر، جبر و تفویض، آلام، غلو در تشیع و عقاید امامیه و تحریف و تحقیر امامان و ابداع مذاهب کلامی و فرقه‌های منشعب شیعی و...

حدیث و کلام:

خلق قواعدی در کاستن از فشار حقوقی - قضائی پان عربیسم بر اعاجم و برسمیت شناختن هر چه بیشتر دین باستانی ایران، تلاش برای مساوی قرار دادن زبان عجمی و عربی، از اعتبار انداختن زبان عربی در عقود و ایقاعات و قرائت صلوات و اذکار عبادی و شهادتین، خلق قواعد بسیاری در حمایت از منافع اقتصادی، فئودالی اشرافیت ایرانی و...

فقه:

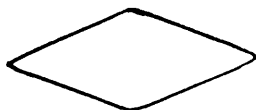
حلول معنویت ایرانی در تصوف اسلامی، انتقال روح آریائی در ظرفهای سامی؛ ثنویت شگفت از معنویت ایرانی - اسلامی در دو روان:  
۱- داغی و بی‌تابی و فریاد و اعتراض علیه وضع موجود ۲- سردی و سکوت و سازش و تسلیم وضع موجود.

عرفان:



## اقداماتِ جُنَاحِ شِیعَةُ شُعُوبِيَّةِ در قلمرو عقاید تشیع امامیه:

\* تلاش برای نزدیک شدن به امامان و قرار گرفتن در دایرهٔ اصحاب و پیروان آنان...  
 \* جعل و تحریف روایات و احادیث مرویه از آن حضرات و بخش آنها در میان عوام شیعه،  
 \* ایجاد، تقویت و تعقیب خطّ «غلو» با مایه‌های اشرافیتِ نژادی، خونی اهورائی ایران باستان  
 در جهت ساختن هویتِ اساطیری و افسانه‌ای کیش شخصیتِ امامان، ادعای الوهیت برای  
 امامان، تلاش برای تجزیهٔ اصحاب و ایجاد انشعاب در میان پیروان، و قرار گرفتن در راس و بدنهٔ  
 فرقه‌های منشعب و القاء و ادغام عقاید پان ایرانیستی گنوسی - زرتشتی و اوهام و خرافات و  
 اساطیر مورد نظر در بافت کلامی مذاهب منشعب شیعی، جعل احادیث در جهت منافع سیاسی -  
 اجتماعی شعوبیه، تحریف در الهیات شیعه و ادغام الهیات ثنوی، کشاندن فرقه‌ها به خطّ غلو،  
 تلاش برای برقراری پیوند خونی، نژادی افسانه‌ای بین اشرافیت نژادی، سیاسی باستانی ایران  
 (ساسانیان) و خاندان نبوت و امامت و...



ایجاد و القاء تصوّراتِ کلامی - تاریخی موجود راجع، از تشیع امامیه در اذهان نسلهای اولیهٔ  
 دورهٔ غیبت، تدوین جعلیات و عقاید ساخته و پرداخته دورهٔ حضور، پشتوانه بخشیدنِ روایتی -  
 تاریخی به افسانهٔ ازدواج دختر یزدگرد سوّم با امام حسین بن علی، رسمیت بخشیدن به شعائر،  
 مراسم، آداب و سنن باستانی در قالب شعائر شیعی و ترویج و تثبیت تاریخی آنها در حوزه‌های  
 علمی و عامیانه تشیع امامیه، ادغام اساطیر باستانی و قهرمانان افسانه‌ای ایران باستان در ادبیات  
 علمی و عامیانه مذهبی شیعه، جاسازی و جایگزینی مرثیه سیاوش و حماسهٔ رستم و ... در قالب  
 تعزیه و نوحه سرائی بر ائمه شیعه (در مدح و منقبت و مصیبت)، ایرانیزه کردن تمام عیار تشیع  
 امامیه، پناه گرفتن اشرافیتِ ایرانی در پناه فقه و فقهاء شیعه و وضع قواعدی در جهت تضمین  
 منافع اقتصادی، فئودالی، طبقاتی خویش. تغییر جهت سیاسی تشیع امامیه و گرفتن هرگونه  
 تندى و تپشى از آن و همسو کردن فلسفهٔ سیاسی شیعهٔ امامیه با سلطنت ایرانی و تجدید حیات و  
 سازمان موبدان، اتصال بند ناف ملّیت و مذهب به یکدیگر.





## V

### شُعوبیَّة

#### ۱- لغت و اصطلاح؛

##### الف؛ کاربرد دوره جاهلی:

«شُعَب» در لغتِ عربِ جاهلی معنای مدنی و جامعه شناختی (= گردهم آیی انسانی بر اساس اهداف و نیازها) نداشت. کاربرد واژه «شُعَب» در نثر و نظم جاهلی اصولاً به معنای منزلگاه افراد و چراگاه گوسفندان و حیوانات دیگر بوده و مفهوماً کاملاً عشایری داشته است، مانند کاربرد «حَسَمٌ وَ یُوژت» در زبان عامیانه فارسی. «شُعَب» همیشه به معنای «اسم مکان» بکار می‌رفته و معانی دیگری هم چون گرد آمدن در مقابل پراکندگی، درست کردن در مقابل خراب شدن یا خراب کردن، همانندی، آب راه، شاخه، جدائی، بلندی و تیزی کوه و... داشته است (ن. ک: ابن منظور / لسان العرب، دار صادر، بیروت ۱/۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰)

##### ب؛ کاربرد قرآنی:

در فرهنگ و ادب اسلامی، معنای خاصی از واژه شعب اراده شده که رابطه‌ای با گذشته جاهلی آن ندارد. لفظ جمع «شُعُوبٌ» که فقط یک بار در قرآن آمده است،

مبیین جعلی ملّیت در کنار خلقِ جنسیت و بیان واقعیت شکل‌گیری جوامع انسانی است. بنابراین می‌توان گفت که واژه «شُعَب» توسط «اسلام» در معنای جدیدی جعل و وضع گردیده است. لغت شناسان عرب به حقیقت وضع «شُعَب» توسط اسلام به صورت جمع، اعتراف کرده‌اند که بلحاظ جامعه شناختی و مردم شناسی قرآنی در مقابل «قبائل» قرار دارد. در نگاه قرآنی جامعه قبیله در مقابل جامعه شعب قرار گرفته است [ز.ک: قرآن / حجرات (۴۹)/۱۳. + ابن منظور / پیشین ۵۰۱/۱، ۵۰۰ + طریحی / مجمع البحرین، چاپ مصطفوی ۱۱۷، ۱۱۶ + ابن عبدربه / العقد الفرید ۴۱۲/۳، ۴۱۳]

### ج؛ کاربرد سیاسی - فرهنگی؛

ابن منظور با اشاره به پیشینه پان عربیسم عصر کودتای سقیفه، تصریح می‌کند که در دوره «عمر بن خطاب» به اعاجم «شعوب» می‌گفتند. [ز.ک: همان ۵۰۰/۱] آنگاه به دوره پان عربیسم امویان - عباسیان می‌پردازد و می‌گوید که اعراب لفظ جمع شعوب را بر اعاجمی اطلاق می‌کردند که به تحقیر مطلق نژاد و فرهنگ عرب پرداخته بودند. او تکرار و تأکید می‌کند که: شعوبیه نام حزب سیاسی عجمی ضد عرب بود که برای اعراب در نژاد و فرهنگ پیشیزی ارزش و اعتبار قائل نبودند و خود را برتر می‌دانستند [ز.ک: همان ۵۰۱/۱، ۵۰۰]

\*

### ۲- وجه تسمیه؛

ابن عبدربه اندلسی مدعی است که اعاجم و مشخصاً ایرانیان در نبرد خویش علیه اعراب، از تقدّم لفظ «شعوب» بر «قبائل» در قرآن [حجرات ۱۳] شروع کردند و بدین سان خود را «شعوب» دانسته و اعراب را «قبائل» معرفی کردند، و این بود که به «شعوبیه» شهرت یافتند [ز.ک: العقد ۴۱۲/۳، ۴۱۳، ۴۱۴ + ضحی الاسلام ۵۵/۱، ۵۶، ۵۷].

احتمال چنین آغاز و انتخابی از سوی اعاجم می‌رود چرا که به هنگام نبرد تفاخر و تفضیل و تقدّم، این آیه از قرآن می‌توانست مبنای عوام‌فریبانه قابل قبولی باشد.



### ۳- پیدایش؛

ظهور و حرکت «شعوبیه» در آغاز به صورت یک کار تشکیلاتی سازمان یافته از قبل برنامه‌ریزی شده نبوده تا بتوان برای آن تاریخ پیدایش و مقطع زمانی یافت. خیزش نخستین این طوفان می‌تواند به دوران اشغال اولیه ایران برسد که پابهای ادوار اشغال و تحقیر، شکل تهاجمی گرفت و در انتظارزمینه و زمان بسر می‌برد و هر گاه زمینه‌ای فکری، فرهنگی، سیاسی، نظامی مناسبی می‌دید پنهان و پیدا خود را نشان می‌داد: ترور عمر، پیوستن به احزاب سیاسی معارض، شرکت در شورش علیه عثمان، حضور در نهضت مختار، شرکت در شورشهای خوارج، حضور در نزاع‌های قبایلی، نفوذ در دستگاه خلافت عربی و انتخاب شغل منشی‌گری و دیوانی، روی آوردن به نثر و نظم و شاعری و... می‌تواند نمودهایی از ظهور و حضور «شعوبیه» باشد. [ز.ک: ابراهیم حسن / تاریخ سیاسی اسلام ۴۳۰]

«جاحظ» تصریح می‌کند که طوفان سهمگین «شعوبیه» در طی حاکمیت رژیم اموی شکل گرفته و وزیدن آغاز کرده است. او از عصبیت و حمیت نام می‌برد که دین و دنیای جامعه اسلامی را درهم کوبید و اعصار و آجیال تاریخ و امت اسلامی را سیاه و تباه کرد. جاحظ که تمایلات پان‌عربیستی شدیدی دارد، در عین حال می‌کوشد تا خود را بی‌طرف نشان دهد و از موضع یک عالم مسلمان سخن بگوید. او که در «کلام»، معتزلی است رژیم اموی را از این بابت شدیداً محکوم می‌کند که در طی حاکمیت امویان کفر و الحاد به اوج خود رسید و مکاتب مجبزه، و مشبهه پدیدار شد. اما وقتی از طوفان سهمگین نژاد پرستی یاد می‌کند، حاضر نیست اعتراف نماید که پان‌عربیسم جاهلی - اموی عامل و باعث انگیزش این طوفان سیاه بوده است، او

موالی و اعاجم را عامل این بحران و طوفان معرفی می‌کند که: «اعاجم (= فارس‌ها و اقوام دیگر غیر عرب) مذهب شعوبیه را پی ریختند و موالی (= فقط ایرانیان) در فخر بر عرب و عجم (= دیگر نژادها؛ ترکها، قبطی‌ها و...) بسیار می‌کوشیدند. موالی برای خویش رستنگاه ویژه‌ای قائل بودند، آنان ولاء خود در قبائل عرب را اصل کردند و با استناد به فرموده پیامبر که «مَوْلَى الْقَوْمِ مِنْهُمْ، أَوْلَاؤُ لِحِمَّةٍ كَلْحِمَةِ النَّسَبِ لَا يُبَاعُ وَلَا يُوهَبُ» (!!) خود را عرب اصیل معرفی می‌کردند و می‌گفتند: همه می‌دانند که ایرانیان قبل از اسلام در سیاست و تمدن و فرهنگ از اعراب برتر و بالاتر بودند و ما موالی در گذشته قبل از اسلام خود، برتر از عربها بوده‌ایم و اکنون که عرب گشته‌ایم بنا به گفته پیامبر اسلام، برتر از اعراب هستیم، زیرا ما نسب و شرف از دو سوداریم و دارای دو فضیلت هستیم و عربها و عجمها (= غیر ایرانیان) دارای یک فضیلت می‌باشند. بدیهی است آن که صاحب دو فضیلت است برتر می‌باشد از آن که دارای یک فضیلت است. خداوند موالی را پس از اینکه عجم شریف بودند، عرب شریف (!!) قرار داد، همان گونه که متحد و هم پیمان قریش جزء قریش بحساب آمد، ما نیز چنین شدیم و...» [ذ.ک: جاحظ / الرسائل (چاپ محمد هارون) ۲/۲۰ (رساله فی النابتة)] به نظر می‌رسد عرب زدگی افراطی اولیه در این بخش و نسل از موالی خود را اینگونه و در اشکال پیچیده سیاسی و متناقض دیگر نشان داده است.

احمد امین مصری مدعی است که لفظ «شعوبیه» در عصر اول عباسی بر «پان عجمیسم» اطلاق شد. مبنای ادعای احمد امین، کاربرد زمانی لفظ «شعوبیه» در منابع عصر اول عباسی است (= آثار جاحظ). این استناد نمی‌تواند نافی پیشینه استعمال لفظ «شعوبیه» در دوره امویان باشد زیرا جناح افراطی اهل تسویه در تفضیل بر عرب، لفظ «شعوب» را از آیه ۱۳ سوره حجرات گرفت و بر سر «قبائل» کوبید.

قرائن نشان می‌دهند که مفهوم سیاسی لفظ شعوبیه، محصول عصر تلاش برای استقلال سیاسی ایران و احراز هویت ملی - فرهنگی است. و این زمان مقارن است



با نهضت ضدّ عرب در اواخر قرن اول و نیمه نخست قرن دوّم هجری. و کاربرد عام و تام آن از آغاز قرن سوم هجری به بعد می باشد که نهضت های سیاسی - نظامی ایرانیان گسترش یافته بود و سلطنت های محلی و منطقه ای ایرانی شکل گرفته بود. «گلدزیهر» با تردید واژه «شعوبیه» را «ناسیونالیسم ایرانی» معنا می کند. این تردید ناشی از نگاه به شاخه های انشعابی شعوبیه است که دیدگاههای متفاوت و متعادل تری با شاخه اصلی داشته اند. آنچه در این نبرد طولانی فرهنگی تعیین کننده بود فعالیت شاخه اصلی شعوبیه بود که بر پان ایرانیسم افراطی تکیه داشت.



# نَهْضَتِ شُعُوبِيَّة

## جبهه‌ها و جهت‌گیری‌ها

۱

### جبهه ادبی

جهت‌گیری‌ها: تفضیل عجم بر عرب، تحقیر عرب، تبلیغ مفاخر عجم، مباحثات به گذشته باستانی و نژادی، شعار بازگشت به هویت ملی و فرهنگی ایران، ایجاد کینه و نفرت از عرب و عربیت، ستیز پنهان و آشکار با اسلام عربی، زمینه‌سازی برای نهضت ضد عرب و عرب‌کشی، اسلام منهای عرب، احیاء زبان، فرهنگ، هنر، سنن و موسیقی ایرانی. ایرانیزه کردن خلافت عربی.

ابزار: ادبیات؛ ادبا، شعراء؛ شعر هِجاء و جناسه و غنا.

نسلِ نخستِ «شعوبیه» برخاسته از میان «اهل تسویه» در اعلام مواضع و عقاید خود، ابتدا به پیشینه اقدامات ارشادی «نَهضتِ تسویه» اشاره می‌کند و سپس با اتمام حجّت بر اعراب، اعلام نبرد می‌کند:

«ما و اسلاف ما به عدالت حقوقی و تساوی حقیقتی انسانی اسلام قائل بودیم و می‌گفتیم که: همه افراد بشر از سرشتی واحد و سلاله آدم و حوا هستند. و به فرموده خدای در قرآن استناد می‌جستیم و به گفته رسولش که: مؤمنان در کلیه حقوق یکسان و برابرند و بر یکدیگر در خون و نژاد و رنگ و زبان و معیارهای

مادی برتری ندارند. و نیز به این گفته رسول خدا که در حجة الوداع به هنگام خداحافظی با امت خود و ابلاغ اتمام رسالت خویش فرمود: ای مردم! خداوند از شما نخوت جاهلیت و تفاخر به آباء و اجداد را زدود، همه‌تان از آدم هستید و آدم از خاک است. عرب را بر عجم برتری نیست. معیار در ارزشها، تقوی و فضائل عالی انسانی است و به این فرموده رسول خدا که موافق قول خداوند متعال است: همانا گرامی‌ترین شما نزد خداوند، با تقوای‌ترین شما است.»

«اما شما عربها از این اصول سرپیچیدید و فخر کردید و گفتید که ما هرگز با عجمها برابر نیستیم، زیرا در اسلام مقدم بر دیگران هستیم و...»

«ما اعاجم ابتدا در نهضت تسویه به انذار و ارشاداتان پرداختیم که دست از این تفاخر و نژاد پرستی بردارید. وقتی نپذیرفتید، با شما مسامحه نموده و در برابر فخر فروشی شما به آباء و اجداد، در پاسختان به آباء و اجداد خویش فخر کردیم، در حالی که می‌دانستیم پیامبر اسلام ما و شما را از این کار نهی کرده است. اما شما دست برنداشتید و بر خلاف توصیه پیامبر عمل کرده و می‌کنید و اینک ما پس از آن همه انذار و ارشاد و هشدار در مقام پاسخ برآمده و مقابله به مثل می‌کنیم و می‌گوئیم:»

«بگوئید بدانیم؛ اگر اعاجم به شما گفتند: آیا فخر تماماً در پادشاهی یا نبوت است، چه می‌گوئید؟ اگر پنداشته‌اید که فخر در پادشاهی است، به شما می‌گویند: پادشاهان زمین از فراعنه و نمارده و عمالقه گرفته تا اکاسره و قیاصره، همه از ما عجمها هستند. آیا احدی را در زمین، عظمت پادشاهی سلیمان بوده است که انس و جن، پرنده و چرنده و باد و طوفان در تسخیر او باشند؟ سلیمان با چنین عظمتی از ما عجمها است. یا آیا کسی در زمین پادشاهی اسکندر مقدونی را داشته است که بر سراسر زمین مسلط بود و از شرق تا غرب عالم را زیر رکاب داشت و...»

«پادشاهان هند از ما عجمها هستند، همانها که یکی از آنان در نامه‌ای به عمر

بن عبدالعزیز چنین نوشت:»

«از شاه شاهان، پسر کسی که فرزند هزار پادشاه است، از کسی که زنش دختر هزار پادشاه است، از کسی که در اصطبلش هزار فیل است، از کسی که صاحب دو رودخانه است که در سواحل آنها عود و بخور و کافور می‌روید، از کسی که بویش از دوازده فرسنگی به مشام می‌رسد، به پادشاه عرب، کسی که برای خداوند شریکی قائل نیست.»

«اما بعد! می‌خواهم که مردی را نزد من فرستی تا اسلام را به من بیاموزد و مرا بر احکام و حدود آن آگاه سازد. و السلام»

«و اگر پنداشته‌اید که «فخر» تماماً در «نبوت» است پس بدانید که همه پیامبران مرسل از آدم تا خاتم بجز چهار نفر (هود و صالح و اسماعیل<sup>۱</sup> و محمد) همه از ما عجم‌ها هستند، برگزیدگان جهان از ما هستند؛ آدم و نوح این دو نژادی که بشریت از این دو متفرع شده‌اند. بنابراین ما عجم‌ها «اصل» هستیم و شما عربها «فرع» شما شاخه‌ای از شاخه‌های ما هستید، حالا هر چه می‌خواهید بگوئید و ادعا کنید.»

«از دیگر طرف در سراسر زمین، پادشاهان کشورها و فرمانروایان بلاد و مردم شهرها از ما اعاجم می‌باشند، قوانین مدنی، فلسفه و هنر، ابزار و آلات و صنایع مثل صنعت بدیع دیباج و بازی شطرنج و دستگاه ظریف توزین، فلسفه روم و یونان در اثبات صنایع، کتاب قانون و استطرلاب و آلات ستاره شناسی و... و... همه و همه از عجم‌ها است. در حالی که عربها هیچ چیز نداشته‌اند و ندارند؛ نه سابقه‌ای در سیاست و تمدن و فرهنگ و نه اثری در صنعت و علوم و فلسفه و... تنها چیزی که دارند شعر است، که تازه در این شعر هم عجم‌ها با آنان شریک هستند؛ رومی‌ها دارای اشعار شگفت با وزن و عروض می‌باشند. بنابراین به چه چیز، عربها بر عجم‌ها فخر می‌کنند؟! عربها که مانند حیوانات وحشی بیابان به پاره کردن و خوردن یکدیگر مشغول بودند، مردان و زنانشان با آنچنان سابقه‌ای

۱- موالی می‌گفتند: «اگر پیامبر اسلام نگفته بود که اسماعیل عرب بود، او را نیز از اعاجم می‌دانستیم، زیرا عجم هرگز عرب نمی‌شود، آنگونه که عرب هیچ‌گاه عجم نمی‌گردد» [جاحظ / رسائل ۱۱/۲، ۲۲]

در قتل و غارت و فحشاء و فساد و... شرفشان همان که شاعرانشان در شعر از فسق و فجور زنان قبیله رقیب یاد می‌کنند و...»

«این بود گذشته عرب و عجم قبل از اسلام، اما وقتی خداوند اسلام را بر بشریت ارزانی داشت؛ عجم‌ها نیز گوئی مُنتظر ظهور اسلام بودند. پیامبر اسلام با رسالت جهانی برای هدایت کلیه انسانها از عرب و عجم، سیاه و سفید و... برانگیخته شد. نخستین کسانی که از آن حضرت پیروی کردند آزاده و برده‌ای بود؛ برخی گویند: ابوبکر و بلال و برخی گویند علی و صهیب رومی بود. و...»

«خلاصه آنکه اسلام هرگونه تفاخر بر حسب و نسب را نفی و نهی کرد و مساوات انسانی را برقرار ساخت...» [ز.ک: العقد ۳/۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶].



فرازهای نخست تهاجم شعوبیه با حمله بر پیشینه جاهلی اعراب آغاز شد: هجو نژادی، قبائلی و بر شمردن «مثالب» عرب از نخستین تیرهای این تهاجم بی‌امان بود. تیرهایی که به زهر هجو از آغاز تا انجام این پیکار بزرگ از دو سو پرتاب می‌شد. افشای قانون جاهلی «استلحاق» و پخش بیوگرافی آکنده از فحشاء قبایلی و آنساب مجهول بزرگان و اشراف و رؤسای قبائل و قهرمانان و مفاخر عرب بسیار دردناک و گزنده می‌نمود. پیشینه مثالب نویسی به دوره معاویه بن ابی سفیان می‌رسد. زیاد به ایبه در هراس از عدم اعتراف اعراب به قانون جاهلی استلحاق سعی کرد تا پیشدستی کند و به افشای معایب جاهلی عرب پردازد. گفته می‌شود او نخستین کسی بود که کتاب مثالب عرب را نوشت. همین اقدام توسط هیثم بن عدی یکی از رواة مورد پسند شعوبیه دوّمین فردی بود که در هراس از زنازادگی خود مثالب اعراب را نگاشت؛ [آثار او در این زمینه؛ کتاب المثالب، مثالب الصغیر، مثالب الکبیر، مثالب ربیع، ز.ک: الفهرست ۱۴۶].

ابو عبیده مَعْمَر بن مَثْنی غلام زاده ایرانی، از نوابغ پشتِ جبهه شعوبیه، وزنه‌ای سنگین در برابر «اصمعی» شاعر شهیر پان عربیسم، در جوانی و قبل از اشتهار ادبی،

در هراس از پیشینه یهودی‌اش و همز و لمز و هجو اعراب، پیشدستی کرد و کتاب «مثالب العرب» را نوشت تا در این نبرد، دست بالا را داشته باشد. او در این شبیخون، بر بنی‌هاشم تاخت و تا پایان عمر طولانی خود از این تیرها در چننه داشت [آثار او در این زمینه: کتاب المثالب، بیوتات العرب، لصوص العرب، الفهرست ۸۰ - ۷۹]. چنین تهاجمی در جبهه پان عربیسم اموی علیه قبائل رقیب و ناسازگار صورت می‌گرفت. هشام بن عبدالملک به نضر بن شمیل حمیری و خالد بن سلمه مخزومی دستور داد تا در مناقب و مثالب عرب کتاب بنویسند [ز.ک: جاحظ / البیان، چاپ محمد هارون، ۵/۳، ۶، ۷ یادداشت محقق از: نوادر المخطوطات ۱/۲۲۹، ۲۳۰، القالی / الامالی (شرح بکری) ۸۰۸ + بلوغ الارب ۱۴۸ - ۱۵۹]. تکامل یافته‌ترین بخش این تهاجم با تیرهای مثالب، اثر بیاد مانده «علان شعوبی» (= علان بن حسن وراق) به نام «مثالب العرب» تقدیم به «طاهر بن حسین» (= طاهریان) است. این کتاب که جزء آثار مفقوده شعوبیه است یاد و نام دردناک آن همچنان در اذهان اعراب هول‌انگیز است، و نشان می‌دهد که اثر تخریبی دردناکی داشته است. گفته می‌شود که از مثالب بنی‌هاشم شروع کرده و به ترتیب اهمیت کلیه شاخه‌ها و بطون قریش و بعد سایر اعراب را درنوردیده است. طاهر او را سیصد هزار درهم جایزه داد. و این بزرگترین جایزه در تاریخ ادب عربی قرن اول تا سوم هجری است. «ابن غرسیه» در طمع چنین پاداشی کتاب «فضل العجم علی العرب» را نگاشت. پان عربیسم به عملی متقابل دست می‌یازید [ز.ک: همان].

فراز هم تراز این تهاجم، فضائل و مفاخر نژادی عجم بود. تا آنجا که اسناد تاریخ شعوبیه نشان می‌دهد نخستین فریاد ثبت شده در تاریخ از حلقوم «اسماعیل بن یسار» برآمد. مایه‌های این تفاخر نژادی از یک سو تا ساسانیان پیش می‌رفت و از دیگر سو، انبیاء عجم را سرحلقه خود قرار می‌داد. یعنی که «فخر» را به معنای کامل کلمه در «سلطنت» و «نبوت» عجم می‌یافت. جناح شدیداً ناسیونالیست شعوبیه به پیشینه نژادی ایرانی - ساسانی بسنده می‌کرد [ز.ک: صفحات بعد: شعر اسماعیل بن یسار،

ابویعقوب خرمی، متوکلی، بشار بن بُزْد و...]

و جناح مذهبی شعوبیه باکی نداشت تا از سلطنت و نبوت بهره گیرد [ز. ک: صفحات بعد شعر دیک الجن، فرزدق، کمیت، ابو زید بلخی و...]. تکیه بر نبوتِ عَجْمی و انبیاء عجم می‌توانست زمینه‌ای برای طرح شعار اسلام منهای عرب و مقدمه‌ای برای تدارک یک اسلام ایرانی باشد. در شعر هجائی - حماسی جناح ناسیونالیست شعوبیه ستیز پنهانی با اسلام در تمامیت آن به چشم می‌خورد [ز. ک: شعرا و نوابغ]. شعرا و نویسندگان شعوبیه از هر دو جناح در این زمینه آثاری خلق کردند [ز. ک: صفحات بعد] + [جاحظ / رسائل ۲/۲۱، ۲۲: دیدگاه موالی درباره اسماعیل] در این فصل از هجا و حماسه، اِحياء مفاخر باستانی در هاله‌ای از قداست و حسرت برگزیده در دستورکار قرار داشت. آن‌گونه که سنن و آداب ایرانی تبلیغ و ترویج می‌شد. در دوره اموی شعائر آشکار شعوبیه تظاهر به البسه و اغذیه ایرانی بود [ز. ک: پان عریسم، مقاومت]. گفته می‌شود سیسم اداری اموی در ایران مرکزی و عراق و خراسان بزرگ، نظام اداری دست نخورده ساسانیان بوده است. احتمالاً تا پایان قرن چهارم هجری سکه‌های ساسانی عیناً و در اواخر با تغییراتی در شعائر و علائم در قلمرو ایرانی خلافت عربی رایج بود. پیشینه ترویج مظاهر و یادگارهای ساسانی به طاهریان، صفاریان و سامانیان می‌رسد. آل بویه که محصول موفق جناح مذهبی - شیعی شعوبیه بودند و رسالت اِحياء شعائر باستانی - ساسانی را بر عهده داشتند به تجدید ضرب سکه‌های یزدگرد سوم ساسانی اقدام کردند [ز. ک: بخش I پاراگراف ۹]. گفته می‌شود حجاج بن یوسف ثقفی استاندار خون آشام اموی در عراق تمایل ضمنی به مراسم ایرانی نشان داده است. منشی ایرانی او شرح مراسم ایرانی ختان (!) را برای حجاج بازگفت و او که از انجام آن مراسم ختان فرزندش عاجز بود، دستور داد که فعلاً شتر را بکشند و کار را تمام کنند. [ز. ک: ضحی الاسلام ۱/۱۵۲، ۱۵۳].

احتمالاً نامه‌نگاری ایرانی از دوره معاویه به بعد در دستگاه خلافت اموی رایج شد. مکاتبات بلند و مفصل اداری سیاسی این عهد مبین غلبه دیوانسالاری ایرانی



است.

در اوائل عهد اموی آن بخش از شعائر و مظاهر ایرانی (گفتاری - کرداری) که می‌توانست جنبه سیاسی و مخالفت با خلافت بخود بگیرد، بشدت ممنوع بود. سازمان اطلاعاتی - امنیتی «العین» (پلیس مخفی رژیم اموی) که دهها هزار عضو مخفی داشت، قلمرو اعاجم را دقیقاً زیر نظر داشت تا هرگونه دهن کجی به رژیم اموی را محو کند [ز.ک: عایشه پس از پیامبر. خاورشناسان آلمانی، ۱۲۱، ۱۸۱]. سیستم اداری ساسانی در دوره حجاج به عربی انتقال یافت. گزارشات عهد اموی حاکی است که این کار توسط منشی ایرانی حجاج، صالح بن عبدالرحمن (غلام زاده ایرانی، از اسرای سجستان) که فارسی و عربی را خوب می‌دانست صورت گرفت. در همین گزارشات آمده است که ایرانیان به صالح، صد هزار درهم پیشنهاد کردند تا از انتقال دیوان ساسانی به عربی خودداری کند، ولی او نپذیرفت و دیوان را از فارسی به عربی ترجمه کرد [ز.ک: ابن الندیم/ الفهرست ۳۳۸. و بذلت له الفرس مائة الف درهم علی ان يظهر العجز عن نقل الدیوان، فابی الانقله، فنقله].

حضور سنگین نیروهای امنیتی رژیم اموی، مبارزه و مقاومت ایرانیان را دشوار ساخته بود در عین حال مقاومت و مبارزه از همان آغاز آشکال و جهات خود را گرفته بود:

جناحی از ایرانیان شدیداً به دین و دولت ساسانی وفادار بودند و در اعاده آن سخت می‌کوشیدند [ز.ک: الفهرست ۲۶۷... مَن یتعصب للمجوس و دولتها و یجتهد لردّها فی اوقات.]. گروهی به مبارزه منفی عینی و آشکار با خلافت اموی عربی پرداختند [همان: و منها بالمجاهره.]. و گروهی دیگر به مقاومت سرّی و زیرزمینی روی آوردند و می‌کوشیدند تا بر رژیم ضربه‌های اساسی بزنند [همان: و منها بالحویله سرّاً] این گروه با نفوذ در ابعاد مختلف خلافت، ضربه‌های سهمگین بر پیکره آن نواختند [همان: فاحدثوا الذلک فی الاسلام]. جریان نفوذ و غلبه و ضربه تا عصر نهضت ضد عرب ادامه داشت. گفته شده که ابو مسلم خراسانی یکی از این عوامل نفوذی بود که در باند

عباسیان راه یافت و به بهانه طرفداری از آل عباس نهضت ایرانی ضد عرب و اموی را راهبری کرد. این تنها بابک خرم دین بود که آشکار به مبارزه مسلحانه با سلطه عرب برخاست [ز.ک: همان ۲۶۷].

احمد امین نسب نامه عربی ابو مسلم را ناشی از این می‌داند که در آن مقطع، علی‌رغم شروع نهضت ضد عرب، هنوز انتساب به نژاد عربی مایه افتخار و مباهات بوده است! [ز.ک: ضحی الاسلام ۳۶/۱، ۳۷]. تظاهر ابو مسلم به عربیت در آغاز کار و برای نفوذ بوده تا بتواند اعتماد عباسیان را بخود جلب کند. بعد از قتل ابو مسلم توسط منصور عباسی، پان عربیسم و پان ایرانیسم هر کدام سعی کردند، وی را بخود منسوب دارند. ابو مسلم دارای بیوگرافیهای متناقض و متعارض و هویت ملی نسبتاً مجهولی است. و این ناشی از هیاهوی تبلیغاتی دو جناح رقیب (ایرانی - عربی) است. [ز.ک: از نگارنده / نهضت ضد اموی].

فراز دیگر این تهاجم، طعنه‌هایی بود که در قالب شعر هجائی مانند صاعقه بر سر اعراب فرو می‌آمد. این طعنه‌ها در ابعاد مختلف اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و آداب و سنن بدوی - عربی بود. محترمانه‌ترین طعنه‌های بیادگار مانده از آن دوران، تعبیر فردوسی از اعراب است [ز.ک: صفحات گذشته، اعراب در شاهنامه فردوسی]. مدافعان پان عربیسم به این طعنه‌ها اشاره کرده‌اند. «جاحظ» در پاسخ به یک مورد از این طعن‌ها کتابی مستقل تألیف کرده است. او در آثار خود مکرراً از این طعنه‌ها گلایه کرده و در بسیاری از موارد سخت نالیده و عصبانی شده است. جاحظ در آثار خود فهرستی از این طعنه‌ها را ارائه کرده است:

«در خطبه و خطابت، گاه و بی‌گاه چوب دستی و عصا بدست گرفتن، در گفتگوی با مخالفان قافیه بافتن و وزن ساختن و یا نثر ناموزون تحویل دادن، مجمل بافی و خلاصه‌گویی نابجا، در فخر فروشی و مخالف خوانی سجع ساختن، نثر بی‌جا و بی‌مورد در خطبه‌ها، سکوت بی‌موقع و کلام بی‌مورد، قیام و قعود بی‌جا در عقد نکاح و قرارداد صلح، سواره سخن گفتن، کف دستی دادن، آتش افروختن و به

آتش سوگند یاد کردن، بر نمک دست نهادن و صیغه عقد بستن، دست فرو بردن در خون و خاکستر و سوگند یاد کردن، حال آنکه چوبدستی و اشباه آن برای کارهای خاصی بدست گرفته می‌شود، مثلاً برای نواختن موسیقی و یا برای چراندن گاو و گوسفند و شتر و... عصا هم که به هنگام نبرد بدست گرفته می‌شود، کمان هم که معلوم است برای پرتاب تیر در عرصه نبرد بدست گرفته می‌شود. بنابراین بین خطابه و عصا و کمان چه نسبتی برقرار است؟! و اصولاً بدست گرفتن عصا و کمان در هنگام خطابه حواس را پرت و ذهن را پریشان می‌سازد و هیچ نقشی در تیزی تندی ذهن و یارساندن و کشاندن لفظ به معنای مقصود ندارد. از طرفی عصا بدست گرفتن روش اعراب بدوی بیابانگرد شتر چران جاهلی بوده است. از اینها گذشته؛ شما عربها به خطابت خود می‌نازید: اولاً خطابت در میان کلیه ملت‌ها حتی سیاهان بومی ساری و جاری است و ثانیاً خوب می‌دانید که عجم‌ها در خطابت همیشه دست بالا را داشته‌اند و می‌دانیم که سخنورترین مردم روی زمین ایرانیان هستند و سخنورترین قوم ایرانی مردم فارس می‌باشند که کلامی در غایت بلاغت و فصاحت و سلاست دارند. و فصیح‌ترین کلام پارسی، فارسی دری است. البته اهالی مرو از کلامی سنگین و دیرفهم برخوردارند و مردم اهواز که به لغت پهلوی سخن می‌گویند نیز فصیح هستند. اما کلام قضاة و روحانیون و علماء دین زرتشت که لغت ویژه مذهبی است بدیهی است که زبان خاص خود را دارند و در هنگام دعا و نیایش و اعمال مذهبی زمزمه می‌کنند یعنی به گونه‌ای سخن می‌گویند که زبان و لبها حرکت نمی‌کند و حروف در حلق ادا می‌شود و فقط خودشان می‌فهمند چه می‌گویند که باید برای فهم معنای آن از صاحبان تفسیر چنین کلامی توضیح خواست. بهر حال هر کس می‌خواهد فصاحت و بلاغت کلام پارسی را بداند و با لغت فارسی آشنا شود باید کتاب کاروند را بخواند. و هر کس نیازمند عقل و ادب و حکم و امثال فارسی است و خواهان الفاظ لطیفه و معانی شریفه آن است باید کتاب سیر الملوک را بخواند، تا بداند که ایرانیان اینها هستند و این هم نامه‌ها و خطبه‌ها و الفاظ و معانی

آنهاست، و یونانی‌ها اینها هستند و این هم نامه‌ها و خطبه‌ها و امثال و حکم آنان است و اینها کتب فلسفه و منطق یونان که فلاسفه یونان برای دریافت صحت و سقم کلام تألیف کرده‌اند و... و این در حالی بود که شما عربها شتر و گوسفند می‌چرانید و بنا به همان عادت جاهلی خود در سفر و حضر، گاه و بی‌گاه چوبدستی و عصای چوپانی و شترچرانی‌تان را بدست دارید. شما عربها نیزه‌تان از چوب باریک است و پیکان نیزه‌تان از شاخهای گاو، و آن وقت با چنین هیبتی سوار اسب هم می‌شوید، آنهم اسب پشت برهنه! چوبهای باریک را نیزه قرار می‌دهید و برایش نوک و پیکان می‌سازید، و تازه به هنگام پرتاب، وسط آن را می‌گیرید، در جنگ، با یکدیگر شریک هستید حال آنکه معتقد و متفقد که در سه چیز نمی‌شود شریک شد: در قدرت و جنگ و زن، در شب نمی‌جنگید چون جنگ شبانه را یاد ندارید، آلات و ابزار جنگ را نمی‌شناسید و...» [جاحظ/البیان ۳/ کتاب العصاب ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰] تمام این طعنه‌ها و نقدها و هجوها با شواهدی از شعر جاهلی همراه است. جاحظ در مقام پاسخ، شواهد شعوبیه را رد می‌کند و اشعاری از جاهلیت علیه این شواهد می‌آورد. می‌گوید که موسی و عیسی و سلیمان عصا به دست داشته‌اند و این از افتخارات عرب است. چنین پیدا است که طعنه عصا بسیار گزنده و تند بوده زیرا جاحظ «کتاب العصاب» را در پاسخ به شعوبیه تألیف کرده است. او معترف است که: «فقط عربها و ایرانیان اهل خطابت و سخنوری بوده‌اند. البته هندی‌ها و یونانی‌ها دارای کتبی در فلسفه و منطق می‌باشند. بلی! ایرانیان سخنورانی داشته‌اند اما منحصر بفرد نیستند بصورتی که هر چه لفظ و معنا است از آن عجم‌ها باشد. این ادعا زیاده‌روی و تنها به قاضی رفتن است. عجم‌ها آنچه در خطابت دارند از برکت مطالعه کتب است و ما نمی‌توانیم در یابیم رسائلی که اکنون از ایرانیان در دست است آیا واقعاً مال خودشان است و یا ساختگی است، قدیمی است یا جدید است، زیرا افرادی مثل ابن مقفّع و سهل بن هارون و ابو عبیده و

عبیدالله کاتب و عبدالحمید کاتب و غیلان دمشقی [ز.ک: بیوگرافی شعرا و نویسندگان شعوبیه + نوابغ] در میان شعوبیه، براحتی می توانستند چنین آثاری خلق کنند. [ز.ک: جاحظ / البیان ۱۹/۳، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳]. آنگاه جاحظ بر می آشوبد که: «بدان و آگاه باش که قومی نابکارتر از شعوبیه پیدا نمی شود که در دشمنی با دین و آبروریزی مسلمین تا این اندازه هتاک و گستاخ باشد». جاحظ چنین حمله و هجومی را ناشی از حسد و کینه دیرینه ای می داند که مانند آتشی سوزان در زیر خاکستری سرد پنهان بوده و اینک شعله می کشد. جاحظ عِلَّتِ عصبانیت و جزّ و بحث خود را دفاع از اسلام (!) می داند و با استناد به شعر هجو آلود «بشّار بن بُزْد» شاعر افراطی و ناسیونالیست شعوبیّه که عصا را نشانه بردگی و خواری عرب می داند [ز.ک: جاحظ / البیان ۳۷/۳]، شعوبیّه را متهم می کند که در طعنه بر عصای عرب در واقع به پیامبر اسلام طعنه می زنند زیرا آن حضرت قبل از بعثت چوبدستی در دست داشته است [ز.ک: جاحظ / البیان ۸۹/۳. پاسخ به طعنه های شعوبیّه: ۲۹/۳، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰-۱۲۴].

اشارات شعوبیه در این رجزها و طعنه ها و اعترافات جاحظ نشان می دهد که نهضت ادبی شعوبیّه از تلاشهای ادبی ابن مقفع و سهل بن هارون و دیگر نوابغ شعوبی در نهضت ترجمه شعوبیه بهره مند بوده است [ز.ک: شعرا و نویسندگان و نوابغ شعوبیه + بهار / سبک شناسی ۱۳۵/۱-۱۴۲] طعنه های شعوبیه خوراک و پوشاک اعراب را نیز شامل می شد [مورد مشخص در پوشاک: شاهنامه ۳۱۸/۹ - ۳۶۰ در صفحات گذشته: اعراب در شاهنامه]. جاحظ گاه و بی گاه در آثار خود از طعنه های شعوبیه می نالد. او در آغاز هر رساله و کتابی به طعن های شعوبیه اشاره دارد و وعده می دهد که در جای خود مفصلاً و مستدلاً جواب خواهد داد. از آنجا که جاحظ، خود خطیب و کاتب است بیشتر از طعنه های شعوبیه مبنی بر بدست گرفتن عصا و قنای و قضیب و قوس

رنج می‌برد، و تأکید می‌کند که البته خشم او بخاطر اهانت به رسول الله است و گرنه خودش زیاد حساسیتی ندارد و سپس با بهانه قرار دادن اسلام و پیامبر، با تعابیر تند و کوبنده‌ای بر شعوبیه می‌تازد [ز.ک: جاحظ / البيان / ۱/ ۳۸۳ + ۵/۲ + ۲۹/۳، ۳۰]. جاحظ دنبال عصائی می‌گردد تا بدست عجم و مخصوصاً ایرانی‌ها دهد! او که معاصر «افشین» سردار ایرانی نژاد عباسیان است با استناد به اقوال این فرمانده مطیع و سپس متمرّد ایرانی عباسیان می‌گوید: شما عجم‌ها که می‌گوئید «عصا» بد است، همین «افشین» شما گفته است: «اگر روزی بر اعراب پیروز شدم، سر بزرگان عرب را با «دبوس» که نوعی «عصا» است، نرم خواهم کرد» پس معلوم می‌شود عصا زیاد هم بد نیست [ز.ک: جاحظ / البيان / ۳/ ۵۸]. اشکال جاحظ بر فصاحت ایرانیان، کلام مُزْمَزْم مُویدان است که هرگز حروف و اصوات و ألفاظ آن از حلق بالاتر نمی‌آید و می‌گوید که: دیگر این چه کلامی است؟! [ز.ک: جاحظ / البيان / ۱/ ۳۴، ۳۵]. آنچه بیشتر رسوا کننده و غم‌انگیز بود، طعنه‌های شعوبیه بر خوراک اعراب بود: جاحظ در «الحيوان» از این طعنه‌ها سخت متأثر و متأسف است که شعوبیه اعراب را به خاطر خوردن گاورس و سیاهدانه و تخم هندوانه ابو جهل و شیره چسبناک گیاهان بیابانی و... سرزنش و هجو می‌کنند [ز.ک: جاحظ / الحيوان، چاپ محمد هارون، ۴۴۲/۵] دعوای جاحظ با «زرتشت» بر سر برخی حیوانات می‌تواند بخشی او هجوهای زهراگین شعوبیه علیه اعراب باشد [ز.ک: الحيوان / ۵/ ۴۱۳ - ۴۴۵] تفاخر به حیوانات اهلی و وحشی و صحرائی کشیده شد؛ تفوق و حسن و قبح حیوانات عربی و عجمی به صورت باورها و شایعاتی در اذهان عوام و خواص طرفین نسل به نسل منتقل شد و در ایران دوره صفویه قویاً احیاء گردید. [ز.ک: ژان باتیست تاورنیه / سفرنامه تاورنیه (عهد صفوی) ترجمه ابو تراب نوری، چاپ کتابفروشی تأیید اصفهان ۱۳۳۶ ش ۴۲۸، ۴۲۹: حیوانات مقبول گیرها: گاو، بز و ماده و سگ. حیوانات منفور گیرها: مارماهی، سوسمار، وزغ، قورباغه، خرچنگ، مورچه، موش خانگی و موش صحرائی و گربه. برخی از این حیوانات خوراک اعراب جاهلی بوده است. جاحظ کتاب «الحيوان» را در همین رابطه تألیف کرده تا تفوق حیوانات عربی

را بر حیوانات عجمی ثابت کند!]

احتمالاً تنها طعنه جا خالی شعوبیه بر اعراب که پاسخی دردناک و رنج آور برای شعوبیه به همراه داشت، سرزنش هجوآلود اعراب مبنی بر دخترکشی و زنده بگور کردن دختران در جاهلیت بود. پیشینه این طعنه متقابل به قرن اول هجری می‌رسد و آن هنگامی است که شاعر شهیر شعوبی عصر اموی اسماعیل بن یسار نسائی در محفلی از اشراف عرب به سیادت و شرافت نژاد عجم مباحثات می‌کرد و ضمن برشمردن مفاخر عجم و معایب عرب می‌سرود که: «ما ایرانیان دخترانمان را تربیت می‌کردیم و شما عربها دخترانتان را زنده در خاک فرو می‌بردید». در همین جا بلافاصله مردی عرب برخاست و گفت: «خوب! بلی! فرمایش شما درست، علت این بود که نیازها فرق می‌کرد؛ ما از شدت ننگ و شماتت دختران خود را زنده بگور می‌کردیم و شما دخترانتان را چاق و چله می‌کردید که با آنها ازدواج کنید. با شنیدن این پاسخ غیر قابل انتظار، محفل به قهقهه اشراف عرب منفجر شد و اسماعیل شاعر مغرور شعوبی از شدت شرم بخود پیچید و لب فرو بست» [ز.ک: آغانی ۱۲۰/۴، ۱۲۱: و اسالی ان جهلت عتا و عنکم \* کیف کتا فی سالف الأحقاب. اذ نربی بناتنا و تدسون \* سفاهاً بناتکم فی التراب].

شواهد تاریخی نشان می‌دهند که شایعه ازدواج ایرانیان با محارم، در عصر معاویه بن ابی سفیان بر سرزبانها افتاد و بشدت تبلیغ می‌شد [ز.ک: جاحظ / البیان ۲۶۰/۲: قال عوانة: استعمل معاویه رجلاً من کلب، فدکّر يوماً المجوس و عنده الناس. فقال: لعن الله المجوس ینکحون أمهاتهم و...] تا آنجا که اعصار بعد را شدیداً تحت تأثیر قرارداد و در بسیاری از منابع تاریخی، روائی، فقهی ثبت گردید و در ادوار نبرد «پان عربیسم» و «پان عجمیسم»، حربه‌ای کوبنده علیه شعوبیه بود و به صورت یک اصل منفی اخلاقی شرم آور از سوی اعراب در سرزنش ایرانیان بکار می‌رفت. بدون شک این شایعه بخشی از تبلیغات معاویه علیه موالی و اعاجم بود تا در تحقیر هرچه بیشتر آنان مؤثر باشد. جاحظ مدافع پان عربیسم در ستیز با شعوبیه به این شایعه استناد

کرده و آن را از صورت یک پندار عامیانه در آورده و با انتساب آن به احکام زرتشت، آن را یک حکم دینی و عملی آئین زرتشت قلمداد کرده است که: «زرتشت مردم را به ازدواج با مادرانشان می خواند و از آنان می خواهد که با شاش وضوء بگیرند...» [ز.ک: جاحظ/ الحیوان ۳۲۴/۵].

همین شایعات در شعر ابوالعلاء معری دقیقاً انعکاس یافته است: «سَأَلْنَا مَجْجُوسًا عَنْ حَقِيقَةِ دِينِهَا \* فَقَالَتْ نِعَمَ! لَا تُنْكَحُ الْأَخْوَاتِ». «وَذَلِكَ فِي أَصْلِ التَّجْمِيسِ جَائِزٌ \* وَ لَكِنَّ عَدَدَنَا مِنْ الْهَقَوَاتِ» [ز.ک: ابو العلاء المعری / اللزومیات (چاپ خانجی مصر - قاهره ۱۹۲۴ م) ۱/۱۷۲]. «عَجِبْتُ لِكَسْرِي وَ أَشْيَاعِهِ \* وَ عَسَلِ الْوُجُوهِ بِبُؤْلِ الْبَقْرِ» [این قطعه را در دیوان معری نیافتم، بناچار از: احسان طبری / برخی بررسی ها درباره جهان بینی ها و... (چاپ انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۸ ش. تهران) ص ۳۱۰ نقل کردم].

محققان پیشینه ازدواج با محارم را در میان اقوام بدوی ما قبل تاریخ سراغ دارند و مدّعی هستند که منشاء ازدواج بین برادران و خواهران را باید در آسیای غربی دانست. گیرشمن مدّعی است که ایرانیان و بعد نبطیان ازدواج با محارم را از ملل بومی به ارث بردند و نیز ازدواج بین مادر و پسر را در هیمن محدوده باید جستجو کرد [ز.ک: گیرشمن / ایران باستان ۳۰] محققان روسی ازدواج با محارم را نتیجه سیر تکامل دوران پدر شاهی می دانند که کوششی بوده برای احتراز از انتقال اموال و دیگر حقوق ارثی دختر به عشیره دیگر. برخی از همین محققان این سنت را از بقایای دوران مادرشاهی مصر باستان می دانند [ز.ک: دیاکونوف / تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵۷ ش، چاپ دوم ۶۱۱ حواشی]. آثار مدون عصر اساطیر ایران چنین اتهامی را نمی می کند. این تطهیر پیشینه، بخشی از رسالت پاکسازی شعوبیه بود که در خلق شاهنامه فردوسی متجلی شد. متون عهد عتیق و جدید اوستا بر طهارت نسل و کانون خانواده ایرانی اصرار بسیار دارند [ز.ک: اوستا، یشتها، چاپ پور داود، گزیده جلیل دوستخواه، چاپ چهارم ۱۳۶۲ تهران، انتشارات، مروارید ۳۱۳ - ۱۳۱] سیر تحقیق در ازدواج ایرانیان از عهد کیانیان تا اواخر دوره ساسانیان چنین اتهامی را



نشان نمی‌دهد، اما به وجود چنین ازدواج‌هایی در میان خاندان سلطنتی اشاره‌ای دارد: دریشته‌های اوستا سخن از نکوهش آتوسا ملکه هوسباز خاندان سلطنتی هخامنشی است [ذ.ک: به انگلیسی؛ ازدواج ایرانیان از عهد باستان تا پایان ساسانیان ص ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴. بخش دهم کتاب: زن و ازدواج؛ زن در عهد کیانیان. ماجرای ملکه آتوسا ۷۴، ۷۵].

محققان در تفسیر این سرزنشها می‌گویند که «آتوسا» (= Hutaosa) دختر کورش (؟). به تناوب زن «گشتاسب»، «کمبوجیه»، «گئوماتا» و «داریوش» بوده است. (؟). کورش دوم احتمالاً فرزند و شوهر «آمی تیدا» دختر «آستیاک» بوده و «کمبوجیه» با خواهرش «آتوسا» دختر کورش ازدواج کرد و آتوسا پس از او با داریوش اول ازدواج نمود. خشایارشا به این دلیل پادشاه شد که فرزند آتوسا بود. داریوش دوم با خواهرش «پاریسا تیدا» ازدواج کرد و پسرش اردشیر دوم با دو دخترش «آتوسا» و «آمستریدا» ازدواج نمود [ذ.ک: تاریخ ماد ۴۳۰، ۴۳۱، حواشی مقدمه ۱۰۵/۴۳۰، ۶۱۱].

محققان انگیزه چنین ازدواج‌هایی را حفظ اصالت خون شاهی و انتقال میراث‌های سیاسی - مالی می‌دانند. این سنت در میان خاندان سلطنتی ماد و پارس برقرار بوده است که پسر دختر و یا داماد (شوهر دختر) پادشاه پیشین قانوناً به پادشاهی می‌رسید. لذا پادشاهان غالباً با خواهران خود ازدواج می‌کردند [ذ.ک: تاریخ ماد ۳۹۰، ۳۹۱].

محققان روسی این سنت شاهانه را در خارج از خاندان سلطنتی سراغ دارند. آنان مدعی‌اند که این رسم در ایران باستان و آسیای میانه جاری و ساری بود که صرفاً برای حفظ مال زن در داخل خانواده پدرشاهی صورت می‌گرفت.

خاورشناسان و ایران شناسان بر این قول اتفاق نظر ندارند. مبنای محققان روسی و غربی در این موضوع نیز، متون و منابع یونانی و رومی است که خالی از اغراض سیاسی نمی‌تواند باشد [ذ.ک: سیر منابع در: گیرشمن / پیشین ۳۰ - دار مستتر / زند اوستا ۱۲۶/۱ + دینشاه / اخلاق ایران باستان + ارداویرافنامه + تحقیقات یارشاطر: مجله سخن

مجله دانشکده ادبیات تهران ۷۷/۱/۳ + ۷۵۵/۸/۶

شایعه ازدواج با محارم با رنگ و بوی پان عربیستی در دوره صفویه احیاء شد و افسانه‌های شگفتی را ساخت [ن.ک: تاورنیه / سفرنامه ۴۲۳، ۴۲۴: ازدواج گبرها. و نیز ن.ک: پرسش و پاسخ مترجم سفرنامه با یکی از مقامات ارشد دین زرتشت ۴۲۹، ۴۳۰].

از این اقاویل و شایعات که بگذریم، یشتهای اوستای موجود بر پاکی و طهارت خانواده و حق حرمت محارم به روشنی تصریح می‌کند [ن.ک: اوستا، چاپ پورداد، گزیده دوستخواه ۳۱۳-۱۱۳].

جناح مذهبی شعوبیه این اتهام را در قلمرو مذهب توجیه کردند [ن.ک: بخش ۱ پاراگراف ۹].

شعوبیه از عوامل پیدا و پنهان بسیاری در میان اعراب برخوردار بودند. سیاهی لشکر شعوبیه را غلام زادگان ایرانی تشکیل می‌دادند. هر چند که هوا دارانی عرب‌نژاد آگاه و ناآگاه در میان طبقات مختلف اجتماعی داشتند. یکی از شیوه‌های انتقال اشعار هجائی به اندرون دربار خلافت عربی و کاخهای اشراف عرب، اشعار غنائی هجائی بود که شعراء شعوبیه می‌سرودند و به کنیزکان و غلامان خواننده و رقاصه می‌دادند، و آنان بدون اطلاع از معنا و پیام‌کننده آن، در حضور خلیفه و اشراف عرب می‌خواندند و فاجعه می‌آفریدند. «زیاد اعجم» و «عبدالرحیم دیاف» هر کدام نقش مهمی در دو سوی موضوع مورد بحث داشتند: اولی غلام زاده‌ای ایرانی در سرودن اشعار هجائی علیه اعراب، اشراف و مفاخر عرب و سرانجام هجو عقاید اسلامی می‌کوشید [ن.ک: الهجاء والهجاءون ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳ - اغانی ۹۷/۱۸، ۱۸/۱۶، ۷۷/۱۴، ۱۰۳، ۱۰۷]. و دومی (احتمالاً با ریشه‌ای ایرانی) غیر مستقیم آلت دست شعوبیه بود که در سرودن اشعار هجائی - غنائی شهرت داشت. همو بود که شعری غنائی - هجائی علیه خلیفه عباسی هارون، بر زبان کنیزکی رقاصه انداخت و خلیفه را بر جای می‌خکوب کرد [ن.ک: اغانی، چاپ بلاق ۸۰/۳، ۸۱، ۸۲]. شعر حماسی - هجائی شعوبیه ابعاد و جهات متعددی داشت: بخشی از شعر حماسی شعوبیه

شامل حال اعراب موافق و متمایل به عجم می‌شد و شعر هجائی آن متعزّض دشمنان اعراب موافق. اما هر دو بخش آن جوهره اصلی خود را که برتری نژاد ایرانی و نفی عربیت و ستیز با اعراب باشد، در همه حال دارا بود [ز.ک: شعرا و شعر شعوبیه].

نهضت شعوبیه هیچ‌گونه تعهدی نسبت به مسائل حادّ سیاسی - عقیدتی جامعه معاصر خود نداشت. نزدیکی برخی از ادبا، نویسندگان و شعرای بنام شعوبیه عموماً و جناح ناسیونالیست آن خصوصاً به خلفای عرب اموی - عباسی [ز.ک: شعرا شعوبیه] می‌تواند تلاش برای بقاء و حضور در عرصه اجتماع و کسب مقام و مال تلقی شود. اما منصفانه باید گفت که در تمام ادوار بلند این نبرد طولانی هرگز مدحی از روی رضایت و اعتقاد بر زبان شعرای شعوبی جاری نشده است و اگر مدحی برای دریافت صله‌ای سنگین گفته‌اند، هجوی متعاقب آن سروده‌اند و پنهان و آشکار بر سر زبانها انداخته‌اند. متعصبان شعوبی غلام زادگان ایرانی را به خاطر فخر به رگ عربی شان شدیداً تنبیه و تازیانه می‌نواختند و هر کس که با وجود رگ عجمی به عربیت مفتخر بوده است از خود طرد کرده او را به شمشیر برنده و زهرآلود هجو تهدید و یا می‌کشته‌اند [ز.ک: بیوگرافی شعرا و نواغ شعوبیه]. اشرافیت ایرانی که رهبری سیاسی - اقتصادی نهضت ادبی شعوبیه را بر عهده داشته است در کشتن شعراء شهیر بی طرف و یا متمایل به اعراب، بسیار فعال بوده‌اند [ز.ک: بخش ۱ - پاراگراف ۹]

«ابو العتاهیه» شاعر مشهور و بی طرف عرب صرفاً به دلیل بی طرفی و تعهد مذهبی توسط خاندان باستانی و مقتدر «نوشجانی» مسموم شد [ز.ک: اغانی ۱۲۷/۳، ۱۲۸].

احیاء فرهنگ و مفاخر باستانی ایران از آغاز تا انجام یکی از محورهای اصلی نهضت شعوبیه بود. این مسئولیت متوجه جبهه ادبی نهضت بود. لذا از همان آغاز زبان فارسی در کنار زبان عربی در محافل و کانونهای شعوبی تدریس و کتب فارسی باستان مطالعه می‌شد. در فصل نواغ شعوبیه خواهیم دید که چگونه نواغ شعوبیه در یک مجلس به دوزبان عربی و فارسی فصیح و روان، قرآن و دیگر معارف اسلامی

را تدریس و تفسیر می‌کرده‌اند [ذ.ک: نوایغ شعوبیه]. در این جبهه بود که نهضت ترجمه شعوبیه آغاز شد و آثار مهم ادبی، علمی، سیاسی، اجتماعی، اداری و لطایف ایرانی از موسیقی و شراب و غذا گرفته تا انواع سرگرمیهای ایران باستان به زبان عربی ترجمه شد. آب و هوا، خاک، میوه‌ها، محصولات کشاورزی، شهرها، وزن ایرانی بار معنوی و خاصیت طبی شگفتی یافت! شعوبیه با جعل روایاتی مستند از قول پیامبر اسلام و دیگر شخصیت‌های بزرگ و مورد قبول عامه مسلمان در فضیلت موضوعات مذکور، کتابها آراست تا روند ایرانیزه کردن خلافت عربی را تسریع کرده باشد [ذ.ک: روایات شعوبیه]. این روایات پشتوانه تألیف کتابهایی عظیم شد. کلیه جناحهای شعوبیه مخصوصاً جناح ناسیونالیست آن بر قداست و طهارت مطلق پیشینه سیاسی ایران باستان مخصوصاً ساسانیان تکیه و تأکید بسیار داشتند. تلاش بسیاری شد تا دین باستانی ایران زرتشت با همان تصورات مذهبی عصر ساسانی رواج پیدا کند. مبالغه در عظمت و قداست «زرتشت» و آسمانی بودن کتاب او «اوستا» و حتی در برخی موارد ارجحیت آن بر قرآن و کوشش برای به رسمیت شناخته شدن هر چه بیشتر آئین زرتشت در کنار دیگر ادیان آسمانی و اهل کتاب، از جمله اقداماتی بود که در جبهه ادبی صورت می‌گرفت [ذ.ک: شعوبیه و حدیث و تاریخ] فضیلت ازدواج با زن مجوسیه یکی از ابداعات شگفت شعوبیه بود. در این باره «مدائنی» راوی دروغ پرداز و نویسنده جاعل مشهور قرن دوم و سوم هجری کتاب معروف «مَنْ تَزَوَّجَ مَجُوسِيَّةً» را نگاشت. شعوبیان با شناختی که از روان جنسی اعراب داشتند با بیانی دراماتیک در توصیف جاذبه‌های جنسی زن ایرانی - مجوسی کوشیدند. ذکر محاسن اندام جنسی زن عجمی بر کشش اعراب به زنان و دختران عجم افزود. ازدواج خلفای عرب با دختران اشراف ایرانی تنها یک ازدواج سیاسی نبود. [ذ.ک: جریان ازدواج مأمون با «پوران» دختر حسن بن سهل: مسعودی / مروج (چاپ ممتاز) ۳/۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵ جاذبه‌های جنسی برتر زنان عجمی ذ.ک: طبرسی / مکارم الاخلاق، باب النکاح + وسائل ۱۴/ کتاب النکاح ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷،

۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸. + میراث‌های شعوبیه در این زمینه تحت عناوین «لذات النساء و طبایع النساء» که در دوره صفویه احیاء شد نسخه‌های خطی آن: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی پاکستان.]

هنر نوازندگی و خوانندگی و رقاصی و دلبری که در دختران و غلامان ایرانی تجلی کرده بود، بزم شاهانه‌ای از شراب و شاهد ایرانی برای خلیفه و اشراف عرب تدارک دید و بدین سان بود که فرهنگ ایرانی پیش درآمدی بر حضور و نفوذ اشرافیت ایرانی در دستگاه خلافت عربی شد و سرانجام همان گونه که حرمسراها مملو از کنیزکان و غلامان عجم و بیشتر ایرانی شد، نظام اداری، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی خلافت عربی در دست اشرافیت ایرانی قرار گرفت.

شعر غنائی - شهبانی شعوبیه بخش مهمی از میراث‌های ادبی این نهضت را تشکیل می‌دهد، محتوای این ترانه‌های پرتما و لبریز از شهوت، از شراب و شاهد ایرانی یاد می‌کرد و خلیفه را سخت تحریک می‌نمود [ز. ک: اغانی ۸/۸۸: عَلَّانِيْ وَاسْقِيَانِيْ - مِنْ شَرَابِ اِصْفَهَانِيْ ... و...]. پیروزی شعوبیه در این بُعد وقتی بود که خلیفه عرب به لباس و خوراک و شراب ایرانی مباهات می‌کرد و در نفی مظاهر عربیت اکرایی نداشت. ایرانی‌زاده کرده مأمون عباسی اوج این پیروزی بود.

جبهه ادبی نهضت شعوبیه با تسلط فوق تصور به زبان عربی و خیل شاعران شهیر و مسلط به اوزان شعری قدیم و جدید و صاحب سبک، و نویسندگان توانا و مترجمان ماهر، همواره گشوده بود. بسیاری از این نیروها پنهان و آشکار در گسترش این جبهه می‌کوشیدند. هدفهای مورد هجوم این جبهه؛ «اعراب»، «عربیت» و «اسلام» بود. حمله به اسلام هجوآلود و طنزآمیز جلوه می‌کرد و اصولاً برجسته نبود و بیشتر شامل حال عقاید و احکام و اعمال و متوجه قبائلی بود که خود را به اسلام منسوب می‌داشتند (مشخصاً: قریش و بنی‌هاشم، بنی‌امیه، بنی‌عباس). ابتدا تلاش بر این بود تا شعار «ایران منهای عرب و اسلام» مطرح شود: شعرای شعوبی قرن اول و دوم هجری چنین کوششی داشتند. آنان آشکارا به روند باستان‌گرائی دامن

می‌زدند و شعار بازگشت به هویت ملی و فرهنگی ایران را در شعر خود فریاد می‌زدند و با اتصال معنوی و آحياناً خونی خود به پادشاهان اساطیری و تاریخی و باستانی ایران از جمشید تا انوشیروان و یزدگرد سوم به اعراب هشدار می‌دادند که بهتر است قبل از پشیمانی بی‌سود، «به جزیره العرب برگردند و به چرانیدن گوسفند و خوردن سوسمار پردازند» [ز.ک: شعر و شعراء شعوبیه]. «پاکی و تفوق ذاتی نژاد ایرانی و بلند کردن کسری و شاپور و هرمزان و کوبیدن آنها بر سر مفاخر نژادی عرب و به رخ کشیدن نبردهای تاریخی ایران و روم و ذلت و زبونی پادشاهان ترک در برابر شاهنشاهان ایران و تاخت و تاز اسبان و رژه خیل اسپهبدان و یال و کوپال مرزبانان ساسانی که همچون شیران درنده از مرزها پاسداری می‌کردند و اینک کشور شیران و سرزمین دلیران، جایگاه گرگان و درنده خویان است» سرودن چنین چکامه‌هایی سرشار از تفوق نژادی و لبریز از غرور ملی در قرن اول هجری و به روزگار امویان، برآستی شجاعانه، گستاخانه و خطرناک می‌نمود. این حماسه‌ها گاه با مرثیه‌ای بلند در رثای گذشته و حسرت بر روزگار خوش پیشین همراه بود. مرثیه‌هایی که زبانحال نسلی نخست اسیران و غلام زادگان ایرانی را در خود داشت: «از مرو و بلخ و سغد و سمرقند یاد می‌کرد و از خون و پوست شریف ایرانی که اینک آلوده به نکبت عربی شده است، اشک حسرت بر آن دیارهای آباد و سرسبز و خانه‌هایی که بوی خویشاوندی و آشنائی می‌دهند و از دور دستها یاری می‌جویند، از نسلی غریب و تنها و اسیر که در فراق خویشان و خاستگاه خویش می‌نالد، از نژاد و نیای شریف دورگه این نسل پریشان و ذلیل که یک سرش به ساسان وصل است و دیگر سرش به خاقان و...» این مراثی جانسوز با ادای احترام به اسلام پایان می‌یافت تا از تأثیر اجتماعی و انتشار عمومی آن نکاهد. اما تحقیر عرب و عربیت، چاشنی اساسی این مراثی بود. [ز.ک: شعر و شعراء شعوبیه].

برترین فرآیند جبهه ادبی نهضت شعوبیه، ایجاد کینه و نفرت شدید از اعراب بود. کینه و نفرتی که چاشنی نهضت بزرگ ضد عرب و اسلام منهای عرب گردید. به

این صورت که شاعران شهیر بنام و بی‌نام شعوبیه با سرودن حماسه و هجا و مرثیه‌های جانسوز ملی و قومی، خاطرات تلخ گذشته نه چندان دور را به یاد نسل اول و دوم اعاجم و موالی می‌آوردند و رفتار شرم‌آور و مواضع ضد عجمی اعراب را خاطرنشان می‌ساختند. ترسیم هنرمندانه گذشته‌ای که اینک در مقایسه با وضع موجود، حسرت‌انگیز و با شکوه و غرور آفرین جلوه می‌کرد، تابلوها و تصاویری از روند باستان‌گرایی و دورنمایی از استقلال سیاسی و ملی و احراز هویت فرهنگی بود [ز.ک: شعراء و شعر شعوبیه]. در این فراخوان بزرگ و سراسری، اپوزیسیون نیرومند و رقیب سیاسی عرب امویان یعنی بنی‌العباس که ائتلافی از کلیه جناحهای سیاسی - مذهبی معارض اموی بود، مخاطب قرار گرفت: جبهه ادبی شعوبیه عوامل مستقیم و غیر مستقیم خود را در خدمت این اپوزیسیون قرار داد. اشرافیت ایرانی رهبری سیاسی - نظامی و مالی نهضت ضد عرب را بدست گرفت و دیری نپائید که نهضت عرب‌کشی در سراسر خراسان بزرگ و ایران مرکزی راه افتاد. اعراب مخالف امویان به عجمیت تظاهر و مبالغه می‌کردند! محمد بن علی عباسی (= ابراهیم امام) سردسته باند عباسیان با اعزام ابومسلم به خراسان، فرمان عرب‌کشی را صادر کرد. این فرمان ریشه در تنازع دیرینه قبائلی داشت و شامل اعراب مضر و ربیعیه از متحدان و شرکاء رژیم اموی می‌شد. اگر در این فرامین که بخشی از اسناد سرّی نهضت ضد اموی بشمار می‌رود، مبالغه‌های شعوبی‌گرایانه و یا پان عربیستی مظلوم نمایانه نباشد، باید گفت که همان غلظت و شدت بخشنامه‌های عمر بن خطاب و معاویه علیه اعاجم و موالی، درباره اعراب تکرار شده است که: «اگر توانستی، در خراسان زیان و نژاد عرب و مستعرب را برانداز» [ز.ک: طبری ۸/۴ / حوادث سالهای ۱۳۲ هـ - ۱۲۰ هـ]

درست است که رهبری و اکثریت نیروی انسانی و علمی - فرهنگی نهضت شعوبیه با ایرانیان بود، اما نبطی‌ها، ترکها، رومی‌ها، زنگیها، حبشی‌ها، صقلی‌ها، و دیگر اقوام مغلوب در این نهضت نقش داشتند. نبطی‌ها می‌کوشیدند تا با شعر و

حدیث برای خود هویت ملی و فرهنگی کسب کنند. آنان با جعل احادیثی برخی از شخصیت‌های بزرگ اسلام را نبطی و یا مدافع نبطی‌ها معرفی می‌کردند [ز.ک: مسعودی/ مروج ۵۲/۱، ۲۴۰، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۷۱، ۲۵۵، ۲۶/۲، ۲۷، ۹۴. ]

ترکها که در مقابل دیگر اقوام، اکثریت را داشتند با ایرانیان به رقابت پرداختند. این رقابت وقتی حالت دشمنی گرفت که ایرانیان در تفاخر نژادی، ترکها را نیز تحقیر می‌کردند. هنگامی که ایرانیان بر دستگاه خلافت غلبه یافتند و اشرافیت ایرانی همه کاره خلافت عربی شد و به گفته یکی از نویسندگان معاصر عرب حکومت ایرانی با برچسب عربی روی کار آمد [ز.ک: الهجاء ۲۱۸]، ترکها دوّمین نیروی برتری بودند که می‌کوشیدند تا به قدرت سیاسی دست یابند. جاحظ که در اوج نبرد پان عربیسم و پان عجمیسم می‌زیسته است و خود مدافع پان عربیسم بوده در انتقامجویی از ایرانیان غالب، با ترکها ابراز همدردی کرده و رساله‌ای در مدح و منقبت ترکها نوشته است. این رساله خطاب به فتح بن خاقان یکی از فرماندهان ارشد ترک ارتش عباسیان نوشته شده و مبین اوضاع شگفت آن روزگار است. جاحظ که همیشه با حفظ خُلق و خُوی پان عربیستی خود، در مقام یک عالم متکلم و فقیه بی‌طرف! مسلمان سخن می‌گوید، به دلجویی از اتراک پرداخته و آنان را علیه اعاجم تحریک می‌نماید. تعابیر و ترفندهای جاحظ در این رساله نشان می‌دهد که مقطع زمانی نگارش رساله مذکور در دوران اوج نبرد نژادها و فرهنگها بوده است. جاحظ که در ضمن پاچالدار خلافت عباسی نیز بوده است، احتمالاً به توصیه مقامات سیاسی عربی خلافت، سعی در تفرقه میان ایرانیان دارد و از آنجا که خراسانیان اکثریت موالی و اعاجم ایرانی را تشکیل می‌دادند، می‌کوشد تا ترکها و خراسانی‌ها را به یکدیگر نزدیک سازد و با جدا کردن این دو نیروی عظیم از عجمها و نزدیک ساختن آنها به اعراب بگوید که «اختلاف بین ترکها و خراسانی‌ها مانند اختلاف بین عربها و عجمها نیست» [جاحظ / رسائل (چاپ محمد هارون) رساله مناقب ترکها ۸، ۹، ۱۰]، جاحظ می‌کوشد تا ترکها و خراسانی را برادر خونی بخواند و با یادآوری ازدواج



خسرو پرویز ساسانی با دختر خاقان ترک، این برادری را مستند سازد. آنگاه برای کاستن از تنش تند ضد ترکی، روایاتی از زبان پیامبر و اشخاص معتبر در مدح و منقبت و هیبت و صلابت و علم و حلم و هنر و تفوق اتراک ارائه می‌کند. او ابائی ندارد تا ریشهٔ عربی ترکها را رو کند و سیادت و برتری نژادی ترکها بر ایرانیان را ثابت نماید. برای این کار روایاتی از زبان رواة شعوبیه در فضائل اتراک و نفی اشعار ضد ترکی شعوبیه ردیف می‌کند [ذ.ک: جاحظ / رسائل ۱/ ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰].

دیگر فرآینده برتر جبههٔ ادبی شعوبیه استخدام بسیار موفق فنون و اسالیب زبان عربی در نظم و نثر بود. و به راستی که ذوق و نبوغ ایرانی و تخیل آریائی با این ابزار نیرومند و پرفریت شگفتیهای بسیار آفرید. تسلط جبههٔ ادبی شعوبیه بر حوزه‌های علمی و عامیانه شعر و نقل عرب، نیروهای مؤثر این نهضت را قادر ساخت تا در ساختار الفاظ، کلمات و قواعد ادبی زبان عربی دخل و تصرفات و ابتکاراتی داشته باشند و اوزان شعری و سنن ادبی عرب را درهم ریزند و الفاظ و اصطلاحات و ضرب المثلها و متون دلخواه فارسی را قالب عربی دهند. [ذ.ک: شعراء و شعر شعوبیه] و با خلق متون قدیمه‌ای دربارهٔ پیشینه اعراب، آنان را به فرار از عربیت وا دارند. تا آنجاکه بسیاری از شعرا و ادبا و رؤسای قبائل و اشراف عرب در جستجوی پیشینهٔ عجمی ایرانی برای خود برآمدند و با خلق افسانه‌هایی مبنی بر ملاقات نیای قبیله‌ای و قومی شان با پادشاهان ساسانی، مباهات می‌کردند [ذ.ک: شعوبیه و تاریخ] عتابی (= کلثوم بن عمرو بن ایوب) شاعر شهیر عرب عصر اول عباسی، از قبیلهٔ تغلب، ایرانی زده شد. او که معنا و فصاحت و بلاغت را در آثار عجم می‌دید بسیاری از آثار باستانی ایران از جمله نامه‌های منسوب به یزدگرد سوم را بازنویسی کرد [ذ.ک: ضحی الاسلام ۱/ ۱۸۰]. برخی از قبائل به اساطیر منفی ایران نیز مباهات می‌کردند و خود را به آنها منسوب می‌ساختند. [ذ.ک: صفحات گذشته: پان عریسم قبائلی اموی]. هشام کلبی (= هشام بن محمد، از رواة طبری در تاریخ، متوفای ۲۰۶ هـ) کتاب «أخذ

کُشْرُی رَهْنَ الْعَرَبِ» را نوشت. این کتاب حاوی اخبار و افسانه‌هایی مبنی بر قبول رهاکن عرب از سوی انوشیروان ساسانی بود. و این بخشی از افتخارات عرب بشمار می‌رفت [ذ.ک: الفهرست ۱۴۱]. محققان معاصر عرب، ترفندهای سیاسی شعوبیه را (مبنی بر جعل نسب نامه‌های عرب برای نفوذ و جلب اعتماد اعراب) نوعی مباحثات دانسته‌اند [ذ.ک: ضحی الاسلام ۳۶/۱، ۳۷] و این خطای تاریخی بزرگی است چراکه ایرانیان شعوبی از آغاز تا انجام هرگز به عربیت مباحثات نکرده‌اند و حتی در دوران غلبه مطلق پان عربیسم کسانی را که به رگ عربی خود مباحثات می‌کردند بشدت تازیانه می‌زدند [ذ.ک: شعراء شعوبیه]، جعل نسب نامه عربی برای ابو مسلم و ابراهیم موصلی و اشراف ایرانی از حیل‌های سیاسی اولیه شعوبیه بود که در اوج غلبه پان عربیسم برای نفوذ در دستگاه خلافت عربی و یا در اپوزیسیون عربی امویان ساخته می‌شد. این نسب‌نامه‌ها توسط جاعلان زبردست شعوبیه در جبهه ادبی و علمی با مهارت تام و تمام ساخته می‌شد و در میان اشراف عرب پخش می‌گردید و بر سرزبانها جاری می‌شد. در آن روزگار، ایرانیان شعوبی آنچنان تسلطی به زبان عربی داشتند که استاد صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع زبان عربی و آموزگار خلیفه زادگان و اشراف زادگان عرب قرار می‌گرفتند تا آنجا که کارشناسان ادب عربی از تشخیص عجمیت شعوبیان عاجز بودند. تنها راه، نداشتن نسب نامه و اشتهار عامیانه بود که می‌توانست تعیین‌کننده باشد. شعوبیه این راه را با هنرمندی تمام بر اعراب بست و هرکدام از رندان نفوذی شعوبی که عربی دو آتسه را شبیه بودند با در دست داشتن نسب نامه عربی تا قلب تشکیلات عربی پیش رفتند. این ترفند در تمامی ادوار نهضت مقاومت ملی ایران علیه اعراب معمول بود و حتی در دوران غلبه نیز تاکتیکی از استراتژی تخریب و انهدام بشمار می‌رفت [ذ.ک: جبهه سیاسی]. و این در حالی بود که در تنازع نژادی و تدابیر شعوبی، زمان به نفع اعاجم پیش می‌رفت: از همان آغاز و در اوج نهضت تذلیل و تحقیر اعاجم، وقتی جریر بن خطیفی شاعر عرب از روی تملق، موالی را مدح گفت، صد حله دریافت کرد [ذ.ک:

ضحی الاسلام ۲۵/۱ - اغانی ۶۵/۷]. اندکی بعد خاندان مشهور معد بن عدنان برای خود ریشه پاریسی یافت و در برابر چشمان حسرت زده یمنی‌ها به ابراهیم و اسپهبد و کسری و هرمزان و قیصر و زرتشت و محمد (ص) مباحات می‌کرد. قبیله بزرگ نزار نیز چنین وضعی پیدا کرد که سواران پاریسی و فرسان نزاری هر دو از یک ریشه پاریسی‌اند [ز.ک: مسعودی / تنبیه ۹۴، ۹۵] یمنی‌ها دنبال دست مایه‌ای عجمی - ایرانی می‌گشتند تا مباحات کنند. آنان در میان اساطیر ایرانی، «ضحاک» را یافتند که هنوز جلب توجهی نکرده، بلافاصله مفتخر شدند که ضحاک از قبیله آزد و هم ریشه یمنی‌ها بوده است. نزاری‌ها می‌کوشیدند تا ضحاک را از یمنی‌ها بگیرند [ز.ک: همان ۷۶، ۷۷] ابونواس شاعر شعوبی‌گرا، برای گرم کردن هر چه بیشتر این معرکه، قصیده‌ای بلند بالا در مدح ضحاک گفت! [ز.ک: همان ۷۷] + [افتخارات جریر: مسعودی / مروج ۲۶۰/۱، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵].

جبهه ادبی نهضت شعوبیه این واقعیت را نیز ثابت کرد که قدرت زبان و قوت قلم عجم از تیزی و تندى شمشیر عرب برتر است [ز.ک: ضحی الاسلام ۱۶۷/۱]. حضور منشیان دو زبانه و گاه چند زبانه (در تکلم و کتابت) ایرانی خلفا و اشراف عرب با ادا و اطوار ایرانی و پوشیدن لباس ویژه کتابت عصر ساسانی، قبل از اینکه یک پیروزی سیاسی بحساب آید، اثبات برتری فرهنگی بود. وجه سیاسی و طعنه نژادی وقتی خود را نشان می‌داد که همین کاتبان با چنین هیبتی از سطوت ساسانی، پشت میز می‌نشستند و با ابهت و تبختر تمام فرمایشات حضرات را می‌نوشتند و در موقعیت مناسب، زهر خود را می‌ریختند و اعراب را بجان هم می‌انداختند [ز.ک: نواغ شعوبیه]

احمد امین مصری می‌گوید: «کاتبان نقش مهمی در نشر فرهنگ ایرانی داشتند، زیرا فرهنگ ایرانیان به مراتب وسیع‌تر از فرهنگ دیگر ملّت‌ها بود. ایرانیان علوم لغت، ادبیات، مذهب، فلسفه، تاریخ و جغرافیا و... را می‌دانستند، زیرا در هنگام نگارش به آن نیاز داشتند، و این از لوازم و شرایط کتابت دوره ساسانی بود. لذا دایره دانش کاتب وسیع‌تر از علم فقیه بود. قواعد املا و نگارش را ایرانیان تدوین کردند،

مردم از کاتبان چیزها آموختند، کاتبان در میان علما طبقه ممتازی بودند، ایرانیان ادب و ادبیات را از دایره تنگ و تاریک عربی که در شعر و لغت محدود می شد به صورت یک دانش گسترده درآوردند. کاتب باید عربی و فارسی می دانست. پیدایش کتابهایی چون «البيان والتبيين» و «الکامل فی اللغة» و «عیون الاخبار» از برکت حرکت ادبی ایرانیان است، ایرانیان فرهنگ ایرانی را گسترش دادند و آداب و ادب پارسی را به آداب و ادب عرب ضمیمه کردند، فهم ادبیات همان گونه که مستلزم شناخت «اکثم بن صیفی» از ادبای جاهلیت عرب بود، مستلزم فراگیری حکمت «بوذرجمهر» (= بزرگمهر) نیز بود، اگر تاریخ عرب را باید می دانست، تاریخ ایران و اقوال نوشیروان و شاپور و پرویز و موبد موبدان را مانند اقوال خلفاء عرب اموی، عباسی و خلفاء ثلاثه می دانست، الفاظ و لغات ایرانی در فرهنگ عرب راه یافت، زیرا اعراب الفاظ و اصطلاحات مدنی نداشتند، لغت عرب از لغت پارسی بهره فراوان گرفت، الفاظ اغذیه و اشربه و موسیقی و ابزار و آلات آن همگی ایرانی بود و هست، در واقع لفظ و معنا ایرانی بود، ایرانیان فرهنگ باستانی خود را به عربی ترجمه کردند، این فرهنگ فقط میراث سیاسی، علمی، اداری، اقتصادی، فرهنگی ساسانیان بود، جامعه عام عربی تحت تأثیر فرهنگ پارسی قرار گرفت، همه چیز و همه کس ایرانی و ایرانی زده شد، ایرانیان شراب و شاهد و شهوت مدرن و لهو و لعب پررزی و برق را به اعراب یاد دادند، اگر ایرانیان نبودند، اعراب در همان زندگی ساده و بدوی خویش باقی بودند، ایرانیان نقش بزرگی در ادب عرب داشتند، ایرانیان دارای اشعار و امثال ادبی و حکم بسیار بودند، ابن خلدون حاملان علم بلاد اسلامی را عجم ها می داند، و این بی انصافی است، او سهم عربها را ناچیز شمرده، اگر ابو حنیفه ایرانی بود، مالکی و شافعی و احمد حنبل عرب بودند» [ز.ک: احمد امین / ضحی الاسلام ۱/ ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰ مقایسه کنید: تاریخ الشعر العربی ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱].

## شعرا و شعر شعوبیه:

### یادآوری:

شناسائی و ارائه فهرستی جامع از شاعران و نویسندگان و مترجمان و دست اندرکاران نهضت شعوبیه و گردآوری و معرفی آثار آنان کاری است محال، چرا که آثار مشخص شعوبیه به هنگام غلبه «شریعت» بر «ملیت» (قرن هشتم به بعد) مورد قهر و خشم فقهاء و علماء مذاهب اسلامی قرار گرفت و قبل از آن نیز دستخوش حوادث گردیده بود. اما واقعیت این است که در کجای قلمرو زبان و فرهنگ عربیت و اسلامیت جای پای شعوبیه را نتوان دید؟! این نهضت شگفت و بی سابقه در تاریخ ملت‌ها، در همه جای عربیت و اسلامیت دست داشت و در جهت اهداف سیاسی و ملی خود آثاری خلق کرد که شناخت آن نیز محال است. چه بسا که شوخیهای شعوبیه در قالب حدیثی موثق و مستند یا متن کلامی متین و یا قطعه‌ای تاریخی، بخشی از عقاید مذهبی و خیلی جدی ما را ساخته و معتقدان متعبد و متعصبی را یافته است! برآستی که در بسیاری از موارد، اسلاف شعوبی ما، ما را دست انداخته‌اند و لطایف و گاه عقده‌های ملی و ضدّ عربی خود را در باور عقیدتی ما تزریق فرموده‌اند. [نک: بخش I پاراگراف ۹].

جبهه ادبی شعوبیه همزمان با دو جبهه سیاسی و علمی فعال بود و گستردگی بسیار داشت. در این جبهه گسترده و بی مرز شاعران و نویسندگان و مترجمان بنام و گمنام بسیاری مستقیم و غیر مستقیم فعالیت می‌کردند که رد پای آنان را به همراه نشانی از آثار و عقایدشان باید در میان آثار پان عربیسم و منابع ادبی - تاریخی عرب و اسلام جستجو کرد. فهرست ذیل نمونه‌ای از این کار است.

## ۱- اسماعیل بن یسار نسائی (احتمالاً: ۱۳۲-۴۰ هـ)

### الف: زندگی؛

از زندگی شخصی و خانوادگی او اطلاعی در دست نیست. فقط می‌دانیم که «اسماعیل» مکتبی به «ابو فائد»، فرزند «یسار»، از اسرای «فارس»، در ولایت «بنی تیم» از «قریش» مقیم محله «حدیله» در شهر «مدینه» بود [زک: اغانی ۴/ ۱۱۹-۱۲۱] درباره وجه تسمیه او به «نسائی» گفته شده که پدرش یسار البسه و ظروف و فرش کرایه‌ای برای عروسیها و جشن‌ها داشته و در ضمن غذای اشرافی برای عروسیهای ثروتمندان تهیه می‌کرده و می‌فروخته است لذا به «نسائی» شهرت یافته بود [زک: اغانی ۴/ ۱۱۹].

اسماعیل عمری طولانی داشته و تا اواخر عهد اموری زنده بوده و شاعری خوش مشرب و شوخ و بانمک و در ضمن شجاع و گستاخ شناخته شده است [زک: اغانی ۴/ ۱۱۹].

اسماعیل دو برادر به نامهای محمد و ابراهیم و احتمالاً برادر سومی به نام احمد [زک: اغانی ۲۰ / ۱۴: احمد بن یسار (?)] داشته که هر دو یا هر سه شاعر و شعوبی بوده‌اند [زک: اغانی ۴/ ۱۲۱] محمد در حیات اسماعیل درگذشت. از زندگی محمد بن یسار هیچ‌گونه اطلاعی در دست نیست، فقط چند قطعه از اشعار غنائی و حماسه‌های شعوبی او بیادگار مانده و پیدا است که او نیز مانند برادرش شاعری حماسی شعوبی و هجو سرا بوده است [زک: اغانی ۴/ ۱۲۷] اسماعیل فرزندی داشته به نام ابراهیم که او نیز شاعر بود و شعوبی و سخت متعصب و ضد عرب، همو بود که زیاد اعجم را به خاطر مباحاتش به قریش جامه برتن درید و تازیانه زد [زک: الهجاء ۲۱۰، ۲۱۱ اغانی ۲/ ۲۹۴].

ب: عقاید؛

از آنجا که ردپای شاعر را در منابع عربی و مستند به آثار پان عربیسم می‌یابیم، بنابراین همانطور که زندگی شاعر در پرده ابهام و سکوت قرار دارد، عقاید وی نیز در هاله‌ای از ابهام و تحریف فرورفته است [ز.ک: الهجاء ۲۰۸؛ زندگی شاعر تحریف شده و نویسنده از پیش خود برای اسماعیل بیوگرافی نوشته است].

اما اشعار منسوب به او و فرازهایی از حیات سیاسی او نشان می‌دهد که وی قبل از هر چیز دیگر، یک ایرانی نژاد شدیداً ناسیونالیست و ضد عرب است [ز.ک: اغانی ۴ / ۱۲۱: وکان اسماعیل شعوبیا شدید التعصب للعجم].

و اصولاً خاندان یسار با این ویژگی در تاریخ شناخته می‌شوند؛ در شرح حال یسار آمده است که در لحظات آخر زندگی به جای ترنم توحید، شعار مرگ بر آل مروان را زمزمه می‌کرد به وی گفته شد: در این دم آخر، بهتر است ذکر توحید بگوئی. و او پاسخ داد که لعن بر آل مروان به جای ذکر توحید و تقرب به خداوند، بهتر است [ز.ک: اغانی ۴ / ۱۲۳] تنها قطعه حماسی مشهوری که از او بر جای مانده، مبین عقاید شاعر است: هیچ گونه تعهدی نسبت به عقاید و مذاهب و مسائل جامعه معاصر خود ندارد، عرب و عربیت و خلافت را به رسمیت نمی‌شناسد، تنها به ایران و مفاخر باستانی ایران و اعاده آنها می‌اندیشد، شعار بازگشت به گذشته باستانی را فریاد می‌کند، تنها شاهنشاهان و اسپهبدان ساسانی را شایسته تعظیم و تکریم و تفاخر می‌داند، و از اینکه ایران جایگاه انیران شده سخت اندوهگین است و هشدار می‌دهد که این وضع هرگز قابل تحمل نخواهد بود [ز.ک: اغانی ۴ / ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶].

یک محقق معاصر عرب، اسماعیل بن یسار را شاعر شعوبی منافقی می‌داند که به هیچ دین و مذهبی اعتقاد نداشت و اعراب را از بالا تا پائین به دیده کین و نفرت می‌نگریست [ز.ک: الهجاء ۲۰۸].

## ج: حیات سیاسی شاعر؛

اسماعیل طرفدار زبیری‌ها است چرا که زبیریان در حجاز قوی‌ترین اپوزیسیون فعال ضد اموی هستند. عبدالله بن زبیر در مکه خود مختاری داشت و اصولاً حجاز را زیر نفوذ و سلطه خود گرفته بود. این نشان می‌دهد که نسل نخست شعوبیه با ایدئولوژی افراطی ناسیونالیستی و ضد عربی به تشیع امامیه و شاخه‌های آن نزدیک نبوده است. [ز.ک: مواضع موالی را در همین مقاطع تاریخی در: از نگارنده / نهضت مختار + ولهوزن / تاریخ سیاسی صدر اسلام، شیعه و خوارج، ترجمه اینجانب]. اسماعیل در کنار عبدالله و عروه بن زبیر که علیه امویان می‌جنگیدند قرار داشت. احتمالاً دل‌بستگی عروه به اسماعیل به خاطر شوخیهای شبانه بود که سر بسر اسماعیل می‌گذاشت و شبها او را مسخره می‌کرد [ز.ک: اغانی ۴ / ۱۱۹، ۱۲۰]. پس از پایان کار زبیریان، اسماعیل به عبدالملک مروان نزدیک شد و این نخستین بار بود که بر آستان خلیفه‌ای عرب پا می‌نهاد؛ آن روز خلیفه و سه پسرش ولید، هشام و سلیمان نشستند، اسماعیل وارد شد و اجازه خواست تا مدیحه‌ای بسر آید. عبدالملک کین‌مندانه گفت: حالا! ای پسر یسار؟! تو مدّاح زبیری‌ها بوده‌ای، اینک با چه زبانی می‌خواهی مدیحه‌ای در مدح ما بسرائی؟! و اسماعیل پاسخ داد که: قربان! شأن بنده بزرگتر از این جرم است و تو از مجرمی بزرگتر از من گذشته‌ای، من که شاعری دلفک و بذله گو هستم. عبدالملک لبخندی زد و ولید اشاره‌ای کرد که: شعرت را بخوان! و او شروع کرد. عبدالملک و ولید و هشام را مدح گفت و سلیمان را از ردیف انداخت. سلیمان با نگاهی خشم آلود به شاعر فهماند که ... و او بلافاصله قافیه‌ای جور کرد و سلیمان را در میان آن گذاشت. همه راضی شدند و بیش از سه هزار درهم صلّه‌ای مرحمت کردند [ز.ک: اغانی ۴ / ۱۲۴، ۱۲۵] در خلافت هشام بن عبدالملک بود که اسماعیل راهی «رصفه» شد: هشام و غلامانش برکنار برکه‌ای نشسته بودند، اسماعیل وقت را مناسب دید و قصیده مشهور خود را انشاد کرد: «اصلی کریم و



مجدی لا یقاس به \* ولی لسان کَحَد السَّیْفِ مَسْمُومٍ هِشَامٌ بِرَأْسِفَتِ كِه: ای مادر قحبه! بر من فخر می‌کنی و آباء و اجداد مجوست را بر نژاد من برتری می‌دهی و مرا تهدید می‌کنی؟! و ... دستور داد که او را در برکه اندازند و غوطه دهند. غلامان چنین کردند تا دم مرگ. هشام دستور داد او را بیرون آورند. هشام وی را به حجاز تبعید کرد. [ز.ک: آغانی ۴/ ۱۲۵]. گفته می‌شود که همین حادثه قبلاد در «رصافه» به هنگام ولایت عهدی ولید بن یزید، به شوخی تکرار شده بود. آن دفعه پس از خنده بسیار ولید، او را درآوردند و اسماعیل شعری در مدح ولید و هجو عبدالحمید غلام ولید که او را در برکه انداخته بود سرود. ولید خندید و خلعتی سنگین به وی داد و راضیش کرد [آغانی ۴/ ۱۲۱].

اسماعیل به هنگام خلافت ولید، او را مدح گفت و سه هزار درهم صلّه گرفت. همین مبلغ را با سرودن مدیحه‌ای در مدح غمر بن یزید بن عبدالملک، دریافت کرد. اسماعیل وقتی به دربار خلافت و خلفا دسترسی نداشت به اشراف عرب وابسته به دربار روی می‌آورد. غمر بن یزید بن عبدالملک در پذیرش اسماعیل ساعتی درنگ کرد. اسماعیل گریان و نالان وارد شد و گفت: من و پدرم در طرفداری از مروانی‌ها لحظه‌ای درنگ نکرده‌ایم، و حالا تو کارت بجائی رسیده که از من روی می‌گردانی. غمر پوزش خواست، اما اسماعیل همچنان نالان بود تا صلّه‌ای سنگین دریافت کرده و خاموش شد. مردی عرب که شاهد ماجرا بود، خودش را به اسماعیل رساند و با شگفتی بسیار پرسید: تو و پدرت چه مروانیتی داشتید؟! و اسماعیل گفت که: دشمنی با اینها. راوی می‌گوید: زن طلاق باشم اگر دروغ بگویم که مادر اسماعیل هر روز مروان و آل او را لعن می‌کرد و پدرش یسار وقتی رو به قبله بود به وی گفته شد: بگو لا اله الا الله، گفت: لعن الله مروان، گفتند: چرا؟ گفت: این در تقرب به خداوند بهتر است [ز.ک: آغانی ۴/ ۱۲۳، ۱۲۴]. اسماعیل در رثای برادرش محمد بن یسار مرثیه‌ای جانسوز با چاشنی شعوبی، در حضور اسماعیل بن هشام والی مدینه سروده، فردی از زبیری‌ها گفت: عالی بود ولی اسراف کردی، اگر این مرثیه را در

حقّ مردی از سادات قریش می‌گفتی بهتر بود. والی مدینه زبیری را سرزنش کرد و موجب تشکر اسماعیل گردید. [ز.ک: اغانی ۴ / ۱۲۶].

اسماعیل یک بار برای دریافت صلّه‌ای سنگین از مدینه به دمشق رفت: برای این کار، با مردی از طرفداران مروانیان به نام عبدالله بن انس رفیق شد و همراه او به شام رفت. گویا به دربار راه نیافت و بناچار اشعاری در هجو عبدالله بن انس سرود. در این اشعار هجائی، در طعنه به مروانیان که نسبت به او بی‌توجهی کردند آنان را به حسن و حسین بن علی (ع) تشبیه می‌کند که به او بی‌توجهی کرده‌اند [ز.ک: اغانی ۴ / ۱۲۳]:

لعمرك ما الی حسن رحلنا \* ولا زرنا حسینا یا ابن انس [این کنایه و اشاره می‌تواند مبین مواضع پیشوایان اسلام امامت در قبال شعراء شعوبیه باشد]. گفته شده که اسماعیل با فرزندان جعفر بن ابی طالب روابطی داشته است. اما مسلم است که این روابط، سیاسی نبوده، بلکه غنائی بوده و اشعاری مبادله می‌کرده‌اند. [ز.ک: اغانی ۴ / ۱۲۲].

خاندان یسار همه مغضوب و مطرود رژیم اموی بوده‌اند [اغانی ۴ / ۱۲۵]: اسماعیل کان مبتلی با لعصبة للعجم و الفخر بهم، فکان لا یزال مضروبا محروما مطرودا].

د: مکتب شعری شاعر؛ حماسه، هجو، غنا،

از آنجا که اشعار اسماعیل بن یسار، نخستین فریادهای بلند و فراگیر شعوبیگری است لذا زبان حال نسلی اسیر و ذلیل و تنها و غریب می‌باشد و بیشتر حماسی و غرور آفرین، حسرت افزا و تحریک آمیز و بیدارکننده و مبین گذشته سیاسی ایران است. مکتب شعری اسماعیل با تقلید و ابداع همراه است؛ تقلید از اسالیب شعر جاهلی در هجو و حماسه و غنا و ابداع در اوزان و عروض شعری، بیشتر اشعار شاعر، حماسی است [اغانی ۴ / ۱۲۱]: له شعر کثیر یفخر فیه بالا عجم]. نمونه‌های موجود نشان می‌دهد که مایه‌های شعر حماسی او در تفاخر به نژاد ایرانی و تعظیم و تکریم مفاخر باستانی و دعوت به بازگشت به هویت ملی و فرهنگی ایران خلاصه می‌شود [ز.ک: اغانی ۴ / ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶].

اشعار هجائی او بخشی از مبارزه وی علیه اعراب را تشکیل می‌دهد، قصاید و مدایح او صرفاً جنبه اقتصادی دارد و وسیله‌ای برای بقاء و نفوذ است. ترانه‌های غنائی او از چاشنی هجو خالی نیست؛ او قطعه‌های غنائی می‌سرود و بر زبان عوام عرب می‌انداخت که پیام روشن آن فحش به اعراب و یا هجو قبیله و خاندانی مشهور از عرب بود [ز.ک: اغانی ۱۲۲/۴]. اسماعیل با استخدام الفاظ پیچیده و کهن ادب عربی در شعر غنائی خود، قطعه‌های می‌ساخت و به رقاصه‌ها، کنیزکان و غلامان و نوشاعران عرب می‌داد. وقتی این ترانه‌ها در محافل اعراب خوانده می‌شد، غوغائی از خشم و ناسزا بر پا می‌کرد [اغانی ۱۲۲/۴]. قطعه‌های غنائی اسماعیل در سراسر قلمرو امویان دهان به دهان می‌گشت و به دربار خلیفه اموی ولید راه یافت. ولید برخی قطعه‌های غنائی اسماعیل را زمزمه می‌کرد روزی پرسید این ترانه‌ها از آن کیست؟ گفته شد از اسماعیل بن یسار در حجاز. ولید کس دنبال اسماعیل فرستاد [اغانی ۱۲۲/۴]. اسماعیل در محضر ولید بن یزید قطعه‌ای غنائی سرشار از شهوت انشاد کرد که خلیفه عرب را از شدت طرب از تخت به فرش افکند و آنچنان به طرب آمد که پائین تنه غلمان و جواری لخت و عور محفل عیش را زبان کشید و از کثرت شراب به خمار رفت و صله‌ای سنگین به اسماعیل داد و او را روانه حجاز کرد [ز.ک: اغانی ۱۲۲/۴] در همین قطعه غنائی که ولید را مست و مدهوش ساخت، چاشنی هجو نهفته بود: اسماعیل بیت پایانی ترانه را در هجو فردی به نام «ارقم» سرود که وقتی آن را شنید از شدت خشم و ننگ خود را در آب انداخت [ز.ک: اغانی ۱۲۲/۴]. اسماعیل با شرکت در محافل عیش و نوش اشراف عرب، وقتی زمینه را مناسب می‌دید قطعه‌ای حماسی - هجائی می‌سرود و به تفاخر نژادی می‌پرداخت. در یکی از همین مجالس بود که اعراب را به خاطر سنت دخترکشی جاهلیشان سرزنش کرد و فخر نمود که: «ما ایرانیان دخترانمان را می‌پروریدیم و شما عربها دخترانتان را زنده به گور می‌کردید» [ز.ک: اغانی ۱۲۰/۴، ۱۲۱] که پاسخی دردناک و غیر قابل انتظار و بسیار گیج‌کننده دریافت داشت [ز.ک: صفحات گذشته].

رد پای اسماعیل و شعر او را ز.ک در: اغانی ۱۱۹/۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۸/۸، ۱۳۵/۱۳، ۴۵/۱۶ احمد بن یسار ۱۴/۲۰، محمد بن یسار ۱۲۷/۴، ابراهیم بن اسماعیل بن یسار ۱۲۷/۴.

۳- ابراهیم بن اسماعیل بن یسار [ز.ک: اسماعیل بن یسار].

۴- محمد بن یسار، [ز.ک: اسماعیل بن یسار].

۵- احمد بن یسار، [ز.ک: اسماعیل بن یسار].

۶- ابراهیم بن یسار، [ز.ک: اسماعیل بن یسار].

۷- یسار ز.ک: اسماعیل بن یسار. یک گزارش کم رنگ از خاندان یسار (= بنو یسار) در: مسعودی / مروج ۲۵/۳: در یک جلسه فخر فروشی در حسب و نسب و زن عربی، یکی از خاندان یسار(?) با یکی دیگر از ثقیف(?) تفاخر و تسائل از حسب و نسب. در دوره معاویه بن ابی سفیان. آیا همین خاندان بوده است، معلوم نیست. در میان اعراب، خاندانی به همین نام وجود داشته است.

۸- زیاد اعجم (?) (احتمالا: ۱۲۰ - ۵۷۰)

زیاد بن سلیمان یا زیاد بن جابر بن عمرو، در هر دو صورت در ولای قبیله عبدالقیس و یکی از غلامان عامر بن حرث و سپس مالک بن عامر خارجی بوده است.

ریشه وزادگاهش اصفهان بود و بعد از استخر فارس سردر آورد و به همین خاطر «اعجم» لقب یافت. در اواخر عمر به خراسان رفت و در آنجا بماند تا بمرد. برزانش

بیشتر عجمیت جاری بود تا عربیت، با لکنت زبانی که داشت و عربیت را با لهجه اصفهانی ادا می‌کرد، در عین حال شاعری فصیح بود، احتمالاً از روی همان عرق شعوبیگری با الفاظ و ادبیات عرب بازی می‌کرد، الفاظ را از مخرج مربوطه ادا نمی‌فرمود و صاد را سین و ضاد را زاء و ... ادا می‌کرد و عباراتی خنده‌آور تحویل می‌داد [ز.ک: اغانی ۱۰۲/۱۴] شگفتی در این است که او را مدّاح مغیره بن مهلب برادر یزید بن مهلب استاندار اموی خراسان دانسته‌اند. و می‌دانیم که خاندان مهلب در عجم کشی و ضدیت با ایرانیان (= موالی) مخصوصاً در خراسان مشهور بوده‌اند [ز.ک: از نگارنده، جلد دوم همین اثر: رژیم اموری و نهضت مقاومت ملی ایران در خراسان].

وقتی در استخر فارس بود در خدمت عمر بن عبیدالله بن معمر بسر می‌برد. وقتی غزال بن محمد فقیه رسمی اموی از مصر نزد عمر بن عبیدالله آمد، ابتدا به ارشاد و هدایت زیاد پرداخت و او را نصیحت کرد و از عذاب آخرت ترساند. زیاد در هجو فقیه و عقاید و نصایح او شعری سرود و ایوان کسری و زانو زدن امپراطوران روم و ترک را در این ایوان بیاد آورد. اشعاری هم در مدح میزبان گفت. این اشعار تأمین هزینه سالیانه زندگی او را کرد. زیاد هر سال از ممدوح خود (عمر بن عبیدالله) مبالغی دریافت می‌داشت [ز.ک: اغانی ۱۰۶، ۱۰۵/۱۴] در شهر شاپور بر عبدالله بن جشرح وارد شد و ده هزار درهم دریافت داشت. [اغانی ۱۰۷/۱۴]. وقتی داشت قتاده بن معرب از اشراف عرب را هجو می‌کرد یزید بن جنباء او را نصیحت فرمود که اینقدر اعراب را بد نگو و نوامیسشان را دشنام مده، آخرتو چگونه خواهی مرد؟ زیاد بلافاصله او و عقاید و شعائرش را هجو کرد که یزید از شرم گوشه‌هایش را گرفت و فرار کرد در پایان با ادای احترام به اسلام، تیر تکفیر را دفع کرد [ز.ک: ۱۰۷/۱۴]. به خراسان که رفت در پوشیدن لباسهای ایرانی افراط می‌کرد تا به رخ اعراب بکشد [اغانی ۱۰۴/۱۴]. احتمالاً در حجاز یا عراق وقتی هوس کرد تا به قریش مباحث کند، ابراهیم بن اسماعیل بن یسار یقه‌اش را گفت و جامه از تنش کند و بر او تازیانه نواخت [الهیجا ۲۱۱ - اغانی ۲۹۴/۲ (?)].

### ۹- ابن خیاط (عهد اموی - عباسی)

یزید بن محمد یا یونس بن عبدالله بن محمد بن سالم بن یونس، ریشه ایرانی (؟)، در ولای قریش یا هذیل، شاعر بد زبان و هجو سرای ضدّ عرب، در ستیز با امویان به زیریان پیوست و مدّاح آنان بود تا امویان را عصبانی کرده باشد [آغانی ۱۸ / ۹۴، ۹۵] گفته می‌شود که هشام بن عبدالملک را هجو کرد [آغانی ۱۸ / ۹۵]. او متهم است که اشعار دیگران را می‌دزدید و به نام خود جا می‌زد. مایه‌های هجو او تلخ و تند بود لذا ابوالفرج اصفهانی وی را شاعری خبیث نامیده است. جهت هجو او تحقیر و توهین به اعراب و هتک نوامیش آنان بود. یونس باندی مرکب از شاعرانی همفکر و هجو گو داشت؛ خترین کنانی، حکم بن عکرمه دولی و ابوالشائد از دوستان او بودند که در هجو و هتک اعراب، حدّی نمی‌شناختند. گفته شده که پدر یونس وی را از فرزندی عاق کرد و به همین مناسبت شعری سروده بود. یونس در جواب پدرش شعری گفت که مرا باکی از عاق نیست. روابط پدر و پسر بسیار بد بوده است. ابن خیاط کلیه مخالفان خود را هجو می‌کرد و هیچ اعتراضی را نمی‌پذیرفت ابوالفرج به پیشینه منفی و فساد اخلاقی پدر یونس اشاره می‌کند بنابراین عاق فرزند احتمالا به دلیل فشار اعراب بر پدر بوده تا از شدت هجو فرزندش بکاهد [آغانی ۱۸ / ۹۶، ۹۷، ۹۸]. وقتی یونس در مدینه بود، والی مدینه از او خواست تا در نمازهای روزانه به جماعت شرکت کند. او و دوستانش؛ محمد بن ضحاک و جعفر بن حسین لهبی از والی تقاضا کردند که آنان را از نماز معاف دارد. والی این تقاضا را نپذیرفت (آغانی ۱۸ / ۹۸). یونس قاضی مدینه (ابن سعید) را هجو کرد و مالک بن انس او را که شراب نوشیده بود، حدّ شرعی زد [آغانی ۱۸ / ۹۹].

### ۱۰- ابن میّاده؛

بیوگرافی ندارد، وی از شاعران شعوبی است که به سیاست و خلافت چندان

کاری نداشتند و فقط در هجو اعراب و مفاخر نژادی عجم شعر می‌گفتند. نمونه‌هایی از شعر ابن میاده در: اغانی ۲/۲۶۳ + الهجاء ۲۱۰.

### ۱۱- ابن مفرغ (یزید)؛

بیوگرافی ندارد، در ردیف ابن میاده، نمونه‌ای از شعر او: اغانی ۱۷/۵۱ + الهجاء ۲۱۰.

### ۱۲- مسکین دارمی (ربیع بن عامر)؛

در ردیف شاعران بالا، منابع بیوگرافیک و نمونه‌هایی از شعر او: اغانی ۱۰/۸۶، ۱۳/۱۵۳، ۱۸/۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۱۹/۳۲، ۲۸/۳۲.

### ۱۳- ابوالعطاء السندی (افلح بن یسار)؛

از شعرای موالی، از غلام زادگان سند، عهد اموی - عباسی را درک کرد، مداح اموی‌ها (?) به همین دلیل منصور عباسی او را طرد کرد، احتمالاً متمایل به شعوبیه عصر عباسی (?) به همین دلیل از ارائه بیوگرافی او خودداری شد. این شعر معروف و مشهور از او است:

«فَلَيْتَ جَوْرَ بَنِي مَرْوَانَ عَادَلْنَا \* وَلَيْتَ عَدَلَ بَنِي الْعَبَّاسِ فِي النَّارِ»

[ز.ک: اغانی ۱۶/۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶]

### ۱۴- ابراهیم بن ممشاد (= ابو اسحاق متوکل، قرن سوم هجری)

از مسلمان زادگان روستای جی از توابع سیحان اصفهان، ادیب و بلیغ، عامل خلیفه عباسی در اصفهان را به سختی هجو کرد و به عراق رفت و کاتب متوکل عباسی شد (از سال ۲۳۲ تا ۲۴۷ هـ) سپس از یاران خلوت و جلوت خلیفه گردید و به متوکل ملقب شد. پس از متوکل، اندکی نزد اولاد او بماند و بعد رهایشان کرد. در

عراق در عربیت کسی از او بلیغ تر نبود. در دوره معتمد عباسی به نهضت صفاریان سیستان پیوست و در خدمت یعقوب لیث در آمد و مورد توجه آن یل سیستان قرار گرفت. فرماندهان زابلی یعقوب بر او حسد بردند و در بدی او گفتند که: هان! هوک! چزمیگی، او خبی خلیفه در نهان مکاتبه داره. یعقوب به خشم آمد و زابلی وار او را کشت. او چکامه‌ای حماسی در نازیدن به نژاد عجم - آریائی از زبان یعقوب لیث خطاب به معتمد، خلیفه عباسی سرود که:

انا ابن الاکارم من نسل جم \* من فرزند بزرگانم، از نسل جمشیدم.

و حائز ارث ملوک العجم \* صاحب وارث پادشاهان عجم هستم.

و ... \* و ...

و ... \* و ...

فقل لینی هاشم اجمعین \* به هاشمیان همگی شان بگو که:

هلموا الی الخلع قبل الندم \* قبل از پشیمانی، خودتان از قدرت دست بردارید

فعودوا الی ارضکم بالحجاز \* و به سرزمین تان جزیره العرب برگردید

لاکل الصّباب ورعی الغنم \* برای خوردن سوسمار و چرانندان گوسفند

[ن.ک: بیوگرافی و اشعار: یاقوت / معجم الادبا (چاپ مصر، سال؟) / ۲ /

۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱].

### ۱۵- اسحاق بن حسّان بن قوهی خریمی (= ابویعقوب الخریمی، ابویعقوب الاعور)

از اسرای سفند خراسان، در ولاء خریم بن عامر مرّی یا عثمان بن خریم و خاندانش بوده، لذا ملقب به «خریمی» شده است [جاحظ / البیان ۱ / ۱۱۵، ۳۸۱+ خطیب / تاریخ ۹ / ۳۳۶]. در دوران اشتهار مقیم بغداد و معاصر و مقلّد «بشّار بن برد» در فن تشبیه بوده است، «جاحظ» در بررسی اوزان و سبک شعر او می‌گوید که از «ایوب بن قریّه» پیروی می‌کرده است. خریمی وقتی از بلاغت و فصاحت ادب عرب سخن می‌گوید ابن مقفّع را استاد این فن معرفی می‌کند که در تفسیر بلاغت



احدی چون او سخن نگفته است [جاحظ/البیان ۱/۱۱۲، ۱۱۵]. شعر خرمی در بغداد هجو و حماسه و مدح بوده است. تصاویر جاحظ از شعر او وی را شاعری اخلاقی و مسئول نشان می‌دهد که گوشه‌گیر و سردر خلوت خویش دارد. او توصیه می‌کرد که امیران و بزرگان را نباید دشنام داد و این یکی از کلمات قصار او شده است [البیان ۲/۷۳]. ابوالفرج اصفهانی از فضائل اخلاقی خرمی یاد می‌کند که چگونه در یک شب شعر و غنا «حماد راویه» به غلامی امرد و هم جنس باز چشم بد داشت و غلام دل داد و قول فور، خرمی بر آشفت و آن غلام را ادب کرد که تا او حضور دارد، دست از پا خطا نکند و باشد برای بعد و چنین شد [ذک: اغانی ۵/۱۷۰، ۱۳/۸۲، ۸۳].

خرمی در بامدادان هر روز از آن سوی دجله به این سو می‌رفت تا خود را به شمال بغداد رساند، در این طی طریق می‌کوشید تا اشعار حماسی، هجائی و مدح و ذم خود را بسراید [البیان ۱/۲۰۹]، اما قریحه‌ای آنچنان سرشار چون «بشار» نداشت، گاهی در این طی طریق طولانی فقط یک لنگه بیت می‌گفت و خود به آن اعتراف داشت [البیان ۱/۲۲۴] به همین دلیل در هجو فوری هیشم بن عدی از علی بن جبّله شعر هجو قرض کرد چون هر چه کوشید شعر برزبانش جاری نشد [اغانی ۱۸/۱۰۹] او متواضعانه از نخستین شعری که سروده بود یاد می‌کرد که مایه و وزن و سبک نداشت [البیان ۱/۲۲۴] حماسه و مدح او در خدمت اشرافیت ایرانی بود. خرمی در سیر و سیاحت روزانه بغداد نکته بین و پند آموز بود: در توصیف فضای معنوی کم رنگ بامداد بغداد در پی یک شب بلند از شبهای هزار و یک شب خلیفه، می‌گوید که: سعد بن وهب را دیدم که می‌رود، گفتم: کجا؟ گفت: به مجالس حدیث، شاید حدیث خوبی بشنوم. گذشتم اندکی بعد، ابن ابی شیخ را دیدم که می‌رفت. گفتم: کجا؟ گفت: حدیث خوبی دارم و دنبال آدم خوب می‌گردم که بشنود و بفهمد. گفتم: مرا حدیث کن که مستمع خوبی هستم. گفت: تو فهم خوبی داری، اما سماع بدی! این حدیث فقط به درد اسماعیل بن غزوان می‌خورد [البیان ۳/۱۶۲] در میان این آشنایان، ابن ابی شیخ از همفکران و هم مسلکان خرمی است یعنی شعوبی است.

او کاتب برامکه بود و خرمی مدّاح برامکه، او از فضلاى بلیغ بغداد بود و خرمی از شعرای دقیق بغداد. اما آن یکی در شب قتل عام برامکه به فرمان هارون، به تهمت زندقه کشته شد و این یکی در رثای قربانیان، مراثی دردناکی سرود و از آن پس خلوت نشین خویش گردید تا بمرد.

[ردپای کلام، حماسه، هجا و مرثیه خرمی در: جاحظ/البیان ۱/۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۲، ۱۳۱، ۲۰۹، ۲۲۴، ۳۸۱، ۴۰۶، ۷۳/۲، ۳۵۶، ۳۵۲، ۱۶۲/۳، ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۵۲، ۳۵۳ + اغانی ۳/۴۷: بشار در کلام خرمی ۵/۱۷۰، ۱۰/۱۲۶، ۱۳/۸۲، ۱۵/۸۳، ۱۰۹/۱۸، ۱۰۹/۱۵].

#### حماسه مشهور شعوبی‌گرای خرمی:

انى امروء من سرة الصغد البنى	عرق الاعجام، جلدًا طيب الخبر،
أبا الصغد بأس اذ تعيرنى جمل	سفاهاً من اخلاق جارتى الجهل.
و ناديت من مرو و بلخ فوارسا	ليهم حسب نى الاكرمين حبيب
فيا حسرتا! لادار قومى قريبة	فيكثر منهم ناصرى و يطيب
و ان ابى ساسان كسرى بن هرمز	و خاقان لى لو تعلمين نسيب
ملكنا رقاب الناس فى الشرك كلهم	لنا تابع طوع القياذ جنيب
نسو مكممو خسفا و نقضى عليكموا	بما شاء منا مخطيء و مصيب
فلما اتى الاسلام و انشرحت له	صدور به نحو الانام تنيب
تبعنا رسول الله حتى كائنا	سماء علينا بالرجال تصوب

#### ۱۶- ابو نواس (= حسن بن هانى حکمی م ۲۰۰ یا ۱۹۹ هـ).

از خراسان، مقیم بغداد، در فهرست شعرای شعوبیه آمده است [ابن ندیم/الفهرست ۲۲۸] بر شواهد روشنی از شعوبی‌گری او دست نیافتیم. [شعر او ن.ک: مبرد/الکامال ۱/۳۵۱، ۳۶۱، ۲، ۷۶۱/۲، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۲، ۸۷۳، ۹۵۴، ۱۲۱۵/۳]. فقط می‌دانیم که ابو نواس در تبلیغ و تعظیم ابو عبیده معمر بن مثنی

می‌کشید و او را بر اصمعی شاعر پان عربیسم مقدم می‌داشت [ز.ک: ضحی الاسلام ۹۳، ۹۲/۱ + تاریخ الشعر العربی ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۵۲، ۴۵۳: مؤلف نمونه‌هایی از شعر شعوبیگری ابو نواس را نشان می‌دهد].

### ۱۷- موسی بن بشار (= موسی الشهوات)،

دارای بیوگرافی مبهم و مجهول، احتمالاً از نسل اسرای آذربایجان، متولد و مقیم مدینه، گرایشات شعوبی گزارش شده است. با بشار بن برد ارتباطی ندارد، روایات پان عربیسم او را مدّاح امویان نوشته‌اند [ز.ک: اغانی ۳/ ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۱].

### ۱۸- دیک الجن (= عبدالسلام بن رغبان بن عبدالسلام بن حبیب بن عبدالله بن

رغبان بن زید بن تمیم، ۲۳۵ - ۱۶۱ هـ)

شاعر انقلابی شیعی ضدّ عرب (!) ابوالفرج اصفهانی او را متهم به شعوبیگری کرده است در عین حال که وی را شاعری بزرگوار و شیعی امامی شوریده حال و متمهد به راه و رسم حسینی (ع) می‌داند [ز.ک: اغانی ۱۲/ ۱۴۲، ۱۴۳].

نگارنده معتقد است که ضدیت دیک الجن با خلافت عربی و باند عباسیان بوده است. موارد فساد و اخلاقی و فحشاء خانوادگی در شرح حال او و اتهام وی به شعوبیگری می‌تواند از تحریفات پان عربیسم و سنّیان دولتی متعصب باشد. مخصوصاً که نوع اتهامات وارده این احتمال را تقویت و تأیید می‌کند: رابطه جنسی او با یک پسر بچه ایرانی (= بکر بن دهمرد) و یا رابطه او با کنیزکی نصرانی، و یا گرایش او به لهو و لعب، از برجسته‌ترین اتهاماتی است که به او نسبت داده‌اند. تعابیر منسوب به او در ضدیت با عرب، در واقع هشدار به عرب و نقد پان عربیسم و نژاد پرستی اعراب است. تناقض آشکار در روایت شعوبیگری دیک الجن بسیار قابل توجه است: او که ریشه عربی دارد خطاب به اعراب می‌گوید: ما للعرب علینا فضل، جمعتنا و ایاهم ولاده ابراهیم، واسلمنا کما اسلموا... اگر این تعبیر را منسوب به او

بدانیم می‌تواند دست‌کاری شده باشد. سیاق خطاب نشان می‌دهد که مخاطبان اعاجم هستند و نه اعراب بنابراین عبارت چنین بوده: ما للعرب علیکم فضل، اذ جمعنا و ایاکم ولادة ابراهیم و اسلمتم کما اسلمنا و... تا آخر، ضمائر و افعال دست‌کاری شده است. [بیوگرافی و اتهامات دیک الجن: اغانی/۱۲/۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶].

افراد دیگری همین مواضع دیک الجن را داشته‌اند و در عین حال که با باندهای سیاسی عرب خلافت و اشراف عرب در ستیز دائم بودند، با شعوبیه نیز موافق نبوده‌اند: ابو عبدالله احمد بن محمد جهمی ادیب، شاعر، راوی، نسب‌شناس به مثالب باند عباسیان و نیاکانشان می‌پرداخت و افشاگریهای بسیار داشت، او از مواضع شیعی امامی خود، خلافت عربی رانفی و خلفاء عرب گذشته و زمان خود را نقد می‌نمود و کتابهای انساب قریش، المثالب (مثالب عمر، عثمان، عباس بن عبدالمطلب و...) را نوشت. اما با مواضع شعوبیه نیز مخالف بود و کتاب الابتصار فی الرد علی الشعوبیه را نگاشت [ن.ک: الفهرست ۱۶۲].

\* \* \*

۱۹- بشار بن بُرزد، العقیلی، المُرَعَّث، ابو معاذ، (دوره اموی، عباسی ۱۶۸ -  
(۹۵ هـ)

در میان شعرای شهیر و برجسته شعوبیه، بشار بن برد مشهورترین و برجسته‌ترین است و به لحاظ حماسه و هجا و غنا و نقش رهبری ادبی، در صدر اول نوابج جبهه ادبی نهضت شعوبیه قرار دارد، در عین حال «جاحظ» با اعتراف به این واقعیت، او را در ردیف نوابج شعوبیه قرار نداده است. چرا که بشار با همه این شهرت و شناخت، نه «نویسنده» است و نه «مترجم» و نه «اهل قلم»، اما در شعر و مکتب و سبک، برآستی نابغه و بی‌نظیر است.

الف: زندگی؛

اطلاعات ما از زندگی شخصی و خانوادگی بشار قطعه‌هایی است که بزرگان شعوبیه گفته‌اند. نسب نامه شعوبی ساخته او که ریشه در پادشاهان اساطیری ایران دارد چنین است: «بشار بن برد بن برخوج بن ازدکرد بن شروستان بن بهمن بن دارا بن فیروز بن کردیه بن ماهفیدان بن دادان بن بهمن بن ازدکر بن حسیس بن مهران بن خسروان بن اخشین بن شهرداد بن نبوذ بن ماخر شیدا انماذ بن شهریار بن بندار اسیحان بن مکرر بن ادریس بن یستاسب» [آغانی ۱۹/۳]. حمید بن سعید از رهبران جبهه سیاسی شعوبیه «بشار» را از نسل «ادریس پسر شاه یستاسب پسر شاه یهراسب» می‌داند [آغانی ۱۹/۳]. ابو عبیده معمر بن مثنی پدر بشار را بافنده‌ای ماهر معرفی کرده که دارای کارگاه بافندگی بوده است، [۵۳/۳]. غیلان شعوبی از نوابج جبهه، علمی - ادبی شعوبیه «برخوج» جد بشار را از اسیران تخارستان می‌داند که

بدست مهلب بن ابی صفره اسیر شد [آغانی ۳ / ۱۹]. همین نوابغ شعوبیه با اقوالی متعارض ادامه می دهند که: برد پدر بشار به هنگام تقسیم اسیران، نصیب همسر مهلب شد و در باغ معروف او خیرفان در بصره با دیگر بردگان و اسیران مقیم گردید. همسر مهلب برای برد زنی از بنی عقیل اختیار کرد و پس از ازدواج او را آزاد نمود. این زن بشار را زائید [آغانی ۳ / ۱۹، ۲۰]. در حالی که روایات دیگر، برد را غلام ام ظباء از بنی عقیل سدوسی (= بنی سدوس) معرفی می کنند، چرا که بشار بارها ادعا کرده که در میان بنی عقیل رشد یافته است [آغانی ۳ / ۱۹، ۲۰].

روایت دیگری ما در بشار را از قبیله ازد می داند و می افزاید که بشار زنی از بنی عقیل گرفت و بعد به این قبیله پیوست [آغانی ۳ / ۲۰، ۲۱].

و روایت دیگری خبر می دهد که مادر بشار وی را به ام ظباء سدوسی به دو دینار فروخت. امّ ظباء زن اوس بن ثعلبه از افراد قبیله بنی تیم و صاحب قصر اوس در بصره بود. اوس یکی از سواره نظامان بکر بن وائل در خراسان بوده است. اختلاف در ریشه و پیشینه بشار احتمالاً پس از شهرت او صورت گرفته چرا که شعراء پان عربیسم سعی می کردند بشار را به خاطر پیشینه و ریشه اش مورد هجو قرار دهند و بشار و هوا دارانش برای فرار از هجو پان عربیسم از این شاخه به آن شاخه می پریده اند. علت دیگری می تواند در کار باشد: پس از اشتهار بشار، قبائل درر قابت با یکدیگر او را از خود می دانسته اند، زیرا بشار به نفع بنی عقیل، بنی سدوس را هجو کرد و مردان قبیله ازد را با شعر هجائی خود پریشان ساخت.

حافظ بر اساس همین روایات «بشار» مکنی به «ابو معاذ» را از غلامان بنی عقیل می داند که بنا به گفته های بنی سدوس غلام امّ ظباء بوده است. جاحظ به اقوال شاعران پان عربیسم از جمله حمّاد عجرد و احتمالاً «اصمعی» استناد می کند که در هجو بشار از همین ریشه و پیشینه استفاده کرده اند [جاحظ / البیان ۱ / ۴۹]. جاحظ ریشه بشار را از خراسان می داند که در میان بنی عقیل روئید و رشد کرد. استناد جاحظ به مدایح بشار در مدح قهرمانان و سوارکاران خراسانی است. در این اشعار

بشار خود را از خراسان معرفی می‌کند [حاحظ/البیان/ ۴۹/۱: من خراسان و بیتی فی الذّری \* ولدی المسعاة فرعی قد بسق. وائی لمن قوم خراسان دارهم \* کرام و فرعی فیهم ناصر بسق].

روایات شعوبی و پان عربیستی متفق‌اند که بشار نابینا بدنیا آمد، اما برای والدینش فرزندی با برکت بود، پدرش برد که آه در بساط نداشت، هنوز یک سال نگذشته بود که دویت درهم بدست آورد. بشار دو برادر به نامهای بشر و بشیر داشت که قصاب بوده‌اند. همین دو برادر تنها پیراهن بشار را به عاریت می‌گرفته‌اند و بودار ساخته و بر می‌گردانند. این گونه روایات می‌خواهند بگویند که بشار بسیار رئوف و رحیم و مهربان بوده است. [ز.ک: اغانی ۳ / ۵۲، ۵۳، ۵۴].

بشار از کودکی شعر می‌گفت و شعرش را با هجو قبائل و اقوام و اشراف عرب آغاز کرد. وقتی سران قوم به شکایت نزد بُرد می‌آمدند او کودک را تنبیه می‌نمود و مادر به دفاع بر می‌خاست که: کم‌ترین مرد! خجالت بکش، این بچه لاغر و مردنی را اینقدر زن، رحم کن! و برد می‌نالد که: ای زن! چرا متعرض مردم می‌شود. بشار یکبار در زیر کتک به پدر گفت: من مقصر نیستم، زبان و شعر من مقصر هستند، از طرفی شعر هجاء من زندگی تو را سرشار از نعمت و پول می‌کند اگر به شکایت آمدند بگو که: قال الله تعالی: پس علی الاعمی حَرَجٌ، برکوران حرجی نیست. بدین سان بود که برد شاکیان را متواری می‌کرد. و آنان پاسخ برد را تندتر از شعر بشار تلقی می‌کردند [اغانی ۳ / ۵۳، ۵۴] این روایات شعوبی می‌خواهد بگوید که بشار از همان آغاز کینه اعراب را بدل داشته و ذاتا ناسیونالیست دو آتسه بوده است.

در کودکی، عشاق عرب بشار را واسطه بین خود و معشوقه شان قرار می‌دادند و با پول خوبی از او می‌خواستند تا شعر عاشقانه‌ای از زبان آنها بسراید [اغانی ۳ / ۵۴]. بشار که در جوار بنی عقیل و بنی سدوس می‌زیست از همان آغاز مورد تفاخر و نزاع بین دو قبیله بود، بشار به نفع بنی عقیل، سدوسی‌ها را هجو کرد. این روایات سعی دارند تا بشار را از بنی عقیل بدانند. وقتی بشار مردان قبیله ازد را هجو کرد، آنان

اعتراض نمودند که: ای نمک شناس! زنان ما تو را بزرگ کرده‌اند و حالا داری مردانشان را هجو می‌کنی؟! [آغانی ۳ / ۵۴] و این تلاش دیگری در انتساب بشار به قبیلهٔ ازد است.

روایات پان عربیسم بشار را کوری بد ترکیب و چاق و کوتله و نفرت انگیز و عقده ای تصویر کرده‌اند [آغانی ۳ / ۵۳،۴۵] در حالی که روایات شعوبیه تصویر آنچنان زشتی از او ارائه نکرده‌اند بلکه دلبری بوده که با زنان و دختران بسیاری رابطه داشته است. روایات شعوبیه بر هوش و نبوغ و درایت سرشار بشار تاکید فراوان دارند: مردی که نابینا بود، اما از هر بینائی بهتر می‌دید و بصیرتی فوق العاده داشت، تا آنجا که افراد خاطی و نادریست را بدرستی می‌شناخت و تهدید به هجو می‌نمود [آغانی ۳ / ۶۳،۶۲،۶۱]. چنین پیدا است که کوری بشار دستاویز اعراب برای هجو و تمسخر او بوده است. روایات شعوبیه سعی دارند تا بگویند که بشار این کوری را ناچیز دانسته و در پاسخ به اعراب عیب جو می‌گفته است که: خوشحالم که شما کاشفتها را نمی‌بینم، اگر کور هستم، عریض و طویل دارم و این اشاره به اوزان شعری بشار است [ز.ک: آغانی ۳ / ۳۴]. روایات شعوبیه بشار را بلند قامت توصیف کرده‌اند [آغانی ۳ / ۵۳،۴۵] زندگی خصوصی بشار زیاد روشن نیست؛ او دارای زن و فرزندی بوده است. دارای زندگی نسبتاً اشرافی، دو خانه در بصره (؟) در یکی اهل و عیالش و در دیگری بزم و رزمش که پاتوق زنان و دختران شاعره و رقاصه و خواننده عرب بوده و مردان دیگری از دوست و دشمن را در این خانه می‌پذیرفته است. او مقیم بصره بوده و به بغداد رفت و آمد داشته است [آغانی ۳ / ۶۵].

دختر بشار وقتی ظاهر می‌شود که می‌خواهد شهرت فوق العاده بشار مطرح شود: ای پدر! چگونه است که مردم تو را می‌شناسد و تو آنها را نمی‌شناسی؟! و بشار می‌گوید: آری! دخترکم؛ امیر و فرمانده نیز اینگونه است [ز.ک: آغانی ۳ / ۵۵]. و نیز از پسرش وقتی یاد می‌شود که قرار است به مرثیه بشار در مرگ پسرش استناد گردد [آغانی ۳ / ۵۹،۳۱]. آن گونه که در اشعار هجائی «حماد عجرد» علیه بشار، دو برادر



دیگری پیدا می‌شوند که یکی کور مادر زاد و لنگ و دیگری ناقص العضو و ناقص الخلقه بدنیا می‌آید [ز.ک: جاحظ/البیان ۱/۳۰ + الحیوان ۴/۶۶، ۶/۲۲۸] «اصمعی» نیز دست کمی از عجرد نداشت [آغانی ۳/۲۲].

این روشن است که بشار دارای دوستان ویژه و همفکری بوده است که با وی جلسات محرمانه‌ای داشته‌اند، اما از محتوای این جلسات اطلاعی در دست نیست. شمار این دوستان را پنج تن گفته‌اند که همه‌شان در طول حیات بلند بشار در گذشته‌اند. مرگ این دوستان دیرینه در زندگی و روح بشار تاثیر بسیار داشته است. او دنیار را بی ارزش می‌داند و دیگر دلیلی برای زنده ماندن ندارد. مرثیه‌های جانسوز بشار رثای دوستانش مبین این واقعیت است [ز.ک: آغانی ۳/۶۵].

بنا به روایات پان عربیسم زندگی اخلاقی بشار سراسر منفی است و این با عقاید او نیز در ارتباط است. این روایات در نکوهش اخلاقی و بی‌بند باری بشار کوشیده‌اند و از روابط ناسالم او با زنان شوهر دار یاد کرده‌اند و داستانهای شگفت و مضحکی در این زمینه پرداخته‌اند که صحت آنها قابل تردید است. از معشوقه ویژه بشار یاد می‌کنند که کنیزی سیاه پوست بود و بشار در وصف او می‌گفت: این کنیز اگر سیاه است اما همه جایش براق است و بوی گل و عنبر می‌دهد [آغانی ۳/۴۶].

یکبار که زنان به خانه‌اش برای دریافت ترانه آمده بودند، دلباخته زنی شد و غلامش را به تعقیب زن فرستاد. سرانجام زن، بشار را پذیرفت و در حضور شوهرش او را دست انداخت و بعد دست بشار را گرفت و بر روی آلت شوهرش گذاشت که فریاد بشار در آمد و... [ز.ک: آغانی ۳/۱۲، ۱۳، ۱۴، ۳۴، ۳۵، ۴۳، ۴۴، ۶۵، ۶۷] و یا بار دیگر عاشق زن خواننده‌ای شد که به خانه‌اش آمده بود تا ترانه‌هایش را به بشار عرضه کند. کس دنبال زن فرستاد. و او پیام داد که: آخر من عاشق کجایت بشوم؟ دلباخته چشم کورت یا صورت زشت و قیافه کریه‌ات؟! و بشار در پاسخ شعری سرود که در آن به توصیف آلت جنسی و قدرت فوق العاده آن پرداخت و به زن تقدیم کرد! [ز.ک: آغانی ۳/۵۱، ۵۰].

ابوالفرج اصفهانی این گونه روایات را با ذکر اسناد معتبر و متعددی نقل می‌کند و پیدا است که پان عربیسم در هجو و نکوهش بشار کوتاهی نکرده است. این روایات را اصمعی شاعر شهیر پان عربیست و دشمن سرسخت بشار نقل کرده است. جاحظ نیز روایات اصمعی را گزارش نموده است. و بر عکس، روایات شعوبیه بر اصول اخلاقی بشار تاکید دارند و در مقابله با روایات پان عربیسم، آورده‌اند که یکی از اشراف عرب (یزید بن حاتم) روزی از بشار خواست تا با وی لواط کند، بشار نپذیرفت و او را هجو کرد [آغانی ۵۹/۳].

یک نویسنده پان عربیست معاصر عرب (مصری) در انتقام جوئی از بشار کوشیده است تا ضمن ترسیم یک بیوگرافی مونتاز برای بشار، تحریفات و تبلیغات گذشته پان عربیسم و پان ایرانیسم را دوباره تحریف و تحقیر کند و بگوید که اصلا این حرامی نه ایرانی بوده و نه عرب! نویسنده به گونه‌ای شگفت و ناشیانه بخشی از زندگی اسماعیل بن یسار را به زندگی بشار چسبانده و بالعکس! ندانستم منظور چه بوده است؟! [ز.ک: نجیب محمد البهیی/تاریخ الشعرالعربی ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۵  
[۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۸]

در اشعار هجائی پان عربیسم علیه بشار، مادر بشار به بدترین وجه سرزنش و متهم به فحشا و فساد اخلاقی شده است. اشعار هجائی حماد، عجرد و اصمعی از نام آوران جبهه پان عربیسم، سراسر از دشنام به بشار و مادر او است [ز.ک: جاحظ/البیان ۳۰/۱ + الحیوان ۶۶/۴، ۲۲۸/۶].

اصمعی شاعر افراطی پان عربیسم بشار را چنین توصیف می‌کند: بشار مردی گردن کلفت و پت و پهن و قد بلند و چشم از حدقه در آمده بود که پلکهایش گوشت سرخ اضافی داشت، چهره‌ای زشت و نفرت انگیز داشت و مادر زاد نابینا بود، هرگاه می‌خواست شعر بگوید کف دو دستش را بهم می‌زد و سینه صاف می‌کرد و به چپ و راستش تف می‌انداخت و شروع می‌کرد [آغانی ۲۲/۳].

ب: عقاید؛

عقاید بشار دستخوش تحریف شدید پان عربیسم گردیده و خطوط کلامی روشنی از عقاید او در دست نیست. اما تنها این بعد برجسته به درستی روشن است که بشار نماینده و سخنگوی نسل دوّم جناح افراطی ناسیونالیست نهضت شعوبیه می‌باشد. یک محقق معاصر عرب، اسماعیل بن یسار و بشار بن برد را از شعرای منافق شعوبیه می‌داند که به هیچ دین و مذهبی ایمان و اعتقاد نداشتند و اعراب را از بالا تا پائین به یک چشم نگریسته و آن بغض و کینه دیرینه شان از آنان بود [الهجاء ۲۰۸].

برخی از معاصران بشار وی را متهم به «الحاد» کرده‌اند [آغانی ۶۲/۳] احتمالاً این اتهام در اواخر عمر بوده و آن هنگامی است که رژیم عباسی دنبال بهانه و دستاویز می‌گردد تا بشار را از میان بردارد [ن.ک: مرگ بشار].

روایات شعوبیه بشار را از اصحاب و اساتید بزرگ کلام مکتب بصره معرفی می‌کنند و او را در ردیف عمرو بن عبید و واصل بن عطا و صالح بن عبدالقدوس و عبدالکریم بن ابی العوجا و جریر بن حازم ازدی قرار داده‌اند که این شش یار کلامی در منزل آخری جمع می‌شده و مباحثات کلامی داشته‌اند. از این شش یار کلامی، عمرو و واصل به اعتزال پیوستند و عبدالکریم و صالح از کلام توبه کردند، ازدی به مکاتب فلسفی هند (مکتب سمنیه) پیوست و بشار متحیر ماند چه کند [آغانی ۲۲/۳].

روایات پان عربیسم این ادعا را تأیید می‌کنند. این روایات برد دوستی و ارادت دیرینه بشار به واصل بن عطا اشاره دارند. از سر همین ارادت بود که بشار در مدح و اصل اشعار بسیاری گفت و او را بر اقران متکلم و خطیب وی چون خالد بن صفوان و فضل بن عیسی و شیبیه بن مشبیه برتری داد. و این زمانی بود که بشار فردی متدین بود. اما وقتی از دین برگشت و مجوسی شد «جمیع امت» را تکفیر کرد و ممدوحان و

مرادهای خویش را شدیداً هجو کرد [ز. ک: جاحظ/البیان ۱/۱۶، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹].

اشعار موجود منسوب به بشار، رابطه وی را با کلام و یاران کلامی یاد شده‌اش تأیید می‌کند. وقتی ابن ابی العوجا در کوفه بدست محمد بن سلیمان بن عبدالملک کشته شد، بشار مرثیه‌ای در رثای او سرود که: قلت عبدالکریم یا ابن ابی العوجا\* لعبت الاسلام بالكفر موقا/ لا تصلی ولا تصوم فان\* صمت فبعض النهار صوما رقیقا و... [آغانی ۳/۲۵، ۲۴]. بشار در این مرثیه به عقاید کلامی رفیقش اشاره می‌کند که او نسبت به اسلام و شعائر و احکام آن اعتقادی نداشته و آنها را به بازی می‌گرفته است. روایات پان عربیسم به کوشش بشار مبنی بر تقدیس و ترجیح آتش بر خاک و توجیه عذر شیطان در مقابل فرمان خداوند مبنی بر سجود آدم، اشاره دارند. و همین عقاید را عامل اختلاف و جدائی او از واصل بن عطا می‌دانند. اشعار منسوب به واصل بن عطا در سرزنش عقیدتی و پاسخ به هجو بشار، این موضوع را بیان می‌کند: زعمت بانّ الثار اکرم عنصرا\* وفي الارض تحيا بالحجارة والزّند [جاحظ/البیان ۱/۲۷، ۲۸]. اشعار بشار در هجو تند و تلخ و اصل بن عطا، خشم شدید او را به دنبال داشت. «جاحظ» در ترسیمی از قیافه «واصل» او را زشت دهن و دراز گردن نشان می‌دهد. بشار واصل را «غزال» نامید و گردن و دهن او را نشانه رفت. اشعار هجائی بشار از بافت ادبی و لفظی بسیار پربار و سنگینی برخوردار بود. وقتی واصل اشعار هجائی بشار را شنید آشفته شد و گفت: «امان از دست این کور ملحد دهن دریده و مکنی به ابو معاذ!» و کوشید تا اشعاری در سرزنش عقیدتی و هجو او با مایه‌های ادبی - لفظی برتری پاسخ دهد. در این اشعار، با احکام قاطع کلامی، فقهی بشار را تکفیر و او را به قتل محکوم ساخته است [جاحظ/البیان ۱/۱۶، ۳۰].

بشار «حسن بصری» را نیز هجو کرد زیرا حسن وقتی از روابط بشار با زنان مطلع شد، وی را نکوهش کرد. بشار ترانه‌ای در هجو حسن بصری سرود و به دست زنان رقاصه و خواننده داد. در این ترانه غنائی شهوانی، حسن بصری را «قس» نامید [آغانی

[۲۵/۳].

اگر اشعار روشن و اصل بن عطا را مبنای عقاید کلامی بشار بدانیم، بشار دقیقاً یک ناسیونالیست افراطی شعوبی وفادار به دین باستان ایران و بدور از اسلام و مذاهب اسلامی بوده است [البیان ۱ / ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۶۱، ۶۲] برای او تشیع و تسنن فرقی نداشت، همان گونه که خلفای ثلاثه را نقد و هجو می کرد، درباره امام علی نظر مثبتی نداشت [آغانی ۶۱/۳: وما شر الثلاثة ام عمرو\* بصاحبک الذی لا تصحینا] بشار در نقد شعراء انقلابی شیعه می کوشید و سی سال شعر و شاعری کمیت را به سی سال شرط دادن تشبیه کرد [آغانی ۶۱/۳].

شوخیهای بشار هجو برخی عقاید اسلامی رایج را در برداشت، او برخی روایات پیرامون ثواب برخی اعمال عبادی را مسخره می کرد [آغانی ۳ / ۳۱، ۳۰] در عین حال بشار را در مسجد بصره دیده اند [آغانی ۳/۳۳]. وقتی سعد بن قعقاع نزد بشار آمد و گفت که مردم ما را به زندقه نسبت می دهند بیا تا باهم به مکه رویم و حج گذاریم تا این تهمت از ما برداشته شود. بشار پذیرفت و آن دو که نمی توانستند سیصد فرسنگ راه بپیمایند در قادسیه بر سر راه حاجیان کمین کردند و خود را در کاروان آنان جازدند. این طرح از سوی سعد ارائه شد و بشار نگران رسوائی آن بود. سعد او را دلداری داد که نه! بقیه اش با من. بعدها سعد این جریان را به شعر کشید [آغانی ۳/۴۲].

روایات پان عربیسم می گویند که بشار نماز نمی خواند؛ برای اثبات این منظور، عده ای میهمان او شدند و یک شبانه روز او را زیر نظر داشتند، او نماز نخواند. وقتی پرسیدند چرا؟ گفت: آنکه تفاریق صلاة را قبول می کند، جملگی آنها را نیز خواهد پذیرفت یعنی من گذاشته ام که همه را یکجا بخوانم [آغانی ۳ / ۴۳، ۴۲].

روایات پان عربیسم اظهار می دارند که روزی بشار در محفل اشراف و تجار محله شیعه نشین کرخ بغداد حضور داشت، کنیزکی خواننده و رقاصه، ترانه غنائی بشار را می خواند و می رقصید، بشار گفت: این ترانه از سروه حشر بهتر است [آغانی ۳/۵۵: هی والله احسن من سورة الحشر].

یکی از دوستانش که از جشن عروسی برگشته بود، از ترانه‌های بشار در آن محفل، تعریف کرد. بشار گفت: هو والله احسن من فلج یوم القیامه. [آغانی ۵۷/۳]. روایات پان عربیسم می‌گویند که بشار در زیر تازیانه‌های دردناک مرگ، نام خدا را بر زبان نیاورد و به دین اسلام نمرد [ن.ک: مرگ بشار].

نمونه‌های موجود از اشعار غنائی بشار در «الآغانی» سرشار از شهوت و سخت تحریک آمیز است. روایات پان عربیسم این ترانه‌ها را به بشار نسبت می‌دهند. شدت تحریک آنها بعدی بوده که زنان و دختران بصره و بغداد را شورانده و مردان و پدران را به شکایت نزد مهدی عباسی واداشته است تا دهان غنائی بشار را ببندند. مهدی عباسی دستور داد که بشار حق سرودن ترانه غنائی ندارد [ن.ک: حیات سیاسی شاعر]. گفته می‌شود از طریق همین اشعار غنائی بود که با زنان و دختران رابطه ویژه‌ای داشت. بشار در بخشی از اشعار غنائی - شهوانی خود به توصیف آلت جنسی خود می‌پردازد. او این اشعار را به میان زنان قبائل قیس و غیلان می‌فرستاد [آغانی ۳ / ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵] این دو قبیله پس از اشغال خراسان در آن دیار جای یافته بودند و احتمالاً این اقدام چاشنی سیاسی - شعوبی داشته است.

احتمالاً «اصمعی» شاعر پان عربیسم و دشمن سرسخت بشار اشعاری به او نسبت می‌دهد که در آن تمایلات شهوانی وی نسبت به دخترش ابراز شده و از جاذبه‌های جنسی دختر یاد کرده است [آغانی ۶۳/۳].

شوخیهای بشار بخشی از عقاید او بود: در سوگ خورش مرثیه‌ای گفت و از زبان خورش خطاب به خودش شعری سرود [آغانی ۶۴/۳].

وقتی یکی از دوستانش از مگه بازگشته بود و برای بشار هدیه‌ای نیاورده بود، شعری در هجو محترمانه او سرود و تقدیم داشت. آن دوست از ترس، هدیه‌ای سنگین تقدیم کرد و پوزش خواست [آغانی ۳ / ۵۶، ۵۷، نمونه‌های دیگر ۶۴، ۶۵].

بشارکنار اشراف و افراد عرب می‌نشست و به قول خودش شرط می‌داد، نه یکی که چند تا، بعد می‌پرسیدند: این چی بود؟ می‌گفت: شنیدید یا که دیدید؟ می‌گفتند:

نه شنیدیم. می‌گفت: نه جانم! شنیدن که بود مانند دیدن! و بلافاصله شعری در مدح  
 شرط می‌سرود [آغانی ۳ / ۴۳، ۴۴].

در برخی اشعار منسوب به بشار نوعی خوش باشی تبلیغ می‌شود. چنین  
 نمونه‌هایی از غنا و ترانه، جهت زندگی عقیدتی - اخلاقی شاعر را نشان می‌دهد. این  
 جهت‌گیری اخلاقی - عقیدتی در رابطه با دوستان و همفکران کوفی اش که عقاید  
 وی را داشته‌اند، بیشتر نمایان است [آغانی ۳ / ۶۴، ۶۵، ۶۶].

بنا به روایت پان عربیسم، در آخرین روز زندگی، بشار از شدت شراب و مستی  
 در میدان بصره نابهنگام اذان گفت. و وقتی به زیر تازیانه رفت و دردش گرفت نگفت:  
 بسم الله یا الحمد لله، گفت: حس (واژه‌ای که عرب برای خاموش کردن حیوانات  
 بکار می‌برد) و جان داد [ز.ک: مرگ بشار]

میرد در الکامل گزارش منحصر بفردی از عقاید بشار دارد که به عقاید مجوسی او  
 تصریح شده است [ز.ک: المبرد/ الکامل ۲ / ۹۲۳: قال رجل لبشار: أتاكل اللحم و هو مباین  
 لدیانتک؟ یدهب به الی انه ثنوی. قال بشار: لیسوا یدرون ان هذا اللحم یدفع عنی شر هذه  
 الظلمة...]. خواننده به چاشنی شعوبی این پاسخ توجه بکند: شرّ هذه الظلمه!

### ج: حیات سیاسی شاعر؛

بشار در تمامیت حیات خویش، از آغاز تا انجام، یک شاعر سیاسی است. شعر  
 او در حماسه و هجا و غنا در خدمت عقاید سیاسی او است. علی‌رغم اشتهاش شعر  
 و شاعری وی از پگاه کودکی، از حیات سیاسی شاعر در دوره امویان گزارشی در  
 دست نیست. اما چنین پیدا است که او در خدمت اشرافیت ایرانی بوده است و  
 احتمالاً با خاندان برمکیان روابطه ویژه‌ای داشته است. چند گزارش در دست است  
 که حکایت از آزادت بشار به خالد بن برمک دارد. شواهد شعری موجود نشان  
 می‌دهد که وقتی خالد در تنگنای طعنه و حمله‌های پان عربیسم قرار داشته، بشار به  
 دادش رسیده و با سرودن مدیحه‌ای غرور آفرین به پیشینه اشرافی و اقتدار اجتماعی

- سیاسی برمکیان اشاره کرده است. اعراب در طعنه برخالد، برمکیان را مزاربان می‌گفتند و این اشاره به پیشینه بودائی و پاسداری از معبد نوبهار بلخ داشت که سدان و ریاست مذهبی این معبد با برمک نیای برمکیان بود و نذور و صدقات بودائیان را جمع آوری می‌کرد. منظور اعراب از مزاربان، گدا صفتی خاندان برمکیان بود، و بشار به کمک خالد شتافت و توانست معنا و مفهوم مزاربان را به اعراب بفهماند. در همین مورد بود که خالد برای هر لنگه بیت، هزار درهم به بشار تقدیم کرد. بشار از هر فرصتی در مدح خالد استفاده می‌کرد تا تفاخر نژادی خود را با نازیدن به خالد و پیشینه اشرافی او ابراز دارد. او در سر راه خالد قرار می‌گرفت و در برابر اعراب زبان به مدح او می‌گشود و نقداً هزاران درهم صله می‌گرفت. او در یک مورد سی هزار درهم صله دریافت داشت. خالد دستور داد تا اشعار بشار را بنویسند و تابلو کنند [ز.ک: اغانی ۳ / ۳۶، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۵۰]. طعنه دیگر، عقاید برمکیان بود: اعراب در هجو خالد می‌سرودند که: «هرگاه در مجلسی سخن از شرک می‌رود، برمکیان برآشفته می‌شوند و هرگاه آیه‌ای از قرآن خوانده می‌شود، آنان سخنان مزدک را به میان می‌آورند» [جاحظ / البیان ۳ / ۳۵۰] این هجو احتمالاً از اصمعی شاعر پان عربیسم باشد. بدیهی است که آگاهی شاعر از عقاید برمکیان مبتنی بر شایعات عامیانه است زیرا برمکیان حد اقل با عقاید مزدکی رابطه‌ای نداشتند، پیشینه بودائی و بعد احتمالاً زرتشتی این خاندان مشهور است.

روایات پان عربیسم و اشعار موجود منسوب به بشار نشان می‌دهد که ستیز سیاسی شاعر در دوره اموی بیشتر متوجه دسته اندرکاران اشغال ایران و مخصوصاً خراسان بوده است: هجو دردناک مسلم بن قتیبه باهلی سردار معروف اموی که در اشغال خراسان دست داشت نمونه‌ای از این ستیز روشن است. بشار در هجو او از الفاظ پیچیده و سبک هجاء جاهلی استفاده کرد تا درد و ننگ و سوز بیشتری داشته باشد. این اقدام خشم قبیله باهله و هواداران مسلم را برانگیخت [اغانی ۳ / ۴۴] عربی که بشار را در حضور محمد بن سلیمان حاکم اموی سب کرده بود، بشدت مورد هجو



بشار قرار گرفت. گزندگی هجو چنان شدید و کشنده بود که شنوندگان خدای را سپاس گفتند که شر این شاعر به آنان نرسیده و نرسد [آغانی ۳/ ۴۵،۴۴]. وقتی در مسجد بصره نشسته بود، عربی از راه رسید و پرسید: این دیگر کیست؟! گفتند: شاعر است. گفت: عرب است یا عجم؟ گفتند: عجم است. گفت: عجم و شعر؟! بشار عصبانی شد، اما آرام و ساکت، اندکی بعد، مؤدبانه اجازه گفت و چکامه‌ای در مفاخر نژادی عجم و قدرت شعری عجم و هجو دردناک آن عرب انشاد کرد. فرد عرب از ترس و ننگ از مسجد گریخت. [آغانی ۳/ ۳۴،۳۳]. بشار به هر جا که اراده می‌کرد باید بدون انتظار وارد می‌شد و اگر چنین نمی‌شد، قطعاً انتقام می‌گرفت و آن هجو طرف بود [آغانی ۳/ ۳۴].

گفته می‌شود که عبدالملک مروان از بشار خواست تا در هجو ابن زبیر شعر بگوید [ز. ک: الهجاء ۱/ ۱۸، ۱۹] ولی با توجه به قرائن تاریخی، این شاعر، بشار نبوده، بلکه اسماعیل بن یسار بوده است. زیرا گزارشات مرگ بشار را در سال ۱۶۸ هجری نوشته‌اند که به هنگام مرگ هفتاد و اندی سال داشت. بنابراین نمی‌تواند در عهد ابن زبیر و عبدالملک مروان حضور داشته باشد. اما به دربار سلیمان بن هشام بن عبدالملک در حرّان راه یافت و در مدح وی شعر گفت و پنج هزار درهم صله گرفت. [آغانی ۳/ ۵۸، ۵۷]. در عراق برای خوشایند ابن هبیره به مدح قبیله قیس پرداخت [آغانی ۳/ ۵۸]. در همین جا بود که در پاسخ به طعنه‌های عرب بر عجم، اعراب را بخاطر عصایشان هجو کرد [آغانی ۳/ ۲۷]: و قد جعل الاعداء ینقصوننا \* و تطمع فینا ألسن و عیون / الا انما لیلی عصا خیزرانة \* اذ غمزوها بالاکف تلین]. از نقش و حضور فعال بشار در نهضت ضد عرب - اموی گزارشی در دست نیست. ولی پیداست که انجام این نهضت، در اوج جوانی و اشتها بشار بوده است. بنا به روایت پان عربیسم: وقتی خراسانی‌ها غالب شدند، مقام و موقعیت بشار بالا رفت [آغانی ۳/ ۵۸]. تنها یک گزارش موجود است که نقش رهبری‌کننده بشار را در نهضت مقاومت ملی ایران نشان می‌دهد: مردی از اشراف قبیله بنی زید نزد بشار آمد که: ای مرد! تو بودی که

موالی ما را بر ما شوراندی و آنان را به بهره‌بری از ما خواندی و آنان را به بازگشت به نژاد و ریشه عجمی شان ترغیب می‌کنی که دست از ولاء ما بردارند، حال آنکه خود تو اصل و فرع پاک و اصیلی نداری. بشار گفت: به خدا سوگند! اصل من از طلا پاک‌تر و گرامی‌تر است و فرع من از عمل ابرار پاکیزه‌تر است. و اما تو! بدان که در روی زمین سگی یافت نمی‌شود که آرزو کند با توهم نست باشد. حالا اگر می‌خواهی که جوابت را بطور شایسته‌تری بدهم، بفرما، وعده من و تو فردا در میدان بصره. مرد عرب باترس و لرز بسیار به خانه رفت و نگران فردا بود. صبح زود به میدان رفت تا سروگوشی آب دهد. شنید که فردی می‌خواند: شهدت علی الزیدی أن نساء وه \* ضیاع الی ایرالعقبلی تزفر \* پرسید: این بیت را چه کسی سروده؟! گفت: بشار درباره تو سروده است. مرد عرب سرش را زیر انداخت و به خانه رفت و بیرون نیامد تا بمرد [اغانی ۵۱/۳]. وقتی از او پرسیده شد: تو بسیار هجو می‌کنی؟! گفت: هجاء درد آور است و این برای شاعر بهتر از مدّاحی است، زیرا مدّاحی سرانجامش فقر است ولی هجو ترس آور و پول ساز است. با هجو به هر کس حمله کنی، هر چه دارد می‌دهد. «اخفش» ادیب و نحوی مشهور و طرفدار پان عربیسم از ترس شعر هجائی بشار می‌گریست، زیرا هوس کرده بود تا بطور ناشناس، شعری در هجو و طعن بشار بسراید. بشار از روی سبک شعر، شاعر را شناخت و نام اخفش را بر زبان آورد. اصحاب اخفش پا در میانی کرده و شعر منسوب به او را تکذیب کردند و از بشار خواستند تا وی را عفو کند و بشار پذیرفت. اخفش برای خوشامد بشار از اشعار او در بحثهای ادبی و آثارش شاهد می‌آورد [اغانی ۵۳/۳]: برخی این جریان را به «سبویه» نسبت می‌دهند و اشعار هجائی بشار علیه وی را آورده‌اند].

گفتم که شعراء جناح پان ایرانیست شعوبیه نسبت به مسائل سیاسی - مذهبی و نهضت‌های اجتماعی زمان خود هیچ‌گونه تعهدی نداشتند، اما بشار در ستیز با پان عربیسم عباسی و در انتقام از منصور خلیفه عباسی به خاطر قتل ابو مسلم خراسانی و فرماندهان ایرانی نهضت ضد اموی، به قیام محمد نفس زکیه و برادرش ابراهیم که

بطور همزمان در حجاز و عراق جریان داشت، نزدیک شد. گزارشات موجود نشان می‌دهد که بشار به ابراهیم (= بن عبدالله بن حسن) نامه‌ای نوشت و در آن قصیده‌ای در مدح ابراهیم و ذم منصور، سرود و او را به قیام تحریک کرد و از وی خواست تا برای او در نهضتش جایی رزرو کند. اما هنوز نامه بشار به ابراهیم نرسیده بود که قیام سرکوب و ابراهیم کشته شد. بشار ترسید که قصیده‌اش افشا شود، لذا به تغییراتی در آن دست زد و جهت هجو را از «ابو جعفر» به «ابو مسلم» گرداند [آغانی ۵۶/۳]. یک روایت مدعی است که بشار بر ابراهیم وارد شد و چنان قصیده‌ای سرود و بعد از قتل ابراهیم تغییراتی در آن داد [آغانی ۲۸/۳]. جاحظ در صحت انتساب این قصیده به بشار تردید دارد و آن را به جعجع از دی نسبت می‌دهد [جاحظ / البیان ۴۹/۴، ۵۰] + [الحيوان ۱۷/۳]. گزارشات دیگر حکایت از زندانی بودن بشار در عهد منصور دارد: پس از سرکوب قیام، گروهی از شاعران دستگیر شدند که بشار در میان آنها بوده است، یکی از دوستان دوران قیام بشار که وی نیز از طرفداران ابراهیم و برادرش بوده می‌گوید که پس از صدور فرمان عفو عمومی منصور راهی بغداد شدم تا امان نامه دریافت دارم، در شب شعر شاعران زندانی، بشار را دیدم در برخوردی با وی به اشعار سیاسی گذشته او اشاره کردم. او بشدت از گذشته پشیمان بود و اشعار خود را تکذیب کرد که این حرفها را معلوم نیست کی به ما نسبت داده است! [آغانی ۳۹/۳، ۴۰، ۴۱، ۶۱] + [اشعار بشار درباره قیام ابراهیم ۲۹/۳: قصیده میمیه] حیات سیاسی بشار در دوره عباسیان نیز همچنان در مدح و هجو و غنا خلاصه می‌شد؛ مدح اشراف و فرماندهان ایرانی و هجو خطباء و شعراء و رؤسا و فرماندهان و اشراف عرب؛ [ذ.ک: جاحظ / البیان ۱۲۴۱/۱، ۱۸۴/۲: هجو خطباء عرب، + ۲۹۴/۱، ۳۱۴/۲، ۳۱۵، مدح اشراف و فرماندهان ایرانی از جمله مدح هزار مرد عتکی (= عمر بن حفص) که ریشه ایرانی داشت و در دوره منصور استاندار سند و سپس فرمانده لشکر عباسی در آفریقا بود و در سال ۱۵۱ در جریان سرکوب قیام قیروان کشته شد [ذ.ک: آغانی ۹/۱۸، ۱۰، ۲۰، جریان قیام قیروان: طبری ۲۷۹/۹، + ۲۲۳/۲: در هجو قبيلة مضر وازد، ۳۷/۳: در طن اعراب و ذم عصا + ۵۰/۱: شعر

معروف بشار در ذم عصا و طعن عرب: الحريلحي و العصا للعبد...» + [آغانی ۲۸، ۲۷/۳] پس از منصور، بشار را در دربار خلافت، نزد مهدی عباسی می‌بینیم. و این فصل - پایانی زندگی بشار است. احتمالاً نخستین بار در باغ رصافه به حضور مهدی رسید و در مدح او وصف جوانی مهدی شعر گفت. مهدی او را بر حذر داشت که: از جوانی نه! دوست دارم سالمند جلوه کنم که به عقل و تدبیر نزدیک تر است. آنگاه بشار را پنج هزار درهم صله و کساء و قاطری بخشید و اجازه داد که سالانه به دربار راه یابد و صله دریافت کند [آغانی ۸۵/۳]. مهدی که خود را در چشم عوام در هاله‌ای از تقدس و تعصب مذهبی فرو برده بود، نتوانست واقعیت اخلاقی - عقیدتی خود را از چشم نابینای بشار پنهان دارد. و شگفت که بشار او راحتی در دل حرمسرایش به هنگام شنای کنیزکی در حوض مرمرین و چشم چرانی خلیفه دید، که خلیفه سرمست از نگاه و کنیزک از شدت شرم دست بر فرج نهاده می‌خندد، بشار زیان حال خلیفه را در شعری غنائی - شهوانی بیان داشت که: «فتمنیئ و قلبی \* للهوی فی زفرتین / انئی کنت علیه \* ساعة او ساعتین.» [آغانی ۶۴/۳].

بشار وقتی همه چیز را مسخره می‌کرد که مهدی ور را به زهد و تقوی نصیحت می‌فرمود و از ترانه و غنا و غزل بر حذر می‌داشت [آغانی ۵۹/۳]. و او که مهدی را خوب می‌شناخت، به هنگام مدح وی در جهت افشای او از چاشنی غنائی - شهوانی استفاده می‌کرد و مهدی که شرمنده ریش علماء و چشم عوام بود فریاد می‌زد که: غنا نه، نه، نه، [آغانی ۶۹، ۶۸/۳]. یک بار که مهدی را مدح گفت و صله‌ای دریافت نداشت به او گفته شد: چرا شعرت را پس نگرفتی؟ گفت: ما چاره‌ای نداریم که به زیان مدح گوئیم و نه در قلب، لذا آرزوی ما که صله باشدگاه بر آورده نمی‌شود [آغانی ۵۷/۳].

وقتی بشار «روح بن حاتم» از اشراف بزرگ عرب را هجو کرد، شدت هجو او را دیوانه ساخت و سوگند یاد کرد که اگر بشار را ولو در میان دستهای خلیفه نکشم، اموالم مباح باد. بشار از ترس به مهدی عباسی، نا بهنگام پناه برد. مهدی علت را

پرسید، بشار جریان را گفت. مهدی دنبال روح فرستاد. روح گفت سوگند یاد کرده‌ام. مهدی ترتیبی داد که سوگند روح ادا شود. آنگاه قضاة خلافت حضور یافتند و از بشار تعهد گرفتند که هرگز معترض ابن حاتم نشود و چنین شد [آغانی ۸۷/۳] یک بار که در دارالخلافة بغداد، در انتظار حضور مهدی بود، برخی از عباسیان درباره آیه: «واوحی الی النحل...» از بشار پرسیدند که: نحل چیست؟ بشار گفت: همین عسل و زنبور عسل. یکی از مریدهای عباسیان گفت: خیر آقا! نحل همین بنی هاشم هستند و آنچه از شکمشان خارج می‌شود عسل است که شفای بیماران است و آن علم می‌باشد. بشار گفت: آه، بلی خداوند خوراک و شرابت را از شکم بنی هاشم قرار داده، پس بخور تا سیر شوی و شفا یابی. کار به خنده حصار و مشاجره کشید. خبر به مهدی رسید. جریان را پرسید، بشار توضیح داد. مهدی بسیار خندید و به آن مرید چشم و گوش بسته متملق گفت: آری! خداوند طعام و شراب تو را از شکم بنی هاشم خارج می‌کند [آغانی ۳۰/۳]. رابطه بشار و مهدی عباسی خودمانی تر شد. او جرئت آن را یافت تا در حضور مهدی عباسی دائی خلیفه را دست اندازد [آغانی ۳۱/۳].

وقتی مهدی از او پرسید: خوب بشار بالاخره به چه نژاد و فرهنگی وابسته‌ای؟! گفت: در زبان و زبی، عربی و در اصل و نژاد عجمی هستم، و بلافاصله شعری در برتری نژادی خود سرود [آغانی ۲۱/۳].

اصمعی شاعر پان عربیسم، بشار را شاعری شدیداً سیاسی و ضد عرب می‌داند و می‌افزاید که او می‌گفت: سپاس خدای را که مرا کور کرد تا اینهایی را که دشمن دارم نبینم [آغانی ۲۱/۳].

ابوالفرج اصفهانی با استناد به اشعار و روایات، بشار را شاعری متلون اما سخت شعوبی و پان ایرانیست می‌داند [آغانی ۲۱/۳].

رنگ بازی بشار مشخصه ایرانی بودن او است. ابوالفرج تلون بشار را با ذکر شواهدی از شعرا، چنین توضیح می‌دهد که: گاهی به قبیله قیس می‌نازد و زمانی از عرب بیزاری می‌جوید و گاه به بنی عقیل مفتخر است [آغانی ۲۱/۳].

ترانه‌های غنائی - هجائی بشار، علی رغم شهوت سرشار، چاشنی سیاسی - شعوبی - خاص خود را داشت و بخشی از ستیز او با جامعه عربی معاصرش بود: روایات پان عربیسم بر شوریدگی زنان و دختران بصره و بغداد از شعر غنائی - شهوانی بشار و شکایت و آشفتگی شوهران و پدران آنها تاکید دارند. مهدی عباسی، بشار را از سرودن شعر غنائی و هجائی در حسب و نسب باز داشت. احتمالاً در اوج همین بحران اخلاقی بود که وی در بصره محصور شد و از آمدن به بغداد منع گردید [ذ.ک: آغانی ۴۰/۳، ۴۱، ۴۲]. روایات پان عربیسم با شدت بسیار ترانه‌های غنائی بشار را عامل فساد و فحشاء زنان و دختران عرب قلمداد کرده‌اند و مدعی‌اند که بشار از همین راه با زنان و دختران بسیاری رابطه داشته است [آغانی ۳/۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸] و دلیل آنان توبه نامه بشار است [آغانی ۳/۴۰: اتوب الیک من السيئات \* و استغفرالله من فعلتی]. بشار هرگونه اتهامی را از خود نفی می‌کند و می‌گوید: شوریدگی و شهوت زنان بصره و بغداد به من چه ربطی دارد [آغانی ۳/۴۱] یک روایت از پیام ویژه ترانه‌های غنائی بشار خبر می‌دهد که علی رغم قیافه نفرت انگیز بشار، پیام غنائی - شهوانی او دلبری می‌کرد و زنان را تسلیم او می‌ساخت [آغانی ۳/۴۰، ۴۱]. یک محقق پان عربیسم معاصر، این روایات را ساخته شعوبیه می‌داند و معتقد است که بشار منفور تر از آن بود که به وصف در آید، بنابراین کدام زن زیبای عرب دل به او می‌بست [ذ.ک: تاریخ الشعر العربی ۳۵۰، ۳۵۱].

بشار مخفیانه به بغداد آمد و بر اشراف عرب وارد شد تا نزد خلیفه از او شفاعت کنند. گفته شده که او ابتدا نزد یزید بن مزید رفت، اما او را نپذیرفت. سپس نزد روح بن حاتم از اشراف ممتاز و نزدیکان و خواص ویژه خلیفه شتافت و در مدح او شعری گفت و ده هزار درهم و یک عبد و قینه و کسائی صله دریافت و از او خواست تا رابطه او و خلیفه را بهبود بخشید. روح پذیرفت و چنین شد. بشار شعری در هجو یزید بن مزید سرود [آغانی ۳/۵۶، ۵۷]. احتمالاً این جریان باید در اواخر عمر بشار باشد.

د: مکتب شعری بشار؛

شعر بشار در ابعاد حماسه و هجاء و غنا با همه فصاحت و بلاغت و قباحت و فضاحتش در خدمت عقاید سیاسی - ملی او بوده است. بشار نه معلم اخلاق بود و نه زاهد واعظ و نه مؤدب به ادب اسلام و انسان، او غلام زاده‌ای ایرانی نژاد که در هنگامه هجوم و اشغال سرزمینش، شاهد گستاخی و قساوت پان عربیسم بود، و در چنان فضائی از تحقیر و توهین و تذلیل و توحش بدوی جاهلی به نام اسلام محمد (ص) ناظر اسارت و بیگاری ملتش بود و رشد کرد. بدون شک فریادهای حماسی - هجائی - غنائی او که لجن بر سر و روی اعراب می‌پاشید، انعکاس عقده‌های حقارت و ذلت قومی است که از دهانه این آتشفشان پر جوش و خروش به جان و جامعه عربی سرازیر شد، بنابراین جای اعتراض و نقد ندارد، چرا که آنچه شد واکنش منطقی و طبیعی قوم مغلوب و تحقیر شده‌ای بود که مقابله به مثل کرد هر چند که در این آتش، «حقیقت» نیز سوخت و قربانی «واقعیت» تلخ گردید. آنچه شد نتیجه اقدامات مهاجمانی بود که به نام «آزادی» و «عدالت» و «انسانیت» آمدند و علیه آزادی و عدالت و انسانیت ایستادند و رفتاری آنچنان داشتند که «تاریخ» در اسارت هیچ قومی بیاد ندارد. حقیقت این است که شرح رفتار اعراب مهاجم با ملل مغلوب، مقهور نجابت و شرافت و حرمت اسلام شده است و هرگز کسی بخود اجازه نداده و یا اجازه نیافته تا حساب اسلام را از اعراب جدا کند و آنچه بر این ملل رفته است، ترسیم نماید. تاریخ شهادت می‌دهد که اسلام در نگاه انسانی نخستین، بیش از همه، از پان عربیسم و عوارض آن، آسیب دیده و تحریف شده است.



نوابغ شعوبیه و پان عربیسم بشار را در اعجاز شعری ستوده‌اند و او را شاعری نوپرداز و صاحب سبک و پیشوای شاعران عصر اول اسلامی دانسته‌اند [آغانی

۱۹/۳]. جاحظ به هنگام بررسی اوزان شعر بشار و جنبه‌های توصیفی - تشبیهی آن و کاربرد حروف و الفاظ و اقتران لفظی و حرفی و ادای مخارج حروف و ابداعات و ابتکارات او، وی را شاعری منحصر بفرد دانسته که هیچ کس را توان چنین هنری نیست [ذ.ک: جاحظ / البیان ۱/۴۹، ۵۱، ۶۸، ۲۲۵، ۲۷۶، ۲۷۷]. جاحظ، بشار را پیشوای بسیاری از شاعران ادوار بعد می‌داند که بی‌چون و چرا از وی تقلید کرده‌اند [البیان ۱/۵۰، ۵۱، ۵۶/۴]. روایات موجود، این ادعا را تأیید می‌کند:

بسیاری از شاعران حجاز و عراق نزد بشار آمده و اشعار خود را برای اصلاح و تأیید به بشار می‌داده‌اند؛ مروان بن ابی حفصه در بصره نزد بشار آمد و قصیده‌ای را به او عرضه داشت و نظر خواست، بشار توصیه کرد که خوب است این قصیده را در بصره بخواند تا ده هزار درهم صله بگیرد و... [آغانی ۳/۵۹، ۶۰]. زنان شاعره بسیاری در آخر هر هفته به خانه بشار می‌آمدند و اشعار خود را بر او می‌خوانده‌اند و او نظر می‌داده است [آغانی ۳/۴۱].

اصمعی شاعر پان عربیست و رقیب بشار، شهرت وی را پس از قصیده‌ای در مدح عمر بن هبیره می‌داند که ده هزار درهم صله گرفت و آوازه‌اش در همه جا پیچید [آغانی ۳/۶۶، ۶۷]. روایات شعوبیه از قدرت و نبوغ شعری بشار سخن می‌گویند که بالبداهه در هر موضوعی شعر می‌گفت و از جلسه‌ای یاد می‌کنند که از بشار و اصمعی و حماد عجرد خواسته شد تا در موضوع معینی شعر بگویند. اصمعی دو هفته و عجرد یک ماه وقت خواستند، لی بشار بالبداهه شعر سرود [آغانی ۳/۵۲] طبع شعز بشار آنچنان سرشار بود که هرگاه الاغی عرمی کشید بشار آن را بهانه قرار می‌داد و در هجو عرب شعر می‌گفت و اوزان و الفاظی بکار می‌برد که اعراب پیرامون آن مدت‌ها به مباحثه می‌پرداختند [آغانی ۳/۳۷]. نمونه شعر [نمونه شرم‌آور و رسواگر آن را در رسائل جاحظ می‌توان دید] جاحظ / رسائل ۲/۳۲۵ صدای الاغ و شوخی طعنه‌آمیز بشار در هجو زنان و مردان عرب].

روایات پان عربیسم این توان خارق العاده را نمی‌پذیرند و می‌گویند که بشار قادر



بر سرودن رجز نبود [جاحظ / البیان ۸۴/۴].

جاحظ در هر جا از بشار یاد می‌کند، بناچار او را می‌ستاید که: بشار براستی خطیب زبردستی بود و دارای شعر منشور و مزدوج و مسجع بود که در این باب رسائل معروفی از شعر انباشت او از طبع شعری شگفت برخوردار بود و اهل ابداع و ابتکار و... [ز.ک: جاحظ / البیان ۴۹/۱، ۵۰، ۵۶/۴، + اغانی ۲۳/۳، ۲۴، ۲۵]. ابو عبیده از نوابغ ادبی شعوبیه، بشار را شاعرتر از مروان حمار می‌داند چرا که سیزده هزار بیت خوب گفته و این ویژگی را هیچ شاعری در جاهلیت و اسلام نداشته است [اغانی ۲۳/۳، ۲۵]. ابو عبیده می‌گوید که بشار قبل از ده سالگی شعر می‌گفت. اصمعی شاعر پان عربیسم، بشار را خاتمه الشعراء می‌داند و می‌گوید: به خدا سوگند! اگر زمان او را به عقب نینداخته بود، بر بسیاری از شاعران برتری می‌یافت [اغانی ۲۳/۳، ۲۶]. ابو عبیده بشار را شاعری توانا و نابغه در تقلید و جعل از سبک و اسالیب شعر عرب می‌داند. وی می‌گوید: بشار شعری از اعشی شاعر مشهور عرب برایم خواند، بعد گفتم این شعر را خودم ساخته‌ایم و در میان اشعار اعشی جاسازی کرده‌ام. او گفت که وقتی ده ساله بوده‌ام این شعر را ساخته‌ام. بشار به من گفت که دوازده هزار بیت خوب دارم. گفتم هیچ کس از شعرای بزرگ عرب چنین ادعائی نکرده است. او گفت: دوازده هزار قصیده دارم که اگر در هر یک از اینها یک بیت خوب نباشد، برقصیده و سراینده‌اش لعنت خدا باد [اغانی ۲۳/۳، ۲۴]. در یک مباحثه و مبارزه شاعرانه که بین بشار و عقبه بن رؤبه درگرفت بشار بر سرش فریاد زد که: به خدا سوگند! من رجز سراتر از تو و پدرت و جدت هستم، و روز بعد ارجوزه‌ای تقدیم داشت که در آن تمام نبوغ خویش را به نمایش درآورده بود و در عین حال چاشنی شعوبی خود را در طعن عرب و ذم عصا همراهش کرده بود [جاحظ / البیان ۴۹/۱، ۵۰]. بشار می‌گوید: جریر شاعر معروف عرب را هجو کردم، از من دوری کرد و جوابم را نداد که اگر او جواب مرا می‌داد، من بزرگترین شاعر بودم [اغانی ۲۳/۳، ۲۴]. در محافل مدح و حضور شعرای رقیب، بشار در مدح ممدوح شعری می‌گفت که رقبا

شعرشان را پس گرفته و فرار می‌کردند! بشار در یک مورد، از این بابت پنجاه هزار درهم صلّه گرفت [آغانی ۳/۳۷، ۳۸، ۴۰]. بشار مدعی بود که چون در میان هشتاد شیخ از فصحاء بنی عقیل رشد یافته، کلمه‌ای از کلمات ناخوشایند عرب در شعرش جای ندارد: در میان قبیله‌ای رشد کردم که زنانش از مردان آن، فصیح‌تر بودند [آغانی ۳/۲۶] [اصمعی شعر بشار را شبیه شعر اعیسی و نابغه ذبیانی می‌دانست و معتقد بود که شعر بشار اهزل است هر چند که می‌تواند شعر جدّی هم بسراید [آغانی ۳/۲۵].

نو شاعران عرب نزد بشار می‌آمدند و از او شعر می‌گرفتند. شاعران فقیر از بشار پول می‌خواستند، و او آنان را نزد اشراف عرب می‌برد و شعری در مدح شراف می‌گفت و صلّه‌اش را به آنان می‌داد [آغانی ۳/۳۹]. اشعار بشار به سرقت می‌رفت و در جایی دیگر به نام سارق پخش می‌شد [آغانی ۳/۴۸، ۴۹]. از بشار علت پراکنده‌گویی او را پرسیدند، گفت: هر کدام از حماسه و هجو و غنا، وجه خاص خود را دارد و بجا است. او متهم است که وقتی در قافیه‌ها به تنگ می‌آمد، به مجهولات و مبهمات و مهملات روی می‌آورد [آغانی ۳/۳۱، ۳۲، ۳۳].



یک محقق معاصر عرب که تمایلات پان عربیستی دارد، کلیّه این تعاریف را ساخته شعوبیه می‌داند که از قول بزرگان ادب عرب ساخته‌اند و در کتب افرادی چون جاحظ جاسازی کرده‌اند. او می‌گوید: برخی از این تعاریف از روی ترس از هجو بشار بوده و لذا اعتبار ندارد [ذک: تاریخ الشعر العربی ۳۴۶] وی شعر بشار را به نقد می‌کشد که شعر نیست بلکه لهو و لعب است.

او ترانه‌های غنائی بشار را تقلیدی از عمر بن ابی ربیع شاعر غنائی - شهوانی سرای عرب و سلیم شاعر پراکنده‌گوی عرب می‌داند و معتقد است که شعر بشار محصول عصر اموی است یعنی مخلوطی از اشعار عمر بن ابی ربیع و ولید بن یزید می‌باشد.

نویسنده مایه‌های شهوانی شعر بشار را دقیقاً همان جوهره‌های شعر شهوانی عمر بن ابی ربیعہ یافته است و معتقد است که بشار توصیفِ هوس انگیز شراب را از شعر «ولید» قرض کرده و فنّ تشبیه را از «ذی الرّمه» یاد گرفته و استخدام الفاظ ساده و روان را در بیان عقاید سیاسی - کلامی خود، از «سید حمیری» آموخته است [همان ۳۳۴، ۳۳۵].

نویسنده مذکور مدّعی است شعوبیّه در اشتهار بشار و ترویج آراء شعری و اشعار او نقش بسیار فعالی داشته است و همین امر باعث شد تا مکتب بشار سرمشق دیگر شاعران پس از او شود. [همان ۳۴۱].

در عین حال نویسنده به فصاحت و بلاغت بشار معتقد است و آن را از برکت قبیلۀ بنی عقیل می‌داند. او ابو عبیده شعوبی را در بالا بردن بشار مؤثر می‌داند [همان ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶].

ابو الفرج اصفهانی مؤلف کتاب «الأغانی» که دایرة المعارف شعر عرب است ولید بن یزید را مقلّد بشار می‌داند که اشعار غنائی بشار را زمزمه می‌کرده است [آغانی ۴۳/۳]. در این اشعار غنائی، چاشنی شعوبی، قوی تر از اجزاء دیگر آن بوده است. در اشعار غنائی بشار که بر زبان ولید جاری بود، از شراب و شاهد و خوراک و پوشاک ایرانی با حسرت دردناکی یاد شده است و از آنجا که ولید (از طرف مادر) ریشه عجمی داشت، بشدت تحت تأثیر این ترانه‌ها قرار می‌گرفت و می‌گریست که اشک دیده‌اش در جام شرابش می‌ریخت [آغانی ۴۳/۳، ۴۴].

ابراهیم موصلی موسیقی دان و ترانه‌سرای ایرانی دستگاه خلافت عربی، ترانه‌های بشار را نقد می‌کرد، اما قدرت تشبیه و توصیف بشار را بی‌سابقه می‌دانست [آغانی ۴۸/۳] غوغایِ غناء بشار ابوالعلاء معری را تحت تأثیر قرار داده است [ز.ک: المعری / اللزومیات ۱/۳۲۴، ۴۱۷].

### ۵: مرگ بشار؛ ۱۶۸ هجری.

چگونگی مرگ شاعر، حیات و ستیز سیاسی او را تأیید می‌کند، در این مورد حداقل نه گزارش در دست است. چنین پیدا است که ستیز سیاسی بشار در دوره مهدی عباسی به اوج خود رسیده بود. احتمالاً رژیم عباسی دنبال دستاویزی بود تا بشار را از میان بردارد. گفته می‌شود که جو تفتیش عقایدی پیرامون بشار پدید آمده بود و از عقاید او سئوالاتی می‌شد [آغانی ۶۸/۳، ۶۹، ۷۰] احتمالاً بشار به عقاید زرتشتیگری که مظاهر ایرانی را در خود داشته تظاهر می‌کرده است. در این مورد فقط یک گزارش در «الکامل» تألیف «مبّرد» وجود دارد. [الکامل ۹۲۲/۲/۱، ۹۲۳، ۹۲۴] جاحظ در «البيان» به عقاید زرتشتی بشار تصریح کرده است و شواهدی شعری ارائه می‌دهد [ز. ک: صفحات گذشته: عقاید بشار] از دیگر طرف؛ باند عباسیان در پی دسیسه بوده‌اند. گزارشات حکایت از اشعار تند هجائی بشار علیه باند عباسیان دارد [آغانی ۷۰/۳] در این اشعار از جمله شخص خلیفه مهدی عباسی و وزیر او یعقوب بن داود و برادر یعقوب که استاندار بصره بود صالح بن داود، هجو شده‌اند [۷۱، ۷۰/۳]. گفته شده که بشار در یک محفل ادبی (= مجلس درس یونس نحوی) شعری در هجو خلیفه سروده و او را متهم به زنا با محارم و فسق و فجور و لهو و لعب نموده و آرزوی مرگش را کرده است. این شعر هجائی به یعقوب بن داود رسید و او به شکایت نزد مهدی رفت و تعقیب بشار آغاز شد [آغانی ۶۸/۳، ۶۹]. گزارشات حاکی است که علت این درگیری با دربار عباسی و شخص خلیفه این بوده که: بشار نزد مهدی رفت و او و وزیرش را مدح گفت، اما یعقوب چیزی به بشار نداد و توجهی به او نکرد. بشار سر راه یعقوب ایستاد، یعقوب از کنار بشار گذشت و باز بی توجهی نمود. بشار او را صدا زد و بی همتی و بی توجهی او را یادآوری کرد.

یعقوب گفت: هر چه می‌خواهی بگو. بشار عصبانی شد و او را هجو کرد. در این هجو، بشار تصریح می‌کند که بنی‌العبّاس در جنایت و فساد روی بنی‌امیه را سفید

کردند [آغانی ۷۰/۳، ۷۱]. روایت دیگر، علت هجو را انتظار کشیدن بشار برای حضور و دیدن یعقوب، می‌داند، زیرا بشار عادت نداشت انتظار بکشد، لذا عصبانی شد و خلیفه و وزیرش را هجو کرد. از بغداد به بصره رفت، مهدی عباسی در بصره بود و به شعرا صلح می‌داد اما به بشار چیزی نداد، بشار خلیفه را در مجلس درس یونس نحوی هجو کرد و خبر به یعقوب رسید. یعقوب به مهدی می‌گوید که بشار او را هجو کرده و می‌افزاید که برای قتل او دستاویز شرعی دارد، زیرا بشار زندیق است. مهدی به ابن نهیک دستور می‌دهد که بشار را دستگیر کند [آغانی ۷۱/۳] روایات می‌گویند که بشار سعی کرد تا زودتر از یعقوب نزد مهدی رود و طلب عفو کند. یعقوب فردی را مأمور کرد تا در بین راه او را گرفته و تازیانه مرگ بزند [آغانی ۷۰/۳]. روایت دیگری خبر می‌دهد که بشار در حالی که تحت تعقیب بود، مست کرده بود و در میدان بصره نابهنگام اذان گفت. او را گرفتند و به بغداد بردند [آغانی ۷۰/۳] گفته می‌شود که در بصره یا بغداد او را در حضور مهدی عباسی تازیانه مرگ زدند: مهدی به رئیس پلیس سیاسی خود عبدالجبار دستور داد که او را هفتاد تازیانه زدند. بشار در زیر تازیانه می‌نالید و می‌گفت: حِسَّ، حِسَّ (= واژه‌ای که اعراب برای ساکت کردن حیوانات بکار می‌برند) مهدی عصبانی شد. به بشار گفتند چرا نمی‌گویی: بسم الله، الحمد لله؟! گفت: مگر نعمتی نصیب من شده است؟ تازیانه‌ها بر سر و سینه و دستهای بشار نواخته شد. بشار به حالت مرگ افتاد او را در کشتی کنار دجله انداختند تا بمرد، آنگاه جسدش را در جلگه‌ای بی‌درخت افکندند. بستگان بشار او را در بصره دفن کردند [آغانی ۷۰/۳].

روایت دیگری می‌گوید که مهدی به ابن نهیک رئیس پلیس بصره دستور می‌دهد تا بشار را دستگیر کند، بشار را بر روی بدنه کشتی در ساحل بصره دراز کشیدند و جلادها با تازیانه به جان او افتادند و آنقدر زدند تا بمرد [آغانی ۷۱/۳، ۷۲].

روایات شعوبیه می‌گویند: وقتی مهدی به بصره آمد، حمدویه از مقامات امنیتی خلافت، با وی بود. بشار را تحویل او دادند، مهدی دستور داد وی را به قصد مرگ

بزند. بشار را سیزده تازیانه مرگ نواخت، هر ضربه‌ای که فرو می‌آمد، بشار می‌گفت: وای بر تو! دردم گرفت ای زندیق! می‌زنی و بسم الله هم نمی‌گوئی؟! بشار در زیر تازیانه درگذشت [اغانی ۷۳/۳]. وقتی او را در کشتی انداختند نالید و گفت: ای کاش ابو شممقم (?) (احتمالاً یکی از دوستان شاعر بشار) مرا در این حال می‌دید و می‌گفت: ان بشار بن برد\* تیس اعمی فی سفینه [۷۲/۳]

روایات پان عربیسم می‌گویند: وقتی مردم بصره خبر مرگ بشار را شنیدند بسیار خوشحال شدند و جشن گرفتند و صدقه دادند که از شریزان بشار آسودند. اشراف بصره هدایای بسیاری برای عبدالجبار فرستادند [۷۲/۳]. ابو هشام باهلی دشمن بشار مرثیه‌ای تحقیرآمیز و طعن‌آلود در مرگ بشار سرود و او را سرزنش کرد که: ای بدبخت! مُردی واحدی بر تو نگرست، زیرا مردم کسی را از دست نداده بودند، نه مادری داری و نه فرزندی که برایت گریه کنند، نه خواهر زاده و نه برادر زاده‌ای و نه دوست و رفیقی که دلش به درد آید و بگرید و... [۷۲/۳].

بنا به روایت پان عربیسم در تشیع جنازه بشار هیچ کس شرکت نکرد، فقط کنیزک سیاهپوست سندی معشوقه وفادار بشار دنبال جنازه فریاد می‌کشید: واسی‌داه، واسی‌داه، واسی‌داه... [۷۲/۳].

گفته شده که یونس نحوی مرگ بشار را باور نداشت و هنوز از وی می‌ترسید. وقتی قبرش را دید باور کرد. محمد بن عون بن بشیر که متهم به مذهب بشار بود می‌گوید: وقتی بشار مرد جسدش را در جلگه‌ای انداختند، آب جسد را به دجله کشاند، خانواده بشار جسد را از آب گرفته و دفن کردند. بشار خیلی وقتها به من می‌گفت که وقتی بمیرد زنی آزاده در تشیع جنازه او شرکت خواهد کرد و برگردش خواهد چرخید و بر چهره خواهد نواخت و فریاد خواهد زد: ای کشته‌ای که تو را برده‌ای کشت [۷۲/۳].

بشار به هنگام مرگ بیش از شصت سال داشت [۷۲/۳] روایات دیگر مرگ بشار را در سال ۱۶۸ هجری و سنّ او را هفتاد و اندی سال اعلام کرده‌اند.

پس از مرگ بشار، مهدی عباسی دستور داد تا خانه‌اش را به جرم زندقه تفتیش نمایند. در خانه‌اش طوماری یافتند که در آن نوشته شده بود: بسم الله الرحمن الرحیم: می‌خواستم خانواده سلیمان بن علی عباسی را بخاطر بخل شان هجو کنم، اما خویشاوندی آنان با پیامبر اسلام به یادم آمد و به پاس احترام پیامبر خودداری کردم و فقط سرودم:

دینار آل سلیمان و درهمم      کالبابین حفا با للفاریت  
لا یبصران و لا یرجی لقاؤهما      کما سمعت بهاردت ماردت.

وقتی مهدی طومار را خواند گریست و پشیمان شد که چرا بشار را کشته است، و گفت: خداوند یعقوب بن داود را جزای خیر ندهد، بشار وقتی او را هجو کرد ادله‌ای آورد که بشار زندق است لذا او را کشتم و حالا پشیمان هستم در حالی که پشیمانی سودی ندارد [۷۲/۳، ۷۳].

بدون شک این روایت به توصیه اشرافیت ایرانی وابسته به دستگاه خلافت عباسی ساخته شده تا هم بشار را مسلمان جلوه دهند و هم مهدی را تبرئه نمایند و دست خلیفه را از خون شاعر شعوبی پاک نمایند. این قبیل روایات شعوبی ساخته بخشی از تلاش اشرافیت مقتدر و سیاستمدار ایرانی دستگاه خلافت عباسی است که پس از غلبه بر خلافت سعی کردند تا پیشینه روابط را توجیه و تطهیر نمایند. سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس یکی از پسرهای بیست و دوگانه علی بن عبدالله است او و برادرش صالح کنیززاده‌اند و برادر ناتنی سفاح و منصور و عموی مهدی عباسی است که در جنگ قدرت باند عباسیان مغلوبه شد. سلیمان تا اواخر دوره خلافت منصور مدعی مزاحم خلافت بوده است و فرزندان او تا اواخر عهد مأمون مزاحمت‌هایی داشته‌اند. لذا انتخاب سلیمان در روایت به لحاظ سیاسی و تاریخی بی حساب نیست، زیرا سلیمان در اوائل خلافت منصور، استاندار بصره بوده است و قطعاً با بشار روابطی داشته است. [ز.ک: بیوگرافی سلیمان در: یعقوبی / تاریخ ۲/۳۲۱، ۳۲۲، پیشینه سیاسی: همان + مسعودی / مروج ۳/۳۰۸ = جنگ قدرت در: طبری

[۱۴۸، ۱۴۷/۹/۵].

## بشار شناسی: منابع اولیه؛

رد پای بشار، عقاید و اشعار او در منابع عربی و بان عربیسم: ن.ک: دیوان بشار بن بُرْد، شرح: ابن عاشور، مصر (؟) ۱۳۶۹ ق.

۱- جاحظ / البيان والتبيين (چاپ عبدالسلام محمد هارون، مصر) ۱ / بیوگرافی، عقاید، اشعار: ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۸، ۱۲۴، ۱۲۵، ۲۲۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۹۴، ۱۵۵/۲، ۱۸۴، ۲۲۳، ۲۵۹، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۷/۳، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۹۷، ۲۵۲، ۴۹/۴، ۵۶، ۶۱، ۶۹، ۸۴، ۹۹.

۲- جاحظ / الرسائل (چاپ محمد هارون) ۲ / عقاید و شعر: ۴۴، ۴۵، ۶۸، ۳۲۵.

۳- محمد بن یزید المبرّد / الكامل فی اللّغة (چاپ زکی مبارک. مصر) ۱ / ۲ / عقاید، اشعار: ۳۴۸، ۷۶۰، ۸۳۹، ۸۷۴، ۹۲۲، ۹۲۳: عقاید زرتشتی بشار. گزارش منحصر بفرد. + ابن الندیم / الفهرست (چاپ مصر) ۴۷۳: متهم به زندقه، ۲۲۷: بیوگرافی.

۴- مسعودی / مروج الذهب (چاپ ممتاز) ۱ / شعر ۲۶۳.

شرح حال و شعر بشار را در بیوگرافی شاعرانی چون عبده، عَجْرَد و ابو هاشم باهلی در اغانی می توان دید.

۵- ابو الفرج الاصفهانی / الاغانی (چاپ بولاق) ۳ / بیوگرافی، عقاید و اشعار ۱۶/۳-۷۳، ۱۳۹، ۹۱/۵، ۴۴/۶، ۴۷-۵۳، ۲۱۲-۲۱۳. ۸/۱۱، ۷۴/۱۳، ۷۷-۸۵، ۱۰۱، ۶۱/۱۵، ۱۹۲/۱۸، ۱۳۰/۲۰.



## جبهه علمی - فرهنگی

### جهت‌گیری‌ها:

علاوه بر اهداف و جهات جبهه ادبی، تحریف و تحقیر اسلام و تعظیم و تبلیغ عقاید و شعائر باستانی از زبان اسلام و قرآن و پیامبر و امامان. قلمرو نفوذ: فقه، کلام، عرفان، حدیث، رجال، تفسیر، تاریخ و... هدف: تدارک پشتوانه فلسفی - کلامی حقوقی برای اغراض کوتاه مدت و بلند مدت سیاسی و تاریخی، تأمین منافع اشرافیت ایرانی؛ جعل و وضع پشتوانه‌های حقوقی آنان، ارائه اسلامی هماهنگ با جامعه سنتی و فرهنگ باستانی ایران.

### ابزار:

پرورش و استخدام مستقیم و غیر مستقیم علما، فقها، محدثان، متکلمان، مفسران، مورخان، راویان و دیگر عملة خلوت و جلوت این علوم.

حقیقت تلخ این است که پان عربیسم و پان عجمیسم، هر دو و هر کدام به سهم خود، در بستر پاک انسانی اسلام محمد (ص) آتشی افروختند که بر خاکستر آن علفهای هرز و پلیدی روئید که ریشه کن ساختن آنها کاری محال به نظر می‌رسد. نسل نخست شعوبیه در آغاز حرکت خویش به پان عربیسم هشدار داد که تصمیم دارد مقابله به مثل کند [ز.ک: صفحات گذشته]، و براستی که مقابله‌ای به مثل

کرد. شعوبیان در مقابله با پان عربیست‌ها از همان مواضعی آغاز کردند که آنان ملل و اقوام مغلوبه را مورد تحقیر و توهین قرار می‌دادند، یعنی از زبان و زاویهٔ اسلام! نهضت شعوبیه در جبههٔ علمی - فرهنگی از دو سو به اعراب و اسلام عربی و اسلام حقیقی حمله کرد؛ بخشی از نیروهای این جبههٔ عظیم و گسترده و فراگیر، نهضت ترجمه و تألیف را آغاز کردند و بخش دیگری در قلمرو علوم منسوب به اسلام پرورش یافتند و تظاهر کردند. فعالیت‌های جبههٔ علمی - فرهنگی بر خلاف جبههٔ ادبی، بسیار ظریف، پیچیده، مرموز، شدیداً سری و نامرئی بود: [ن.ک: ابن الندیم / الفهرست ۲۶۷: ... مِنْهَا بِالْحَيْلَةِ سِرًّا، فَأَخَذْتُوا لِذَلِكَ فِي الْإِسْلَامِ حَوَادِثَ مُنْكَرَةً عَنِ: بخشی از شعوبیه با نیرنگ و به گونه‌ای پنهان، حوادث و بحرانهای ناپسندی در اسلام پدید آوردند...] این پیچیدگی و ظرافت از برکت نبوغ و استعداد و زیرکی و زرنگی قوم ایرانی و ذوق و تخیل سرشار آریائی بود، چیزی که اعراب فاقد آن بودند و لذا در این جبهه و دیگر جبهه‌ها مغلوب گردیدند.

فرآورده‌های جبههٔ علمی شعوبیه هم‌زمان در جوامع علمی و عامیانه و اقوام مختلف قلمرو خلافت عربی پخش و شایع می‌شد. این رسالت بر عهدهٔ رواة، وعاظ، شعرا، خطبا و دیگر عملةٔ خلوت و جلوت شعوبیه بود. ابن قتیبه از موضع عصیّت پان عربیستی به واقعیت جوامع عامیانه شعوبیه اشاره کرده و آنان را اراذل و اوباش هیاهوگری معرفی نموده است [ن.ک: ضحی الاسلام ۶۲/۱ - ۶۳ - ابن قتیبه / رسائل البلغا ۲۷۰]. علت چنین تعبیری از جوامع عامیانه شعوبیه در لابلای کلام ابن قتیبه نهفته است؛ چرا که عوام به مثابه سیاهی لشکر شعوبیه کار را بر اعراب سخت می‌کردند و در بسیاری از مواقع نبرد، جلوتر از پیشتانان نهضت شعوبیه در حرکت بودند [ن.ک: همان].

یک نویسندهٔ معاصر عرب، رسالت جبههٔ علمی شعوبیه را انتقال فرهنگ و تمدن ایرانی در قالب‌های عربی می‌داند [ن.ک: الهجاء ۲۱۸]. اعجاز چنین هنری وقتی نمودار می‌شود که بدانیم پان عربیسم در اذهان عامهٔ ملل پرده‌ای از عصمت بر

تمامیت هویت عرب و عربیت کشیده بود [ز.ک: ضحی الاسلام ۱/۳۰۰، ۳۰۳].  
 شعوبیه در آغاز و به هنگام غلبه پان عربیسم امویان می‌کوشید تا روایات پان عربیستی را دستکاری کند و موفق هم شد، زیرا همان روایات پان عربیستی دستکاری شده اینک در متون و منابع شیعه و سنی آمده است؛ نمونه: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: لَا تَسُبُّوا قُرَشِيًّا وَلَا تُبَغِضُوا الْعَرَبَ وَلَا تَذَلُّوا الْمَوَالِي، وَلَا تَسْكُنُوا الْخُورَ وَلَا تَزَوِّجُوا إِلَيْهِمْ فَإِنَّ لَهُمْ عِزًّا يَدْعُوهُمْ إِلَى غَيْرِ الْوَفَاءِ» [ز.ک: بلاغة النبي ۱/۳۰۰ - علل الشرائع] بدیهی و روشن است که در این روایت پان عربیستی، شعوبیه جمله لا تَذَلُّوا الْمَوَالِي (= به موالی نزدیک نشوید) را تبدیل کرده به لا تَذَلُّوا الْمَوَالِي (= موالی را خوار و ذلیل نکنید) و به همین اکتفا کرده است. هر چند که تعارض و تناقض در روایت جعلی پدید آمده، اما به دلیل قداست و حاکمیت حدیث، هیچکس بخود اجازه نداده تا لا اقل خنده‌ای بر این ساختار جعل داشته باشد. [همین روایت در: مجلسی / بحار ۱۰۳/۳۷۲ - علل الشرائع ۲/۷۹].

احتمالاً نخستین سنگر برجسته جبهه علمی شعوبیه از اواسط قرن اول هجری به بعد در کوفه، سنگر «اهل الرأي» در مقابل «اهل الحدیث» سنگری که پان عربیسم در آن پناه گرفته بود، می‌باشد. در این سنگر، رد پای یک ایرانی زاده از موالی به نام حماد بن ابی سلیمان مشخص است که ریاست و فرماندهی آن را بر عهده داشت و موالی بسیاری پیرامون او گرد آمده بودند. گفته می‌شود در مبادله آتش هجو و جدل، برتری با موالی بود که با دخالت دولت اموی به نفع اهل الحدیث، نبرد مغلوبه شد و مکتب محدثان غالب آمد. [ز.ک: اسد حیدر / الامام الصادق و المذاهب الاربعه ۱/۳۰۴].

این نخستین صف آرائی مشخص علمی پان عربیسم و پان عجمیسم است. این تجربه، شعوبیه را به سنگر اهل الحدیث کشاند و در راستای حدیث و روایت نوابغی پروراند که بتواند در برابر امواج نیرومند مکتب محدثان پان عربیسم مقاومت کند و حتی غالب آید و برآستی چنین شد.

جعل و وضع حدیث و روایت و اخبار از زبان پیامبر اسلام و اشخاص مورد قبول

عامه عرب و مسلمانان، کاری‌ترین ضربه و حربه‌ای بود که دو طرف به آن مسلح و مجهز شدند و در تمام عرصه‌های نبرد از مدح و ذم حیوانات و نباتات و اماکن و آداب و سنن و خوراک و پوشاک و... و... یکدیگر گرفته تا هجو و نقد فرهنگ، هویت، ملیت، شخصیت، مفاخر و مظاهر ملی و تاریخی و عقیدتی طرفین، حدیث، روایت، قطعه و قصه تاریخی علیه مواضع یکدیگر پرتاب می‌کردند. سیر سرنوشت حدیث در تاریخ اسلام این واقعیت را نشان می‌دهد.

ظرافت کار جعل و تدلیس و تزویر آنچنان بود که در آغاز متخصصان مربوطه را خلع سلاح کرد و نتیجه عینی آن سلب مطلق اعتماد از حدیث و روایت بود. پاک‌سازیهای اولیه احادیث توسط مشایخ و اصحاب مذاهب که هر کدام به سهم خود و بنا به درک و تشخیص و فهم‌شان صدها هزار حدیث و روایت و خبر را جعلی و بی‌اعتبار اعلام کردند، نمونه‌ای ناچیز از فرآورده‌های جبهه پان عربیسم و شعوبیه است. در صفحات گذشته به هنگام بحث از پان عربیسم و فرآورده‌های آن از صدها کتاب روائی جعلی و میلیونها حدیث ساختگی بی‌اعتبار اعلام شده یاد کردیم [ن.ک: پان عربیسم جاهلی - اموی]، اما منصفانه باید گفت که فرآورده‌های روائی شعوبیه در زمینه جعل حدیث، خبر، روایت، قطعه و قصه تاریخی و ... بمراتب بیشتر از فرآورده‌های پان عربیسم بوده است، زیرا جبهه علمی شعوبیه قوی‌تر و با نیروهای بیشتر و نیرومندتر فعال بود.

روایات و احادیث و قطعات تاریخی ساخت شعوبیه ابعاد، جهات، اهداف و مشخصه‌های مختلفی داشت که در صافی علم الحدیث و علم الرجال نمی‌توانست گیر کند، بلکه به راحتی عبور کرده و در میان احادیث متواتره، مستفیضه، صحیحه، موثقه، معتبره، مرسله و حتی مرفوعه و... جای می‌گرفت. علت نه تنها نارسائی ذاتی متدلوژی احادیث و اخبار بود، بلکه جاعلان شعوبیه خود از متخصصان فن بودند و با توجه به قداست و حاکمیت مکتب محدثان که در تمام اعصار غلبه داشت هرگونه تصفیه‌ای محال بود، و از طرفی جرح و تعدیل متن و سند احادیث و اخبار از قرن

چهارم هجری به بعد در بخشی از حوزه‌های علمی بکار آمد ولی رسمیت تام نیافت. اینها همه از عوامل و عللی است که فرآورده‌های پان عربسم و شعوبیه توانست منابع و متون منسوب به اسلام را اشغال کند و پشتوانه اصول و فروع (= کلام و فقه) گردد.

و امروز؛ مثلاً می‌توان احادیث شعوبی ساخته‌ای از این قبیل را شناخت: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: لَا تَسُبُّوا فَرِيسِيًّا، فَمَا سَبَّهُ أَحَدٌ إِلَّا انْتَقِمَ عَاجِلًا وَ آجِلًا، يَا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ! إِنَّ آدَمَ افْتَخَرَ بِي وَ أَنَا افْتَخَرْتُ بِرَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي إِسْمُهُ نُعْمَانٌ وَ كُنْيَتُهُ أَبُو حَنِيفَةَ، يَا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: ان سائر الانبياء يفتخرون بي و انا افتخر بابي حنيفه، من احبه فقد احبني و من ابغضه فقد ابغضني و... بدیهی است که این احادیث رسوا، در روزگار ساخت خود در میان عوام کارائی خاص خود را داشته است و در ادوار بعد، بستگی به شرایط و عقل و شعور و باور مخاطبان خود داشته است. اما همه احادیث و روایات جعلی پان عربیسم و شعوبیه اینگونه نیست، روایاتی پیچیده در زمینه‌ها و موضوعات ناشناخته مختلف که چه بسا امروز بخشی از عقاید ما را ساخته باشد [ن.ک: بخش I پاراگراف ۹]. و در هر عصر و نسلی مورد استدلال و احتجاج اسلاف ما قرار گرفته باشد.

فرآورده‌های روائی - فقهی شعوبیه که بار سیاسی خاص خود را دارد و تلاشی بود در جهت احراز هویت ملی - فرهنگی و کسب استقلال سیاسی ایران، برجسته‌ترین فرازهای جبهه علمی - فرهنگی شعوبیه را تشکیل می‌دهد: وقتی پان عربیسم می‌کوشید تا به همه چیز اصالت عربی دهد و عربیت را در لفظ و معنی «اصل» کند، نهضت تسویه با تکیه بر شعائر محوری و روح انسانی اسلام اولیه، می‌کوشید تا از این اصالت بخشیدن پان عربیستی جلوگیری کند و با از شدت آن بکاهد. این تلاش نافرجام حداقل این قول را در فقه پدید آورد که «عصبيت قومی، نژادی، زبانی و... هر اندازه و در هر موضوع و زمینه‌ای محکوم و مردود است و شهادت فرد متعصب مطلقاً مقبول نیست» [ن.ک: موسوعة الفقه الاسلامی ۳۳۰/۱۲].

و این حقیقتی بود که از روح انسانی و متعالی اسلامِ محمّد (ص) الهام می‌گرفت هر چند که مقهور پان عربیسم افسارگسیخته اموی - عباسی شد. تلاش دیگر نهضت تسویه در مبارزه با نژاد پرستی عدم قبول شهادت افراد هجوگو و مثالب خوان بود [ذ. ک: همان ۳۲۵/۱۲ - ۳۲۹].

شعوبیه در مقابله به مثل با پان عربیسم بر اصالت بخشیدن به زبان فارسی کوشید و آن را در کنار زبان عربی و در برخی موارد برتر از آن قرار داد. و این کوششی بود برای برسمیت شناخته شدن زبان فارسی در جامعه عربی. این جدال و تنازع نژادی - زبانی، عیناً توسط فقهاء طرفین و یا متمایل و یا متأثر از طرفین در فقه انعکاس یافت و جاودانه شد [ذ. ک: پیشینه این جدال: همان ۳۳۶/۱۲، ۳۶۷]. در حالی که موضع کلی و اصولی اسلام اولیه در اداء الفاظِ اعمالِ مذهبی و انجام هرگونه تکلیفی بر اصلِ «استطاعت» استوار است، پان عربیسم می‌کوشید تا با اصالت بخشیدن به زبان عربی، اداء وظایف و تکالیف مذهبی به زبان غیر عربی را باطل و مردود اعلام دارد. اما اقدامات شعوبیه سرانجام توانست اعتبار زبان فارسی را در فقه تثبیت و جواز ترجمه نماز و نکاح و... را به زبان فارسی بگیرد و در فقه ثبت کند: [ذ. ک: مجلسی / بحار ۶۲/۸۵، ۶۳، ۶۴: «... وَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَقُومَ بِهِ حَتَّى يَكُونَ ذَلِكَ مِنْهُ بِاللَّبْطِيَّةِ وَ الْفَارْسِيَّةِ...» پنج حکم از روایت فوق استنباط شده است: حکم سوّم: دیدگاه عامه فقهاء شیعه: عدم جواز ترجمه در صورت توان بر عربیت. ابو حنیفه: جواز مطلق ترجمه حتی اگر عربی بداند. حکم چهارم: جواز ترجمه به فارسی اگر عربی نتواند. + وسائل الشیعه ۸۰۲/۲: عجمی در حکم گنگ است لذا می‌تواند تلبیه، نکاح، طلاق، عقود و ایقاعات را به زبان غیر عرب و لو قادر بر عربیت باشد، بجای آورد - قرب الاسناد. مقایسه کنید:

شهید اول: الدروس / کتاب الصلاة ۳۵ (چاپ صادقی قم): حتی اگر قادر بر عربیت باشد جایز است که دعا و اذکار غیر واجب نماز را به غیر عربی بخواند. سعد بن عبدالله القمی (از مکتب محدثان قم و ری و بغداد): حتی دعا را باید به عربی بخواند. همان ۳۵، ۳۶. شهید اول: در ترجیح قرائت نماز به زبان عجمی نظر و تأمل است: همان ۳۵، ۳۶. + شهید اول / الذکری ۱۸۷ - ۱۸۶: به

اجماع امامیه قرائت نماز به غیر عربی و یا به لغات مترادف آن جایز نیست...  
 شیخ طوسی / الخلاف: در هر صورت تسبیحات اربعه باید به عربی باشد و به هر لغت دیگری که بخواند نمازش باطل است... [ذ.ک: همان].

شهید ثانی / شرح لمعه (چاپ کلاتر) ۱۱/۵: کتاب النکاح: ایجاب و قبول عقد به غیر عربی در صورت توان بر عربیت، جایز نیست. قیل (۱؟). عربیت مستحب است نه واجب، زیرا زبانهای عجمی در مقابل عربی، مانند لغات مترادفی است که جانشین یکدیگر می شوند، چراکه مقصود رساندن معانی مطلوب است لذا به هر زبانی که ادا شود فرقی نمی کند. شهید ثانی این قول را رد می کند!!

قول سوم (؟): اصالت با زبان عربی است. عقد منعقد نمی شود مگر به زبان فصیح و بلیغ عرب، لذا اگر کسی به عربی با لحن عجمی صیغه را بخواند درست نیست.

شهید ثانی می گوید: با توجه به اینکه زبان صاحب شریعت عربی است، بدون شک عربیت اولی است! + علامه / المنتهی ۱/۲۷۳ + مختصر النافع ۱۴۸، ۱۴۹، + نراقی / مستند الشیعه + حلبی / الکافی + علامه / التحریر ۲/۴ + پیشینه عربیت و تأثیر آن در فقه خوارج ذ.ک: الشقصی الرستاقی / منهج الطالبین و بلاغ الراغبین (چاپ عمان ۱۹۸۱) ۳۳/۹، ۳۴ [اقدام دیگر، حل مسئله قبول شهادت موالی و اعاجم بود؛ سنت سیئه ای که از دوره معاویه آغاز شد [ذ.ک: پان عربیسم امویان] و در سراسر قلمرو خلافت عربی شایع و رایج بود. طرح این جنجال در فقه و اقوال فقهاء، مبین این واقعیت است [ذ.ک: موسوعة الفقه الاسلامی ۱۲/۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰] اقوال و آراء خوارج در این زمینه قابل ملاحظه است؛ خوارج اباضیه علی رغم ستیز با پان عربیسم اموی از جاذبه عربیت نتوانسته اند فرار کنند: [ذ.ک: همان ۱۲/۳۳۰ + منهج الطالبین ۳۳/۹: شرایط قاضی: عالماً بلغة العرب، ص ۳۴. يستحب للقاضي ان يشاور في امره العلماء بلسان العرب ... و لا يمكن هذا في رجل حتى يكون عارفاً بلسان العرب] مذهب زیدیه زبان فارسی را در «یمین» (= سوگند یادکردن) به رسمیت شناخت [ذ.ک: شرح الازهار ۵/۴... ان الیمین بالفارسیه تنعقد... لفظ یمین در فارسی: خدای بیار خدای: الله، بیار: لا فعلت کذا (؟)] + ذ.ک: آراء ابو حنیفه و مقایسه آن با فقه مذاهب در: اسد حیدر / الامام الصادق و المذاهب الاربعه ۶/۳۰۸،

۳۰۹. جواز قرائت نماز و اذکار و قرآن به فارسی و دیگر زبانها. غلبه زبان فارسی بر عربی در ایران قرن چهارم و ضعف زبان عربی ن.ک: همائی شعوبیه ۱۲۵].

مسئله دیگر تعدیل برخورد با دین مجوس و مجوسیان بود؛ پان عربیسم اموی پس از ترور عمر بن خطاب می‌کوشید تا با جعل روایات و وضع قواعدی با اسرای ایرانی برخوردی خشونت‌آمیز و خونین داشته باشد [ن.ک: پان عربیسم جاهلی و اموی]. شعوبیه این جریان را عکس کرد و آرائی چنین آورد که: نباید از کفار عرب اسیر گرفت بلکه باید آنان را کشت در حالی که از کفار و مشرکان عجم می‌توان اسیر گرفت و آنان را نباید کشت» [ن.ک: موسوعة الفقه الاسلامی ۳۰۴/۹، ۳۰۵. اقوال ابو حنیفه و مالک: اسرای عرب یا اسلام قبول کنند و یا گردن زده شوند، اسرای اعاجم خواه مشرک و خواه اهل کتاب باید جزیه بدهند. ابن حزم: نه، این حرفها باطل است، مشرکین را باید کشت].

جناح ناسیونالیست شعوبیه اصرار داشت تا ازدواج با زن مجوسیه را تبلیغ کند. این اصرار می‌توانست بخشی از غرور ملی و نفوذ و حضور فرهنگ ایرانی باشد چرا که ازدواج فرد مسلمان با زن یهودیه و مسیحیه جایز بود و رایج، و این تنها زن مجوسیه بود که سرش بی‌کلاه مانده بود. در این زمینه ابتدا یکی از شعوبیان کتابی با عنوان «ثواب ازدواج با زن مجوسیه» را نوشت که تاثیر خاص خود را داشت [ن.ک: صفحات بعد، نویسندگان شعوبیه] اما عصبیت پان عربیستی ضد عجمی در حدیث و فقه مذاهب راه یافته بود و ازدواج با زن مجوسیه ممنوع شده بود. جناح مذهبی شعوبیه توانست تعدیلهائی در این زمینه بوجود آورد [ن.ک: وسائل الشیعه ۴۳۵/۱۴: زن مجوسیه اگر پنهانی از والدین اسلام آورد ازدواج با او جایز است (!) و اگر بعد معلوم شد که نه، اسلام نیاورده و امر بر زوج مشتبه شده طلاق او لازم و واجب نیست. + زید بن علی / مسند امام زید (چاپ الحیة / بیروت ۱۹۶۶ م) ص ۳۱۰ باب نکاح اهل الکفر، مرد مسلمان با زن مجوسی و مشرک نمی‌تواند ازدواج کند ص ۳۷۰. مجوس از سبب خویشاوندی حق ارث دارد ولی از سبب ازدواج حق ارث ندارد، زیرا ازدواج با او در اسلام جایز نیست. و نیز ن.ک: بحث اکفاء در مقدمات



نکاح: الوسائل ۴۸/۱۴، ۴۹ + سرخسی / المبسوط ۲۲/۵. اقوال مالک و ابو حنیفه.]

تعظیم زرتشت و دین او از زبان پیامبر اسلام و امام علی بن ابی طالب تلاشی بود در جهت رسمیت یافتن آئین زرتشت و اعتبار بخشیدن به آن، مخصوصاً که کتاب زرتشت بگفته امامان شیعه، دوازده هزار جلد بود و افسوس که خودش را کشتند و کتابش را تحریف کردند یا سوختند [ذ.ک: وسائل الشیعه ۹۶/۶، ۹۷، ۹۸ - فروع کافی ۱۶۱/۱ + تهذیب ۳۸۱/۱ + ۵۲/۲، ۵۶، ۵۷ + من لا یحضر ۱۷/۱ + مجالس ۲۰۶ + صدوق / توحید ۷ + مفید / مقنعه ۴۴]. این بخش از روایات توسط جناح شیعی - شعوبی ایرانی ساخته شد و در منابع شیعه امامیه جای گرفت. خلق چنین روایتی دو هدف داشت: یکی به هنگام تفاخر نژادی - فرهنگی - دینی با پان عربیسم بکار می آمد و توانست بر اعتبار دین زرتشت و رسمیت آن بیفزاید و دیگری در جهت تقریب و تفاهم هر چه بیشتر با خاندان نبوت و امامت اسلام مفید بود، چرا که بعدها قرار شد دختر موهوم یزدگرد سوم ساسانی که وارث و نماینده آئین زرتشت است با امام حسین بن علی که وارث و نماینده اسلام محمد و علی است ازدواج کند و اصولاً با طرح تدارک یک اسلام ایرانی و هماهنگ با فکر و فرهنگ جامعه ایرانی - باستانی بسیار کارساز بود [ذ.ک: بخش I. پاراگراف ۹]. وجود همین روایات نقش مهمی در تبرئه زرتشت و آئین او از اتهام عرب ساخته بت پرستی و آتش پرستی داشته است [ذ.ک: قاضی ابی یوسف / کتاب الخراج ۱۲۸: و جمیع اهل الشرك من الممجوس و عبدة الاوثان و عبدة النیران و الحجارة و... تؤخذ منهم الجزیه]. شعوبیه توانست با در دست داشتن چنین روایاتی، این اتهام را نفی کند و در سیستم حقوقی، قضائی پان عربیسم اختلال ایجاد نماید. شعوبیه توانست با ارائه روایاتی از زمان و زبان پیامبر اسلام و امام علی بن ابی طالب بگوید که مجوسیان اهل کتاب هستند و در کنار یهودیان و مسیحیان قرار دارند و فقهاء خلافت عربی را تسلیم کنند [ذ.ک: الخراج ۱۲۹: قال علی کَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ: و انا اعلم بهم، كانوا اهل کتاب یقرأونه و علم یدرسونه فنزع فی صدورهم. عن جعفر بن محمد عن ابیه قال: ذکر لعمر بن خطاب (رض) قوم یعبدون التار لیس یهودا و لا نصاری و لا اهل کتاب. فقال عمر: ما ادری ما

اصنع بهؤلاء؟ فقام عبدالرحمن بن عوف (رض) فقال: اشهد على رسول الله (ص) انه قال: سُنُوا بهم سنّة اهل الكتاب. و نیز ص ۱۳۰، ۱۳۱ احادیثی مشابه در همین باب آورده است. در ذیل همین روایات مورد استناد فقه تسنن عصر اول عباسیان است که حرمت ازدواج با زنان مجوسیه و خوردن ذبائح شان برداشته شده است [ذ.ک: الخراج ۱۲۹]. و می دانیم این زمانی است که شعوبیه بر ارکان سیاست و اقتصاد رژیم عباسیان غلبه یافته و روزگار چرخشی دیگر بخود گرفته است. [ذ.ک: موسوعة الفقه الاسلامی ۳۳۶/۱۲، ۳۳۷: تلاش و جنجال فقهاء موافق و مخالف در برسمیت شناختن دین مجوس والحق آن به اهل کتاب].

هنر بسیار بزرگ سیاسی شعوبیه تطهیر و تقدیس، پیشینه سیاسی - فرهنگی ایران، تعظیم و تکریم ساسانیان، احیاء و تجلیل مظاهر ملی - فرهنگی ایران، ستایش قهرمانان ایران و اسلام، توجیه اشغال و شکست و سقوط ساسانیان بود که مسئولیت این مهم را جبهه علمی - فرهنگی شعوبیه بر عهده داشت، و حدیث و تاریخ بهترین وسیله این کار خطیر و حیاتی و سرنوشت ساز بود.

شعوبیه در کار احیاء، بازسازی و تطهیر تاریخ سیاسی ایران از انوشیروان ساسانی شروع می کند. علت انتخاب این مقطع تاریخی کاملاً معلوم است چرا که تاریخ اسلام دقیقاً از همین زمان آغاز می شود؛ ولادت پیامبر اسلام همزمان با سلطنت انوشیروان بوده است. نخستین روایت شعوبی در این باب مباهات و افتخار پیامبر اسلام می باشد به اینکه در زمان پادشاهی عادل پا به عرصه جهان گذاشته است. این روایت بیشتر در منابع شیعی راه یافت [ذ.ک: مجلسی / بحار ۱۵/ ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۷۹، ۲۸۰ - العدد + طبرسی / اعلام الوری + قصص الانبیاء (؟): ولدت فی زمن الملك العادل انوشیروان، ولدت فی زمن الملك العادل]. مقطع ساخت این روایت به احتمال قوی، اوائل قرن سوّم هجری است و این زمان اوج و غلبه کامل فرهنگی - سیاسی شعوبیه بر پان عربیسم می باشد. گرایش شیعی به این روایت از این جهت است که نواده همین پادشاه بعدها باید همسر امام حسین بن علی (ع)، نوه محمد پیامبر اسلام (ص)

بشود. دوران کارائی این روایت از زمانی است که بین سلطنت ایرانی و جناح اکثریت شیعه امامیه ائتلاف و اتحاد برقرار شد و آن، دوران سلطنت ایرانی شیعی - شعوبی آل بویه است.

شواهد تاریخی نشان می دهد که جعل قداست و تطهیر ساسانیان از قرن اول هجری شروع شد. شعوبیه در آغاز با نقل افسانه‌هایی در جوامع عامیانه عرب و ایرانی که بیشتر جنبه شوخی داشت، انوشیروان را چنین ترسیم کرد که: «در دوره کسری یک روز رویدادی سخت شگفت و هولناک روی داد، لذا اعلیحضرت برفراز مناره رفت و بانگ زد: *الصلوة جامعَة* (= آهای مردم! نماز جماعت!)» [ز.ک: جاحظ / البیان ۲۶/۴]. به هنگام تعارض و تنازع قدرت بین اشراف ایرانی دستگاه خلافت عربی - عباسی و اتراک، چاره‌ای نبود تا جناح پان عربیست و متحد ترکها علیه ایرانی‌ها، در مناقب اتراک از ازدواج کسری با خاتون دختر خاقان یاد کند و برای ترکها افتخار خلق نماید، شرافتی که به دربار خلافت عربی - اموی راه یافته بود و ولید و یزید ناقص اموی رجز می خواند که: نسب از چهار سو دارد این نیک پی، ز کسری و خاقان و قیصر و مروان [ز.ک: جاحظ / الرسائل ۸۲/۱، ۸۳: انا ابن کسری و ابی خاقان \* و قیصر جدی و جدی مروان + طبری ۲۲/۹، ۴۶]. سیاست مردمی، مردم دوستی و رعیت پروری، تصویر دیگری از چهره انوشیروان بود که بخش بزرگی از منابع تاریخی عرب و عجم را اشغال کرده است و حتی در کتب لغت و ادب و شعر عرب و عجم راه یافته است [ز.ک: راغب / محاضرات الادبا ۸۰/۱: نقل نمونه‌ای بلیغ از تدبیر شاه، ۷۶: ترسیمی شاعرانه از عظمت کسری، از زبان متنبی + ز.ک: مسعودی / مروج ۲۹۶/۱، ۲۹۷، ۲۹۸ + التنبیه ۴۰ - ۸۱ نمونه‌هایی از قداست، علو مقام، علم و هوش و نبوغ و حکمت و... شاهان ساسانی از جمله نوشیروان ساسانی]

شعوبیه پس از گریم انوشیروان به سراغ یزدگرد سوم می رود و بر روی یزدگرد بیشتر کار می کند، زیرا قرار است او پدر شهربانو همسر امام حسین بن علی شود و قرار است تمام رجزهای تاریخی، سیاسی و افتخارات ملی و باستانی به او عطف

گردد؛ تصاویر شعوبیه از یزدگرد سوم وی را حکیم هوشمند و دانشمند و موحدی در ارتباط با غیب نشان می‌دهد. تا آنجا که وقتی شهربانو دختر یزدگرد سوم و عروس امام علی بن ابی طالب از فضائل و کلمات قصار پدر تعریف می‌کند اعجاب و تحسین امام علی را برمی‌انگیزد [ن.ک: مفید / ارشاد ۳۰۱/۱] + [و نیز برای دریافت افسانه ازدواج شهربانو و امام حسین ن.ک: بخش I پاراگراف ۹]

در همین کلام قصارِ اعجاب‌انگیز است که شعوبیه هدف سیاسی - تبلیغاتی روانی دیگر خود را پیاده کرده است و آن توجیه شکست و سقوط ساسانیان می‌باشد. شعوبیه در اینجا از تاریخ بهره می‌گیرد و با حفظ غرور ملی و حیثیت سیاسی ایران، از زبان راوی افسانه‌ای و خبرسازی مانند سیف بن عمر تمیمی می‌گوید: خداوند فرشته‌ای نزد کسری فرستاد که عصائی در دست داشت و واژگونه راه می‌رفت؟ به خوابگاه کسری که احدی را در آن راه نبود وارد شد و گفت: مسلمان خواهی شد یا توراً با این عصا بکشم. کسری فریاد زد، فرشته از کاخ خارج شد، سال بعد در همان روز و ساعت این حادثه تکرار شد. سال سوم کسری جواب درستی نداد، عصا شکسته شد [ن.ک: ابن اثیر / اخبار ایران ترجمه باستانی پاریزی ۱۱۲، ۱۸۴، ۱۸۵] خواننده بداند که وجود عصا در افسانه خالی از لطف و چاشنی شعوبیگری نیست! شعوبیه هرگز حاضر نشد شکست ساسانیان توسط اعراب را بپذیرد و به عوامل داخلی اعتراف کند. لذا جناح ناسیونالیست شعوبیه سقوط ساسانیان را خشم اهورا مزدا و یا اراده غیبی ترسیم می‌کند. و همان گونه که می‌بینیم در این ترسیم چاشنی شعوبی بروشنی پیدا است؛ اسلام عرضه می‌شود و شاه نمی‌پذیرد.

شعوبیه یزدگرد را هم وزن «محمد» پیامبر اسلام قرار می‌دهد و از زبان سیف بن عمر برای یزدگرد خواب می‌بیند که: «پیامبر اسلام و یزدگرد در محضر خداوند ایستاده‌اند و خدا هم دارد تعیین سرنوشت می‌کند». این روایت نیز توسط جناح ناسیونالیست شعوبیه ساخته شده و در آن پیش بینی شده که پایان حیات اسلام نزدیک است و سلطنت ساسانی دوباره برقرار می‌شود [ن.ک: مرتضی عسکری / یکصد

و پنجاه صحابی ساختگی ۳۴، ۳۵، ۳۶ - طبری / تاریخ، حوادث سال ۲۲ هجری [عسکری در هویت و واقعیت خارجی سیف بن عمر تردید بسیار دارد و بر فرض وجود، او را از مبلغان زبردست مانویان می‌داند. [ذ.ک: محمود افتخارزاده / روش شناخت سنت و تاریخ اسلام ۷۹ - ۸۵؛ ارزیابی روات تاریخ طبری؛ سیف کیست؟]

جناح شیعی شعوبیه داستان سقوط ساسانیان را بسیار دل‌انگیز و بانگاه عامیانه مذهبی، غرورآفرین ترسیم کرده است. این داستان با همان مایه‌ها از زبان شهربانو دختر موهوم یزدگرد سوم که همسر امام حسین بن علی شده است، نقل گردیده [ذ.ک: است بخش I پاراگراف ۹].

شعوبیه برای تحریک هر چه بیشتر و آماده ساختن ایرانیان در نهضت ضد عرب و انتقام از اعراب، از زبان سیف تصاویری از کشتار و غارت مضاعف بر واقعیت نشان داده‌اند [ذ.ک: عسکری / همان ۳۶، ۳۷].

هرمزبان سردار ساسانی که در اسارت اعراب به دین و دولت باستان وفادار ماند و در ترور عمر بن خطاب نقش داشت [ذ.ک: بخش I پاراگراف ۴، ۳] مورد توجه شعوبیه بود. جناح ناسیونالیست شعوبیه بر پیشینه اشرافی و عظمت و قداست و ثروت افسانه‌ای هرمزبان که معرّف ابّته ساسانی و نمائی از اشرافیت باستانی بود تکیه داشت [ذ.ک: جاحظ / البیان ۲/۲۶۳: داستان اشغال خانه هرمزبان که هزار درب داشت و در آن گنجهای جهان پنهان بود، و مسخره کردن عمر بن خطاب. مقایسه کنید: بلاذری / فتوح ۲۶۲، ۲۶۳. تصویر هرمزبان در روایات پان عربیسم: جاحظ / البیان ۳/۲۷۹ + بخش I پاراگراف ۳، ۴]. و جناح شیعی شعوبیه هرمزبان را مسلمانی می‌داند که علی بن ابی طالب نسبت به او ارادت بسیار داشت! [ذ.ک: بخش I پاراگراف ۳، ۴: ترور عمر بن خطاب].

چهره بعدی سلمان فارسی است که مورد توجه پان عربیسم نیز قرار داشت. بنا به روایت پان عربیسم، سلمان در ماجرای اشغال ایران، مترجم و مشاور عمر بن سعد وقاص و سرانجام استاندار خلیفه در مدائن است. انتخاب سلمان در ماجرای اشغال کوششی برای توجیه و تأیید آن بوده است [ذ.ک: پان عربیسم و داستان اشغال].

جناح شیعه شعوبیه کیش شخصیت شگفتی برای سلمان ساخته است و برخی از فرقه‌های غالی شیعه با مایه‌های شعوبی ناخالصی از او چهره‌ای خدائی و اهورائی ترسیم کرده‌اند. در مایه‌های عرفانی - صوفیان شعوبیه، سلمان واسطه فیض و باب اعلی است و در روایات مذهبی شیعه سلمان برتر از آنچه بوده جلوه داده شده است. در متون شیعیان غالی بسیاری از عقاید و آداب و سنن باستانی ایران از زبان امامان شیعه، تأویل التقاطی شگفتی یافته است. در این تأویلات که در قالب روایات آمده، آراء سیاسی، فلسفی، عرفانی، کلامی مختلفی در هم آمیخته‌اند. مثلاً در تأویل نفی آلود ازدواج عثمان بن عفان با ام کلثوم دختر امام علی بن ابی طالب: علی هابیل است و عثمان قابیل و ام کلثوم دختر واقعی و حقیقی خود عثمان و نه دختر علی، در باطن امر چنین بوده و در ظاهر امر چنان! در اینجا سلمان فارسی طراح و همه‌کاره این جریان است!! در این بخش از روایات بر عجمیت سلمان بسیار تأکید شده است و گویا همین سلمان است که عظمت و اسرار معنوی نوروز را به امامان گوشزد کرده و آنان در هر روز نوروز به گونه شاهان ساسانی اصحاب را به حضور می‌پذیرفته‌اند. عظمت و اسرار این روز بر امامان روشن بوده ولی اصحاب عرب امامان چیزی نمی‌فهمیده‌اند! [ذ.ک: الهفت الشریف، از متون سری فرقه نصیریته، تحقیق مصطفی غالب (بیروت ۱۹۶۴ م) ۲۶، ۲۷، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰ و...].

محصولات شعوبیه در قرون و اعصار بعد از باوری عمیق در تاریخ و حدیث برخوردار شد. جناح سنی شعوبیه بر قداست، دانش، عدالت، عظمت و حکمت پادشاهان ساسانی تکیه و تأکید بسیار داشتند. این مطهرات و مقدسات در طول استیلای ترکان غزنوی و سلجوقی و مغولان و... به مشامشان گرفته می‌شد تا بدانند که بر تخت سلطنت چه کسانی نشسته‌اند: [ذ.ک: راوندی / راحة الصدر و آية السورور (چاپ اقبال) ۷۲: داستانی غرورآفرین از همه مظاهر سلطنت، اشرافیت و روحانیت ایران باستان، موضوع داستان؛ دانش و تدبیر ساسانیان، زمان نقل اولیه عصر مأمون عباسی، از زبان موبد موبدان. ۷۶، ۷۷: فضائل و نبوغ انوشیروان، ۴۱۵: عقل و سروری و پادشاهی و مهمتری خسرو

پرویز، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵: حکمت و دانش کی قباد، ۸۱: برتری دولت و دین ساسانی بر اسلام خلافت و خلیفه عربی از زبان نظامی - خمسه نظامی (چاپ تهران ۱۳۰۱) [۶۱].

در میان اقدامات روائی - تاریخی شعوبیه، آنچه برجسته تر می نماید و در عمق باورها جدی و جاودانه شده است، افسانه ازدواج دختر موهوم یزدگرد سوم با امام حسین بن علی، یعنی پیوند نژادی - خونی خاندان سلطنت ساسانی - ایرانی با خاندان نبوت اسلامی شیعی. و این اوج پیروزی و موفقیت کلامی - تاریخی، فرهنگی - سیاسی شعوبیه است. خلق افسانه‌ای آنچنان و بعد ایجاد فضا و باوری با تصوراتی این چنین، نبوغ، هوشمندی و درایت شعوبیه را می رساند. افسانه‌ای که اساس یک ایدئولوژی شد و ملتی بر آن زاد و زیست و می زید. آیا این هنر، برتر و بالاتر از یک شاهکار نیست؟!

مذهب، ملیت ایرانی را در آغوش کشید، سلطنت ایرانی در دوباره خویش تضمین عقیدتی یافت، معنویت آریائی - ایرانی با حیاتی سبز، شکوه و جلال و لطافت تازه‌ای گرفت، و براستی که این یک اعجاز است. در بخش نخست این کتاب (اسلام در ایران) به مناسبتی خاص، چگونگی، واقعیت و حقیقت این شاهکار را بطور مستند و مستدل تحقیق و بررسی کرده‌ام. بدون شک شناخت شعوبیه در این کتاب، بدون مطالعه آن بخش کامل نیست.



شواهد تاریخی - کلامی موجود نشان می دهد که جبهه علمی شعوبیه سنگرهای کلامی پیدا و پنهان داشته است. این مسلم است که نخبگان هوشمند ایرانی از بنیانگذاران مکتب کلامی معتزله در نیمه دوم قرن اول هجری بوده‌اند. در شرح حال بشار بن برد شاعر شهیر شعوبیه خواندیم که او در ردیف مشایخ بزرگ مکتب کلامی بصره بوده است. دخالت بشار در کلام قطعی است؛ درگیری او با اصل بن عطا و مایه‌ها و کنایه‌های کلامی بشار در شعر هجائی او مبین این واقعیت است. و گفتیم که

شعوبیان در سنگر اهل الرأی حضور فعال داشتند. حماد بن ابی سلیمان کوفی، ایرانی زاده‌ای بود که مناقشات عقلی او محدثان وابسته به پان عربیسم را سخت عصبانی کرده بود. و می‌دانیم که مباحث کلامی در متن و بطن اهل رأی پدید آمد. رسالت کلام توجیه عقایدی بود که پشتوانه روائی - تعبّدی داشت و هنگامی بکار آمد که اعتبار محتوای احادیث در بحران عقاید و هجوم آراء فلسفی، زیر سؤال رفته بود. بنابراین توجیه عقلانی عقاید برای پیروان، موافقان و مخالفان تنها راه چاره بود.

ریشه اصلی بحران در این بود که از همان آغاز، خلافت عربی و رژیم اموی مشروعیت مطلق خویش را در احادیث می‌یافتند.

احادیث در نگاه نخستین، پیامهای ایدئولوژیک نهضت انسانی اسلام بود که عقاید و خط و مشی مسلمانان را از پگاه بعثت تا لحظه رحلت پیامبر ترسیم می‌کرد. همین اعتماد و اعتقاد باعث شد تا کودتای سقیفه و رژیم اموی مشروعیت و فلسفه سیاسی خویش را در قالب احادیثی از زبان پیامبر اسلام اعلام دارند. در دوره غلبه پان عربیسم تمام اهداف و اغراض جاهلی در قالب احادیث تحمیل می‌شد، در بحرانه‌ها و بلواهای احزاب سیاسی و فرقه‌های مذهبی صدر اسلام به بعد، دستاویز همه، روایات و احادیث از زبان پیامبر اسلام بود، هر قتل و غارت و جنایتی با احادیث توجیه می‌شد و هر سیاست و سیاهی و ستمی با ارائه احادیثی تثبیت می‌گردید. مکتب جبریّه پشتوانه فلسفی رژیم اموی، بر همین احادیث استوار بود، لذا در هنگامه نبرد بزرگ عقاید، احادیث اعتبار خود را از دست داده بود و کلام یعنی توجیه عقلی عقاید مبتنی بر احادیث، تنها راه چاره بود.

جناح ناسیونالیست شعوبیه که به عقاید باستانی وفادار بود، می‌کوشید تا عقاید ثنوی خود را در کلام و الهیات جاسازی کند. برخی عناصر احتمالاً ماتریالیست شعوبیه در بدنه و رأس فرقه‌های منشعب شیعی نفوذ می‌کردند و عقاید و آراء خود را از زبان آنها تبلیغ می‌نمودند. در اوائل قرن دوم هجری تلاش برای ساختن یک



خدای ایرانی در برابر خدای عربی که به فارسی سخن می‌گوید و در یک پیامبر عجمی حلول کرده در متون کلام فرقه‌ها به چشم می‌خورد [ذ.ک: اشعری / المقالات و الفرق (چاپ مشکور) ۴۶، ۴۷، ۴۸ + نوبختی / فرق الشیعه ۳۸، ۳۹] عقاید ایرانی کلام فرقه‌ها توسط پان عربیسم و نکاح با محارم بر چسب یک نواختی بود که از آغاز تا انجام بر پیشانی فرقه‌ها چسبانده می‌شد. این اتهامات بر عقاید مجوس حمل می‌شد و دقیقاً رنگ سیاسی پان عربیستی داشت [ذ.ک: اشعری / مقالات ۴۸: و قالوا علی قول المجوس فی نکاح الامهات] از این اتهامات که بگذریم، عقاید کلامی شعوبیه چاشنی خاص خود را همراه داشت: الوهیت باستانی پادشاهان در کلام اسلامی با استفاده از ایده حلول و تناسخ به این صورت مطرح می‌شد که: «خداوند در عرب و عجم حلول می‌کند، حلول خداوند در اعاجم در قالب اکاسره و ملوک است. ظاهر خداوند امامت است و باطن خدا همان که محمد و برگزیدگان او درک کرده‌اند، امام نورانی و غیر جسم است، انبیاء، امامان، اکاسره و ملوک مقام خدائی دارند، علی، محمد است و محمد خدا، فاطمه نیز محمد است و خدا، حسن و حسین مصداق «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ» و سلمان فارسی باب محمد در میان عرب و عجم است و مردم مخلوطی از نور و ظلمت می‌باشند» [ذ.ک: اشعری / مقالات ۴۸، ۵۶، ۵۷، ۵۸. مقایسه کنید: نوبختی / فرق ۳۸، ۳۹، ۴۰ + الهفت الشریف، تمام کتاب].

نهضت کلامی - تعقلی معتزله پشتوانه فلسفی قیام بزرگ ضد عرب - اموی بود: کلام معتزلی که بنیانگذاران، نوابغ و جوهره‌ای ایرانی داشت در احیاء هويت ملی - فرهنگی ایرانیان و بیداری آنان بسیار مؤثر بود. چنین پیداست که این مکتب در آغاز تحت نفوذ شدید شعوبیه بوده است. تشعشعات ضد عربی مشایخ اولیه این مکتب گواه این واقعیت است. بشار بن بُرْد و همفکران متکلم او در مکتب معتزله بصره نمایندگان شعوبیه در این مکتب بشمار می‌روند [ذ.ک: بیوگرافی بشار، عقاید]. وقتی ضرار بن عمر و از بزرگان معتزله در مناقب موالی کتاب نوشت و بر برتری اعاجم بر اعراب اصرار ورزید، جاحظ به دفاع از پان عربیسم برخاست [ذ.ک: جاحظ / البیان +

ضحی الاسلام ۶۰/۱] و بعد هنگامی که خاندانهای ایرانی بنوفضال و بنو نوبخت رهبری عقیدتی - سیاسی شیعیان امامیه را در عصر نخست غیبت در دست داشتند و از متکلمان بزرگ و صاحب نام و نفوذ در خلافت عربی بودند کلام معتزلی همچنان خاصیت عجمی خود را حفظ کرده بود در این بخش از تاریخ که مصادف است با نیابت حسین بن روح نوبختی، توقیعی منسوب به امام دوازهم (ع) شایع می شود که در آن به شیعیان توصیه شده بود: حتماً کتب بنوفضال را بخوانند [ن.ک: طوسی / الغیبة ۲۳۹]. آراء و عقاید کلامی - سیاسی شلمغانی که مغایر با دیدگاههای کلامی نوبختیان و بنوفضال بود، تحمّل نشد. شلمغانی در همان توقیع تکفیر و آثار او تحریم گردید. قرائن نشان می دهند که نوبختیان در این بایکوت سازی نقش فعال داشته اند: ابو سهل نوبختی (رقیب سیاسی حسین بن روح نوبختی در کاندیداتوری نیابت امام (ع) ) و ابن زهرمة نوبختی (?)، شلمغانی و آراء او را ضربه فنی کردند [ن.ک: طوسی / الغیبة ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۱، ۲۵۲].

جناح متمایل به تسنن شعوبیه در سنگر اهل رأی که رهبری آن با حماد بن ابی سلیمان ایرانی زاده مقیم کوفه بود، نوابغی در فقه و حدیث و کلام پروراند: ابو حنیفه (= نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماه / ۱۵۰ - ۸۰ هـ) و قاضی ابو یوسف (= یعقوب بن ابراهیم انصاری کوفی) از مشاهیر این سنگرند.

در این سنگر علاوه بر حماد بن ابی سلیمان که رهبری شاخه کلام را بر عهده داشت، نوابغی در فقه حضور داشتند: عطاء بن رباح از موالی مکه، نافع مولی ابن عمر از موالی مدینه، عاصم بن ابی النجود از موالی کوفه، عطیه عوفی از موالی کوفه، عبدالرحمن بن هرمز از موالی کوفه، زیاد بن علاقه از موالی کوفه، هشام بن عروه از موالی کوفه و... [ن.ک: اسد حیدر/ پیشین ۳۰۸/۱، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۲، ۲۸۱/۲].

آنچه در ساختمان شخصیت، تفکر، عقاید و مشی سیاسی ابو حنیفه نقش داشت، ستم پان عربیسم بر موالی و اعاجم کوفه بود که از سوی اشراف عرب ورژیم اموی اعمال می شد آراء ابوحنیفه در فقه و کلام ریشه در چنین تأثراتی دارد و بیشتر

به نفع موالی و اعاجم است تا برخاسته از احادیث و روایات اسلامی. مواضع سیاسی او نیز متأثر از همین وضع در ستیز با پان عربیسم است: پیوستن او به قیام بزرگ ضد اموی، فتوای حمایت و تأیید و دعوت از مسلمانان در پیوستن به قیام محمد نفس زکیه و برادرش ابراهیم علیه رژیم عباسی، نمونه‌ای از مواضع سیاسی او است [ذ.ک: آراء کلامی - فقهی ابو حنیفه / اسد حیدر / پیشین ۳۱۸/۱، ۳۱۹ + مواضع سیاسی او: از نگارنده / نهضت‌های شیعه، قیام نفس زکیه / خطی / ]

پس از قتل ابو حنیفه توسط منصور عباسی، پان عربیسم او را بخود نسبت داد و آراء و احادیثی منسوب به او علیه تشیع جعل نمود. جناح سنی شعوبیه مناقب و فضائل بی شماری برای ابو حنیفه در قالب احادیثی از زبان پیامبر اسلام ساخت تا با جناح شیعه شعوبیه و پان عربیسم رقابت کرده باشد. [ذ.ک: روایات مناقب ابو حنیفه: / الامین / الغدیر ۵ / ۶ + اسد حیدر / همان ۲/۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۹: نمونه: عن ابی هریره لوکان العلم بالثریا لتناولته رجال من ابناء فارس].



ریشه و پیشینه غلو در اسلام و تشیع به شعوبیه می‌رسد: موالی متمایل به تشیع از نخستین کسانی بودند که جریان غلو در تشیع را پدید آوردند. غلو، بیشتر یک مشخصه آریائی - ایرانی است تا عربی - اسلامی، عقاید آریائی مبین این واقعیت است. قدرت تخیل و صور خیال در این نژاد پر ملکات چند پهلو، آنچنان قوی و پرشاخ و برگ است که نژاد سام بکلی از این نعمت عاری و محروم است. اساطیر آریائی دلیل روشنی بر این واقعیت روانی و روحی است. عقاید دوران تاریخی ایران باستان از مهر پرستی تا اهورا پرستی و راز و رمزهای عمیق کلامی - عرفانی مرموز آن، الفاظ، اصطلاحات، اوراد و شرح حال فیزیکی و فلسفی قهرمانان معنوی آن، با غلوی برخاسته از قوت شگرف تخیل ایرانی توأم است. در «اوستا» فرازهایی بلند از غلو ایرانی خودنمایی می‌کند، ترسیم هویت فیزیکی و

شخصیت فلسفی زرتشت در هاله‌ای از غلو غلیظی گم شده است. مثلاً وقتی می‌خواهد زرتشت را وصف کند و کیش شخصیت او را بسازد می‌گوید: بهرام اهورا آفریده به زرتشت تخمه بارور و نیروی بازوان و تندرستی و پایداری تن بخشید و آنچنان نیروی بینائی بدو داد که اسب دارا است که در شب تیره و بی ستاره و پوشیده از ابر، یک موی اسب را که بر زمین افتاده باشد تواند شناخت که از یال یا دم اسب است... که پاره گوشتی به بزرگی یک مشت را از دوری نه‌کشور تواند شناخت، اگر چه بسان درخش سوزن درخشانی بنماید، اگر چه در بزرگی بسان سرسوزنی بنماید» [پورداود / اوستا، گزیده جلیل دوستخواه (چاپ چهارم، تهران، مروارید ۱۳۶۲) یشتها، ۲۷۷، ۲۷۸ کرده ۱۱، ۱۲، ۱۳ و...] در متون، اسناد، الواح آریائی همه قهرمانان اساطیر معنوی و مذهبی، مثبت و منفی درمه‌ای غلیظ از غلو فرو رفته‌اند. و این ویژگی نژاد آریائی و مشخصه ایرانی است که در نژاد سام وجود ندارد. همه این میراث‌های روحی و روانی در تشیع خود را نشان داد و آن خط و خال‌های خیال بر سیرت و صورت امامان شیعه نقش بست و آنان را از فرش به عرش رساند و برکرسی اهورائی نشانند و بینائی شگرف زرتشت، علم الهی نام گرفت و به امامان نسبت داده شد.

این غلو مضاعف هم صادقانه بود و هم منافقانه؛ نوع صادقانه‌اش از باور پیروانی برمی‌خاست که در زیر تازیانه استخفاف خلافت عربی و امواج سهمگین سب و لعن تبلیغاتی رژیم‌های اموی و عباسی، مظلومیت دردناک امامان را می‌دید و بخود حق می‌داد تا آن بزرگواران را از زمین ذلت سیاست خلافت، بلند کند و بر آسمان خیال بالا برد و بدین سان در تعظیم و تکریم‌شان بکوشد. و نوع منافقانه‌اش از سیاستی برمی‌خاست که مبتنی بر انتقام بود و می‌کوشید تا عقاید باستانی و اوستائی خویش را در قالب‌های نوینی جاسازی کند و اسلامی ایرانی با همه مشخصه‌های اساطیری تاریخی باستانی آن بسازد تا هم انتقام خود را از اسلام گرفته باشد و هم از عرب. و براستی که موفق شد. در این میان آنچه سوخت و تحریف شد «حقیقت» بود که فدای واقعیت گردید. [نوع صادقانه و منافقانه غلو را نک: الهفت الشریف، / پیشین، تمام

[کتاب].

خطوط سیاسی در روایات غُلو مشخص است: روایات غُلو آلودی که به اصالتِ عربی با ویژگی‌های ایرانی‌گرایی دارند، از ساخته‌های موالی عرب زده‌ای است که به خود باختگی دچار شدند و افراطی‌تر از اعراب بودند. این روایات بر اصالت فریش و بنی‌هاشم تکیه دارند و شاخ و برگهای آن ایرانی است.

و روایاتی که در غُلو امامان به اصالت ایرانی و نژاد آریائی از طریق ازدواج ساختگی امام حسین بن علی با دختر موهوم یزدگرد سوم ساسانی تکیه دارند، ساخته جناح ناسیونالیست و شیعی شعوبیه است [ز.ک: بخش I پاراگراف ۹].

آن بخش از موالی که به رژیم اموی پیوستند، در جعل و غُلو به نفع خلفاء ثلاثه و شخص معاویه و اخلاف او بسیار کوشیدند. نسل نخست این موالی حاضر به پیوستن یا همکاری با شعوبیه نبوده‌اند. آنان تمام معلومات و کمالات خود را صادقانه در خدمت رژیم اموی بکار می‌گرفتند. فهرستی از این فراد برجسته در بخشهای سیاسی، نظامی، فرهنگی رژیم اموی، در دست است که تا آخر به رژیم وفادار بوده‌اند و به عربیت و امویت مباهات می‌کرده‌اند. نمونه نخست و برجسته این افراد «صالح بن عبدالرحمن» از اسرای سجستان کاتب حجاج بن یوسف است که زبان فارسی و عربی را می‌دانست و دیوان اداری ساسانی را به عربی ترجمه کرد. او پیشنهاد صد هزار درهمی شعوبیه را مبنی بر خودداری از این کار نپذیرفت [ز.ک: ابن ندیم / الفهرست ۳۲۸ + فهرستی از موالی برجسته در خدمت رژیم اموی: اسد حیدر / الامام الصادق و المذاهب الاربعه ۱۲۰/۱ - ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲] موالی اموی قصه‌ها و افسانه‌های بسیاری در فضیلت و عدالت خلفاء اموی جعل کردند. آنان در معارضه با شعوبیه از زرتشتیانی یاد می‌کردند که وقتی عدالت امویان را دیده‌اند مسلمان شده‌اند [ز.ک: راوندی / راحة الصدور ۷۴، ۸۰، ۸۱].

جریان غُلو در تشیع امامیه با دو منشاء کلامی - سیاسی و خطوط مختلف پنهان،

بحرانهای عقیدتی بسیاری آفرید: در طول دوره حضور امامان، جریان غلو عموماً در میان فرقه‌های منشعب شیعه خود را نشان می‌داد، اما در داخل دایره پیروان و اصحاب امامان بطور سزّی و مخفی فعال بود. مواضع امامان در برابر جریان غلو بسیار روشن و صریح بود. امامان هرگونه غلوّی را محکوم و نفی می‌کردند و غالباً را تکفیر و لعن می‌فرمودند و می‌کوشیدند تا ساحت خویش را از یاهوهای صادقانه و منافقانه غلوّ پاک سازند. فرآورده‌های غلوّ در عصر اول غیبت که در قالب روایات و احادیث معتبری جای یافته بود، بحران ساز شد.

روایات کلامی غلو عموماً امامان را از چهار چوب انسانی خارج می‌ساخت و رنگ و بوی خدائی می‌داد و در دانش و آگاهی و طهارت امامان مبالغه‌های سرشار می‌کرد. اشکال اساسی در این بود که حقیقت و غلوّ در هم آمیخته بود و جداسازی و پاکسازی این دو از باور پیروان مشکل می‌نمود. هر چند که رهنمودهای امامان می‌توانست معیار شناخت درست از نادرست باشد، اما ارادت پیروان و قداست و عظمت امامان در ذهنشان هرگز چنین اجازه‌ای را به آنان نمی‌داد تا در عقاید و باورهای خود تجدید نظر کنند. و از آنجا که در دوران اقلیت و محکومیت یک ایدئولوژی، تقدیس و تعظیم رهبری و رهبران یک اصل و بخشی از استراتژی تبلیغاتی مبارزه است، روایات غلو دست نخورده باقی ماند و در دوره غیبت عقاید کلامی امامیه را ساخت. آراء و اقوال مشایخ و محدثان اولیه شیعه پیرامون غلوّ نشان می‌دهد که جداسازی اصول اساسی اعتقادی از پندارهای برخاسته از غلو چقدر مشکل بوده است. مثلاً: اصل عصمت و دانش برتر امامان در معنای معقول کلامی آن که مبنائی قرآنی دارد و یک ضرورت اعتقادی بود، در نگاه نخستین و حتی در دوره حضور دچار بدفهمی شد. این ضرورت عقیدتی از یک سو گرفتار پندارهای غلوآمیز گردید و از دیگر سو برخی اصحاب امامان آن را جدی نگرفتند و ضرورت عقیدتی - تاریخی آن را درک نکردند. به نظر می‌رسد غلبه غلوّ ناخوشایند، در دیدگاه اصحاب روشنفکر امامان تأثیر داشته است.

در عصر اوّل غیبت و به هنگام تجدید نظر در عقاید و تعیین خطوط و اعلام مواضع جدید امامیه که نوعی پاکسازی و تعدیل را دیکالیزم دوره حضور بود، بسیاری از اسناد، اصول و متون ایدئولوژیک اسلام اولیه آگاهانه و ناآگاهانه، عمدتاً و سهواً محو شد و در جرح و تعدیل احادیث شیعه بسیاری از حقایق کلامی - تاریخی - سیاسی، فرهنگی، اقتصادی برجسب غلو خورد و تضعیف و حذف گردید. این اقدامات لازمه به رسمیت شناختن تشیع امامیه از سوی خلافت عباسی بود.

مکتب محدّثان که وارث احادیث و روایات و اصول روائی دوره حضور بود، مقهور احادیث غلو گردید و از آنجا که معیار، اصالت روایت و احادیث بود، متدلوزی ابتدائی حدیث نتوانست از ورود و نفوذ روایات غلو جلوگیری کند. لذا به هنگام تدوین کتب روائی، احادیث غلو که با تصوّرات عقیدتی محدّثان و مشایخ اولیه هماهنگ بود به درون کتب مدوّنه راه یافت و تثبیت گردید. روایات غلو بیشتر توسط محدّثان قم و ری پذیرفته شد و تعمیم یافت [ن.ک: وحید بهبهانی / فوائد الرجالیّه ۳۸، ۳۹، ۴۰].

جناح احتمالاً ماتریالیست و متهم به مانوی - مزدکی شعوبیه در خلق، جعل و تدلیس احادیث و روایات در جهت ستیز و تخریب اسلام عربی خلافت و ادغام عقاید خود، فعال بوده است. اوج فعالیت این جناح در عصر اول عباسی گزارش شده است [ن.ک: روایات زندیقان در: عسکری / پیشین ۷۲، ۷۳].

در این تردیدی نیست که جناح ناسیونالیست شعوبیه عقاید مزدکی - مانوی داشته و مروج و مبلغ آن بوده اند. وفاداری به عقاید باستانی بخشی از استراتژی مبارزه ناسیونالیست‌های ایرانی با اعراب بود. ابراز عقاید مزدکی و مانوی از قرن اول هجری در اشکال مختلف گزارش شده است. ابن ندیم گزارشی از فعالیت شدید مانویان در عصر اموی دارد. بنا به این گزارش، جعد بن درهم از رؤسای مانویان در عصر اموی دارد. بنا به این گزارش، جعد بن درهم از رؤسای مانویه بوده است که خالد بن عبدالله قسری حاکم اموی عراق در عصر خلافت عبدالملک مروان، او را

در روز عید قربان به جای گوسفند، قربانی کرد [ذ.ک: الفهرست ۴۷۲]. عقاید ناسیونالیست‌های شعوبیه با عناوین مانیه، مرقونیه، ماهانیه، جنجیه، ریشیه، مهاجریه، کشاطیه، مغتسله، دیصانیه، شیلیه، خولانیه، خرم دینیه، مزدکیه، در منابع عربی مشخص شده است. [ذ.ک: الفهرست ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۸۰].

نفوذ و حضور شعوبیان در میان فرقه‌ها و احزاب سیاسی مختلف، مستلزم هماهنگی عقیدتی با آنها نبود. شرکت شعوبیان در نهضت‌های خوارج و شیعه از این جهت توجیه کننده بود که خوارج با امویان می‌جنگیدند و در ضمن عربیت را شرط خلافت نمی‌دانستند [ذ.ک: نقش موالی در نهضت‌های خوارج و شیعه: ولهوزن / تاریخ سیاسی اسلام، خوارج و شیعه، ترجمه اینجانب].

جناح ناسیونالیست شعوبیه با عقاید و کلام اسماعیلی شاخه قرمطی‌ها نزدیکی بیشتری داشت، ابعاد تا ویلی و باطن‌گرایانه اسماعیلیه زمینه مناسبی برای ادغام آراء و پرورش عقاید باستانی شعوبیه بود. زیدان (= محمد بن حسین) از شیعیان شعوبی اسماعیلی، عقاید باستانی ایران را با زبان فلسفی در تأویلات کلامی اسماعیلیه گنجانید و اذهان بسیاری را متوجه خود ساخت. همو بود که قاطعانه شایع کرد: حرکت کواکب و سیارات خبر از پایان حیات سیاسی - مذهبی اسلام و بازگشت دین و دولت ایرانی (= ساسانیان) می‌دهند، و اظهار امیدواری می‌نمود که او عامل و باعث این نقل و انتقال باشد [ذ.ک: الفهرست ۲۶۷؛ ابن ندیم وی را شعوبی بسیار افراطی ضد اسلام معرفی کرده که از اشراف ایرانی محله کرخ بغداد و سردسته تشکیلات عبدالله بن میمون بوده است].

به نظر می‌رسد غلاة شعوبیه با قرمطی‌های اسماعیلیه همصدا بوده‌اند. قرمطی‌ها عموماً شعوبی ناسیونالیست بوده و خط غلو را در چهارچوب عقاید شیعی تعقیب می‌کرده‌اند [ذ.ک: الفهرست ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸].

شعوبیه شاخه اسماعیلیه از تشکیلات سری و سازمان یافته‌ای برخوردار بوده و کادرهایی را که به دست خلافت اسیر می‌شدند بلافاصله ترور می‌کردند تا از افشای



هرگونه اطلاعاتی جلوگیری کرده باشند [ن.ک: الفهرست ۲۶۹].

برخی محققان معاصر عرب، عقاید کلامی، اجتماعی، اقتصادی اسماعیلیه را متأثر از عقاید مزدک می‌دانند. این ادعا مبتنی بر گزارشات منابع عربی قرن چهارم و پنجم هجری متمایل به پان‌عریسم است (= بغدادی / الفرق + شهرستانی / الملل) که می‌گویند شعوبیان به کیش اسماعیلیان وارد شدند و به یاری آنها برخاستند [ن.ک: حنا الفاخوری / تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه آیتی (تهران. پیام ۱۳۶۲) ۱/۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰]. در تأثیر متقابل آراء و عقاید طرفین تردیدی نیست اما عامل تقریب و تفاهم و هم‌رزمی، ستیزی امان اسماعیلیان با خلافت عربی و نفی عصیبت عربی بود. بهتر است این همفکری و تأثیر متقابل را فقط و یا بیشتر در جناح قرمطی‌ها بدانیم، زیرا اسناد و شواهد مؤید آن است.

نفوذ آراء و عقاید شعوبیه در مذاهب اسلامی به روزگار غلبه شریعت (قرن ششم به بعد) خشم علماء مذاهب و مورخان اسلامی را برانگیخت. در برخی منابع ایرانی نزدیک به عصر غلبه شعوبیه، از غلبه روح مجوسی بر عقاید اسلامی و عدم الفت به اسلام شکایت شده است [ن.ک: جوینی / تاریخ جهانگشا، بازنویس منصور ثروت (تهران - امیرکبیر ۱۳۶۲) ۳۴۲].

جناح روشنفکران بزومی شعوبیه با لطایف الحیلی در محافل اخوان الصفا جا خوش کردند. پیام این محافل مرموز، معنویت ایرانی بود که جاذبه بسیار داشت و در مخاطبان نشستۀ مطبوعی می‌آفرید. این نهضت فلسفی عرفانی با دگماتیسم مذهبی در ستیز بود و اذهان بسیاری را از قالبهای تنگ و تاریک تعصب و تحجر دینی رهانید، به همین دلیل مخالفت شدید خلافت عربی را برانگیخت. رسالت این نهضت روشنگری، ارائه تصاویری روشن از زندگی بود که در آن دانش و بینش، هنر و موسیقی، فلسفه و عرفان و فنون مختلف بچشم می‌خورد. در این تصاویر عفونت نژادی به مشام نمی‌رسید و از عصیبت خبری نبود، روح و روان و ذوق و فرهنگ زلال ایرانی را داشت که از صافی توحید اسلامی گذشته بود و مبنای فرهنگ

روشنفکری ایرانی - اسلامی گردید. [محققان عرب این نهاد را یکی از شاخه‌های سزّی اسماعیلیه می‌دانند! ن.ک: الفاخوری / پیشین ۱۷۰/۱].

اقدامات شعوبیه در زمینه احیا و اعتبار زبان فارسی تا آنجا نتیجه بخش بود که در قرن چهارم هجری زبان عربی در ایران اعتبار و نفوذ خود را از دست داده بود [ن.ک: صفحات گذشته: مقاومت مردم ایران + بهار / سبک شناسی ۱۷۱/۱ - ۱۴۲] گفته می‌شود منتبّی (= ابو الطیب، احمد بن حسین / ۳۵۴ - ۳۰۴ هـ) از شعرای عرب قرن چهارم در سفری به ایران از ضعف زبان عربی اظهار تأسف کرد و مرثیه‌ای سرود [ن.ک: همائی / شعوبیه ۱۲۵]. توفیق دیگر شعوبیه در احیاء شعائر و مفاخر ملی و اعیاد باستانی (مخصوصاً نوروز و مهرگان) بود. این توفیق در همان قرن اول هجری بدست آمد تا آنجا که اندکی بعد نوروز را در اندرون کاخ خلیفه و قصرهای اشراف عرب گرامی داشت [ن.ک: جبهه سیاسی].

پس از تطهیر پیشینه سیاسی باستانی ایران و قداست بخشیدن به ساسانیان، نوبت تقدیس سرزمین و مظاهر ملی بود. پان عربیسم می‌کوشید تا به مراکز عربی قلمرو خود قداست اسلامی و شرافت عربی دهد و این بخشی از تفاخر اعراب بر اعاجم بود. شعوبیه نیز دست بکار شد و برای بسیاری از ایالات و شهرهای ایران احادیثی از زبان پیامبر و امامان و اشخاص مورد قبول عامّه ساخت. این اقدام نتایج ملی، سیاسی - فرهنگی و اقتصادی بسیاری داشت. این اماکن و بلاد مقدس به قداست احادیث با دفن سادات علوی در خود، قداست بیشتری یافتند. در این زمینه ایرانیان با یکدیگر به رقابت پرداختند و نوابغ هر شهری می‌کوشید تا در فضل زادگاهش احادیث و فضائلی جعل کند. بیشتر شهرهای ایران که از تاریخ مدوّنی برخوردارند و پیشینه سیاسی - فرهنگی باستانی دارند، روایاتی در فضائل خود دارند. این مناطق پایگاه فعالیت شعوبیه نیز بوده است. روایات فضائل شهرهای خراسان، طبرستان، ایران مرکزی (قزوین، قم، ری، ساوه، و...) مبین زمان ساخت و جناح سازنده احادیث می‌باشند. برای نمونه، روایات فضائل قم و قزوین می‌تواند

مورد توجه قرار گیرد. قم در ایران باستان پایگاه اشرافیت و روحانیت زرتشت بوده است [ز.ک: شاهنامه، چاپ مسکو]

این شهر موقعیت مذهبی خود را در دوره اسلامی نیز حفظ کرد و پایگاه مذهبی - روحانی شیعه امامیه شد [ز.ک: تاریخ قم] روایات فضائل قم از زبان پیامبر و امامان، این شهر را «باب الجنة»، «دارالمؤمنین»، «وادی السلام» و... و... معرفی می‌کنند و اعلام می‌دارند که در آخر الزمان دارالامان است و پایگاه اصحاب امام زمان و... [ز.ک: فضائل قم کتب روائی شیعه + تاریخ قم]

قزوین نیز پیشینه باستانی دارد که پس از اسلام پایگاه تسنن بوده است. روایات فضائل قزوین با مایه‌های شعوبی - وجهت‌گیریهای سنّیگری ساخته شده و از امامان شیعه در قداست بخشیدن به قزوین استفاده گردیده است. در ضمن، امام علی بن موسی الرضا (ع) به قزوین سری زده و در یک کاروانسرا اقامت گزیده و فرزند دو ساله‌اش به نام حسین در قزوین مدفون است! و این رقابت شگفتی با شیعه و طوس می‌باشد. [ز.ک: حمدالله مستوفی / تاریخ گزیده (چاپ نوائی) ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳ و...] در روایات فضائل قزوین آمده است که پیامبر و امام علی و امام صادق و امام رضا قزوین را باب الجنة، یا اعلی باب الجنة، باب من ابواب الجنة، افضل من الحرمین، و... [ز.ک: همان ۷۵۸ - ۷۷۲] معرفی کرده‌اند.

### نویسندگان، مترجمان و هنرمندان شعوبیه؛ آثار:

- ۱- عبدالله بن مقفع، ر.ک: نوابغ شعوبیه
- ۲- سهل بن هارون، ر.ک: نوابغ شعوبیه
- ۳- غیلان دمشقی، ر.ک: نوابغ شعوبیه
- ۴- عبدالحمید کاتب، ر.ک: نوابغ شعوبیه
- ۵- ابو عبیدالله کاتب، ر.ک: نوابغ شعوبیه
- ۶- معمر بن مثنی، ر.ک: نوابغ شعوبیه

### ۷- علان بن حسن (= علان شعوبی)

ایرانی نژاد، راوی، عالم به انساب، مثالب و منافرات عرب، در خدمت اشرافیّت ایرانی (برامکه) از نویسندگان و محققان بیت‌الحکمه عصر هارون و مأمون و عبّاسی. آثار بسیار از جمله:

- ۱- الميدان فی المثالب العرب
- ۲- الحلیه.
- ۳- مثالب قریش و قبائل عرب (دست اندرکار اشغال ایران و ذی نفوذ در مسائل ایزان)
- ۴- فضائل کنانه.
- ۵- نسب نمر بن قاسط.
- ۶- نسب تغلب بن وائل.
- ۷- فضائل ربیعہ
- ۸- کتاب المنافره [ز.ک: ابن الندیم / الفهرست ۱۵۳، ۱۵۴]

نمونه‌ای از روایات شعوبی او: کان قیس بن عاصم یسمى فی الجاهلیة الکوذن! ان قیسا ارتد بعد النبی عن الاسلام و آمن بسجاج و کان مؤذنها. بنو منقرم قوم غدر، یقال لهم: الکوادن! و یلقبون ایضاً اعراف البغال و هم اسوء خلق الله جوارا و... [ز.ک: اغانی ۱۵۶/۱۲، ۱۵۷].

### ۸- ابو عبدالله محمد بن عمران بن موسی بن سعید بن عبدالله مرزبانی (۳۷۸-۲۹۷ هـ)

احتمالاً شیعه، از نسل اسرای خراسان، معاصر ابن ندیم، تألیفات بسیار از جمله:

- ۱- اخبار الشعراء (ده هزار ورق، از بشار تا ابن معتز).
- ۲- کتاب المشرف فی حکم النبی و حکم العرب و العجم (سه هزار ورق).
- ۳- کتاب الاوائل فی اخبار الفرس القدما (هزار ورق)
- ۴- کتاب اخبار ابی مسلم خراسانی (صدورق).
- ۵- کتاب اخبار البرامکه (پانصدورق) [ز.ک: الفهرست ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲].

### ۹- اسحاق بن سلمة،

ایرانی نژاد، تألیفات: رساله‌های بسیار کتاب مشهور او: کتاب فضل العجم علی العرب [فهرست ۱۸۵].

### ۱۰- ابوالقاسم عبیدالله بن احمد بن خرداد به (= ابن خرداد به)

زرتشتی، به توصیه برمکی‌ها اسلام آورد، چاپار خلیفه معتمد عباسی گردید و بعد از ندیمان ویژه او شد. تألیفات او:

- ۱- کتاب ادب السماع.
- ۲- کتاب جمهره انساب الفرس.
- ۳- کتاب البطیخ.

۴- کتاب اللهواء و الملاهی.

۵- کتاب الشراب.

۶- کتاب المسالک و الممالک.

۷- کتاب الانواء

۸- کتاب الندماء و الجلساء. [ن.ک: الفهرست ۲۱۲، ۲۱۳].

۱۱- ابو الحسن علی بن محمد بن عبدالله بن ابی سیف المدائنی، (۲۱۵-

۱۳۵ هـ)

از غلامان معمر بن اشعث، از مریدان اسحاق بن ابراهیم موصلی، احتمالاً شیعه غالی، با گرایشات شدید شعوبی و احتمالاً آلت دست شعوبیه، راوی، مورخ، محدث، دارای تألیفات بسیار، فهرست تألیفات او نشان می‌دهد که نسبت به بحرانهای نژادی، قومی قرن اول هجری بی‌توجه نبوده و آثار زیادی در این زمینه دارد. بیشتر آثار او در تاریخ و سیر اشغال ایران است. برجسته‌ترین آثار شعوبی او:

۱- کتاب من تزوج مجوسیة.

۲- کتاب مفاخر العرب و العجم.

۳- کتاب مفاخره اهل البصرة و اهل الكوفة. [ن.ک: الفهرست ۱۵۲-۱۴۷]

۱۲- ابو عبدالرحمن الهیثم الثعلبی (= هیثم بن عدی / م ۲۰۹ هـ)

راوی، از رواة طبری در تاریخ، عالم به شعر و اخبار و مثالب و مناقب و مآثر و انساب عرب. گویا پدرش مجهول بوده و لذا مورد طعن و هجو شعرای عرب قرار گرفته است. در خدمت اشرافیت ایرانی (بنو سهل) بود. از آثار او:

۱- تاریخ العجم و بنی امیه.

۲- مثالب الصغیر.

- ۳- مثالب الكبير.
- ۴- كتاب المثالب.
- ۵- مثالب ربيعه
- ۶- اخبار زياد بن اميه.
- ۷- نزول العرب بخراسان و السواد.
- ۸- من تزوج من الموالى فى العرب.
- ۹- اسماء بغايا قريش فى الجاهلية.
- ۱۰- فخر اهل الكوفه على البصره،
- ۱۱- تاريخ الاشراف الكبير.
- ۱۲- تاريخ الاشراف الصغير.
- ۱۳- اخبار الفرس. [الفهرست ۱۴۵، ۱۴۶].

- ۱۳- محمد بن قاسم تمیمی بصری (= ابوالحسن النسابة).  
عالم به انساب، معاصر ابن ندیم، از تألیفات او:  
۱- الانساب و الاخبار، ۲- اخبار الفرس و انسابها.  
۳- كتاب المنافرات بين القبائل و الاشراف و العشائر. [الفهرست ۱۶۶].

- ۱۴- محمد بن لیث الخطیب (= ابوالربیع)  
در مورد او سه گزارش متعارض وجود دارد:  
۱- از جناح افراطی شعوبیه، کاتب یحیی بن خالد برمکی، فقیه و متکلم، مورد  
توجه برامکه، متهم به زندقه،  
۲- واعظ، از موالی بنی امیه، متمایل به عجمها، مورد کینه برامکه.  
۳- او را پسر: ادرباد بن میر و زین شاهین بن ادر هرمز بن هرمز بن سروشان بن  
بهمن بن افرندار معرفی می کند که نسبش به دارا بن دارا پادشاه می رسد و دارای

مجموعه رسائلی است. تالیفات او گزارش اول را تأیید می‌کند و گزارش سوم که نسب او را به پادشاهان افسانه‌ای ایران می‌رساند در واقع هویت شعوبی او را نشان می‌دهد. آثار شناخته شده:

۱- کتاب الهلیجه فی الاعتبار. ۲- کتاب الرد علی الزنادقه. ۳- کتاب یحیی بن خالد برمکی. [ز.ک: الفهرست ۱۷۵].

### ۱۵- سهل بن محمد (= ابو حاتم سجستانی / م ۲۵۵ هـ)

از شاگردان و پیروان معمر بن مثنی و ابو زید بلخی از شعوبیان مشهور، عالم به شعر و لغت، دارای تالیفات بسیار، از جمله:

۱- کتاب الشوق الی الوطن.

۲- کتاب الفرق بین الآدمین و بین کل ذی روح.

فهرست آثار او نشان می‌دهد که درباره موضوعات حساس بان عربیسم کتاب

نوشته است [ز.ک: الفهرست ۸۶، ۸۷].

### ۱۶- ابو عثمان سعدان بن مبارک،

از نسل اسرای تخارستان، از پیروان مکتب معمر بن مثنی شعوبی، از علماء کوفه، دارای تالیفات، از جمله: «کتاب النقائص» که از ابو عبیده نقل کرده است [الفهرست

[۱۰۵

### ۱۷- ابو عبیده قاسم بن سلام (= قاسم ابن سلام بن مسکین بن زید / م ۲۲۴ هـ)

از پیروان مکتب ابو عبیده، مقیم بغداد، در جوانی باربری می‌کرد، بعد قاضی طرطوس شد. کتابی تألیف کرد و به عبدالله بن طاهر تقدیم داشت و جایزه‌ای سنگین گرفت. از تالیفات او:

۱- کتاب الشعراء، ۲- کتاب النسب، ۳- کتاب الاحداث، ۴- کتاب الامثال.



[الفهرست ۱۰۶].

۱۸- ابوالفضل احمد بن ابی طاهر (= ابن ابی طاهر ۲۸۰ - ۲۰۴ هـ)

از نسل اسرای خراسان، متولد و مقیم بغداد، احتمالاً ریشه و پیشینه اشرافی، دولتی داشته است. تألیفات بسیار، از جمله:

۱- کتاب مرتبه هرمز بن کسری انوشروان.

۲- کتاب مقاتل الفرسان.

۳- کتاب فضل العرب علی العجم (؟ احتمالاً عکس آن).

۴- اختیار شعر بشار بن بُرد.

۵- اخبار ابن میاده.

۶- اخبار ابن هرمه.

پسرش عبیدالله نیز راه و رسم پدرش را در پیش گرفت اما ماهرتر و داناتر از پدر بود. «کتاب سکباج و فضائلها» از آثار مشهور او است.

[الفهرست ۲۰۹، ۲۱۰].

۱۹- محمد بن عبدالله بن غالب اصفهانی (= ابن باح، باح ابو عبدالله)

ملقب بن باح، متمایل به جناح معتدل و معقول شعوبیه، شاعر و نویسنده ای فصیح، در بغداد بر بغیانی کاتب وارد شد. دارای رسائل و کتب در نثر و نظم، آثار مشهور او:

۱- التوشیح فی بعض التسویه بین الشعوبیه.

۲- کتاب الخطب و البلاغة

۳- کتاب الفقر. [الفهرست ۱۹۶].

## ۲۰- ابان بن عبدالحمید بن لاحق بن عُفیر،

شاعر کثیر الشعر، مترجم زبردست کتب ایرانی به عربی:

۱- ترجمه کتاب کلیه و دمنه. (به شعر)

۲- کتاب الزهر و برداسف. (به شعر).

۳- کتاب سندباد. (به شعر) و کتاب حلم الهند.

۴- کتاب مزدک. [الفهرست ۲۳۲].

۵- کتاب سیره اردشیر

۶- کتاب سیره انوشروان [الفهرست ۱۷۲]

۷- کتاب بلوهر و بردانیه و کتاب رسائل.

## ۲۱- ابراهیم موصلی؛

ایرانی الاصل، موسیقی دان، نوازنده، شاعر، خواننده، مدافع سرسخت ابو عبیده مَعْمَر بن مَثْنی، دشمن اصمعی شاعر پان عربیسم، به فضل بن ربیع به شعر توصیه می کرد که: «علم و هنر و ادب نزد ابو عبیده است او را مقدم بدار، و در عوض فرید بن قریده (= اصمعی) را طرد و نفی کن» خواننده و نوازنده ویژه هارون الرشید، دارای مؤسسه تعلیم و تربیت جواری، خرید و فروش جواری تربیت شده که سود سرشاری داشت.

ابراهیم به هنگامی سرمستی هارون علیه اصمعی گزارش می داد و عیوب او را باز می گفت که ناسپاس و بخیل و... است. و ابو عبیده را می ستود که سرشار از دانش و لبریز از تدبیر و ادب و فضیلت است. او سرانجام اصمعی را از اعتبار انداخت و بر زمین زد. [ن.ک: اغانی ۷۳/۳، ۹/۵، + ضحی الاسلام ۹۲/۱].

**۲۲- قاسم بن عباد (=الصاحب)؛**

شیعی امامی - شعوبی کم رنگ، دارای تألیفات بسیار، در فصاحت و بلاغت و شعر بی نظیر، از آثار او:

۱- کتاب الامامة در تفضیل امام علی و اثبات امامت آن حضرت.

۲- کتاب الزیدیه.

۳- کتاب الاعیاد و فضائل نوروز. [الفهرست ۱۹۴].

**۲۳- ابراهیم بن اسماعیل بن داود (=ابراهیم الکاتب)؛**

فقط می دانیم که کاتب مأمون عباسی در خراسان بوده است.

جاحظ او را زرتشتی و شعوبی می داند که بر این راه و رسم زاده و زیسته است. منظور جاحظ این است که ابراهیم به جهت جاسوسی و نواختن ضربه بر پیکره خلافت به دربار مأمون راه نیافت تا مانند دیگر کاتبان عجم که کارشان نفوذ و گرفتن انتقام بود، عمل کند، بلکه او از کودکی کاتب بار آمده بود و زرتشتی زاده بود [ن.ک: جاحظ / الرسائل ۲/۲۰۴].

**۲۴- ابو عثمان سعید بن حمید الکاتب؛**

از جناح ناسیونالیست شعوبیه، کاتب، شاعر، خود را از نسل پادشاهان باستانی ایرانی معرفی می کرد. از آثار اولیه او پیداست که از نهضت تسویه بوده است: کتاب انتصاف العجم من العرب معروف به: «کتاب التسویه» [ن.ک: الفهرست ۱۷۹].

**۲۵- ابو عثمان سعید بن حمید بختگان؛**

متکلم، ادیب، ایرانی الاصل، از جناح افراطی شعوبیه، ضد عرب، از تألیفات او:

۱- کتاب فضل العجم علی العرب و افتخارها. [الفهرست ۱۷۹].

مسعودی فهرستی از مورّخان شعوبیه ارائه کرده است [ن.ک: مروج الذهب ۲۱/۱].

\*

نهضت ترجمه شعوبیه؛ مترجمان مشهور و شناخته شده (از فارسی به عربی)

- ۱- ابن مقفّع.
- ۲- آل نوبخت
- ۳- موسی بن خالد برمکی.
- ۴- یوسف بن خالد برمکی.
- ۵- علی بن زیاد تمیمی.
- ۶- حسن بن سهل.
- ۷- بلادزی؛ احمد بن یحیی.
- ۸- جبلة بن سالم.
- ۹- اسحاق بن یزید.
- ۱۰- محمد بن جهّم برمکی.
- ۱۱- هشام بن القاسم.
- ۱۲- موسی بن عیسی کردی.
- ۱۳- زادویه بن شاهویه اصفهانی.
- ۱۴- محمد بن بهرام بن مطیّار اصفهانی.
- ۱۵- بهرام بن مردان شاه موبد نیشابور.
- ۱۶- عمر بن فرّخان [الفهرست ۳۴۱، ۳۴۲].

انتقال موارث فکری، عقیدتی، فرهنگی، علمی ایران به زبان و فرهنگ عربی:

الف: متون عامیانه، اوهام، اساطیر، خرافات، لهو و لعب:

- ۱- کتاب هزار داستان (افسانه)
- ۲- کتاب موسفاس (افسانه)
- ۳- کتاب جحد خسروا (افسانه)
- ۴- کتاب ماربین. (افسانه)
- ۵- کتاب خرافه و نراهه. (افسانه)
- ۶- کتاب دُبّ و ثعلب. (افسانه)
- ۷- کتاب روز به یتیم (افسانه)
- ۸- کتاب مسک زنانه و شاه زنان.
- ۹- کتاب نمرود پادشاه بابل (افسانه)
- ۱۰- کتاب خلیل و دعد. (افسانه)
- ۱۱- رستم و اسفندیار. (افسانه)
- ۱۲- شهریزاد با ابرویز. (افسانه)
- ۱۳- دارا و بت طلائی. (افسانه)
- ۱۴- بهرام دخت. (مسائل جنسی)
- ۱۵- بنیان دخت. (مسائل جنسی)
- ۱۶- بنیان نفس (مسائل جنسی)
- ۱۷- البیّزة. (اندام شناسی)
- ۱۸- کتاب الفال. (رمّالی و فال)
- ۱۹- هزار افسون (افسانه)

## ب: متون سیاسی - اداری؛ نظامی؛

- ۱- کتاب بهرام شوس. ترجمه جبله بن سالم.
- ۲- الکارنامج فی سیره انوشروان. ترجمه ابن مقفع.
- ۳- کتاب التاج و ماتفائلت به ملوکهم.
- ۴- کتاب آئین نامه. [الفهرست ۳۴۲. سیره الفرس المعروف باختیار نامه]
- ۵- کتاب خدای نامه. ترجمه ابن مقفع.
- ۶- کتاب بهرام و نرسی.
- ۷- کتاب انوشروان. [الفهرست ۴۲۴].
- ۸- کتاب ائین الرمی بهرام گور.
- ۹- کتاب ائین الضرب بالصوالجه للفرس.
- ۱۰- کتاب تعبئة الحروب و آداب الاساوره
- ۱۱- کتاب الحیل (تألیف هرثمی شعرانی برای مأمون در امور و فنون جنگ)
- ۱۲- کتاب آداب الحروب و فتح الحصون و المدائن و تربیص الکمین و توجیه الجواسیس و الطلائع و السریا (از آثار دوره اردشیر بابکان).  
[الفهرست ۴۳۶، ۴۳۷]
- ۱۳- کتاب عهد کسری الی ابنه هرمز.
- ۱۴- کتاب عهد کسری.
- ۱۵- کتاب عهد اردشیر بابکان الی ابنه شاپور.
- ۱۶- کتاب عهد کسری انوشروان الی ابنه
- ۱۷- کتاب ما کتب به کسری الی المرزبان و اجابته ایاه.
- ۱۸- کتاب المسائل التي انفذها ملك الروم الی انوشروان.
- ۱۹- کتاب ما امر اردشیر باستخراجه من خزائن الكتب التي وضعها الحكماء فی التدبیر.

- ۲۰- کتاب کسری الی زعماء الرعية فی الشکر  
 ۲۱- کتاب سیره نامه (تألیف حراهود بن فرخزاد)  
 ۲۲- کتاب الديوان (ديوان ادارى ساسانيان) ترجمه صالح بن عبدالرحمن.  
 [الفهرست ۳۳۸].

ج: متون مذهبی، اخلاقی، عرفانی، فلسفی:

- ۱- کتاب زاد الفروخ فی تأديب ولده.  
 ۲- کتاب مهرداد و حیسس الموبدان الی بزرگمهر بن بختگان.  
 ۳- کتاب بفروس فی الادب.  
 ۴- کتاب بروسن فی تدبیر المنزل.  
 ۵- کتاب موبدان موبد فی الحکم و الجوامع و الآداب

د - متون علمی و فنتی؛ (میراثهای یونانی - ایرانی)

- ۱- قاطاغور یاس (منطق)  
 ۲- باری ارمیناس (منطق)  
 ۳- انولوطیقا (منطق)  
 ۴- ایسا غوجی (منطق)  
 ۵- زیج شاهی (هیئت) [الفهرست ۳۴۲].  
 ۶- مختار فی الموالید (نجوم).  
 ۷- کتاب صور الوجوه (نجوم).  
 ۸- کتاب کناش (طب) [الفهرست ۴۲۲].  
 ۹- کتاب تیادون (طب) [الفهرست ۴۴۲].  
 ۱۰- کتاب طب حیوانات اهلی ترجمه اسحاق بن علی. [الفهرست ۴۳۷].  
 ۱۱- کتاب دامپزشکی. [الفهرست ۴۳۷].

## نوابع شعوبیه؛

۱- عبدالله بن مبارک المقفّع (= ابو عمرو، ابو محمد، مقفّع بن مبارک)  
 «روزیه» پسر «داذویه»، از نسل اسرای فارس، روستای حوز، در بصره متولد شد، در ولاء آل اهتم، او و پدرش زرتشتی بودند و نویسنده. [الفهرست ۱۷۲ + ضحی الاسلام ۱۹۵/۱]. ابتدا کاتب داود بن عمر بن هبیره استاندار عراق در خلافت مروان، سپس کاتب عیسی بن علی بن عبدالله عموی سفاح و منصور و استاندار کرمان [الفهرست ۱۷۲] پدر و پسر به عقاید باستانی خویش وفادار بودند و عقاید و آرائی نیمه علنی داشتند [ضحی الاسلام ۱۹۵/۱]. احتمالاً به توصیه عیسی بن علی عباسی اسلام آورد [الفهرست ۱۷۲] و اسم و کنیه اسلامی گرفت. و این زمانی بود که در فصاحت و بلاغت و شعر و کتابت زبان زد بود [الفهرست ۱۷۲] جاحظ توان شعری او را نفی می‌کند و می‌گوید: از او می‌پرسند: چرا شعر نمی‌گوئی؟ پاسخ می‌دهد که: آنچه می‌آید مرا قانع نمی‌کند و آنچه مرا قانع می‌کند نمی‌آید [جاحظ / البیان ۲۰۸/۱، ۲۱۰]. جاحظ در ارزیابی علمی ابن مقفّع می‌گوید که: او فقط ادیب بود، کتاب مزدک را معدن علمش قرارداد و رساله کلّیله و دمنه را گنجینه حکمتش، و پنداشت که در سیاست و تدبیر امور فاروق اکبر است [جاحظ / الرسائل ۱۹۲/۲]. ابن مقفّع معلّم ادبیات پسران اسماعیل بن علی عباسی بود و این زمانی بود که منصور خلیفه عباسی وی را کاتب خویش کرده بود [جاحظ / البیان ۲۵۲/۱]. در یک اختلاس بزرگ مالی و اختلاف بین منصور و عبدالله بن علی عباسی، ابن مقفّع کاتب خلیفه به هنگام نوشتن امان نامه منصور به عبدالله بن علی، از قول منصور جملاتی سفت و سخت نوشت که: «اگر خلیفه پیمان خود را بشکنند، از خلافت خلع باشد» وقتی منصور بر این جمله واقف گشت، بر ابن مقفّع خشم کرد و کینه او را بدل گرفت [جاحظ / البیان ۱۶۶/۲، ۱۶۷ +



طبری ۱۸۲/۹ + یعقوبی ۱۰۴/۳].

دستاویز عباسیان در قتل مخالفان تهمت زندقه بود. ابن مقفع با این تهمت، ذبح شرعی شد. درباره عقاید کلامی او اقوال و آراء موافق و مخالف بسیاری است [ز.ک: ضحی الاسلام ۲۲۳/۱، ۱۵۷ + عسکری / پیشین ۱۴۸، ۱۴۹] و در نقد عقاید او رساله‌ها و کتب بسیاری نوشته شده است [ز.ک: الرد علی الزندیق اللعین ابن المقفع علیه لعنة الله، چاپ مؤسسه کاتینانی ایتالیا، ۱۹۲۷ میلادی + نسخه‌های خطی: الرد علی ابن المقفع تألیف قاسم بن ابراهیم از ائمه زیدیه (۷۴۹ هـ) فهرست مخطوطات مکتبه الجامع الکبیر، یمن صنعاء، ۱۶۵۸/۴].

ابن مقفع یکی از نوابغ مشهور شعوبیه است؛ شهرت او نه تنها در توانائیهای اعجاب انگیز علمی و قلمی است بلکه بنا به روایات شعوبیه و پان عربیسم در اخلاق و فضائل انسانی خصوصیات یک ایرانی اصیل را نمایندگی می‌کرده است که مثلاً: کریم و رحیم و حلیم و علیم و شفیق و رفیق بوده و در زیرکی و زرنگی در میان عرب و عجم نظیری نداشته است [ضحی الاسلام ۱۹۷/۱]. او وفادار به اخلاق و عقاید باستانی، فردی ادیب، نویسنده، زبان شناس (پهلوی، فارسی، عربی) و مترجم برجسته‌ای است که در انتقال میراث ایران باستان به فرهنگ عربی نقش اول را دارد و در قلمرو زبان و ادبیات عربی نابغه‌ای است که پان عربیسم قدیم و جدید به آن اعتراف دارند که: «ابن مقفع از نیرومندترین شخصیت‌های علمی در ادب عربی است؛ نیرومند در خُلق و عقل و زبان و قلم و بیکران در دانش» [ز.ک: جاحظ / البیان ۲۹/۳ + الرسائل ۱۹۲/۲ + احمد امین / ضحی الاسلام ۱۹۷/۱. دیدگاه‌های جاحظ درباره ابن مقفع ز.ک: البیان ۱۱۵/۱، ۱۱۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۵۲، ۱۶۶/۲، ۱۶۷، ۱۹۷، ۱۹۸: عقاید و علم، ۳۶۴/۲: شعر مقفع، ۲۹/۳ ابن مقفع یک نابغه است. ۱۷۴/۳: کلمات قصار ابن مقفع، ۲۶۷/۳: کلمات قصار ابن مقفع. + ابن ندیم / الفهرست ۱۷۲. قتل ابن مقفع: به فرمان منصور و تهمت زندقه: ضحی الاسلام ۲۲۳/۱].

## آثار؛ تألیفات:

- ۱- ادب الصّغیر. ۲- ادب الکبیر، ۳- رساله الصّحابة [الفهرست ۱۷۲] ۴- تاریخ ملوک الفرس. ۵- کتاب الکیکین [مسعودی / مروج / ۱۰۹/۱]

## ترجمه‌ها:

- ۱- کتاب کلّیله و دمنه [الفهرست ۱۷۲]
- ۲- کتاب مزدک. [الفهرست ۱۷۲]
- ۳- کتاب انوشروان. [الفهرست ۱۷۲]
- ۴- آئین نامه. [الفهرست ۱۷۲ + مسعودی / مروج / ۱۰۹/۱]
- ۵- کتاب التّاج فی سیره انوشروان. [الفهرست ۱۷۲ + مسعودی / مروج / ۱۰۹/۱]
- ۶- قاطاغور یاس (منطق).
- ۷- باری ارمیناس (منطق).
- ۸- انولوطیقا (منطق).
- ۹- ایساغوجی (منطق). [الفهرست ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱]
- ۱۰- خدای نامه. [مسعودی / مروج / ۱۰۹/۱]
- ۱۱- تاریخ پادشاهان ایران. [مسعودی / مروج / ۱۰۹/۱]

\*

## ۲- سهل بن هارون بن رامنوی الدستمیسانی (= دشت میشان)

ایرانی الاصل، شعوبی مذهب، افراطی، ضد عرب، کتابدار بیت الحکمه، حکیم، شاعر فصیح، مترجم برجسته، دارای آثار بسیار، در خدمت اشرافیت ایرانی (برامکه و بنو سهل) همکاران او در نهضت ترجمه: سعید بن هارون کاتب و سلیم صاحب بیت الحکمه، بوده‌اند. [ن.ک: الفهرست ۱۷۴]. جاحظ که معاصر سهل بن

هارون است او را از نوابغ پنجگانه شعوبیه می‌داند که در خطابه و شعر و نگارش کتب و رسائل کوتاه و بلند و خلق آثار جاودان در فرهنگ و ادب عربی بی‌نظیر بوده است [جاحظ / البیان ۲۹/۳، ۵۲/۱] سهل بن هارون از شعوبیان سیاستمداری بود که برای ادغام آراء و عقاید و انتقال موارث ایران باستان در فرهنگ عرب، مأمون خلیفه عباسی را بسیار می‌ستود و در وصف او قطعه‌های ادبی بلند به نظم و نثر می‌گفت. احتمالاً مأمون به حقه سهل پی برده بود و می‌کوشید تا از روبرو شدن با او پرهیز کند. او یک بار در محفل مأمون که اشراف عرب و باند عباسیان حضور داشتند وارد شد و پس از ختم سخن مأمون، اختیار از کف داد و خطاب به جمع حاضر با خطابتی سرشار از فصاحت و بلاغت، پیروزی سیاسی - فرهنگی شعوبیه را اعلام داشت، عباسیان را در تفکر نژادپرستی عطف به امویان و مروانیان کرد و افزود که: اما! دیر شده است، اینک عرب‌ها تان مانند عجم‌هاشان و عجم‌ها تان مانند برده‌هاشان شده‌اند [ن.ک: جاحظ / البیان ۳۳۲/۱]. تصاویر جاحظ از سهل بن هارون، او را فردی عمیق در تفکر و اندیشه و سیاست و مؤدب به ادب ایرانی نشان می‌دهد که با همه توان در پی انتقال کامل فکر و فرهنگ ایرانی به قلمرو فرهنگ عربی است [ن.ک: جاحظ / البیان ۵۲/۱، ۵۸، ۷۷: کلام سهل بن هارون: عقل فرمانده روح است و دانش فرمانده عقل و بیان و زبان ترجمان دانش. ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۱۱۵، ۱۹۷: سیاست بلاغت از خود بلاغت سخت‌تر است. ۲۴۳، ۳۳۲، ۳۴۶: رابطه سهل با امین عباسی پسر هارون. ۷۴/۲، ۱۰۴، ۱۹۵، ۱۹۲، ۲۹/۳: از نوابغ شعوبیه است، ۳۵۲/۳: شعر در مدح یحیی بن خالد ۳۷۴/۳: رابطه سهل با مأمون].

### آثار:

۱- دیوان الرسائل [جاحظ: کتاب المسائل: ۵۲/۱]

۲- کتاب ثعله و عفرا. (بر وزن کلیه و دمنه)

۳- کتاب الهدلیه و المخزومی.

۴- کتاب النمر و العثلب.

۵- کتاب الوامق و العذرا.

۶- کتاب ندود و دود و لدود.

۷- کتاب الضربین.

۸- کتاب اسباسیوس فی اتحاد الاخوان. [جاحظ: کتاب الاخوان: ۵۲/۱]

۹- کتاب الغزالین.

۱۰- کتاب ادب اسل بن اسل

[ز.ک: الفهرست ۱۷۴ + جاحظ / البیان ۵۲/۱].

ابن ندیم می‌گوید که سهل بن هارون از کسانی بود که خرافات را به رشته تحریر می‌آورده و مردم مشتاق می‌خوانده‌اند [الفهرست ۴۲۸].

✱

### ۳- غیلان دمشقی (= ابو مروان) القبطی الکاتب.

جاحظ او را از نوابغ شعوبیه در نویسندگی و خلق آثار قدیم و جدید، می‌داند و می‌نالد که: تا زمانی که افرادی چون غیلان در میان شعوبیه وجود داشته باشند خلق آثار علمی و ادبی و انتساب آن به دوره باستان اعاجم، کار آسانی است [ز.ک: جاحظ / البیان ۲۹/۳]. جاحظ او را از بنیانگذاران مکتب اعتزال می‌شناسد که پس از معبد جهنی در ستیز با اندیشه جبریه، سخن گفت، و خشم هشام بن عبدالملک را بر انگیخت که او را دستگیر و به دروازه دمشق به دار آویختند یا به صلیب کشیدند. منابع پان عربیسم او را متهم کرده‌اند که دنباله روی حارث کذاب مدعی نبوت بود و اوزاعی به قتل او فتوی داد. [ز.ک: جاحظ / البیان ۲۵۹/۱، ۱۶۴/۲، ۲۸۱/۳ + الفهرست ۱۷۱: غیلان؛ ابو مروان. نامش؟ از رساله‌هایش دو هزار ورق شناخته شده است].

✱

#### ۴- عبدالحمید بن ربیع الکاتب الاکبر.

جاحظ او را از نوابغ شعوبیه در کتابت و خلق آثار، معرفی می‌کند [البیان ۲۹/۳] که در زبان و قلم کسی را توان مقابله با آنان نیست [البیان ۲۰۸/۱] و در ردیف فقهاء و شعرا و خطباء بزرگ قرار دارند [البیان ۲۵۱/۱].

با این همه، شرح حال علمی او در دست نیست فقط گفته شده که ابتدا معلم دوره گردی بود و بعد کاتب مروان حمار آخرین خلیفه اموی شد که همراهش در بوسید مصر به سال ۱۳۲ هجری کشته شد. از مردم شام بود و در کتابت بی نظیر، در عربی، کتابت به او آغاز و به ابن عمید پایان می‌یابد.

#### ۵- ابو عبیدالله الکاتب

او نیز از نوابغ شعوبیه در کتابت و خطابت و خلق آثار، شناخته شده است. (جاحظ / البیان ۲۹/۳). احتمالاً از قضاة و خطبای منحصر بفرد قلمرو عربی عراق. [ذ: ک: جاحظ / البیان ۲۹۴/۱، ۲۹۵]. پس از مرگ منصور عباسی و ورود هیئت‌های سیاسی به بغداد و عرض تسلیم به مهدی عباسی، عبیدالله کارش تهیه متون جوابیه تقدیر و تشکر از هیئت‌ها، برای مهدی عباسی بود. گفته شده که فصاحت و بلاغت این متون آنچنان سرشار بود که اعجاب مخاطبان و شنوندگان را برمی‌انگیخت. او متهم شده که از مواعظ پدرش و رسائل غیلان دمشقی انتخاب کرده و درهم می‌آمیخته و تحویل مهدی می‌داده است. وقتی این اتهام را شنید، آن را تکذیب کرد. [ذ: ک: جاحظ / البیان ۲۹۵/۱].

#### ۶- موسی بن سیار الاسواری.

به گفته جاحظ از اعاجیب دنیا بود، در فصاحت فارسی و عربی بی نظیر بود. محفلی داشت که در گوشه‌ای اعراب حضور داشتند و در گوشه‌ای دیگر ایرانیان

نشسته بودند و او تفسیر قرآن می‌گفت: ابتدا خطاب به اعراب آیه را به عربی فصیح تفسیر می‌کرد و بعد رو به اعاجم می‌نمود و به زبان فارسی روان و فصیح تفسیر آیه را باز می‌گفت. شاهدان در شگفتی بودند که این عرب اصیل است یا عجم اصیل و تشخیص این امر محال بود. جاحظ می‌گوید لغت فارسی و عربی وقتی بر یک زبان جاری می‌شوند، احتمال ادخال در یکدیگر بسیار است ولی بر زبان موسی بن سیار هرگز چنین نشد [ز.ک: جاحظ / البیان ۳۶۸/۱].

گفته شده که موسی بن سیار از جناح معتزله بوده است [ز.ک: لسان المیزان ۱۳۰/۶].

#### ۷- ابو عبیده مَعْمَر بن مَثْنَى (السحب، / ۲۱۰- ۱۱۴ هـ)

ایرانی نژاد، یهودی زاده، پدرش از یهودیان کازرون فارس (باجرون؟). در ولاء قبیلۀ تیم از قریش، متمایل به اندیشه خوارج شاخه صُفْرَیَه [مقالات الاسلامیین ۶۲] آن گونه که به مشایخ شیعی امانی نزدیک می‌شد و کسب فیض می‌کرد و در چند مورد از امامان شیعه روایاتی نقل می‌نمود [جاحظ / البیان ۲۹۰/۳، ۵۲/۲، ۵۳] در روایتی منسوب به امام باقر (ع) زبان عربی را به اسماعیل بن ابراهیم نسبت می‌دهد تا اصالت عجمی آن را اثبات کرده باشد (!؟). در قرآن شناسی و اسلام شناسی ردای کعب الاحبار و تیم الداری را بر تن کرده بود. گفته شده که تاریخ به میل خویش می‌نوشت و قرآن را به رأی خود تفسیر می‌کرد و در انتقال موارث یهودی خود به اسلام می‌کوشید. شعوبی افراطی بود و از جناح ناسیونالیست‌های ایرانی، علان شعوبی معرّف او است، او را ملقب به سحب می‌شناسد که از مردم فارس بود [الفهرست ۷۹ + ضحی الاسلام ۷۲/۱]. در ادبیات شاگرد ابو اسوار غنوی بود [الفهرست ۶۷] و در تاریخ و شعر و انساب و ایام عرب شاگردی ابان بن عثمان را می‌کرد [طوسی / الفهرست ۱۸ + نجاشی / رجال ۱۰ + کشی / رجال ۳۱۸، ۳۵۲، ۳۷۵، ۴۱۱ + عاملی / وسائل الشیعه ۳۱۸/۱۹ + یاقوت / معجم ۱۰۸/۱، ۱۰۹]. ابو عبیده در طول یک قرن عُمر، شعوبیه را در جبهه علمی و ادبی نمایندگی می‌کرد و اصمعی نماینده تمام عیار پان

عرب‌بسم بود. این دو رقیب از آغاز تا انجام دشمن یکدیگر بودند. در اوج این نبرد طولانی، ابو عبیده در انتقال فرهنگ سیاسی - اجتماعی ایران باستان به زبان و فرهنگ عربی نقش اول را داشت و در ردیف ابن مقفع بود. گفته می‌شود که از دانشی فراوان و فرهنگی سرشار برخوردار بود. جاحظ که معاصر او است وی را از نوابغ شعوبیه در فن کتابت و خلق آثار جاودانه می‌داند [البیان ۲۹/۳] و نقش او را در انتقال میراث سیاسی ایران به اعراب چنین شرح می‌دهد که: محفل ابو عبیده همیشه آکنده از سیاست اردشیر بابکان و تدابیر انوشروان و پایداری مردم ایران در وفاداری به ساسانیان بود. [الزسائل ۱۹۳/۲]. رد پای ابو عبیده و عقاید و شعر او در: جاحظ / البیان ۱/۳۸، ۷۱، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۷۲، ۱۸۸، ۲۱۴، ۲۶۳، ۳۰۸، ۳۲۱/۱، ۳۴۷، ۳۸۲، ۳۹۱، ۱۳/۲، ۵۲، ۵۳، ۸۱، ۸۷، ۹۰، ۱۰۶، ۱۵۹، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۶۸، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۹/۳، ۹۱، ۱۶۰، ۲۶۵، ۲۹۰، ۳۰۳، ۳۳۳، ۳۶۶، ۲۳/۴، ۲۴، ۲۴، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۶۲، ۸۳، ۸۶. + نقد آراء او: تاریخ الشعر العربی ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۳۴۸، ۳۴۹. رقبای او: الفهرست ۸۲، ۸۳: اصمعی، ۱۵۶: ابن نطاح. ۱۵۹ وارث او.

ابن ندیم تألیفات او را فهرست کرده و به ۱۰۶ اثر می‌رساند که در موضوعات تاریخ ادبیات، قرآن شناسی، انساب و ایام عرب خلاصه می‌شود.

از آثار شعوبی او است:

۱- کتاب مقاتل الفرسان.

۲- کتاب مقاتل الاشراف.

۳- کتاب المثالب.

۴- کتاب بیوتات العرب.

۵- کتاب لصوص العرب.

۶- کتاب فضائل الفرس.

۷- کتاب اخبار الفرس. [الفهرست ۸۰، ۸۱، ۸۲ + مسعودی / مروج ۱/۳۱۲]

- ٨- كتاب خراسان.
- ٩- كتاب مغارات قيس و اليمن
- ١٠- كتاب الموالي
- ١١- كتاب القبائل.
- ١٢- كتاب القوس.
- ١٣- كتاب المنافرات. [الفهرست ٨٠].

\*



### سرنوشت آثار و فرآورده‌های پان عربیسم و شعوبیه:

فرآورده‌های پان عربیسم و شعوبیه در زمان خود به مثابه گدازه‌های آتش فشانی بودند که «حقیقت» و «انسانیت» را زیر گرفتند و بر روح و روانها تأثیر عینی و فوری داشتند و تباهی عقیدتی - اخلاقی - انسانی بسیاری آفریدند. نبردی که از دهه‌های نخست قرن اول هجری آغاز شد و در قرن سوم و چهارم به نقطه اوج خود رسید و سپس تا اواخر قرن هشتم فروکش کرد. و این دوران غلبه شریعت بود که هویت فرهنگی و ملیت اقوام غالب و مغلوب شکل گرفته بود و دیگر از آن کینه و انتقام‌ها و تدابیر خبری آنچنان نبود. آتش این نهضت کارش را کرده بود و خاکستر سرد و سیاهش جای خویش را یافته بود. اما عربیت که این بار نیز در پناه شریعت جا گرفته بود بیشتر توانست مخفی شود و آثار مدون مستقل و یا ادغام شده پان عربیسم را حفظ کند تا پان عجمیسم که بسیاری از فرآورده‌های مستقلش محو شد. اما متون جاسازی شده و عقیده‌ساز طرفین که نسلهائی بر آنها زاده و زیسته و مرده‌اند، برای همیشه به قوت خویش باقی و جاودانه است. به روزگار غلبه شریعت بر ملیت و قومیت، متشرعان متعصب و متدینان متصلب که عرق عربیت شریعت همچنان در عروقشان تعصب می‌آفرید به حذف و محو آثار مدون و مستقل شعوبیه پرداختند و به خیال خود ساحت شریعت را از این آلودگیها پاک ساختند. حال آنکه هم تشیع و هم تسنن در ایران و خارج از آن رنگ و بوی شعوبی داشت و مایه‌های پان ایرانیستی - عجمیستی و پان عربیستی در فقه و حدیث و کلام و تفسیر بخش بزرگی از عقاید طرفین را می‌ساخت، و با همان مایه‌های شعوبی استدلال و استنباط احکام می‌شد و می‌شود. در این قهر و غلبه آنچه بیشتر مورد حمله و نابودی مطلق قرار داشت، آثار جناح ناسیونالیست و افراطی شعوبیه بود که شعار ایران منهای عرب و اسلام را می‌داد. و می‌دانیم که این جناح کارش را کرده بود و زهرش را در مایه‌های کلامی

ریخته بود و به لحاظ کمیّت، کم‌ترین آثار را داشته است. و پس از تجربه نهضت بابک خرم دین و قتل عام برامکه و ذبح شرعی شعوبیان به تهمت زندقه و الحاد، استراتژی خود را تغییر داد و به جناح مذهبی شیعی شعوبیه پیوست [ن.ک: جبهه سیاسی]. شگفت که متشرعان متصلبی چون «زمخشری» که خدا را شاکر بودند که در عروقتان خون ضدّ شعوبی جریان دارد، گرفتار شعوبیه و پان عربیسم شدند. زمخشری در تفسیر قرآن اسیر ترفندهای شعوبیه است و در حدیث و تاریخ گرفتار پان عربیسم و عقاید کلامی او ایدئولوژی کودتای سقیفه است [ن.ک: زمخشری / الکشاف (چاپ مصر) ۴/ تفسیر سورة حجرات. آیه ۱۳].

نسخه‌های خطی موجود از آثار پان عربیسم و پان عجمیسم، حضور تاریخی آن دو را نشان می‌دهد که با غلبه شریعت پان عربیسم منافق حاکمیت عینی و علنی خود را حفظ کرده است و شعوبیه حالت تدافعی دارد:

۱- شرح لامیه العجم، تألیف عبداللطیف بن عبدالرحمن النزلی با ملحقات : لامیه العجم، به همراه قطعه‌ای از قصیده هجائیه ضد عجم. از مخطوطات جامع کبیر یمن - صنعاء، فهرست مخطوطات ۴/۱۶۶۸.

۲- کتاب العصا، تألیف اسامه بن منقذ (م ۵۸۴ هـ). فهرست مخطوطات شماره ۴/۲۰۰۹/۱۶۹۷.

۳- لامیه العجم: تألیف اسماعیل بن حسن الطفرانی. شماره ۲۲۸۵ ج ۴/ ۱۶۹۷

۴- لامیه العرب، تألیف شنغری (؟) ش ۹۹/۴/۱۶۹۸ - ۱۶۹۷.

۵- الغیث المسجّم فی شرح لامیه العجم، تألیف صلاح الدین الصفدی (م ۷۶۴

ه) / دو جلد / شماره ۱۹۸۷، ۱۹۹۳.

۶- نشر العلم فی شرح لامیه العجم؛ تألیف محمد بن عمر حضرمی (م ۹۳۰ هـ)

۷- اعلام الموالی بکلام ساداته الاعلام الوالی، تألیف؟ جلد ۴/۱۷۰۲

✱

دوران غلبه شریعت با عربزدگی توأم بود. ادبیات التقاطی فارسی قرنهای هفتم تا دهم که با مونتاز لغات و جاسازی اصطلاحات عربی در متون فارسی همراه است مبین این واقعیت است [نمونه‌ها: جهانگشای جوینی و... ز. ک: سیر نشر فارسی در: بهار/ سبک‌شناسی جلد ۱ و ۲]. تعصب و تعلق خاطر به شریعت، بسیاری از نخبگان ایرانی را که در افتخارات ملی، مفتخر به فرآورده‌های شعوبیه بودند، در نگاه به شریعت به عرب‌گرایی نژادی وا می‌داشت. آنان برای خود شجرنامه‌هایی می‌ساختند که به یکی از اصحاب پیامبر یا تابعین برسد. [ز. ک: شجرنامه حمدالله مستوفی مورخ نامدار قرن هشتم هجری: مقدمه تاریخ‌گزیده و بیوگرافی او] و در نگاه به گذشته حُبّ عربیت داشتند و ولی نعمتان شعوبی خود را سنگسار می‌کردند. [ز. ک: مستوفی / گزیده ۷۱۰، ۷۱۱].



## جبهه سیاسی

### جهت‌گیری‌ها:

- ۱- ایران منهای عرب و اسلام، استقلال سیاسی، اعاده سلطنت ساسانی
- ۲- ایران + اسلام منهای عرب، استقلال سیاسی، اعاده سلطنت ایرانی.
- ۳- ایران + اسلام (= تشیع) منهای عرب، استقلال سیاسی ایران.

### ابزار:

- ۱- موسیقی و فرهنگ ایرانی؛ شراب، خوراک، پوشاک، و ...
- ۲- نهضت‌های مسلحانه، نفوذ اشرافیت ایرانی، استخدام تشیع امامیه.

تا قبل از قیام بزرگ ضد اموی، فعالیت جبهه سیاسی سرّی و زیرزمینی بود [ز.ک: الفهرست ۲۶۷]. با پیروزی رو به افزایش در جبهه‌های ادبی و علمی، بر رونق جبهه سیاسی افزوده می‌شد. از اواسط قرن اول هجری به بعد که دو جبهه ادبی - علمی محصولات و نیروهای انسانی خود را بیرون دادند، سراسر قلمرو خلافت اموی از حجاز تا شام زیر سلطه و نفوذ آراء فقهی موالی بود: بصره در اختیار دو فقیه برجسته موالی حسن بن ابی الحسن و محمد بن سیرین قرار داشت. برکوفه حکم بن عُیینه و عمار بن ابی سلیمان حکومت می‌کردند. بر مکه و مدینه و قبا به ترتیب: عطاء بن ابی

ریاح و مجاهد بن جبر و سعید بن جبیر و سلیمان بن یسار و زید بن اسلم و محمد بن منکدر و نافع بن ابی نجیح و ربیعۃ الرأی و ابن ابی زناد حکومت داشتند. طاووس و پسرش و همام بن منبه فقهاء صاحب نفوذ یمن بودند. در شام، مکحول، فقیه منحصر بفرد بود و در جزیره میمون بن مهران فقاہت داشت و در خراسان عطاء بن عبدالله خراسانی برجسته‌ترین فقیه عصر خود بود [العقد ۳/۴۱۵، ۴۱۶].

دستگاه اداری - نظامی و حتی سیاسی امویان به تدریج زیر سلطه و نفوذ مستقیم و غیرمستقیم موالی درمی‌آمد. و این وضع خشم شدید اعراب را برمی‌انگیخت. گفته شده که برخی از اعراب از شدت عصبیت به حد مرگ می‌رسیدند. ابن بحران روحی اعراب در شعر پان عربیسم منعکس شده است [العقد ۳/۴۱۷، ۴۱۸].

قدرت اقتصادی موالی و رقابت آنان با اعراب رو به افزایش بود؛ موالی در موارد مناسبی توان فوق‌العاده اقتصادی خود را به رخ اعراب می‌کشیدند: وقتی ام حفص زن زیبای مقاتل بن مسمع رئیس خوارج ازارقه اسیر شد اعراب او را به مزایده گذاشتند. عرب و عجم چوب قیمت زدند، اعراب به بیست هزار درهم رسیدند و موالی به نود هزار درهم رساندند... [العقد ۳/۴۱۶] و این برای اعراب غیر قابل تحمل بود.

توان اقتصادی رو به رشد موالی، اشرافیت ایرانی را احیاء کرد و با اشرافیت عربی به رقابت پرداخت و بر آن غالب آمد. ابن سریج یکی از موالی ثروتمندی بود که اعراب شریف و سکه‌دار عرب را تحقیر می‌کرد [الهجا ۲۰۵، ۲۰۶].

نفی سیادت و سروری اعراب فراز دیگری از پیروزی سیاسی بود: وقتی ولید بن یزید خلیفه اموی از هر سو مورد حمله اپوزیسیون قرار گرفته بود، برای ترور مخالفان سیاسی خود جایزه تعیین کرد. یکی از موالی ولید، سربریده یکی از مخالفان عرب او را آورد. ولید گفت: آفرین! ولی جایزه باشد برای بعد. مولی گفت: خیر قربان، همین حالا، امروز دیگر آن روز نیست که موالی نسیه کار می‌کردند. [ن.ک: الهجا ۲۱۰].

غنا در خدمت جبهه سیاسی بود: بسیاری از اشراف متعصب و متکبر عرب

مغلوب صورت و صدا و پائین تنه موالی آمدند شدند. حُتَّینِ حَبْرِی از موالی اُمَرَدِی بود که سرهای بسیاری را به پائین تنه خویش کشید. او لباس اشراف ایرانی عهد ساسانی را می پوشید و می خواند و می نواخت و دل ربائی های بسیار می کرد. همو بود که مردم مدینه در استقبال از او، فرسنگها راه آمدند و در کنسرت او سقف خانه ها از کثرت ازدحام آدمیان بر سر حاضران خراب شد. [ذ.ک: اغانی ۲/۲۰۸، ۳۵۵، ۳۵۰، ۳۶۰].

«ابن عایشه» مولای اُمَرَدِی دیگری بود که صدایش شور شهوت را در بلاد عرب برانگیخت و مرزهای شریعت را شکست و به کانون زندگی زاهدانه متشرعان عرب راه یافت و آنچنان از شهوت بیداد کرد که هشام بن عبدالملک را سخت نگران ابهت عربی ساخت. گویند او فقهاء و رجال دین را از تحت تقوی و تعصّب به بساط عیش و نوش کشاند. گفته شده که اَفَقَه ففها و اَزْهَد زهَاد عصر را فریفته صدا و صورت خود کرد [اغانی ۲/۲۰۸، ۳۵۵].

موالی با صدا و سیمای دلربای خود، اعراب را به پای خویش افکندند. ضربه های شهوانی غنا کم تر از لرزه های هجاء نبود. و اینها همه، واکنش غیظ و کینه ای بود که موالی و اعاجم از اعراب در دل داشتند. تنها آن بخش از موالی که به اسلام و قرآن پناه بردند توانستند خشم و کینه خویش را از اعراب از دل بشویند و یا تسکین دهند. اما اکثریت موالی برای گرفتن انتقام از هر زمینه و فرصتی بهره گرفتند: شعرای موالی به استخدام قبائل معارض و رقیب درمی آمدند و در شعر هجائی علیه قبیله دشمن، چاشنی شعوبی خود را می ریختند و بر هر دو طرف می تاختند [ذ.ک: الهجا ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰].

رهبری موالی و اعاجم در تمام زمینه های نبرد، با اشرافیت ایرانی بود. نبطی ها دوشادوش دیگر اقوام عجم سیاهی لشکر شعوبیه بودند که در شهرها و روستاها در انتشار شعائر و شایعات شعوبیان می کوشیدند [ذ.ک: ضحی الاسلام ۱/۶۲].

شرکت «موالی» در نبردهای سیاسی - نظامی نیمه اول قرن اول هجری مخصوصاً

در عراق می‌تواند بخشی از ستیز سیاسی - نظامی موالی و اعاجم با اعراب تلقی شود. برجسته‌ترین فصل حضور موالی در نهضت‌های مذهبی - سیاسی - نظامی صدر اسلام، شرکت ایرانیان شیعه و سنی در «نهضت مختار» است. در این نهضت که بیش از هر موضوعی دیگر در تاریخ سیاسی اسلام مورد تحریف شدید قرار گرفته، «موالی» اکثریت را تشکیل می‌دادند و در صف اول نهضت قرار داشتند. آنان برای نخستین بار علیه ارباب عربشان قیام کردند و در عرصه نبرد با چماق‌های چوبی که در منابع عربی «کافرکوب» نامیده شده، به جان اعیان و اشراف عرب افتادند و به همین دلیل از آنان به «خشبیّه» یاد کرده‌اند. پیروزی سیاسی - نظامی نهضت مختار (۶۷ - ۶۴ هـ) و تشکیل حکومت هفت ماهه او در عراق و بخشی از شام و حجاز، مرهون فداکاری موالی بود. و عامل اساسی شکست او نیز دل سردی موالی از مختار بود، چرا که مختار پس از پیروزی به قول و قرارهایش عمل نکرد و به اشراف عرب راه داد و دچار خیانت آنان شد [ن.ک: از اینجانب / نهضت مختار / خطی].

از آن پس موالی جانب احتیاط را داشتند، زیرا نتایج شکست نهضت مختار، دامن آنان را گرفت و دچار عقوبتی سخت شدند. لذا شرکت موالی در نهضت‌های سیاسی - نظامی ادوار بعد و یا حضورشان در جنگ‌های داخلی و قبایلی قلمرو خلافت عربی - اموی بسیار اندک بود. به نظر می‌رسد تجربه نهضت مختار اشراف ایرانی و موالی را از هرگونه حرکت و کتب سیاسی - نظامی بدون تشکیلات بر حذر داشت. پایان دادن به نهضت زبیریان و سرکوب شدید خوارج از سوی رژیم اموی (که تا سال نود هجری تقریباً به کلیه نهضت‌های خوارج پایان بخشید) بر این هراس و حذر افزود.

اپوزیسیون خلافت اموی جناح‌های مختلفی داشت و هر جناحی ایدئولوژی و استراتژی خاص خود را دارا بود. اصلی‌ترین و اصیل‌ترین جناح معارض خلافت غصب و رژیم اموی، تشیع امامیه بود که اسلام محمد را در تمامیت آن نمایندگی می‌کرد و در ایدئولوژی و استراتژی و فلسفه سیاسی با کلیه گروه‌ها و احزاب سیاسی



- مذهبی اختلاف اساسی و زیر بنائی داشت: تشیع امامیه کودتای سقیفه را که خاستگاه رژیم اموی بود به رسمیت نمی شناخت و بنیان آن را از دیدگاه ایدئولوژیک اسلام محمد (ص) بطور اصولی و اساسی نفی می کرد و با رژیم حاصله از آن در ستیز مطلق بود. در حالی که احزاب سیاسی و فرقه های کلامی - مذهبی دیگر، چنین دیدگاهی نداشتند. جدال آنان با امویان بر سر قدرت و یا تقسیم آن بود. در میان جناحهای معارض امویان، بنی الحسن و اندکی بعد بنی العباس که با تشیع امامیه هم سوئی ها و هم دردی هائی داشتند، نسبت به سایر گروهها، برجستگی بیشتری داشتند. بنی السحن که پس از شهادت زید بن علی به زیدیه پیوسته و داعیه رهبری داشتند، و استراتژی آنان از صراحت ستیز بیشتری برخوردار بود به دلیل عدم وجود یک کار سیاسی - نظامی تشکیلاتی حساب شده، به شکست رسیدند. قیامهای شیعی با همه اخلاصی که داشتند به دلیل عدم کار تشکیلاتی سازمان یافته شکست خوردند.

در این میان بنی العباس که در آغاز علی رغم همدردی با تشیع امامیه، بی طرفی اختیار کرده و سپس با رژیم اموی به تفاهم رسیده و روابطی دوستانه داشتند، بر اثر یک اختلاف شخصی (یعنی برخورد تند علی بن عبدالله و ولید بن عبدالملک در شام) به ستیز با امویان برخاستند. وجود مردان لایق و سیاستمدار در میان عباسیان و استفاده از تجربیات قیامهای شیعی، آنان را بر آن داشت تا یک کار تشکیلاتی بسیار موفق را در ستیز و سرنگونی رژیم اموی آغاز کنند. این حرکت با شعائر شیعه امامیه آغاز شد. عباسیان از کینه و نفرت شدید ضدّ عربی - اموی توده ها سود بسیار بردند. رهبران باند عباسیان به شعوبه نزدیک شدند و به اتحاد و ائتلاف بی سابقه ای در تاریخ سیاسی اسلام رسیدند. تشکیلات عباسیان در عراق و خراسان بزرگ در دست شعوبه بود. استراتژی عباسیان مبتنی بر آراء و احساس عامّه بود. نفرت از امویان که با نفرت از عرب و عربیت در آمیخته بود، چاشنی انفجار توده ها بود. دستورالعملهای تشکیلاتی ابراهیم امام (= محمد بن علی عباسی) رهبر باند

عباسیان به مرکزیت خراسان خطاب به ابو مسلم خراسانی، گوئی توصیه‌های سران جناح افراطی شعوبیه بود که می‌گفت: «اگر می‌توانی اثری از عربیت در خراسان بر جای مگذار و نسل عرب را در خراسان برافکن» [ز.ک: طبری ۶۶/۹/۵، ۷۵، ۷۶].

در این استراتژی بود که شعوبیان ابتکار عمل را بدست گرفتند و نهضت بزرگ ضد عرب - اموی را در سراسر قلمرو خلافت دامن زدند. نهضتی که همه جناحهای اپوزیسیون اموی را علی‌رغم اختلاف عمیق ایدئولوژیک به وحدت استراتژیک رساند.

نخستین بار که سران شعوبیه به امامان شیعه نزدیک شدند، در هیمن مقطع بسیار حساس و سخت انقلابی و امیدوارکننده بود: ابو سلمه خلّال رهبر تشکیلات عراق و ابو مسلم خراسانی رهبر تشکیلات خراسان به پیشوای ششم اسلام امامت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نزدیک شدند. این ارتباط ابعاد و آشکال گوناگون داشت. امام صادق که به ماهیت، اهداف و نتایج قیام آگاه بود، پیشنهاد ابو سلمه و ابو مسلم خراسانی را مبنی بر قبول رهبری قیام و بدست گرفتن قدرت، به سختی رد کرد و انتساب آن نهضت بزرگ و سراسری را به تشیع امامیه تکذیب نمود و آخرین نامه‌های ابو مسلم را در حضور نماینده وی سوخت. در اجلاس حجاز اندکی قبل از سقوط رژیم اموی، کلیه سران اپوزیسیون حضور یافتند تا ضمن تعیین رهبری و بیعت با او درباره انتقال قدرت و تشکیل حکومت و شکل آن گفتگو کنند. از امام صادق نیز دعوت شده بود تا رهبری قیام را بر عهده گیرد. آن حضرت پرده از توطئه عباسیان برداشت و ضمن افشای ماهیت قیام و اهداف سیاسی و نتایج آن به سران حاضر هشدار داد که: باند عباسیان قدرت را غصب و کلیه متحدان سیاسی خود را خواهند کشت آن حضرت مخصوصاً به عبدالله بن حسن و دو پسرش محمد نفس زکیه و ابراهیم تأکید کرد که توسط شخص منصور عباسی کشته خواهند شد. و دیدیم که چنین شد و کلیه پیش‌بینی‌های امام صادق تحقق یافت.

بنابر این در این فصل از مبارزه، تلاش اشرافیت ایرانی که رهبری شعوبیه را در

دست داشت، در نزدیک شدن به شیعه امامیه، به شکست انجامید. تجدید این تلاش بعدها یک ضرورت شد.

پیروزی عباسیان در واقع پیروزی شعوبیه بود. در قهر و غضب و غلبه انقلاب ضد اموی، عقده‌های بسیاری گشوده شد. منابع عربی در رقم کشتار اعراب مبالغه کرده‌اند. گفته شده که تنها ابو مسلم خراسانی سردار ایرانی باند عباسیان ششصد هزار عرب را در خارج از عرصه‌های نبرد کشته است. این خبر توسط هواداران رژیم اموی گزارش شده است. [ذ.ک: ابن اثیر / الکامل ۴۷۶/۵]. اما در این شکی نیست که قیام ضد اموی در واقع نهضت عرب کشی بود. قرائن و شواهد موجود نشان می‌دهند که در خراسان بزرگ، ستیز ضد عربی بسیار گسترده‌ای شکل گرفته است. چنین پیداست که قبائل متحد رژیم اموی مخصوصاً قبیله آزد و مضر تحت پیگرد شدیدی بوده‌اند.

هر چند که در پی انتقال قدرت به عباسیان، ابو سلمه خلّاک نابغه ایرانی نژاد شیعی - شعوبی توسط سفاح نخستین خلیفه عباسی قربانی شد و اندکی بعد ابو مسلم خراسانی سردار فاتح ایرانی توسط منصور پاره پاره گردید و پان عربیسم عباسی قدآراست، اما این اقدامات هرگز به معنای غلبه دوباره عربیت بر عجمیت نبود. رژیم عباسی در تمامیت خود مقهور شعوبیه گردید و در خلق و خو و راه و رسم سیاسی - نظامی، اداری خود کاملاً یک دولت ایرانی بود هر چند که پوششی عربی داشت:

سفاح با همه ریائی که داشت، در خلوت خویش اسیر فرهنگ ایرانی بود و ادای کسری را در می‌آورد و حاجب و دربان دربار داشت و شیدای غلامان امرد ایرانی بود که خوش می‌خواندند و می‌نواختند و لذت بخش بودند [ذ.ک: همان]

منصور، این انقلابی‌ئی که دژخیم شد، در دام اسطربلاب ایرانی افتاد و نوبخت مجوسی او را در کمند کواکب اسیر ساخت. تا آنجا که تمام آثار هیئت و نجوم ایرانی به عربی ترجمه شد و موالی را در همه جوانب نظام خویش بر اعراب مقدم داشت و

سیره و سنت ایرانی گرائی را در میان خلفاء عباسی بکاشت [ز.ک: مروج ۲۲۴/۴، ۲۲۳، ۲۲۲]

مهدی؛ نیز در دام شعوبیان اسیر بود. جناح افراطی شعوبیه که با اسلام عربی و حقیقی نیز در ستیز فلسفی - کلامی بود و با مشخصه‌های الحاد و برجسب زندگی ظاهر می‌شد، دست به انتشار آثار مانی و مزدک و دیگر متون پارسی - پهلوی باستانی و مواریث شعوبیه دوره اموی، زد. مهدی در این راه خون بسیار ریخت و کمر به قتلشان بست. اما با این همه اسلام خواهی، اسیر فکر و فرهنگ ایرانی بود [ز.ک: مروج ۲۲۴، ۲۲۳/۴].

هادی در هیبت کسری نخستین خلیفه‌ای بود که به پیروی از سنت باستانی - نظامی ایران از سپاهیان به گونه ارتش ساسانی با ساز و برگ تمام، سان می‌دید. [مروج ۲۲۴/۴].

رشید، مقهور نفوذ برامکه و شیفته و شیدای موسیقی و لهو و لعب ایرانی بود. او نخستین خلیفه‌ای بود که به گونه کسری، چوگان بازی کرد و به شکار رفت و نرد باخت و به شطرنج دست یازید و در رواج آنها کوشید. لباس اشرافیت ایرانی را بر تن می‌کرد و هیبت شاهان ساسانی را بخود گرفت و یاد باریط و نیکیسیا را در شب‌های هوس آلود و شهوت‌انگیز بغداد گرامی داشت [مروج ۲۲۴/۴، ۲۲۵] که اگر نیرنگ پان عربیسم عباسیان کارگر نمی‌افتاد و قتل عام برامکه را بدنبال نداشت، همه چیز تمام بود.

مأمون مقهور بنو سهل شد و عنان از کف داد. سیره و سنت شاهان ساسانی را در پیش گرفت و می‌کوشید تا اردشیر بابکان جلوه کند. برای این کار به همت سهل کلیه آثار اداری - سیاسی ساسانی را از بر کرد و در فهم متون ایرانی سعی بلیغ مبذول داشت. این دلباختگی وقتی به اوج رسید که با پوران خانم دختر رعنای حسن بن سهل نرد عشق باخت. در اینجا بود که برای وصال پوران، ریشش را بدست حسن بن سهل سپرد و حسن همه مجد و عظمت ایران باستان و شکوه اشرافیت ایرانی را در

عروسی دخترش و خلیفه عرب ایرانی مزاج نشان داد و با گرفتن پیمان از خلیفه مبنی بر قیام و قعود به هنگام حضور پوران، ابهت عربی خلیفه را در هم شکست و افسار خلیفه را بدست دخترش داد. [ن.ک: مروج ۱/۲۶۶، ۳/۴۴۳، ۴/۲۲۷]. اما بخت یار نبود و پان عربیسم عباسی از فقهاء و متکلمان گرفته تا محدثان عرب مزاج، خلیفه خود باخته را زیر گرفتند و به قتل نوابغ خاندان سهل فتوی دادند و چنین شد. معتصم، در ایرانی‌زدگی سر از پا نمی‌شناخت و راستی راستی در خلوت و جلوت خودگوئی یزدگرد سوم بود که جلوس می‌کرد. واثق نیز چنین بود و راه و رسم اسلاف خویش را به افراط دنبال کرد و مخالفان عرب خود را عقاب و عذاب نمود [ن.ک: مروج ۴/۲۲۷، ۲۲۸].

وقتی نوبت به متوکل و متقی رسید، زمانی بود که تشکیلات سیاسی عباسیان دچار تنازع قدرت سه جناح عرب + ایرانی + ترک گردیده بود. ائتلاف باند عرب عباسیان با ترکها برای غلبه بر ایرانی‌ها بحران سیاسی شدیدی آفرید. هر چند که فرهنگ ایرانی به فرهنگ عربی غالب بود، اما خلفای عباسی آلت دست این سه جناح بودند. با این همه، برتری مطلق فرهنگی، سیاسی با شعوبیه بود. در دوره مکتفی که اوج غلبه ترکان بر دستگاه سیاسی - نظامی عباسیان بود، شراب و خوراک و پوشاک ایرانی همچنان برترین بود [ن.ک: مروج ۴/۲۶۴، ۲۶۵]. و ایرانیان تا آنجا آزادی عمل داشتند که راه را بر اعراب گرفته و به تحقیر و سرزنش آنان می‌پرداختند. این متلک‌گزنده ایرانی که: «آهای عربها! در جنگ و زن و قدرت شریک باید بود» هرگز طنین تاریخی آن فروکش نخواهد کرد [ن.ک: جاحظ / الرسائل ۱/۵۵].

قتل عام بزمکیان و نکبت سهلیان دو ضربه بزرگ بر اشرافیت ایرانی، هیچ‌گونه تغییری در وضعیت تثبیت شده پدید نیاورد. شعوبیه با تجربه‌ای که از گذشته کسب کرده بود، مخصوصاً وقتی، با سرکوب نهضت مقاومت ملی بابک خرم دین روبرو شد دریافت که برای خلع سلاح ایدئولوژیک عباسیان نیازمند یک ایدئولوژی نیرومند و رقیب است. اینجا بود که جناح افراطی شعوبیه که به شعار ایران منهای

اسلام و عرب می‌اندیشید تغییر استراتژی داد و به جناح معتدل و مذهبی شعوبیه که به شعار ایران + اسلام منهای عرب مسلح بود پیوست. در حالی که جناح عرب و ترک دستگاه خلافت عباسی به ایدئولوژی خلافت (تسنن) دل خوش می‌داشتند، اشرافیت ایرانی به تشیع امامیه می‌اندیشید. به خاطر داشته باشیم که قبلاً چنین اندیشه‌ای نبود و چنین ضرورتی احساس نمی‌شد. برمکیان و سهلان در تعقیب و دستگیری و شهادت پیشوایان شیعه دست داشتند و در قلع و قمع نهضت‌های شیعی، علوی، زیدی فعال بودند. هر چند که شعوبیه بعدها با سندسازی پیشینه سیاسی و موضع ضد شیعی این دو خاندان را تطهیر و بازسازی کرد، اما حقیقت این است که گذشت. سهلان از طراحان توطئه ولایت عهدی امام رضا بودند و پس از شکست توطئه به مأمون توصیه کردند تا امام را از میان بردارد [ز.ک: مقاتل الطالبین ۳۲۸، ۳۲۹، تلاش بنو سهل در حول و حوش توطئه ولایت عهدی]

استخدام تشیع امامیه در دست اشرافیت ایرانی به مثابه اهرم فشاری بود که می‌توانست بر خلافت فشار لازم وارد کند. گرایش خاندانهای ایرانی بنوفرات، بنوفضال، و مخصوصاً بنو نوبخت به تشیع امامیه چنین هدفی را تعقیب می‌کرد. طرح ساخت یک اسلام ایرانی از همین مقطع سیاسی - تاریخی ضرورتی حیاتی یافت (اوائل قرن سوم هجری) و ساخت افسانه ازدواج دختر موهوم یزدگرد سوم ساسانی با امام حسین بن علی که بقیه کادر منصوص امامت از نسل او می‌باشند زیر بنای کلامی، تاریخی، سیاسی، خونی، نژادی چنین طرحی است [ز.ک: بخش ۱ پاراگراف ۹].

جبهه متحد ترک و عرب باند عباسیان در عین حال مقهور امواج تبلیغاتی شعوبیه بود خراسانیان که برتری سیاسی - نظامی - فرهنگی خود را حفظ کرده بودند و به دو رقیب عرب و ترک خود فرصت جولان نمی‌دادند، با فریاد و غرور استناد و استدلال می‌کردند که:

این ما خراسانی‌ها بودیم که انقلاب کردیم، مروان حمار را ما کشتیم، نصر بن سيار

را از خراسان ما فراری دادیم، رژیم اموی را سرنگون ساختیم، دولت عباسی را ما برقرار کردیم، رهبری سیاسی نظامی انقلاب از آغاز تا انجام با ما بود، رنج و شکنجه را ما دیدیم، کشته‌ها را ما دادیم، این ما بودیم که با شمشیرهامان بر امویان فرود آمدیم و قلبها را شفا بخشیدیم، ساختمان دولت انقلاب را ما ساختیم و خلاصه همه چیز و همه کاره ما خراسانی‌ها بودیم، پس شما عربها و ترکها چه می‌گوئید؟ [ن.ک: جاحظ / الرسائل ۱/ ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴].

در اینجا مسئولیت پاسخ به ایرانیان بر عهده جاحظ مدافع پان عربیسم عباسی و ترکان متحدشان است او می‌گوید که: آری! اینها درست، ولی چنین توفیقی از برکت عربیت است، زیرا شماها هر چه باشید رگ عربی دارید چرا که مولی هستید و به صاحبان عربتان تعلق دارید [ن.ک: همان ۲۵].

در این تنازع سیاسی، دیگر اقوام عجم (نبطی‌ها، نبوی‌ها، زنجی‌ها، حبشی‌ها، صقلی‌ها و...) به خراسانی‌ها پیوسته بودند و مباحثات می‌کردند [همان ۲۶].

درگیری پان ترکیسم و پان ایرانیسم از داخل تشکیلات سیاسی عباسیان به بیرون سرایت کرد. مثالب ترکان و هجو آنان از سوی ایرانیان بسیار دردناک می‌نمود. جاحظ به توصیه باند عربی خلافت، رساله‌ای در فضائل و مناقب ترکان نوشت [جاحظ / الرسائل ۱/ رساله فی مناقب الترك] و به عرب و عجم توصیه کرد که حرمت اتراک را بدارند. جاحظ در این رساله از موضع یک عالم مسلمان بی‌طرف!! می‌کوشد تا با ایجاد تفاهم بین ترکها و خراسانی‌ها، علیه دیگر اعاجم جبهه‌ای واحد بگشاید. و پنداست که دقیقاً تحت تأثیر باند عرب تشکیلات عباسیان بوده است. [جاحظ / الرسائل ۱/ ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲]. ن.ک: مدح و منقبت و فضل و هنر و نبوغ و علم ترکها در جاحظ / الرسائل ۱/ ۴۵، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳.

در همین مقطع است که اتراک دستگاه خلافت از ایرانیان پیروی نموده و افسانه‌ای درست بر وزن و شکل افسانه ازدواج شهربانو دختر یزدگرد ساسانی و امام

حسین بن علی می سازند. منتهی در این داستان دختر قیصر روم با امام یازدهم حسن بن علی العسکری ازدواج می کند و مادر آخرین امام شیعه می شود. یک تدبیر سیاسی رقابت آمیز که اینک توسط متخصصان اسلام ایرانی. پل انتقال معنویت مسیحی به معنویت اسلامی - ایرانی نامید می شود [ز.ک: بخش I پاراگراف ۷، ۸]

\* \* \*



## « فهرست موضوعات »

### I

#### اسلام در ایران

۹-۱۰	یادداشت مترجم.....
۱۵-۱۸	به جای مقدمه.....
۲۱-۳۲	اسلام در ایران.....
۳۳-۳۵	اسلام از فرهنگ ایرانی جدا نیست.....
۳۶-۴۱	تقویم زمانی حضور اسلام در ایران.....
۴۱-۴۸	اشغال ایران و عواقب آن.....
۴۸-۴۹	مقاومت و نخستین واکنشها.....
۴۸-۴۹	سیمای خلافت.....
۴۹-۵۵	نخستین واکنش؛ ترور عمر بن خطاب.....
۵۵-۵۹	نگاهی به منابع گزارش ترور.....
۶۰-۶۴	اسلام و پان عربیسم.....
۶۴-۶۵	حدیث مقاومت؛ عصر واکنش.....
۶۵-۶۸	فصل اول مقاومت.....
۶۸-۷۳	فصل دوم مقاومت.....

- فصل سوم مقاومت..... ۷۳-۷۴
- اسلام و تشیع؛ از خلافت عربی تا امامت ایرانی..... ۷۵-۸۵
- مبانی امامت در اسلام؛ کودتای سقیفه و خلفای ثلاثه..... ۸۵-۹۳
- اسناد کودتا، کتاب شناسی..... ۹۳-۹۶
- بررسی افسانه ازدواج شهربانو با امام حسین بن علی (ع)..... ۹۸-۱۵۱



## II

### شعوبیه: بخش اول

- فصل اول؛ پیدایش و شعائر..... ۱۵۵-۱۶۵
- فصل دوم؛ تعالیم و تهاجم..... ۱۶۶-۱۶۸
- فصل سوم؛ حرکت سیاسی..... ۱۶۸-۱۷۴
- فصل چهارم؛ موارد و مفاخر..... ۱۷۵-۱۸۴
- فصل پنجم؛ پان ایرانیسم علیه پان عربیسم..... ۱۸۵-۱۹۵
- فصل ششم؛ روزگار برتری و غلبه..... ۱۹۵-۱۹۶

### بخش دوم.

- فصل اول؛ علم الانساب اعراب..... ۱۹۸-۲۱۴
- فصل دوم؛ علم الانساب ایرانیان..... ۲۱۵-۲۲۱
- فصل سوم؛ علم اللغه..... ۲۲۲-۲۳۷
- فصل چهارم؛ چهره‌های ادبی..... ۲۳۸-۲۴۰
- فصل پنجم؛ تبخّر در زبان عربی..... ۲۴۱-۲۵۱

ارجاعات..... ۲۵۲- ۲۵۶

### III

#### شعوبیه؛ نهضت مقاومت ملی ایران

بجای مقدمه..... ۲۶۱- ۲۶۷

یادآوری..... ۲۶۸- ۲۷۲

#### بخش اول:

زمینه؛ جوهره و جلوه‌های اسلام نخستین..... ۲۷۵- ۲۷۷

نفی مطلق تفکرات نژادی و قومی پان عربیسم جاهلی..... ۲۷۷- ۲۷۹

پان عربیسم جاهلی..... ۲۷۹- ۲۸۵

ارزشهای اخلاقی - اجتماعی عرب جاهلی..... ۲۸۵- ۲۸۷

اهداف پان عربیسم و تکوین اندیشه سیاسی..... ۲۸۷- ۲۹۰

مبانی عربیسم قبائلی..... ۲۹۱- ۲۹۵

پان عربیسم و تحقیر ملت‌ها..... ۲۹۵- ۲۹۶

پان عربیسم و تحقیر ایرانیان..... ۲۹۶- ۲۹۷

پان عربیسم و ضایعات علمی. فرهنگی..... ۲۹۷- ۳۰۰

پان عربیسم اموی..... ۳۰۱- ۳۰۵

پان عربیسم قبائلی امویان..... ۳۰۵- ۳۱۳

پان عربیسم اموی و تحقیر ملت‌ها..... ۳۱۳- ۳۱۷

سیمای خلافت اموی..... ۳۱۷- ۳۱۸

سرنوشت اسلام محمد(ص)..... ۳۱۸- ۳۲۳

## بخش دوم:

- داستان اشغال به روایت فردوسی. .... ۳۲۷-۳۳۹
- فلج اندیشه. .... ۳۳۹-۳۴۰
- حدیث مقاومت. .... ۳۴۰-۳۴۲
- نگاهی به حضور و نقش اسلام محمد (ص) در این بحران. .... ۳۴۳-۳۴۵
- اهل التَّسْوِیَّة. .... ۳۴۵-۳۴۸
- شعوبیه؛ در لغت و اصطلاح. .... ۳۵۵-۳۵۷
- پیدایش. .... ۳۵۷-۳۵۹
- جبهه ادبی. .... ۳۶۱-۳۸۶
- شعرا و شعر شعوبیه. .... ۳۸۷-۳۸۷
- ۱- اسماعیل بن یسار. .... ۳۸۸-۳۹۴
- شناسائی ۱۷ شاعر شعوبی. .... ۳۹۴-۴۰۲
- ۲- بشار بن بُرْد. .... ۴۰۳-۴۳۰
- جبهه علمی. .... ۴۳۱-۴۵۷
- نویسندگان و مترجمان شعوبیه. .... ۴۵۸-۴۶۶
- انتقال موارث فرهنگی - علمی ایران به عربی. .... ۴۶۷-۴۹۶
- نواایع شعوبیه. .... ۴۷۰-۴۷۸
- سرنوشت آثار شعوبیه. .... ۴۷۹-۴۸۱
- جبهه سیاسی. .... ۴۸۳-۴۹۴

نهضت مقاومت ملی ایران

## ISLAM IN IRAN

by

Dr.R.Nath.

Translated and annotated

by

M.R.Eftekharezadah

\*

## DIE SHUBIJJA

by

Pro.Goldziher

Translated

by

M.H.Azdanlou

Edited and annotated

by

M.R.Eftekharezadah.

\*

## SHOUBIYYA; THE IRANIAN NATIONAL MOVEMENT

(A historical and political study)

by

M.R.Eftekharezadah.

\*

The Institute for publication of Islam and Iran's historical heritages

IRAN.TEHRAN

1992 – 1371